# بحر المعارف

جلد سوم

عالم ربانی و عارف صمدانی

مولی عبدالصمد همدانی

تحقیق و ترجمه:

حسین استاد ولی

انتشارات حکمت

مؤسسهٔ انتشارات حکمت
بحرالمعارف /ج ۳
مولی عبدالصمد همدانی ـ حسین استادولی
چاپ اول (ویرایش جدید) ۱۳۸۷ ش / ۱۴۲۹ ق / ۱۰۰۰ نسخه / ۱۵۰۰۰ تومان / دورهٔ سه جلدی ۴۵۰۰۰ تومان
حروفچینی و صفحه آرایی: انتشارات حکمت
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ انتشارات حکمت
تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شمارهٔ ۳۱، کد پستی ۱۳۱۹۶۶۴۱۶۴
تلفن ۶۶۴۱۵۸۷۹ - ۶۶۴۶۱۲۹۲ / فاکس ۶۶۴۰۶۵۰۵
(کلیهٔ حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۰۰۶۸۸۵
تاریخ ثبت :

مجموعهٔ آشنایی با علوم و معارف اسلامی ۱۱

مولی عبدالصمد همدانی

# بحرالمعارف

## جلد سوم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حسین استاد ولی

جمعداری اموال
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
ش - اموال ۳۸۶۲۷


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

انتشارات حکمت





همدانی، مولی عبدالصمد، ۱۲۱۶ ق
بحرالمعارف / ج ۳ / نوشتهٔ مولا عبدالصمد همدانی؛ تحقیق و ترجمهٔ حسین استاد ولی
تهران: حکمت، چاپ اول (ویرایش جدید)، ۱۳۸۷ ش / ۱۴۲۹ ق
شابک: ISBN:SeTvol3-5664-44-1
۱. آداب طریقت. ۲. تصوف. ۳. امامت. الف. استاد ولی، حسین، مترجم. ب. عنوان.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۱ ۳ ب ۸۸ ه‍/ BP۲۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۴
شمارهٔ کتابخانهٔ ملی ایران: ۱۵۴۶-۷۳م

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی




مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# فهرست مطالب


یادداشت مترجم ۹

**فصل ۸۸:** خطبهٔ طُنجیه و احاطهٔ کلی امام بر عوالم وجود ۱۱

**فصل ۸۹:** امام جامع عالم وجود و تعیّن اول است ۳۳

**فصل ۹۰:** دوست و دشمنی علی علیه‌السلام ۴۹

**فصل ۹۱:** گستردگی عوالم و احاطهٔ امامان علیهم‌السلام بر آنها ۶۷

**فصل ۹۲:** عوامل غیب و شهود ۱۰۳

**فصل ۹۳:** مقام امام در کاینات و در عوالم غیب و صفات امام و معنای عصمت ۱۱۱

**فصل ۹۴:** اتحاد ولایت با نبوت در ویژگی‌ها ۱۳۳

**فصل ۹۵:** دوستی و دشمنی امام ۱۴۱

**فصل ۹۶:** جریان ولایت در همهٔ زمان‌ها و همهٔ عوالم ۱۵۹

**فصل ۹۷:** برتری امام بر فرشتگان و پیامبران ۱۷۵

**فصل ۹۸:** آگاهی امام از غیب، و علوم متنوع او ۱۸۵

**فصل ۹۹:** دوستی و دشمنی علی علیه‌السلام ۲۰۱

**فصل ۱۰۰:** معرفت علی علیه‌السلام در میان فرشتگان و امت‌های گذشته ۲۲۵

**فصل ۱۰۱:** آگاهی امام از غیب، و علوم متنوع او ۲۴۱

**فصل ۱۰۲:** آگاهی امام از غیب ۲۵۳

**فصل ۱۰۳:** علم امام و پیامبر یکی است و انواع علوم آنان ۲۶۱

**فصل ۱۰۴:** علی علیه‌السلام بهترین بشر و نقطهٔ آغاز وجود است ۲۷۳

**فصل ۱۰۵:** اخبار وارده در خلع بدن ۲۸۹

**فصل ۱۰۶:** قرابت و نزدیکی خاص علی علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله علیه و آله ۳۰۱

**فصل ۱۰۷:** یاری علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله علیه و آله ۳۱۳

**فصل ۱۰۸:** علی علیه‌السلام اسم اعظم و شجرهٔ طوبی و باب نجات است ۳۲۷

**فصل ۱۰۹:** اتحاد و یگانگی علی علیه‌السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در فضایل ۳۵۱

**فصل ۱۱۰:** برتری علی علیه‌السلام از پیامبران و امامان علیهم‌السلام ۳۷۱


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

**فصل ۱۱۱:** فضل و قدرت بی‌کران علی علیه‌السلام ۳۸۵
**فصل ۱۱۲:** رابطهٔ امام با عالم مثال و اشباح ۳۹۳
**فصل ۱۱۳:** رابطهٔ امام با عالم مثال و اشباح ۴۰۱
**فصل ۱۱۴:** تمثل امامان علیهم‌السلام برای پیامبر صلی‌الله علیه و آله در معراج ۴۰۹
**فصل ۱۱۵:** احاطهٔ امام بر عالم امکان همراه با ساده‌زیستی او ۴۲۳
**فصل ۱۱۶:** تسلط امام بر عالم امکان همراه با ساده‌زیستی او ۴۳۷
**فصل ۱۱۷:** افضلیت علی علیه‌السلام در قرآن ۴۴۷
**فصل ۱۱۸:** صفات عالم ربانی ۴۹۱
**فصل ۱۱۹:** تواضع و پرهیز از تکبر ۵۲۱
**فصل ۱۲۰:** مدح فقر و پارسایی ۵۴۱
**فصل ۱۲۱:** دام‌های گستردهٔ شیطان در راه آدمی ۵۴۹
**فصل ۱۲۲:** مدح علم سودمند و پرهیز از علم بی‌عمل ۵۵۷
**فصل ۱۲۳:** نشانه‌های عالِم دنیادوست ۵۷۱
**فصل ۱۲۴:** لزوم دنیاگریزی ۵۸۳
**فصل ۱۲۵:** لزوم زهد و پارسایی در دنیا ۵۹۱
**فصل ۱۲۶:** پرهیز از عُجب، و بیان سلوک و انواع ریاضات شرعی ۵۹۹

## یادداشت مترجم

«مدتی این مثنوی تأخیر شد»

از چاپ جلد اول و دوم این کتاب نزدیک به ده سال می‌گذرد و این فاصلهٔ زیاد عللی گوناگون داشت که ذکر آن لازم نیست. به هر حال با وجود همهٔ فراز و نشیب‌ها اکنون جلد سوم کتاب *بحرالمعارف* که به حق آکنده از معارف الهی اعم از نظری و عملی است در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

مجموع این جلد را بحث بسیار والا و مفید «ولایت» تشکیل می‌دهد، البته ولایت نه به معنای سیاسی و اجتماعی آن، بلکه به معنای ولایت باطنی که از آن به ولاء تصرف یا ولایت تکوینی تعریف می‌گردد و آن تعریف باطن امام علیه‌السلام و قرب او به حضرت حق تعالی و اشراف او بر همهٔ عوامل هستی است. و نیز این جلد حاوی فضایل بسیاری از امامان معصوم به‌ویژه علی علیه‌السلام است که خوانندهٔ عزیز ملاحظه خواهد فرمود.

نکته‌ای که ذکر آن در این مجال ضروری به نظر می‌رسد این است که در میان مطالب گران‌سنگ این جلد روایاتی وجود دارد که یا با واقعیت و قطعیت تاریخ نمی‌سازد و یا شواهد جعل و وضع در آنها به چشم می‌خورد که بی‌شک از دستکاری‌های غالیان و افراطیان است و در پاورقی به برخی از این مطالب اشاره گردیده و شناخت برخی دیگر بر عهدهٔ خوانندهٔ فهیم و آشنا با معارف شیعی نهاده شده است. پاره‌ای از روایاتی که از تفسیر منسوب به *امام عسکری علیه‌السلام* و یا از کتاب *مشارق‌الانوار* مرحوم شیخ رجب بُرسی نقل شده از این دست است.

البته منظور از این سخن کاستن از ارزش والای این کتاب نیست. زیرا خط سیر این کتاب، مستقیم و به سوی حق و حقیقت است و از معارف بلند تشیع در باب «امام‌شناسی» پرده برمی‌دارد، بلکه فقط یادآوری خوانندهٔ عزیز است که عرضه‌کنندگان این کتاب اعم از مترجم و ناشر گرامی متذکر این معنا بوده‌اند.

از خدای متعال مسألت داریم که ما را به ستیغ معرفت خود و اولیای خود نایل گرداند و به عمل بر مقتضای آن معرفت، موفق بدارد.

حسین استاد ولی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۸۸

## خطبهٔ تُطُنجیه[1]

## و احاطهٔ کلی امام بر عوالم وجود

و مما یدلّ علی ذلک، الخطبة المشهورة بالتطنجیة، ظاهرها أنیق، و باطنها عمیق، فلیحذر قاریها [من سوء ظنّه، فان فیها من تنزیه الخالق مالایطیقه أحد من الخلائق][2]؛ خطبها بین الکوفة و المدینة فقال علیه السلام:

«الحمد للّه الّذی فتق الأجواء، و خرق الهواء، و علّق الأرجاء، و أضاءَ الضیاء، و أحیی الموتیٰ، و أمات الأحیاء، احمده حمداً سطع فارتفع، و شعشع فلمع، یتصاعد فی السماءِ ارسالاً، و یذهب فی الجوّ اعتدالاً. خلق السماوات بلا دعائم، و أقامها بغیر قوائم، و زیّنها بالکواکب المضیئات، و حبس فی الجوّ سحائب مکفهرّات، و خلق الجبال و البحار علی تلاطم تیّار رقیق، فتق رتجاها فتغطمطت أمواجها. أحمده و له الحمد و أشهد أن لا اله الاّاللّه، و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله، انتجبه من البحبوحة العلْیاء، و أرسله فی العرب العرباء، ابتعثه هادیاً مهدیاً حلاحلاً طلسمیاً، فأقام [به] الدلایل، و ختم [به] الرسائل، نصر به المسلمین و أظهر به الدین، صلّی اللّه علیه و علی آله الطاهرین.

---

۱. این خطبه را به مناسبت فقرهٔ «أنا الواقف علی التُطُنْجین» خطبهٔ تطنجیه گویند. و تُطُنج به معنای خلیج است. در اینکه آیا این خطبه است یا گفت‌وگو در میان جمعی خاص، به پاورقی صفحهٔ ۶۳۷ جلد دوم مراجعه شود.

۲. اضافات در گروشه‌ها از کتاب *مشارق‌الانوار* است و علامت اختصاری «م» مربوط به همین کتاب، و «ل» مربوط به *الزام‌الناصب* است.

أيّها الناس، أنيبوا الى شيعتى، و التزموا بيعتى، و واظبوا على الدين بحسن اليقين، و تمسّكوا بوصىّ نبيّكم الذى به نجاتكم، و بحبّه يوم الحشر منجاتكم، فأنا الآمل و المأمول، أنا الواقف على التُّطنجين، أنا الناظر فى المشرقين و المغربين، رأيت اللّه[1] و الافرودوس من[2] رأى العين و هو فى البحر السابع يجرى فيه الفلک فى زخاخيرة النجوم و الفَلَک و الحبک، و رأيت الأرض مُلتفّة كالتفاف الثوب المقصور و هى خرق[3] من التطنج الأيمن ممّا يلى المشرق، و التطنجان خليجان من ماء كأنّهما أيسار تطنجين، و أنا المتولّى دايرتها. و ما افرودوس و ما هم فيه الّا كالخاتم فى الأصبع. و لقد رأيت الشمس عند غروبها و هى كالطير المنصرف الى وكره، و لولا اصطكاک لرأس افرودوس و اختلاط التطنجين و صرير[4] الفلک سمع من فى السماوات و من فى الأرض رميم حميم دخولها فى الماء الأسود فى[5] العين الحمئة.

و لقد علمت من عجايب خلق اللّه ما لايعلم الّا اللّه، و لقد كيّف[6] لى فعرفت، و علّمنى ربّى فتعلّمت. ألا، فعوا و لاتضجّوا و لا ترتجّوا، فلولا خوفى عليكم أن تقولوا جُنَّ أو ارتدّ لأخبرتكم بما كانوا و أنتم فيه و ما تلقونه الى يوم القيامة. علم أُوعز الىّ فعلمت، و لقد ستر علمه عن جميع النبيّين الّا صاحب شريعتكم هذه ﷺ فعلّمنى علمه و علّمته علمى. ألا و انّا نحن النُّذُر الأولى، و نحن نُذر الآخرة و الأولى، و نُذر كلّ زمان و أوان، و بنا هلك من هلك، و نجا من نجا، فلاتستعظموا ذلك فينا، فوالّذى فلق الحبّة و برأ النسمة و تفرّد بالجبروت و العظمة، لقد سخّرت لى الرياح و الهوامّ و الطيور، عرضت علىّ الدنيا و أعرضت عنها. أنا كابّ الدنيا لوجهها. فحتّى متى يلحق بى اللاحق؟ لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلى، و ما تحت السابعة السفلى، و ما فى السماوات العلى و ما بينهما و ما تحت الثرى، كلّ ذلك علم احاطة لا علم اخبار.

أُقسم بربّ العرش العظيم لو شئت أخبرت (أخبرتكم) بآبائكم و أسلافكم أين كانوا، و ممّن كانوا، و أين هم الآن، و ما صاروا اليه. فكم من آكل منكم آكلٌ لحم أخيه، و شارب برأس أبيه و هو يشتاقه و يرتجيه. هيهات هيهات، اذا كشف المستور، و

---

۱. م: رحمة‌اللّه. ل: واللّه
۲. ا، ب: و من
۳. م: فى خزف. ل: فى خرق
۴. الف: و جرير. ب: جرير
۵. م: و هى
۶. م: كشف

حصّل ما فی الصدور، و علم واردات[۱] الضمیر، و أیم اللّه قد کوّرتم کورات، و کرّرتم کرّات، و کم (من)[۲] بین کرّة و کرّة من آیة و آیات ما بین مقتول و میّت، فبعض فی حواصل الطیور، و بعض فی بطون الوحش، و الناس ما بین ماضٍ و زاج،[۳] و رایح و غاد، لو کشف لکم ما کان منّی فی القدیم الأوّل و ما یکون منّی فی الآخر لرأیتم عجایب مستعظمات، و اُموراً مستعجبات، و صنایع و احاطات.

أنا صاحب الخلق الأول قبل نوح الأول، و لو علمتم ما بین آدم و نوح من عجایب اصطنعتها، و اُمم أهلکتها، فحقّ علیهم القول، فبئس ما کانوا یفعلون. أنا صاحب الطوفان الأول، أنا صاحب الطوفان الثانی، أنا صاحب سیل العرم، أنا صاحب الأسرار المکتومات، أنا صاحب عاد و الجنّات، أنا صاحب ثمود و الآیات، أنا مدمّرها،أنا مزلزلها، أنا مرجفها، أنا مهلکها، أنا مدبّرها، أنا بانیها، أنا داحیها، أنا ممیتها، أنا محییها، أنا الأول، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الکور [قبل الکور]، أنا مع الدور [قبل الدور]،[۴] أنا مع القلم قبل القلم ، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الأزلیة الأولیة، أنا صاحب جابلقا و جابرسا، أنا صاحب الرفرف و بهام،[۵] أنا مدبّر العالم الأول حین لا سماؤکم هذه و لا غبراؤکم.

قال: فقام ابن‌صویرمة و قال: أنت أنت یا أمیرالمؤمنین! فقال: أنا أنا، لا اله الّا اللّه ربّی و ربّ الخلایق أجمعین، له الخلق و الأمر، الّذی دبّر الامور بحکمته، و قامت السماوات و الارضون بقدرته، کأنّی بضعیفکم یقول: ألاتستمعون [الی] ما یدّعیه ابن أبی‌طالب فی نفسه و بالامس مکفهرّ علیه عساکر أهل الشام فلایخرج الیها؟! و باعثِ محمّد و ابراهیم، لأقتلنّ الشام بکم قتلات و أیّ قتلات! و حقّی و عظمتی، و لأقتلنّ بکم أهل الصفّین[۶] بکلّ قتلة سبعین قتلة، و لأردّنّ الی کلّ مسلم حیاة جدیدة، و لأسلّمنّ الیه صاحبه و قاتله الی أن یشفی غلیل صدری[۷] منه، و لأقتلنّ بعمّاربن یاسر

---

۱. الف، ب: «وارد أین» و از روی «ل» اصلاح شد.
۲. زیاد است و در «م» هم نیست.
۳. ب: راح. ل: راج
۴. ب: الدثور
۵. م: الرفوف و بهرم
۶. صفّین ص
۷. ل: «صدره» و همین صحیح است.

و أويس القرنى ألف قتيل أولى[۱] يقال لا و كيف و أيّان[۲] و متى و حتى؟ فكيف اذا رأيتم صاحب الشام ينشر بالمناشير، و يقطع بالمساطير، [ثم] لأُذيقنّه أليم العذاب. ألا فأبشروا فاليّ يردّ أمر الخلق، فلاتستعظم بما قلت، فانّا أعطينا علم المنايا و البلايا و التأويل و التنزيل و فصل الخطاب و علم النوازل و الوقايع، فلايعزب عنّا شئ.

كأنّى بهذا ـ و أشار الى الحسين عليه السلام ـ و قد نار نوره[۳] بين عينيه فأحضره بوقته بحنين[۴] طويل يزلزلها و يخسفها، و ثار معه المؤمنون من كلّ مكان. و أيم اللّه لو شئت سمّيتهم رجلاً رجلاً بأسمائهم و أسماء آبائهم، يتناسلون من أصلاب الرجال و أرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم.

ثم قال: يا جابر، أنتم مع الحق، و معه تكونون و فيه تمورون.[۵] يا جابر اذا صاح الناقوس، و كبس الكابوس، و تكلّم الجاموس، فعند ذلک عجايب و أىُّ عجايب: اذا أنارت النار بنصيبين،[۶] و ظهرت راية العثمانية بوادى سوعر،[۷] و اضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضاً، و صباكلّ قوم الى قوم، و حركت عساكر خراسان، و تبع شعيب بن صالح التميمى من بطن طالقان، و بويع لسعيد بخوزستان، و عقد الراية لعماليق كردان، و تغلّبت العرب على بلاد الأرمن و السقلاب، و أذعن هرقل بقسطنطنية لبطارقة سفيان،[۸] فتوقعوا ظهور مكلّم موسى من الشجرة على الطور، فيظهر هذا ظاهر مكشوف، و معاين موصوف.

ألا وكم عجايب تركتها، و دلايل كتمتها، لاأجد لها حملة. أنا صاحب ابليس بالسجود، أنا رافع ادريس مكاناً عليّاً، أنا مُنطَق عيسى فى المهد صبيّاً، أنا مودن[۹] الميادين و واضع الأرض، أنا قاسمها أخماساً، فجعلت خمساً برّاً، و خمسا جبالاً، و خمساً سهلاً، و خمساً عامراً، و خمساً خراباً. أنا خرقت القلزم من الرحيم،[۱۰]

---

۱. ل و نسخه بدل الف: اولا
۲. م، ل: ابن
۳. ثار ثوره ظ
۴. م: بحين
۵. م، ل: تموتون
۶. م: ببُصرىٰ
۷. م: سودا. ل: سود
۸. م: سبنان
۹. ب: ميدن، م: مدين.
۱۰. م: الترجيم. و ظاهراً «الوجم» است يعنى سنگ‌هاى چيده شده روى هم

و خرقت العقیم من الحمیم، و خرقت کلاً من کلّ، و خرقت بعضاً من بعض، أنا طیبوثا،[۱] أنا جاینوثا،[۲] أنا البارجلون، أنا علیثونا، أنا المشرف علی البحار فی قوالیم الزخّار عند التیّار حتی یخرج لی ما أُعدّ لی فیه من الخیل و الرجِل فأتّخذ ما أحببت، و أترک ما أردت.

ثم أُسلّم الی عمّاربن یاسر اثنی‌عشر ألف أدهم علی کلّ أدهم منها محبٌّ للّه و لرسوله، مع کلّ واحد اثناعشر ألف کتیبة لایعلم عددها الّا اللّه. ألا فأبشروا فأنتم نعم الاخوان. ألاوانّ لکم بعد الحین طرفة تعلمون بها بعض البیان، و ینکشف لکم صنایع البرهان عند طلوع بهرام و کیوان علی دقایق الاقتران، فعندها تتواتر الهدّات[۳] و الزلازل، و تقبل الرایات من شاطئ جیحون الی بلاد[۴] بابل. أنا مبرّج الابراج، و عاقد الریاح، و مفتّح الأفراج، و باسط الفجاج. أنا صاحب الطور، أنا ذلك النور الظاهر، أنا ذلك البرهان الباهر، و انّما کشف لموسی شقص من شقص الذرّ من المثقال و ذلك بعلم اللّه ذی الجلال، أنا صاحب جنّات الخلود، أنا مجری الانهار من ماء تیّار، و أنهار من لبن و أنهار من عسل مصفّی، و أنهار من خمر لذّة للشاربین. أنا حمّیت جهنّم و جعلتها طبقات السعیر، و منقد النحیر، و أُخری عمقیوس،[۵] أعددتها للظالمین، و أودعت ذلك کلّه وادی برهوت و هو الفلق، و ربّ ما خلق، (و[۶]) یخلّد فیها الجبت و الطاغوت و من عبدهما و من کفر بذی‌الملک و الملکوت.

أنا صانع الاقالیم بأمر العلیم الحکیم، أنا الکلمة الّتی بها تمّت الامور و دهرت الدهور، أنا جعلت الأقالیم أرباعاً[۷] و الجزائر سبعاً، فاقلیم الجنوب معدن البرکات، و اقلیم الشمال معدن السطوات، و اقلیم الصبا معدن الزلازل، و اقلیم الدبورمعدن الهلکات.

ألا، ویل لمداینکم و أمصارکم من طغاة یظهرون، فیغیّرون و یبدّلون، اذا نالت

---

۱. م: طبرثا
۲. م: جابوثا
۳. م: الهزّات
۴. م: بیداء
۵. در این یک جمله نسخه‌ها خیلی تفاوت دارد و مفهوم نیست.
۶. «و» زیاد است و در مصدر هم نیست.
۷. ب: اربعاً. و «الجزائر» در الف و ب «الجزاء» است.

الشدايد من دولة الخصيان و ملكة الصبيان و النسوان، فعند ذلك ترتجّ الاقطار بالدعاة الى كلّ باطل. هيهات هيهات، توقّعوا حلول الفرج الاعظم و اقباله فوجاً فوجاً اذا جعل اللّه حصيات النجف جواهر و جعله[١] تحت أقدام المؤمنين، و يبايع للخلاّف و المنافقين، و يبطل معه الياقوت الأحمر و خالص الدرّ و الجوهر. ألا، و انّ ذلك من أبين العلامات حتى اذا انتهى صدق ضيائه، و ظهر ما تريدون، و بلغتم ما تحبّون. ألا، وكم الى ذلك من عجايب جمّة و امور ملمّة.

يا أشباح الأغنام و أبهام الأنعام، كيف تكونون اذا دهمتكم راياتٌ لبنى‌كتام[٢] مع عثمان‌بن عنبسة[٣] من أرض الشام يريد بها أبويه، و يزوّج بها أمتيه؟! هيهات أن يرى الحقّ اموىّ أو عَدَوىّ.

ثم بكى ﷺ و قال: واهاً للأُمم المشاهدة رايات بنى‌عنبسة مع بنى‌كتام[٤] السايرين أثلاثاً، المرتكبين جلاجلاً،[٥] مع خوف شديد و بؤس عتيد. ألا، و هو الوقت الذى وعدتم به، لأحملنّهم على نجايب تحفّهم مواكب الأفلاك.

كأنّى بالمنافقين يقولون: نصّ علىٌّ على نفسه بالربّانية. ألا فاشهدوا شهادة أسألكم بها عند الحاجة اليها، ان علياً نور مخلوق، و عبد مرزوق، و من قال غير هذا فعليه لعنة اللّه و لعنة اللاعنين.

ثم نزل و هو يقول: تحصّنت بذى الملك و الملكوت، و اعتصمت بذى‌القدرة و الجبروت، واستعنت[٦] بذى القدرة و الملكوت من كلّ ما أخافه و أحذره. أيّها الناس ما ذكر أحدكم هذه الكلمات عند نازلة و شدّة الاّ و أزاحها اللّه تعالى عنه. فقال جابر: وحدها يا أميرالمؤمنين؟ قال: و أضف اليها الثلاثة عشر اسماً، و ضمّنى. ثم ركب و مضى».[٧]

---

١. جعلها ـ ظ
٢. م: كنام
٣. الف، ب: عنبثة
٤. كنام
٥. م، ب: جبلاً جبلاً
٦. م: امتنعت
٧. ر.ك: *مشارق الانوار* صفحه ١٦٦ـ١٧٠؛ و *الزام الناصب* ج ٢، صفحه ٢٤٢ـ٢٥٢. نسخهٔ الف و ب با این دو کتاب اختلاف زیادی داشت که به موارد لازم اکتفا شد. و نیز این خطبه در *الزام‌الناصب* حدود یک سوم یا بیشتر اضافه دارد. و از آن رو که نسبت این خطبه به آن حضرت قطعی نیست و نیز فقراتی در آن هست که با ظاهر امر منافات دارد و نیز وجود برخی ابهامات، از ترجمهٔ آن خودداری کردیم.

فاعلم أنّه یجب من عموم علمه علیه السلام عموم احاطته، لانه وجه اللّه الّذی یؤتی منه، فهو الی طرف الموجودات مولاها و معناها، و الی حضرة الاحدیة عبدها و خلیفتها. قال سبحانه: اِلاّ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً.[۱] قال مولانا أبوجعفر علیه السلام: الرصد التعلّم من النبی صلی الله علیه و آله. و قوله «من بین یدیه» یعنی یلقی فی قلبه الالهام «لیعلم» النبی صلی الله علیه و آله أنّه قد بلّغ رسالات ربّه و أحاط [علیٌّ] بما لدیه من العلم، و «أحصی کلّ شئ عدداً» قال: علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة حتّی معرفة کل انسان باسمه و نسبه الی یوم القیامة، و من یموت موتاً، و من یقتل قتلاً، و من هو من أهل الجنّة، و من هو من أهل النار.[۲]

بدان‌که از علم عام آن حضرت احاطه علم او لازم می‌آید، زیرا آن حضرت وجه خداست که از طریق او به خداوند توجه می‌گردد، از این رو حضرتش نسبت به موجودات مولا و معنای آنها است، و نسبت به حضرت احدیت بنده و خلیفهٔ اوست. خداوند فرموده: «... خداوند کسی را بر علم غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر رسولی را که بپسندد، که از پیش رو و پشت سر او رصد و مراقبانی روانه می‌دارد» امام باقر علیه السلام فرمودند: رصد فراگیری علم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد از «پیش روی او» آن است که به قلبش الهام می‌کند تا بداند که پیام‌های الهی را ابلاغ نموده و [علی علیه‌السلام] به علومی که نزد اوست احاطه یافته، و «عدد هر چیز را می‌داند» فرمودند: یعنی علم گذشته و آینده تا روز قیامت را داراست حتی همهٔ انسان‌ها تا روز قیامت را به نام و نسبش می‌شناسد، و می‌داند که کدام یک به مرگ طبیعی می‌میرد و کدام کشته می‌شود، و کدام از اهل بهشت است و کدام از اهل دوزخ.

و الیه الاشارة بقوله: وَ کَذٰلِکَ نُری اِبراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ،[۳] و انّما أراه بمرآة جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً،[۴] فرآه بعین الولایة، لأنّ النبیّ قد یحجب عن الملکوت، لأنّ الوحی منه یأتیه، و الولیّ لایحجب عن الملکوت. فالنبیّ ینتظر الغیب، و الولیّ ینظر الی الغیب. و لیس الولیّ بهذا المقام أعلی من النبیّ بل هو کسایر المقام تلمیذه و تحت مرتبته، و فیضه منه و علمه منه. و قد یکون للولیّ ما لیس للنبیّ و ان کان من

---

۱. جن، ۲۷.
۲. ر.ک: تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۲۵. مضمون این روایت خلاف ظاهر آیه است و مرجع ضمایر از خداوند به پیامبر برگردانده شده است!
۳. انعام، ۷۵.
۴. بقره، ۱۲۴.

أتباعه، كقصّة خضر و موسى. و اليه الاشارة بقوله عليه السلام: «و لقد نظرت فى ملكوت السماوات و الأرض فما غاب عنّى شئ ممّا كان قبلى و لا شئ ممّا كان بعدى».[1] و ذلك [حقّ] لأن الوليّ المطلق لو جهل شيئاً لجهل من ولاّه، و ان علم شيئاً دون شئ لاتّصف بالعلم تارة و بالجهل اخرى، و ما اتّخذ اللّه وليّاً جاهلاً قطّ، فيكون عالماً بالكلّ و محيطاً بالكلّ.

و قال ابن ابى‌الحديد فى مدحه:

و ذوالمعجزات الباهرات أقلّها الظهور على مستودعات السرائر[2]

و به همين مطلب اشاره دارد آية «و اين‌گونه ملكوت آسمان‌ها و زمين را به ابراهيم نشان داديم» زيرا ملكوت را با آينهٔ امامت به او نمايانند و ابراهيم با چشم ولايت آنها را ديد، زيرا نبى از ملكوت در حجاب است، چرا كه او به ملكوت نمى‌نگرد بلكه وحى از ملكوت به نزد او مى‌آيد، اما وليّ از ملكوت در حجاب نيست. پس نبى در انتظار غيب است و وليّ ناظر به غيب. البته وليّ در اين مقام بالاتر از نبى نيست بلكه او مانند ديگر مقامات، شاگرد و تحت مراقبت نبى است، و فيض و علم او از نبى است. و گاهى وليّ با اينكه از پيروان نبى است چيزى دارد كه نبى ندارد، مانند داستان خضر و موسى. و به همين مطلب اشاره دارد اين حديث على عليه السلام كه: «من به ملكوت آسمان‌ها و زمين نظر كردم و هيچ چيز از آنچه پيش از من بوده و آنچه پس از من خواهد بود از نظرم نهان نماند». البته ولى بايد چنين باشد، زيرا وليّ مطلق اگر چيزى را نداند قهراً آن كس كه او را ولى قرار داده نيز جاهل خواهد بود، و اگر برخى را بداند و برخى را نه، گاهى عالم باشد و گاه جاهل، و خداوند هيچ‌گاه وليّ جاهل اختيار نكرده است، پس وليّ همه چيز را مى‌داند و محيط به همه چيز است.

ابن‌ابى‌الحديد در مدح آن حضرت گفته:

«و او داراى معجزات آشكارى است كه كمترين آنها اين است كه بر اسرار نهان آگاهى دارد».

و قال عليه السلام: «و ما أفرغ جبرئيل فى صدرى حرفاً الّا و قد أفرغته فى جوفك».

و هذا كلام عظيم يصرّح له بالتعظيم و التشريف. فمن أنكر أنّ الامام عليه السلام لايعلم

---

۱. خصال، ص ۴۱۵.

۲. الروضة المختارة، ص ۱۲۳، قصيدهٔ پنجم.

الغیب فقد أنکر امامته، و من أنکر امامته أنکر نبوّته. فیعلم الولیّ أهل ولایته أحیاءً و أمواتاً، و الّا لکان عالماً فی وقت و جاهلاً فی وقت و هو محال، لانّ الولیّ هو الانسان الکامل، فکیف یکون الکامل ناقصاً؟!

و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جبرییل هیچ حرفی را در سینهٔ من نریخت جز آنکه من آن را در دل تو ریختم». و این سخن بزرگی است که بر عظمت و شرافت آن حضرت تصریح دارد. پس هر که منکر علم غیب امام شود قطعاً منکر امامت او شده است، و هر که منکر امامت او باشد منکر نبوت پیامبر است. پس ولیّ اهل ولایت خود را از زنده و مرده می‌شناسد و الّاگاه عالم و گاه جاهل خواهد بود و این محال است، زیرا ولیّ، انسان کامل است و کامل چگونه ناقص تواند بود؟!

و قال علیه السلام لأصبغ بن نباتة فی نجف الکوفة: «انّ فی هذه الظهرة أرواح کلّ مؤمن و مؤمنة، فلو کشف لك لرأیتهم حلقاً یتحدّثون علی منابر من نور».[1]

فالمولی عالم بهم بعد الموت. و الیه الاشارة بقوله تعالی: وَ قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ.[2] و الکتاب الحفیظ الولیّ و علمه عنده، و ذلك لأنّ اللوح المحفوظ سطر فیه غیب اللّه، و اللوح الحفیظ فی الأرض هو المستودع لغیب اللّه. و الیه الاشارة بقوله: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجیدٌ فی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.[3] و اللوح المحفوظ بالحقیقة هو الولیّ.[4]

و آن حضرت در نجف کوفه به اصبغ بن نباته فرمود: «... در پشت این دروازه (یا این زمین) ارواح هر مرد و زن مؤمنی هست، و اگر پرده از دیده‌ات کنار رود آنها را می‌بینی که حلقه وار بر منبرهایی از نور نشسته و با یکدیگر سخن می‌گویند».

پس مولا به موالیان خود پس از مرگشان آگاه است، و این آیه به آن اشاره دارد: «و تحقیقاً ما آنچه که زمین از آنها کاسته می‌دانیم و نزد ما کتابی نگاهدارنده است». و کتاب نگاهدارنده شخص ولیّ است و علم آن نزد اوست، زیرا غیب الهی در لوح محفوظ نوشته است و لوح حفیظِ در زمین (امام) امانتدار غیب الهی است، و این آیه بدان اشاره دارد: «بلکه آن قرآن مجید است که در لوح محفوظی است». و لوح محفوظ در حقیقت شخص ولیّ است.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۶، ص ۲۳۷ و ۲۴۳.
۲. ق، ۴. در نسخه‌ها «لقد» بود که تصحیف است.
۳. بروج، ۲۲.
۴. مطالب فوق اقتباس از *مشارق الانوار*، ص ۱۴۱-۱۴۲.

و فی شرح *نهج‌البلاغة* فی خطبة طویلة فیها بیان الامور التی ستقع و فی جملتها: **و الّذی فلق الحبّة و برأ النسمة، لو أشاء لأخبرتکم بخراب العرصات عرصةً عرصةً [و] متی تخرب و متی تعمر بعد خرابها الی یوم القیامة. و انّ عندی من ذلك علماً جماً، و ان تسألونی تجدونی به عالماً.**[1]

> و در شرح *نهج‌البلاغه* در خطبه‌ای طولانی گزارشی از حوادث آینده می‌دهد و در ضمن آن آمده: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، اگر بخواهم می‌توانم شما را به خراب سرزمین‌ها نقطه به نقطه خبر دهم و اینکه کی خراب می‌شود و پس از خرابی کی آباد می‌گردد، تا روز قیامت. و نزد من از این امور علمی انباشته است و اگر از من بپرسید خواهید دید که بدان‌ها دانایم».

و فی *نهج‌البلاغة* فی خطبة اخری: **و اللّه لو شئت أن أُخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مَولجه و جمیع شأنه لفعلت، ولکن أخاف أن تکفروا فیّ برسول اللّه ﷺ. ألا انّی مفضیه الی الخاصّة ممّن یؤمن ذلك منه. و الّذی بعثه بالحق و اصطفاه علی الخلق، ما أنطق الّا صادقاً.**[2]

> و در *نهج‌البلاغة* در خطبه‌ای دیگر فرمود: «به خدا سوگند اگر بخواهم هر یک از شما را از ورود و خروج و همهٔ کارهایش خبر دهم می‌توانم، ولی می‌ترسم دربارهٔ من به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوید. آگاه باشید که من این خبر را به کسی که از این نظر بر او ایمنم خواهم داد. سوگند به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخت و او را بر خلق برگزید من جز صادقانه سخن نگویم».

و قال المحقّق ابن‌میثم فی شرحه: ثم أقسم أنّه لو شاء لأخبر کلّ رجل منهم بمواضع تصرفاته و حرکاته و جمیع أحواله، و هو کقول المسیح ﷺ: **وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرونَ فی بُیُوتِکُمْ.**[3] و قد علمت امکان ذلك العلم و سببه فی حقّ الانبیاء و الاولیاء فی مقدمة الکتاب.[4] و قوله: و لکن أخاف ... أی أخاف أن تغلوا فی أمری و تفضّلونی علی رسول اللّه ﷺ، بل کان یخاف أن یکفروا فیه باللّه کما ادّعت النصاری فی المسیح حیث أخبرهم بالامور الغائبة، .... مع أنّ من الناس من ادّعی فیه النبوّة و أنّه شریک محمّد ﷺ فی الرسالة، و منهم من زعم أنّه الهٌ و هو الذی أرسل محمّداً ﷺ، الی غیر ذلك من الضلال. و فیه یقول بعض شعرائهم:

---

۱. شرح *نهج‌البلاغه*، ابن‌میثم، ج ۳، ص ۱۶.
۲. *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۱۷۵.
۳. آل عمران، ۴۹.
۴. شرح *نهج‌البلاغه*، ابن‌میثم، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

و من أهلک عاداً و ثموداً بدواهیه　　و من کلّم موسی فوق طور اذ ینادیه
و من قال علی المنبر یوماً و هو راقیه　　سلونی أیّها الناس، فحاروا فی معانیه

و قول الآخر:[۱]

انّما خالق الخلایق من　　زعزع أرکان خیبر جذبا
قد رضینا به اماماً و مولی　　و سجدنا له الهاً و ربّا[۲]

محقق بزرگ ابن‌میثم در شرح این سخن گوید: سپس آن حضرت سوگند خورده است که اگر بخواهد می‌تواند هر یک از آنان را از مواضع تصرفات و حرکات و همهٔ احوالش خبر دهد، و این مانند سخن مسیح علیه‌السلام است که فرمود: «و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌ها ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم». و امکان این علم و سبب آن را در حقّ انبیاء و اولیاء در مقدمهٔ کتاب دانستی. و اینکه فرمود: «ولی می‌ترسم...» یعنی می‌ترسم در کار من غلوّ کنید و مرا بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برتری دهید. بلکه می‌ترسید که دربارهٔ او به خدا هم کافر شوند چنان که نصاری وقتی دیدند مسیح علیه‌السلام آنان را از امور غیبی خبر می‌دهد دربارهٔ آن حضرت غلو کردند و قائل به الوهیت او شدند... چنان که می‌دانیم برخی از مردم مدعی نبوت امیرالمؤمنین شدند و گفتند آن حضرت شریک محمّد صلی الله علیه و آله و سلم‌در رسالت است؛ و برخی دیگر پنداشتند او خداست و اوست که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت فرستاده است، و اعتقادات گمراهانهٔ دیگر. و یکی از شاعران دربارهٔ آن حضرت گفته:

«و او همان است که قوم عاد و ثمود را به عذاب خود هلاک کرد، و همان است که هنگام مناجات موسی در بالای کوه طور با او سخن گفت».

«و همان است که روزی بر بالای منبر گفت: ای مردم، هر چه می‌خواهید از من بپرسید، و آنان در حقیقت او حیران ماندند».

و در شعر دیگر گوید:

«جز این نیست که آفریدگار خلایق همان است که ارکان قلعهٔ خیبر را از جا کند».

«ما به امامت و ولایت او خرسندیم، و به عنوان خدا و پروردگار به او سجده می‌آریم».

---

۱. الف، ب: قوله　　۲. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌میثم، ج ۳، ص ۳۴۷ـ۳۴۸.

در *حقّ الیقین* در جمع بین احادیثی که در قبض ارواح وارد شده است گفته است که: «در روایت دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: حق‌تعالی تدبیر امور می‌کند به هر نحو که می‌خواهد، و از خلق خود موکّل می‌کند هر که را که می‌خواهد به هر [امر] که می‌خواهد، و ملک الموت را موکّل می‌سازد به مخصوصان خلق خود، و سایر ملائکه را به هر که می‌خواهد. و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای [همهٔ] مردم تفسیر تواند نمود، زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هست و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند، و بعضی را دارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصّان اولیای خود. و تو را همین بس است که [بدانی که] خدای عالمیان زنده‌کننده و میراننده است و قبض ارواح می‌کند بر دست‌های هر که می‌خواهد از ملائکهٔ خود و غیر ایشان.

مؤلف گوید که در این حدیث إشعاری هست به آنکه آن حضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض [بعضی] ارواح می‌نمایند یا مدخلیتی در همه دارند به امر الهی، و از برای تقیّهٔ از منافقان و ضعفاء العقول تصریح به آن ننموده، هم‌چنان‌که در بعضی خطب غیرمشهوره فرموده: «منم محیی، و منم ممیت به اذن خدا»[1] ـ انتهی عبارته.

فأیّها الأخ الایمانی و الخلیل الروحانی أنت قد علمت أن قدرة الولیّ المطلق کعلمه، فکما أنّ علمه محیط، قدرته أیضاً کذلك، لأنّ قلب الولیّ مکان مشیّة الربّ العلیّ و لسانه منبع حکمته، یفعل اللّه ما یشاء و یرید اللّه ما یفعل.

> پس ای برادر ایمانی و دوست روحانی، به خوبی دانستی که قدرت ولیّ مطلق مانند علم او است، و همان‌گونه که علم او محیط به همه چیز است قدرت او نیز چنین است، زیرا قلب ولیّ جایگاه مشیّت پروردگار بلندمرتبه است و زبان وی منبع حکمت اوست، و خداوند هر چه بخواهد می‌کند و آنچه می‌کند می‌خواهد.

و یدلّ علی أنّ قدرة الولیّ عامٌّ مضافاً الی ما تقدّم من الأخبار و غیرها ما فی *مصباح الأنوار* عن یونس بن اسحاق قال:

---

۱. *حق‌الیقین*، ص ۳۸۴.

«خرج رسول اللّه ﷺ الی غزوة تبوك[1] و خلّف علیّاً ﷺ علی أهله و أمره بالارفة فیهم،[2] فرجف المنافقون و قالوا: ما خلّفه رسول اللّه ﷺ الّا اشفاقاً به. فلّما سمع بذلك أخذ سلاحه و خرج الی النبی ﷺ و هو نازل بالجرف، فقال: یا رسول‌اللّه، زعم المنافقون أنّك انّما خلّفتنی اشفاقاً بی! قال رسول‌اللّه ﷺ: کذبوا، ولکنّنی خلّفتك لما ترکت ورائی. فارجع فاخلفنی فی أهلی و أهلك، ألاترضی أن تکون منّی بمنزلة هارون من موسی الاّ أنّه لا نبیّ بعدی؟! فرجع الی المدینة و مضی رسول اللّه ﷺ بسفره.

و علاوه بر اخباری که گذشت، از جمله روایاتی که دلالت بر قدرت عامّ ولیّ دارد روایتی است که در *مصباح‌الانوار* از یونس بن اسحاق نقل شده که گوید:

«رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ تبوک رفت و علی علیه‌السلام را جانشین خود بر کسان خود در مدینه گذاشت و سفارش کرد که به مهربانی با آنان رفتار کند. منافقان شایعه کردند و گفتند که رسول خدا از روی دلسوزی او را با خود نبرد. علی چون این را شنید سلاح برداشت و در پی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بیرون شده تا در جرف به آن حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول‌اللّه، منافقان پندارند که شما به خاطر دلسوزی مرا در مدینه به‌جا نهاده‌اید! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغ می‌گویند، من به خاطر چیزهایی که در مدینه به جا گذاشته‌ام تو را در آنجا نهادم. پس برگرد و جانشین من در میان کسان من و خود باش؛ آیا خرسند نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی با این فرق که پس از من پیامبری نیست؟! علی علیه‌السلام به مدینه بازگشت و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سفر خود ادامه داد.

قال: و کان أمر الجیش أنّه لمّا انکسر و انهزم الناس غمّ رسول‌اللّه ﷺ، فنزل جبرئیل ﷺ و قال: یا رسول‌اللّه، انّ اللّه یقرئك السلام و یبشّرك بالنصر، و یخیّرك ان شئت أنزلت لك الملائکة فیقاتلون، و ان شئت علیّاً فادعه یأتیك. فاختار النبی ﷺ علیّاً ﷺ، فقال جبرئیل:

ناد علیّاً مظهر العجایب　　تجده عوناً لك فی النوایب

کلّ همّ و غمّ سینجلی　　بولایتك یا علی یا علی یا علی

فقال: أدر وجهك نحو المدینة و ناد بالغوث أدرکنی یا علی.

---

۱. به پاورقی آخر خبر مراجعه شود.　　۲. بالرأفة فیهم/ بالرقّة فیهم- ظ

گوید: چون لشکر شکست خورد و مردم گریختند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم غمناک شد، پس جبرییل علیه‌السلام فرود آمد و گفت: یا رسول‌اللّه، خداوند تو را سلام می‌رساند و به پیروزی بشارت می‌دهد، و تو را مختار نموده که اگر خواهی فرشتگان را فرو فرستم تا با کافران بجنگند، یا علی را فرابخوان تا نزد تو آید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را اختیار نمود، جبرییل گفت: «علی آن مظهر عجایب را صدا بزن که در مشکلات او را یاور خوبی خواهی یافت».

«هر غم و اندوهی به زودی برطرف خواهد شد به ولایت تو ای علی، ای علی، ای علی».

قال سلمان الفارسی رضی الله عنه: کنت ممنّ تخلّف مع علیّ علیه السلام، فخرج یوماً یرید الحدیقة و مضیت معه، فصعد النخلة ینزل کرباً[1] فهو ینشر و أنا أجمع اذ سمعته یقول: لبّیك لبّیك یا رسول‌اللّه، ها أنا جئتك. و نزل علیّ علیه السلام و الحزن ظاهر علیه و دمعه ینحدر، فقلت له: ما شأنك یا أباالحسن؟ قال: **یا سلمان، انکسر جیش رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و هو یدعونی و یستغیث بی.** ثم مضی و دخل منزل فاطمة علیها السلام و أخبرها و خرج. فقال: **یاسلمان ضع قدمك موضع قدمی لاتخرم منه شیئاً.**

قال سلمان: واتّبعته حذو النعل بالنعل سبعة‌عشر خطوة، فعاینت الجیش و العساکر. فصرخ الامام صرخة عظیمة لهب الجیشان[2] و تفرّقوا. فنزل جبرئیل الی رسول‌اللّه و سلّم علیه، وردّ علیه السّلام و استبشر به، ثم عطف الامام علی الشجعان فانهزم الجمع و ولّوا الدبر، **وَ رَدَّ اللّهُ الَّذینَ کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً و کفی اللّه المؤمنین القتال**[3] بعلیّ أمیرالمؤمنین علیه السلام.[4]

---

۱. ظاهراً *الکَرابة* یا *الکُرابة*، است، یعنی خرماهایی که پای درخت خرما می‌ریزد.

۲. الف: «نهب». *ألهب*. ألهب الفرس: اجتهد فی عَدْوه حتی أثار الغبار

۳. احزاب، ۲۵.

۴. کتاب *مصباح الانوار* چاپ نشده است. و بی‌شک در این نقل اشتباهی رخ داده، زیرا در غزوهٔ تبوک اصلاً جنگی صورت نگرفت. و اگر مراد جنگ احد باشد چنان که «ناد علیّاً» نیز در این جنگ وارد شده است باز هم با این نقل درست نمی‌آید، زیرا اولاً علی علیه‌السلام در جنگ احد همراه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. ثانیاً حدیث منزلت که در اینجا بدان اشاره شده در غزوهٔ تبوک بوده است. عیب دیگر آنکه: آیه‌ای که به آن استشهاد شده مربوط به جنگ احزاب (خندق) می‌باشد! و این مانند داستان کسی است که مدعی بود همهٔ قرآن را حفظ است. به او گفتند: از این آیه به بعد بخوان: «*یا بنیّ لاتقصص رؤیاك علی اخوتك*. گفت... *فیکیدوا لك کیداً، فمهّل الکافرین أمهلهم رویداً*! که سورهٔ یوسف را با سورهٔ طارق درهم آمیخت!

سلمان فارسی رحمةالله گوید: من از جمله کسانی بودم که با علی علیه‌السلام در مدینه مانده بودم، روزی آن حضرت به قصد باغستان بیرون شد و من هم با او رفتم، آن حضرت بالای درخت خرمایی رفت و خرماهای آن را فرومی‌ریخت و چون آنها پخش می‌شد من جمع می‌کردم که ناگاه شنیدم می‌گوید: لبّیك لبّیك یا رسول‌اللّه، اکنون آمدم. آنگاه از درخت فرود آمد و آثار غم در چهرهٔ او نمایان بود و اشکش ریزان، عرض کردم: یا اباالحسن، چه خبر شده؟ فرمود: ای سلمان، سپاه پیامبر شکست خورده و آن حضرت مرا صدا می‌زند و به فریادرسی فرامی‌خواند. سپس به منزل فاطمه علیها السلام رفت و خبر را به او رساند و بیرون آمد و فرمود: ای سلمان پای خود را دقیقاً در جای پای من گذار.

من قدم به قدم به دنبال او رفتم و هفده قدم برداشتم که سپاه و لشکریان را دیدم. امام نهیبی زد که دو سپاه به جنب و جوش آمدند و از هم جدا شدند. پس جبرییل بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و سلام کرد و آن حضرت پاسخ داد و از دیدن وی خوشحال شد. آنگاه امام بر جنگاوران دشمن حمله آورد و آنان درهم شکستند و به پشت گریختند. «و خداوند کافران را با همان خشمی که داشتند بازگرداند در حالی که به هیچ خیری دست نیافتند» و خداوند به‌دست علی امیرالمؤمنین علیه السلام کار جنگ را یکسره کرد و بار آن را از دوش مؤمنان برداشت.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌بصیر عن أبی‌جعفر علیه السلام انّه قال: انّ علیّاً علیه السلام **ملك ما فوق الارض و ما تحتها، فعرضت له السحاب**[1] **الصعب و الذلول، فاختار الصعب، و كان فی الصعب [ملك] ما تحت الارض، و فی الذلول ملك ما فوق الارض، و اختار الصعب علی الذلول، فدارت [به] سبع أرضین فوجد ثلاثاً خراباً و أربعاً عوامر.**[2]

و در *بصائرالدرجات* از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام هر چه را در روی زمین و زیر آن است تصاحب نمود، و ابرهای تند و آرام بر او عرضه شد و او ابر تند را اختیار کرد، و در ابر تند فرمانروایی بر زیر زمین بود و در ابر آرام فرمانروایی بر روی زمین. و آن حضرت ابر تند را برگزید، پس آن ابر او را در اطراف هفت زمین (اقلیم) گردانید و آن حضرت سه تا را خراب و چهار تا را آباد یافت.

---

۱. مصدر: السحابان

۲. *بصائرالدرجات*، ص ۴۰۹.

و فی *بصائرالدرجات* عن عبدالرحیم انّه قال: ابتدأنی أبوجعفرعليه السلام فقال: انّ ذاالقرنین قد خُیّر بین السحاب الصعب و الذلول فاختار الذلول، و ذخر لصاحبکم الصعب. قلت: و ما الصعب؟ قال: ما کان من سحاب فیه رعد و برق [و صاعقة، فصاحبکم یرکبه. أما انّه سیرکب السحاب و یرق] فی الاسباب، أسباب السماوات السبع، خمس عوامر و اثنتان غیر عامرة.[1]

و نیز در *بصائرالدرجات* از عبدالرحیم روایت کرده که گفت: امام باقرعليه السلام با من شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ذوالقرنین میان ابر تند و آرام مخیّر شد و او ابر آرام را برگزید، و ابر تند برای صاحب شما ذخیره گردید. گفتم: ابر تند کدام است؟ فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه باشد، که صاحب شما بر آن سوار می‌شود. بدانید که او بر ابر می‌نشیند و در راه‌های آسمان‌های هفتگانه که پنج تای آنها آباد و دو تای آنها ناآباد است بالا می‌رود.

فاذا عرفت عموم علمه و قدرتهعليه السلام فاعلم أنّ النقطة الواحدة التی منها البدء و الیها العود هی حقیقة الموجودات و مبدأ الکاینات و قطب الدابرة و عالم الغیب و الشهادة، ظاهرها النبوة، و باطنها الولایة، و هما نور واحد فی الظاهر و الباطن، لکنّ الولایة من النبوة و عنها، لأنهما الاسمان الأعلیان اللّذان جمعا [فاجتمعا]، و لایصلحان الّا معاً، [یسمّیان] فیفترقان: محمّد و علیّ، و یوصفان فیجتمعان: نبیّ و ولیّ، و تمامهما فی تمام أحدهما، تمام النبی من الولیّ، لانّ القمر یستمدّ من الشمس، فاذاکمل صار بدراً، فاذا غابت الشمس کان الحکم للبدر. و الی هذا المعنی أشار بقولهصلی الله علیه و آله: أول ما خلق اللّه نوری، ثم فتق منه نور علیّعليه السلام، فلم‌نزل نتردّد فی النور حتی وصلنا الی حجاب العظمة فی ثمانین ألف سنة، ثم خلق الخلایق من نورنا، فنحن صنایع اللّه، و الخلق بعد صنایع لنا.[2]

اکنون که علم و قدرت عام امام را دانستی، بدان‌که نقطهٔ یگانه‌ای که آفرینش از آن شروع می‌شود و بدان باز می‌گردد حقیقت موجودات و مبدأ کاینات و قطب دایرهٔ امکان و عالم غیب و شهود است که ظاهرش نبوت و باطنش ولایت است، و آنها در ظاهر و باطن یک نورند ولی ولایت از نبوت است و از آن سرچشمه می‌گیرد. زیرا آنها دو اسم برتری هستند که با هم جمع شده‌اند و فقط در سایهٔ

---

۱. همان، ص ۴۰۹ با اندکی اختلاف.
۲. اقتباس از: *مشارق الانوار*، ص ۳۹ و نیز ص ۱۲۱.

یکدیگر معنای درست خود را حفظ می‌کنند، [وقتی نامبر شوند] از هم جدا می‌شوند و به صورت محمّد و علی علیهماالسلام در می‌آیند، و چون به صورت وصفی ذکر شوند با هم جمع می‌شوند به صورت نبی و ولی [در یک شخص]؛ و تمامیت آن دو در تمامیت یکی از آنها است، و تمامیت نبی از ولی است، زیرا ماه (ولی) از خورشید (نبی) کسب فیض می‌کند و چون کامل شد به صورت بدر جلوه می‌کند و چون خورشید پنهان شود حکومت از آنِ بدر است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همین معنی اشاره کرده آنجا که فرموده: «اول چیزی که خدا آفرید نور من بود، سپس نور علی را از آن جدا کرد، و ما پیوسته در نور به سر می‌بردیم تا در طول هشتاد هزار سال به حجاب عظمت رسیدیم، سپس خداوند سایر آفریدگان را از نور ما آفرید، پس ما آفریدگان خداییم و سایر آفریدگان به خاطر ما آفریده شده‌اند».

و فی کتاب *السماء و العالم* عن کتاب *ریاض الجنان* عن جابر الجعفی عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال: یا جابر، کان اللّه و لا شیٔ معه،[1] و لا معلوم و لا مجهول، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً صلی الله علیه و آله و خلقنا أهل البیت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلّة خضراء بین یدیه حیث لا سماء و لا أرض و لا مکان و لا لیل و لا نهار و لا شمس و لا قمر، یفصل نورنا من نور ربّنا کشعاع الشمس من الشمس، نسبّح اللّه و نقدّسه و نحمده و نعبده حقّ عبادته. ثم بدا للّه أن یخلق المکان فخلقه، و کتب علی المکان: لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ أمیرالمؤمنین و وصیّه، به أیّدته و نصرته.

و در کتاب سماء و عالم *بحارالانوار* از کتاب *ریاض‌الجنان* از جابر جعفی روایت کرده که امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای جابر، خدا بود و چیزی با او نبود، و هیچ معلوم و مجهولی وجود نداشت، اول چیزی که خدا آفرید محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بود، سپس ما اهل بیت را در کنار او از نور عظمت خود آفرید، آنگاه ما را در سایه‌هایی سبزرنگ در برابر خود ایستاند جایی که از آسمان و زمین و مکان و شب و روز و خورشید و ماه خبری نبود، نور ما از نور پروردگارمان جدا می‌شد همان‌گونه که پرتو خورشید از خورشید جدا می‌شود، تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای او می‌گفتیم و او را چنان که باید عبادت می‌کردیم. سپس خدا

---

۱. مصدر: غیره

تصمیم گرفت مکان را بیافریند و آن را آفرید و بر آن نوشت: «معبودی جز الله نیست، محمد رسول خداست، علی امیرمؤمنان و وصی اوست، او را به علی یاری کردم و پیروزی بخشیدم».

ثم خلق العرش، فکتب علی سرادقات العرش مثل ذلك. [ثم خلق السماوات فکتب علی أطرافها مثل ذلك.] ثم خلق الجنّة و النار فکتب علیهما مثل ذلك، ثم خلق الملائکة و أسکنهم السماء، ثم خلق اللّه الهواء فکتب علیه مثل ذلك، ثم خلق الجنّ و الانس و أسکنهم الهواء، ثم خلق الأرض فکتب علی أطرافها مثل ذلك. فبذلك یا جابر قامت السماوات بغیر عمد ترونها و ثبتت الارض. ثم خلق آدمعليه‌السلام من أدیم الارض (الی أن قالعليه‌السلام) فنحن أول خلق اللّه، و أول خلق عبداللّه و سبّحه، و نحن سبب الخلق و سبب تسبیحهم و عبادتهم من الملائکة و الآدمیین.[1]

سپس عرش را آفرید و بر سراپرده‌های عرش همان جمله را نوشت [سپس آسمان‌ها را آفرید و بر اطراف آنها همان را نوشت] سپس بهشت و دوزخ را آفرید و بر آنها نیز همان را نوشت، سپس فرشتگان را آفرید و آنان را در آسمان جای داد، سپس هوا را آفرید و بر آن همان را نوشت، سپس جن و انس را آفرید و آنها را در هوا جای داد، سپس زمین را آفرید و بر اطراف آن نیز همان را نوشت. ای جابر به همین دلیل است که آسمان‌ها بدون پایه‌های محسوس برپاست و زمین برجاست. سپس آدمعليه‌السلام را از خاک روی زمین آفرید... پس ما نخستین خلق خداییم و نخستین خلقی هستیم که خدا را عبادت کرده و تسبیح گفته است، و ما سبب خلقت آفریدگان و سبب تسبیح و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان هستیم.

و فی *الخصال* و *معانی الاخبار* عن الصادق، عن آبائه، عن علیّ: قال: انّ اللّه تبارک و تعالی خلق نور محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله قبل أن یخلق السماوات و الأرض و العرش و الکرسی و اللوح و القلم و الجنّة و النار، و قبل أن یخلق آدم و نوحاً و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان، و قبل أن یخلق الأنبیاء ـ کلّهم بأربعمائة ألف سنة و أربع و عشرین ألف سنة[2] ـ الحدیث.

و در *خصال* و *معانی الاخبار* از امام صادق از پدرانش از علی علیهم‌السلام روایت

---

۱. *بحار الانوار*، ج ۵۷، ص ۱۶۹.

۲. *خصال* ص ۴۸۲؛ *معانی الاخبار*، ص ۳۰۶.

کرده که فرمود: خدای متعال نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر پیامبران را بیافریند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال ...

و فی کتاب السماء و العالم من *تأویل الآیات الظاهرة* نقلاً من کتاب *الواحدة* عن *أبی حمزة الثمالی*، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: **انّ اللّه تبارک و تعالی أحد واحد، تفرّد فی وحدانیّته، ثم تکلّم بکلمة فصارت نوراً، ثم خلق من ذلك النور محمّداً صلی الله علیه و آله و سلم، و خلقنی و ذرّیّتی، ثم تکلّم بکلمة فصارت روحاً، فأسکنه اللّه فی ذلك النور و أسکنه فی أبداننا، فنحن روح اللّه و کلماته، و بنا احتجب عن خلقه. فمازلنا فی أظلّة خضراء حیث لاشمس و لا قمر و لا لیل و لا نهار و لا عین تطرف، نعبده و نقدّسه و نمجّده و نسبّحه قبل أن یخلق الخلق.**[1]

و در کتاب سماء و عالم *بحارالانوار* از کتاب *تأویل الآیات*، به نقل آن از کتاب *واحده* از ابو حمزهٔ ثمالی از امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای متعال یکتا و یگانه و در یگانگی خود تنها بود، پس کلمه‌ای گفت که نور شد، سپس از این نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید و نیز من و فرزندانم را آفرید، سپس کلمه‌ای دیگر گفت که روح شد و آن را خداوند در آن نور و در بدن‌های ما جای داد، پس ما روح خدا و کلمات اوییم، و به‌واسطهٔ ما از خلق خود در حجاب است. و ما پیوسته در سایه‌هایی سبز رنگ بودیم آنجا که خبری از خورشید و ماه و شب و روز و چشمی که به‌هم بخورد نبود، او را می‌پرستیدیم و تقدیس و تمجید و تسبیح می‌کردیم پیش از آنکه خلق را بیافریند.

**ای عزیز مجموع اشیاء منتهی به نقطه می‌شود و نقطه دلالت بر ذات می‌کند، و هذه النقطة هی الفیض الاول الصادر عن ذی‌الجلال المسمّی فی افق العظمة و الجلال بالعقل الفعّال، و ذلك هو الحضرة المحمدیة. فهذه النقطة سرّ الاسرار و نور الانوار. والی هذا السرّ أشار فی *نهج‌البلاغة* فقال: و هو یعلم أن محلّی منها محل القطب من**

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۱۱۹۲؛ *تأویل الآیات*، ص ۱۲۱-۱۲۲.

الرحی.[۱] و هذه اشارة الی أنّه علیه السلام غایة الفخار و منتهی الشرف و ذروة العزّ و قطب الوجود و عین الوجود و صاحب الدهر و وجه الحق و جنب العلیّ، فهو القطب الذی دار به کلّ دایر، و سار به کل سایر، لأنّ سریان الولیّ فی العالم کسریان الحقّ فی العالم، لانّ الولایة هی الکلمة الجاریة الساریة، فهی لکلّ موجود مولی و معناه. لأنّ الولیّ هو الاسم الأعظم المتقبّل لأفعال الربوبیة، و المظهر القایم بالأسرار الالهیة، و النقطة الّتی أُدیر عنها برکارالنبوة، فهی حقیقة کلّ موجود، و هی باطن الدایرة، و النقطة الساریة [السایرة] الّتی بها ارتباط سایر العوالم. والی هذا أشار ابن ابی‌الحدید فقال:

تقیّلت أفعال الربوبیّة الّتی  عذرتُ بها من شکّ أنّک مربوب[۲]

فعلی ذلک لا استبعاد فیما سیذکر فی الفصل الآتی.

... و این نقطه همان فیض اول است که از ساحت خدای ذوالجلال صادر شده و در افق عظمت و جلال به نام عقل فعال نامیده می‌شود، و آن همان حضرت محمّدیه است. پس این نقطه سرّالاسرار و نورالانوار است. و به همین سرّ اشاره دارد آنچه در *نهج‌البلاغة* آمده: «و او (ابوبکر) می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت مثل محور آسیاست». و این اشاره است به اینکه آن حضرت نهایت افتخار و شرف و اوج عزت و قطب وجود و عین وجود و صاحب روزگار و وجه حق و جنب خدای متعال است، و او محوری است که هر گردنده‌ای گرد او می‌گردد و هر رونده‌ای به‌وسیلهٔ آن می‌رود، زیرا سریان ولی در عالم مانند سریان حق در عالم است، زیرا ولایت همان کلمهٔ الهی است که جاری و ساری در موجودات است، پس آن مولی و معنای هر موجودی است، زیرا ولیّ همان اسم اعظم الهی است که افعال ربوبیت از او سر می‌زند، و مظهر قائم به اسرار الهی است، و نقطه‌ای است که پرگار نبوت بر سر آن دور می‌زند. از این رو ولی حقیقت هر موجود و باطن دایرهٔ خلقت و نقطهٔ روان و گردانی است که ارتباط

---

۱. *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۳.

۲. *الروضة المختارة*، ص ۹۸. قصیدهٔ اول. مطالب فوق از *مشارق الانوار*، ص ۴۲ اقتباس شده است.

سایر عوالم به او برقرار است. و ابن‌ابی‌الحدید به همین معنی اشاره دارد که گفته:
«همانند افعال خدایی چندان از تو سر زد که من کسی راکه گمان خدایی به تو برد معذور می‌شمارم».
بنابراین، در مطالبی که در فصل بعد می‌آید استبعاد روا نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۸۹

### امام جامع عالم وجود و تعیّن اول است

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ ﷺ عن عبدالله بن‌العبّاس قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: أعطانی الله خمساً و أعطی علیّاً خمساً: أعطانی جوامع الکلم و أعطی علیّاً جوامع العلم. و جعلنی نبیّاً و جعله وصیّاً. و أعطانی الکوثر و أعطی علیّاً السلسبیل. و أعطانی الوحی و أعطی علیّاً الالهام. و أسری بی الیه و فتح له أبواب السماء و الحجب حتی نظر الیّ و نظرت الیه.

و در *امالی* طوسی (ره) از عبدالله بن عباس روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: خداوند پنج چیز به من و پنج چیز به علی عطا فرموده است: به من سخنان کوتاه و جامع داده و به علی علوم جامع، مرا پیامبر قرار داده و علی را وصی. مرا حوض کوثر داده و علی را چشمهٔ سلسبیل. مرا وحی داده و علی را الهام. مرا در شب معراج به سوی خود سیر داد و در آن شب برای علی درهای آسمان راگشود و پرده‌ها راکنار زد تا هم او به من نگریست و هم من به او.

قال: [ثم] بکی رسول‌الله ﷺ فقلت: ما یبکیك فداك أبی و أمّی؟ فقال: یابن‌عباس، انّ أوّل ما کلّمنی الله [به] أن قال: یا محمّد، انظر الی تحتک، فنظرت الی الحجب قد انخرقت، و الی أبواب السماء قد فتحت، و نظرت الی علیّ و هو رافع رأسه الیّ، فکلّمنی و کلّمته، و کلّمنی ربّی عزّوجلّ.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت، چرا می‌گریید؟ فرمود: ای پسر عباس، اول سخنی که خدا با من گفت این

بود که فرمود: ای محمد، به پایین خود بنگر، نگاه کردم دیدم پرده‌ها شکافته و درهای آسمان گشوده شده، و دیدم علی سر به آسمان برداشته و مرا می‌نگرد، پس با من سخن گفت و من هم با او سخن گفتم، و پروردگارم با من سخن گفت.

فقلت: یا رسول‌اللّه، بما کلّمك ربُّك؟ فقال: قال لی: یا محمّد، انّی جعلت علیّاً وصیّك و وزیرك و خلیفتك من بعدک، فأعلمه، فها هو یسمع کلامك. فأعلمته و هو بین یدی ربّی عزّوجلّ، فقال لی: قد قبلت و أطعت. فأمر اللّه الملائکة أن تسلّم علیه [ففعلت] فردّ علیهم السّلام، و رأیت الملائکة یتباشرون [به]، و ما مررت بملأ من الملائکة الّا هنّئونی و قالوا: یا محمّد، و الّذی بعثك بالحقّ نبیّاً لقد دخل السرور علی جمیع الملائکة باستخلاف اللّه عزّوجلّ [لك] ابن عمّك.

[ابن عباس می‌گوید:] گفتم: ای رسول خدا، پروردگارت با تو چه گفت؟ فرمود: به من گفت: ای محمد، من علی را وصی و وزیر و جانشین پس از تو قرار دادم، پس این خبر را به او برسان که او اکنون سخن تو را می‌شنود. من مطلب را به او رساندم و او در پیشگاه پروردگارم (عزّوجلّ) قرار داشت، او به من گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آنگاه خداوند فرشتگان را امر فرمود که به او سلام کنند، آنان سلام کرده، علی هم پاسخ داد، و دیدم فرشتگان یکدیگر را به دیدن او مژده می‌دهند، و به هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم جز آنکه مرا تهنیت گفتند و گفتند: ای محمد، سوگند به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخته، همهٔ فرشتگان شاد شدند از اینکه خداوند پسرعمویت را جانشین تو کرد.

و رأیت حملة العرش قد نکسوا رؤوسهم الی الارض، فقلت: یا جبرئیل، لمَ نکس حملة العرش رؤوسهم الی الارض؟ فقال: یا محمّد، ما ملكٌ الّا و قد نظر الی وجه علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السلام استبشاراً به ماخلا حملة العرش فانّهم استأذنوا اللّه عزّوجلّ فی هذه الساعة فأذن لهم لینظروا الی علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السلام فنظروا الیه. فلمّا هبطت جعلت أُخبره بذلک و هو یخبرنی به، فعلمت أنّی لم أطأ موطئاً الّا و قد کشف لعلیّ علیه السلام عنه حتی نظر الیه.

رواه فی تأویل الایات عن *أمالی* الشیخ أبی جعفرالطوسی، عن ابن‌عباس الی هنا مع زیادة ترکناها.[1]

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۲؛ *تأویل الآیات*، ص ۲۷۰.

و دیدم فرشتگان حاملِ عرش سرهای خود را به زیر انداخته، به زمین می‌نگرند، گفتم: ای جبرییل، چرا حاملان عرش سرها را به زیر انداخته به زمین می‌نگرند؟ گفت: ای محمد، هیچ فرشته‌ای نیست مگر اینکه از شادی به چهرهٔ علی بن‌ابی‌طالب نگاه کرده است به جز حاملان عرش که آنان از خداوند اجازه خواستند که در این ساعت به او بنگرند، خداوند هم به آنان اجازه داد که به علی بن‌ابی‌طالب نگاه کنند و نگاه کردند. هنگامی که به زمین آمدم من به او خبر می‌دادم و او هم به من خبر می‌داد، از این رو دانستم که من هیچ جا قدم نگذاشته‌ام جز آنکه پرده از دیدهٔ علی کنار رفته و او هم آنجا را دیده است.

این حدیث را در *تأویل‌الآیات* از *امالی* طوسی از ابن‌عباس تا اینجا روایت کرده و نیز اضافاتی دارد که ما نیاوردیم.

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت  در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید[1]
شد به دوش احمد آن رشك ملک  چون دعای مستجابان بر فلك
از سر دوش نبی چون بازگشت  بر دل پاك علی این راز گشت
از ادب کاری که کردم دور بود  پای من کتف نبی اللّه بسود
شبنم از گلبرگ رخسارش چکید  نوبهارش را خزان غم رسید
گفت با وی سروِ بستانِ خدا  کای نهال بوستانِ هَلْ اَتیٰ
در شب معراج چون بالا شدم  تا به خلوتگاه اَوْاَدْنی شدم
شوق وصل دوست بر جانم فتاد  رعشه‌ای بر جان و ارکانم فتاد
دستی آمد دوش هوشم را سترد  از درونم وحشت آن حال برد
سال‌ها اندر پیَش بشتافتم  در کف پای تو اکنون یافتم
نیست خالی از تو جایی یا علی  کفر اگر نبود، خدایی یا علی

و لنَعُد. و فی *الخرائج و الجرائح* (کذا) عن بریدة الأسلمی قال: کنت جالساً مع رسول‌اللّه ﷺ و علیٌّ معه جالس اذ قال: یا علیّ، ألم‌أشهدك معی سبع مواطن؟ حتی ذکر المواطن الثلاثة و الموطن الرابع لیلة الجمعة أُریت ملکوت السماوات والأرض و رفعت الی هناك حتی نظرت ما فیها واشتقت الیك، فدعوت اللّه و اذا أنت معی، و لم‌أر من شیء الّا و قد رأیته.[2]

---

۱. دیوان حافظ.
۲. *الخرائج و الجرائح*، ج ۲، ص ۸۶۷.

باز گردیم به اصل مطلب. در *خرائج* از بُریدهٔ اسلمی روایت کرده که گفت: نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و علی هم نشسته بود که پیامبر فرمود: ای علی، آیا تو را در هفت جا با خود حاضر نساختم؟ (آن حضرت سه موطن را ذکر کرد و فرمود) موطن چهارم آن بود که در شب جمعه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به من نشان دادند و مرا به آنجاها بردند تا هر چه در آنها بود دیدم و در آنجا مشتاق تو شدم و دیدار تو را از خدا خواستم که ناگهان تو را در کنار خود یافتم، و من چیزی را ندیدم جز آنکه تو هم دیدی.

و فی *الغوالی*: و قال ﷺ: **یا علیّ، انّك تسمع ما أسمع، و تری ما أری، الّا أنّك لست بنبیّ. قال أمیرالمؤمنین** علیه السلام: **ما لنا من خیر فمنك یا رسول‌اللّه.**[1]

در غوالی آورده: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، هر چه را من می‌شنوم تو هم می‌شنوی، و هر چه را من می‌بینم تو هم می‌بینی جز آنکه تو پیامبر نیستی. امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: ما هر چه خوبی داریم از شماست ای رسول‌خدا.

و فی *الجواهرالسنیّة* عن *مجالس* أبی علی بن الشیخ، قال رسول‌اللّه ﷺ: **دنوت من ربّی عزّوجلّ حتی کان بینی و بینه قاب قوسین أو أدنی، فقال: یا محمّد، من تحبّ من الخلق؟ قلت: یا ربّ، علیّاً** علیه السلام**، قال: التفت یا محمّد، فالتفتُّ عن الیسار فاذا علیّ بن ابی طالب** علیه السلام.[2]

در *جواهرالسنیّة* از *امالی* طوسی روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: [در شب معراج] به پروردگارم چندان نزدیک شدم که میان من و او به اندازهٔ دو کمان یا کمتر فاصله بود[3]، آنگاه به من فرمود: ای محمد، از میان خلایق چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پروردگارا، علی را، فرمود: ای محمد، روی خود را برگردان و ببین. من به سمت چپ نگریستم که دیدم علی بن ابی‌طالب آنجا بود.

و فی *ارشاد الدیلمی* عن ابن‌عباس رضی الله عنه عن رسول‌اللّه ﷺ فی جملة حدیث: و

---

۱. *عوالی‌اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۲.
۲. *جواهرالسنیة*، ص ۲۶۰؛ *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۳۶۰.
۳. منظور قرب معنوی است که تشبیه به محسوس شده است.

أعطانی الوحی و أعطی علیّاً علیه السلام الالهام، و أسری بی الیه و فتح له ابواب السماء حتّی رأی ما رأیت و نظر الی ما نظرت الیه.[۱]

و در *ارشاد دیلمی* از ابن‌عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود... (مانند حدیث اول فصل).

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری[۲] عن الشیخ أبی جعفر الطوسی رحمه الله عن رجاله مسنداً عن الفضل بن شاذان یرفعه الی بریدة الأسلمی قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السلام: **یا علیّ، انّ اللّه تعالی أشهدك معی سبعة مواطن. أمّا أوّلهنّ لیلة أُسری بی الی السماء، فقال لی جبرئیل: أین أخوك؟ قلت: أودعته خلفی، قال: فادع اللّه فلیأتك به، فدعوت اللّه عزّوجلّ فاذا أنت معی و اذا الملائکة صفوف وقوف، فقلت: من هؤلاء یا جبرئیل؟ فقال: [هؤلاء] الملائکة، یباهیهم اللّه بك. فأذن لی فنطقت بمنطق لم‌ینطق الخلایق بمثله، نطقت بما خلق اللّه و بما هو خالق الی یوم القیامة.**

و در *تأویل‌الآیات* در تفسیر آیهٔ *ربّ اشرح لی صدری* (پروردگارا، مرا شرح صدر عطا کن) از شیخ طوسی به سندش از فضل بن شاذان و او به سند مرفوع از بُریدهٔ اسلمی روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، خداوند در هفت جا تو را در کنار من حاضر ساخت. اول: در شبی که مرا به معراج بردند جبرییل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر نهادم، گفت: از خدا بخواه که او را بیاورد، من هم از خدا خواستم که ناگاه دیدم تو در کنار من قرار داری و فرشتگان صف‌زده ایستاده‌اند، گفتم: ای جبرییل، اینان که هستند؟ گفت: اینها فرشتگانند که خداوند به وجود تو به آنان افتخار می‌ورزد. پس به من اجازهٔ سخن داد و من سخنانی گفتم که هرگز خلایق به‌مانند آن نگفته‌اند، من از آنچه خدا آفریده و تا روز قیامت خواهد آفرید سخن گفتم.

**و الموطن الثانی: أتانی جبرئیل فأسری بی الی السماء، فقال لی: أین أخوك؟ قلت: أودعته خلفی، قال: فادع اللّه فلیأتك به، فدعوت اللّه عزوجل، فاذا أنت معی، فکشط اللّه لی عن السماوات السبع و الأرضین السبع حتی رأیت سُکّانها و عمّارها و موضع کل ملك منها، فلم‌أر من ذلك شیئاً الّا و قد رأیته.**

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۲۵۴.
۲. طه، ۲۵.

موطن دوم: جبرییل آمد و شبانه مرا به آسمان بالا برد و گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت سر نهادم، گفت: از خدا بخواه که او را بیاورد، من هم از خدا خواستم که ناگاه دیدم تو در کنار من قرار داری، پس خداوند پرده از آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه برداشت تا آنکه همهٔ ساکنان و آبادکنندگان آن و جایگاه هر یک از فرشتگانِ در آنجا را دیدم. و من هیچ ندیدم مگر آنکه تو هم دیدی.

**الموطن الثالث: ذهبت الی الجن و لست معی، فقال جبرئیل: أین أخوك؟ قلت: أودعته خلق، فقال: فادع اللّه فلیأتك به، فدعوت اللّه عزوجل، فاذا أنت معی، فلم‌أقل لهم شیئاً و لم‌یردُّوا علیَّ شیئاً الّا و قد سمعتَه و علمتَه کما سمعتُه و علمتُه.**

**و الموطن الرابع: انسی لم‌أسأل اللّه شیئاً الّا أعطانیه فیك الّا النبوة، فانه قال: یا محمد، خصّصتك بها.**

موطن سوم: به سوی جنیان رفتم و تو با من نبودی، جبرییل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت‌سر نهادم، فرمود: از خدا بخواه که او را بیاورد. من هم از خدا خواستم که ناگاه تو را در کنار خودم دیدم، پس چیزی به آنها نگفتم و آنان پاسخی ندادند جز آنکه تو شنیدی و دانستی همان‌طور که من شنیدم و دانستم. موطن چهارم: من از خداوند چیزی دربارهٔ تو نخواستم مگر آنکه به من عطا فرمود بجز نبوت را، که فرمود: ای محمد، این مقامی است که ویژهٔ تو قرار داده‌ام.

**و الموطن الخامس: خصّصنا بلیلة القدر و لیست لغیرنا.**

**و الموطن السادس: أتانی جبرئیل فأسری بی الی السماء، فقال لی: أین أخوك؟ فقلت: أودعته خلق، قال: فادع اللّه عزوجل فلیأتك به، فدعوت اللّه عزوجل، فاذا أنت معی، فأذّن جبرئیل، فصلّیت بأهل السماوات جمیعاً و أنت معی.**

**و الموطن السابع: انّا نبق حین لایبق أحد، فهلاك الاحزاب بأیدینا.**[1]

**بیان:** و فی ذیله دلالة علی الرجعة حین لایبقی أحد. و المراد بالأحزاب أحزاب الظلم و العدوان.

موطن پنجم: شب قدر مخصوص ما قرار داده شده و برای غیر ما نیست.

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ *امالی طوسی*، ج ۲، ص ۲۵۵، با اندکی اختلاف.

موطن ششم: جبرییل آمد و مرا شبانه به آسمان بالا برد و گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را پشت‌سر نهادم، گفت: از خدا بخواه که او را بیاورد، من هم از خدا خواستم که ناگاه تو را در کنار خود دیدم، پس جبرییل اذان گفت و من با همهٔ اهل آسمان‌ها نماز گزاردم و تو هم با من بودی.

موطن هفتم: ما باقی می‌مانیم آنگاه که احدی باقی نمی‌ماند؛ پس هلاک احزاب به‌دست ما خواهد بود.

**توضیح:** ذیل حدیث دلالت بر رجعت دارد آنگاه که احدی باقی نمی‌ماند. و مراد از احزاب، احزاب ظالمان و تجاوزگران است.

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر: وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِم ـ الآية:[1] و من طریق العامة فی أحادیث علی بن الجعد، عن قتادة، عن أنس بن مالك فی تفسیر قوله: و ترى الملائكة ـ الآية، قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: لمّا كانت ليلة المعراج نظرت تحت العرش أمامی فاذا أنا بعلی بن‌ابی‌طالب ﷺ قائم أمامی تحت العرش يسبّح اللّه و يقدّسه، فقلت: يا جبرئيل، سبقنی علی‌بن أبی‌طالب ﷺ الی هنا! قال: [لا،] ولكنی أُخبرك يا محمد، ان اللّه عزوجل يكثر من الثناء و الصلاة علی علی بن ابی‌طالب ﷺ فوق عرشه فاشتاق العرش لينظر اليه فيسكن شوقه، فخلق اللّه ملكاً بصورة علی‌بن أبی‌طالب ﷺ ليَنظر اليه العرش. فلم‌يزل الملك يسبّح اللّه و يقدّس له تعالی، و جعل اللّه سبحانه تسبيح هذا الملك و تقديسه و تمجيده لشيعة أهل بيتك يا محمد.[2]

در *تأویل‌الآیات* در تفسیر آیهٔ *و ترى الملائكة*... از طریق عامه در ضمن احادیث علی بن جَعد، از قتاده، از انس بن مالک آورده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شب معراج از روبه‌رو به زیر عرش نگاه کردم دیدم علی بن ابی‌طالب روبه‌روی من زیر عرش ایستاده و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول است، گفتم: ای جبرییل، علی‌بن ابی‌طالب پیش از من به اینجا آمده است! گفت: نه، ولی به تو خبر می‌دهم: خداوند در فراز عرش خود فراوان بر علی بن ابی‌طالب ثنا و درود می‌فرستاد، از این رو عرش مشتاق شد او را ببیند تا شوقش فرونشیند، خداوند هم فرشته‌ای به صورت علی‌بن ابی‌طالب آفرید تا عرش به او بنگرد، این فرشته پیوسته خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند و خداوند

---

۱. زمر، ۷۵.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۵۱۳ـ۵۱۴.

ثواب تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را برای شیعیان اهل‌بیت تو ای محمد قرار می‌دهد.

و فی بعض کتب العامة عن علی علیه السلام انه قال: **أری نور الوحی و الرسالة، و أشمّ روایح النبوة، و لقد سمعت رنّة الشیطان حین نزل الوحی الیه، فقلت: یا رسول‌اللّه، ما هذه الرنّة؟ فقال: هذا الشیطان قد أیس من عبادته؛ أنك تسمع ما أسمع، و تری ماأری، الّا أنك لست بنبیّ.**[1]

و در بعضی کتاب‌های عامه از علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: من نور وحی را می‌دیدم، و بوهای نبوت را استشمام می‌نمودم، و هنگامی که وحی به پیامبر رسید من صدای نالهٔ شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول‌خدا، این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش‌شدن نومید گشته است؛ همانا تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه من می‌بینم، جز آنکه تو پیامبر نیستی.

و فی *الخرائج* عن رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله انه قال: **یا علی ان اللّه أشهدك معی سبعة مواطن. فذکرها حتی أن قال: الموطن الثانی فأسری بی الی السماء فقال جبرئیل علیه السلام: أین أخوك؟ قلت: أودعته خلفی، فقال: ادع اللّه یأتك به، فدعوت اللّه فاذا أنت معی، و کشط لی عن السماوات السبع و الارضین السبع حتی رأیت سکّانها و عمّارها و موضع کل ملك فیها، فلم‌أرمن ذلك شیئاً الّا و قد رأیته.**[2]

و در خرائج از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:... (نظیر حدیث ص ۴۰).

و فی موضع من *نهج‌البلاغة*: و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و خدیجة (رضی اللّه عنها) و أنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرسالة، و أشم ریح النبوة، و لقد سمعت رنّة الشیطان حین نزل الوحی علیه، فقلت: یا رسول اللّه، ما هذه الرنّة؟ فقال: **هذا الشیطان قد أیس من عبادته. انك تسمع ما أسمع، و تری ما أری، الّا أنك لست بنبیّ، و لکنّك وزیر، و انك لعلی خیر.**[3]

و در یکی از خطبه‌های *نهج‌البلاغه* آمده: و در آن روز یک خانه نبود که مسلمانی در آن باشد مگر خانه‌ای که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه (رض) در آن بودند و من سومی آنها بودم...(مثل حدیث قبل).

---

۱. نظیر آن از *نهج البلاغة* در ذیل می‌آید.
۲. *الخرائج*، ج ۲، ص ۸۶۸.
۳. *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۱۹۰ (قاصعه).

و فی شرح *نهج‌البلاغة*: فانه ﷺ شهد له فی ذلك بالوصول الی مقام سمع الوحی و کلام الملك و صوت الشیطان و سایر ما یراه و یسمعه مما قویت علیه نفسه القدسیة الّاکونه نبیاً، فان مقام النبوة لایتحقّق للانسان الّا بالشرط الذی أشرنا الیه فی المقدمات. و روی عن الصادق ﷺ قال: کان علی ﷺ یری مع رسول‌الله ﷺ قبل الرسالة الضوء و یسمع الصوت، و قال له الرسول ﷺ: لولا أنی خاتم‌الانبیاء لکنت شریکاً فی النبوة، فان لاتکن نبیّاً فانك وصیّ نبیّ و وارثه، بل أنت سید الاوصیاء و امام الاتقیاء.[1]

و در شرح *نهج‌البلاغه* گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این سخن به وصول علی علیه‌السلام به مقام شنیدن وحی و سخن فرشته و صدای شیطان و سایر چیزهایی که خود می‌بیند و می‌شنود از چیزهایی که نفس قدسی آن حضرت بر آنها قدرت داشته گواهی داده است جز اینکه آن حضرت پیامبر نیست، زیرا مقام نبوت برای انسان تحقق نمی‌یابد مگر با آن شرطی که در مقدمات کتاب (شرح نهج‌البلاغه) اشاره کردیم. و از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: علی علیه‌السلام پیش از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت نور وحی را می‌دید و صدا را می‌شنید، و پیامبر به او فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم تو شریک من در نبوت می‌شدی، اکنون که پیامبر نیستی وصی پیامبر و وارث او هستی، بلکه تو سرور اوصیا و پیشوای پرهیزکارانی.

**کشف سرّی:** و لایذهب علیك أن کشف ما فی هذا الفصل و غیره یتمّ ببیان قول أمیرالمؤمنین ﷺ: **أنا النقطة تحت الباء**[2] و معنی قول اهل المعرفة: «بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تمیّز العابد عن المعبود»، فذلك اشارة الی تنزّل الحق و ظهوره بصورة الخلق، کتنزّل الألف و ظهوره بصورة الحروف، بأن تعیّن الحق المطلق الذی هو المعبود بصورة الخلق المقید الذی هو العابد لیس الّا بسبب النقطة التعینیة الوجودیة الاضافیة المسماة بالامکان و الحدوث التی تحت الوجود الباین الأوّلی الامکانی المسمی بالعقل الأول تارةً، و بالروح الاعظم أُخری، المتمیز بها العابد الذی هو العبد عن المعبود الذی هو الرب.

---

۱. شرح *نهج‌البلاغه*، ابن‌میثم، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. به پاورقی ص ۴۹۶ از جلد ۲ مراجعه شود.

**کشف راز:** فراموشت نشود که کشف مطالب این فصل و غیر آن منوط است به بیان قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «من نقطهٔ زیر باء هستم» و بیان معنی سخن اهل معرفت که گفته‌اند: «به‌وسیلهٔ باء وجود آشکار شد، و به سبب نقطهٔ آن عابد از معبود تمایز یافت». زیرا این اشاره دارد به تنزل حق و ظهور او به صورت خلق، مانند تنزل الف و ظهور آن به صورت حروف، به این‌گونه که تعین حق مطلق که معبود است به صورت خلق مقید که *عابد* است تنها به سبب نقطهٔ تعینی وجودی اضافی است که *امکان* و حدوث نام دارد؛ نقطه‌ای که تحت وجود جدای نخستین امکانی که گاه *عقل* و گاه روح *اعظم* نامیده می‌شود قرار دارد؛ نقطه‌ای که عابد که بنده است از معبود که ربّ است به سبب آن از یکدیگر تمایز می‌یابند.

و كذلك الحروف، لانّ تعين الألف المجرد الذى هو بمثابة الذات بصورة الباء المقيد ليس الّا بسبب النقطة التعينية تحت الباء المتميز بها عن الالف، لان الالف اذا نزل من حضرة اطلاقه الى حضرة تقيده فى صورة البائية التى هى أول مراتبه فى عالم الكثرة لم‌يكن تميّزه منه الّا بالنقطة البائية المتميز بها عن غيره من الحروف. و كذلك الحق تعالى، فأنه اذا نزل من حضرة ذاته و مقام اطلاقه و صورة أحديته فى صورة تقيده و تعينه المعبر عنه (عنها ـ ظ) بصورة الامكان فى حضرة واحديته لايكون تميز تلك الصور المقيدة عنه الّا بالنقطة القيدية الامكانية الواقعة تحت تعينه المتميز بها عن غيره من الموجودات.

حروف نیز چنین است، زیرا تعین الف مجرد که به منزلهٔ ذات است به صورت باء مقید تنها به سبب نقطهٔ تعیّنی است که در زیر باء قرار دارد که به‌واسطهٔ آن باء از الف متمایز می‌گردد، زیرا الف هرگاه از مقام اطلاق خود به مقام تقیدش در صورت باء که نخستین مرتبهٔ آن در عالم کثرت است نزول کند، تمایز الف از باء فقط به نقطه‌ای است که مایهٔ تمیز آن از حروف دیگر است. حق‌تعالی نیز چنین است، زیرا وقتی از مقام ذات و مقام اطلاق و صورت احدیتش در صورت تقید و تعیّنش که از آن به *صورت امکانی در حضرت واحدیت* تعبیر می‌شود نزول کند، تمیز این صورت مقیده از آن ذات مطلقه تنها به سبب نقطهٔ قیدی امکانی است که تحت تعین آن واقع است که ذات مطلق بدان سبب از سایر موجودات تمایز می‌یابد.

و أول تلك الصور المقيدة تارة تسمى بالعقل، و تارة بالروح، و تارة بالنور، الى آخر الموجودات، كما يسمى أول الصورة المقيدة الحروفية تارة بالباء، و تارة بالجيم و تارة بالدال الى آخر الحروف. و لعظمة الصورة المقيدة الأُولى التى هن (هى ظ) بازاء الباء من الحروف ورد عن النبىّ ﷺ: **ظهر الموجودات من باء بسم اللّه الرحمن الرحيم**. و بسبب أن تقيّدها و تميّزها كان بالنقطة البائية التميّزية أعنى الامكانية الحدوثية ورد عن على ﷺ: **أنا النقطة تحت الباء**. و ورد عن الكمّل: «بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تميّز العابد عن المعبود».[1] فلا سرّ أعظم من الباء و النقطة بعد الألف أعنى العقل الأول و حقيقة الانسان المعبر عنها (عنهما ظ) بالباء والنقطة بعد الذات الاحدية المعبر عنها بالالف. و من هنا قال على ﷺ: **العلم نقطة كثّرها الجاهلون**.[2]

و نخستين صورت از اين صور مقيده گاهى عقل ناميده مى‌شود و گاه روح، و گاه نور تا آخر موجودات، چنان‌كه نخستين صورت از صور مقيدهٔ حروفى گاه باء ناميده مى‌شود، گاه جيم و گاه دال تا آخر حروف. و به جهت عظمت صورت مقيد اولى كه به منزلهٔ باء در حروف است از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم وارد است كه فرموده است: «موجودات از باء بسم اللّه الرحمن الرحيم ظهور يافته‌اند». و به جهت اينكه تقيد و تمايزش به سبب نقطهٔ بائى تميّزى يعنى نقطهٔ امكانى حدوثى است از على عليه‌السلام وارد است كه فرموده: «من نقطهٔ زير باء هستم»، و از كاملان نقل است كه گفته‌اند: «به سبب باء وجود آشكار شد، و به سبب نقطه عابد از معبود تمايز يافت». پس بعد از الف سرّى بزرگ‌تر از باء و نقطه يعنى عقل اول و حقيقت انسان كه از آن دو به باء و نقطه تعبير مى‌شود بعد از ذات احديت كه از آن به الف تعبير مى‌شود نيست. و از اينجاست كه على عليه‌السلام فرمود: «علم نقطه‌اى است كه جاهلان كثرتش دادند».

وكيفية الاطلاع من وجهين: اما أن يكون من الوحدة الى الكثرة [و] من المبدأ الى المنتهى الذى هو طريق النزول و الظهور، و اما أن يكون من الكثرة الى الوحدة و من المنتهى الى المبدأ الذى هو طريق الصعود و البطون. فان كان الاول فهو أعظم فيجتهد فى الاطلاع على النقطة أولاً ثم على ما صدر منها من النفس و الهيولى و الطبيعة و الجسم الكلى و الأفلاك و العناصر و المواليد. و ان كان الثانى و هو أسهل و

---

۱. *مشارق الانوار*، ص ۳۸.

۲. *عوالى اللئالى*، ج ۴، ص ۱۲۹.

أشهر فيجتهد فی الاطلاع علی هذه الموجودات بعکس ذلك. و ذلك لأن کل من اطلع علی النقطة الوجودية و الذی تحتهاکمن اطلع علی الوجود کله و علی ما فی ضمنه من الأسرار و الحقايق، و علی الکتب السماوية و ما فی ضمنها من الأسرار و الحقايق. و لاطلاع نبيّناﷺ علی النقطة الوجودية ليلة المعراج قال: **علّمت علوم الأولين و الآخرين.**[1] و قال: **أرنا الاشياء کما هی.**[2] و لاطلاع علیؑ عليها قال: **أنا النقطة تحت الباء** و قال: **سلونی عمّا تحت العرش.**[3]

> و کیفیت اطلاع (بر موجودات) دو گونه است: یا از وحدت به کثرت و از مبدأ به منتها است که طریق نزول و ظهور است، یا از کثرت به وحدت و از منتها به مبدأ است که طریق صعود و بطون است. راه اول بزرگ‌تر و ارزشمندتر است که نخست می‌کوشد تا بر نقطه اطلاع یابد، سپس بر آنچه از نقطه صادر شده مثل نفس و هیولی و طبیعت و جسم کلی و افلاک و عناصر و موالید. و راه دوم آسان‌تر و مشهورتر است که نخست می‌کوشد تا بر این موجودات اطلاع یابد تا به نقطه برسد به عکس راه اول. زیرا هر که بر نقطهٔ وجودی و آنچه تحت آن است اطلاع یابد مانند کسی است که بر همهٔ وجود و آنچه در ضمن آن از اسرار و حقایق نهفته و نیز بر کتاب‌های آسمانی و اسرار و حقایق مندرج در آنها اطلاع یافته است. و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر اطلاع بر همان نقطهٔ وجودی در شب معراج بود که فرمود: «مرا علوم اولین و آخرین آموختند». و فرمود: «خداوندا، اشیاء را آن‌گونه که هستند به ما بنما». و علی علیه‌السلام به خاطر اطلاع بر آن نقطه بود که فرمود: «من نقطهٔ زیر باء بسم اللّه هستم». و فرمود: «مرا از هر چه زیر عرش به پایین است بپرسید».

و هذه النقطة هی الموسومة عند القوم بعَبّادان فی قولهم: «ليس وراء عبّادان قرية». و هی التی عليها مدار الوجود کالنقطة المرکزية التی اليها ينتهی خطوط الدايرة المحيطة بها. و ذلك لأن الوجود بالاتفاق دورىّ لتقابل النقطتين المتقابلتين اللتين هما نقطة المبدئية و نقطة المنتهائية، کقوله: کَما بَدأکُمْ تَعودُونَ.[4] و الاول و الآخر و الظاهر و الباطن أسماؤه تعالی بهذين الاعتبارين، و الأزل و الابد اشارة اليهما، و قاب

---

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۰.
۲. همان، ص ۱۳۲.
۳. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۷ به بعد؛ مشارق‌الانوار، ص ۸۳.
۴. اعراف، ۲۹.

قوسین أو أدنی کذلك، لأن القوس اشارة الی قطع الدایرة الوجودیة بالخط الوهمی بینهما الفاصل بین المطلق و المقید و الامکان و الوجوب فی صورة الدایرة. و الخط الوهمی فی اصطلاحهم هو مقام القرب الاسمائی باعتبار التقابل بین الأسماء فی الأمر الالهی المسمی بدایرة الوجود کالابداء و الاعادة والنزول و العروج والفاعلیة و القابلیة، و هو الاتحاد بالحق مع بقاء التمییز و الاثنینیة المعبر عنه بالاتصال. و لا أعلی من هذا المقام الّا مقام أو أدنی، و هو مقام أحدیة عین الجمع الذاتیة، المعبر عنها بقوله: «أو أدنی»[1] لارتفاع التمییز و الاثنینیة لاعتباریة هناك بالفناء المحض و الطمس للرسوم کلها.

و هذه النقطة قد یعبر عنها بنقطة النبوة و نقطة الولایة اللتین هما مخصوصتان من حیث الاطلاق بالنبی و علی ﷺ، لان النبوة المطلقة والولایة المطلقة مخصوصتان بهما لقول النبی ﷺ: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین.[2] و قول علی ﷺ: و کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین.[3]

و این نقطه در نزد عارفان «عَبّادان» نام دارد که گویند: «پس از عبّادان دیگر آبادیی نیست». و این نقطه مدار و محور وجود است مانند نقطهٔ مرکزی دایره که شعاع‌های دایره به آن منتهی می‌شود. زیرا به اتفاق نظر، وجود دایره شکل است، زیرا دو نقطهٔ مبدأ و منتها با هم متقابلند، چنان‌که فرمود: «همان‌گونه که شما را آغاز کرد بازمی‌گردید». و اول و آخر و ظاهر و باطن که از نام‌های خدای متعال است به همین دو اعتبار است. و ازل و ابد و تعبیر به «دو قوس کمان یا کمتر از آن» نیز چنین است، زیرا قوس اشاره است به قطع دایرهٔ وجودی با یک خط فرضی که میان دو قوس مطلق و مقید و امکان و وجوب که به صورت دایره‌اند جدایی می‌افکند. و این خط فرضی در اصطلاح عرفا همان مقام قرب اسمایی است به اعتبار تقابل موجود میان اسماء در امر الهی که دایرهٔ وجود نام دارد، مانند ابداء و اعاده، نزول و عروج، فاعلیت و قابلیت. و این (خط فرضی) همان اتحاد با حق در عین بقاء تمایز و دوگانگی است که به آن *اتصال* گویند. و مقامی از این مقام بالاتر نیست جز مقام «أوأدنیٰ» که مقام «احدیت عین جمع ذاتی» است که از آن به «او ادنی» تعبیر می‌شود، زیرا در آنجا به خاطر فناء محض و پاک‌شدن همهٔ نقش‌ها و نشانه‌ها تمایز و دوگانگی برداشته شده است.

---

۱. نجم، ۹.
۲. *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۱.
۳. همان، ص ۱۲۴.

و از این نقطه گاه به نقطهٔ نبوت و نقطهٔ ولایت تعبیر می‌شود که از حیث مطلق بودن مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا نبوت مطلقه و ولایت مطلقه مخصوص آن دو بزرگوار است، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود (و هنوز خلقتش تمام نشده بود)». و علی علیه‌السلام فرمود: «من ولیّ بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود».

روی عن المقدادبن الاسود: ان علیاًﷺ کان یوم الأحزاب واقفاً علی شفیر الخندق و قد قتل عمراً، و تقطعت بقتله الاحزاب وافترقوا سبعةعشر فرقة، و انی لأری کلّ فرقة فی أعقابها علیّاًﷺ یحصدهم بسیفه و هوﷺ موضعَه لم‌یتبع أحداً منهم، لأنه کان من کریم أخلاقه أن لایتبع منهزماً.

از مقداد بن اسود روایت است که گوید: «علی علیه‌السلام در جنگ احزاب پس از آنکه عمروبن عبدود را کشت و با کشته‌شدن او احزاب شرک از هم پاشید و به هفده گروه پراکنده شدند، با اینکه بر لب خندق ایستاده بود می‌دیدم که آن حضرت در تعقیب هر گروه می‌رود و با شمشیرش آنان را درو می‌کند، در حالی که در جای خود قرار داشت و کسی را دنبال نمی‌کرد، زیرا از اخلاق کریمانهٔ حضرتش آن بود که فراری را دنبال نمی‌کرد.

و روی جابرالانصاری قال: «شهدت البصرة مع أمیرالمؤمنینﷺ و القوم قد جمعوا مع المرأة سبعین ألفاً، فما رأیت منهم منهزماً الّا و هو یقول: هزمنی علیﷺ، و لا مجروحاً الّا یقول: جرحنی علیﷺ، و لا من یجود بنفسه الّا و هو یقول: قتلنی علیﷺ. و لا کنت فی المیمنة الّا و سمعت صوت علیﷺ، و لا فی المیسرة الّا سمعت صوته. و لقد مررت بطلحة و هو یجود بنفسه و فی صدره نبلة، فقلت له: من رماك بهذه النبلة؟ فقال: علی‌بن ابی‌طالبﷺ. فقلت: یا حزب بلقیس و یا جند ابلیس، ان علیاًﷺ لم‌یرم بالنبل و ما بیده الّا سیفه. فقال: یا جابر، أما تنظر الیه کیف یصعد فی الهواء تارة و ینزل فی الأرض أُخری، و یأتی من قبل المشرق مرة و من قبل المغرب أُخری، و جعل المشارق و المغارب بین یدیه شیئاً واحداً، فلا یمرّ بفارس الّا طعنه، و لایلقی أحداً الّا قتله أو ضربه أو کبّه بوجهه أو قال: مُت یا عدواللّه، فیموت، فلایفلت منه أحد؟! فتعجبت مما قال».

و جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که من در جنگ جمل در بصره با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم و هفتاد هزار نفر از آن مردم با آن زن (عایشه) بودند، و هیچ فراری را ندیدم جز آنکه می‌گفت: علی مرا شکست و فراری داد. و هیچ مجروحی را ندیدم جز آنکه می‌گفت: علی مرا مجروح ساخت. و هیچ کسی را در حال جان دادن ندیدم جز آنکه می‌گفت: علی مراکشت. در میمنه نبودم جز آنکه صدای علی را می‌شنیدم، در میسره نبودم جز آنکه صدای علی را می‌شنیدم. بر طلحه گذر کردم در حالی که بر زمین افتاده و در حال جان‌دادن بود و در سینه‌اش تیری نشسته بود، به او گفتم: چه کسی این تیر را به تو افکند؟ گفت: علی بن ابی‌طالب.[1] من گفتم: ای حزب بلقیس و ای لشکر ابلیس، علی به هیچ کس تیر نیفکند و جز شمشیر به‌دست ندارد! او گفت: ای جابر، آیا به او نمی‌نگری که گاهی به هوا می‌رود و گاه به زمین فرود می‌آید، گاه از سوی مشرق می‌آید و گاه از مغرب حمله می‌کند، و مشارق و مغارب را یکسان در برابر خود قرار داده، پس به هیچ سواره‌ای نمی‌رسد جز آنکه به او نیزه می‌زند، و با احدی روبه‌رو نمی‌شود مگر آنکه او را می‌کشد یا ضربت می‌زند یا به رو درمی‌افکند یا می‌گوید: ای دشمن خدا، بمیر، و او بلافاصله جان می‌دهد و احدی از چنگ او رهایی ندارد؟! من از گفتهٔ او تعجب نمودم.

و لا عجب من أسرار أميرالمؤمنين عليه‌السلام و غرائب فضائله و باهرات معجزاته، و كأنى بعينى أن معانداً اذا سمع هذه الأسرار أنكرها و كاد أن يتميز من الغيظ عند سماعها لظلمة فى قلبه، و بهمة فى لبّه، فلايقدر على مطالعة هذه الأنوار، فيصعب عليه سماع هذه الاسرار، و لاينفطّن لمعانى هذه الأخبار. و من ذلك ظهر جواب آخر من شبهة السيد المرتضى رحمه‌الله حيث أنكر حضوره عليه‌السلام عند سؤال النكيرين، و قدم تقدم مشروحاً.[2]

و از اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضایل شگفت و معجزات خیره‌کنندهٔ او عجبی نیست، و گویی با چشم خود می‌بینم که یک معاند وقتی این اسرار را می‌شنود انکار می‌کند و با شنیدن آنها می‌خواهد از خشم منفجر شود به جهت دل سیاه و عقل تاریکی که دارد، از این رو قادر بر مشاهدهٔ این انوار نیست، لذا

---

۱. معلوم است که این مربوط به باطن امر است، و الّا در ظاهر مروان بن حکم به او تیر افکند.
۲. ر.ک: جلد دوم همین کتاب، فصل ۷۸.

شنیدن این اسرار بر او گران می‌آید و به معانی این اخبار پی نمی‌برد. و از این بیان پاسخ دیگری از شبههٔ سید مرتضی(ره) آشکار می‌شود که حضور آن حضرت را هنگام سؤال نکیر و منکر انکار نموده است، و مشروحاً گذشت.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۰

### دوستی و دشمنی علی علیه‌السلام

و أنت اذا وقفت علی ما ذکر من فضائله الجمیلة (الجلیلة ـ خ ل) و صفاته العلیة فجدیر أن تلفت الی ذروة حبّه. و فی أمالی ابن الشیخ ﷺ عن ابن عباس ﷺ: قلت: یا رسول‌اللّه أوصنی، فقال: یابن‌عباس، علیك بحب علی بن ابی‌طالب ﷺ. قلت: یا رسول‌اللّه أوصنی، قال ﷺ: علیك بمودة علی‌بن أبی طالب ﷺ، و الذی بعثنی [بالحقّ] نبیّاً ان اللّه لایقبل من عبد حسنة حتی یسأله عن حبّ علیّ بن أبی‌طالب ﷺ ـ و هو تعالی أعلم ـ فان جاء بولایته قَبِل عمله علی ما کان فیه، و ان لم‌یأت بولایته لم‌یسأله عن شیء ثم أمر به الی النار.

یابن‌عباس، و الذی بعثنی بالحق نبیاً ان النار لأشدّ غضباً علی مبغض علیّ منها علی من زعم أن للّه ولداً. یابن‌عباس، لو أن الملائکة المقربین و الانبیاء المرسلین اجتمعوا علی بغضه ـ و لن یفعلوا ـ لعذبهم اللّه بالنار.

و چون بر این فضایل جمیل (جلیل) و صفات والای او که گفته آمد آگاه شدی، شایسته است که به قلّهٔ دوستی او نیز توجه کنی. در امالی طوسی از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: گفتم: ای رسول‌خدا، مرا سفارشی کنید، فرمود: ای پسر عباس، بر تو باد به محبت علی بن ابی‌طالب. گفتم: ای رسول‌خدا، باز هم سفارش کنید، فرمود: بر تو باد به مودت و دوستی علی بن ابی‌طالب، سوگند به آنکه مرا [به حق] به پیامبری برانگیخت خداوند از هیچ بنده‌ای کار نیکی را نمی‌پذیرد تا آنکه از دوستی علی از او سؤال کند ـ با اینکه

خودش دوستان و دشمنان او را بهتر از هر کس می‌شناسد ـ پس اگر ولایت او را با خود آورده باشد عملش را هرگونه که هست می‌پذیرد، و اگر ولایت او را با خود نیاورده باشد از چیزهای دیگر از او نمی‌پرسد و فرمان می‌دهد او را به آتش دوزخ ببرند.

ای پسر عباس، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخت آتش دوزخ بر دشمن علی خشمگین‌تر است تا بر کسی که برای خداوند فرزند قائل است.

ای پسر عباس، اگر همهٔ فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل هم بر دشمنی علی جمع می‌شدند ـ که هرگز چنین نخواهند کرد ـ خداوند همه را به آتش دوزخ عذاب می‌کرد.

قلت: یا رسول‌اللّه، و هل یبغضه أحد؟ فقال: یابن‌عباس، نعم، یبغضه قوم یذکرون أنهم من امتی و لم‌یجعل اللّه لهم فی الاسلام نصیباً. یابن‌عباس، ان من علامة بغضهم له تفضیلهم لمن هو دونه علیه. و الذی بعثنی بالحق نبیّاً ما بعث اللّه نبیّاً أکرم علیه منی، و لا وصیّاً أکرم علیه من وصیّی علیّ.

گفتم: ای رسول‌خدا، مگر کسی هست که او را دشمن بدارد؟ فرمود: ای پسر عباس، آری، گروهی او را دشمن می‌دارند و خود را از امت من می‌شمارند در صورتی که خداوند برای آنان بهره‌ای از اسلام قرار نداده است. ای پسر عباس، از نشانه‌های دشمنی آنان با او این است که کسی را که از او پایین‌تر است بر او برتری می‌دهند. سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخت خداوند پیامبری گرامی‌تر نزد خود از من و وصیّی گرامی‌تر از وصی من علی نیافریده است.

قال ابن‌عباس: فلم أزل له کما أمرنی رسول‌اللّه ﷺ و وصّانی بمودته، و انه لاکبر عملی عندی. قال ابن‌عباس: ثم مضی [من] الزمان ما مضی و حضرت رسول‌اللّه ﷺ الوفاة، [حضرته] فقلت: فداك أبی و امی یا رسول‌اللّه، قد دنا أجلك فما تأمرنی؟ قال ﷺ: یابن‌عباس، خالف من خالف علیاً، و لاتکوننّ لهم ظهیراً و لا ولیاً. قلت: یا رسول‌اللّه، فَلِمَ لاتأمر الناس بترك مخالفته؟ قال: فبکی ﷺ حتی أُغمی علیه ثم قال: یابن‌عباس، سبق الکتاب فیهم و علم ربی عزوجل، والذی بعثنی بالحق نبیاً لایخرج أحد ممن

**خالفه من الدنیا و أنکر حقه حتی یغیّرالله ما به من نعمة. یابن‌عباس، اذا أردت أن تلق‌اللّه عزّوجلّ و هو عنك راض فاسلك طریق علی‌بن ابی‌طالب‌ﷺ و مل معه حیث مال، و ارض به اماماً، و عاد من عاداه، و وال من والاه. یابن‌عباس احذر أن یدخلك شكٌّ فیه، فان الشك فی علی‌ﷺ کفر [باللّه‌تعالی]**[1].

ابن‌عباس گوید: پس من پیوسته با علی چنان بودم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرموده و به دوستی او سفارش نموده بود، و این دوستی در نظر خودم بزرگ‌ترین عمل من است. سپس زمان گذشت و وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، [نزد آن حضرت حاضر شدم و] گفتم: پدر و مادرم فدایت ای رسول‌خدا، اجل شما نزدیک شده، مرا چه امر می‌فرمایی؟ فرمود: ای پسر عباس، با مخالف علی مخالف باش و هرگز پشتیبان و دوست چنین کسانی مباش. گفتم: ای رسول‌خدا، پس چرا مردم را به ترک مخالفت با او فرمان نمی‌دهی؟ آن حضرت به حدی گریست که از حال رفت، سپس فرمود: ای پسر عباس، کتاب تقدیر و علم پروردگار من دربارهٔ آنان پیش از این، دشمنی آنان را رقم زده؛ سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخت احدی از مخالفان او و منکران حق او از دنیا نمی‌رود تا اینکه خداوند هر نعمتی را که وی از آن بهره‌مند است دگرگون سازد. ای پسر عباس، اگر می‌خواهی خدا را در حالی دیدار کنی که از تو راضی باشد به راه علی‌بن‌ابی‌طالب برو و به هر سو که او مایل شد تو نیز مایل شو، و به امامت او خشنود باش، و دشمن او را دشمن، و دوست او را دوست دار. ای پسر عباس، بپرهیز از اینکه شکی دربارهٔ او به تو دست دهد، زیرا شک دربارهٔ علی کفر [به خدای متعال] است.

و فی *المناقب* للخوارزمی عن جابر قال: قال رسول‌اللّه‌ﷺ: **جائنی جبرئیل من عنداللّه بورق آس أخضر مکتوب علیها ببیاض: انی افترضت محبة علی‌بن ابی‌طالب‌ﷺ علی خلق [عامّةً]، فبلّغهم ذلك عنی.**[2]

و در مناقب خوارزمی از جابر روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل از جانب خداوند لوحی از آس سبز برایم آورد که با خط سفید بر آن نوشته بود: من دوستی علی‌بن‌ابی‌طالب را بر [همهٔ] خلق واجب نمودم؛ این را به مردم برسان.

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. *مناقب* خوارزمی، ص ۲۷.

روی أبوجعفر محمد الکراجکی [۱] فی کتاب *کنز الفواید* [۲] مسنداً یرفعه الی سلمان الفارسی ﷺ قال: کنا عند النبی ﷺ فی مسجده اذ جاءه أعرابی فسأله عن مسایل فی الحج و غیره، فلما أجابه قال: یا رسول‌اللّه، ان حجیج قومی ممن شهد ذلك معك أخبرنا أنك قمت بعلی‌بن ابی‌طالب ﷺ بعد عودك من الحج ووقفته بالشجرات من خم فافترضت علی المسلمین طاعته و محبته، و أوجبت علیهم جمیعاً ولایته، و قد أکثروا علینا فی ذلك، فبیّن لنا یا رسول‌اللّه، ان ذلك فریضة علینا من الأرض لِما أدنته الرحم و الصهر منك أم من اللّه افترضه و أوجبه من السماء؟ [فقال النبی ﷺ: **بل اللّه افترضه و أوجبه من السماء**] **و افترض ولایته علی أهل السماوات والأرض جمیعاً.**

کراجکی در کتاب *کنزالفواید* با سند مرفوع از سلمان فارسی (ره) نقل کرده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد آن حضرت نشسته بودیم که مردی از بادیه‌نشینان عرب آمد و از مسائل چندی دربارهٔ حج و غیر آن از آن حضرت پرسید، چون پیامبر پاسخ داد، گفت: ای رسول‌خدا، حاجیان قوم من که در حجةالوداع با شما بودند به ما خبر داده‌اند که شما پس از بازگشت از حج در غدیر خم در کنار درختانی چند، علی را به‌پا داشته و لزوم طاعت و محبت او را بر مسلمانان اعلام داشته و ولایت او را بر آنان واجب ساخته‌ای، و آنان در این‌باره زیاد با ما سخن گفته‌اند، حال ای رسول‌خدا برای ما روشن کن آیا این، یک واجبی است که از زمین (از سوی شما) به خاطر نزدیکی خویشاوندی و دامادی او با شما بر ما واجب شده یا از سوی خداست که از آسمان بر ما واجب ساخته است؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلکه خداوند آن را از آسمان واجب ساخته] و ولایت او را بر همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین واجب نموده است.

قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا أعرابی ان جبرئیل هبط الیّ یوم الأحزاب و قال: ربك یقرئك السلام و یقول لك: أنی قد افترضت حبّ علی‌بن أبی طالب ﷺ و مودته علی أهل السماوات والأرض**

---

۱. نام وی ابوالفتح محمدبن علی کراجکی است.

۲. معمولاً علامت اختصاری «کنز» در *بحارالانوار* یا نام *کنز الفواید* کراجکی اشتباه می‌شود، در صورتی که این علامت برای *کنز جامع‌الفواید* است که مختصر کتاب *تأویل الآیات* می‌باشد و بیش از پانصد سال پس از کتاب *کنزالفواید* نوشته شده است.

فلم أعذر فی محبته أحداً، فر أمتك بحبه، و من أحبه فبحبّی و حبك أحبه، و من أبغضه فببغضی و بغضك أبغضه. أما انه ما أنزل اللّه عزوجل کتاباً و لا خلق خلقاً الّا و جعل له سیداً، فالقرآن سید الکتب المنزلة، و شهر رمضان سید الشهور، و لیلة القدر سید[ة] اللیالی، و الفردوس سید الجنان، و بیت‌اللّه الحرام سید البقاع، و جبرئیل سید الملائکة، و أنا سید الانبیاء، و علی سید الاوصیاء، و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة. و لکل امرء من عمله سید، و حب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام سید الأعمال و ما تقرب [به] المتقربون من طاعة ربهم.

سپس فرمود: ای مرد عرب، در جنگ احزاب جبرییل بر من فرود آمد و گفت: پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من محبت و دوستی علی بن ابی‌طالب را بر اهل آسمان‌ها و زمین واجب ساخته‌ام و عذر احدی را در این‌باره نمی‌پذیرم، پس امت خود را به دوستی او فرمان ده؛ هر که او را دوست دارد به خاطر دوستی من و تو او را دوست داشته، و هر که او را دشمن بدارد به خاطر دشمنی من و تو او را دشمن داشته. آگاه باش که خدای بزرگ هیچ کتابی را فرو نفرستاده و هیچ خلقی را نیافریده جز آنکه برای آن آقایی قرار داده، قرآن آقای کتاب‌های آسمانی، ماه رمضان آقای ماه‌ها، شب قدر آقای شب‌ها، فردوس آقای بهشت‌ها، بیت‌اللّه الحرام آقای سرزمین‌ها، و جبرییل آقای فرشتگان، من آقای پیامبران، علی آقای اوصیاست، و حسن و حسین آقای جوانان بهشتی‌اند. و هر کسی در میان اعمال خود آقایی دارد و دوستی علی بن ابی‌طالب آقای اعمال و کارهایی است که تقرب‌جویان به درگاه الهی به‌واسطهٔ آن به درگاه خداوند تقرب می‌جویند.

یا أعرابی، اذا کان یوم القیامة نصب لابراهیم منبر عن یمین العرش و نصب لی منبر عن شمال العرش، ثم یدعی بکرسی عال یزهر نوراً فینصب بین المنبرین، فیکون ابراهیم علی منبره و أنا علی منبری، و یکون أخی علیٌّ علی ذلك المنبر،[1] فما رأیت أحسن منه حبیباً بین خلیلین. یا اعرابی، ما هبط علیّ جبرئیل الّا وسألنی عن علیّ، و لا عرج الّا و قد قال: اقرأ علی علیّ منی السلام.[2]

ای مرد عرب، چون روز قیامت شود منبری برای ابراهیم در طرف راست عرش و

---

۱. الکرسی ـ ظ

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۵۴.

منبری برای من در طرف چپ عرش برپا کنند، سپس کرسی بلندی که نور آن می‌درخشد آورند و میان آن دو منبر بنهند، ابراهیم بر منبر خود می‌نشیند و من بر منبر خود، و علی هم بر آن منبر (کرسی) قرار می‌گیرد، پس هیچ حبیبی را که میان دو خلیل قرار گرفته باشد زیباتر از او ندیده‌ام. ای مرد عرب، هیچ‌گاه جبرییل بر من فرود نیامد جز آنکه سراغ علی را از من گرفت، و هیچ‌گاه از نزد من به آسمان نرفت جز آنکه گفت: سلام مرا به علی برسان.

و فی *الطرائف*: و من عجیب ما رواه رواة الاربعة المذاهب فی حب علی‌بن ابی طالب علیه السلام و الامر بذلك ما رواه أحمدبن مردویه الحافظ الثقة عندهم (الی أن ساق سند الخبر الی) صالح بن‌میثم، عن أبیه قال: سمعت ابن‌عباس یقول: سمعت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله یقول: **من لق اللّه و هو جاحد ولایة علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام لق‌اللّه و هو علیه غضبان، لایقبل‌اللّه منه شیئاً من أعماله، فیوکل به سبعون ملکاً یتفلون فی وجهه فیحشره اللّه تعالی أسود الوجه أزرق العین.**

در کتاب *طرائف* گوید: از عجایبی که راویان مذاهب اربعه دربارهٔ دوستی علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و امر به آن روایت کرده‌اند روایتی است که احمد بن مردویه حافظ که او را ثقه می‌دانند به سند خود روایت کرده از صالح بن میثم از پدرش که گفت: از ابن‌عباس شنیدم که می‌گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «هر که خدا را دیدار کند در حالی که منکر ولایت علی بن ابی‌طالب باشد خدا را دیدار کرده در حالی که بر او خشمناک است، و خداوند هیچ یک از اعمال او را نمی‌پذیرد، و هفتاد فرشته بر او گمارده می‌شوند که آب دهان به صورت او بیفکنند و به همین دلیل خداوند او را روسیاه و کبودچشم محشور می‌کند».

قلت: یابن‌عباس، أینفع حب علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام فی الآخرة؟ قال: قد تنازع أصحاب رسول‌اللّه فی حبه حتی سألنا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله فقال: **دعونی حتی أسأل الوحی. فلما هبط جبرئیل علیه السلام سأله فقال: أسأل ربی عزوجل [عن] هذا. فرجع الی السماء ثم هبط الی الأرض فقال: یا محمّد. ان اللّه یقرئك السلام و قال: أحبب علیاً، فمن أحبه فقد أحبنی، و من أبغضه فقد أبغضنی. یا محمد حیث تکن تکن محبّه».**[1] **تأمّل فی ذیله تجد لطائف فیضه.**

---

۱. *طرائف*، ص ۱۵۶. و فقرهٔ اخیر آن چنین است: «یا محمد حیث تکن یکن علی، وحیث یکن‌علی یکن محبّوه و ان اجنرحوا». یعنی: ای محمّد، هر جا تو باشی علی نیز همانجاست، و هر جا علی باشد دوستانش هم آنجا خواهند بود هرچند گنهکار باشند.

گفتم: ای پسر عباس، آیا دوستی علی در آخرت سودمند است؟ گفت: یاران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ دوستی او اختلاف نظر داشتند تا اینکه از خود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم، فرمود: بگذارید از وحی بپرسم. چون جبرییل علیه‌السلام فرود آمد حضرت از او پرسید، جبرییل گفت: در این‌باره از خداوند می‌پرسم. به آسمان بازگشت و دوباره به زمین فرود آمد و گفت: ای محمد، خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی را دوست بدار، که هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. ای محمد، هر جا که باشی دوست علی باش». در جملهٔ آخر حدیث تأمل کن که لطایف فیض آن را خواهی یافت.

و فی *الارشاد* عن أبی الحسن علیه‌السلام: اذا کان لك حاجة ـ یا سماعة ـ الی اللّه عزوجل فقل: **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ، فَاِنَّ لَهُما عِنْدَكَ شَاْناً مِنَ الشَّاْنِ وَ قَدْراً مِنَ الْقَدْرِ، وَ بِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّاْنِ وَ الْقَدْرِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا و کَذا**. فانه اذا کان یوم القیامة لم‌یبق ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن اللّه قلبه للایمان الّا و هو محتاج الیهما فی ذلك الیوم.[1]

در *ارشاد دیلمی* از امام کاظم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ای سماعه، هرگاه به پیشگاه خداوند حاجتی داشتی بگو: «خداوندا، از تو درخواست می‌کنم به حق محمد و علی که آن دو را نزد تو شأنی بزرگ و منزلتی عظیم است، و به حق آن شأن و منزلت از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و برایم چنین و چنان کنی». زیرا چون روز قیامت شود هیچ فرشتهٔ مقربی و پیامبر مرسلی و هیچ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد نمی‌ماند جز اینکه در آن روز محتاج به آن دو بزرگوار است.

و فی منهاج العلامة رحمه‌الله: و منها ما نقله صاحب *الفردوس* فی کتابه عن معاذ، عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: **حب علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام حسنة لایضر معها سیّئة، و بغضه سیئة لاینفع معها حسنة.**[2]

و در *منهاج الکرامهٔ* علامهٔ حلی آمده: از جمله، روایتی است که صاحب *فردوس* در کتاب خود از معاذ نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی علی‌بن ابی‌طالب حسنه‌ای است که با وجود آن هیچ گناهی زیان نمی‌رساند، و دشمنی او گناهی است که با وجود آن هیچ حسنه‌ای سودمند نیست.

---

۱. *ارشاد دیلمی*، ص ۴۲۶.

۲. *الفردوس*، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۲۷۲۵.

و فیه عن ابن‌مسعود قال: حب‌آل محمدﷺ یوماً خیر من عبادة سنة، و من مات علیه دخل الجنة.[۱]

و در همان کتاب از ابن‌مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یک روز دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از عبادت یک‌سال است، و هر که بر این دوستی بمیرد داخل بهشت شود.

و فیه عن النبیﷺ: **لو اجتمع الناس علی حب علیؑ لما خلق اللّه النار.**[۲]

و نیز در همان کتاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: اگر همهٔ مردم بر دوستی علی گرد می‌آمدند خداوند آتش را نمی‌آفرید.

و فیه: قوله تعالی: وَ اَسْأَلْ مَنْ اَرسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا[۳] قال: ابن عبدالبر و أخرجه أبونعیم أیضاً قال: ان النبیﷺ لیلة أُسری به جمع اللّه تعالی بینه و بین الأنبیاء، ثم قال له: **سلهم یا محمد، علی ماذا بعثتم؟ قالوا: بعثنا علی شهادة أن لااله الاّ اللّه، و علی الاقرار بنبوتك، و الولایة لعلی‌بن أبی‌طالبؑ.**[۴]

و نیز در همان کتاب آمده: ابن عبدالبر و ابونعیم در ذیل این آیه «از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس...» روایت کرده‌اند که: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند خداوند میان او و سایر پیامبران جمع کرد، سپس فرمود: ای محمد، از آنان بپرس که بر چه چیز برانگیخته شدید؟ آنان در پاسخ گفتند: برانگیخته شدیم بر شهادت به لا اله الاّ اللّه و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

و فی *تأویل الآیات*: ذکر صاحب *نهج الایمان* فی تاویل آیة فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ»[۵] [ما هذالفظه] قالؑ: روی أبوعبداللّه الحسین بن جبیر فی کتاب *نخب المناقب لآل أبی طالب* حدیثاً مسنداً الی الرضاؑ قال: قال رسول اللّهﷺ: **من أحب أن یستمسك بالعروة الوثق فلیتمسك بحب علی‌بن أبی‌طالبؑ.**[۶]

و در *تأویل الآیات* آمده: صاحب کتاب *نهج‌الایمان* در تأویل این آیه «...به تحقیق به دستاویز محکم چنگ زده است» می‌گوید: ابوعبداللّه حسین بن‌جبیر در کتاب

---

۱. *الفردوس*، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۲۷۲۱.
۲. همان، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۵۱۳۵.
۳. زخرف، ۴۵.
۴. *نهج‌الحق*، علامهٔ حلّی، ص ۱۸۳.
۵. بقره، ۲۵۶.
۶. *تأویل‌الآیات*، ص ۱۰۱-۱۰۲.

*نخب المناقب لآل ابی طالب* حدیثی را به سند خود از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوست دارد به دستاویز محکم چنگ زند باید به دوستی علی بن ابی‌طالب چنگ زند.

روی الصدوق﵀ باسناده عن جابربن یزید، عن أبی‌جعفر عن أبیه، علی، عن أبیه الحسین﵇ قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **حبی و حب علی‌بن ابی‌طالب و حب أهل‌بیتی: نافع فی ستّة مواطن أهوالهن عظیمة: عند الوفاة، و فی القبر، و عند النشور، و عند الکتاب، و عند المیزان، و عند الصراط.**[1]

و روی أیضاً باسناده عن ابن‌عباس﵁ قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **حب علی﵇ یأکل السیئات کما تأکل النار الحطب.**[2]

صدوق به سند خود روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی من و دوستی علی‌بن‌ابی‌طالب و خاندانم در شش جا که هول و هراس بزرگی دارد سودمند است: هنگام مرگ، و در قبر، و هنگام بیرون آمدن از قبر، و هنگام گرفتن نامهٔ عمل، و هنگام سنجش اعمال، و هنگام عبور از صراط. و نیز از ابن‌عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: دوستی علی گناهان را می‌خورد چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد.

قال فی شرح *الصحیفة*: و لقد کان قریباً من عصرنا العابد الزاهد العالم الورع الذی لاتحصی الاقلام مدایحه مولانا أحمد الاردبیلی مبالغاً فی الاقبال علی العلوم و العبادة و قد فاق فی ورعه سایر علماء الامة، و قد حکی لی استادی العلامة و هو قریب منه فی العلم و العمل صاحب *بحارالانوار* أن مولانا الاردبیلی کان اذا اشتبهت علیه المسائل یراجع فیها أمیرالمؤمنین﵇ فی اللیل لانه کان من سکان الحضرة العلیة، وکان الامام﵇ یتکلم معه فی الجواب، و لقد شاهده تلمیذه الفاضل الورع الامیرعلاّم فی بعض اللیالی مقبلاً علی الحضرة المقدسة، فأقبل خلفه حیث لایری، فانفتحت له الأقفال، و لما وصل الی قبر الامام﵇ سمعه یتکلم معه بمسألة من المشکلات. و لما خرج﵀ تبعه تلمیذه حتی وصل فی تلک اللیلة الی مسجد الکوفة، فسمعه أیضاً یتکلم مع شخص فی تلک المسألة فی محراب الکوفة

---

۱. خصال، ص ۳۶۰.

۲. الفردوس، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۲۷۲۲.

النجف (كذا) و رجع خلفه، فانكشف عليه فی بعض الطريق و أقسم عليه أن يخبره أنه مع من كان يتكلم؟ فأخبره أن المتكلم الأول هو أميرالمؤمنين عليه السلام و قد أحاله فی تحقيق هذه المسألة الی حضرة مولانا صاحب الزمان عليه السلام و هو المتكلم الثانی، و قد أخذ علی تلميذه أن لايخبر أحداً مدة حياة ذلك الاستاد. و لما مضی الی رحمة اللّه نقله لخواصه.

و مع هذه الخواص و المزايا رآه بعض المجتهدين فی المنام و هو خارج من زيارة قبر الامام عليه السلام فی هيئة حسنة، فسأله أی الاعمال بلغ بك ما أری؟ فأخبرنی حتی أداوم عليه. فقال له: يا شيخ، ان تلك الأعمال الّتی قد رأيتها منّا قد وجدناها كاسدة السوق عديمة المشتری، و انّما نفعنا و بلغ بنا ما تری حب صاحب هذا القبر ـ يعنی قبر أميرالمؤمنين عليه السلام ـ انتهی.

در شرح صحيفه گويد: نزديک به زمان ما عابد زاهد و عالم پرهيزگار که قلم‌ها از شمارش مدايح او عاجز است مولانا احمد اردبيلی (مقدس اردبيلی) می‌زيست که در اقبال به علوم و عبادت مبالغه‌ای سخت داشت و در پرهيزگاری سرآمد علمای امت بود، و استادم علامهٔ مجلسی صاحب بحارالانوار که در علم و عمل نزديک به او بود برايم حکايت کرد که مولانا اردبيلی هرگاه مسائل بر او مشتبه می‌شد شبانه به اميرالمؤمنين عليه‌السلام مراجعه می‌کرد، زيرا از ساکنان آن بارگاه بلند بود و امام عليه‌السلام هم در پاسخ آن سؤالات با او گفت‌وگو می‌کرد. شاگرد وی فاضل پرهيزگار امير علاّم در يکی از شب‌ها او را ديد که به زيارت حرم مقدس آن حضرت می‌رود و بدون آنکه وی متوجه شود در پی او رفت، ديد که قفل‌های در برای او باز شد، و چون به قبر امام عليه‌السلام رسيد شنيد که آن مرد بزرگ دربارهٔ يکی از مسائل مشکل با آن حضرت حرف می‌زند. چون از حرم بيرون رفت شاگرد نيز در پی او شد تا در آن شب به مسجد کوفه رسيد، آنجا نيز شنيد که در محراب کوفهٔ نجف با کسی دربارهٔ همان مسأله سخن می‌گويد، آنگاه به دنبال او بازگشت. مقدس اردبيلی در راه به قضيه پی برد و آن شاگرد او را قسم داد که به او بگويد با چه کسی سخن می‌گفته است؟ وی گفت: سخنگوی اول اميرالمؤمنين عليه‌السلام بود که او را در آن مسأله به خدمت مولانا صاحب الزمان (عج) حواله کرده بود و متکلم دوم آن حضرت بود. آنگاه از شاگرد خود پيمان گرفت که تا وی زنده است احدی را از اين ماجرا با خبر نسازد، و چون استاد درگذشت شاگرد آن داستان را برای خواص وی نقل کرد.

و مقدس اردبیلی با این ویژگی‌ها و مزایا که داشت یکی از مجتهدان او را در عالم رؤیا دید که با وضع نیکویی از زیارت قبر امام علیه‌السلام بازمی‌گشت، از وی پرسید: کدام عمل تو را به این مقامی که می‌بینم رساند؟ به من بگو تا من هم بر آن عمل مداومت ورزم. گفت: ای شیخ، آن اعمالی که از ما مشاهده می‌کردی در اینجا بی‌رونق و بی‌خریدار است، تنها چیزی که به حال ما سودمند بود و ما را بدین مقام که می‌بینی رساند دوستی صاحب این قبر یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود.

و عن جابر قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **لو أن عبداً عبد اللّه مثل ما قام نوح ﷺ فی قومه، و کان له مثل جبل أُحد ذهباً فأنفقه فی سبیل‌اللّه، و مدّ فی عمره حتی حج ألف حجة علی قدمیه، ثم قتل مظلوماً، ثم لم‌یوالك یا علیُّ لم‌یشمّ رایحة الجنة.**[1]

جابر می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بنده‌ای به اندازهٔ عمری که نوح علیه‌السلام در میان قوم خود گذراند خدا را عبادت کند و به اندازهٔ کوه اُحد طلا داشته و آن را در راه خدا انفاق نماید، و عمرش دراز گردد تا هزار حج پیاده انجام دهد، سپس مظلومانه کشته شود، ولی تو را ـ ای علی ـ دوست نداشته باشد بوی بهشت را نخواهد شنید.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی جعفر ﷺ فی قول اللّه تعالی: **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ، بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**[2] قال: **ولایة أمیرالمؤمنین ﷺ.**[3]

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی محمد قال: قلت لأبی جعفر ﷺ: أخبرنی عن الولایة، قال: **نزل جبرئیل من عند رب العالمین یوم الغدیر، فقال: نزل به الروح الأمین علی قلبك لتکون من المنذرین، بلسان عربی مبین. و انه لفی زبر الاولین.** قال: **هی الولایة لأمیرالمؤمنین ﷺ.**[4]

و در *بصائرالدرجات* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه «آن را روح‌الامین بر قلب تو فرود آورد تا از بیم‌کنندگان باشی، به زبان عربی روشن» فرمود: مراد ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

و نیز در همان کتاب از ابی‌محمد روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه‌السلام گفتم: مرا از ولایت خبر ده، فرمود: جبرییل در روز غدیر از سوی خدای عالمیان فرود آمد و همین آیه را آورد و منظور از آن ولایت امیرالمؤمنین است.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲۷، ص ۱۹۴.
۲. شعراء، ۱۹۳-۱۹۵.
۳. *بصائرالدرجات*، ص ۷۳.
۴. همان. و در آن به جای «قال: نزل» «أنزل بها» است.

و فی *تأویل الآیات* عن محمدبن العباس باسناده عن أبی محمد الخیاط قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: قول اللّه عزوجل: **نزل به الروح الأمین** (الایة) قال: ولایة علی بن أبی طالب علیه السلام. قوله: «نزل به» أی بالقرآن. و «**الروح الامین**» جبرئیل. **علی قلبك** (یا محمد) **لتکون من المنذرین** أی المخوّفین لقومك به. **و انه لفی زبر الأولین** أی الکتب المنزلة علی النبیین. یعنی ان هذا الامر الذی نزل به الیك فی ولایة علی علیه السلام منزل فی کتب الانبیاء الأولین کما هو[منزل] فی القرآن.

و یؤید هذا ما رواه فی *الکافی* عن أبی الحسن علیه السلام قال: **ولایة علی علیه السلام مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء، و لم یبعث اللّه رسولاً الّا بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و ولایة وصیه علیه السلام.**[1]

و در *تأویل الآیات* از محمد بن عباس به سندش از ابی محمد خیاط روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه‌السلام گفتم: منظور از آیهٔ «روح‌الامین آن را فرود آورد...» چیست؟ فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. «نزل به» یعنی قرآن را فرود آورد، و «روح‌الامین» جبرییل است، «علی قلبك (ای محمد) لتکون من المنذرین» یعنی تا از بیم‌کنندگان قومت باشی. «و انه لفی زبر الاولین» یعنی کتاب‌هایی که بر پیامبران گذشته نازل شده. یعنی این امری که دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام بر تو فرود آورده در کتاب‌های پیامبران پیشین هم نازل شده چنان‌که در قرآن نازل شده است.

و مؤید این مطلب روایتی است که در کافی از امام کاظم علیه‌السلام آورده که فرمود: ولایت علی علیه‌السلام در همهٔ کتاب‌های پیامبران نوشته بوده، و خداوند پیامبری را مبعوث نکرده مگر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت وصی او علیه‌السلام.

و فی *تأویل الایات* عن محمدبن العباس باسناده عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال سبحانه و تعالی: **اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** (بعلیّ)، **و وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ، الَّذیَ اَنْقَضَ ظَهْرَكَ... فَاِذا فَرَغْتَ** (من نبوتك) **فَانْصَبْ** (علیاً وصیاً) **وَ اِلیٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ** (فی ذلك).[2]

و روی فی هذا المعنی أخباراً أُخر.

و در *تأویل الآیات* از محمد بن عباس به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که خدای سبحان فرمود: آیا تو را شرح صدر ندادیم (به سبب علی)؟ و بار

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۳۸۸، کافی، ج ۱، ص ۴۳۷. ۲. همان، ص ۷۸۵.

سنگین تو را از دوش تو برنداشتیم؟ همان باری که پشت تو را شکسته بود... پس هرگاه فارغ شدی (از کار نبوت) نصب کن (علی را به وصایت) و به سوی پروردگارت میل کن (در این‌باره).

و اخبار دیگری نیز در این‌باره آورده است.

و فی *بصائرالدرجات* عن رسول‌اللّه ﷺ: **ما تکاملت النبوة لنبی فی الأظلة حتی عرضت علیه ولایتی و ولایة أهل‌بیتی، و مثّلوا له فأقرّوا بطاعتهم و ولایتهم.**[1]

و در *بصائرالدرجات* از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: در عالم اشباح، نبوت برای هیچ پیامبری تکامل نیافت تا اینکه ولایت من و ولایت خاندانم بر او عرضه شد، و خاندانم برای او متمثل شدند و آنها به طاعت و ولایت ایشان اقرار نمودند.

و فی *مناقب ابن‌شهرآشوب* عن أبی‌حمزة الثمالی انه قال: دخل عبداللّه بن عمرعلی علی بن الحسین علیه‌السلام و قال له: یابن الحسین علیه‌السلام أنت الذی تقول ان یونس بن متّی انما لقی من الحوت ما لقی لانه عرضت علیه ولایة جدی فتوقف عنده؟ قال: **بلی ثکلتك أمك.** قال عبداللّه بن عمر: أرنی برهان ذلك ان کنت من الصادقین.

و در *مناقب* ابن‌شهرآشوب از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت: عبداللّه بن عمر بر امام سجاد علیه‌السلام وارد شد و گفت: ای پسر حسین، آیا تویی که می‌گویی یونس بن متّیٰ از آن رو به رفتن در شکم نهنگ گرفتار آمد که ولایت جدم بر او عرضه شد و او در قبول آن درنگ کرد؟ فرمود: آری، مادرت به عزایت بنشیند. عبداللّه بن عمر گفت: اگر راستگویی دلیلش را به من نشان بده.

قال عبداللّه بن عمر: فأمر علی‌بن الحسین علیه‌السلام بشدّ عینیه بعصابة [و عینی بعصابة] ثم أمر بعد ساعة بفتحهما، فاذا نحن علی شاطئ البحر تضرب أمواجه. قال ابن‌عمر: یا سیدی، دمی فی رقبتك، اللّه اللّه فی نفسی! فقال علی بن الحسین علیهماالسلام: **أردت البرهان،** فقال عبداللّه بن عمر: أرنی ان کنت من الصادقین.

عبداللّه گوید: علی بن الحسین دستور داد چشمان او را با دستمالی بستند و چشمان مرا هم با دستمالی بستند، ساعتی بعد دستور داد چشم‌ها را باز کردند،

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۷۳.

دیدم ما بر لب دریای مواجی قرار داریم، گفتم: سرورم! خونم به گردن توست، تو را به خدا نجاتم ده، فرمود: مگر دلیل نمی‌خواستی؟ گفتم: آری به من نشان ده اگر راستگویی.

ثم قال علی بن الحسین علیه السلام: أیتها الحوت، فأطلع الحوت رأسه من البحر مثل الجبل العظیم و هو یقول: لبیك لبیك یا ولی‌اللّه. فقال علی بن الحسین علیه السلام: حدّثنا بخبر یونس. قال: ان اللّه تبارك و تعالی ما بعث نبیاً من لدن آدم الی أن صار جدك محمّد صلی الله علیه و آله الّا قد عرض علیه ولایتکم أهل‌البیت، فمن قبلها من الأنبیاء علیهم السلام تخلّص، و من توقف عنها و تتعتع فی حملها لق ما لق آدم من المعصیة، و لق ما لق نوح علیه السلام من الغرق، و لق ما لق ابراهیم علیه السلام من النار، و لق ما لق یوسف علیه السلام من الجب، و لق ما لق أیوب علیه السلام من البلاء، و لق ما لق داود علیه السلام من الخطیئة، الی أن بعث اللّه تعالی یونس فأوحی اللّه الیه: یا یونس، تولّ أمیرالمؤمنین علیاً و الائمة الراشدین من صلبه علیهم السلام، قال یونس: کیف أتولی من لم‌أره و لم‌أعرفه؟! و ذهب مغاضباً. فأوحی اللّه تعالی الیّ أن التقم یونس و لاتوهن له عظماً. فمکث فی بطنی أربعین صباحاً یطوف معی فی البحر فی ظلمات ثلاث، ینادی: لاٰ إِلٰهَ إِلّاٰ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ،[1] قد قبلت ولایة علی بن أبی طالب و الائمة الراشدین [من ولده] علیهم السلام...[2]

امام فرمود: ای نهنگ! نهنگ کوه پیکری سر از آب برآورد در حالی که می‌گفت: لبیک لبیک ای ولیّ خدا. امام فرمود: ما را از قصهٔ یونس خبر ده. گفت: خدای متعال از زمان آدم تا زمان جد تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه ولایت شما خاندان را بر او عرضه کرد، هر یک از پیامبران که آن را پذیرفت نجات یافت، و هر که درنگ کرد و در پذیرش آن دو دلی کرد [به ترک اولی گرفتار آمد] مانند آدم که به نافرمانی افتاد و مانند نوح که دچار طوفان شد، و مانند ابراهیم که گرفتار آتش شد و مانند یوسف که در چاه افتاد، و مانند ایوب که به بلاهای سخت مبتلا گردید، و مانند داود که دچار خطا و نافرمانی شد، تا آنکه خداوند یونس را مبعوث کرد و به او وحی فرمود: ای یونس، امیرالمؤمنین علی و امامان راشدین از نسل او را دوست بدار. یونس

---

۱. انبیاء، ۸۷.

۲. مناقب ابن‌شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۱۳۸؛ الأنوار النعمانیة، ج ۱، ص ۲۴.

گفت: چگونه کسی را که ندیده و نمی‌شناسم دوست بدارم؟ و خشمگین رفت. خداوند به من الهام کرد که یونس را در کام خود ببر اما استخوانی از او مشکن. وی چهل روز در شکم من بود و با من در دریا در تاریکی‌های سه گانهٔ [شب و دریا و شکم] گردش می‌کرد و صدا می‌زد: خدایی جز تو نیست، تو منزهی، من از ستمکاران بودم؛ اینک ولایت علی بن ابی‌طالب و امامان راشدین [از فرزندانِ او] را پذیرفتم... .

رواه فی *شرح الصحیفة* بهذا المتن. و فی *تأویل الآیات* ما هذا لفظه: «وجاء فی بعض الاخبار شیء من قصة أیوب علیه‌السلام أحببنا ذکرها ههنا و هو ما نقل من خط الشیخ أبی جعفر الطوسی رحمه‌الله من کتاب *مسائل البلدان* رواه باسناده عن أبی محمد الفضل بن شاذان یرفعه الی جابر بن یزید الجعفی، عن رجل من أصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام قال: دخل سلمان رحمه‌الله علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فسأله عن نفسه فقال: یا سلمان، أنا الذی دعیت الامم کلُّها الی طاعتی فکفرت فعذِّبت فی النار، و أنا خازنها علیهم. حقاً أقول یا سلمان، انه لایعرفنی أحد حقَّ معرفتی [الاّکان معی] فی الملأ الاعلی. ثم قال: دخل الحسن و الحسین علیهما‌السلام فقال: یا سلمان، هذان شنفا عرش رب العالمین، بهما تشرق الجنان، و اُمهما خیرة النساء، أخذ الله المیثاق علی الناس بی، فصدّق من صدّق، و کذّب من کذّب فهو فی النار، و أنا الحجة البالغة فی الکلمة الباقیة، و أنا سفیر السفراء.

در شرح صحیفه این روایت را به همین متن آورده است. و در *تأویل الآیات* چنین آورده: در برخی اخبار پاره‌ای از داستان ایوب علیه‌السلام آمده که ما دوست داریم آن را در اینجا بیاوریم، و آن روایتی است که به خط شیخ طوسی از کتاب *مسائل البلدان* نقل شده و او آن را به سندش از ابی‌محمد فضل بن شاذان به سند مرفوع از جابر بن یزید جعفی از مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که گفت: سلمان بر علی علیه‌السلام وارد شد و از آن حضرت دربارهٔ خود آن حضرت پرسید، امام فرمود: ای سلمان، من همانم که همهٔ امت‌ها به اطاعت من فراخوانده شدند و آنها کافر شده، به عذاب دوزخ گرفتار آمدند، و من خازن آتش بر آنها هستم. ای سلمان، به حق می‌گویم که احدی مرا آن‌گونه که بایسته است نمی‌شناسد جز آنکه در ملأ اعلی با من خواهد بود. سلمان گفت: سپس امام حسن و امام حسین علیه‌السلام داخل شدند، امام فرمود: ای سلمان، اینها دو

گوشوارهٔ عرش خدایند، بهشت به نور این دو روشن است، و مادرشان بهترین زنان است، خداوند از مردم به ولایت من پیمان گرفته، هر که تصدیق کرد، کرد و هر که تکذیب کرد در آتش خواهد بود، و من حجت بالغه در کلمهٔ باقیه هستم، و من سفیر سفیرانم.

قال سلمان: یا امیرالمؤمنین، لقد وجدتك فی التوراة كذلك و فی الانجیل، بأبی أنت و أمی یا قتیل كوفة، واللّه لولا أن یقول الناس واشِ واءٍ،[1] رحم اللّه قاتل سلمان، لقلت فیك مقالاً تشمئز منه النفوس، لأنك حجةاللّه الذی به تاب علی آدم، و بك نجّی یوسف من الجب، و أنت قصة أیوب و سبب تغییر نعمة اللّه علیه.

فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: أتدری ما قصة أیوب و [سبب] تغییر نعمة اللّه علیه؟ فقال: اللّه أعلم و أنت یا أمیرالمؤمنین. قال: لما كان عند الانبعاث للمنطق شك أیوب فی ملكی،[2] فقال: هذا خطب جلیل و أمر جسیم! قال اللّه عزوجل: یا أیوب أتشك فی صورة أقمته أنا؟ انی ابتلیت آدم بالبلاء فوهبته له وصفحت عنه بالتسلیم علیه بامرة المؤمنین، فأنت تقول: خطب جلیل و أمر جسیم؟! فوعزتی لأذیقنّك من عذابی أو تتوب الیّ بالطاعة لأمیرالمؤمنین علیه السلام. ثم أدركته السعادة بی.

یعنی انه تاب الی اللّه و أذعن بالطاعة لأمیرالمؤمنین علیه السلام.[3] و لا یخفی أن حلّ هذا الخبر و ما قبله لایخلو من اشكال عظیم.

سلمان گفت: یا امیرالمؤمنین، من تو را در تورات و انجیل چنین یافته‌ام، پدر و مادرم فدایت باد ای شهید کوفه، به خدا سوگند اگر مردم نمی‌گفتند سلمان سخن‌پردازی دروغگو و نادان است، خدا رحمت کند کشندهٔ سلمان را! مطلبی دربارهٔ تو می‌گفتم که جانها از آن برَمَد، زیرا تو آن حجت خدا هستی که خداوند توبهٔ آدم را به برکت تو پذیرفت، و به برکت تو یوسف را از چاه نجات داد، و تو قصهٔ ایوب و سبب تغییر نعمت خدا بر او هستی.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آیا قصهٔ ایوب و علت تغییر نعمت او را می‌دانی؟ سلمان گفت: خداوند داناتر است و تو ای امیرالمؤمنین. فرمود:

---

۱. ۴.م: «واشوقاه» و آن تصحیف است.
۲. فی البحار: و تلكّأ
۳. تأویل الآیات، ص ۴۹۳-۴۹۵.

هنگامی که خداوند خواست پیامبران به ولایت من اقرار کنند ایوب در مُلک من شک کرد (یا ایوب شک و درنگ کرد) و گفت: این امری عظیم و بزرگ است! خداوند فرمود: ای ایوب، آیا دربارهٔ صورتی که من برپا داشته‌ام شک داری؟ من آدم را به بلا گرفتار کردم و به خاطر علی بخشیدم و از او به خاطر آنکه بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد درگذشتم و تو می‌گویی: این امری عظیم و بزرگ است؟! به عزتم سوگند یا از عذابم به تو می‌چشانم یا باید با اطاعت از امیرالمؤمنین به درگاه من توبه کنی. آنگاه به سبب من به سعادت رسید.

یعنی او به سوی خدا توبه کرد و به طاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقرار نمود. و پوشیده نیست که حل این خبر و خبر قبلی، خالی از اشکالی بزرگ نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۱

## گستردگی عوالم و احاطهٔ امامان علیهم‌السلام بر آنها

و فی الحدیث عن أبی عبداللّه علیه‌السلام: ان للّه مدینتین، احدیهما بالمشرق و الأُخری بالمغرب، علیهما سور من حدید، و له سبعون ألف باب، من الباب الی الباب فرسخ، علی کل باب سبعون مصراعاً من الذهب الأحمر، أهلهما یتکلمون بسبعین الف لغة بخلاف الاخر، و أنا واللّه أعرف لغاتهم، و أنا الحجة علیهم.[1]

در حدیث از امام صادق علیه‌السلام آمده: خدا را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، دیواری آهنین بر گرد آن دو کشیده شده و هر یک هفتاد هزار در دارد و هر در با درِ دیگر یک فرسخ فاصله دارد، و هر دری هفتاد لنگه از طلای سرخ دارد، اهل آن دو شهر با هفتاد هزار زبان و لهجهٔ گوناگون سخن می‌گویند، و من به خدا سوگند لغات آنها را می‌شناسم و من حجت بر آنها هستم.

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: ان الحسن بن علی علیهما‌السلام قال: انّ للّه مدینتین، احدیهما بالمشرق و الأُخری بالمغرب، علیهما سور من حدید، و علی کلّ واحد منهما ألف ألف مصراع، و فیهما سبعون ألف ألف لغة [یتکلّم کل لغة] بخلاف لغة صاحبها، و أنا أعرف جمیع اللغات، و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجّة غیری و غیر الحسین أخی.[2]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، بر گرد آنها دیواری آهنین کشیده شده، و هر شهری هزار هزار لنگه در دارد، و در آنها

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۴۱.

۲. *کافی*، ج ۱، ص ۴۶۲.

هفتاد هزار هزار زبان و لهجهٔ گوناگون که با آن سخن می‌گویند هست، و من همهٔ آن زبان‌ها را می‌دانم، و در آن دو شهر و میان آن دو و بر مردم آن دو حجتی غیر من و برادرم حسین نیست.

و فی *بصائرالدرجات* مثله.[۱] و فی *مشارق‌الأنوار* عن ابن عبّاس عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام انّه قال: **من وراء قاف عالم لایصل الیه أحد غیری، و أنا المحیط بما وراءَه، و علمی به کعلمی بدنیاکم هذه، و أنا المحیط (الحفیظ) الشهید علیها، و لو أردت أن أجوز (أجوب) الدنیا بأسرها و السماوات السبع و الأرضین السبع فی أقلّ من طرفة عین لفعلت، لِما عندی من الاسم الأعظم. و أنا الآیة العظمی والمعجزة الباهرة.**[۲] **و لاتتعجّب من هذا.**

و در *بصائرالدرجات* مانند این حدیث را آورده. و در *مشارق‌الانوار* از ابن‌عباس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «پشت کوه قاف عالَمی است که کسی غیر من به آنجا دسترسی ندارد، و من به آنچه پشت آنجاست احاطه دارم، و از آنجا مانند همین دنیای شما آگاهم، و من محیط (یا حفیظ) و شاهد آنجایم. و اگر بخواهم همهٔ دنیا و آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه را در کمتر از یک چشم به هم زدن بپیمایم می‌توانم به خاطر آنکه اسم اعظم نزد من است. و من بزرگ‌ترین آیت خدا و معجزهٔ روشن الهی هستم». و از این مطلب تعجب مکن.

و فی *تأویل‌الآیات* عن الحسن بن ابی الحسن الدیلمی، عن حمّاد بن عثمان، عن ابی‌الحسن الرضا، عن ابیه موسی، عن ابیه جعفر (عن أبی جعفر)علیهم‌السلام فی قوله تعالی: یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ،[۳] قال: **المختصّون بالرحمة نبی‌اللّه و وصیّه و عترتهما. ان اللّه خلق مائة رحمة، فتسع و تسعون رحمة عنده مذخورة لمحمّد و علیّ و عترتهما، و رحمة واحدة مبسوطة علی سایر الموجودین.**[۴]

و در *تأویل‌الآیات* به سندش از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه «خداوند هر که را بخواهد به رحمت خویش اختصاص می‌دهد» فرمود: مختصّان به رحمت الهی پیامبر خدا و وصی او و خاندان ایشانند. خداوند صد رحمت آفرید، نود و نه تای آن برای محمد و علی و خاندان آن دو ذخیره شده، و یک رحمت بر سر سایر موجودات گسترده شده است.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۳۳۹.
۲. *مشارق‌الانوار*، ص ۴۳.
۳. بقره، ۱۰۵.
۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۱.

**بیان: [ مراتب الرحمة المختصة بالأنبياء ﷺ ]**

و اعلم أن الرحمة المختصة للانبياء: باعتبار خرق العادة مراتب أشار اليها الكل و هی عشرة: **الاولی** أن يری الشیء مثالاً فی المنام و فی نفس ذلك المثل يتبيّن له معناه و أی شیء اريد به. **الثانية** أن يسمع كلاماً فی المنام مشروحاً مبيّناً و لايری قائله. **الثالثة** أن يكلمه انسان فی المنام كذلك. **الرابعة** أن يكلمه ملك فی المنام كذلك. **الخامسة** أن يری فی المنام كأنّ اللّه يخاطبه. **السادسة** أن يأتيه وحی فی اليقظة و يری مثالاً. **السابعة** أن يسمع كلاماً فی اليقظة. **الثامنة** أن يری فی اليقظة كأنّ انساناً يكلمه. **التاسعة** أن يری ملكاً يخاطبه فی اليقظة. **العاشرة** أن يری أنّ اللّه يخاطبه فی حال يقظته.

**شرح: [مراتب رحمت مختص به پیامبران علیهم السلام]**

بدان‌که رحمت مختص به پیامبران به اعتبار خرق عادت بودن آن دارای مراتبی است که کاملان بدان اشاره کرده‌اند و آن ده مرتبه است: **اول** آنکه شیء را به صورت مثالی در خواب می‌بیند و با دیدن آن معنای آن نیز برای وی روشن می‌شود و می‌فهمد که مراد از آن چیست. **دوم** آنکه در خواب کلام مشروح و روشنی را می‌شنود ولی گوینده‌اش را نمی‌بیند. **سوم** آنکه در خواب انسانی به همین گونه با او سخن می‌گوید. **چهارم** آنکه در خواب فرشته‌ای به همین گونه با او سخن می‌گوید. **پنجم** آنکه در خواب چنان بیند که خداوند با او سخن می‌گوید. **ششم** آنکه در بیداری وحی به او می‌رسد و او مثالی را می‌بیند. **هفتم** آنکه در بیداری سخن را می‌شنود [بی‌آنکه کسی را ببیند]. **هشتم** آنکه در بیداری می‌بیند که انسانی با او سخن می‌گوید. **نهم** آنکه در بیداری می‌بیند که فرشته‌ای با او سخن می‌گوید. **دهم** آنکه در بیداری می‌بیند که خداوند با او سخن می‌گوید.

فالنبی الواحد قد يأتيه الوحی علی مرتبة من هذه المراتب، و يأتيه علی مرتبة اخری أعلی منها أو دونها، و ربما لاينال المرتبة العالية الّا مرة واحدة فی عمره. و قد يأتيه الوحی علی وجه مزعج له كما يسمع كلاماً كالرعد القوی، أو يری صورة أو صوراً هائلة. و سيأتی بيان ذلك مفصلاً ان‌شاءاللّه فی المرتبة الثالثة.

پس یک پیامبر گاهی وحی بر اساس یکی از این مراتب به او می‌رسد و گاه بر

اساس مرتبه‌ای بالاتر یا پایین‌تر از آن، و بسا در عمر خود فقط یک‌بار به آن مرتبهٔ بالا دست یابد. و گاهی وحی به صورت ترسناکی به او می‌رسد مثلاً سخنی را مانند رعد قوی می‌شنود، یا صورت یا صورت‌های وحشتناکی را می‌بیند. و به خواست خدا بیان این مطلب در مرتبهٔ سوم [از مباحث کتاب] خواهد آمد.

ثم اعلم أن تفاصيل أحوالهم فی خوارق العادات باعتبار الوحی و غیره غیرمتناهية، لاختلافها باختلاف استعداداتهم المختلفة باختلاف هوياتهم و تراكيبهم. هذا، و فی *تفسیرالصافی* قوله: سَيُرِيكُمْ آيَاتِه[1] عن القمی قال: الآيات أميرالمؤمنين و الائمة عليهم‌السلام. قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام: و اللّه ما للّه آية أكبر منی.[2]

سپس بدان‌که تفصیل احوال آنان در خوارق عادات مربوط به وحی و غیر آن نامتناهی است، زیرا به خاطر اختلاف استعداد آنها که به اختلاف هویت و ترکیب ذاتی آنها برمی‌گردد وحی به صورت‌های گوناگون به آنها می‌رسد. این را داشته باش [آنگاه توجه کن که پیامبر ما و اوصیای بزرگوار او علیهم السلام برتر و بالاتر از پیامبران گذشته‌اند بنابراین برترین نوع ارتباط با عالم غیب برای آنها حاصل است، چنان که] در تفسیر صافی در تفسیر آیهٔ «خداوند به زودی آیات خود را به شما نشان می‌دهد» از قمی روایت کرده که گفت: آیات، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام هستند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند برای خدا آیتی بزرگ‌تر از من نیست.

و فی *تأويل‌الآيات* روی أخباراً عديدة فی هذا المعنی.[3] و فی *الكافی* باب أن الآيات التی ذكرها اللّه فی كتابه هم الائمة عليهم‌السلام، عن أبی جعفر عليه‌السلام: كان أميرالمؤمنين عليه‌السلام يقول: ما للّه عزّوجلّ آية هی أكبر منّی، و لا للّه نبأ أعظم منّی.[4]

و در *تأويل‌الآيات* اخباری چند در این معنی آورده است. و در *کافی* در باب «آیاتی که خداوند در کتاب خود یاد کرده ائمه علیهم السلام هستند» از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: خدا را آیتی بزرگ‌تر از من نیست، و خدا را خبری بزرگ‌تر از من نیست.

و فی *بصائرالدرجات* فی جملة رواية كان أميرالمؤمنين عليه‌السلام يقول: ما للّه عزّوجلّ آية

---

۱. نمل، ۹۳.
۲. تفسیر صافی، ص ۴۰۳.
۳. *تأویل‌الآیات*، ص ۷۳۳-۷۳۵.
۴. *کافی*، ج ۱، ص ۲۰۷.

هی أکبر منّی، و لا للّه نبأ أعظم منّی، و لقد فرضت (عرضت ـ م) ولایتی علی الامم الماضیة فأبت أن تقبلها.[۱]

و فی *بصائرالدرجات* عن الرضاعلیه‌السلام فی قوله تعالی: عَمَّ یَتَسائَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ، الَّذی هُمْ فیهِ مُخْتَلِفونَ قال: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ما للّه نبأ اعظم منّی، و ما للّه آیة اکبر منّی. و لقد عرض فضلی علی الامم الماضیة علی اختلاف ألسنتهم فلم تقرّ بفضلی.[۲]

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی عبداللّه علیه‌السلام: کان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول: ما للّه نبأ هو أعظم منّی، و لقد عرض فضلی علی الامم الماضیة باختلاف ألسنتها.[۳]

و در *بصائرالدرجات* در ضمن روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که فرمود:... و همانا ولایت من بر امت‌های گذشته واجب شد (عرضه شد) و آنان از پذیرفتن آن سرباز زدند.

و در همان کتاب از حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر عمَّ یتسائلون آورده... و همانا فضل من بر امت‌های گذشته با اختلاف زبانی که دارند عرضه شد و آنان به فضل من اقرار نکردند.

و نیز در همان کتاب همین حدیث را از امام صادق از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده است.

و فی *تفسیر علی‌بن ابراهیم* فی قوله تعالی: وَ کُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ[۴]، عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام انه قال: أنا واللّه الامام المبین.[۵]

و در *تفسیر علی بن ابراهیم قمی* در تفسیر آیهٔ «هر چیزی را در امام مبین برشمرده‌ایم» از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند که امام مبین من هستم.

و فی کتاب *الصراط المستقیم* مرفوعاً الی الباقرعلیه‌السلام قریب منه. و فی کتاب *التوحید* عن الصادق علیه‌السلام: ان للّه مدینتین أحدیهما بالمغرب و الاخری بالمشرق یقال لها جابلقا و جابلسا، طول کلّ مدینة منهما اثناعشر ألف فرسخ، فی کل فرسخ باب، یدخلون فی کل یوم من کل باب سبعون ألفاً، و یخرج منها مثل ذلك و لایعودون الی یوم القیامة، لایعلمون أنّ اللّه

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۷۷.
۲. *تفسیر قمی*، ج ۲، ص ۴۰۱، و در *بصائر* نیافتم.
۳. *تأویل‌الآیات*، ص ۷۳۴، و در *بصائر* نیست.
۴. یس، ۱۲.
۵. *تفسیر علی بن ابراهیم*، ج ۲، ص ۲۱۲.

خلق آدم‌ﷺ و لا ابلیس و لا شمساً و لا قمراً، هم واللّه أطوع لنا منکم، یأتوننا بالفاکهة فی غیر أوآنها ـ الحدیث.[۱]

و در کتاب *صراط المستقیم* به سند مرفوع از امام باقر علیه‌السلام نزدیک به همین مضمون را آورده. و در کتاب توحید (کتاب واحده) از امام صادق علیه‌السلام آورده: خدا را دو شهر است، یکی در مغرب و دیگری در مشرق به نام جابلقا و جابلسا، طول هر یک از این دو شهر دوازده هزار فرسخ است، و در هر فرسخ دری قرار دارد که از هر دری هفتاد هزار نفر وارد می‌شوند و هفتاد هزار نفر خارج می‌شوند که دیگر تا روز قیامت برنمی‌گردند، آنان اصلاً نمی‌دانند که خداوند آدم و ابلیس و ماه و خورشیدی آفریده است. به خدا سوگند آنان از شما نسبت به ما فرمانبردارترند، و برای ما میوه در غیر فصل خود می‌آورند...

و أی عجب فی ذلك؟ لأن اللّه تعالی آتاهمﷺ ما لم یؤت أحداً من العالمین. و أیّ عجب فی قدرة اللّه تعالی و انّك علمت أن علیاًﷺ ید اللّه المبسوطة فی خلقه، و القدرة المقدرة. و قد ورد أنّ سماطة سلیمان کلّ یوم کان ملحه سبعة أکرار، فخرجت دابّة من دوابّ البحر یوماً و قالت: یا سلیمان، أضفنی الیوم. فأمر أن یجمع لها مقدار سماط شهر، فلما اجتمع ذلك علی ساحل البحر وصار کالجبل العظیم أخرجت الحوت رأسها وابتلعته و قالت: یا سلیمان، أین تمام قوتی الیوم؟ فان هذا بعض قوتی الیوم. فاعتجب سلیمانﷺ و قال: هل فی البحر دابة مثلك؟ فقالت: ألف امّة. فقال سلیمان: سبحان اللّه العظیم فی قدرته، یخلق ما لایعلمون.[۲]

و این مطلب چه عجب دارد؟ زیرا خداوند به آن بزرگواران چیزها داده که به احدی از عالمیان نداده است. و چه عجب در قدرت خدا هست در حالی که دانستی که علی علیه‌السلام دست گشودهٔ خداوند در میان خلایق و قدرت بی‌اندازهٔ اوست! و نقل شد که نمک سفرهٔ سلیمان علیه‌السلام در هر روز هفت لنگه بار بود، روزی یکی از جنبدگان دریا سر برآورد و گفت: ای سلیمان، امروز مرا مهمان کن. سلیمان دستور داد غذای یک ماه را برای آن گرد آوردند. چون غذاها را در ساحل دریا گرد آوردند و مانند کوه بزرگ روی هم انباشته شد آن نهنگ سر برآورد و همه را بلعید و گفت: ای سلیمان بقیهٔ غذایم کو؟ زیرا این

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۳۳۶، به نقل از *مشارق‌الانوار*، از کتاب *الواحدة*.
۲. *مشارق‌الانوار*، ص ۴۱ و ۴۲.

قسمتی از غذای امروز من بود. سلیمان در شگفت شد و فرمود: آیا در دریا جنبدهٔ دیگری هم مانند تو هست؟ گفت: هزار امت دیگر! سلیمان گفت: خدای بزرگ را در قدرتش تسبیح می‌گویم که می‌آفریند چیزهایی را که دیگران خبر ندارند.

و قال تعالی لداود علیه‌السلام: **و عزتی و جلالی، لو أن أهل سماواتی و أرضی أمثلونی، و أعطیت کلّ مؤمّل بقدر دنیاکم سبعین ضعفاً، لم‌یکن ذلك الّاکما یغمس أحدکم بابرة فی البحر و یرفعها، فکیف ینقص شیء أنا قیّمه.**[1]

و خدای متعال به داود علیه‌السلام فرمود: «به عزت و جلالم سوگند، اگر همهٔ اهل آسمان‌ها و زمینم از من آرزو کنند و من به هر یک از آرزومندان هفتاد برابر دنیای شما بدهم، تنها مثل این است که یکی از شما سر سوزنی را در دریا فرو برد و بیرون آورد. پس چگونه چیزی که من صاحب و سرپرست آنم کاسته شود؟»

فهذه القدرة و هذا الجود و هذا الولی، فلم تردّ هذه المرتبة و تنکرها؟! قال ابن ابی الحدید المعتزلی:

واللّه لولا حیدر ما کانت ... الدنیا ولا جمع البرّیة مجمع

و الیه فی یوم المعاد حسابنا ... و هو الملاذ لنا غداً و المفزع[2]

این قدرت و این جود و بخشش و این هم ولیّ. پس چرا این مرتبه را رد و انکار می‌کنی؟! ابن‌ابی‌الحدید معتزلی گوید:

به خدا سوگند اگر حیدر نبود نه دنیا بود و نه محلی برای جمع آمدن آفریدگان.

و در روز قیامت حساب ما به‌دست اوست، و فردای قیامت او ملجأ و پناهگاه ماست.

انظر الی هذا الرجل فی حق امامك و انك تزعم أنك مُوالی! و نعم ما قیل: «لم‌ینفع مسموع ما لم‌یك مطبوع». قال بعض أهل الفحص: انظر الی هذا الشاعر کیف قال: «لولا حیدر» و لم‌یقل: «لولا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله». و قوله حق، لأن قبول الاعمال بالولایة،

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۴۲.

۲. *الروضة‌المختارة*، ص ۱۴۲ و ۱۴۳، قصیدهٔ ششم از قصاید سبع علویات.

فان لم‌تكن فلا أعمال، فقبول الأعمال موقوف على الولاية. و مثله قوله تعالى: وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ.[۱]

به این مرد [سنّی] بنگر که در حق امام تو چه گفته، و تو گمان داری که دوست امام خود هستی! و چه خوب گفته‌اند که: «تا علمِ ذاتی و طبیعی در انسان نباشد علمِ شنیدنی سودی نمی‌دهد». یکی از پژوهندگان گفته: به این شاعر بنگر که چگونه گفته: «اگر حیدر نبود» و نگفته: «اگر محمّد نبود». و گفتار او درست است، زیرا قبول اعمال به ولایت است، پس اگر ولایت نباشد اعمالی نخواهد بود، پس قبول اعمال موقوف به ولایت است. و مانند آن است این آیه که خداوند فرموده: «و اگر انجام ندهی (ولایت علی را ترسانی) رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای».

و العبد يقول: و الظاهر أن مراد ابن ابی‌الحديد «واللّه لولا حيدر» الخ، ليس ما فهمه بعض أهل الفحص، و أنت اذا رجعت الى ما ذكر فى معنى الولاية المطلقة علمت أىّ شىء أراد. فعظمة الولاية مستفادة من عظمة النبوة، و ما مدح بدر الّا و كان المدح فى الحقيقة للشمس. فسر سائر العوالم من الأزل الى الأبد مبدأها الحضرة المحمدية ثم الحضرة المحمدية (كذا) و كمال أديانها بالولاية العلوية، و ختم أدوارها بالدولة المهدية. ففيض مجموع العوالم و الألوف عن ألف غيرمعطوف آل‌محمد ﷺ. فمحمّد ﷺ هو الظاهر و على ؑ هو الباطن، فان اللّه فضّل محمّداً ﷺ و آل‌محمّد ﷺ على الكل، و أوجدهم قبل الكلّ، واختارهم على الكل، و استعبد بولايتهم و طاعتهم الكل، فهم سادات الكل فى الكل.

این بنده می‌گوید: ظاهراً مراد ابن ابی‌الحدید از این سخن آن چیزی نیست که این پژوهنده فهمیده است، و اگر به آنچه در معنای ولایت گفته شد رجوع کنی مراد وی را خواهی دانست. زیرا عظمت ولایت از عظمت نبوت سرچشمه می‌گیرد، و هیچ‌گاه بدر را نمی‌ستایند جز آنکه آن مدح در حقیقت از آنِ خورشید است. پس همهٔ عوالم را از ازل تا ابد سیر کن [خواهی دید] که مبدأش حضرت محمدیه (...) و کمال ادیانش به ولایت علویه، و ختم ادوارش به دولت مهدیه است. پس فیض همهٔ عوالم و الف ها از الف راست آل‌محمد صلی الله علیه و

---

۱. مائده، ۶۷.

آله و سلم است. پس محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر است و علی باطن، زیرا خداوند محمّد و آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بر همهٔ آفریدگان برتری داده، و آنان را پیش از همه آفریده و بر همهٔ آنان برگزیده، و همه را با ولایت و طاعت آنان به عبادت خویش فرا خوانده است، پس آنان سادات کل فی الکل هستند.

و فی *ارشاد الدیلمی*ﷺ باسناده عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول‌اللهﷺ: **لما عرج بی الی السماء انتهی بی المسیر مع جبرئیلؑ الی السماء الرابعة، فرأیت بیتاً من یاقوت أحمر، فقال لی جبرئیل: یا محمد، هذا بیت المعمور، خلقه‌الله قبل خلق السماوات و الأرض بخمسین ألف عام، فصلّ فیه. فقمت للصلاة، فجمع الله النبیین و المرسلین، فصفّهم جبرئیل صفاً، فصلّیت بهم، فلما سلّمت أتانی آتٍ من عند ربی فقال: یا محمّد، ربك یقرئك السلام و یقول لك: سل الرسل علی ماذا أُرسلتم من قبلی؟ فقلت: معاشر الانبیاء و الرسل، علی ماذا بعثکم ربکم؟ قالوا: علی ولایتك و ولایة علیّ‌بن أبی‌طالبؑ.**[1]

و در *ارشاد* دیلمی به سندش از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند مسیر من با جبرییل علیه‌السلام به آسمان چهارم افتاد، در آنجا خانه‌ای از یاقوت سرخ دیدم، جبرییل به من گفت: ای محمّد، این بیت‌المعمور است. خداوند آن را پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین آفریده است، پس در آن نماز بگزار. من برای نماز برخاستم، خداوند همهٔ پیامبران و رسولان را جمع کرد و جبرییل آنان را به صف نمود و من امام جماعت شده با آنان نماز گزاردم، چون سلام نماز دادم کسی از سوی پروردگارم نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: از این پیامبران بپرس که شما پیش از من به چه چیز فرستاده شدید؟ گفتم: ای گروه پیامبران و رسولان، پروردگارتان شما را به چه چیز مبعوث کرد؟ گفتند: به ولایت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

روی ابن‌عباس أنّه لما نزلت هذه الآیة: **وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ**،[2] قام رجلان قالا: یا رسول‌اللّه، أ هی التوراة؟ قال: لا، قالا: فهو الانجیل؟ قال: لا، قالا: فهو الزبور؟

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۵۴۷ به نقل از دیلمی.
۲. یس، ۱۲.

قال: لا، قالا: فهو القرآن؟ قال: لا، فأقبل أميرالمؤمنين عليه السلام فقال: هذا هو الذی أحصی‌الله فيه علم كل شیء، و ان السعيد كل السعيد من أحب علياً عليه السلام فی حياته و بعد وفاته، و الشقی كل الشقی من أبغض هذا فی حياته و بعد وفاته.[۱]

ابن‌عباس روایت کرده که چون آیهٔ «و هر چیزی را در امام مبین برشمرده‌ایم» نازل شد دو نفر برخاستند و گفتند: ای رسول‌خدا، این امام مبین (نسخهٔ نمونه و روشن) تورات است؟ فرمود: نه، گفتند: انجیل است؟ فرمود: نه، گفتند: زبور است؟ فرمود: نه، گفتند قرآن است؟ فرمود: نه، آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از راه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این است آن کسی که خداوند علم هر چیزی را در او برشمرده است، و خوشبخت کامل کسی است که علی را در حال حیات و پس از مرگ او دوست بدارد، و بدبخت کامل کسی است که او را در حال حیات و پس از مرگ او دشمن بدارد.

و قد سبقت الأخبار ان جاحد فضيلتهم كجاحد امامتهم. و فی *العيون* عن الرضا عليه السلام: ان الله يعطی وليّه عموداً من نور بينه و بينه، يری فيه ساير اعمال العباد كما يری الانسان شخصه فی المرآة.[۲]

و در گذشته اخباری ذکر شد که منکر فضیلت آنان منکر امامت آنان محسوب است. و در کتاب عیون از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند ولیّ خود را عمودی از نور پیامبرش عطا می‌کند که در آن اعمال بندگان را می‌بیند چنان که انسان خود را در آینه می‌بیند.

و فی *الخصال* عن ابی عبدالله عليه السلام قال: ان لله عزوجل اثنی‌عشر الف عالم، كل عالم منهم اكبر من سبع سماوات و سبع ارضين، ما يری عالم منهم ان لله عزوجل عالماً غيرهم، و انا الحجة عليهم.[۳]

و در *خصال* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خدا را دوازده هزار عالَم است که هر عالمی از هفت آسمان و هفت زمین بزرگ‌تر است، هیچ یک از آن عوالم نمی‌دانند که خداوند عالم دیگری غیر خودشان هم آفریده است، و من حجت بر همهٔ آنان هستم.

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۴۷۷.
۲. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۴۰ و نیز ر.ک: *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، ص ۲۱۳.
۳. *خصال*، ص ۶۳۹.

و قد تقدم عن مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدیث انه قال: **انا الحجة علیهم و من بعدی اولادی.**

و فی *تفسیر علی بن ابراهیم* عن ابن عباس فی قوله: رَبِّ الْعالَمِینَ، قال: ان اللّه عزوجل خلق ثلاثمائة عالم و بضعة‌عشر عالماً خلف قاف و خلف البحار السبعة، لم‌یعصوا اللّه طرفة عین قط، و لم‌یعرفوا آدم و لا ولده، کل عالم منهم یزید من ثلاثمائة و ثلاثة‌عشر مثل آدم و ما ولد، فذلك قوله: إِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ.[1]

و این حدیث از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در گذشته ذکر شد که فرمود: من حجت بر آنان هستم و پس از من اولادم حجت بر آنهایند.

و در *تفسیر علی بن ابراهیم* قمی از ابن‌عباس روایت کرده که در تفسیر «رب العالمین» گفت: خداوند سیصد و ده و اندی عالم در پشت کوه قاف و پشت دریاهای هفت‌گانه آفریده که حتی یک چشم به هم زدن خدا را نافرمانی نکرده‌اند، و اصلاً آدم و آدمیزادگان را نمی‌شناسند، هر عالمی از آنان بیش از سیصد و سیزده برابر آدم و آدمیزادگان جمعیت دارد، و این است معنای این آیه: «جز آنکه پروردگار عالمیان بخواهد».

و فی السماء و العالم من البحار عن جابر، عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: سألته عن قول اللّه عزوجل: وَ کَذٰلِکَ نُری إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ،[2] قال: فکنت مطرقاً الی الأرض، فرفع یده إلی فوق ثم قال لی: **ارفع رأسك**، فرفعت رأسی، فنظرت الی السقف قد انفجرت، حتی خلص بصری إلی نور ساطع حار بصری دونه [...] قال: ثم أخذ بیدی و قام و أخرجنی من البیت الذی کنت فیه و أدخلنی بیتاً آخر، فخلع ثیابه التی کانت علیه و لبس ثیاباً غیرها، ثم قال لی: **غضّ بصرك**، فغضضت بصری، و قال لی: **لاتفتح عینك**. فلبثت ساعة، ثم قال لی: أتدری أین أنت؟ قلت: لا، جعلت فداك. فقال لی: **أنت فی الظلمة التی سلکها ذوالقرنین**. فقلت له: جعلت فداك: أتأذن لی أن أفتح عینی؟ فقال لی: **افتح، فانك لاتری شیئاً**، ففتحت عینی، فاذا أنا فی ظلمة لا أبصر فیها موضع قدمی. ثم سار قلیلاً و وقف، فقال لی: **هل تدری أین أنت؟** قلت: لا، قال: **أنت واقف علی عین الحیاة التی شرب منها الخضر** علیه‌السلام.

---

۱. تکویر، ۲۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۹.
۲. انعام، ۷۵.

و در کتاب سماء و عالم *بحارالانوار* از جابر روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ این آیه «و این‌چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دادیم» پرسیدم در حالی که سر به زیر داشتم و به زمین نگاه می‌کردم، حضرت دستش را برداشت و اشاره کرد که سربردار، سربرداشتم و به سقف نگریستم دیدم سقف شکافته به حدی که چشمم به نور ساطعی افتاد که دیده‌ام حیران ماند... سپس حضرت دستم را گرفت و برخاست و مرا از اتاقی که بودم به اتاقی دیگر برد، آنگاه لباسی را که بر تن داشت درآورد و لباس دیگری پوشید، سپس فرمود: چشمت را ببند، چشمم را بستم، فرمود: چشمت را باز نکن. ساعتی همین‌طور ماندم، سپس فرمود: می‌دانی در کجا هستی؟ گفتم: نه، فدایت شوم. فرمود: در آن ظلمتی هستی که ذوالقرنین پیمود. گفتم: فدایت شوم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن، زیرا چیزی نمی‌بینی. چشمم را گشودم دیدم در ظلمتی هستم که جای پای خود را نمی‌توانم دید. آنگاه اندکی راه رفت، سپس فرمود: می‌دانی در کجا هستی؟ گفتم: نه، فرمود: بر سر چشمهٔ حیات ایستاده‌ای که خضر علیه‌السلام از آن نوشید.

و خرجنا من ذلك العالم الی عالم آخر فسلكنا فیه، فرأینا كهیئة عالمنا فی بنائه و مساكنه و أهله. ثم خرجنا الی عالم ثالث كهیئة الأول و الثانی، حتی وردنا خمسة عوالم. قال: ثم قال: **هذا ملكوت الأرض و لم یرها إبراهیم، و انما رأی ملكوت السماوات، و هی اثناعشر عالماً، كل عالم كهیئة ما رأیت. كلّما مضی منا امام سكن احد هذه العوالم حتی یكون آخرهم القائم فی عالمنا الذی نحن ساكنوه.**

قال: ثم قال لی: **غضّ بصرك**، فغضضت بصری، ثم أخذ بیدی فاذا نحن فی البیت الذی خرجنا منه. فنزع تلك الثیاب و لبس الثیاب التی كانت علیه، و عدنا الی مجلسنا. فقلت: جعلت فداك، كم مضی من النهار؟ قال: ثلاث ساعات.[1]

و از آن عالم بیرون رفتیم و به عالم دیگری راه یافتیم، سپس عالمی دیدیم مانند عالم خودمان در ساختمان و خانه‌ها و اهل آن. سپس به عالم سومی رفتیم مانند عالم اول و دوم تا آنکه به پنج عالم وارد شدیم. سپس فرمود: این ملکوت زمین

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۳۲۷-۳۲۸.

است که ابراهیم علیه‌السلام ندید،[1] زیرا او ملکوت آسمان‌ها را دید. این عوالم دوازده عالم است که هر عالمی مثل همان است که دیدی. هرگاه یکی از ما امامان از دنیا برود در یکی از این عوالم ساکن می‌شود تا آخرین امام که قائم(عج) است در این عالمی که ما سکونت داریم ساکن می‌گردد.

سپس فرمود: چشمت را باز کن؛ چشم باز کردم، حضرت دستم را گرفت دیدم در همان خانه‌ای قرار داریم که از آن بیرون آمدیم. و حضرت آن لباس را درآورد و لباس قبلی را پوشید، و به مجلس خود بازگشتیم. گفتم: فدایت شوم، چقدر از روز گذشته است؟ فرمود: سه ساعت.

و فی کتاب السماء و العالم من *البحار* عن *بصائرالدرجات* عن أبی‌بصیر قال: کنت عند أبی‌عبدالله علیه‌السلام فرکض برجله‌الأرض فاذا بحر فیه سفن من فضة، فرکب و رکبت معه حتی انتهی الی موضع فیه خیام من فضة فدخلها، ثم خرج فقال: رأیت الخیمة التی دخلتها أوّلاً؟، فقلت: نعم، قال: تلك خیمة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و الأُخری خیمة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و الثالثة خیمة فاطمة علیهاالسلام، و الرابعة خیمة خدیجة، و الخامسة خیمة الحسن علیه‌السلام، و السادسة خیمة الحسین علیه‌السلام، و السابعة خیمة علی‌بن الحسین علیهماالسلام، و الثامنة خیمة أبی، و التاسعة خیمتی، و لیس أحد منّا یموت الّا و له خیمة یسکن فیها.

و در همان کتاب از *بصائرالدرجات* از ابی‌بصیر روایت کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که با پا به زمین زد و دریایی پیدا شد که کشتی‌هایی از نقره در آن بود، آن حضرت سوار شد و من نیز سوار شدم و کشتی به راه افتاد تا به جایی رسید که خیمه‌هایی از نقره در آنجا بود، حضرت داخل آنها شد سپس بیرون آمد و فرمود: آن خیمه‌ای را که اول داخل شدم دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آن خیمهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، دومی خیمهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سومی خیمهٔ فاطمهٔ علیه‌السلام، چهارمی خیمهٔ حضرت خدیجه علیه‌السلام، پنجمی خیمهٔ حسن علیه‌السلام، ششمی خیمهٔ حسین علیه‌السلام، هفتمی خیمهٔ علی بن الحسین علیه‌السلام، هشتمی خیمهٔ پدرم، نهمی خیمهٔ من است، و هیچ یک از ما نمی‌میرد جز آنکه او را خیمه‌ای است که در آن ساکن می‌گردد.

---

۱. یعنی همهٔ آنها را ندید، یا در وقت احتجاج بر قومش هنوز ندیده بود و بعداً دید. زیرا در آیه دارد که ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید.

و فی کتاب السماء و العالم عن کتاب *البصائر* عن أبی‌عبداللّه، عن أبیه، عن علی‌بن الحسین، عن أمیرالمؤمنین علیهم‌السلام قال: **ان لله بلدة خلف المغرب یقال لها «جابلقا» و فی جابلقا سبعون ألف أمة لیس منها أمّة الّا مثل هذه الأمّة، فما عصوا اللّه طرفة عین، فما یعملون عملاً و لایقولون قولاً الّا الدعاء علی الاولَیْن و البراءة منهما، و الولایة لأهل البیت**علیهم‌السلام.

و نیز در همان کتاب از کتاب *بصائر* از امام صادق از پدرش، از امام سجاد از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: خدا را در پشت مغرب شهری است به نام جابلقا، در جابلقا هفتاد هزار امت که هر کدام مثل این امت است وجود دارد که یک چشم به هم زدن خدا را نافرمانی نکرده‌اند، و آنها کاری ندارند و سخنی نمی‌گویند جز نفرین بر اولی و دومی و اظهار بیزاری از آن دو، و اظهار ولایت ما خاندان.

و فی کتاب السماء و العالم عن *البصائر* عن ابی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: **ان من وراء أرضکم هذه أرضاً بیضاء أضوأ منها (ضوؤها منها ـ م)، فیها خلق یعبدون اللّه لایشرکون به شیئاً، یتبرؤون من فلان و فلان.**

و نیز در همان کتاب از بصائر از امام صادق علیه‌السلام، که فرمود: در پشت این زمین شما زمینی است سفید و روشن‌تر از این زمین، (یا: که نورش از این زمین است)، در آن خلقی هستند که خدا را عبادت می‌کنند و برای او شریک قرار نمی‌دهند، و از فلانی و فلانی (اولی و دومی) بیزاری می‌جویند.

و فی کتاب السماء و العالم عن *البصائر* عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: **ان من وراء عین شمسکم [هذه اربعین عین شمس] فیها خلق کثیر، و ان من وراء قمرکم أربعین قمراً، فیها خلق کثیر، لایدرون أن اللّه خلق آدم أم لم یخلقه، اُلهموا الهاماً لعنة فلان و فلان.**

و نیز در همان کتاب از بصائر از امام صادق علیه‌السلام، که فرمود: در پشت این چشمهٔ خورشید شما چهل خورشید دیگر است که در آنها خلق بسیاری هستند، و در ورای این ماه شما چهل ماه دیگر است که در آنها خلق بسیاری هستند و اصلاً نمی‌دانند که خداوند آدم را آفریده یا نه، و تنها لعنت فرستادن بر فلانی و فلانی به آنها الهام شده است.

و فی کتاب السماء و العالم عن *البصائر* [عن عبیداللّه بن عبداللّه الدهقان] عن أبی‌الحسن علیه‌السلام قال: سمعته یقول: **ان للّه خلف هذا النطاق زبرجدةً خضراء، فمن خضرتها اخضرت السماء.** قال: قلت: و ما النطاق؟ قال: **الحجاب. و للّه وراء ذلك سبعون ألف عالم أکثر من عدد الإنس و الجن، و کلهم یلعن فلاناً و فلاناً و فلاناً.**

**بیان:** قال فی *البحار*: لعلّ المراد بالنطاق الجبال المحسوسة لنا، و بالزبرجدة جبل قاف. أو المراد بالنطاق ذلك الجبل، و الزبرجدة خلفه. ثم قال: أوردنا أخباراً كثيرة [من هذاالباب] فی كتاب الحجّة [فی باب] أنّهم الحجّة علی جميع العالم (العوالم ـ م).

و در همان کتاب از *بصائر* به سندش از عبیداللّه بن عبداللّه دهقان روایت کرده که گفت: از امام کاظم یا (امام رضا) علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند در پشت این نِطاق گنبدی از زبرجد سبز دارد که این آسمان سبزیِ خود را از آن گرفته است. گفتم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده. و خداوند در پشت آنجا نیز هفتاد هزار عالم دارد بیش از تعداد انس و جن، و همگی آن سه تن (خلفای غاصب) را لعنت می‌کنند. [شرح: مجلسی در *بحار* گوید: شاید مراد از نطاق کوه‌های محسوسی باشد که ما می‌بینیم، و مراد از زبرجد کوه قاف باشد. یا مراد از نطاق آن کوه باشد و زبرجد سبز پشت آن قرار داشته باشد. سپس گوید: ما اخبار بسیاری را در این زمینه در کتاب حجت در باب «امامان حجت بر همهٔ عوالم‌اند» آورده‌ایم.

و فی *جامع‌الاخبار* قال رسول‌اللّه ﷺ: **انّ موسی علیه‌السلام سأل ربّه عزّوجلّ أن يعرّفه بدءَ الدنيا منذ كم خلقت؟ فأوحی اللّه الی موسی علیه‌السلام: تسألنی عن غوامض علمی؟ فقال: يا رب، أحبّ أن أعلم ذلك، فقال: يا موسی، خلقت الدنيا منذ مائة ألف ألف عام عشر مرّات، و كانت خراباً خمسين ألف عام، ثم بدأت فی عمارتها فعمرتها خمسين ألف عام، ثم خلقت فيها خلقاً علی مثال البقر يأكلون رزقی و يعبدون غيری خمسين ألف عام، ثم أمتّهم كلّهم فی ساعة واحده.**

ثم خربت الدنيا خمسين ألف عام، ثم بدأت فی عمارتها فكثت عامرة خمسين ألف عام، ثم خلقت فيها بحراً فكث البحر خمسين ألف عام لا شیء مجاجاً [من الدنيا] يشرب، ثم خلقت دابّة و سلّطتها علی ذلك البحر فشربته بنفس واحد، ثم خلقت خلقاً أصغر من الزنبور و أكبر من البقّ، فسلّطت ذلك الخلق علی هذه الدابّة فلدغها وقتلها.

فكثت الدنيا خراباً خمسين ألف عام، ثم بدأت فی عمارتها [فكثت خمسين الف سنة، ثم جعلت الدنيا كلّها آجام القصب، و خلقت السلاحف و سلّطتها عليها، فأكلتها حتی لم يبق منها شیء، ثم اهلكتها فی ساعة واحدة.

فكثت الدنيا خراباً خمسين الف عام، ثم بدأت فی عمارتها] فكثت عامرة خمسين ألف عام، ثم

خلقت ثلاثين (ألف)[1] آدم ثلاثين ألف سنة، من آدم الى آدم الف سنة، فأفنيتهم كلهم بقضائی و قدری، ثم خلقت فيها خمسين ألف ألف مدينة من الفضة البيضاء، و خلقت فی كل مدينة مائة ألف ألف قصر من الذهب الأحمر، فملأت المدن خردلاً عند الهواءِ الى عنان الهواء، و الخردل يومئذ ألذّ [من الشهد] و أحلى من العسل و أبيض من الثلج، ثم خلقت طيراً واحداً أعمى، و جعلت طعامه فی كلّ (ألف)[2] سنة حبّة من الخردل أكلها حتى فنيت.

ثم خرّبتها فمكثت خراباً خمسين ألف عام، ثم بدأت فی عمارتها فمكثت عامرة خمسين ألف عام، ثم خلقت أباك آدم بيدی يوم الجمعة وقت الظهر، و لم أخلق من الطين غيره، و أخرجت من صلبه النبیّ محمّداً صلی الله علیه و آله.

قال فی *البحار* بعد ذكر هذه الرواية: هذه من روايات المخالفين أوردها صاحب *الجامع* فأوردتها و لم أعتمد عليها.

و در *جامع‌الاخبار* آورده: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: موسی علیه‌السلام از پروردگارش خواست که آغاز دنیا را به او بشناساند که از چه مدت پیش آفریده شده؟ خداوند به او وحی کرد: مرا از علوم پوشیده‌ام می‌پرسی؟ گفت: پروردگارا، دوست دارم آن را بدانم. فرمود: ای موسی، دنیا از صد هزار هزار سال پیش ده بار آفریده شده است. دنیا پنجاه هزار سال خراب بود، سپس شروع در آبادانی آن کردم و پنجاه هزار سال آبادش گذاشتم، سپس خلقی به شکل گاو در آن آفریدم که روزی مرا می‌خوردند و غیر مرا می‌پرستیدند، سپس همه را در یک ساعت می‌راندم.

آنگاه دنیا پنجاه هزار سال خراب ماند و باز شروع به آبادانی آن کردم، پس پنجاه‌هزار سال آباد بود، آنگاه دریایی در آن آفریدم که پنجاه هزار سال باقی بود و کسی نبود که چیزی از آن بیاشامد و از دهان بیرون بریزد، پس جنبنده‌ای آفریدم و آن را بر آن دریا مسلط کردم و آن را به یک نفس سر کشید، سپس موجودی کوچک‌تر از زنبور و بزرگ‌تر از پشه آفریدم و آن را بر آن جنبنده مسلط ساختم که آن را گزید و کشت.

باز دنیا پنجاه هزار سال خراب ماند، سپس به آبادانیش پرداختم. [و پنجاه هزار سال آباد بود، آنگاه همهٔ دنیا را جنگل‌هایی از نی ساختم، و لاک‌پشت‌ها را

---

۱. ألف زايد است.

۲. ألف زايد است.

آفریدم و بر آن جنگل‌ها مسلط کردم، پس همه را خوردند تا آنکه چیزی از آن باقی نماند، سپس همهٔ آنها را در یک ساعت هلاک کردم.
باز دنیا پنجاه هزار سال خراب بود، سپس شروع به آبادانی آن کردم] پس پنجاه هزار سال آباد بود، سپس سی (هزار)[1] آدم در طول سی هزار سال آفریدم، از هر آدمی تا آدم دیگر هزار سال فاصله بود، آنگاه همه را به قضا و قدر خود فانی کردم، سپس در دنیا پنجاه هزار هزار شهر از نقرهٔ سپید و در هر شهری صد هزار هزار قصر از طلای سرخ آفریدم، پس آن شهرها را تا فضای آسمان پر از خردل نمودم، و خردل در آن روزگار شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف بود. سپس پرنده‌ای کور آفریدم و خوراک آن را در هر (هزار)[2] سالی دانه‌ای از خردل قرار دادم که آن را دانه دانه خورد تا تمام شد.
سپس دنیا را خراب کردم و پنجاه هزار سال خراب ماند، آنگاه شروع به آبادی آن کردم و پنجاه هزار سال آباد بود، آنگاه پدر تو آدم را به‌دست قدرت خود در روز جمعه به هنگام ظهر آفریدم و غیر از او کسی را از گِل نیافریده بودم، و از صلب او محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیرون آوردم.
مجلسی در *بحار* بعد از ذکر این روایت گوید: این از روایات مخالفان (اهل سنّت) است که صاحب *جامع‌الاخبار* آن را آورده و من هم آن را آوردم ولی بدان اعتماد ندارم.

و فی السماء والعالم عن کتاب منتخب*البصائر* و کتاب *المحتضر* عن محمّد بن مسلم قال: سألت أباعبدالله علیه السلام عن میراث العلم ما مبلغه؟ أجوامع ما هو من هذا العلم أم تفسیر کلّ شیء من هذه الامور التّی تتکلّم فیها؟ فقال: **أن لله عزّوجلّ مدینتین: مدینة بالمشرق و مدینة بالمغرب، فیهما قوم لایعرفون ابلیس و لایعلمون بخلق ابلیس، نلقاهم فی کلّ حین فیسألونا عمّا یحتاجون الیه و یسألونا عن الدعاء فنعلّمهم، و یسألونا عن قائمنا متی یظهر؟ و فیهم عبادة و اجتهاد شدید، و لمدینتهم أبواب، ما بین المصراع الی مصراع مائة فرسخ، لهم تقدیس و تمجید و دعا و اجتهاد شدید، لو رأیتموهم لاحتقرتم عملکم! یصلّی الرجل منهم شهراً لایرفع رأسه من سجدته، طعامهم التسبیح، و لباسهم [الورق]، و وجوههم مشرقة بالنور، و اذا رأوا منّا واحداً لحشوه (لحسوه ـ م) واجتمعوا الیه و أخذوا من أثره من الأرض**

---

۱. هزار زاید است.
۲. هزار زاید است.

یتبرّکون به. لهم دویّ اذا صلّوا أشدّ من دویّ الریح العاصف، منهم جماعة لم‌یضعوا السلاح منذ کانوا ینتظرون قائمنا، یدعون اللّه عزّوجلّ أن یریهم ایّاه.

و در کتاب سماء و عالم بحار از کتاب منتخب بصائر و کتاب محتضر از محمّد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم که اندازهٔ میراث علم چقدر است؟ آیا کلیّاتی از این علم است یا آنکه تفسیر همهٔ این چیزهایی است که شما دربارهٔ آن سخن می‌گویید؟ فرمود: خدا را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب، در آن دو شهر قومی هستند که شیطان را نمی‌شناسند و اصلاً نمی‌دانند که شیطانی آفریده شده است. ما در هر زمان با آنان ملاقات داریم و آنان از آنچه بدان نیازمندند از ما سؤال می‌کنند، و از ما می‌خواهند که به آنان دعا بیاموزیم و ما هم به آنان می‌آموزیم، و از ما می‌پرسند که قائم ما کی ظهور می‌کند؟ آنان دارای عبادت و بسیار سخت‌کوشند، و شهرهای آنها درهایی دارد که فاصلهٔ هر لنگهٔ آن تا لنگهٔ دیگر صد فرسخ است، آنان بسیار تقدیس و تمجید و دعا می‌کنند و بسیار کوشایند، اگر آنان را ببینید عمل خود را ناچیز می‌شمارید! هر یک از آنها یک ماه در نماز است و سر از سجده برنمی‌دارد. خوراک آنان سبحان اللّه گفتن است و لباسشان برگ است و چهره‌شان از نور می‌درخشد، هرگاه یکی از ما را ببینند گرد او را می‌گیرند و نزد او جمع می‌شوند و از خاک پای او گرفته بدان تبرّک می‌جویند. به هنگام نماز صدایی دارند سخت‌تر از صدای تندباد، گروهی از آنان از آن زمان که منتظر قائم ما هستند سلاح بر زمین نگذاشته‌اند، و از خدا می‌خواهند که آن حضرت را به آنان بنمایاند.

و عمر أحدهم ألف سنة، اذا رأیتهم رأیت الخشوع و الاستکانة و طلب ما یقرّبهم الی اللّه عزّوجلّ، و اذا احتبسنا عنهم ظنّوا أنّ ذلك من سخط. یتعاهدون أوقاتنا الّتی نأتیهم فیها، لایسأمون و لایفترون. یتلون کتاب اللّه عزّوجلّ کما علّمناهم. و انّ فیما نعلّمهم ما لو تلی علی الناس لکفروا به و لأنکروه. یسألونا عن الشیء اذا ورد علیهم من القرآن لایعرفونه، فاذا أخبرناهم به انشرحت صدورهم لما یستمعون منّا، و یسألون لنا البقاء و أن لایفقدونا، و یعلمون أنّ المنّة للّه علیهم فیما نعلّمهم عظیمة. و لهم خرجة مع الامام اذا قام یسبقون فیها أصحاب السلاح، و یدعون اللّه عزّوجلّ أن یجعلهم ممّن ینتصر بهم لدینه.

عمر هر یک از آنها هزار سال است، هرگاه آنها را ببینی خشوع و فروتنی و تقرّب‌جویی به سوی خدا را می‌بینی. و هرگاه ما از نظر آنان پنهان شویم پندارند که این از روی خشم بوده است. پیوسته چشم انتظار اوقاتی هستند که ما نزد آنها می‌رویم، هرگز خسته و مانده نمی‌گردند. کتاب خدا را آن‌گونه که به آنان آموخته‌ایم تلاوت می‌کنند. در آنچه به آنان می‌آموزیم مطالبی است که اگر بر مردم خوانده شود بدان کافر گردند و آن را انکار کنند. هرگاه چیزی از قرآن بر آنان وارد شود که ندانند از ما می‌پرسند، و چون به آنان خبر دهیم به خاطر آنچه از ما می‌شنوند دلشاد گردند و بقاء ما و از دست ندادن ما را از خدا می‌خواهند، و می‌دانند که خداوند در آنچه ما به آنان می‌آموزیم بر آنان منّتی عظیم دارد. هرگاه امام علیه‌السلام قیام کند با آن حضرت خروج می‌کنند و پیش از سلاح‌داران بیرون می‌آیند و از خدا می‌خواهند که آنان را از کسانی قرار دهد که دینش را به‌وسیلهٔ آنان یاری می‌دهد.

[فیهم] کهول و شبّان، اذا رأی شاب منهم الکهل جلس بین یدیه جلسة العبد، لایقوم حتی یأمره. لهم طریق هم أعلم به من الخلق الی حیث یرید الامام علیه‌السلام. فاذا أمرهم الامام علیه‌السلام بأمر قاموا علیه أبداً حتی یکون هو الذی یأمرهم بغیره. لو أنهم وردوا علی ما بین المشرق و المغرب من الخلق لأفنوهم فی ساعة واحدة. لایختلّ فیهم الحدید. لهم سیوف من حدید غیر هذا الحدید. و لو ضرب أحدهم بسیفه الجبل لقدّه حتی یفصله. و یغزو بهم الامام علیه‌السلام الهند و الدیلم و الکرد والروم و بربر و فارس، و بین جابلقا و جابرسا ـ و هما مدینتان، واحدة بالمشرق و واحدة بالمغرب ـ لا یأتون علی أهل دین الّا دعوهم الی اللّه عزوجل و الی الاسلام و الاقرار بمحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و التوحید و ولایتنا أهل‌البیت، فمن أجاب منهم و دخل [فی] الاسلام ترکود و أمّروا علیه أمیراً منهم، و من لم‌یجب و لم‌یقرّ [بمحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و لم‌یقرّ] بالاسلام و لم‌یسلم قتلوه، حتی لایبقی بین المشرق و المغرب و مادون الجبل أحد الّا آمن.

در میان آنان جوانان و پیرانی هستند که هرگاه جوانی پیری را ببیند مانند بنده در برابر او می‌نشیند و برنمی‌خیزد تا او را فرمان دهد. آنان راهی دارند که بدان سبب از دیگران به خواست امام علیه‌السلام داناترند. هرگاه امام آنان را فرمانی دهد پیوسته به انجام آن می‌پردازند تا خود امام آنان را به کاری دیگر بگمارد. اگر بر مخلوقات شرق و غرب حمله کنند همه را در یک ساعت فانی سازند. آهن در آنان کارساز نیست، آنان شمشیرهایی از آهنی غیر این آهن دارند، و اگر هر یک با

شمشیرش بر کوه زند آن را دو نیم نموده، از هم جدا می‌کند. امام علیه‌السلام به یاری آنان با هند و دیلم و کُرد و روم و بربر و فارس می‌جنگند. و آنان که در جابلقا و جابرسا ـ دو شهر در مشرق و مغرب ـ هستند به هیچ اهل دینی نمی‌رسند مگر آنکه آنان را به خدا و اسلام و اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و توحید و ولایت ما اهل بیت دعوت می‌کنند، هر کدام اجابت کنند و به اسلام درآیند آنان را رها کرده، امیری را از خودشان بر آنان می‌گمارند، و هر که اجابت نکند و اقرار به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام نکند و اسلام نیاورد او را می‌کشند، تا میان مشرق و مغرب و دامنهٔ کوه کسی نماند جز آنکه ایمان آورد.

و فی کتاب *البصائر* للحسن الصفار، عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: **ان للّه عزوجل مدینة خلف البحر، سعتها مسیرة أربعین یوماً للشمس، فیها قوم لم‌یعصوا اللّه قط. و لایعرفون ابلیس** ـ الحدیث.

و در کتاب *بصائرالدرجات* حسن صفّار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خدا را پشت این دریا شهری است که وسعتش مسیر حرکت چهل روز خورشید است، در آنجا قومی هستند که هرگز خدا را نافرمانی نکرده‌اند و اصلاً شیطان را نمی‌شناسند...

و فی منتخب*البصائر* عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: **ان للّه عزوجل مدینة بالمشرق اسمها «جابلقا» لها اثناعشر ألف باب من ذهب، بین کل باب الی صاحبه مسیرة فرسخ، علی کل باب برج فیها اثناعشر ألف مقاتل، یهلبون الخیل، و یشحذون السیوف و السلاح، ینتظرون قیام قائمنا علیه‌السلام. و ان للّه عزوجل بالمغرب مدینة یقال لها «جابرسا» لها اثناعشر ألف باب من ذهب، بین کل باب الی صاحبه مسیرة فرسخ، علی کل باب برج فیه اثناعشر ألف مقاتل یهلبون الخیل، و یشحذون السلاح، ینتظرون قائمنا علیه‌السلام**...

و در منتخب*البصائر* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خدا را در مشرق شهری است به نام جابلقا که دوازده هزار در از طلا دارد، میان هر در تا درِ دیگر یک فرسخ فاصله است، بالای هر در برجی است که هزار جنگجو در آن است، اسبان را می‌دوانند و شمشیرها و سلاح‌ها را تیز می‌کنند و منتظر قیام قائم ما علیه‌السلام هستند. و نیز خدا را در مغرب شهری است به نام جابرسا که...(مانند فقره بالا).

و فی *الکافی*: دخل رجل علی أبی‌عبدالله علیه‌السلام فقال له: جعلت فداك، هذه قبّة آدم علیه‌السلام؟ قال: نعم، وللّه قباب کثیرة، **ألا ان خلف مغربکم هذا تسعة و ثلاثون (کذا) مغرباً، ارضاً بیضاء مملوّة خلقاً، یستضیئون بنوره، لم‌یعصوا اللّه طرفة عین، ما یدرون خلق آدم أم لم‌یخلق، یبرؤون من فلان و فلان.**

و در *کافی* روایت کرده: مردی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شد و گفت: فدایت شوم، آیا این آسمان گنبد آدم علیه‌السلام است؟ فرمود: آری، و خدا گنبدهای فراوانی دارد، بدان‌که پشت این مغرب شما سی و نه مغرب دیگر است، زمینی سپید رنگ و نورانی پر از خلق که از نور آن پرتو می‌گیرند، یک چشم به‌هم‌زدن خدا را نافرمانی نکرده‌اند و اصلاً نمی‌دانند که آدم آفریده شده یا نه، و از فلانی و فلانی (اولی و دومی) بیزاری می‌جویند.

و فی کتاب السماء والعالم: روی البرسی أم فی *مشارق‌الأنوار* عن الثمالی، عن علی بن الحسین علیه‌السلام قال: **انّ اللّه خلق محمّداً و علیّاً والطیّبین من ذریتهما من نور عظمته، و اقامهم أشباحاً قبل المخلوقات.** ثم قال: **أتظن أنّ اللّه لم یخلق خلقاً سواکم؟ بلی واللّه، لقد خلق ألف‌ألف آدم، و ألف ألف عالم، و أنت واللّه فی آخر تلك العوالم.**

و در کتاب سماء و عالم *بحارالانوار* گوید: برسی در *مشارق‌الانوار* از ثُمالی از علی بن الحسین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند محمّد و علی و فرزندان پاکشان را از نور عظمت خود آفرید و آنان را پیش از آفرینش موجودات به صورت اشباحی به‌پا داشت. سپس فرمود: آیا گمان داری خداوند غیر شما نیافریده است؟ چرا، به خدا سوگند که خداوند هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده، و به خدا سوگند تو در آخرین آن عوالم قرار داری.

و روی الرازی فی کتابه المسمی بـ *مفاتیح‌الغیب* قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لیلة اُسری بی الی السماء رأیت فی السماء السابعة میادین کمیادین أرضکم هذه، و رأیت أفواجاً من الملائکة یطیرون، لایقف هؤلاء لهؤلاء، و لا هؤلاء لهؤلاء.** قال: **فقلت لجبرئیل: مَن هؤلاء؟** فقال: **لا أعلم،** فقلت: مِن أین جاؤوا؟ فقال: **لا أعلم،** فقلت: و أین یمضون؟ فقال: **لا أعلم،** فقلت: سلهم، فقال: **لاأقدر، ولکن سلهم أنت یا حبیب‌اللّه.** قال: **فاعترضت ملکاً منهم فقلت له: ما اسمك؟** فقال: **کیکائیل.** فقلت: من أین أتیت؟ فقال: **لا أعلم.**

فقلت: و أين تمضى؟ فقال: لا أعلم. فقلت: و كم لك فى السير؟ فقال: لاأعلم، غير أنى يا حبيب‌اللّه أعلم أن اللّه سبحانه يخلق فى كل ألف سنة كوكباً، و قد رأيت ستّة آلاف كوكب خلقن و أنا فى السير.

و فخررازی در کتاب *مفاتیح‌الغیب* خود گوید که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند در آسمان هفتم، میدان‌هایی مانند میدان‌های همین زمین شما دیدم، و گروه‌هایی از فرشتگان را دیدم که پرواز می‌کنند و هیچ گروه برای یکدیگر توقف نمی‌کند. به جبرییل گفتم: اینان کیستند؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: از کجا آمده‌اند؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: کجا می‌روند؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: از آنان بپرس. گفت: نمی‌توانم، ولی تو ای حبیب خدا از آنان بپرس. فرمود: من جلو فرشته‌ای را گرفتم و گفتم: نامت چیست؟ گفت: کیکاییل، گفتم: از کجا آمده‌ای؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: نمی‌دانم، گفتم: چه مدت است که حرکت می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم، جز اینکه ـ ای حبیب خدا ـ می‌دانم خدای سبحان در هر هزار سال ستاره‌ای می‌آفریند، و من از روزی که به راه افتاده‌ام شش هزار ستاره را دیده‌ام که آفریده شده‌اند.

و فى *بصائرالدرجات*، عن أبان بن تغلب قال: كنت عند أبى عبداللّه عليه السلام حيث دخل عليه رجل من علماء أهل اليمن، فقال أبوعبداللّه عليه السلام: يا يمانىّ، أفيكم علماء؟ قال: نعم. قال: فأىّ شىء يبلغ من علم علمائكم؟ قال: انه ليسير فى ليلة واحدة مسيرة شهرين يزجر الطير و يقفو الآثار. فقال له: فعالم المدينة أعلم من عالمكم. قال: فأى شىء يبلغ من علم عالمكم بالمدينة؟ قال: انه يسير فى صباح واحد مسيرة سنة كالشمس اذا أُمرت، انها اليوم غيرمأمورة، ولكن اذا أُمرت تقطع اثنى‌عشرة شمساً و اثنى‌عشر قمراً و اثنى‌عشر مشرقاً و اثنى‌عشر مغرباً و اثنى‌عشر برّاً و اثنى‌عشر بحراً واثنى‌عشر عالماً...

و در *بصائرالدرجات* از ابان بن تغلب روایت کرده که گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی از علمای یمن بر آن حضرت داخل شد، حضرت فرمود: ای مرد یمانی، آیا در میان شما عالمانی هست؟ گفت: آری، فرمود: علم عالمان شما به کجا رسیده است؟ گفت: او در یک شب مسیر دو ماه را طی می‌کند و از صدای پرندگان و حرکات نجوم حوادث دو ماه آینده را پیش‌گویی می‌کند. فرمود: پس عالم مدینه از عالم شما داناتر است. گفت: علم عالم شما در مدینه به کجا رسیده؟ فرمود: او در یک صبح به اندازهٔ یک سال سیر

می‌کند مانند خورشید که اگر فرمان داده شود [این مسیر را طی می‌کند] زیرا امروز خورشید مأمور نیست ولی هرگاه مأمور شود دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم را می‌پیماید...

**بیان:** قال فی *البحار*: لعل المراد بسیر الیمانی مسیرة شهرین، الحکم بسبب (بحسب) النجوم فی لیلة واحدة علی قدر مسیرة شهرین من البلاد و أهلها. و یؤیده ان فی *الاحتجاج* هکذا: «ان عالمهم یزجر الطیر و یقفو الاثر فی ساعة واحدة مسیرة شهرین (شهر) للراکب [المحثّ]». و لعل المراد بقفو الاثر، الحکم بأوضاع النجوم و حرکاتها؛ و بزجر الطیر ما کان بین العرب من الاستدلال بحرکات الطیور و أصواتها [علی الحوادث]. (انتهی)

**توضیح:** در بحار گوید: شاید مراد از اینکه عالم یمانی در یک شب مسیر دو ماه را طی می‌کند آن است که به حسب علم نجوم در یک شب به اندازهٔ مسیر دو ماه از شهرها و ساکنان آن را پیش‌بینی می‌کند. تأیید این توجیه آن است که در کتاب احتجاج آمده: «عالم آنان از صدای پرندگان و حرکات نجوم در یک ساعت مسیر دو ماهِ سوارهٔ تندرو را پیش‌بینی می‌کند». و شاید مراد از «پی‌جویی اثر» حکم کردن از راه اوضاع ستارگان و حرکات آنها باشد؛ و مراد از «زجر طیر» آن باشد که میان عرب مرسوم است که از حرکات پرندگان و صدای آنها استدلال بر حوادث آینده می‌کنند.

یقول العبد الضعیف: المراد من السیر لیس ما فهمه الفاضل المجلسی﵀، و هذا السیر سیر عالم آخر وراء هذا العالم الجسمانی الظلمانی، و له أهل، و لفهمه دارك (درّاک ـ خ ل)، و أنت اذا وقفت علی ما تقدم من أول هذه الرسالة الی هناك بل ما أسلفنا فی أول مبحث الولایة الی هنا، بل ما سیأتی ان شاءاللّه فی المرتبة الثالثة، تیقّنت علی المراد منه، سیما مقابلة الامام سیره بسیر الیمانی. و نعم ما قیل:

پیش ما صد سال و یک ساعت یکی است
کاین دراز و کوتهی از کوتهی است[1]

---

۱. کاین دراز و کوته از ما منفکی است ـ خ ل

این بندهٔ ضعیف گوید: مراد از سیر آن چیزی نیست که فاضل مجلسی (ره) فهمیده است، و این سیر، سیر عالم دیگری ورای این عالم تاریک جسمانی است، و آن را اهلی هست و فهم آن را درک‌کننده‌ای دیگر. و اگر بر آنچه از آغاز این رساله تا کنون، بلکه از اول مبحث ولایت تا اینجا گذشت و بلکه بر آنچه به خواست خدا در مرتبهٔ سوم خواهد آمد آگاه شده باشی بر منظور از این سخنان یقین خواهی یافت. به ویژه بر منظور امام که مسیر خود را مقابل سیر یمانی قرار داد. و چه خوب گفته‌اند...

و فی آخر *تأویل‌الآیات*، عن الشیخ ابی‌القاسم جعفربن قولویه، باسناده عن عبداللّه بن بُکَیر، عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام فی حدیث طویل الی أن قال علیه‌السلام: یابن بکیر، ان قلوبنا غیر قلوب الناس، انا مصفَّوْن مصطفَوْن، نری ما لایری الناس، و نسمع ما لایسمعون، و ان الملائکة تتنزّل علینا فی رحالنا، و تتقلّب علی فرشنا، و تشهد طعامنا، و تحضر موتانا، و تأتینا بأخبار ما یحدث قبل أن یکون، و تصلّی معنا، و تدعو لنا، و تلق علینا أجنحتها، و تتقلّب علی أجنحتها صبیاننا، و تمنع الدواب أن تصل الینا، و تأتینا مما فی‌الأرض (الارضین) من [کل] نبات فی زمانه، و تسقینا من ماء کل أرض، نجد ذلك فی آنیتنا. و ما من یوم و لا ساعة و لا وقت صلاة الاّ و هی تنبّهنا لها، و ما من لیلة تأتی علینا الاّ و أخبار کل أرض عندنا و ما یحدث فیها، و اخبار الجن و أخبار أهل الهواء من الملائکة. و ما من ملك یموت فی‌الأرض و یقوم غیره مقامه الاّ أتتنا بخبره و کیف سیرته فی الذین قبله. و ما من أرض من ستة أرضین الی‌الأرض السابعة الاّ نحن نؤتی بخبرها (الی أن قال) ...

و در آخر کتاب *تأویل‌الآیات* از شیخ ابن قولویه به سندش از عبداللّه بن بُکَیر روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: ای پسر بکیر، دل‌های ما با دل‌های دیگران فرق دارد، ما پاکیزه و برگزیده‌ایم، چیزهایی می‌بینیم که مردم نمی‌بینند، و چیزهایی می‌شنویم که آنان نمی‌شنوند، فرشتگان در خانه و کاشانهٔ ما بر ما فرود می‌آیند، بر روی فرش‌های ما راه می‌روند، بر سر غذای ما حاضر می‌شوند، نزد مردگان ما حضور می‌یابند، خبرهای آینده را پیش از وقوع آنها به ما می‌رسانند، با ما نماز می‌گزارند، برای ما دعا می‌کنند، بال‌های خود را بر روی ما می‌افکنند، کودکان ما را روی بال‌های خود سوار می‌کنند،

حیوانات را از آسیب رساندن به ما باز می‌دارند، گیاهان و میوه‌های هر فصلی را از اطراف زمین برای ما می‌آورند و ما را از آب‌های همهٔ زمین‌ها سیراب می‌سازند و ما آن آب‌ها را در ظرف‌های خود می‌یابیم. و هیچ روز و ساعت و وقت نمازی نیست جز آنکه ما را به فرا رسیدن آن توجه می‌دهند، و شبی بر ما نمی‌گذرد مگر آنکه اخبار همهٔ زمین و حوادث آن و اخبار جن و اخبار فرشتگان آسمان به ما می‌رسد، و هیچ پادشاهی در زمین نمی‌میرد و دیگری جای او را نمی‌گیرد جز آنکه فرشتگان خبر آن را و اینکه روش او با گذشتگان چه خواهد بود برای ما می‌آورند. و هیچ یک از این شش زمین تا زمین هفتم نیست جز آنکه خبرش برای ما آورده می‌شود...

فقلت له: جعلت فداك، فهل يرى الامام ما بين المشرق و المغرب؟ فقال: يابن بكير، فكيف يكون حجة [على] ما بين قطريها و هو لايراهم و لايحكم فيهم؟ و كيف يكون حجة على قوم غُيَّب لايقدر عليهم و لايقدرون عليه؟ و كيف يكون مؤدياً عن اللّه و شاهداً على الخلق و هو لايراهم؟ و كيف يكون حجة عليهم و هو محجوب عنهم، و قد حيل بينهم و بينه أن يقوم بأمر ربه فيهم؟ و اللّه يقول: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلّا كافَّةً لِلنّاسِ[1] يعنى به مَن على الأرض و الحجة بعد النبي ﷺ يقوم مقامه، و هو الدليل على ما تشاجرت فيه الامّة، و الآخذ بحقوق الناس، و القائم بأمراللّه، و المنصف لبعضهم من بعض. فاذا لم‌يكن معهم من ينفذ قوله تعالى و هو يقول: سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ،[2] فأىّ آية فى الآفاق غيرنا أراها اللّه أهل الآفاق؟ و قال: وَ ما نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها،[3] قال: أىّ آية أكبر [منّا]؟[4]

گفتم: فدایت شوم، آیا امام آنچه را میان مشرق و مغرب هست می‌داند؟ فرمود: ای پسر بکیر، چگونه حجت بر موجودات میان دو قطر زمین است ولی آنان را نمی‌بیند و در میان آنان فرمان نمی‌راند؟ و چگونه حجت است بر قومی پنهان که نه او به آنها دسترسی دارد و نه آنان به او دسترسی دارند؟ و چگونه پیام‌رسان خدا و شاهد بر خلق است و حال آنکه آنان را نمی‌بیند؟ و چگونه حجت بر آنها است با اینکه آنها را نمی‌بیند و میان او و آنها برای آنکه بخواهد امر خدا را در میان آنها به اجرا درآورد فاصله افتاده است؟ با آنکه خداوند می‌فرماید: «و ما تو

---

۱. سبأ، ۲۸.
۲. فصلت، ۵۳.
۳. زخرف، ۴۸.
۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۴۲.

را نفرستادیم مگر برای همهٔ مردم» یعنی همهٔ مردم روی زمین، و حجت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم جانشین اوست، و اوست که اختلافات امت را حل و فصل می‌کند و حقوق مردم را می‌ستاند و امر خدا اجرا می‌نماید و داد هر کس را از دیگری می‌گیرد. پس اگر امام در میان مردم نباشد چه کسی این سخن را تحقق می‌بخشد که خداوند می‌فرماید: «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در خودشان به آنان می‌نمایانیم؟» کدام نشانه‌ای غیر ما در آفاق هست که خداوند به اهل آفاق نشان داده باشد؟ و خداوند فرموده: «و ما هیچ نشانه‌ای را به آنان نشان نمی‌دهیم جز آنکه بزرگ‌تر از نشانهٔ دیگر است»، کدام نشانه‌ای بزرگ‌تر از ماست؟

و فی کتاب السماء و العالم عن الصدوق﵀ عن سلمان قال: کنا مع أمیرالمؤمنین﵇ و نحن نذکر شیئاً من معجزات الأنبیاء﵈، فقلت له: یا سیدی، أحب أن ترینی ناقة ثمود و شیئاً من معجزاتك. قال: أفعل. ثم وثب فدخل منزله فخرج الیّ و تحته فرس أدهم، و علیه قباء أبیض و قلنسوة بیضاء، و نادی: أخرج یا قنبر الیّ ذلك الفرس؛ فأخرج فرساً أغبر أدهم، فقال لی: ارکب یا اباعبدالله.

و در کتاب سماء و عالم بحار از صدوق، از سلمان روایت کرده که گفت: ما با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودیم و دربارهٔ برخی از معجزات پیامبران گفت‌وگو می‌کردیم، من عرض کردم: سرورم! دوست دارم شتری را که صالح پیامبر علیه‌السلام برای قوم ثمود ظاهر ساخت و برخی دیگر از معجزات خود را به من بنمایی. فرمود: این کار را می‌کنم. سپس از جا برجست و داخل منزل شد، سپس بیرون آمد در حالی که بر اسبی سیاه سوار بود و قبایی سفید بر تن و کلاهی سفید بر سر داشت، و صدا زد: ای قنبر، آن اسب را برایم بیرون آر. قنبر اسبی تیره و سیاه‌رنگ بیرون‌آورد، حضرت به من فرمود: ای اباعبدالله سوار شو.

قال سلمان: فرکبته فاذا له جناحان ملتصقان الی جنبه. فصاح به الامام﵇ فتحلّق فی الهواء، و کنت أسمع صفیق (خفیق) أجنحة الملائکة تحت العرش، ثم خطرنا علی ساحل بحر عجّاج مغطمط الامواج، فنظر الیه الامام﵇ شَزَراً، فسکن البحر. فقلت: یا سیدی، سکن البحر من غلیانه من نظرك الیه! فقال: یا سلمان، حسبی أنّی آمر فیه بأمر. ثم قبض بیدی و سار علی وجه الماء، و الفرسان یتّبعاننا، لایقودهما أحد، فواللّه ما ابتلّت أقدامنا ولا حوافر الخیل.

من سوار بر آن اسب شدم، دیدم دو بال دارد که به پهلویش چسبیده است. امام بر او بانگی زد و اسب در هوا به پرواز درآمد به حدی که من صدای به‌هم خوردن بال‌های فرشتگان در زیر عرش را می‌شنیدم. سپس بر ساحل دریایی خروشان و طوفانی عبور کردیم، امام نگاهی خشمناک به آن کرد و دریا آرام گرفت. گفتم: سرورم! دریا با نگاه شما از جوش و خروش افتاد! فرمود: همین بس که من او را فرمان دهم. سپس دست مرا گرفت و بر روی آب به راه افتاد و اسب‌ها هم در پی ما می‌آمدند و کسی مهار آنها را نمی‌کشید، به خدا سوگند که نه پاهای ما تر شد و نه سم اسب‌ها.

فعبرنا البحر و وقعنا الی جزیرة کثیرة الاشجار و الاثمار و الاطیار و الانهار، و اذا شجرة عظیمة بلاثمرة بلا ورد و زهر، فهزّها بقضیب کان بیده، فانشقّت و خرج منها ناقة طولها ثمانون ذراعاً، و عرضها أربعون [ذراعاً]، خلفها فصیل، فقال لی: ادنُ منها و اشرب من لبنها. فدنوت و شربت حتی رویت، و کان أعذب من الشهد و ألین من الزبد، و قد اکتفیت. قال: هذا حسن؟ قلت: حسن یا سیدی. قال: ترید [أن أُریك] أحسن منها؟ فقلت: نعم یا سیدی. قال: یا سلمان، ناد: اخرجی یا حسناء. فنادیت، فخرجت ناقة طولها مائة و عشرون ذراعاً، و عرضها ستّون ذراعاً من الیاقوت الأحمر، و زمامها من الیاقوت الاصفر، و جنبها الأیمن من الذهب، و جنبها الأیسر من الفضة، و ضرعها من اللؤلؤ الرطب، فقال: یا سلمان، اشرب من لبنها. قال سلمان: فالتقمت الضرع فاذا هی تحلب عسلاً صافیاً محضاً، فقلت: یا سیدی، هذه لمن؟ قال: هذه لك و لساير الشیعة من اولیائی. ثم قال لها: ارجعی فرجعت من الوقت.

و سار بی فی تلك الجزیرة حتی ورد بی الی شجرة عظیمة و فی أصلها مائدة عظیمة، علیها طعام یفوح منه رایحة المسك، و اذا بطایر فی صورة النسر العظیم. قال: فوثب ذلك الطیر فسلّم علیه و رجع الی موضعه. فقلت: یا سیدی، ما هذه المائدة؟ قال: هذه [مائدة] منصوبة فی هذا الموضع للشیعة من موالیّ الی یوم القیامة. فقلت: ما هذا الطایر؟ فقال: ملك موکل بها. فقلت: وحده یا سیدی؟ قال: یجتاز به الخضر فی کل یوم مرة.

پس از آن دریا گذشتیم و به جزیره‌ای پر از درخت و میوه و پرندگان و نهرها رسیدیم، در آنجا درختی بزرگ بود بی‌میوه و بدون شکوفه و گل، حضرت با ترکه چوبی که به‌دست داشت آن را تکان داد، درخت شکافت و شتری به طول هشتاد ذراع و عرض چهل ذراع از آن بیرون آمد و کرّه‌ای به دنبال داشت، امام به من فرمود: به آن نزدیک شو و از شیر آن بنوش. نزدیک رفتم و چندان نوشیدم که سیراب شدم و آن شیر از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر بود و من به حد کافی استفاده کردم و دست کشیدم. فرمود: خوب بود؟ گفتم: خوب است ای سرور من. فرمود: از این بهتر هم می‌خواهی به تو نشان دهم؟ گفتم: آری سرورم. فرمود: ای سلمان، صدا بزن: ای زیبا روی، بیرون بیا. من صدا زدم، شتری بیرون آمد به طول صد و بیست ذراع و عرض شصت ذراع از یاقوت سرخ و با افساری از یاقوت زرد که پهلوی راستش از طلا و پهلوی چپش از نقره و پستانش از مروارید تر. امام فرمود: ای سلمان، از شیر آن بنوش. من پستان آن را گرفتم دیدم عسل صاف ناب از آن می‌ریزد، گفتم: سرورم! این شتر مال کیست؟ فرمود: مال تو و شیعیان دیگر از دوستانم. سپس به شتر فرمود: برگرد، و او همان دم بازگشت.

امام مرا در آن جزیره می‌گردانید تا به درخت بزرگی رسیدیم که در پای آن سفره‌ای بزرگ گسترده بود و غذایی روی آن بود که بوی مشک از آن به هوا بلند بود، ناگاه پرنده‌ای پیدا شد به شکل کرکسی بزرگ که فرود آمد و بر آن حضرت سلام کرد و به جای خود بازگشت. گفتم: سرورم! این سفره چیست؟ فرمود: این سفره‌ای است که برای شیعیان از دوستانم تا روز قیامت گسترده شده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته‌ای است که بر این سفره گمارده شده است. گفتم: تنها است ای سرور من؟ فرمود: خضر روزی یک بار بر آن گذر می‌کند.

ثم قبض علی یدی و سار بی الی بحر ثان، فعبرنا و اذا بجزیرة عظیمة فیها قصر، لبنة من الذهب و لبنة من الفضة البیضاء، و شرفه العقیق الأصفر، و علی کل رکن من القصر سبعون صنفاً من الملائکة. فجلس الامام علیه السلام علی ذلك الرکن و أقبلت الملائکة تأتی و تسلّم علیه. ثم اذن لهم فرجعوا الی مواضعهم.

قال سلمان: ثم دخل علیه السلام الی القصر فاذا فیه أشجار و أنهار و أطیار و ألوان النبات، فجعل الامام علیه السلام یمشی فیه حتی وصل الی آخره، فوقف علی برکة کانت فی البستان ثم صعد الی سطحه فاذا کرسی من الذهب الاحمر، فجلس علیه و أشرفنا

منه فاذا بحر أسود يغطمط بأمواجه كالجبال الراسيات، فنظر اليه الامام عليه السلام شزراً، فسكن من غليانه حتى كان كالمذيب. فقلت: يا سيدى، سكن البحر من غليانه لما نظرت اليه! قال: حسبى أنّى آمر فيه بامر. أتدرى يا سلمان، أىّ بحر هذا؟ فقلت: لا، يا سيدى. فقال: هذا البحر الذى غرق فيه فرعون (لعنة اللّه عليه) و قومه. ان المدينة حملت على معاقل [جناح] جبرئيل عليه السلام ثم رمى بها فى هذا البحر، فهويت لاتبلغ قراره الى يوم القيامة.

سپس دست مرا گرفت و به سوی دریایی دیگر برد، از دریا عبور کردیم و به جزیره‌ای بزرگ رسیدیم که قصری در آن بود که خشت‌هایش یکی از طلا و دیگری از نقرهٔ سپید و کنگره‌اش از عقیق زرد بود، و بر هر رکنی از آن هفتاد صنف از فرشتگان بود. امام بر آن رکن نشست و فرشتگان آمده، سلام می‌دادند. سپس حضرت اجازه فرمود و آنان به جایگاه خود بازگشتند.

آنگاه امام علیه‌السلام داخل قصر شد، در آنجا درختان و نهرها و پرندگان و گیاهان گوناگون بود، حضرت در آن قدم می‌زد تا به آخر آن رسید، سپس بر لب حوضی در آن بوستان ایستاد آنگاه به بام آن رفت و در آنجا تختی از طلای سرخ بود، امام بر آن نشست و ما نزدیک آن رفتیم دریایی دیدیم سیاه و طوفانی با موج‌هایی مانند کوه‌های استوار. امام علیه‌السلام نگاهی خشمناک به آن کرد، دریا از تلاطم افتاد و مانند ماده‌ای مذاب و روان گشت. گفتم: سرورم! دریا با نگاه شما آرام گرفت! فرمود: همین بس که او را فرمان دهم. ای سلمان می‌دانی این کدام دریاست؟ گفتم: نه ای سرور من، فرمود: این همان دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شدند. آن شهر بر روی بال جبرییل علیه‌السلام قرار گرفت و به این دریا پرتاب شد، و همین‌طور فرو می‌رود و به ته آن نمی‌رسد تا روز قیامت.

فقلت: يا سيدى، هل بينها فرسخان؟ (هل سرنا فرسخين) فقال: يا سلمان، لقد سرت خمسين ألف فرسخ، و درت حول الدنيا عشرين مرة. فقلت يا سيدى، و كيف هذا؟ فقال: يا سلمان، اذا كان ذوالقرنين طاف شرقها و غربها و بلغ الى سدّ يأجوج و مأجوج، فأنّى يتعذّر علىّ و أنا أخو سيدالمرسلين و أمين رب العالمين و حجته على خلقه أجمعين ؟! يا سلمان، أما قرأت قول اللّه عزوجل حيث يقول: عالِمُ الْغَيْبِ فَلايُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ اَحَداً[1] اِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ

---

۱. جن، ۲۶ و ۲۷.

رَسُولٍ؟ فقلت: بلی یا سیدی، فقال: **یا سلمان، أنا المرتضی من الرسول الذی أظهره علی غیبه، أنا العالم الربانی، أنا الذی هوّن اللّه علیَّ الشداید، و طوی لی البعید.** قال سلمان: فسمعت صایحاً یصیح فی السماء نسمع الصوت کما نری (و لانری) الشخص، یقول: صدقت صدقت، أنت الصادق المصدَّق.

گفتم: ای سرورم! آیا دو فرسخ راه آمده‌ایم؟ فرمود: ای سلمان، تو پنجاه هزار فرسخ راه آمده‌ای و بیست بار دور دنیا را دور زده‌ای. گفتم: ای سرور من، چگونه؟ فرمود: ای سلمان، وقتی ذوالقرنین شرق و غرب عالم را دور زند و به سدّ یأجوج و مأجوج برسد، چگونه این کار بر من مشکل باشد با آنکه من برادر سرور رسولان و امین پروردگار عالمیان و حجت بر همهٔ آفریدگان او هستم؟! ای سلمان، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «خداوند دانای غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر آن کس را که بپسندد از رسول»؟ گفتم: چرا ای سرور من، فرمود: «من آن پسندیده از آن رسولی هستم که خداوند او را بر غیب خود آگاه ساخته است،[1] منم عالم ربانی، منم که خداوند سختی‌ها را بر من آسان ساخته و دور را برایم نزدیک نموده است». آنگاه شنیدم کسی در آسمان بانگ می‌زند، صدا را می‌شنیدیم ولی شخص آن را نمی‌دیدیم، می‌گفت: راست گفتی، راست گفتی، تویی راستگوی راستگو دانسته شده.

ثم وثب فرکب الفرس و رکبت معه وصاح به [فتحلّق] فی الهواء، ثم حضرنا بأرض الکوفة هذا و ما مضی من اللیل (الاّ)[2] ثلاث ساعات، فقال: **یا سلمان، الویل کلّ الویل علی من لایعرفنا حق معرفتنا، و أنکر ولایتنا. یا سلمان، أیما أفضل؟ محمّدﷺ أم** سلیمان بن داودعليه السلام؟ قلت: بل محمّدﷺ. فقال: **یا سلمان، هذا آصف بن برخیا قدر أن یحمل عرش بلقیس من الیمن الی بیت المقدس فی طرفة عین و عنده علم من الکتاب، و لاأفعل ذلك و عندی علم مائة ألف کتاب و أربعة و عشرین ألف کتاب، انزل منها علی شیث بن آدم خمسین صحیفة، و علی ادریس ثلاثین صحیفة، و علی ابراهیمعليه السلام عشرین صحیفة، و التوراة و الانجیل و الزبور.** فقلت: نعم، یا سیدی. قال الامامعليه السلام: **اعلم یا سلمان، ان الشاك فی امورنا**

---

۱. این برداشت از آیه، با ظاهر و ترکیب آیه سازگار نیست.
۲. در بحار نیست.

و علومنا کالممتری فی معرفتنا و حقوقنا، و قد فرض اللّه عزوجل ولایتنا فی کتابه، و بیّن فیه ماأوجب العمل به و هو غیرمکشوف.

سپس حضرت برجست و بر اسب سوار شد، من نیز با او سوار شدم و بانگی بر آن زد، اسب در هوا به پرواز آمد، سپس به زمین همین کوفه رسیدیم با آنکه فقط سه ساعت از شب گذشته بود، فرمود: ای سلمان، وای همهٔ وای بر کسی که ما را آن‌گونه که باید نشناسد و ولایت ما را انکار کند! ای سلمان، کدام افضل‌اند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا سلیمان بن داود علیه‌السلام؟ گفتم: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: ای سلمان، این آصف بن برخیا(وزیر سلیمان) بود که توانست تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن از یمن به بیت‌المقدس بیاورد با آنکه یک علم از کتاب بیشتر نزد او نبود، آیا من نتوانم چنین کنم با آنکه علم صد و بیست و چهار هزار کتاب نزد من است که پنجاه صحیفهٔ آن بر شیث بن آدم، و سی صحیفه بر ادریس، و بیست صحیفه بر ابراهیم علیه‌السلام نازل شده و نیز تورات و انجیل و زبور در میان آنها است. گفتم: چرا، سرورم! فرمود: ای سلمان، بدان کسی که در امور و علوم ما شک دارد چون کسی است که در معرفت و حقوق ما در شک است، با آنکه خداوند ولایت ما را در کتاب خود واجب کرده و آنچه راکه عمل به آن را واجب ساخته در آن کتاب روشن نموده در حالی که نامکشوف بود.[۱]

و فی السماء والعالم من [بعض] کتب القدماء الی أن ساق السند عن ابی جعفر میثم التمار قال: کنت بین یدی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اذ دخل غلام و جلس فی وسط المسلمین، فلما فرغ من الاحکام نهض الیه الغلام و قال: یا أباتراب، أنا الیك رسول، جئتك برسالة تزعزع لها الجبال، من رجل حفظ کتاب اللّه من أوله الی آخره، و علم علم القضایا و الاحکام، و هو أبلغ منك فی الکلام، و أحق منك بهذا المقام، فاستعدّ للجواب، و لا تزخرف المقال. فلاح الغضب فی وجه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و قال لعمّار: **ارکب جملك و طف فی قبایل الکوفة و قل لهم: أجیبوا علیاً، لیعرفوا الحق من الباطل، و الحلال و الحرام، و الصحة و السقم.**

---

۱. علامهٔ مجلسی در پایان این خبر گوید: این خبر به غایت غریب است اگر چه به صدوق(ره) نسبت داده شده ولی من به آن اعتماد ندارم، زیرا از کتابی معتبر گرفته نشده است.

و در کتاب سماء و عالم بحار از یکی از کتاب‌های قدما نقل کرده به سندش از ابـوجعفر میثـم تمّـار کـه گفـت: نزد امیرالمؤمنین بودم که نوجوانی وارد شد و در میان جمعیت مسلمانان نشست، چون امـام از کـار قـضاوت فـارغ شـد آن نوجوان در برابر حضرت برخاست و گفت: ای ابوتراب، من فرستاده‌ای هستم به سوی تو، پیامی آورده‌ام که کوه‌ها از آن به لرزه درآید، از سوی مردی که کتاب خدا را از اول تا آخر حفظ است و علم قضاوت و داوری را می‌داند و از تو در سخن بلیغ‌تر و نسبت به این مقام شایسته‌تر است، پس آمادهٔ پاسخ باش و سخن بی‌ربط مگو. با این سخنان، خشم در چهرهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودار شد و به عمار فرمود: بر شتر خود سوار شو و در میان قبایل کـوفه بگـرد و بگـو: دعوت علی را اجابت کنید؛ تا حق را از باطل و حلال را از حرام و درستی را از نادرستی بازشناسند.

فرکب عمار، فما کان الّا هنیئة حتی رأیت العرب کما قال تعالی: اِن کانَتْ اِلّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ مِنَ الْاَجْداثِ اِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ.[1] فضاق جامع الکـوفة و تکـاثف النـاس تکاثف الجراد علی الزرع الغضّ فی أوانه فنهض العالم الأروع و البطین الانزع ﷺ و رقی فی المنبر مراقی، ثم تنحنح، فسکت جمیع من فی الجامع، فقال: رحم‌الله من سمع فوعی. أیها الناس، من یزعم أنه أمیرالمؤمنین؟ فوالله لایکون الامام اماماً حتی یحیی الموتی، أو ینزل من السماء مطراً، أو یأتی بما یشاکل ذلك مما یعجز عنه غیره، و فیکم من یعلم أنی الآیة الباقیة و الکلمة التامة و الحجة البالغة، و لقد ارسل الیّ معاویة جاهلاً من جـاهلیة العـرب عجرف فی مقاله، و أنتم تعلمون لو شئت لطحنت عظامه [طحناً]، و نسفت الأرض من تحـته نسفاً، و خسفتها علیه خسفاً، الّا أن احتمال الجاهل صدقة.

عمار سوار شد و چیزی نگذشت که دیدم عرب مانند این آیه که می‌فرماید: «تنها یک بانگ برآورده می‌شود که ناگاه همهٔ مـردگان از قـبرها بـرآمـده بـه سـوی پروردگارشان می‌شتابند» در نزد امام جمع شدند، و مسجد جامع کوفه پر شد و انبوه مـردم مـانند مـلخ‌هایی کـه بـر زراعت تـازهٔ بـهاری هـجوم آورنـد درهـم می‌لولیدند. آنگاه امام آن عالم فرزانه و آن سـرشار از عـلم و بـرکنده از شـرک

---

۱. یس، ترکیبی از آیهٔ ۵۱ و ۵۳

برخاست و چند پله از منبر بالا رفت و سرفه‌ای کرد، همهٔ مردم حاضر در مسجد ساکت شدند، امام فرمود: خدا رحمت کند کسی را که بشنود و فراگیرد. ای مردم، کیست که می‌پندارد امیرمؤمنان است؟ به خدا سوگند که امام، امام نیست تا بتواند مردگان را زنده کند، یا از آسمان باران نازل کند یا کارهایی از این قبیل انجام دهد که دیگران از آوردن آن عاجز باشند، و در میان شما هستند کسانی که بدانند آیت باقیه و کلمهٔ تامّه و حجت بالغه منم، و همانا معاویه یکی از جاهلان عرب را نزد من فرستاده است که با بدزبانی و جسورانه سخن گفت، و شما می‌دانید که اگر می‌خواستم استخوان‌هایش را خرد کنم می‌کردم و زمین را از زیرش می‌پراکندم و او را در زمین فرو می‌بردم، و این کار را نکردم، زیرا تحمل جسارت جاهل صدقه است.

ثم حمداللّه و أثنی علیه و صلّی علی النبیﷺ و أشار بیده الی الجو فدمدم، و أقبلت غمامة و علت سحابة و سمعنا منها نداء یقول: السلام علیك یا أمیرالمؤمنین و یا سید الوصیین و یا امام المتقین و یا غیاث المستغیثین و یا کنز السالکین و معدن الراغبین. و أشار الی السحابة فدنت. قال میثم: فرأیت الناس کلهم قد أخذتهم السکرة، فرفع رجله و رکب السحابة و قال لعمار: ارکب معی، و قل: بِسْمِ اللّهِ مَجْرٖیٰها وَ مُرْسٰیها.[1] فرکب عمار و غابا عن أعیننا، فلما کان بعد ساعة أقبلت السحابة حتی أظلّت جامع الکوفة، فالتفتُّ فاذا مولایؑ جالس علی دکّة القضاء و عمار بین یدیه و الناس حافّون به، ثم صعد المنبر و أخذ بالخطبة المعروفة بالشقشقیة. فلما فرغ اضطرب الناس و قالوا فیه أقاویل مختلفة، فمنهم من زاده اللّه ایماناً و یقیناً، و منهم من زاده کفراً و طغیاناً.

سپس به حمد خدا پرداخت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و با دست به فضای آسمان اشاره کرد و سخنی خشم‌آلود گفت، ابری پیش آمد و ابری بالا رفت و از آن ندایی شنیدیم که می‌گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان و سرور اوصیا و پیشوای پرهیزکاران و فریادرس دادخواهان و گنج سالکان و معدن مشتاقان. امام به ابر اشاره کرد و ابر نزدیک آمد، دیدم همهٔ مردم را بهت و

---

۱. هود، ۴۱.

حیرت درگرفته، امام پا را بلند کرد و بر ابر سوار شد و به عمار گفت: تو هم با من سوار شو و بگو: «به نام خدا در حال حرکت و سکون آن». عمار نیز سوار شد و هر دو از دید ما پنهان شدند، بعد از ساعتی ابر آمد و بر مسجد جامع سایه افکند، من نگاه کردم دیدم مولایم روی دکّة القضاء نشسته و عمار هم پیش اوست و مردم هم گرد او حلقه زده‌اند، سپس امام بالای منبر رفت و شروع کرد به خواندن خطبهٔ شقشقیه (خطبهٔ سوم نهج‌البلاغه)، چون از خطبه فارغ شد مردم به جوش و خروش آمدند و سخنان گوناگونی در حق آن حضرت گفتند، برخی بر ایمان و یقین‌شان افزوده شد و برخی بر کفر و طغیان‌شان.

قال عمار: قد طارت بنا السحابة فی الجو، فما کان هنیئة حتی أشرفنا علی بلد کبیر حوالیها أشجار و أنهار، فنزلت بنا السحابة، فاذا نحن فی مدینة کبیرة، و الناس یتکلّمون بکلام غیر العربیة، فاجتمعوا علیه و لاذوا به، فوعظهم و أنذرهم بمثل کلامهم. ثم قال: یا عمار، ارکب. ففعلت ما أمرنی، فأدرکنا جامع الکوفة. ثم قال لی: یا عمار، أتعرف البلدة التی کنت فیها؟ قلت: اللّه أعلم و رسوله و ولیّه. قال: کنا فی الجزیرة السابعة من الصین، أخطب کما رأیتنی، ان اللّه تبارك و تعالی أرسل رسوله الی کافّة الناس، و علیه أن یدعوهم و یهدی المؤمنین منهم الی صراط مستقیم. و اشکر ما أولاك من نعمه، و اکتم من غیرأهله، فان للّه تعالی ألطافاً خفیة فی خلقه، لایعلمها الّا هو و من ارتضی من رسول.

عمار گوید: چون بر ابر سوار شدیم ما را در هوا پرواز داد، چیزی نگذشت که بر بالای شهری بزرگ قرار گرفتیم که اطراف آن درختان و نهرهای فراوان بود. ابر ما را فرود آورد، دیدم در شهری بزرگ هستیم و مردم به زبان غیر عربی سخن می‌گویند، پس همه نزد امام جمع شدند و به او پناه آوردند، امام هم با زبان خودشان آنان را پند و هشدار داد. سپس فرمود: ای عمار، سوار شو، به فرمان حضرت عمل کردم و به جامع کوفه رسیدیم. سپس به من فرمود: ای عمار، آیا شهری را که در آن بودی می‌شناسی؟ گفتم: خدا و رسول و ولیّ او داناترند. فرمود: ما در جزیرهٔ هفتم چین بودیم، و همان‌گونه که دیدی خطابه خواندم، خداوند پیامبر خود را به سوی همهٔ مردم فرستاده و بر اوست که آنان را دعوت کند و مؤمنانشان را به راه راست هدایت نماید. نعمتی را که به تو بخشیده شکرگزار و آن را از نااهل پوشیده دار، زیرا خدا را در میان خلقش الطاف خفیّه‌ای است که جز خودش و آن کس که از پیامبرش پسندیده باشد بدان آگاه نیست.

ثم قالوا: أعطاك اللّه هذه القدرة الباهرة و أنت تستنهض الناس لقتال معاوية؟! فقال: **ان اللّه تعبّدهم بمجاهدة الكفار و المنافقين و الناكثين و القاسطين و المارقين. واللّه لو شئت لمددت يدى هذه القصيرة فى أرضكم هذه الطويلة و ضربت بها صدر معاوية بالشام و أجذب بها من شاربه (أو قال من لحيته)**. فمدّ يده و ردّها و فيها شعرات كثيرة، فتعجبوا من ذلك. ثم وصل الخبر بعد مدة أن معاوية سقط من سريره فى اليوم الذى كان عليه السلام مدّ يده، و غُشى عليه ثم أفاق، و افتقد من شاربه و لحيته شعرات.

آنگاه مردم گفتند: خداوند این قدرت آشکار را به تو داده و با این حال مردم را به جنگ با معاویه برمی‌انگیزی؟! فرمود: خداوند آنان را از راه جهاد با کافران و منافقان و ناکثین و قاسطین و مارقین به عبادت خود فراخوانده است، به خدا سوگند اگر بخواهم این دست کوتاهم را در این سرزمین پهناور شما می‌گشایم و با آن بر سینهٔ معاویه می‌کوبم و چند مو از سبیل (یا ریش) او می‌گیرم. آنگاه دست خود را دراز کرد و جمع کرد در حالی که موهای بسیاری در دست داشت و مردم از این کار در شگفت شدند. پس از مدتی خبر رسید که معاویه در همان روزی که امام علیه‌السلام دست خود را دراز کرده بود از تخت فرو افتاد و بیهوش شد، سپس به هوش آمد و از سبیل و ریش او موهایی کم شده بود.

بیان: الأروع من الرجال: الذى يعجبك حسنه. و العجرفة: الخرق و قلّة المبالاة. و يقال: دمدم عليه، أى كلّمه مغضباً. قال فى السماء و العالم بعد نقل كثير من الاخبار المذكورة: اعلم أن الاخبار الواردة فى هذه الباب غريبة و بعضها غيرمعتبرة الأسانيد كروايات البرسىّ و *جامع‌الاخبار* و المأخوذ من الكتاب القديم، و بعضها معتبرة مأخوذ من اصول القدماء، و ليس ما تضمّنها بعيداً من قدرة اللّه. و جابلقا وجابرسا ذكرهما اللغويون على وجه آخر، قال الفيروزآبادى: «جابلص (بفتح الباء و اللام أو سكونها) بلد بالمغرب و ليس وراءه انسىٌّ. و جابلق بلد بالمشرق». (انتهى) و يقال: ان فيهما أو فى أحداهما أصحاب القائم عليه السلام.[1]

شرح: ... مجلسی (ره) در کتاب سماء و عالم بحار پس از نقل بسیاری از اخبار گذشته گوید: «بدانکه اخبار وارده در این باب غریب است و سند برخی از آنها

---

۱. احادیث گذشته را در *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۳۲۸-۳۴۶ ببینید. و نیز رجوع شود به *جامع‌الاخبار*، فصل ۸۳، و *روضهٔ کافی*، ص ۲۳۱، و *بصائرالدرجات*، ص ۴۰۵ و ۴۹۰-۴۹۴، و *مشارق‌الانوار*، ص ۴۱-۴۲.

معتبر نیست مانند روایات بُرسی و *جامع‌الاخبار* و روایتی که از آن کتاب قدیمی نقل شد، و برخی معتبر است و از کتاب‌های قدما گرفته شده و مضمون آنها از قدرت خدا بعید نیست. و جابلقا و جابرسا را اهل لغت به صورت دیگری ذکر کرده‌اند، فیروزآبادی گوید: *جابلص* (به فتح باء و لام یا سکون لام) شهری است در مغرب که در ورای آن انسانی وجود ندارد. و *جابلق* شهری در مشرق است». گویند: در آن دو شهر یا یکی از آنها یاران قائم علیه‌السلام هستند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۲

## عوالم غیب و شهود

قال فی *البحار*: و الصوفیة و المتألهون من الحکماء أوّلوا أکثر هذه الاخبار بعالم المثال. قال شارح *المقاصد*: ذهب بعض المتألهین من الحکماء و نسب الی القدماء أن بین عالمی المعقول و المحسوس واسطة تسمی عالم المثل، لیس فی تجرد المجردات و لا فی مخالطة المادیات، و فیه لکل موجود من المجردات و الأجسام و الاعراض و الحرکات و السکنات و الأوضاع و الهیئات و الطعوم و الروایح مثال قائم بذاته، معلق لا فی محل و مادة، یظهر للحس بمعونة مظهر کالمرآة و الخیال و الماء و الهواء و نحو ذلك، و قد ینتقل من مظهر الی مظهر، و قد یبطل کما اذا فسدت المرآة و الخیال أو زالت المقابلة أو التخیل. و بالجملة هو عالم عظیم الفسحة غیرمتناه، یحذو حذو العالم الحسی فی دوام حرکة أفلاکه المثالیة و قبول عناصره و مرکباته آثار حرکات افلاکه و اشراقات العالم العقلی.

در *بحار* گوید: صوفیان و حکیمان الهی اکثر این اخبار را به عالم مثال تأویل کرده‌اند. شارح *مقاصد* گوید: «برخی از حکمای الهی بر این عقیده‌اند و آن به حکیمان قدیم منسوب است که بین عالم معقول و عالم محسوس واسطه‌ای است که *عالم مُثُل* نامیده می‌شود که نه مانند مجردات تجرد محض دارد و نه مانند مادیات با ماده آمیخته است، و در آن عالم برای هر موجود مجرد و اجسام و اعراض و حرکات و سکنات و اوضاع و هیئات و طعم‌ها و بوها و ... مثالی

است قائم به ذات که بدون بودن در محل و داشتن ماده معلّق است، و به کمک چیز ظاهرکننده‌ای مانند آینه و قوهٔ خیال و آب و هوا و امثال آنها در برابر حس ظاهر می‌شود، و گاه از مُظهری به مُظهر دیگر انتقال می‌یابد، و اگر آینه یا خیال از بین بروند یا مقابلهٔ آن با آینه یا خیال برطرف شود از بین می‌رود. خلاصه آن عالمی است گسترده و نامتناهی، و عیناً مانند عالم حسی است که افلاک مثالیش در حرکت دائمی است و عناصر و مرکباتش از حرکات افلاک آن و اشراقات عالم عقلی اثر می‌پذیرد.

و هذا ما قاله الاقدمون: ان فی الوجود عالماً مقدارياً غير العالم الحسی لايتناهی عجايبه و لاتحصی مدنه. و من جملة تلك المدن جابلقا و جابرسا، و هما مدينتان عظيمتان لكل منهما ألف باب، لايحصی ما فيهما من الخلايق. و من هذا عالم يكون فيه الملائكة و الجن و الشياطين و الغيلان لكونها من قبيل المثل أو النفوس الناطقة المفارقة الظاهرة فيها، و به يظهر المجردات فی صور مختلفة بالحسن والقبح و اللطافة و الكثافة و غير ذلك بحسب استعداد القابل و الفاعل. و عليه بنوا أمر المعاد الجسمانی، فان البدن المثالی الذی يتصرف فيه النفس حكمه حكم البدن الحسی فی أن له جميع الحواس الظاهرة و الباطنة، فيلتذّ و يتألم باللذات و الآلام الجسمانية.

و این همان چیزی است که قدما گفته‌اند که در عالم وجود، عالمی مقداری غیر عالم حسی هست با عجایب نامتناهی و شهرهای بی‌شمار. و از جملهٔ آن شهرها جابلقا و جابرسا است، و آنها دو شهر بزرگی هستند که هر کدام هزار در دارد، و خلایق بی‌شماری در آنها زندگی می‌کنند. و از همین قبیل عالمی است که فرشتگان و شیاطین و غول‌ها در آن هستند، زیرا اینها نیز از قبیل مُثُل یا نفوس ناطقهٔ مجرده هستند که در این صورت‌ها ظاهر می‌شوند، و به سبب همین عالم است که مجردات در صورت‌های زشت و زیبا و لطیف و کثیف (غلیظ و ثقیل) و غیر اینها که به حسب استعدادِ قابل و فاعل گوناگونند ظاهر می‌شوند. این حکمیان امر معاد جسمانی را هم بر همین اصل قرار داده‌اند، زیرا بدن مثالی‌یی که نفس در آن تصرف دارد و به‌واسطهٔ آن کارهای خود را انجام می‌دهد، حکم آن حکم بدن حسی است یعنی همهٔ حواس ظاهری و باطنی را دارد، و با وجود اسباب لذت‌ها و دردهای جسمانی لذت و درد می‌برد.

و أيضاً تكون من الصور المعلقة نورانية فيها نعيم السعداء، و ظلمانية فيها عذاب الاشقياء. و كذا أمر المنامات و كثير من الادراكات، فان جميع ما يرى فى المنام أو التخيل فى اليقظة بل نشاهد فى الامراض و عند غلبة الخوف و نحو ذلك من الصور المقدارية التى لا تحقق لها فى عالم الحس كلها من عالم المثال. و كذا كثير من الغرايب و خوارق العادات، كما يحكى عن بعض الأولياء أنه مع اقامته ببلدته كان من حاضرى المسجد الحرام أيام الحج، و انه ظهر من بعض جدران البيت أو خرج من بيت مسدود الأبواب، و انه أحضر بعض الاشخاص و الثمار أو غير ذلك من مسافة بعيدة جداً فى زمان قريب، الى غير ذلك.

همچنین برخی از این صورت‌های معلّقه نورانی هستند و به نعمت اهل سعادت متنّعم‌اند، و برخی ظلمانی‌اند و به عذاب اشقیا گرفتار. مسألهٔ رویا و بسیاری دیگر از ادراکات نیز از همین قبیل است، زیرا همهٔ رویایی که در خواب یا صورت‌های خیالی‌یی که در بیداری دیده می‌شوند بلکه آنچه در بیماری‌ها و هراس‌های غالب و امثال آنها از صورت‌های مقداریی که می‌بینیم و تحققی در عالم حس ندارند همه از عالم مثال است. و همچنین است بسیاری از غرایب و خوارق عادات، چنان‌که مثلاً دربارهٔ برخی از اولیا نقل می‌شود که با آنکه در شهر خود اقامت داشته در ایام حج در مسجد الحرام حاضر بوده، یا مثلاً از یکی از دیوارهای خانه ظاهر شده یا از اتاق در بسته بیرون رفته، یا برخی از اشخاص و میوه‌ها و امثال آن را از مسافتی بسیار دور در اندک زمانی حاضر ساخته، و این‌گونه کارها.

و القائلون بهذا العالم منهم من يدّعى ثبوته بالمكاشفة و التجارب الصحيحة، و منهم من يحتج بأن ما يشاهد من تلك الصور الجزئية ليست عدماً صرفاً و لا من عالم الماديات و هو ظاهر، و لا من عالم العقل لكونها ذوات مقدار، و لا مرتسمة فى الأجزاء الدماغية لامتناع ارتسام الكبير فى الصغير. و لما كانت الدعوى عالية و الشبه واهية كما سبق لم يلتفت اليه المحققون من الحكماء و المتكلمين. (انتهى)

قائلان به چنین عالمی، برخی مدعی ثبوت آن از راه مکاشفه و تجربه‌های صحیح هستند، و برخی معتقدند که این‌گونه صورت‌های جزئی که مشاهده

می‌شوند نه عدم صرف‌اند و نه از عالم مادیات، چنان که ظاهر است، و نـه از عالم عقل، زیرا اینها دارای مقدارند، و در اجزای قوهٔ دماغی هم نقش نبسته‌اند، زیرا ارتسام چیز بزرگ در چیز کوچک امکان‌ناپذیر است. و چون ادعـا در ایـن موارد بسیار بالا و شبهه‌ها هم سست است، چنان که قبلاً گذشت، مـحققان از حکما و متکلمان به آنها اعتنا نکرده‌اند».

و نقل بعضهم عن المعلم الاول فی الرد علی من قال ان لیس العالم الجسمانی أکثر من واحد: و قد قالت متألّهو الحکماء کـهرمس و انـباذقلس و فـیثاغورث و أفلاطون و غیرهم من الأفاضل القدماء: ان فی الوجود عوالم اخری ذوات مقادیر غیر هذا العالم الذی نحن فیه و غیر عالم النفس و عالم العقل، و فیها العجایب و الغرایب و فیها من البلاد و العباد و الانهار و البحار و الاشجار و الصور المـلیحة و القبیحة ما لایتناهی، و یقع هذا العالم فی الاقلیم الثامن الذی فیه جابلقا و جابرسا و هی اقلیم ذات العجایب و هی فی وسط ترتیب العوالم، و لهذا العالم افقان، الاول و هو الالطف من الفلك الاقصی الذی نحن فیه، و هو مرتفع عن ادراك الحـواس، و الافق الاعلی یلی النفس الناطقة و هو أکثف منها، و الطبقات المختلفة الأنواع من اللطیفة و الکثیفة و الملتذة و المبهّجة و المولمة و المزعجة لایتناهی بینهما، و لابد للسالك من المرور علیه، [و الفاضل منهم من خرج عنها الی فضاء الأنوار المشرقة]. و قد یشاهد هذا العالم بعض الکهنة و السحرة و أهـل العـلوم الروحـانیة، فـعلیك بالایمان بها، و ایاك و الانکار لها.

و بـرخی از حکیمـان از معلـم اول نقـل کـرده‌اند کـه در رد کسـانی کـه گـویند «بیش از یک عالم جسمانی وجود ندارد» گفته است: حکیمان الهی مانند هرمس و انباذقلس و فیثاغورث و افلاطون و دیگر فاضلان از قـدما گـویند: در عـالم وجود، عوالم مقداری دیگری است غیر این عالمی که ما در آن به‌سر می‌بریم و غیـر عالم نفس و عالم عقل، و در آنها عجایب و غـرایب فـراوان و شـهرها و بندگان و نهرها و دریاها و درختان و صورت‌های زشت و زیبای نامتناهی وجود دارد، و این عالم در اقلیم هشتم که جابلقا و جابرسا هم در آنجاست قرار دارد، و آن اقلیمی است پر از عجایب و در وسط ترتیب عوالم، و این عالم را دو افـق

است، یکی از آنها لطیف‌تر از فلک اقصیٰ است که ما در آن هستیم و از ادراک حواس ما خارج است. و دیگر افق اعلی است که در کنار نفس ناطقه قرار دارد و غلیظ‌تر از آن است، و طبقات مختلفی هم از لطیف و غلیظ و لذت‌بخش و شادی‌آور و دردناک و ملال‌آور، بی اندازه در میان این دو افق قرار دارد، و سالک باید از این عالم عبور کند [و سالک فاضل کسی است که از آن عالم بیرون رود و به فضای انوار درخشان برسد]. و این عالم را برخی از کاهنان و ساحران و اهل علم روحانی مشاهده می‌کنند، و بر تو باد که به آن ایمان آوری و مباداکه به انکار آن پردازی.

و قال أرسطو فی *اثولوجیا*: من وراء هذا العالم سماء و أرض و بحر و حیوان و نبات و ناس سماویون[1] و کل من فی هذا العالم الجسمانی،[2] و لیس هناك شیء أرضی. و الروحانیون الذین هناك ملائمون للانس الذی هناك، لاینفر بعضهم عن بعض، و کل واحد لاینفر عن صاحبه و لایضاده، بل یستریح الیه.[3]

ارسطو در *اثولوجیا* گوید: «در ورای این عالم آسمان و زمین و حیوان و گیاه و مردمانی آسمانی و هر چیزی که در این عالم جسمانی هست وجود دارد (یا و هر چه در آن عالم هست آسمانی است) و در آنجا چیز زمینی نیست. و روحانیونی که در آنجا هستند با انسان‌هایی که در آن عالمند تناسب دارند، هیچ کدام از دیگری نمی‌گریزد، و هیچ یک از آنها از رفیق خود نفرت نمی‌ورزد و با او ضدیت ندارد بلکه در کنار او آرام می‌گیرد».

و قال صاحب *الفتوحات*: فی کل نفس خلق اللّه تعالی عوالم یسبّحون اللیل و النهار لایفترون، و خلق اللّه تعالی من جملة عوالمها عالماً علی صورنا اذا أبصرها العارف یشاهد نفسه فیها، و قد أشار الی ذلك عبداللّه بن عباس فیما روی عنه فی حدیث الکعبة «انها بیت واحد من أربعةعشر بیتاً، و ان فی کل أرض من الارضین السبع خلقاً مثلنا حتی ان فیهم ابن‌عباس مثلی». و صدقت هذه الروایة عند أهل الکشف، و کل منها حی ناطق، و هی باقیة لاتفنی و لا تتبدل، و اذا دخلها

---

۱. سماءً و أرضاً و بحراً و حیواناً و نباتاً و ناساً سماویین - صح

۲. «سمائیّ» به جای «الجسمانی».

۳. *اثولوجیا*. ص ۶۳.

العارفون انما یدخلونها بأرواحهم لا بأجسامهم، فیترکون هیاکلهم فی هذه الارض الدنیا و یتجردون. و فیها مداین لاتحصی، و بعضها تسمی مداین النور، و لایدخلها من العارفین الّاکل مصطفی مختار. وکل آیة و حدیث وردت عندنا مما صرفها العقل من ظاهرها وجدناها علی ظاهرها فی هذه الأرض، وکل جسد یتشکل فیه الروحانی من ملك و جن، وکل صورة یری الانسان فیها نفسه فی النوم فمن أجساد هذه الارض.[1] (انتهی)

و صاحب فتوحات گوید: «در هر نفسی خدای‌تعالی عوالمی را آفریده (یا در هر نفسی که خدای‌تعالی آفریده عوالمی است) که شب و روز تسبیح خدا می‌گویند و خسته و درمانده نمی‌شوند. و از جمله عوالمی که خدا آفریده عالمی است مثل صورتهای ما که چون عارف آن را ببیند نفس خود را در آن مشاهده می‌کند. و عبدالله بن عباس در حدیث خود دربارهٔ کعبه به همین مطلب اشاره دارد که گوید: «این خانهٔ یکی از چهارده خانه است، و در هر زمینی از زمین‌های هفتگانه خلقی مانند ما هستند حتی ابن‌عباسی هم مثل من در میان آنها است». و این روایت در نزد اهل مکاشفه راست است. و هر یک از آن عوالم زنده و گویاست و باقی است و فنا و تبدل نمی‌پذیرد، و عارفان با ارواح خود به آن درمی‌آیند نه با اجسام خود، و اجساد خود را در این زمین دنیا رها می‌کنند و مجرد می‌شوند. و در آن عوالم شهرهایی بی‌شمار است و برخی از آنها شهرهای نور نام دارد، و از عارفان جز عارف برگزیده به آن درنمی‌آید. و هر آیه و حدیثی که به ما رسیده و عقل آن را از ظاهر خود برمی‌گرداند ما آن را بر ظاهر خود در آن زمین یافته‌ایم، و هر جسدی که موجود روحانی از قبیل جنّ و ملک به آن صورت درمی‌آید و هر صورتی که آدمی خود را در خواب به آن صورت می‌بیند از اجساد همان زمین است».

**أقول:** و ماأشبه هذه المزخرفات بالخرافات و الخیالات الواهیة والأوهام الفاسدة! و لایتوقف تصحیح شیء مما ذکروه علی القول بهذا المذهب السخیف، و بسط القول فیه یؤدّی الی الاطناب. و أما الاجساد المثالیة التی قلنا بها فلیس من هذا

---

۱. الفتوحات المکیة، ج ۱، باب ۸، ص ۱۲۶ـ۱۳۰.

القبیل کما عرفت تحقیقه فی المجلد الثالث. و أکثر أخبار هذا الباب یمکن حملها علی ظواهرها اذ لم یَدُر أحد سوی الأنبیاء و الاوصیاء حول جمیع العالم حتی یحکم بعدمها، و ما قاله الحکماء و الریاضیون [فی ذلک فهو] علی الخرص و التخمین، و اللّه الهادی الی الحق المبین.[1] (انتهی کلام صاحب *البحار*)

من (صاحب بحار) گویم: چقدر این سخنان بیهوده به خرافات و خیالات بی‌اساس و اوهام فاسد شبیه است! و تصحیح هیچ یک از آنچه گفته‌اند متوقف بر این نظریهٔ سخیف نیست، و بسط سخن در این مطلب موجب اطناب و درازگویی بی‌حاصل است. اما اجساد مثالی که ما به آن قائلیم از این قبیل نیست، چنان که تحقیق آن را در جلد سوم (بحار) دانستی. و حمل بیشتر اخبار این باب بر ظاهر آنها ممکن است، زیرا کسی جز پیامبران و اوصیاء آنها همهٔ عالم را دور نزده است تا بتواند حکم به عدم عوالم دیگر کند، و آنچه حکما و ریاضی‌دانان در این‌باره گفته‌اند همه حدس و تخمین است، و خداوند رهنمای به حق آشکار است. (پایان سخن صاحب بحار).

قال فی *المجلی* بعد نقل کلام القدماء المتألهین: فعلیك بالایمان بها، و ایاك و الانکار لها، فان فی الآثار النبویة و الاخبار الامامیة و الکتب السماویة من الاشارة الی ذلك شیء کثیر لعلّك تقف علیه بالتفتیش عنها و المطالعة لها. (انتهی)

**أقول:** عالم المثال غیرالمثل الأفلاطونیة، و سیأتی الکلام فیهما فی المرتبة الثالثة ان شاءاللّه.

صاحب کتاب *مُجلی* پس از نقل سخن حکمای الهی قدیم گوید: «پس بر تو باد به ایمان به آنها، و مبادا آنها را انکار کنی، زیرا در آثار نبوی و اخبار امامیه و کتاب‌های آسمانی اشارات بسیاری به آن شده که شاید با جست‌وجو و مطالعه بتوانی بر آنها وقوف یابی».

من گویم: عالم مثال غیر از مُثُل افلاطونی است، و به خواست خدا در مرتبهٔ سوم این کتاب دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت.

اما وجود عالم مثال از جمله مشاهدات کشفیه است از برای سالکی که به ذکر

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۳۵۱-۳۵۴.

مشغول باشد به طریق و شرایطی که در بابش مذکور شد، بلکه در مدت قلیلی سالك سیر این عالم می‌نماید. و عالم غیرمتناهی است، زیرا که تجلیات الهی غیرمتناهی است. و هر تجلّی سبب مجلی است که عالمی است. از اینجاست که بعضی در بیان حدیث «الطرق الی اللّه بعدد أنفاس الخلایق» گفته‌اند که هر آیتی دلیل علمی است بر وجود حق سبحانه، و آیات غیرمتناهی‌اند پس علوم نیز غیرمتناهی است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۳

## مقام امام در کاینات و در عوالم غیب و صفات امام و معنای عصمت

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: **هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّٰاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ**[1] عن تفسیر محمدبن العباس باسناده عن جابربن عبداللّه قال: لقیت عمّاراً فی بعض سکك المدینة فسألته عن النبی ﷺ فأخبر أنّه فی مسجده فی ملأ من قومه و أنه لمّا صلّی الغداة أقبل علینا، فبینا نحن کذلك و قد بزغت الشمس اذ أقبل علی‌بن أبی‌طالب ﷺ فقام الیه النبی ﷺ فقبّل بین عینیه و أجلسه الی جنبه حتی مسّت رکبتاه رکبتیه ثم قال: **یا علیُّ، قم للشمس فکلّمها فانها تکلّمك.** فقام أهل المسجد و قالوا: تری عین الشمس تکلّم علیاً ﷺ؟! و قال بعض: لایزال یرفع صفات حبیبه ابن‌عمه (خسیسة ابن عمه) و ینوّه باسمه، اذ خرج علی ﷺ فقال للشمس: **کیف أصبحت یا خلق اللّه؟** فقالت: بخیر یا أخا رسول اللّه. یا أول یا آخر، یا ظاهر یا باطن، یا من هو بکلّ شیء علیم.

و در *تأویل الآیات* در تفسیر آیهٔ «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست» از تفسیر محمد بن عباس به سندش از جابر بن عبداللّه روایت کرده که گفت: عمار را در یکی از کوچه‌های مدینه دیدم و سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از او گرفتم، خبر داد که آن حضرت در مسجد در جمع گروهی از قوم

---

۱. حدید، ۳.

خود بود و چون نماز صبح را به‌جا آورد رو به ما کرد، و همین‌طور که ما نشسته بودیم و خورشید هم طلوع کرده بود ناگاه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از راه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و پیشانی او را بوسید و او را کنار خود نشاند به‌طوری که زانوهایش به زانوهای پیامبر چسبید، سپس فرمود: ای علی، در برابر خورشید بایست و با آن سخن بگو که او هم با تو سخن خواهد گفت. اهل مسجد برخاستند و گفتند: آیا باور دارید که خورشید با علی سخن گوید؟! و برخی از آنها گفتند: وی پیوسته صفات دوست و پسر عمویش را بالا می‌برد (وی پیوسته دوست و پسر عموی زمین‌خورده‌اش را بالا می‌برد) و نام او را بر سر زبان‌ها می‌اندازد! در این حال علی علیه‌السلام بیرون آمد و به خورشید فرمود: چگونه صبح کردی ای آفریدهٔ خدا؟ خورشید گفت: به خوبی ای برادر رسول خدا، ای اول و آخر، ای ظاهر و باطن، ای کسی که به هر چیز دانایی.

فرجع علیٌ علیه‌السلام الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فتبسّم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و قال: یا علیّ، تخبرنی أو أُخبرك؟ فقال: منك أحسن یا رسول اللّه، فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: أما قولها لك «یا أول» فأنت أول من آمن باللّه. و قولها «یا آخر» فأنت آخر من یعاینني علی مغسلی. وقولها «یا ظاهر» فأنت آخر من یظهر علی مخزون سرّی. و قولها «یا باطن» فأنت المستبطن لعلمی. و أما العلیم بکل شیء فما أنزل اللّه علماً من الحلال و الحرام والفرایض و الأحکام و التنزیل [و التأویل] و الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه والمشکل الّا وأنت به علیم. و لولا أن تقول فیك طائفة من امتی ما قالت النصاری فی عیسی لقلت فیك مقالاً لاتمرّ بملأ الّا أخذوا التراب من تحت قدمیك یستشفون به.

قال جابر: فلما فرغ عمّار من حدیثه أقبل سلمان فقال عمّار: و هذا سلمان کان معنا، فحدّثنی سلمان کما حدّثنی عمّار.[1]

علی علیه‌السلام نزد پیامبر بازگشت و آن حضرت لبخندی زد و فرمود: ای علی، تو مرا خبر می‌دهی یا من تو را خبر دهم؟ عرض کرد: ای رسول‌خدا، شنیدن از شما نیکوتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اینکه به تو گفت: «ای اول» تو اول کسی هستی که به خدا ایمان آورده است. و اینکه گفت: «ای

---

۱. تأویل الآیات، ص ۶۳۱.

آخر» تو آخرین کسی هستی که مرا بر روی مغسل مشاهده می‌کند. و اینکه گفت: «ای ظاهر» تو آخرین کسی هستی که بر گنجینهٔ سرّ من آگاهی می‌یابد (بر آخرین اسرار من آگاه می‌شود). و اینکه گفت: «ای باطن» تویی که از باطن علم من اطلاع داری. و اینکه گفت: «دانای هر چیز» خداوند علمی از حلال و حرام و فرایض و احکام و تنزیل و [تأویل] و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مشکل را فرو نفرستاد جز آنکه تو به آن دانایی. و اگر نه این بود که گروهی از امت من دربارهٔ تو آن گویند که نصارا دربارهٔ عیسی گفتند، سخنی دربارهٔ تو می‌گفتم که بر هیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک را از زیر پاهایت برگیرند و از آن شفا بجویند.

جابر گفت: چون عمار از حدیث خود فارغ شد سلمان پیش آمد، عمار گفت: این سلمان هم در آن جلسه با ما بود؛ پس سلمان هم مانند حدیث عمار را برایم حدیث کرد.

و روی أیضاً باسناده عن أبی جعفر محمدبن علی علیه‌السلام قال: بینا النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم و رأسه فی حجر علی علیه‌السلام اذ نام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و لم یکن علی علیه‌السلام صلی العصر، فقامت الشمس تغرب، فانتبه رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فذکر له علی علیه‌السلام شأن صلاته، فدعا اللّه، فرد علیه الشمس کهیئتها فی وقت العصر ـ و ذکر حدیث رد الشمس ـ فقال له: یا علی، قم فسلّم علی‌الشمس و کلّمها فانها تکلّمك. فقال: یا رسول‌اللّه، کیف أسلّم علیها؟ قال: قل: السلام‌علیك یا خلق اللّه. [فقام علیٌّ علیه‌السلام و قال: السلام علیک یا خلق اللّه،]فقالت: و علیك السلام یا أول یا آخر، یا ظاهر یا باطن، یا من ینجی محبیه، و یوبق مبغضیه. فقال له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: ... قل ما قالت لك الشمس؟ فقال له ما قالت، فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: ان الشمس قد صدقت و عن أمراللّه نطقت، أنت أول المؤمنین ایماناً، و انت آخر الوصیین، و لیس بعدی نبی ولا بعدك وصی، و انت الظاهر علی أعدائك، و انت الباطن فی العلم، الظاهر علیه، و لا فوقك فیه أحد، أنت عیبة علمی، و خزانة وحی ربی، و أولادك خیر الاولاد، و شیعتك هم النجباء یوم القیامة.[1]

و نیز به سند خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: روزی همین‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر در دامن علی علیه‌السلام نهاده بود به خواب رفت و علی علیه‌السلام نماز عصر را نخوانده بود و خورشید هم رو به غروب کردن گذارد، ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و علی

---

۱. تأویل الآیات، ص ۶۳۲.

علیه‌السلام داستان نماز خود را برای آن حضرت ذکر کرد، پیامبر دعا کرد و خداوند خورشید را به همان صورت که در وقت عصر هست بر آن حضرت بازگرداند ـ امام داستان بازگرداندن خورشید را ذکر کرد ـ سپس پیامبر فرمود: ای علی، برخیز و بر خورشید سلام کن و با آن سخن بگو که با تو سخن خواهد گفت. عرض کرد: ای رسول‌خدا، چگونه بر آن سلام کنم؟ فرمود: بگو: سلام بر تو ای آفریدهٔ خدا. [علی علیه‌السلام برخاست و فرمود: سلام بر تو ای آفریدهٔ خدا،] خورشید گفت: و سلام بر تو باد ای اول و ای آخر، ای ظاهر و ای باطن، ای که دوستانت را نجات می‌بخشی و دشمنانت را به هلاکت می‌افکنی ... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بگو خورشید به تو چه گفت؟ علی علیه‌السلام سخن خورشید را بازگفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خورشید راست گفت و به فرمان خدا گویا شد، تو اولین کسی از مؤمنان هستی که ایمان آوردی، و آخرین کس از اوصیا هستی، و پس از من پیامبر و پس از تو وصیّی نخواهد بود، و تو ظاهر و غالب بر دشمنان خودی، و تویی که باطن علم را شناخته و بر آن دست‌یافته‌ای و هیچ کس در این‌باره بالاتر از تو نیست؛ تو صندوق علم من و گنجینهٔ وحی پروردگار منی، و فرزندان تو بهتر فرزندانند، و شیعیان تو هستند که در روز قیامت برگزیدگانند.

أقول: هذا تنزیله، أما تأویله حسب ما تقدم فی خطبة البیان و التُّطنجیة أن الاول عبارة عن الابداع و الایجاد، والآخر عبارة عن اُمور المعاد، لأن حساب الخلایق الیه علیه السلام کما تقدم. و الظاهر و الباطن عبارتان عن مجموع عالم الملك و الملکوت. فظهر أن المبدأ والوسط و المنتهی هو الولایة. فخذها و کن من الشاکرین، فان ذلك من مواهب رب العالمین، و صلی اللّه علی محمّد و آله اجمعین، سیماعلی مولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام.

من گویم: این معنای ظاهر و تنزیل آن است، اما تأویل آن همان است که در خطبهٔ البیان و تطنجیه گذشت، که «اول» عبارت است از اولیت در ابداع و ایجاد، و «آخر» عبارت است از امور معاد (که به آن حضرت بازمی‌گردد) زیرا چنان‌که گذشت حساب خلایق به‌دست اوست. و «ظاهر و باطن» عبارتند از مجموع دو عالم ملک و ملکوت. پس ظاهر شد که اول و وسط و آخر ولایت است و بس؛

این را داشته باش و از شاکران باش که این مطلب از بخشش‌های پروردگار عالمیان است، و درود بر محمد و همهٔ آل او باد، به ویژه بر مولایمان امیرمؤمنان علیه‌السلام.

و فی *تأویل الآیات*: قوله تعالی: ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ[1] عن تفسیر محمد بن العباس، عن حمران بن أعین قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول اللّه عزوجل فی کتابه: «ثم دنی» الآیة، فقال: **أدنی اللّه محمّداً منه، فلم‌یکن بینه و بینه الّا قفص (قصر) لؤلؤ فیه فراش من ذهب یتلألأ، فأُری صورةً، فقیل له: یا محمّد، تعرف هذه الصورة؟ قال: نعم، هذه صورة علی بن أبی طالب علیه‌السلام، فأوحی اللّه الیه أن زوّجه فاطمة و اتّخذه وصیّاً.**[2]

و در *تأویل الآیات* از تفسیر محمد بن عباس از حمران بن اعین روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه‌السلام از تفسیر این آیه «سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد تا جایی که فاصلهٔ آن دو به فاصلهٔ دو قوس کمان یا کمتر بود» پرسیدم، فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به خود نزدیک کرد، و میان او و پیامبر (در قرب معنوی) تنها قفسی (یا قصری) از مروارید فاصله بود که در آن فرشی زرین و درخشان قرار داشت، پس صورتی به آن حضرت نشان داده شد و گفته شد: ای محمد، این صورت را می‌شناسی؟ گفت: آری، این صورت علی بن ابی‌طالب است، خداوند به او وحی کرد که فاطمه را به همسری او درآور و او را وصی خود قرار ده.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: اِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشیٰ[3] عن تفسیر محمدبن العباس باسناده عن أبی‌الحسن موسی بن‌جعفر، عن أبیه، عن جده، عن علی علیهم‌السلام [قال] قال‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لما اُسری به الی ربه قال: **وقف بی جبرئیل علیه‌السلام عند شجرة عظیمة لم‌أرمثلها، علی کل غصن منها ملك و علی کل ورقة منها ملك، و علی کل ثمرة منها ملك، و قد تجلّلها نور من نور اللّه عزوجل، فقال جبرئیل: هذه سدرة المنتهی، کان ینتهی الأوابد (الانبیاء) قبلك الیها، ثم لایتجاوزونها وأنت تجوزها ان شاءاللّه لیریك من آیاته الکبری، فاطمئن ـ أیدك اللّه ـ بالثبات حتی یستکمل کراماته، و تصیر الی جواره.**

---

۱. نجم، ۸ و ۹.
۲. *تأویل الآیات*، ص ۶۰۵.
۳. نجم، ۱۶.

و در *تأویل‌الآیات* در تفسیر آیهٔ «آنگاه که می‌پوشانید آن درخت سدر را آنچه می‌پوشانید» از تفسیر محمد بن عباس به سندش از امام کاظم علیه‌السلام از پدرش از جدش از علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: چون مرا شبانه به معراج بردند جبرییل مرا نزد درختی بزرگ که مانند آن را ندیده بودم نگاه داشت، بر سر هر شاخه و برگ و میوهٔ آن فرشته‌ای بود و نوری از نور خدای بزرگ آن را پوشانده بود، جبرییل گفت: این درخت سدرة المنتهی است، پیامبران پیش از تو به اینجا که می‌رسیدند دیگر بالاتر نمی‌رفتند و تو به خواست خدا از آن خواهی گذشت تا خداوند از آیات بزرگ خود به تو نشان دهد، پس ـ خدایت تأیید کناد ـ با ثبات قدم آرام گیر تا کرامات خداوند در حق تو کامل گردد و به جوار او برسی.

**ثم صعد بی الی تحت العرش فدنّی الیّ رفرف أخضر ما أحسن أصفه، فرفعنی الرفرف باذن‌الله تعالی ربی، فصرت عنده و انقطع عنی أصوات الملائکة و دویّهم، و ذهبت المخاویف و الروعات، و هدت نفسی و استشرف (استبشرت) و جعلت أمتدّ و أنقبض و وقع علیّ السرور و الاستبشار، و ظننت أن جمیع الخلایق قد ماتوا، و لم أرغیری أحداً من خلقه. فترکنی ماشاءالله ثم رد علیّ روحی فأفقت، و کان توفیقاً من ربی أن غمّضت عینی فکلّ بصری و غشی عن النظر، فجعلت أبصر بقلبی کما أبصر بعینی بل ذا ابلغ، فذلک قوله: ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغیٰ، لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ.**[1]

سپس مرا تا به زیر عرش بالا برد و بساط سبزی را نزدیک من آورد که نمی‌توانم وصف آن کنم، آن بساط مرا به اذن خدا، پروردگارم، بالا برد و من به پیشگاه قرب او رسیدم و دیگر صدا و زمزمهٔ فرشتگان به گوشم نمی‌رسید، و ترس‌ها و هراس‌ها از بین رفت و نفسم آرام گرفت و نظر دوخت (یا خوشحال شد) و من کش و قوس می‌یافتم و سرور و شادمانی در من ایجاد شد، و پنداشتم همهٔ آفریدگان مرده‌اند و احدی از آفریدگان را غیر خود نمی‌دیدم. پس آن مقدار که خدا خواست مرا به حال خود گذاشت سپس روحم را به من بازگرداند و به هوش آمدم، و توفیق پروردگارم دستگیرم شد که چشم خود را بستم و چشمم ضعیف شد و از دیدن پوشیده شد، پس با چشم دل می‌دیدم چنانکه با چشم سر

---

۱. نجم، ۱۷ و ۱۸.

می‌دیدم بلکه دیدِ چشم دلم بیشتر بود، و این است معنای آیهٔ «چشم منحرف نشد و خطا هم ندید، همانا از آیات بزرگ پروردگارش دید».

و انما کنت أبصر [مثل] خیط الابرة نوراً بینی و بین ربی، و نور ربی لاتطیقه الابصار، فنادانی ربی تبارك و تعالی: یا محمد، قلت: لبیك ربی و سیدی و الهی لبیك، قال: هل عرفت قدرك عندی و موضعك و منزلتك؟ قلت: نعم یا سیدی، ... قال: فهل تعلم یا محمّد، فیم اختصم الملأ الأعلی؟ قلت: یارب، أنت أعلم و أحکم و علام الغیوب. قال: اختصموا فی الدرجات و الحسنات. فهل تدری ما الدرجات و المفروضات (الحسنات)؟ قلت: أنت أعلم یا سیدی و أحکم. قال: اسباغ الوضوء فی المفروضات، و المشی علی الأقدام الی الجماعات معك و مع الائمة من ولدك، و انتظار الصلاة بعد الصلاة، و افشاء السلام و اطعام الطعام و التهجّد باللیل و الناس نیام. ثمّ قال: آمَنَ الرَّسُولُ بِمآ أُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ ـ قلت ـ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، لاٰنُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ[1] ـ الآیة، قال: ذلك لك یا محمّد و لذرّیتک.

و من نوری را میان خود و پروردگارم به باریکی نخ سوزن می‌دیدم، و چشم‌ها طاقت دیدن نور پروردگارم را ندارند، پس پروردگارم مرا ندا کرد: ای محمد، گفتم: بله گوش به فرمانم ای پروردگار و آقا و معبودم، فرمود: آیا قدر و منزلت خودت را نزد من می‌دانی؟ عرض کردم: بله ای آقای من ... فرمود: ای محمد، آیا می‌دانی که فرشتگان ملأ اعلی در چه چیز بحث و اختلاف دارند؟ گفتم: پروردگارا، تو داناتر و حاکم‌تر و دانای غیب‌هایی. فرمود: آنان دربارهٔ درجات و حسنات بحث و اختلاف دارند. آیا می‌دانی درجات و حسنات چیست؟ گفتم: سرورم، تو داناتر و حاکم‌تری. فرمود: شاداب وضو گرفتن است در نمازهای واجب، و رفتن به سوی جماعت‌ها با تو و با امامان از اولاد تو، و انتظار کشیدن هر نماز پس از نماز دیگر، و آشکار سلام کردن، و طعام دادن به دیگران، و بیداری شب آنگاه که مردم همه خوابند. سپس فرمود: «این پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده» من گفتم: «و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و رسولان او ایمان آورده‌اند، میان هیچ یک از

---

۱. بقره، ۲۸۵.

پیامبران فرق نمی‌گذاریم، و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی توست» فرمود: راست گفتی ای محمد، «خداوند هیچ کس را جز به قدر طاقتش تکلیف نمی‌کند، هر کس آنچه خوبی کند به سود اوست و آنچه بدی کند به زیان اوست» گفتم: «پروردگارا، ما را به کیفر خود مگیر اگر فراموش یا خطا کردیم؛ پروردگارا، تکالیف گران را بر ما منه چنان که بر امت‌های پیش از ما نهادی، و آنچه را طاقت نداریم بر دوش ما منه، و از ما بگذر و ما را بیامرز و بر ما رحم کن، تویی مولای ما، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن»، فرمود: ای محمد، این برای تو و فرزندان تو خواهد بود.

یا محمّد، قلت: لبّیك: ربّی و سعدیك سیّدی و الهی. قال: أسألك عمّا أنا أعلم به منك؛ من خلّفت فی الأرض بعدك؟ قلت: الهی، خیر أهلها لها أخی و ابن‌عمی و ناصر دینك و الغاضب لمحارمك اذا استحلت و لنبیك ... قال: صدقت یا محمد، انی اصطفیتك بالنبوة، و بعثتك بالرسالة، و امتحنت علیاً بالبلاغ و الشهادة علی امتك، و جعلته حجة فی الارض معك و بعدك، و هو نور أولیائی، و ولیّ من أطاعنی، و هو الکلمة التی ألزمتها المتقین. یا محمد، زوّجه فاطمة فانه وصیك و وارثك و وزیرك و غاسل عورتك و ناصر دینك و المقتول علی سنتی و سنتك، یقتله شقی هذه الأمة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ای محمد، گفتم: بله گوش به فرمانم ای پروردگار و سرور و معبودم، فرمود: از تو سؤالی می‌کنم که البته خود به آن داناترم؛ چه کسی را پس از خود در زمین به‌جای نهاده‌ای؟ گفتم: خدایا، بهترین اهل زمین برای آنان را برادرم و پسر عمویم و یاور دین تو و خشم‌گیرنده برای احکام و محرمات تو آنگاه که حلال دانسته شوند و خشم‌گیرندهٔ برای پیامبر را ... فرمود: راست گفتی ای محمد، من تو را به نبوت برگزیدم و به رسالت برانگیختم، و علی را برای تبلیغ و گواه بودن بر امتّت آزمودم، و او را در زمین حجت با تو و پس از تو قرار دادم، و او نور (هدایت) دوستان من، و ولی فرمانبران من است، و او همان کلمه‌ای است که ملازم و همراه پرهیزکاران قرار داده‌ام. ای محمد، فاطمه را به همسری او درآور، که او وصی و وارث و وزیر تو و شویندهٔ عورت تو (پس از مرگ) و یاور دین توست و همان کسی است که بر سنّت من و سنّت تو به شهادت می‌رسد و شقی این امت او را به شهادت می‌رساند.

قال رسول اللّه ﷺ: ثم ان ربی أمرنی بامور و أشیاء، و أمرنی أن أکتمها و لم یؤذن لی فی إخبار أصحابی بها. ثم هوی [بی] الرفرف فاذا أنا بجبرئیل متناولی [منه] حتی سرت الی سدرة المنتهی، فوقف بی تحتها ثم أدخلنی جنة المأوی فرأیت مسکنی و مسکنك یا علی فیها. فبینما جبرئیل یکلمنی اذ علانی نور من [نور] اللّه، فنظرت الی [مثل] خیط الابرة الی ما کنت نظرت الیه فی المرة الأُولی، فنادانی ربی جل جلاله: یا محمد، قلت: لبیك ربی و الهی و سیدی، قال: سبقت رحمتی غضبی لك و لذریتك، أنت صفوتی من خلقی و أنت أمینی و حبیبی و رسولی؛ و عزتی و جلالی لو لقینی جمیع [خلقی] و یشکّون فیك طرفة عین [أو ینقصوك (کذا)] أو ینقصون صفوتی من ذریتك لأدخلنهم فی نارِی و لاأُبالی. یا محمد، علی أمیرالمومنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجلین الی جنات النعیم، ابوالسبطین سیّدی شباب أهل جنتی المقتولین بی ظلماً.

ثم فرض علیّ الصلاة و ما أراد تبارك و تعالی، و قد کنت قریباً منه فی المرة الأُولی مثل ما بین کبد القوس الی سیته، فذلك قوله: «قاب قوسین ...»[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم کارها و چیزهایی را به من دستور داد و فرمود که آنها را پنهان دارم و اجازه نداد که یارانم را از آنها آگاه سازم. سپس آن بساط مرا فرود آورد، دیدم جبرییل مرا از آن تحویل گرفت تا رسیدم به سدرة المنتهی، مرا زیر آن درخت نگاه داشت، سپس به جنّة المأوی درآورد، در آنجا محل سکونت خودم و تو را ـ ای علی ـ دیدم. در این میان که جبرییل با من سخن می‌گفت ناگاه نوری از نور خداوند بر بالای من قرار گرفت و نوری به باریکی نخ سوزن که در بار اول دیده بودم مشاهده کردم، پس پروردگارم ندا کرد: ای محمد، گفتم: بله گوش به فرمانم ای پروردگار و معبود و سرورم، فرمود: رحمت من نسبت به تو و فرزندان تو بر غضبم پیشی گرفته، تو برگزیدهٔ من از میان آفریدگانم و امین و حبیب و رسول من هستی؛ به عزت و جلالم سوگند، اگر همهٔ آفریدگانم در حالی با من دیدار کنند که به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن دربارهٔ تو شک داشته باشند یا دربارهٔ تو یا برگزیدگان من از فرزندان تو بدگویی و عیب‌جویی کنند همانا آنان را به آتش دوزخ خود درآورم و باکی ندارم. ای محمد، علی امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و پیشوای روسپیدان به سوی

---

۱. تأویل الآیات، ص ۶۰۶، ۶۰۸.

بهشت پرنعمت و پدر دو سبط توست که سرور جوانان اهل بهشت منند و به خاطر من مظلومانه کشته می‌شوند.

سپس خداوند نماز و چیزهای دیگری راکه می‌خواست بر من واجب کرد، و من در بار اول [از نظر معنوی ] نزدیک او بودم و فقط به اندازهٔ فاصله میان قوس کمان تا زهِ آن با او فاصله داشتم، و این است معنای این آیه: «به اندازهٔ دو قوس کمان یا کمتر نزدیک بود».

و فی *الخرائج* عن اسحاق بن عمار انه قال: دخل علی أبی الحسن موسی علیه السلام رجل من خراسان فکلّمه بکلام یشبه کلام الطیر، فأجابه موسی علیه السلام بمثل کلامه. فلما خرج الرجل قلت: یا سیدی، ما سمعت مثل هذا الکلام! فقال: **هذا کلام قوم من [اهل] الصین و لیس کلام أهل الصین کله هکذا. ثم قال: أتعجب من هذا؟ قلت: نعم، قال: سأُریك ما هو أعجب: ان الامام یعلم منطق الطیر و منطق کل ذی‌روح و لایخفی علی الامام شیء.**[1]

و در *خرائج* از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: مردی از خراسان بر امام کاظم علیه‌السلام وارد شد و با آن حضرت با لغتی که به زبان پرندگان شباهت داشت سخن گفت، امام هم با همان زبان پاسخش داد. چون آن مرد بیرون رفت گفتم: سرورم! من تا به حال چنین لهجه‌ای نشنیده بودم! فرمود: این زبان قومی از مردم چین است و زبان همهٔ مردم آنجا چنین نیست. سپس فرمود: آیا از این مسأله تعجب داری؟ گفتم: آری، فرمود: چیزی عجیب‌تر از این به تو نشان می‌دهم: امام زبان حیوانات و زبان هر جانداری را می‌داند و هیچ چیز بر امام پوشیده نیست.

و فی *الخرائج* فی جملة حدیث عن موسی بن جعفر علیه السلام انه قال: **لعلك عجبت من کلامی ایاهم بالحبشیة، فقلت: ای واللّه، قال: لاتعجب، فما خفی علیك من أمری أعجب و أعجب من کلامی ایاهم؛ و ما الذی سمعته منی الآکطایر أخذ بمنقاره من البحر قطرة، أفترئ هذا الذی یأخذه بمنقار ینقص البحر؟ و الامام بمنزلة البحر لاینفد ما عنده، و عجایبه أعظم من عجایب البحر.**[2]

و نیز در خرائج در ضمن حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

---

۱. *الخرائج*، ج ۱، ص ۳۱۳.
۲. همان.

گویا از سخن‌گفتن من با آنان به زبان حبشی تعجب کردی؟ گفتم: آری به خدا سوگند، فرمود: تعجب مکن، زیرا آنچه از کار من بر تو پوشیده است بسی شگفت‌انگیزتر از سخن گفتن من با آنان است! و آنچه از من شنیدی تنها مثل این است که پرنده‌ای با منقارش قطره‌ای از دریا برگیرد، آیا فکر می‌کنی آنچه او با منقارش برگرفته چیزی از آب دریا می‌کاهد؟ امام نیز به مانند دریاست که آنچه دارد تمام نمی‌شود، و عجایب او بیشتر از عجایب دریاست.

و فی قرب‌الاسناد: ان خراسانیاً دخل علی أبی‌الحسن موسی‌ﷺ و تکلم بالعربیة فأجابه هو بالفارسیة. فقال له الخراسانی: أصلحك اللّه، ما منعنی أن أکلّمك بکلامی الاّ أنی ظننت أنك لاتحسن الفارسیة! فقال: سبحان اللّه، اذا کنت لااُحسن أن اُجیبك فما فضلی علیك؟ ثم قال: یا أبا محمد، ان الامام لایخفی علیه کلام احد من الناس و لاطیر و لابهیمة و لا شیء فیه روح؛ بهذا یعرف الامام، فان لم‌تکن فیه هذه الخصال فلیس هو الامام.[1]

و در قرب‌الاسناد روایت است: مردی خراسانی بر امام کاظم علیه‌السلام وارد شد و به زبان عربی سخن گفت و حضرت به زبان فارسی پاسخ گفت، مرد خراسانی گفت: خداوند حالتان را به صلاح آرد، مرا از سخن گفتن با تو به زبان خودم بازنداشت جز اینکه می‌پنداشتم شما فارسی نمی‌دانید! فرمود: سبحان اللّه، اگر نتوانم تو را به زبان خودت پاسخ گویم پس چه برتریی بر تو دارم؟ سپس فرمود: ای ابا محمد، سخن هیچ یک از مردم و پرندگان و حیوانات زبان‌بسته و چیزی که روح در آن است بر امام پوشیده نیست؛ امام نیز به همین مسأله شناخته می‌شود، پس اگر این خصلت‌ها در او نباشد او امام نیست.

و فی معانی‌الأخبار عن أبی‌الجارود عن أبی‌جعفر محمدبن علی الباقرﷺ: ان الامام یعرف بخصال (الی أن قال) و یخبر الناس بما یکون فی غد، و یکلم الناس بکل لسان و لغة.[2]

و در معانی‌الاخبار از ابی‌الجارود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امام را با چند خصلت می‌توان شناخت (تا اینکه فرمود) و مردم را از حوادث آینده خبر می‌دهد، و با هر زبان و لغتی با مردم سخن می‌گوید.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۴۷ به نقل از قرب‌الاسناد، ص ۱۹۶.
۲. معانی‌الاخبار، ص ۱۰۲.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال **أمیرالمؤمنین علیه السلام لابن عباس: ان اللّه علّمنا منطق الطیر کما علّمه سلیمان بن داود علیه السلام و منطق کل دابة فی برّ و بحر.**[۱]

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام به ابن‌عباس فرمود: خداوند زبان پرندگان را به ما آموخته چنان‌که به سلیمان بن داود علیه‌السلام آموخت و نیز زبان هر جنبدهٔ خشکی و دریایی را به ما آموخته است.

و فی *المجالس و معانی‌الأخبار* عن أبی‌الجارود عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر، عن أبیه، عن جده علیهم السلام قال: **لما نزلت هذه الآیة علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله: وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فی إمامٍ مبینٍ[۲] قام أبوبکر و عمر من مجلسهما فقالا: یا رسول‌اللّه، فهو التوراة؟ قال: لا، قالا: فهو الانجیل؟ قال: لا، قالا: فهو الزبور؟ قال: لا، قالا: فهو القرآن؟ قال: لا، فأقبل أمیرالمؤمنین علیه السلام فقال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: هذا هو، انه الامام الذی أحصی اللّه تبارك و تعالی فیه علم کل شیء.**[۳]

و در *مجالس* و *معانی‌الاخبار* از ابوالجارود از امام باقر از پدرش، از جدش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: چون این آیه «و هر چیزی را در امام مبین (نسخهٔ آشکار و روشن) برشمرده‌ایم» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، ابوبکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: ای رسول‌خدا، آیا امام مبین تورات است؟ فرمود: نه، گفتند: انجیل است؟ فرمود: نه، گفتند: زبور است؟ فرمود: نه، گفتند: قرآن است؟ فرمود: نه، آنگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام از راه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این شخص است، اوست امامی که خداوند علم هر چیزی را در او برشمرده است.

قال الصدوق رحمه الله بعد ذکر هذا الخبر: سألت أبابشیر اللغوی بمدینة السلام عن معنی الامام فقال: الامام فی لغة العرب هو المتقدم بالناس، و الامام هو المطمر. (أقول: المطمر هو خیط البنّاء. ثم قال:) و هو التُّرُّ الذی یبنی علیه البناء. (اقول: التُّرُّ ـ بالضم ـ الحبل و الخیط الذی یقدر به البناء. ثم قال:) و الامام هو الذهب الذی یجعل فی دار الضرب لیؤخذ علیه العیار. و الامام هو الخیط الذی یجمع حبّات العقد. و

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۳۴۴.
۲. یس، ۱۲.
۳. *معانی‌الاخبار*، ص ۹۵ و ۹۶. *امالی*، مجلس ۳۲، ص ۱۵۰.

الامام هو الدليل فی السفر فی ظلمة الليل. و الامام هو السهم الذی يجعل مثالاً لأن يعمل عليه السهام.

صدوق (ره) پس از ذکر این خبر گوید: از ابوبشیر لغت‌شناس در مدینه السلام (شهر بغداد) از معنای «امام» پرسیدم، گفت: امام در لغت عرب به چند چیز گویند: ۱) پیشوای مردم، ۲) ریسمان بنّایی و نخ بنّا، ۳) طلایی که در ضرابخانه ملاک عیار طلا قرار می‌گیرد، ۴) نخ تسبیح و گردنبند، ۵) رهنمای سفر در تاریکی شب، ۶) تیر نمونه‌ای که تیرهای دیگر را از روی آن می‌سازند.

و فی *معانی‌الاخبار* عن عبدالعزيز بن مسلم عن الرضاؑ فی حديث طويل: **ان الامامة أجلّ قدراً، و أعظم شأناً، و أعلى مكاناً، و أمنع جانباً، و أبعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم، أو ينالوها بآرائهم، أو يقيموا اماماً باختيارهم. ان الامامة خص‌اللّه بها ابراهيم الخليل بعد النبوة و الخلّة مرتبة ثالثة، و فضيلة شرّفه بها، و أشار بها ذكره فقال عزوجل: إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً. فقال الخليلؑ سروراً بها: وَ مِنْ ذُرِّيَّتي، قال اللّه تبارك و تعالى: لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ.**[1] **فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيامة، فصارت فی الصفوة. ثم اكرمه اللّه بأن جعلها فی ذريته أهل الصفوة و الطهارة فقال: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنا صالِحينَ، وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلٰوةِ وَ ايتاءَ الزَّكٰوةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ.**[2] و [3]

و در *معانی‌الاخبار* از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه‌السلام در ضمن حدیث بلندی نقل کرده که فرمود: امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و جایش بالاتر و غیر قابل دسترس‌تر و ژرف‌تر از آن است که مردم با عقلشان بدان برسند یا با فکر و اندیشه به آن دست یابند یا به اختیار خود امامی را نصب نمایند. امامت مقامی است که خداوند ابراهیم خلیل علیه‌السلام را پس از نبوت و خلّت (دوستی) در مرتبهٔ سوم به آن مقام رسانید، و فضیلتی است که ابراهیم را بدان شرافت بخشید و نام او را بدان بلند داشت و فرمود: «من می‌خواهم تو را امام مردم سازم»، ابراهیم خلیل از شادی گفت: «و از فرزندانم نیز»، خداوند فرمود: «عهد من به ستمگران نمی‌رسد». پس این آیه امامت هر ستمگری را تا

---

۱. بقره، ۱۲۴.
۲. انبیاء، ۷۲ و ۷۳.
۳. *معانی‌الاخبار*، ص ۹۶.

روز قیامت باطل کرده، و امامت تنها در میان برگزیدگان قرار گرفته است. آنگاه خداوند امامت را در فرزندان ابراهیم که برگزیدگان و پاکان هستند قرار داد و فرمود: «و اسحاق و نوه‌اش یعقوب را به او بخشیدیم و همه را مردمانی شایسته ساختیم، و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان پرستندگان ما بودند».

و فی *معانی‌الاخبار* عن علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام قال: للامام علامات: یکون أعلم الناس، وأحکم الناس، [واتق الناس، والحلم الناس] و أشجع الناس، و أسخی الناس، و أعبد الناس. و یولد مختوناً، و یکون مطهراً، و یری من خلفه کما یری من بین یدیه، و لایکون له ظل، و اذا وقع علی الارض من بطن اُمه وقع علی راحتیه رافعاً صوته بالشهادتین، و لا یحتلم، و تنام عینه و لاینام قلبه، و یکون محدَّثاً، و یستوی علیه درع رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، و لا یُری له بول و لا غایط لأن اللّه عزوجل قد وکّل الأرض بابتلاع ما یخرج منه، و تکون رایحته أطیب من رایحة المسك، و یکون أولی الناس منهم بأنفسهم، و أشفق علیهم من آبائهم و امهاتهم، و یکون أشد الناس تواضعاً للّه عزوجل، و آخَذ الناس بما یأمر به، و أکفّ الناس عما ینهی عنه، و یکون دعاؤه مستجاباً حتی انه لو دعا علی صخرة لانشقّت بنصفین، و یکون عنده سلاح رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سیفه ذوالفقار، و یکون عنده صحیفة فیها أسماء شیعته الی یوم القیامة، و صحیفة فیها أسماء أعدائه الی یوم القیامة، و یکون عنده الجامعة و هی صحیفة طولها سبعون ذراعاً فیها جمیع ما یحتاج الیه ولد آدم، و یکون عنده الجفر الأکبر و الأصغر و هو اهاب ماعز [و اهاب] کبش فیها جمیع العلوم حتی أرش الخدش و حتی الجلدة و نصف الجلدة [و ثلث الجلدة]، و یکون عنده مصحف فاطمة علیهاالسلام.[1]

و در *معانی‌الاخبار* از حضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: امام را نشانه‌هایی است: او داناترین مردم، داورترین مردم، [پرهیزکارترین مردم، بردبارترین مردم]، شجاع‌ترین مردم، بخشنده‌ترین مردم و عابدترین مردم است، ختنه شده و پاکیزه به دنیا می‌آید؛ از پشت خود می‌بیند چنان که از جلو می‌بیند؛ سایه ندارد؛ هرگاه از شکم مادر بر زمین قرار گیرد بر کف دست‌ها روی زمین می‌آید و صدا را به گفتن شهادتین بلند می‌کند؛ محتلم نمی‌شود؛ چشمش

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۱۰۲.

می‌خوابد اما دلش به خواب نمی‌رود؛ فرشتگان آسمانی از غیب با او سخن می‌گویند؛ زره رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اندام او راست می‌آید؛ بول و غایط او دیده نمی‌شود، زیرا خداوند زمین را مأمور کرده که آنها را ببلعد؛ بوی او از مشک دل‌انگیزتر است؛ به مردم از خود آنها اولیٰ‌تر، و از پدر و مادر به آنان دلسوزتر است؛ از همه کس در برابر خدا متواضع‌تر و نسبت به اوامر خدا فرمانبردارتر و نسبت به نواهی خدا خوددارتر است؛ دعای او مستجاب است حتی اگر بر صخره‌ای نفرین کند دو نیم شود؛ اسلحهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ذوالفقارش نزد اوست؛ صحیفه‌ای دارد که نام تمام شیعیانش تا روز قیامت در آن است و صحیفه‌ای دیگر که نام دشمنانش در آن است؛ جامعه نزد اوست و آن صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع که همهٔ مایحتاج فرزندان آدم در آن ثبت است؛ و جفر بزرگ و کوچک نزد اوست و آن پوست بز و پوست قوچی است که همهٔ علوم حتی جریمهٔ یک خراش و اندازهٔ یک تازیانه و نیم تازیانه [و یک سوم تازیانه] در آن ثبت است، و مصحف فاطمه علیه‌السلام نیز نزد اوست.

و عن الباقر علیه‌السلام: للامام عشرة دلایل: یولد مختوناً، و ناطقاً بالشهادتین، و مکتوب علی عضده الایمن: وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً[1] و لایتمطی و لایتثأب، و لایحتلم، ولا ظلّ له، و رایحة نجوه کالمسک و تستره الأرض، و یختم الحجر، و یستجاب دعوته.[2]

و از امام باقر علیه‌السلام روایت است که فرمود: امام را ده نشانه است: ۱) ختنه شده به دنیا می‌آید، ۲) در هنگام ولادت شهادتین می‌گوید، ۳) بر بازوی راست او این آیه نوشته: *و تمّت کلمة ربّك صدقاً و عدلاً*، ۴) متکبّرانه راه نمی‌رود، ۵) خمیازه نمی‌کشد، ۶) محتلم نمی‌شود، ۷) سایه ندارد، ۸) مدفوعش بوی مشک می‌دهد و زمین آن را می‌پوشاند، ۹) سنگ (برای او نرم است و آن) را مهر می‌زند، ۱۰) دعایش مستجاب است.

و فی عدة أخبار اخر فی *الکافی* فی تفسیر قوله تعالی: وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً، عن أبی عبدالله علیه‌السلام: ان اللّه عزوجل اذا أراد أن یخلق الامام من الامام بعث ملکاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ثم یدفعها الی الامام فیشربها، فیمکث فی الرحم [اربعین] یوماً ولیلة فی بطن امه لایسمع صوتاً، ثم یسمع بعد ذلك، فاذا وضعته امه بعث اللّه الیه ذلك الملك الذی أخذ

---

۱. انعام، ۱۱۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۸۸ با اختلاف.

الشربة فیکتب علی عضده الأیمن: وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لامُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعلیمُ. فاذا قام بهذا الامر رفع اللّه عزوجل له بکل بلد مناراً ینظر به الی أعمال العباد.[1]

و در اخبار چندی در کتاب *کافی* در تفسیر این آیه: «و تمّت کلمة ربّك صدقاً و عدلاً» از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: خداوند هرگاه بخواهد امامی را از امام دیگر بیافریند، فرشته‌ای را می‌فرستد جرعه‌ای از آب زیر عرش بر می‌گیرد و آن را به امام می‌دهد تا بیاشامد، آنگاه (جنین امام) چهل شبانه روز در رحم مادر می‌ماند و صدایی را نمی‌شنود و پس از آن صدا را می‌شنود. و چون مادرش او را زایید خداوند همان فرشته را که آن جرعه آب را برگرفته بود می‌فرستد تا بر بازوی راست او بنویسد: و تمّت کلمة ربك ... . و چون به مقام امامت رسد و مسئولیت آن را به عهده گیرد خداوند در هر شهری ستونی از نور را در نظر او بلند گرداند که بدان وسیله اعمال بندگان را می‌بیند.

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه‌السلام: یمصّون الثماد و یَدَعون النهر العظیم. قیل: و ما النهر العظیم؟ قال: رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و العلم الذی أعطاه اللّه. انّ اللّه تعالی جمع لمحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله سنن النبیین علیهم‌السلام من آدم و هلمّ جرّاً الی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. قیل له: و ما تلك السنن؟ قال: علم النبیین بأسره؛ و ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله صیّر ذلك کله عند أمیرالمؤمنین علیه‌السلام. فقال له رجل: یابن رسول‌اللّه، فأمیرالمؤمنین علیه‌السلام أعلم أم بعض النبیین؟ فقال ابوجعفر علیه‌السلام: اسمعوا ما یقول؟! ان‌اللّه یفتح مسامع من یشاء! انی حدثته أن اللّه جمع لمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله علم النبیین و انه جمع ذلك کله عند أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و هو یسألنی أ هو أعلم أم بعض النبیین؟![2]

و در *کافی* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: (این مردم نادان) آب ته نشین شده را می‌مکند و نهر بزرگ را وا می‌نهند. عرض شد: نهر عظیم چیست؟ فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علمی که خداوند به او عطا فرموده. خداوند تمام سنت‌های پیامبران گذشته از آدم تا خاتم را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع آورد. عرض شد: آن سنت‌ها چیست؟ فرمود: تمام علوم پیامبران؛ و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم همهٔ آنها را در اختیار امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهاد. مردی گفت: ای پسر رسول‌خدا، امیرالمؤمنین علیه‌السلام داناتر است یا برخی از پیامبران؟ امام باقر علیه‌السلام

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۲، دو حدیث.

فرمود: بشنوید چه می‌گوید؟! خداگوش‌های هر کس راکه خواهد باز کند! من به او می‌گویم خداوند علم همهٔ پیامبران را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع آورد و آن حضرت همهٔ آنها را در اختیار امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهاد و او می‌پرسد آیا او داناتر است یا برخی پیامبران؟!

**فهم یشهدون الخلق عند الحیاة و عند الممات، لأنهم العالمون عن الکل لکل موجود و مفقود. و علم الامام بالخلق لیس علی ظن و لا تقلید، بل علم احاطة و تحقیق، و علمهم نافذ فی طبقات السماوات و الأرض؛ و ما فیهما خزانة للّه الاّ خلقها لأجلهم و سلّمها الیهم، فعندهم مفاتیح علمها و غیبها، لا بل هم مفاتیح الغیب، و الیه الاشارة بقوله: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ[1] لأن الولی المطلق هو الذی بیده مفاتیح الولایة؛ یدلّ علی ذلك قوله سبحانه: صِراطِ اللّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ.[2] قال الصادق علیه‌السلام: صراط اللّه علیٌّ، جعله اللّه أمینه علی علم ما فی السماوات و ما فی الارض.[3] فهو أمیره علی الخلایق.**

بنابراین امامان علیهم‌السلام در حال حیات و مرگ همهٔ خلایق را می‌بینند، زیرا آنان نسبت به کل کسان از موجود و مفقود دانایند. و علم امام به خلایق از روی گمان و تقلید نیست، بلکه علم احاطی و تحقیقی است و علم آنان به تمام طبقات آسمان‌ها و زمین راه دارد، و خدا راگنجینه‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست جز آنکه آنها را برای آنان آفریده و در اختیار آنان نهاده است، بنابراین کلیدهای علم و غیب آنها نزد آنان است، بلکه اصلاً خود آنان کلیدهای غیب‌اند، و به همین مطلب اشاره دارد آیهٔ «کلیدهای غیب نزد اوست» زیرا ولیّ مطلق همان کسی است که کلیدهای ولایت را به‌دست دارد؛ و این آیه دلیل آن است: «راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست» زیرا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «راه خدا علی علیه‌السلام است که خداوند او را امین بر علم آنچه در آسمان‌ها و زمین است قرار داده». پس آن حضرت امیر خدا بر آفریدگان است.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن یزیدبن قعنب انه قال: کنت جالساً مع العباس بازاء البیت اذ أقبلت فاطمة بنت أسد امّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و قد أخذها الطلق فقالت: ربی،

---

۱. انعام، ۵۹.
۲. شوری، ۵۳.
۳. *تفسیر نورالثقلین*، ج ۴، ص ۵۹۱.

انی مؤمنة بك و بما جاء من عندك من رسل و کتب، و انی مصدقة بجدی ابراهیم‌الخلیل [و انه بنی البیت العتیق، فبحقّ الذی بنی هذا البیت] و بحقّ المولود الذی فی بطنی لمّا یسّرت علیَّ ولادتی. فرأینا البیت و قد انفتح عن ظهره و دخلت فاطمة فیه [...] ثم خرجت و بیدها أمیرالمؤمنین علیه‌السلام (الی ان قالت) انی دخلت البیت الحرام فأکلت فیه ثمار الجنة و أوراقها، فلما أردت أن أخرج هتف بی هاتف: یا فاطمة، سمّیه علیاً، فهو علیٌّ، واللّه العلی الأعلی [یقول] انی شققت اسمه من اسمی، و أدبته بأدبی، و وقفته علی غامض علمی ـ الحدیث.[1]

هر هنر کاُستا بدو معروف شد　　جان شاگردان بدو موصوف شد

و در *امالی* صدوق (ره) از یزید بن قعنب روایت است که گفت: با عباس بن عبدالمطلب روبه‌روی خانهٔ کعبه نشسته بودم که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیش آمد و او را درد زاییدن گرفته بود، گفت: پروردگارا، من به تو و به پیامبران و کتاب‌های آسمانی که از سوی تو آمده ایمان دارم، و پیامبری جدم ابراهیم خلیل علیه‌السلام را باور دارم [و اوست که این خانهٔ قدیمی و با ارزش را بنا نهاده است، پس به حق کسی که این خانه را بنا نهاد] و به حق مولودی که در شکم دارم سوگندت می‌دهم که زاییدن را بر من آسان سازی. پس دیدیم که دیوار پشت خانه شکافته شد و فاطمه داخل آن گردید... سپس (پس از سه روز) بیرون آمد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به روی دست داشت (و او داستان خود را شرح داد تا اینکه گفت) من داخل خانهٔ کعبه شدم و در آنجا از میوه و برگ‌های بهشتی خوردم. و چون خواستم بیرون آیم هاتفی مرا ندا داد: ای فاطمه، نام او را «علی» بگذار، زیرا او علی (والا) است و خدای علیّ اعلی می‌فرماید: من نام او را از نام خود برگرفتم و او را به آداب خویش تربیت کردم و بر علم پوشیدهٔ خود آگاه ساختم...

و فی *الکافی* و *بصائرالدرجات*: ان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال لعلی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام: **هذا أفضلکم حلماً و أعلمکم علماً و أقدمکم سلماً.** قال: قال ابن‌عباس (ابن مسعود): یا رسول‌اللّه، فضّلنا بالخیر کله! فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ما عُلّمت شیئاً الّا و قد علّمته، و ما أُعطیت**

---

۱. *امالی*، مجلس ۲۷، ص ۱۱۶.

شیئاً [الاّ و قد أعطیته، و لا استودعت شیئاً] الاّ و قد استودعته. قالوا: أ فأمر نسائك الیه؟ قال: نعم، قالوا: فی حیاتك؟ قال: نعم، من عصاه فقد عصانی، و من أطاعه فقد أطاعنی، فان دعاکم فاشهدوا.[۱]

و فیه أخبار أُخر بهذا المضمون.

و در *کافی* و *بصائرالدرجات* روایت است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: او بردبارترین و داناترین و پیشگام‌ترین شما در اسلام است. ابن‌عباس (ابن مسعود) گفت: یا رسول اللّه، ما با داشتن همهٔ خوبی‌ها بر دیگران برتری داده شده‌ایم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چیزی را به من نیاموختند جز آنکه به او آموختم، و چیزی به من داده نشد جز آنکه [به او دادم، و چیزی نزد من به ودیعت نهاده نشد جز آنکه] نزد او به ودیعت نهادم. گفتند: آیا کار زنان شما به‌دست اوست؟ (که اگر نافرمانی کردند طلاقشان دهد) فرمود: آری، گفتند: در زمان حیاتتان هم؟ فرمود: آری، هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده، و هر که او را فرمان برد مرا فرمان برده، پس اگر شما را برای گواهی فراخواند گواهی دهید.

و در آن کتاب اخبار دیگری نیز به همین مضمون هست.

تتمه: قد تقدم آنفاً فی بعض الاخبار أن الامام یجب أن یکون معصوماً، و قد قیل: ان متعلق العصمة هو الاداء و التبلیغ لأنه المقصود منها، فلایجب العصمة الاّ لأجله. و قال أهل التحقیق: ان متعلقها مجرد استعداده لقبول الفیض من الحق سبحانه علیه الذی من جملته الاداء و التبلیغ، لأن الاستعداد شرط فی حصول التبلیغ و الاداء، و هو مرتبة الولایة المطلقة السابقة علی مرتبة النبوة التی معناها الاداء و التبلیغ، فیکون العصمة سابقة علی وقت الأداء ضرورة لعدم الاستعداد علی ذلك. و مرتبة الولایة هی مرتبة القرب من الحق الموجبة للفیض و الاستفادة منه و من مقربی حضرته علی مراتب الاستعداد، فیجب أن یکونوا حینئذ متخلقین بأخلاق اللّه، موافقین له فی جمیع الافعال، فلایحبون الاّ ما یحب، و لا یکرهون الاّ ما یکره، و ذلك هو عین العصمة و العدالة المطلقة، بل و لایصح الاّ باعتبار العنایة الازلیة بعثه (؟) من لم‌یکن

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۲۹۴، و در *کافی* نیافتم.

كذلك لبعده عن الاتصاف بصفات الحق و الاتصال بحضرة القدس، فكيف يكون نايباً و خليفة و موصلاً اليه لما بين الحالتين من البون البعيد؟! فان الخليفة لابد أن يكون موصوفاً بصفات المستخلف حتى يتحقق له اسم الخلافة عنه لغة و عرفاً.

**تتمه:** در مباحث گذشتهٔ نزدیک در برخی اخبار گذشت که واجب است امام معصوم باشد، و گفته شده که متعلّق عصمت (آنچه عصمت در آن شرط است) اداء و تبلیغ است، زیرا مقصود از عصمت، عصمت در این مسأله است و عصمت فقط در این مورد لازم است. اما اهل تحقیق گویند: متعلّق عصمت، صِرف استعداد امام برای قبول فیضی است که از سوی حق‌تعالی بر او فایض می‌گردد و از جملهٔ آن وظیفهٔ اداء و تبلیغ است، زیرا استعداد، شرط در حصول تبلیغ و اداء است و آن همان مرتبهٔ ولایت مطلقه است که بر مرتبهٔ نبوت که به معنای اداء و تبلیغ است سبقت دارد، بنابراین عصمت نیز ضرورتاً بر وقت اداء سبقت دارد، زیرا اگر عصمت نباشد استعداد تبلیغ را نخواهد داشت. و مرتبهٔ ولایت همان مرتبهٔ قرب به حق است که موجب فیض و استفادهٔ از او و از مقربان حضرت او طبق مراتب استعداد می‌باشد. پس لازم است که آنان متخلّق به اخلاق خدا باشند و در همهٔ کارها موافق فرمان او عمل کنند، دوست ندارند مگر آنچه را او دوست دارد، و مکروه نشمارند مگر آنچه را او مکروه شمارد، و این عین عصمت و عدالت مطلق است، بلکه این امر صحت نمی‌یابد جز به اعتبار عنایت ازلی خداوند. اما کسی که در چنین پایه‌ای نیست امام نتواند بود، زیرا از اتصاف به صفات حق و اتصال به حضرت قدس دور است، پس چگونه می‌تواند نایب و خلیفه و رسانندهٔ به او باشد، زیرا میان این دو حالت فاصلهٔ زیادی است؟! چراکه خلیفه باید دارای صفات مستخلَف عنه باشد تا نام خلافت از نظر لغوی و عرفی دربارهٔ او تحقق یابد.

و من هنا قال الحكماء: ان للأنبياء خواصاً، منها صفاء جوهرالنفس و شدة صفائها و نورانيتها الموصل لها الى المبادى العالية، و شدة الالتصاق بها من غير كسب و تعلّم، و بذلك قدروا على الامور الغائبة من غير كسب و فكر. و قالوا فى الحكمة الكشفية الذوقية: ان الانبياء لهم نفوس مقدسة قلّت شواغلها عن الحواس الظاهرة فتخلصت بذلك عن المادة الجسمانية، فلم‌يكن بينها و بين الانوار حجب و لا

شواغل لانها من لوازم المادة. فاذا تخلصت النفس عن تعلقاتها كانت مشاهدته للأنوار متصفة بالكمالات، مشاهدة لجميع الكاينات، متنقشة بجميع الواردات، متصرفة فی مادة العالم، متصفة بالاخلاق الحميدة. فان النفس لها قوی متباينة تكون مصدراً لافعالها و آثارها، مشاركة الارادة منها القوة الناطقة المسماة بالنفس الملكية، فاذا اتصفت بمكارم الأخلاق القدسية ترجع الی أصلها الملكية و هم لايعصون اللّه ما أمرهم و هم بأمره يعملون.

از همین‌جا است که حکیمان گفته‌اند: پیامبران دارای ویژگی‌هایی هستند، از جمله صفای جوهر نفس و شدت صفا و نورانیت آن است که نفس را با مبادی عالیه متصل می‌سازد و شدت اتصال و التصاق با آن مبادی را برای او برقرار می‌کند بدون آنکه کسب و تعلمی در کار باشد، و به همین سبب است که بر امور غایب بدون کسب و فکر دست می‌یابند. و حکیمان در حکمت کشفی ذوقی گفته‌اند: پیامبران نفوس پاک و مقدسی دارند که کمتر سرگرم حواس ظاهر است و به همین سبب از چنگ ماده رها است و میان آن نفوس و انوار الهی حجاب و شاغلی نیست، زیرا اینها از لوازم ماده است. پس هرگاه نفس از تعلقات خود رها شد مشاهدهٔ انوار برای او رخ می‌دهد، متصف به کمالات می‌گردد، همهٔ کاینات را زیر نظر می‌گیرد، از واردات غیبی نقش می‌پذیرد، در مادهٔ عالم تصرف می‌کند و به اخلاق ستوده و پسندیده متصف می‌گردد، زیرا نفس دارای نیروهای متباینی است که مصدر کارها و آثار آن است، و با قوهٔ ناطقه که نفس مَلَکیه نام دارد در آن نیروها هم اراده است، و چون به مکارم اخلاق قدسی متصف گشت به اصل ملکی و فرشته‌گونه‌بودنش بازمی‌گردد، و فرشتگان هم خدا را در آنچه به آنان فرمان دهد نافرمانی نمی‌کنند و به فرمان او عمل می‌نمایند (پس نفس هم کاملاً فرمانبردار خدا می‌شود و معنای عصمت هم همین است).

و فی *منهاج‌الیقین* و *مصباح‌الانوار* للشیخ الطوسی ﷺ باسناده مرفوعاً الی مفضل بن عمر قال: دخلت علی ابی عبداللّه ﷺ ذات یوم فقال: **یا مفضل، من عرفهم كنه معرفتهم كان مؤمناً فی السنام الأعلی.** قال: قلت: عرّفنی ذلك یا سیدی، قال: **یا مفضل، اعلم أنهم علموا ما خلق اللّه عزوجل و ذرأه و برأه، و أنهم كلمة التقوی و خزّان السماوات و الارضین و الجبال و الرمال و البحار، و عرفوا فی السماء كم نجم فلك و ملك و وزن الجبال و كيل ماء البحر و**

أنهارها و عیونها، و ما تسقط من ورقة الّا علموها و لا حبّة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الّا فی کتاب مبین، و هو علّمهم و قد علموا ذلك. قلت: یا سیدی، قد علمت و أقررت به و آمنت، قال: نعم یا مفضل، نعم یا مکرم، نعم یا محبور، نعم یا طیّب، طبت و طابت لك الجنة و لکل مؤمن و مؤمنة.[۱]

و در کتاب *منهاج‌الیقین* و *مصباح‌الانوار* شیخ طوسی(ره)[۲] به سند مرفوع از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: روزی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم، فرمود: ای مفضل، هر که امامان را به عمق معرفتشان بشناسد مؤمنی در اوج قلّهٔ ایمان خواهد بود. گفتم: سرورم! این را به من بشناسان. فرمود: ای مفضل، بدان‌که آنان می‌دانند آنچه را که خدا آفریده و پدید آورده و ایجاد نموده است، و آنان کلمهٔ تقوا و گنجینه داران آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و ریگ‌ها و دریاها هستند، و تعداد ستارگان فلک و فرشتگان و وزن کوه‌ها و اندازهٔ آب‌های دریا و نهرها و چشمه‌ها را می‌دانند، و برگی نمی‌افتد و دانه‌ای در تاریکی‌های زمین قرار نمی‌گیرد و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه آن را می‌دانند و همهٔ اینها در کتابی روشن هست، و خداست که آنها را دانا نموده و آنان هم دانسته‌اند. گفتم: سرورم! دانستم و اقرار کردم و ایمان آوردم، فرمود: آری ای مفضّل، آری ای مکرّم، آری ای شایستهٔ نعمت و سرور، آری ای پاکیزه، تو پاکی و بهشت هم برای تو و برای هر مرد و زن مؤمنی خوش و گوارا باد.

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۴۷۸.

۲. در ج ۱، ص ۶۳۳ گفتیم که این کتاب از شیخ طوسی نیست.

## فصل ۹۴

## اتحاد ولایت با نبوت در ویژگی‌ها

و فی *الکافی* و *بصائرالدرجات* عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: اتی جبرئیل علیه‌السلام رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله برمّانتین، فأکل رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله احدیهما و کسر الاخری بنصفین فأکل نصفاً و أعطی [أطعم] علیاً علیه‌السلام نصفاً، ثم قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا أخی، هل تدری ماهاتان الرمانتان؟ قال: لا. قال: أما الاولی فالنبوة، لیس لك فیها شیء، و أما الاخری فالعلم انت شریکی فیه. قلت: أصلحك اللّه، کیف یکون شریکه فیه؟ قال: لم یعلّم اللّه محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله علماً الّا أمر أن یعلّم علیاً علیه‌السلام.[1]

و در *کافی* و *بصائرالدرجات* از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: جبرییل دو عدد انار برای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد، آن حضرت یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد، نیمی را خود خورد و نیم دیگر را به علی علیه‌السلام داد، سپس فرمود: ای برادر، می‌دانی این دو انار چیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: اولی نبوت بود که تو را از آن بهره‌ای نیست، و دیگری علم بود که تو شریک من در آن هستی. راوی گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: خداوند حالتان را به صلاح آرد، چگونه شریک آن حضرت در علم بود؟ فرمود: خداوند علمی را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیاموخت جز آنکه او را دستور داد که آن را به علی علیه‌السلام بیاموزد.

و فی *الکافی* و *بصائرالدرجات* عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر علیه‌السلام یقول:

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۲۶۳. *بصائرالدرجات*، ص ۲۹۲.

نزل جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله علیه و آله برمانتین من الجنة، فلقیه علیّ علیه السلام فقال: ما هاتان الرمانتان اللتان فی یدك؟ فقال صلی الله علیه و آله: **أما هذه فالنبوة، لیس لك فیها نصیب، و اما هذه فالعلم.** ثم فلقها رسول‌الله صلی الله علیه و آله فأعطاه نصفها و أخذ نصفها، ثمّ قال: أنت شریکی فیه و أنا شریکك فیه. قال: فلم یعلّم الله رسوله صلی الله علیه و آله حرفاً مما علّمه الّا و قد علّمه علیاً علیه السلام ....[1]

و نیز در *کافی* و *بصائرالدرجات* از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: جبرییل علیه‌السلام دو عدد انار برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از بهشت فرود آورد، علی علیه‌السلام پیامبر را دید و عرضه داشت: این دو انار در دست شما چیست؟ فرمود: این یکی نبوت است که تو از آن بهره‌ای نداری، و این یکی علم است. سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را دو نیم کرد، نیمی را به علی علیه‌السلام داد و نیمی را خود برداشت و فرمود: تو در آن شریک منی و من هم در آن شریک تو هستم. پس خداوند حرفی را به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیاموخت جز آنکه آن حضرت آن را به علی علیه‌السلام آموخت...

روی أخطب خوارزم باسناده یرفعه الی عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: **یا علی، ما مثلك فی الناس الّا کمثل «قل هو الله أحد» فی القرآن، من قرأها مرة فکأنما قرأ ثلث القرآن، و من قرأها مرّتین فکأنما قرأ ثلثی القرآن، و من قرأها ثلاثاً فکأنما قرأ القرآن کله. و هکذا أنت یا علی، من أحبك بقلبه فقد أحب ثلث الایمان، و من أحبك بقلبه و لسانه فقد أحب ثلثی الایمان، و من أحبك بقلبه و لسانه و یده فقد أحب الایمان کله. و الّذی بعثنی بالحق نبیاً، لو أحبك أهل الارض کما یحبك أهل السماء لما عذّب الله أحداً منهم بالنار.**[2]

خوارزمی به سند مرفوع از ابن‌عباس (رض) روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، داستان تو در میان مردم نیست جز به مانند «قل هو الله احد» در قرآن، که هر که یک بار آن را بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده، و هر که دو بار بخواند گویا دو ثلث قرآن را خوانده، و هر که سه بار بخواند گویا همهٔ قرآن را خوانده است. ای علی، تو نیز چنین هستی، هر که تو را

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۲۶۳. *بصائرالدرجات*، ص ۲۹۳.

۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۲۳، و در *مناقب خوارزمی* یافت نشد.

به دل خود دوست بدارد ثلث ایمان را دوست داشته، و هر که به دل و زبان دوست بدارد دو ثلث ایمان را دوست داشته، و هر که به دل و زبان و دست دوست بدارد همهٔ ایمان را دوست داشته است. سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخته، اگر همهٔ مردم زمین مانند اهل آسمان تو را دوست می‌داشتند خداوند احدی از آنان را به آتش دوزخ عذاب نمی‌کرد.

و فی *تأویل الآیات* روی أخباراً کثیرة بهذا المعنی. و فی *مصباح‌الانوار* باسناده الی سلمان الفارسی ﷺ انه و المقدادبن الاسود الکندی و أبوذر الغفاری و جماعة من أصحاب النبی ﷺ دخلوا علیه و الحزن ظاهر فی وجوههم، فجلسوا بین یدی رسول اللّه ﷺ و قالوا: نفدیك بالآباء و الأمهات، انا نسمع فی علی ﷺ کلاماً قد أحزننا و انّا نستأذنك فی الرد علیهم. فقال رسول‌اللّه ﷺ: **و ماذا عساهم أن یقولوا فی أخی و ابن‌عمی علی‌بن ابی‌طالب؟** فقالوا: یا رسول‌اللّه، انهم یقولون: و أی فضیلة لعلی فی سبق الاسلام؟ انما أدرکه و هو طفل صغیر! و نحن فی هذا الکلام و النکت نحزن. فقال النبی ﷺ: **هذا الذی یحزنکم؟** فقالوا: نعم، فقال النبی ﷺ: **(الی أن قال) ان اللّه خلقنی و علیاً من نور واحد، و کنّا فی صلب آدم نسبّح اللّه، ثم نقلنا، فلم‌یزل نورنا من أصلاب الرجال الی الارحام الزکیة، یسمع تسبیحنا فی الظهور و البطون فی کل عهد و عصر الی عبدالمطلب، فان نورنا کان یظهر فی ملاحة وجوه آبائنا و امهاتنا. فلما افترق نورنا نصفین نصف فی عبداللّه و نصف فی أبی‌طالب و کان یسمع تسبیحنا فی ظهورهم، و کان عمی و أبی اذا هم جلسوا (اذا جلسا) فی ملأ من الناس أنار نوری فی صلب أبی و أنار نور علی فی صلب أبیه الی أن خرجنا من اصلاب آبائنا و بطون امهاتنا.**

و در *تأویل الآیات* اخبار بسیاری در این معنی روایت کرده است. و در *مصباح‌الانوار* به سندش از سلمان فارسی (ره) نقل کرده که او و مقداد بن اسود کِنْدی و ابوذر غِفاری و گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن حضرت وارد شدند و غم در چهرهٔ آنان هویدا بود، پس مقابل آن حضرت نشستند و گفتند: پدرها و مادرانمان فدایت باد، ما دربارهٔ علی علیه‌السلام سخنانی می‌شنویم که ما را ناراحت می‌کند و آمده‌ایم از شما اجازه بگیریم که پاسخ آنان را بدهیم. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان چه می‌توانند دربارهٔ برادر و

پسر عمویم علی بن ابی‌طالب بگویند؟ گفتند: ای رسول‌خدا، آنان می‌گویند: علی را چه فضیلتی در سبقت او به اسلام است؟ زیرا او در حال کودکی اسلام آورده ( و اسلام کودک بی‌ارزش است)! و ما از این‌گونه سخنان و نکته‌ها دلگیر می‌شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سخنان شما را دلگیر می‌کند؟! گفتند: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنانی فرمود تا اینکه فرمود: خداوند من و علی را از یک نور آفرید، و ما در صلب آدم بودیم و تسبیح خدا می‌گفتیم تا اینکه ما را از صلب او انتقال داد، و نور ما پیوسته از اصلاب مردان به ارحام پاک زنان انتقال می‌یافت و در هر عصر و زمانی صدای تسبیح ما در صلب پدران و شکم مادران شنیده می‌شد تا به عبدالمطلب رسید، زیرا نور ما در بهجت و روشنایی چهرهٔ پدران و مادرانمان آشکار بود. چون نور ما دو نیم شد، نیمی در عبدالله و نیمی در ابوطالب قرار گرفت و صدای تسبیح ما در پشت آنان شنیده می‌شد، و عمو و پدرم هرگاه در جمع مردم می‌نشستند نور من در صلب پدرم و نور علی در صلب پدرش می‌درخشید، تا از صلب پدران و شکم مادرانمان بیرون آمدیم.

**و لقد هبط عليَّ أخي جبرئيل عليه السلام وقت ولادة علي قال: يا محمد، الحقّ يقرئك السلام و يهنّيك بولادة أخيك و ابن‌عمك علي بن أبي طالب و يقول لك: هذا أوان ظهور نبوتك و اعلان أخيك و وزيرك و صفيّك و خليفتك، و من شددت به أزرك، و أعليت به ذكرك. فقلت: الحمد لله، فقمت مبادراً فوجدت فاطمة بنت أسد قد جاءَها المخاض، وحواها النسوة و القوابل، فقال لي أخي جبرئيل: تسجف هنيئاً بين النساء[1] سجافاً فاذا وضعت علياً فالتقه أنت. ففعلت ما أمرني به جبرئيل عليه السلام و قال: امدد يدك اليمنى نحو أُمه، فاذا بعليّ مائل على يدي، واضع يده اليمنى في أُذُنه اليمنى يؤذّن و يقيم بالحنيفية و يشهد لله بالوحدانية و يقرأ، ثم أثنى فقرأ.**

و برادرم جبرییل علیه‌السلام در هنگام ولادت علی بر من فرود آمد و گفت: ای محمد، حق‌تعالی تو را سلام می‌رساند و به ولادت برادر و پسر عمویت علی‌بن ابی‌طالب تهنیت می‌گوید و می‌فرماید: اینک آغاز ظهور نبوت تو و اعلان (ولایت) برادر و وزیر و برگزیده و جانشین توست، همان که پشت تو را به او محکم ساختم و نامت را به یاری او بلند گردانیدم. گفتم: خدا را سپاس. آنگاه

---

۱. تسجف بینها و بینک ـ صح

برخاستم و بیرون شتافتم، دیدم فاطمه بنت اسد را درد زاییدن گرفته و زنان و قابله‌ها دور او حلقه زده‌اند. برادرم جبرییل گفت: دمی میان خود و زنان پرده‌ای افکن و چون فاطمه علی را به دنیا آورد او را بگیر.[1] من آنچه جبرییل دستور داده بود عمل کردم، جبرییل گفت: دست راستت را به سوی مادرش دراز کن، چنان کردم دیدم علی به روی دست من مایل شد در حالی که دست راست خود را در گوش راست نهاده، به آیین حنیف اذان و اقامه می‌گوید و به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد و قرآن می‌خواند، باز حمد و ثنا فرستاد و قرآن خواند.

و الذی فلق الحبة و برأالنسمة فقد ابتدأ فی الصحف الذی أنزل اللّه تعالی علی آدم و قام بها شیث ابنه، فتلاها من أولها الی آخرها من أول حرف الی آخر حرف، حتی لو حضر شیث لأقرّ له أنه أحفظ منه. ثم تلی صحف نوح ثم صحف ابراهیم ثم توراة موسی و انجیل عیسی، ثم قرأ القرآن من أوله الی آخره، فوجدته یحفظ کحفظی له قبل أن یسمع منه حرف و لا آیة، ثم خاطبنی و خاطبته بما خاطب الانبیاءُ الاوصیاءَ، ثم عاد الی طفولیته. فبماذا تحزنون؟ و ماذا علیهم (علیکم من) قول أهل الشرك و الشك؟!

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، نخست شروع کرد به خواندن صحفی که خداوند بر آدم فرستاد و فرزندش شیث آنها را برپا داشت و آنها را از اول تا آخر از اولین حرف تا آخرین حرف خواند به‌طوری که اگر شیث حاضر بود اقرار می‌کرد که علی آن صحیفه‌ها را بهتر از او حفظ دارد. سپس صحف نوح، بعد از آن صحف ابراهیم، سپس تورات موسی و انجیل عیسی، سپس قرآن را از اول تا آخر خواند، دیدم مانند من آن را حفظ است پیش از آنکه یک حرف و یک آیه از آن شنیده شده باشد. سپس با هم گفت‌وگو کردیم مانند گفت‌وگویی که پیامبران با اوصیای خود می‌کنند، سپس به حال کودکی خود بازگشت. پس شما چرا ناراحتید؟ و شما را از گفتار اهل شرک و شک چه زیان؟!

ثم قال: باللّه علیکم أتعلمون أنی أفضل الانبیاء، و علیّ أفضل الاوصیاء و هو وصیّی علی المسلمین جمیعاً؟ و انّ آدم لما رأی اسمی و اسم أخی و اسم فاطمة بنتی و اسم سبطیَّ الحسن و الحسین علیهما السلام مکتوباً علی ساق العرش، قال: الهی، هل خلقت خلقاً من قبلی أکرم علیك منی؟ قال:

---

۱. این نقل با روایاتی که دربارهٔ تولد آن حضرت در داخل خانه کعبه رسیده سازگار نیست، و قابل توجیه با انجام این امور پس از زایمان نیز نمی‌باشد.

لا، یا آدم، قال: فما بال هذه الاسماء التی أریها علی ساق العرش مکتوبة؟ قال اللّه تعالی: یا آدم، لولا هذه الأسماء لما خلقت سماء مبنیّة، و لا أرضاً مدحیّة، و لا ملکاً مقرباً، و لا خلقتك یا آدم! قال آدم: الهی و سیدی، فبحقهم علیك الّا غفرت لی، فغفر له. فقال اللّه تعالی: أبشر یا آدم، هذه الاسماء من ذریتك و ولدك. فحمد اللّه آدم و افتخرعلی الملائکة. فاذا کان هذا من فضلنا و فضّلنا اللّه تعالی، و ما أعطی ابراهیم و موسی و عیسی من الفضل الّا أعطانا اللّه تعالی أوفی منهم... ـ الحدیث.[۱]

سپس فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که من برترین پیامبرانم و علی برترین اوصیا و وصی من بر همهٔ مسلمانان است؟ همانا آدم چون نام من و نام برادرم و نام فاطمه دخترم و نام نوادگانم حسن و حسین را بر ساق عرش نوشته دید، گفت: خدایا، آیا پیش از من خلقی گرامی‌تر از من آفریده‌ای؟ فرمود: نه، ای آدم. گفت: پس این نام‌ها که بر ساق عرش نوشته می‌بینم چیست؟ خداوند فرمود: ای آدم، اگر این نام‌ها نبودند هرگز آسمان برافراشته‌ای و زمین گسترده‌ای و فرشته مقربی و تو را نمی‌آفریدم! آدم گفت: ای معبود و آقای من، تو را به حق آنان سوگند که مرا بیامرزی. خداوند او را آمرزید. آنگاه خداوند فرمود: ای آدم، تو را مژده باد که صاحبان این نام‌ها اولاد و فرزندان تو هستند. آدم حمد خدا را به جا آورد و بر فرشتگان افتخار نمود. پس هرگاه این فضیلت ما باشد که خدا به ما داده، و خداوند هیچ فضلی را به ابراهیم و موسی و عیسی نداده جز آنکه کامل‌تر آن را به ما داده، دیگر چه جای اندوه است؟...

و فی *کفایة‌الأثر* عن عبدالملك بن أعین عن الصادق علیه السلام فی حدیث منه: ان أدنی معرفة الامام أنه عِدل النبی صلی الله علیه و آله الّا درجة النبوة، و ان طاعته طاعة اللّه و طاعة رسوله، و التسلیم له فی کل أمر و نهی، و الرد الیه، و الاخذ بقوله.[۲]

و در *کفایة‌الاثر* از عبدالملك بن اعین روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیثی فرمود: کمترین درجهٔ شناخت امام آن است که بدانی امام همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است با این فرق که درجهٔ نبوت را دارا نیست، و اطاعت از او اطاعت از خدا و پیامبر است، و اینکه در هر امر و نهی تسلیم او باشی، و از او بپرسی و فرمایش او را به کار بندی.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۵، ص ۱۹ـ۲۳ به نقل از *روضة‌الواعظین* با اختلاف در الفاظ.
۲. *کفایة‌الاثر*، ص ۲۵۹.

و فی *مناقب ابن‌شاذان* قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **لو أن الغیاض أقلام، و البحر مداد، و الجن حسّاب، و الانس کتّاب، لَما أحصوا فضایل علیّ‌بن أبی طالب** ﷺ.[۱]

و در *مناقب ابن‌شاذان* است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر همهٔ درختان قلم شوند و دریاها مرکب و پریان حسابگر و آدمیان نویسنده، هرگز نتوانند فضایل علی بن ابی‌طالب را به‌شمار آورند.

و فی عدة مواضع من کتاب *سلیم بن قیس الهلالی* عن رسول‌اللّه ﷺ انه قال لعلی ﷺ: **لولا أن تقول طوائف من امتی فیك ما قالت النصاری فی عیسی‌بن مریم لقلت فیك مقالة یتّبع امتی آثار قدمیك فی التراب فیقبّلونه.**[۲]

و در چند جای کتاب سلیم بن قیس هلالی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که به علی علیه‌السلام فرمود: اگر نه این بود که گروه‌هایی از امت دربارهٔ تو آن می‌گفتند که نصارا دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، سخنی در حق تو می‌گفتم که امت من در پی تو راه افتند و خاک پایت را برگیرند و ببوسند.

ای عزیز، پیغمبر ﷺ از خوف این معنی، حقیقت اوصاف و کمالات آن‌جناب را بیان نفرمودند و آنچه را که فرمودند دوستان از خوف اعدا بروز ندادند و دشمنان از عداوت کتمان نمودند، و با وجود اینکه هر سه موجب اختفای فضایل اوست مشرق و مغرب مملو از فضایل اوست.

و فی *الکافی* عن یونس و کامل التمار قالا: دخلنا علی أبی‌عبداللّه ﷺ فقال له کامل: جعلت فداك، حدیث رواه فلان، فقال: اذکره، فقال: حدثنی أن النبی ﷺ حدّث علیاً بألف باب یوم توفّی رسول‌اللّه ﷺ، کل باب یفتح ألف باب، فذلك ألف ألف باب! فقال: **لقد کان ذلك.** قلت: جعلت فداك، فظهر ذلك لشیعتکم و موالیکم؟ فقال: **یا کامل، باب أو بابان؛** [فقلت له: جعلت فداك، فما یروی من فضلکم من الف الف باب الّا باب او بابان؟] فقال: **و ما عسیتم أن تسرووا من فضلنا؟ ماترووون الّا ألفاً غیر معطوفة.**[۳]

و در *کافی* از یونس و کامل تمّار روایت است که گفتند: بر امام صادق علیه‌السلام

---

۱. *مائة منقبة*، ابن‌شاذان، منقبت ۹۹.
۲. *مناقب خوارزمی*، ص ۹۶.
۳. *کافی*، ج ۱، ص ۲۹۷.

وارد شدیم و کامل عرضه داشت: فدایت شوم، حدیثی را فلانی روایت کرده، فرمود: آن را بازگو کن. گفت: برایم حدیث کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز وفات خود از هزار باب علم برای علی علیه‌السلام سخن گفت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود، و اینها هزار هزار باب می‌شود! فرمود: آری، چنین است. گفتم: فدایت شوم، آیا این علوم برای شیعیان و دوستانتان ظاهر شده است؟ فرمود: ای کامل، یک یا دو باب آن ظاهر شده. [گفتم: فدایت شوم، پس از این هزار هزار باب فضائل شما جز یک یا دو باب بیشتر نقل نشده است؟!] فرمود: کجا می‌توان از فضایل ما برای شما نقل کرد؟ آنچه برای شما نقل می‌شود جز یک الف راست و خم‌نشده نیست.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی حمزة قال: سمعت أباجعفر علیه السلام یقول: لا واللّه، لایکون عالم جاهلاً أبداً، و لا عالماً بشیء جاهلاً بشیء. ثم قال: اللّه أجل وأعز و أکرم [من] أن یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه و أرضه. ثم قال: لا، لا، لایحجب ذلك [عنه].

ثم ذکر قریباً من هذا الخبر أخباراً کثیرة.[1]

و در *بصائرالدرجات* از ابوحمزه روایت است که گفت: شنیدم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: نه، به خدا سوگند، هیچ‌گاه نمی‌شود که عالمی (از ما) جاهل باشد، یا چیزی را بداند و چیزی را نداند. سپس فرمود: خداوند بزرگ‌تر و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که اطاعت از بنده‌ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او پوشیده داشته است. و باز فرمود: نه، نه، هرگز آن را از او پوشیده نمی‌دارد. سپس اخبار دیگری را نیز نزدیک به همین مضمون روایت کرده است.

و فی *بصائرالدرجات* قال: سئل علی علیه السلام عن علم النبی صلی الله علیه و آله فقال: علم النبی صلی الله علیه و آله جمیع علم النبیین و علم ما کان و علم ما هو کائن الی یوم القیامة. ثم قال: و الذی نفسی بیده، لأنی أعلم علم‌النبیین (النبی) و علم ما کان و علم ما هو کائن فیما بینی و[بین] قیام الساعة.[2]

و در *بصائرالدرجات* گوید: از علی علیه‌السلام دربارهٔ علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند، فرمود: علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شامل علم همهٔ پیامبران و علم حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت است. سپس فرمود: سوگند به خدایی که جانم به‌دست اوست، من علم پیامبران (پیامبر) و علم حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت را می‌دانم.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۱۲۴ـ۱۲۶.
۲. همان، ص ۱۲۷.

## فصل ۹۵

### دوستی و دشمنی امام

روی فی *المناقب* مرفوعاً الی ابن‌عمر قال: سألت رسول‌اللّه ﷺ عن علی بن أبی‌طالب ؑ فقلت: یا رسول اللّه، ما منزلة علی‌بن أبی‌طالب ؑ منك؟ فغضب رسول‌اللّه ﷺ ثم قال: **ما بال قوم یذکرون رجلاً له عند اللّه منزلة کمنزلتی و مقام کمقامی الّا النبوة؟! یابن عمر، ان منزلة علی‌بن أبی طالب [منّی] منزلة الروح و الجسد، و ان علیاً منی بمنزلة النفس من النفس، و ان علیاً منی بمنزلة النور من النور، و ان علیاً منی بمنزلة الرأس من الجسد، و ان علیاً منی بمنزلة الزرّ من القمیص. یابن عمر، من أحب علیاً فقد أحبنی، و من أحبنی فقد أحب اللّه. و من أبغض علیاً فقد أبغضنی، و من أبغضنی فقد ابغض اللّه.**

در *مناقب* به سند مرفوع از پسر عمر نقل کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پرسیدم، گفتم: ای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقام و منزلت علی بن ابی‌طالب نسبت به شما چیست؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و فرمود: برخی چه هدفی دارند که از مردی نام می‌برند که نزد خداوند مقام و منزلتی مانند من دارد جز آنکه پیامبر نیست؟! ای پسر عمر، منزلت علی بن ابی‌طالب نسبت به من منزلهٔ روح با جسد است، و نسبت علی با من نسبت جان با جان، و نور با نور، و سر با جسد، و تکمه با لباس است. ای پسر عمر، هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.

و هرکه علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هرکه مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.

ألا و من أحب علیاً فقد اوتی کتابه بیمینه و حوسب حساباً یسیراً. ألا و من أحب علیاً لایخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر، و یأکل من طوبی، و یری مکانه فی الجنة. ألا و من أحب علیاً هانت علیه سکرات الموت، و جعل قبره من ریاض الجنة. ألا و من أحب علیاً أعطاه‌اللّه بکل عضو من أعضائه حوراً و شفاعة ثمانین من أهل بیته. ألا و من عرف علیاً و أحبه بعث اللّه الیه ملك الموت کما یبعث الی الأنبیاء، و جنّبه من أهوال منکر و نکیر، و فسح له فی قبره مسیرة عام، و جاء یوم القیامة أبیض الوجه، یزفّ الی الجنة کما تزفّ العروس الی بعلها. ألا و من أحب علیاً أظله اللّه تحت عرشه، و آمنه یوم الفزع الأکبر. ألا و من أحب علیاً قبل اللّه حسناته و دخل الجنة آمناً. ألا و من أحب علیاً سمّی أمینَ اللّه فی أرضه. ألا و من أحب علیاً وضع علی رأسه تاج الکرامة مکتوب علیه: «أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ»[1] و «شیعة علی هم المفلحون». ألا و من أحب علیاً مرّ علی الصراط کالبرق الخاطف. ألا و من أحب علیاً لاینشر له دیوان، و لاینصب له میزان، و تفتح له أبواب الجنة الثمانی (الثمانیة). ألا و من أحب علیاً و مات علی حبه صافحته الملائکة، و زارته أرواح الانبیاء. ألا و من مات علی حب علیّ أنا کفیله بالجنة. ألا و ان للّه باباً، من دخل (کذا) نجا من النار و هی حب علیّ. ألا و من أحب علیاً أعطاه اللّه بکل عِرق فی بدنه و شعرة فی جسده مدینة فی الجنة.

هان، هر که علی را دوست بدارد نامهٔ عملش به‌دست راستش داده می‌شود و به آسانی حساب پس می‌دهد. هان، هر که علی را دوست بدارد از دنیا بیرون نرود تا از حوض کوثر بنوشد و از میوهٔ درخت طوبی بخورد و جای خویش را در بهشت ببیند. هان، هر که علی را دوست بدارد سختی‌ها و بیهوشی‌های مرگ بر او آسان شود و قبرش باغی از باغ‌های بهشت باشد. هان، هر که علی را دوست بدارد خداوند به هر عضوی از اعضای او یک حوری به او می‌بخشد و شفاعت او را دربارهٔ هشتاد نفر از خاندانش می‌پذیرد. هان، هر که علی را بشناسد و دوست بدارد خداوند فرشتهٔ مرگ را همان‌گونه که سراغ پیامبران می‌فرستاد سراغ او خواهد فرستاد، و او را از ترس نکیر و منکر دور می‌سازد، و قبرش را به اندازهٔ

---

۱. حشر، ۲۰.

مسیر یک سال راه می‌گسترد، و روز قیامت سپیدرو به محشر می‌آید، و او را مانند عروسی که به خانهٔ شوهر برند به بهشت می‌برند. *هان*، هر که علی را دوست بدارد خداوند او را در زیر سایهٔ عرش خود جای دهد، و روز ترس بزرگ (قیامت) او را ایمنی بخشد. *هان*، هر که علی را دوست بدارد خداوند کارهای نیک او را می‌پذیرد و با امنیت داخل بهشت می‌شود. *هان*، هر که علی را دوست بدارد به نام «امین خدا در زمین» نامیده می‌شود. *هان*، هر که علی را دوست بدارد تاج کرامت بر سرش نهاده می‌شود که بر آن نوشته شده: «بهشتیانند که رستگارند». و «شیعیان علی هستند که کامیابند». *هان*، هر که علی را دوست بدارد مانند برق جهنده از روی صراط بگذرد. *هان*، هر که علی را دوست بدارد نامهٔ عملش گشوده نمی‌شود، و میزانی برای سنجش اعمال او بر پا نمی‌شود، و درهای هشتگانهٔ بهشت به رویش گشوده می‌گردد. *هان*، هر که علی را دوست بدارد و بر دوستی او بمیرد فرشتگان با او دست دهند و ارواح پیامبران به زیارت او آیند. *هان*، هر که بر دوستی علی بمیرد من ضامن بهشت برای او هستم. *هان*، بدانید که خدا را دری هست که هر که از آن در داخل شود از آتش دوزخ نجات یابد و آن دوستی علی است. *هان*، هر که علی را دوست بدارد خداوند به هر رگی در بدن و هر مویی که در جسد اوست شهری در بهشت به او عطا می‌کند.

**یابن عمر، ألا و ان علیاً سید الوصیین، و امام المتقین. و خلیفتی علی الناس أجمعین، و أبوالغرّ المیامین. طاعته طاعتی، و معرفته معرفتی. یابن عمر، و الذی بعثنی بالحق نبیاً، لو أن أحدکم صف قدمیه بین الرکن و المقام یعبداللّه ألف عام ثم ألف عام، صائماً نهاره، قائماً لیله، و کان له ملأ الارض ذهباً فأنفقه، و عباداللّه ملکاً فأعتقهم، و قتل بعد هذا الخیر الکثیر شهیداً بین الصفا و المروة، ثم لقی اللّه یوم القیامة باغضاً لعلیّ لم یقبل اللّه له عدلاً و لا صرفاً، و زُجَّ بأعماله فی النار، و حشر مع الخاسرین.**[1]

ای پسر عمر، هشدار که علی سرور اوصیا، پیشوای پرهیزکاران، جانشین من در میان همهٔ مردم و پدر امامان بزرگوار و فرخنده است. اطاعت او اطاعت من و شناخت او شناخت من است. ای پسر عمر، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر هر یک از شما میان رکن و مقام برپا بایستد و هزاران سال

---

۱. نظیر آن و خلاصه‌تر در *بحارالانوار* ج ۲۷، ص ۱۱۴ و ج ۳۹، ص ۲۷۷، و *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۶۴، و در *مناقب ابن‌شهرآشوب* نیافتم. و نیز دربارهٔ آخر خبر ر.ک: *مشارق‌الانوار*، ص ۱۲۷.

پیاپی خدا را عبادت کند در حالی که روزها را روزه گرفته و شب‌ها را به نماز ایستاده باشد، و به اندازهٔ همهٔ سطح زمین طلا داشته و آن را انفاق کند، و به اندازهٔ همهٔ مردم برده داشته و در راه خدا آزاد کند، و پس از این همه کارهای خیر میان صفا و مروه هم شهید گردد، اما روز قیامت با دشمنی علی خدا را دیدار کند خداوند هیچ فدا و عوضی را از او نمی‌پذیرد، و با همهٔ آن اعمالش به دوزخ رانده شود و با زیان کاران محشور گردد.

روی الصدوق﵀ باسناده عن أبیه الی حماد بن زید قال: حدثنی عبدالرحمن بن البراج، عن نافع، عن عبدالله بن عمر قال: سألنا رسول‌اللّه ﷺ عن علی بن أبی طالب﵇ فغضب ﷺ و قال: ما بال قوم (اقوام) یذکرون من له عندالله منزلة و مقام کمنزلتی و مقامی الّا النبوة!؟ ألا و من أحب علیاً فقد أحبنی، و من أحبنی رضی‌الله عنه، و من رضی الله عنده کفاه (کافأه) بالجنة. ألا و من أحب علیاً لایخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر، و یأکل من طوبی، و یری مکانه من الجنة. ألا و من أحب علیاً قبل الله منه صلاته و صیامه و قیامه، و استجاب الله دعاءَه ... ألا و من أحب علیاً هوّن الله سبحانه علیه الموت، و جعل قبره روضة من ریاض الجنة. ألا و من أحب علیاً أعطاه الله بکل عِرق فی بدنه حوراء، و شُفِّع فی ثمانین من أهل بیته، و له بکل شعرة فی بدنه مدینة فی الجنة. ألا و من أحب علیاً بعث الله الیه ملک‌الموت کما یبعثه للأنبیاء، و دفع الله عنه هول منکر و نکیر، و نوّر قبره و فسّحه مسیرة سبعین عاماً، و بیّض وجهه یوم القیامة، و کان مع حمزة سیدالشهداء. ألا و من أحب علیاً أظلّه الله فی ظل عرشه مع الصدیقین و الشهداء و الصالحین، و آمنه یوم الفزع الاکبر من أهوال الصاخّة. ألا و من أحب علیاً أنبت الله الحکم فی قلبه و أجری علی لسانه الصواب، و فتح الله علیه أبواب الرحمة. ألا و من أحب علیاً ناداه ملک من تحت العرش: یا عبدالله، استأنف العمل فقد غفر الله لک الذنوب کلها. ألا و من أحب علیاً سمّی فی السماوات و الارض أسیرَ الله، و باهی به ملائکة السماوات و حملة العرش. ألا و من أحب علیاً جاء یوم القیامة و وجهه کالقمر لیلة البدر. ألا و من أحب علیاً وضع الله علی رأسه تاج المُلک، و ألبسه حلّة العزة و الکرامة... ألا و من أحب علیاً کتب الله له براءةً من النار و جوازاً علی الصراط و أماناً من العذاب، و لم‌ینشر له دیوان، و لم ینصب له میزان، و قیل له: ادخل الجنة بلا حساب. ألا و من أحب علیاً و مات علی

حبه صافحته الملائكة و زاره الأنبياء، و قضى‌اللّه عزوجل له كل حاجة. ألا و من أحب آل‌محمد أمن من الحساب و الميزان و الصراط. ألا و من مات على حب آل‌محمد أنا كفيله بالجنة مع الانبياء، ألا و من أبغض آل‌محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه: آيس من رحمةاللّه. ألا و من مات على بغض آل‌محمد مات كافراً. ألا و من مات على بغض آل‌محمد لم‌يشمّ رائحة الجنة.

قال أبورجاء: كان حمّادبن زيد يفتخر بهذا الحديث و يقول: هذا هو الاصل (الامل).[1]

(این حدیث نیز مانند حدیث گذشته است با برخی جملات اضافه که معنی آنها روشن است، و در آخر آن آمده) ابورجاء گفت: حمّاد بن زید به این حدیث افتخار می‌کرد و می‌گفت: این اصل مطلب است (یا این آرزوی واقعی هر کس است).

فعلم من هذا الخبر على طريق الاول الى قوله و حشر مع الخاسرين و مما ورد فى تفسير قوله: وَ لاتُخْسِرُوا الْمِيزانَ[2] أى لاتظلموا علياً حقه، أن الولاية هى الميزان للعباد يوم المعاد. فاذا وضعت السماء و الارض و ما بينهما من الراسيات و الشامخات مقابل لا اله الّا اللّه لايقوم لها وزن، و اذا وضعت الولاية مقابلها و هى علىٌّ ولىّ اللّه رجحت الميزان، لأن الولاية معها التوحيد و النبوة، لأنها جزء من التوحيد و جزء من النبوة، و هى جامعة لسرّ التوحيد و النبوة و خاتمة لهما. فلهذا اذا جاء العبد و فى ميزانه الجبال الراسيات من الصالحات و ليس فيها ولاية علىّ التى هى كمال الايمان و الدين لاوزن له، بل ولاية علىّ كمال سايرالاديان، لأنّ اللّه لم‌يبعث نبياً يدعو الناس اليه و يدل على عبادته الّا و قد أخذ (منه) ولاية على عليه السلام طوعاً أو كرهاً. فكل دين ليس معه حب على عليه السلام و ولايته فلاكمال له، و ما لاكمال له ناقص لايقبل، و لايوزن الأالطيّب، وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ[3] و الحق هو العدل، و العدل هو الولاية، لأن الحق على عليه السلام لقوله صلى الله عليه و آله: على مع الحق و الحق مع على، فمن كملت موازينه بحب على عليه السلام رجح و أفلح فأولئك هم المفلحون، و هم الذين يتقبل اللّه أعمالهم.

---

۱. *فضائل الشیعه*، حدیث اول.
۲. الرحمن، ۹.
۳. اعراف، ۸.

از خبر پیشین تا آنجا که فرمود: «و با زیان‌کاران محشور گردد» و از آنچه در تفسیر آیهٔ «و از ترازو کم مگذارید» رسیده که یعنی از حق علی نکاهید، معلوم می‌شود که ولایت میزان اعمال بندگان در روز قیامت است. پس هرگاه آسمان و زمین و کوه‌های استوار و بلندی که میان آنها است مقابل «لا اله الّا اللّه» قرار داده شوند وزنی نخواهند داشت، و هرگاه ولایت ـ یعنی «علیّ ولیّ اللّه» ـ هم مقابل آنها قرار گیرد کفّهٔ آن می‌چربد، زیرا ولایت توحید و نبوت را با خود دارد، زیرا جزئی از توحید و جزئی از نبوت است، و آن جامع سرّ توحید و نبوت و خاتمهٔ آن دو می‌باشد. از این رو اگر بنده‌ای بیاید و در ترازوی عملش اعمال صالحی چون کوه‌های استوار و سنگین باشد اما ولایت علی که کمال ایمان و دین است در آن نباشد آن اعمال وزنی نخواهد داشت. (ولایت علی نه تنها کمال دین اسلام است) بلکه ولایت علی کمال ادیان دیگر نیز هست، زیرا خداوند پیامبری نفرستاد که مردم را به سوی او فراخواند و راه عبادت او را بیاموزد جز اینکه دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام از امت خود، خواه و ناخواه پیمان گرفت. پس هر دینی که دوستی و ولایت علی علیه‌السلام با آن نباشد کامل نیست، و هر چه کامل نباشد ناقص بوده و قابل پذیرش نمی‌باشد؛ و جز عمل پاک وزن نمی‌شود. «و وزن اعمال در آن روز حق است» و حق عدالت است و عدالتْ ولایت، زیرا حقّ علی علیه‌السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی با حق است و حق با علی است». پس هر که میزان‌های عملش با دوستی علی علیه‌السلام کامل شود سنگین شده و رستگار گردد و آنها هستند که رستگارند و آنانند که خداوند اعمالشان را می‌پذیرد.

و فی *شرح الصحیفة* فی ترجمة قوله: وَ اَهْلِ الزُّلْفَةِ:[1] و قد روی فی مستفیض ان اللّه سبحانه عرض ولایة الائمة علیهم‌السلام فی عالم الذر و الارواح علی جمیع المخلوقات، فمن بادر الیها و عقد قلبه علیها من الأنبیاء علیهم‌السلام انتظم فی سلك اولی‌العزم بحکم قوله‌تعالی فی باب آدم: فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً،[2] أی ترك ولایتهم ولم‌یعقد قلبه علیها عقداً جازماً. و کذا من بادر الیها من الملائکة صار من أهل الزُّلفی، و من نوع الانسان صار من أهل الیمین، و من الشجر صار ذاتمرحلو حسن، و من قطعات

---

۱. صحیفهٔ سجادیه، دعای سوم.
۲. طه، ۱۱۵.

الارض صار قابلاً للزراعة، و من البهايم كان من البهايم الممدوحة. ألاترى الأخبار الواردة فی مذمة العصفور انه كان يحب فلاناً و فلاناً؟ أوما سمعت هذه الفضايل و تعجبت منها، فلا عجب، فلولاه ما دار فلك، و لا سبّح للّه ملك، كما تقدم فی أخبار كثيرة و سيأتی أيضاً.

و در شرح صحیفه در شرح این جملهٔ امام علیه‌السلام: «و اهل قرب و نزدیکی به تو» آمده: در روایتی که به حد استفاضه رسیده وارد است که خدای سبحان ولایت ائمه علیه‌السلام را در عالم ذر و ارواح بر همهٔ مخلوقات عرضه کرد، پس هر یک از پیامبران علیه‌السلام که به قبول آن شتافت و عقیدهٔ قلبی پیدا کرد در سلك پیامبران اولواالعزم درآمد، زیرا خداوند دربارهٔ آدم می‌فرماید: «پس فراموش کرد و ما عزمی در او نیافتیم». یعنی ولایت آنان را ترک کرد و اعتقاد قلبی جازم به آن پیدا نکرد ( پس از پیامبران اولواالعزم نشد). همچنین هر یک از فرشتگان که به قبول آن شتافت از مقربان درگاه خدا شد. و از انسان‌ها هر که پذیرفت از دست راستیان بهشتی گردید. و از درختان دارای میوهٔ شیرین و نیکو شده، و از قطعات زمین قابل زراعت گردیده، و از چهارپایان و حیوانات زبان بسته از خوبان آنها شده، آیا نبینی که در اخبار نکوهش گنجشک وارد است که این حیوان فلانی و فلانی (شیخین) را دوست می‌دارد؟ اگر این فضایل را شنیدی و تعجب کردی، هرگز عجب مدار، زیرا اگر چنین نبود فلکی به گردش نمی‌افتاد، و فرشته‌ای تسبیح خدا نمی‌گفت، چنان که در اخبار بسیار گذشت و باز هم خواهد آمد.

و هو الذی قال رسول‌اللّه ﷺ فی حقه يوم خيبر: **لو لم أخف أن تقول أمتی فيك ما قالت النصاری فی المسيح، لقلت فيك حديثاً... فلو قال لدعوه ربّاً، [لكنّهم دعوه ربّاً]** و ما قال ﷺ. و فی ذلك اليوم رأی النبی ﷺ فی وجه صفية بنت الملك شجّة، و سألها فقالت: أن علياً لما قدم الی الحصن هزّ الباب فاهتز الحصن و سقط من كان عليه من النظّارة، و ارتجفت السرير، فسقطت لوجهی فشجّنی جانب السرير. فقال لها رسول‌اللّه ﷺ: **يا صفية، ان علياً عظيم عنداللّه، و انه لما هزّ الباب اهتز الحصن و اهتزت السماوات السبع و الأرضون السبع، و اهتز عرش الرحمن غضباً لعلی** ﷺ.

و فی ذلك لما سأله عمر فقال: يا أباالحسن، لقد اقتلعت حصناً منيعاً و لك ثلاثة

أیام خمیصاً (خمیص)، فهل قلعتها بقوة بشریة؟ فقال ﷺ: **ما قلعتها بقوة بشریة ولکن قلعتها بقوة الهیة، و نفسی بلقائه ربها مطمئنة مرضیة.**

و علی علیه‌السلام کسی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر در حق او فرمود: «اگر بیم آن نداشتم که امتم دربارهٔ تو همان گوید که نصارا دربارهٔ مسیح گفتند، سخنی درباره‌ات می‌گفتم که ...» و اگر پیامبر آن سخن را می‌گفت بدون شک مردم علی علیه‌السلام را خدا می‌خواندند [ولی آنان او را خدا خواندند] حال آنکه پیامبر آن سخن را نفرمود. و در همین روز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در صورت صفیّه دختر رئیس یهود زخم و خراشی دید و علت آن را پرسید، صفیه گفت: وقتی علی به قلعه رسید درِ آن را حرکت داد، پس قلعه تکان خورد و همهٔ دیده‌بان‌هایی که بر بام آن بودند سقوط کردند، و تخت من هم لرزید و من به رو درافتادم و سرم به گوشهٔ تخت خورد و شکست. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای صفیه، علی نزد خداوند مقامی بزرگ دارد و هنگامی که او درِ قلعه را حرکت داد آن قلعه و همهٔ آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه نیز لرزیدند و عرش خدای رحمان نیز از خشمی که به خاطر علی گرفت لرزید.

و هنگامی که عمر در این‌باره از آن حضرت پرسید و گفت: ای اباالحسن، درِ قلعهٔ محکمی را از جای کندی با آنکه سه روز بود که گرسنه سر کرده بودی، آیا با نیروی بشری آن را از جا کندی؟ فرمود: آن را به نیروی بشری نکندم بلکه به نیروی الهی کندم در حالی که نفسم به دیدار پروردگارش آرام و خشنود بود.

و فی ذلك الیوم لما شطر مرحب شطرین و ألقاه مجدّلاً، جاء جبرئیل باسماً متعجباً، فقال له النبی ﷺ: مم تتعجب؟ فقال: أما ابتسامی فهذه الملائکة قد عجبوا من حملات علی‌بن أبی‌طالب ﷺ حتی نادوا باسمه: **لافتی الّا علی، لاسیف الّا ذوالفقار** فی صوامع [و] جوامع السماوات. و أما اعجابی فانی لما أُمرت أن أُدمّر قوم لوط حملت مداینهم و هی سبع مداین من الارض السابعة السفلی الی السماء السابعة العلیا علی ریشة من جناحی، و رفعتها حتی سمع حملة العرش صیاح دیوکهم و بکاء أطفالهم، و وقفت بها الی الصبح أنتظر الامر و لم‌أثقل بها، و الیوم لما ضرب علیّ ضربته الهاشمیة و کبّر أُمرت ان أقبض فاضل سیف علی ﷺ حتی لایشقّ الارض و

تصل الی الثور الحامل فیشطره شطرین، فتنقلب الأرض بأهلها! فکان فاضل سیف علی علیؑ أثقل من مداین لوط. هذا، و اسرافیل و میکائیل قد قبضا علی عضده فی الهواء.[1]

و در همان روز هنگامی که مرحب را دونیم کرد و به خاک افکند، جبرییل خندان و شگفت‌زده آمد، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از چه شگفت‌زده‌ای؟ گفت: خنده‌ام از آن است که فرشتگان در عبادتگاه‌های آسمان‌ها از حملات علی بن ابی‌طالب در شگفت شدند تا آنکه صدا به نام او بلند نموده گفتند: «جوانمردی جز علی نیست، و شمشیری جز ذوالفقار»، و اما تعجب من از آن است که چون مأمور به هلاک قوم لوط شدم، شهرهای آنان را که هفت شهر بود از هفتمین طبقهٔ زیرین زمین برداشتم و تا هفتمین آسمان بر روی پری از بال خود بالا بردم و چندان بالا بردم که حاملان عرش صدای خروس‌ها و گریهٔ کودکان آنان را شنیدند، و من تا صبح آن را بر روی بال خود نگاه داشته، منتظر فرمان بودم و احساس سنگینی نکردم، و امروز چون علی ضربت هاشمی خود را زد و صدا به تکبیر بلند کرد، من مأمور شدم که اضافهٔ ضرب شمشیر او را بگیرم تا مبادا زمین را بشکافد و به گاو حامل زمین رسد و آن را دو نیم کند و در نتیجه زمین با اهلش سرنگون شود؛ و من احساس کردم که اضافهٔ ضرب شمشیر علی از شهرهای قوم لوط بر من سنگین‌تر است، و تازه این اسرافیل و میکاییل هستند که در هوا بازوی او را گرفتند (که ضرب سنگین وارد نیاورد).

فأی عجب هذا بالنسبة الی کماله و مراتب أحواله؟ لأن مداین لوط قطعة من الأرض، و ضربته صادرة عن تأیید اللّه و قدرته، و أین قدرة اللّه التی من خشیتها ترعد السماء و سکانها الی قطعة من الأرض و جدرانها؟! و الامام أمر اللّه و عظمته، و أین ثقل الأرض الی عظمة رب السماء و الأرض؟! أ لاتفهم قول اللّه تعالی: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ[2] ـ الآیة، و الأمانة انما هی ولایة اللّه فی أرضه و عباده و خلافة اللّه فی بلاده، لأن القائم بها قائم مقام اللّه، و الامانة صفة اللّه، و اذا کانت السماوات و الارض قد عجزت عن حمل الصفة أن تقوم بها لعظمتها فی ملکوت

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۱۱۰.
۲. احزاب، ۷۲.

اللّه، فکیف یطیق جبرئیل وحده حمل الامین الموصوف الذی ظهرت فیه و به الآثارالالهیة و القوی الربانیة؟! و الی هذا المعنی أشار بقوله: «ما قلعت باب الخیبر (خیبر ظ) بقوة جسمانیة و قوة غذائیة، بل بقوة ربانیة و آثار الهیة».[۱]

پس این امر با توجه به کمال او و مراتب احوال او چه عجبی دارد؟ زیرا شهرهای لوط قطعه‌ای از زمین بود، اما ضربت آن حضرت صادر از تأیید و قدرت خدا بود، و قدرت خدا راکه آسمان و ساکنانش از بیم آن می‌لرزند با قطعه‌ای از زمین و ساختمان‌هایش چه قیاس؟[۲] و امام امر خدا و عظمت اوست، و سنگینی زمین کجا و عظمت پروردگار آسمان و زمین کجا؟ آیا معنای این آیه را فهم کرده‌ای که می‌فرماید: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم و آنها از قبول آن خودداری کردند و از آن ترسیدند...» و امانت همان ولایت خدا در زمین و میان بندگان او و خلافت خدا در شهرهای اوست، زیرا قائم به ولایت جانشین مقام خداست، و امانت صفت خداست، و هرگاه آسمان‌ها و زمین از حمل صفت الهی به خاطر عظمتی که در ملکوت خدا دارد عاجز باشند و نتوانند عهده‌دار آن شوند، پس چگونه جبرییل به تنهایی می‌تواند امین موصوف به آن صفت راکه آثار الهی و قوای ربانی در او ظهور دارد و به‌دست او جاری می‌گردد حمل کند؟! و به همین معنی اشاره دارد سخن آن حضرت که فرمود: «درِ خیبر را به نیروی جسمانی و قوت غذایی نکندم، بلکه به قوت ربانی و آثار الهی کندم».

و اذا کان شدید القوی الذی هو جبرئیل لایقوی علی حمل فاضل سیف علیؑ، فکیف یطیق الناس علی حمل سرّه الذی تأسفﷺ فقال: آه آه، لو أجد حملة![۳] فلا جرم اذا برقت بارقة من بوارق سرّه من سمائه، یکاد سنا برقه یذهب بالابصار، و لاتجد عند أکثر الناس الّا الرد و الانکار، و ما علمنا من سرّ عظمته الّا نقطة هی الباب الدال علی الجنات، و لیس بینها و بین اللّه من حجاب، فهی السر و الحجاب، فعلیٌّ صفة اللّه و قدرة اللّه و کلمة اللّه و اسم اللّه العظیم، و أنّیٰ ثقل قدرة

---

۱. سفینةالبحار، ج ۱، ص ۳۷۴، مادهٔ خبر.

۲. در قدرت الهی و نیروی علی علیه‌السلام که برگرفته از قدرت خداست شکی نیست، ولی اولاً برای کشتن مرحب یهودی چه نیازی به این ضربت فوق‌العاده بود؟! ثانیاً قرارداشتن زمین بر روی گاو یا گردهٔ ماهی و امثال آن ـ اگر فرضاً صحت احادیث آن را بپذیریم ـ مربوط به امور جسمانی نیست و از قبیل تمثیلات و استعارات است، بنابراین دو نیم شدن بدن گاو معنی ندارد.

۳. نهج‌البلاغة، حکمت ۱۴۷.

اللّه و تحمّلها و تحمّل ثقل السماوات و الأرضین السبع، و جبرئیل و غیره قد خلقوا من شعاع نور محمد و علیّ و هما خلقا من نور ذی‌الجلال؟! و لهذا قال رسول‌اللّه ﷺ: لو کانت البحار مداداً، و الغیاض أقلاماً، والسماوات صحفاً، و الجن و الانس کتّاباً، لنفد المداد، و کلّت الثقلان أن یکتبوا معشار عشر فضایل علیّ.[1] و یشهد للنبی کتاب الرب العلیّ قال: قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً.[2] و قد تقدّمت الأخبار أنّ أکبر کلمات اللّه و أعظمها علیٌّ علیه‌السلام و أنّه آیة اللّه العظمی، فله الفضایل و المناقب الّتی لاتحصی.

و هرگاه آن فرشتهٔ نیرومند یعنی جبرییل نتواند اضافه ضربت علی علیه‌السلام را تحمل کند، مردم چگونه می‌توانند سرّ او را تحمل نمایند؟ همان سرّی که حضرت تأسف می‌خورد و می‌فرمود: «آه، آه، کاش حاملانی برای اسرار خودم می‌یافتم!» ناگزیر هرگاه برقی از اسرار او از آسمان روحش بدرخشد چندان قوی است که نزدیک است دیدگان را کور کند و از مردم جز ردّ و انکار آن نمی‌یابی، تازه ما از راز عظمت آن حضرت جز یک نقطه نمی‌دانیم که مثل دری است که به سوی باغ‌هایی باز شود؛ رازهایی که میان آنها و خداوند حجابی نیست و آن خود سرّ و حجاب است. پس علی علیه‌السلام صفت خدا، قدرت خدا، کلمهٔ خدا و اسم بزرگ خداست، و سنگینی قدرت خدا و تحمل آن کجا و تحمل سنگینی آسمان‌ها و زمین‌ها کجا، حال آنکه جبرییل و غیر او همه از شعاع نور محمد و علی آفریده شده‌اند و آنان از نور خدای ذی‌الجلال؟! از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر دریاها مرکب، درختان قلم، آسمان‌ها کاغذ، و جن و انس نویسنده باشند، مرکب‌ها تمام شود در حالی که جن و انس نتوانند یک صدم فضایل علی را بنویسند». گواه این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کتاب خدای بلندمرتبه است که می‌فرماید: «بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شود، دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم تمام گردد گرچه همانند آن راکمک آوریم». و اخباری در این زمینه گذشت که بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین کلمات خدا علی علیه‌السلام است و او آیت بزرگ خداست، پس او را فضایل و مناقب بی‌شمار خواهد بود.

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۱۱۱.
۲. کهف، ۱۰۹.

فکیف یعرفه البرایا و قد قال النبی ﷺ: یا علیُّ، ما عرفك الّا اللّه و أنا، و ما عرفنی اللّه و أنت، و ما عرف اللّه الّا أنا و أنت.[۱] فکیف یکون مثل الناس و هم یدّعون معرفته؟ و قد روی عن النبی ﷺ و علی علیه السلام: من عرف نفسه فقد عرف ربه؟![۲] و معرفة النفس هو أن یعرف الانسان مبدأه و منتهاه من أین، و فی أین، و الی أین؟ و ذلك موقوف علی معرفة حقیقته التی هی الوجود المقیّد، و هو معرفة الفیض الاول الذی فاض عن حضرة ذی الجلال، ثم فاض عنه الوجود بأمر واجب الوجود و مفیض الجود، و ذلك هو النقطة الواحدة التی هی مبدأ الکائنات و نهایة الموجودات و روح الأرواح و نور الأشباح، و هو أول العدد و سر الواحد الاحد، و ذلك لأن ذات اللّه غیر معلومة للبشر، فمعرفته بصفاته، و النقطة هی صفة اللّه، و الصفة تدلّ علی الموصوف، لان بظهورها عرف اللّه، و هی لألاءُ النور الذی شعشع عن جلال الاحدیة فی سماء الحضرة المحمدیة، و الیه الاشارة بقوله: لولا نا ما عرف اللّه، و لولا اللّه ماعرفنا.[۳]

و چگونه آفریدگان او را بشناسند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «ای علی، تو را کسی جز خدا و من نشناخت، و مرا کسی جز خدا و تو نشناخت، و خدا را کسی جز من و تو نشناخت». پس چگونه او مانند مردم باشد و آنان ادعای شناخت او را کنند؟ در حالی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: «هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است». و شناخت نفس آن است که انسان آغاز و انجام خود را بشناسد و بداند که از کجا آمده و در کجاست و به کجا خواهد رفت؟ و این موقوف است بر شناخت حقیقت خود که همان وجود مقید است، و آن شناخت فیض اول است که از حضرت ذی‌الجلال افاضه شده، سپس وجود ـ به امر واجب الوجود و مفیض الجود ـ از آن سرچشمه گرفته است، و آن همان نقطهٔ واحدی است که مبدأ کائنات و نهایت موجودات (در قوس صعود) و روح الارواح و نورالاشباح است، و او نخستین عدد و سرّ واحد احد است. زیرا ذات خدا برای بشر نامعلوم است، و شناخت او به شناخت صفات اوست، و نقطه صفت اللّه است، و صفت

---

۱. *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج ۳، ص ۲۶۷.
۲. *کنوزالحقایق*، ص ۲: اذا عرف ...، *غررالحکم*، ج ۵، ص ۱۹۲.
۳. *کافی*، ج ۱، ص ۱۹۳.

هم دلالت بر موصوف دارد، زیرا با ظهور نقطهٔ (وجود) خدا شناخته شده است، و نقطه درخشش نوری است که از جلال احدیت در آسمان حضرت محمدیه تابیده است. و به همین مطلب اشاره دارد حدیثی که فرمود: «اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، و اگر خدا نبود ما شناخته نمی‌شدیم».

فهو النور الذی أشرقت منه الأنوار، و الواحد الذی ظهرت عنه الآحاد، و السر الذی نشأت عنه الاسرار، و العقل الذی فاضت منه العقول، و النفس الذی صدرت عنه النفوس، و اللوح الحاوی لاسرار الغیوب، و الکرسی الذی وسع السماوات و الارض، و العرش العظیم المحیط لکل شیء عظمةً و علماً، و العین التی ظهر عنها کل عین، و الحقیقة التی یشهد لها بالبداء کل موجود، کما شهدت هی بالاحدیة لواجب الوجود. فتاه عرفان العارفین عن الوصول الی محمد و علی علیهما السلام بحقیقة معرفتهم أو بمعرفة حقیقتهم، لکن ذلك الباب مستور بحجاب، وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلیلاً.[1] و الیه الاشارة بقولهم علیهم السلام: ان الذی خرج الی الملائکة المقربین من معرفة آل محمد صلی الله علیه و آله قلیل من الکثیر فکیف الی عالم البشریة.

پس او (ولیّ) نوری است که نورها از آن درخشیدن گرفته، و واحدی است که یک‌ها از آن ظاهر شده، و سرّی است که اسرار از آن نشأت گرفته، و عقلی است که عقول از آن افاضه شده، و نفسی است که نفوس از آن صادر شده، و لوحی است که حاوی اسرار غیب است، و کرسیی است که آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته، و عرش بزرگ است که از نظر عظمت و علم بر همه چیز محیط است، و عین و ذاتی است که همهٔ عین و ذات‌ها از آن ظاهر گردیده، و حقیقتی است که هر موجودی گواه ظهور آن است چنان‌که خود آن حقیقت گواه احدیت واجب‌الوجود می‌باشد. بنابراین عرفان عارفان حیران و سرگردان است از وصول به حقیقت معرفت، و معرفت حقیقت محمد و علی علیهماالسلام، بلکه این باب پوشیده به حجاب است «و شما را از علم جز اندکی نداده‌اند». و به همین مطلب اشاره دارد حدیثی که فرموده‌اند: «آنچه از معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم به‌دست فرشتگان رسیده است اندکی از بسیار است» چه رسد به آنچه به‌دست عالم بشریت رسیده است.

---

۱. اسراء، ۸۵.

و من هذا المقام عنوا بقولهم فی أخبار متواترة متقدمة: **ان أمرنا صعب مستصعب، لایحتمله الّا نبی مرسل، أو ملك مقرب، أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للایمان.**[1] فمن اتصل بشعاع نورهم فقد عرف نفسه، لأنه قد عرف عین الوجود و حقیقة الموجود و فردانیة رب المعبود. فمعرفة النفس هی حقیقة الوجود المقید، و هی النقطة الواحدة التی ظاهرها النبوة و باطنها الولایة، فمن عرف النبوة و الولایة بحقیقة معرفتهما فقد عرف ربه، فمن عرف محمداً و علیاً علیهما السلام فقد عرف ربه.

و همین مقام را در نظر داشته‌اند در اخبار متواتر گذشته که فرمودند: «همانا امر ولایت ما سخت سرکش است که جز پیامبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب یا مؤمنی که خداوند دل او را برای ایمان آزموده باشد تحمّل آن را ندارد». پس هر که به نور آنان متصل شود همانا خود را شناخته است، زیرا او عین وجود و حقیقت موجود و یگانگی ربّ معبود را شناخته است. پس معرفت نفس همان معرفت حقیقت وجود مقید است، که آن همان نقطهٔ واحدی است که ظاهرش نبوت و باطنش ولایت است، پس هر که حقیقتاً نبوت ولایت را بشناسد تحقیقاً پروردگار خود را شناخته، پس هر که محمد و علی را (که ظهور نبوت و ولایت هستند) بشناسد پروردگار خود را شناخته است.

و الاشیاء کلها عن الماء لقوله تعالی: **وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ.**[2] فالماء ابو الأشیاء کلها، و هو علیه السلام أبو تراب، فهو سر الأشیاء کلها، و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله: **لیلة اُسری بی الی السماء لم أجد باباً ولا حجاباً ولا شجرة و لا ورقة و لا غرفة الّا و مکتوب علیها: علیٌ. و ان اسم علی مکتوب علی کل شیء.**

و همهٔ اشیاء از آب آفریده شده‌اند[3] چنان‌که خداوند فرموده: «و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم». پس آب پدر همهٔ چیزها است، و علی علیه‌السلام هم ابو تراب (پدر خاک) است، پس او سرّ همهٔ چیزها است، و به همین مطلب اشاره دارد سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند هیچ در و پرده و درخت و برگ و غرفه‌ای را ندیدم جز آنکه بر آن نوشته بود: «علیّ». و همانا نام علی علیه‌السلام بر هر چیزی نوشته شده است.

---

۱. بصائرالدرجات، ص ۲۶.
۲. انبیاء، ۳۰.
۳. اشیاء زنده از آب آفریده شده‌اند نه همهٔ اشیاء.

روی عمار عن أمیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: یا عمار، باسمی تکوّنت الکاینات و الاشیاء، باسمی دعی سایر الانبیاء، و أنا اللوح و القلم، و أنا العرش و الکرسی، و أنا السماوات السبع، و أنا الاسماء الحسنی و الکلمات العلیا.[۱]

عمار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرموده: ای عمار، به نام من کاینات و همهٔ اشیاء به وجود آمد، و به نام من سایر پیامبران دعوت شدند، و منم لوح و قلم، و منم عرش و کرسی، و منم آسمان‌های هفت‌گانه، و منم بهترین نام‌ها و برترین کلمات الهی.

و قدمر أن الولایة أخص من النبوة، فأین کان اسم علی علیه السلام کان اسم محمد صلی الله علیه و آله من غیر عکس، لدخول الولایة تحت النبوة.

و گذشت که ولایت اخص از نبوت است، پس هر جا نام علی علیه‌السلام باشد نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم هست نه به عکس، زیرا ولایت در تحت نبوت واقع است (نبوت عام و ولایت خاص است).

و فی *الارشاد عن الکفایة* للحافظ الشافعی، عن أنس بن مالك قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: مررت لیلة أسری بی الی السماء و اذا بملك جالس علی منبر من نور و الملائکة یحدقون به، فقلت: یا جبرئیل، من هذا الملك؟ فقال: اُدن منه و سلّم علیه. فدنوت منه و سلّمت علیه، فاذا أنا بأخی و ابن‌عمی علی بن أبی‌طالب علیه السلام، فقلت: یا جبرئیل سبقنی علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام الی السماء الرابعة؟ فقال: لا، یا محمد، ولکن الملائکة شکت حبّها لعلی علیه السلام فخلق اللّه هذا الملك من نور علی علیه السلام علی صورة علی علیه السلام، فالملائکة تزورونه فی کل لیلة جمعة سبعین ألف مرة، یسبّحون اللّه و یقدّسونه، و یهدون ثوابه لمحبی علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام.[۲]

و در *ارشادالقلوب* از *کفایةالطالب* گنجی شافعی، از انس بن ملک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند عبور کردم ناگاه فرشته‌ای را دیدم که بر منبری نشسته و فرشتگان دیگر دور او حلقه زده‌اند، گفتم: ای جبرییل، این فرشته کیست؟ گفت: نزدیک او بر و بر او سلام کن. من نزد او شدم و بر او سلام کردم، دیدم برادرم علی بن ابی‌طالب است، گفتم: ای جبرییل، آیا علی پیش از من به آسمان چهارم آمده است؟ گفت: نه، ای

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۵۹.

۲. *ارشادالقلوب*، ص ۲۳۳. *کفایةالطالب*، ص ۱۳۲.

محمد، ولی فرشتگان از عشق خود به علی به درگاه خدا شکوه کردند، خداوند هم این فرشته را از نور علی به صورت او آفرید، و فرشتگان در هر شب جمعه هفتاد هزار مرتبه او را زیارت می‌کنند و به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازند و ثواب آن را به دوستان علی‌بن ابی‌طالب هدیه می‌کنند.

و قد تقدم أن اللّه تعالی قال: **علیٌّ حصنی، فمن دخله أمن من النار.**[۱] و فی أخبار کثیرة **لا اله الاّ اللّه حصنی.**[۲] و فی *مصباح‌الأنوار* باسناده عن الصادق، عن أبیه، عن جده علیهم‌السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنا میزان العلم، و علی کفّتاه، و الحسن والحسین حباله، و فاطمة علاقته، و الائمة من بعدهم یزِنون المحبین.**[۳]

در گذشته گفتیم که خدای متعال می‌فرماید: «(ولایت) علی دژ محکم من است، هر که در آن وارد شود از آتش دوزخ در امان است». و در اخبار بسیاری هم وارد است که «لا اله الاّ اللّه دژ محکم من است». (و این اتحاد توحید و ولایت را می‌رساند و اینکه شناخت ولایت شناخت توحید و شناخت ولیّ شناخت خدا است). و در *مصباح‌الانوار* به سندش از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: من ترازوی علم هستم، و علی دو کفهٔ آن است، و حسن و حسین ریسمان‌های آن، و فاطمه آویز آن، و امامانِ بعد از آنان دوستان را وزن می‌کنند (میزان محبت آنان را می‌سنجند).

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: **أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ،**[۴] قال أبوعلی الطبرسی رحمه‌الله: «أفمن کان علی بینة من ربه» النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله «و یتلوه شاهد منه» علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام، و هو المروی عن أبی‌جعفر الباقر و علی‌بن موسی الرضا علیهماالسلام.[۵]

و در *تأویل‌الآیات* در تفسیر این آیه «آیا کسی که دلیلی از پروردگارش در اختیار دارد و شاهدی هم از خود او به دنبال اوست...» گوید: ابوعلی طبرسی(ره) گفته است: آنکه دلیل به‌دست دارد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و شاهدی که در پی اوست علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام. و این مطلب از امام باقر و حضرت رضا علیهماالسلام روایت شده است.

---

۱. *عیون‌اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۱۳۴ـ۱۳۶.
۲. همان.
۳. *مقتل‌الحسین* خوارزمی، ص ۱۰۷.
۴. هود، ۱۷.
۵. *تأویل‌الآیات*، ص ۲۳۲.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: وَ إِنْ كُنْتَ فی شَكٍّ مِمّا اَنْزَلْنا اِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ، لَقَدْ جائَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاتَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرينَ،[1] عن علی‌بن ابراهیم فی تفسیره باسناده عن عبدالله بن مسکان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لما أُسری برسول الله صلی الله علیه و آله و أوحی الله تعالی الیه فی علی علیه السلام ما أوحی من شرفه و عظمه، و رُدَّ الی البیت المعمور جمع الله النبیین و صلّوا خلفه، و عرض فی قلب رسول الله صلی الله علیه و آله عظم ما أُوحی الیه فی علی علیه السلام، فأنزل الله علیه «فان کنت فی شک مما انزلنا الیک [فی علیّ علیه السلام] فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک» یعنی الانبیاء الذین صلّی بهم رسول الله صلی الله علیه و آله. [أی] فی کتب الأنبیاء قبلک ما أنزلنا فی کتابک من فضله «لقد جائک الحقّ من ربک فلا تکونن من الممترین» یعنی من الشاکّین. فقال أبوعبدالله علیه السلام: ما شک رسول الله صلی الله علیه و آله و لاسأل[2] عن الانبیاء، و هذا مثل قوله: وَ اسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنا مِنْ رُسُلِنا.[3]

و نیز در *تأویل الآیات* در تفسیر این آیه: «و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در شک و تردید هستی پس از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می‌خوانده‌اند بپرس؛ بی‌شک حق از سوی پروردگارت بر تو آمده، پس از تردید کنندگان مباش» از *تفسیر علی‌بن ابراهیم* به سند وی از عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شبانه به معراج بردند و خدای متعال از شرافت و عظمت علی علیه‌السلام مطالبی را به آن حضرت وحی کرد و سپس آن حضرت را به بیت المعمور (در آسمان چهارم) بردند، خداوند در آنجا پیامبران را گرد آورد و همگی پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندند، و در آنجا مطالبی که خداوند دربارهٔ علی علیه‌السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرموده بود در قلب آن حضرت بزرگ جلوه کرد و خداوند این آیه را نازل کرد: «پس اگر از آنچه به سوی تو [دربارهٔ علی] نازل کرده‌ایم در شک و تردید هستی پس از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می‌خوانده‌اند بپرس» یعنی از پیامبرانی که پشت سر تو نماز خواندند بپرس. یعنی در کتاب‌های پیامبران پیش از تو همان فضایلی برای علی هست که در کتاب تو فروفرستاده‌ایم «همانا حق از

---

۱. یونس، ۹۴.
۲. تا اینجا تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۷.
۳. زخرف، ۴۵.

سوی پروردگارت بر تو آمده، پس از تردیدکنندگان مباش» یعنی از شک‌کنندگان. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: «نه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شک داشت و نه از پیامبران پرسید». و این آیه مثل آیهٔ دیگر است که می‌فرماید: «از کسانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس...».

و معنی عرض فی قلب رسول‌اللّه ﷺ أی خطر علی باله عظم ما أوحی الیه فی علی ؑ و فضله، و لم‌یکن عنده فی ذلك شك، لان فضل علی ؑ من فضله الذی فضّل علی الخلق أجمعین؛ و لأجل ذلك قال: یا علیّ، ما عرف‌اللّه الاّ أنا و أنت، و لا عرفك الاّ اللّه و أنا، و لاعرفنی الاّ اللّه و أنت.[1]

و معنی اینکه فرمود: «در قلب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوه کرد» این است که عظمت مطالبی که خداوند دربارهٔ علی علیه‌السلام به آن حضرت وحی کرد از خاطر آن حضرت گذشت نه اینکه در این‌باره شک کرده باشد، زیرا فضل علی علیه‌السلام از فضل خود اوست که بر همهٔ آفریدگان برتری دارد؛ و از همین‌رو فرمود: «ای علی نشناخت تو را کسی به غیر از من و حق. نشناخت مرا کسی به غیر از تو و حق. حق را نشناخت کس به غیر از من و تو».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۲۲۷.

## فصل ۹۶

## جریان ولایت در همهٔ زمان‌ها و همهٔ عوالم

و فی *فردوس‌الاخبار* عن حذیفة الیمانی: لو علم الناس متی سمّی علیٌّ أمیرالمؤمنین ما أنکروا فضله، سمّی بذلك و آدم بین الروح و الجسد، قال اللّه تعالی: **اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ، قالُوا بَلیٰ،**[1] فقال: أنا ربکم، و محمّد نبیّکم و علیٌّ أمیرکم.[2]

در *فردوس‌الاخبار* از حُذَیفهٔ یمانی روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی از کی امیرمؤمنان لقب یافت هرگز فضیلت او را انکار نمی‌کردند، او امیرمؤمنان نامیده شد آنگاه که آدم میان روح و جسد بود (هنوز خلقتش کامل نشده بود)، خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند: چرا» خدا فرمود: من پروردگار شمایم، محمد پیامبر شماست و علی امیر شما.

و فی *خلاصة‌المناقب* للعلامة رحمه الله قال النبی صلی الله علیه و آله: **ان اللّه له الحمد عرض حب علی و فاطمة و ذریتها علی البریة، فمن بادرمنهم بالاجابة جعل منهم الرسل، و من أجاب بعد ذلك جعل منهم الشیعة، و ان اللّه جمعهم فی الجنة.**

و در *خلاصه‌المناقب* علّامه (ره) آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند ـ که او را سپاس ـ دوستی علی و فاطمه و فرزندان آنان را بر آفریدگان عرضه کرد، هر که زودتر اجابت کرد خداوند رسولان خود را از آنان قرار داد، و هر

---

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. *فردوس‌الاخبار*، ج ۳، ص ۳۵۴، حدیث ۵۰۶۶، و در آن: قالت الملائکة: بلی.

که بعد از آنان اجابت کرد شیعیان را از آنان قرار داد، و خداوند همهٔ آنها را در بهشت کنار هم جمع خواهد کرد.

و فی *بصائرالدرجات* عن النبی ﷺ انه قال: **ما تکاملت النبوة لنبیّ فی البدایة (فی الاظلّة) حتی عرضت علیه ولایتی و ولایة أهل‌بیتی، و مُثّلوا له فأقروا بطاعتهم [و ولایتهم]**.[1]

در *بصائرالدرجات* از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: در آغاز خلقت (یا در عالم اشباح) نبوت هیچ پیامبری تکامل نیافت تا آنکه ولایت من و ولایت خاندان من بر او عرضه شد و خاندان من در برابر او مجسم شدند و آنان به وجوب اطاعت و ولایت آنان گرد نهادند.

و فی *الجواهرالسنیة*: و لیس وجوب‌الاقرار بولایته مقصوراً علی هذه الأُمة، بل علیها أُخذت مواثیق الانبیاء و أممهم کما تواترت به الاخبار.[2] (انتهی)

و در *جواهرالسنیة* گوید: وجوب اقرار به ولایت علی علیه‌السلام مخصوص این امت نیست، بلکه از پیامبران و امت‌های آنان نیز میثاق ولایت گرفته شد، چنان که اخبار در این زمینه متواتر است.

و فی *المجالس* عن ابن‌عباس رضی الله عنه عن النبی ﷺ قال: **قال اللّه جل جلاله: لواجتمع الناس کلهم علی ولایة علی علیه‌السلام لما خلقت النار**.[3]

و در *امالی* صدوق از ابن‌عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداوند ـ جلّ جلاله ـ فرموده: اگر همهٔ مردم بر ولایت علی اجتماع می‌کردند هرگز آتش دوزخ را نمی‌آفریدم.

و قال النبی ﷺ: **أتانی جبرئیل فقال: یا محمد، ان ربك یأمرك بحب علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام و ولایته**.[4]

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت تو را به دوستی علی بن ابی‌طالب و ولایت او فرمان می‌دهد.

و فی کتب العامة عن أبی‌هریرة قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **فی لیلة المعراج اجتمع علیَّ الأنبیاء، فأوحی اللّه الیَّ: سلهم یا محمد، بماذا بعثتم؟ فسألتهم فقالوا: بعثنا علی شهادة أن لا اله الّا اللّه، و علی الاقرار بنبوتك، و الولایة لعلی‌بن أبی طالب علیه‌السلام**.[5]

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۷۳.
۲. *الجواهرالسنیة*، ص ۲۳۶.
۳. *امالی صدوق*، مجلس ۹۴، ص ۵۸۷.
۴. *بحارالانوار*، ج ۳۹، ص ۲۷۳.
۵. *نهج‌الحق و کشف‌صدق*، علامهٔ حلّی، ص ۱۸۳، که در پاورقی مصادر این حدیث ذکر شده است.

و در کتاب‌های عامّه از ابوهریره نقل است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شب معراج پیامبران نزد من گرد آمدند، آنگاه خداوند به من وحی فرمود که ای محمد، از آنان بپرس که به چه چیز برانگیخته شدند؟ من از آنان پرسیدم، گفتند: ما برانگیخته شدیم بر شهادت به یگانگی خدا، و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌عبداللّه علیه السلام بعد ما سأله رجل: الملائکة أکثر أو بنوآدم؟ فقال: **و الذی نفسی بیده لَملائکة اللّه فی السماوات أکثر عدداً من التراب فی الارض، و ما فی السماء موضع قدم الّا و فیه ملك یسبح له و یقدسه، و لا فی الأرض شجرة و لا عودة الّا و فیها ملك موکّل یأتی اللّه فی کل یوم بعملها، اللّه أعلم بها، و ما منهم أحد الّا و یتقرب [فی کل یوم] بولایتنا أهل‌البیت علیهم السلام و یستغفر لمحبینا، و یلعن أعداءنا...**.[1]

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که پس از آنکه فردی از آن حضرت پرسید: آیا فرشتگان بیشترند یا بنی‌آدم؟ فرمود: سوگند به خدایی که جانم به‌دست اوست همانا فرشتگان خدا در آسمان بیش از مقدار ذرات خاک در زمین‌اند، و در آسمان جای پایی پیدا نمی‌شود مگر آنکه فرشته‌ای در آنجا ایستاده و به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و در زمین درخت و شاخه‌ای نیست مگر آنکه فرشته‌ای در آن است که هر روز عمل آن را برای خدا می‌آورد و البته خود خداوند به آن داناتر است، و احدی از آنان نیست جز آنکه در هر روز به سبب ولایت ما خاندان به خداوند تقرب می‌جوید و برای دوستان ما آمرزش می‌طلبد و دشمنان ما را لعنت می‌کند...

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌الصباح الکنانی عن أبی‌جعفر علیه السلام قال: **سمعته یقول: واللّه ان فی السماء لَسبعین صفاً من الملائکة، لو اجتمع علیهم اهل الارض کلّهم یحصون عدد صف منهم ما أحصوهم، و انهم یدینون بولایتنا.**[2]

و در همان کتاب از ابوالصباح کِنانی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند در آسمان هفتاد صف از فرشتگان است که اگر همهٔ مردم زمین جمع شوند که تعداد یک صف از آنان را بشمارند نتوانند، و آنان به ولایت ما معتقدند.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۶۹.
۲. همان، ص ۶۷.

و فی *الکافی* عن أبی عبدالله علیه السلام یقول: ولایتنا ولایة الله التی لم یبعث نبیاً قطُّ الّا بها.[۱]

و فی *الکافی* عن أبی عبدالله علیه السلام یقول: ما من نبی جاء قطّ الّا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا.[۲]

و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ولایت ما ولایت خداست که هرگز هیچ پیامبری را جز به آن نفرستاده است.

و نیز فرمود: هیچ پیامبری نیامد جز با معرفت به حق ما و اعتقاد به برتری ما بر دیگران.

و فی *الکافی* عن أبی الحسن علیه السلام قال: ولایة علیّ مکتوبة فی صحف جمیع الانبیاء علیهم السلام، و لن یبعث الله رسولاً الّا بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و وصیة علی علیه السلام.[۳]

و در *همان* کتاب از حضرت ابوالحسن (امام کاظم یا امام رضا علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: ولایت علی علیه‌السلام در همهٔ کتاب‌های پیامبران نوشته است.

و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد جز با اعتقاد به نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت علی علیه‌السلام.

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه السلام قال: ان الله نصب علیاً علیه السلام علماً بینه و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً، و من أنکره کان کافراً. الحدیث.[۴]

و در *همان* کتاب از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند علی را نشانه‌ای میان خود و آفریدگانش نصب کرده، پس هر که او را شناخت مؤمن است، و هرکه او را انکار کرد کافر است...

و فی أخبار کثیرة: ما تنبّیء نبی قطّ الّا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا.[۵]

و فی خبر آخر عن مولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام: ان الله عرض ولایتی علی أهل السماوات و علی أهل الارض، أقر بها من أقر، و أنکرها من أنکر. و أنکرها یونس فحبسه الله فی بطن الحوت حتی أقر بها.[۶]

و در اخبار بسیاری رسیده که: هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر با شناخت حق ما و اعتقاد به برتری ما بر دیگران.

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. *بصائرالدرجات*، ص ۷۴.
۶. همان، ص ۷۵.

و در خبر دیگری از مولا یمان امیرمؤمنان علیه‌السلام رسیده که فرمود: خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و زمین عرضه داشت، گروهی به آن اقرار کردند و گروهی انکار نمودند. و یونس پیامبر انکار کرد (دیر پذیرفت) و خدا او را در شکم ماهی حبس کرد تا بدان اقرار نمود.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام: **ما من ملك يهبطه اللّه فی أمر مما يهبطه الّا بدأ بالامام يعرض ذلك عليه. و ان مختلف الملائكة من عند اللّه تعالى الى صاحب هذا الأمر.**[1]

و در *بصائرالدرجات* از امام کاظم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هیچ فرشته‌ای نیست که خداوند او را برای کاری به زمین فروفرستد مگر آنکه از امام شروع می‌کند و خبر را نخست بر او عرضه می‌کند. و همانا آمد و شد فرشتگان از نزد خدای متعال به سوی صاحب این امر است.

و فی *بصائرالدرجات* فی أخبار كثيرة عنهم علیهم‌السلام: **انا اذا عجل لنا أمر نرسل بعضاً من الجن. فكما أن لنا أتباعاً من الناس لنا أتباعاً من الجن. و يجيئنا أخوانكم من الجن يستفتونا فی حلالهم و حرامهم كما تأتوننا و تستفتوننا فی حلالكم و حرامكم.**[2]

و در همان کتاب در اخبار بسیاری از امامان علیه‌السلام رسیده که فرمودند: ما هرگاه کاری فوری داشته باشیم برخی از جنّه را در پی آن می‌فرستیم. ما همان‌گونه که پیروانی از انسان‌ها داریم پیروانی نیز از جنیّان داریم. برادران جنّی شما نزد ما می‌آیند و از ما دربارهٔ مسائل حلال و حرام خود می‌پرسند همان‌گونه که شما نزد ما آمده از مسائل حلال و حرام خود سؤال می‌کنید.

و فی *الارشاد* عن سلمان الفارسی رحمه‌الله قال: دخل أبوبكر و عمر و عثمان علی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقالوا: ما بالك يا رسول‌اللّه، تفضّل علينا علياً علیه‌السلام فی كل حال؟ فقال: **ما أنا فضّلته بل اللّه تعالى فضّله.** فقالوا: و ما الدليل؟ فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله: **اذا لم تقبلوا منی فليس من الموتى عندكم أصدق من أهل الكهف، و أنا أبعثكم و علياً الى أصحاب الكهف و أجعل سلمان شاهداً عليكم، و تسلّموا عليهم، فمن أحياه‌اللّه له و أجابوه كان أفضل.** قالوا: رضينا. فأمر و بسط بساطاً لهم و دعا بعلی فأجلسه فی وسط البساط و أجلس كل واحد منهم على

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۹۶-۱۰۳.

قرنة من البساط و أجلسنی من (علی) القرنة الرابعة ثم قال: **یا ریح، احملیهم الی أصحاب الکهف و الرد (و ردّیهم) الیّ.**

و در *ارشادالقلوب* از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: ابوبکر و عمر و عثمان بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده، گفتند: ای رسول‌خدا، شما را چیست که در هر حال علی را بر ما برتری می‌دهید؟! فرمود: من او را برتری نداده‌ام بلکه خدای متعال او را برتری داده است. گفتند: به چه دلیل؟ فرمود: اگر از من نمی‌پذیرید، می‌دانم هیچ یک از مردگان به نظر شما از اصحاب کهف راستگوتر نیستند، من شما را با علی به نزد اصحاب کهف می‌فرستم و سلمان را شاهد بر شما قرار می‌دهم، می‌روید و بر آنان سلام می‌کنید، هر کس که خداوند آن مردگان را برای او زنده کرد و دعوت او را پاسخ گفتند او افضل است. گفتند: قبول است. پیامبر دستور داد و بساطی برای آنان گسترد و علی را صدا زد و او را وسط آن و هر یک از آنان سه تن را بر گوشه‌ای از آن و مرا نیز در گوشهٔ چهارم نشاند، سپس فرمود: ای باد، آنان را نزد اصحاب کهف ببر و پس از آن نزد من بازگردان.

قال سلمان: فدخل الریح تحت البساط و سار بنا و اذا نحن بکهف عظیم فحطّتنا علیه... فقالوا: نحن نتقدم. فقام کل واحد منهم و [صلّی و] دعا و قال: **السلام علیکم یا أصحاب الکهف، فلم یجبهم أحد.** فقام أمیرالمؤمنین علیه السلام بعدهم فصلّی رکعتین ودعا و نادی: **یا أصحاب الکهف،** فصاح الکهف و صاح القوم من داخله بالتلبیة، فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: **السلام علیکم أیتها الفتیة الذین آمنوا بربهم فزادهم هدی.** فقالوا: و علیك السلام یا أخا رسول‌اللّه و وصیه و أمیرالمؤمنین، لقد أخذ اللّه علینا العهد بعد ایماننا باللّه و برسوله محمد صلی الله علیه و آله بالولایة لك یا أمیرالمؤمنین الی یوم القیامة یوم الدین. فسقط القوم علی وجوههم و قالوا لسلمان: یا أباعبداللّه ردّنا، فقال: **ماذاك الیّ،** قالوا: یا أباالحسن، ردّنا، فقال علیه السلام: **یا ریح، ردّینا الی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله.** فملتنا فاذا نحن بین یدیه، فقص علیهم رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله کل ما جری و قال: **هذا حبیبی جبرئیل أخبرنی به.** فقالوا: الآن علمنا فضل علی علیه السلام علینا من عنداللّه عزوجل لأمتك.[1]

سلمان گفت: باد به زیر بساط درآمد و ما را برد، ناگاه به غار بزرگی رسیدیم و ما

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۲۶۸.

را بر آن پیاده کرد... آن سه تن گفتند: اول ما پیش می‌رویم. پس هر یک از آنان برخاست و نماز گزارد و دعا کرد و گفت: سلام بر شما ای اصحاب کهف، اما هیچ کس جواب آنها را نداد. آنگاه امیرمؤمنان برخاست و دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد و صدا زد: ای اصحاب کهف؛ پس آن غار و افرادی که در آن بودند از داخل غار صدا به لبیک بلند کردند. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «سلام بر شما ای جوانمردانی که به پروردگار خود ایمان آوردید و خدا هم بر هدایت شما افزود». گفتند: و سلام بر تو ای برادر رسول‌خدا و وصی او و امیرمؤمنان، همانا خداوند از ما پیمان گرفت که پس از ایمان به خدا و رسولش محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ولایت تو ای امیرمؤمنان ایمان آوریم و تا روز قیامت که روز جزاست بر آن پایدار باشیم. آنان با شنیدن این سخنان به‌رو درافتادند و به سلمان گفتند: ای اباعبدالله، ما را باز گردان. سلمان گفت: این به‌دست من نیست، گفتند: ای اباالحسن، تو ما را بازگردان. حضرت فرمود: ای باد، ما را به نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان. باد ما را برداشت و ناگاه دیدیم نزد رسول‌خدا رسیدیم، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام ماجرا را برای آنان بازگفت و فرمود: این دوستم جبرییل است که مرا خبر داد. گفتند: اکنون دانستیم که برتری علی بر ما از سوی خداوند برای امت تو قرار داده شده است.

و فی *تأویل‌الآیات* عن محمدبن العباس مسنداً الی أبی‌عبدالله علیه‌السلام: أمر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أبابکر و عمر و علیاً علیه‌السلام أن یمضوا الی الکهف و الرقیم، فیسبغ أبوبکر الوضوء و یصفّ قدمیه و یصلّی رکعتین و ینادی ثلاثاً، فان أجابوه و الاّ فلیقل مثل ذلک عمر، فان أجابوه و الاّ فلیقل مثل ذلک علی علیه‌السلام. و مضوا و فعلوا ما أمرهم به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فلم یجیبوا أبابکر و لا عمر، فقام علی علیه‌السلام و فعل ذلک فأجابوه و قالوا: لبیک لبیک، ثلاثاً. فقال لهم: ما بالکم لم تجیبوا الصوت الاول و الثانی، و أجبتم الثالث؟ فقالوا: ما أُمرنا أن نجیب الاّ نبیّاً أو وصیاً. ثم انصرفوا الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فسألهم مافعلوا و أخبروا، فأخرج رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله صحیفة حمراء، فقال لهم: اکتبوا شهادتکم بخطوطکم فیها بما رأیتم وسمعتم. فأنزل‌الله عزوجل فی سورة الزخرف: «سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ»[1] یوم القیامة.[2]

---

۱. زخرف، ۱۹.

۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۵۳۹

و در *تأویل‌الآیات* از محمد بن عباس به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و علی علیه‌السلام را دستور داد به نزد کهف و رقیم روند، ابوبکر وضویی شاداب بگیرد و بایستد و دو رکعت نماز بگزارد و سه بار صدا زند، اگر پاسخ دادند که هیچ، اگر پاسخ ندادند عمر بگوید، و اگر پاسخ ندادند علی بگوید. رفتند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انجام دادند، اما اصحاب کهف ابوبکر و عمر را پاسخ ندادند، پس علی علیه‌السلام ایستاد و آن دستورات را انجام داد و آنان پاسخ دادند و سه بار لبیّک گفتند. علی علیه‌السلام به آنان فرمود: چرا ندای اول و دوم را پاسخ نگفتید و ندای سوم را پاسخ گفتید؟ گفتند: ما مأموریم که جز دعوت پیامبر یا وصی را پاسخ نگوییم. آنان به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند و پیامبر ماجرا را پرسید و آنان خبر دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیفهٔ سرخی را بیرون آورد و فرمود: گواهی خود را نسبت به آنچه دیدید و شنیدید به خط خود در اینجا بنویسید. آنگاه خداوند در سورهٔ زخرف این آیه را فرستاد، «به زودی گواهی آنان نوشته شود و روز قیامت از آن بازخواست شوند».

و فی *المناقب* و *مناقب ابن‌شاذان* عن ابن‌عباس فی حدیث: فقال النبی ﷺ: یا جبرئیل، کیف سمیته أمیرالمؤمنین؟ فقال: أوحی الله تعالیٰ الیّ فی غزوة بدر أن اهبط الی محمد و أُمره أن یأمر أمیرالمؤمنین علی‌بن أبی طالب ان یجول بین الصفّین، فانّ الملائکة یحبّون أن ینظروا الیه و هو یجول بین الصفّین. فسمّاه الله تعالیٰ من السماء أمیرالمؤمنین. فأنت یا علی، أمیر من فی السماء و أمیر من فی الأرض، و أمیر من مضی و أمیر من بق، فلا أمیر قبلك و لا أمیر بعدك، لانّه لایجوز أن یسمّی بهذا الاسم الّا من سمّاه الله.[1]

و در *مناقب*، و *مناقب‌ابن‌شاذان* از ابن‌عباس در ضمن حدیثی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرییل، چگونه علی را امیرمؤمنان خواندی؟ گفت: خداوند در جنگ بدر به من وحی کرد که به نزد محمد فرود آی و او را امر کن که امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب را دستور دهد در میان دو صف (مشرکان و مسلمانان) جولان دهد، زیرا فرشتگان دوست دارند او را در حال جولان‌دادن در میان دو صف کارزار ببینند. پس خداوند از آسمان او را

---

۱. *مائةمنقبة*، ابن‌شاذان، ص ۵۲، منقبت ۲۶. *بحارالانوار*، ج ۳۷، ص ۳۰۷.

امیرمؤمنان خواند. پس تو ای علی، امیر آسمانیان و امیر زمینیان و امیر گذشتگان و امیر مردمان در حال و آینده هستی، امیری پیش از تو نبوده و امیری پس از تو نخواهد بود، زیرا جایز نیست کسی به این نام خوانده شود مگر کسی که خداوند او را نامیده باشد.

و فی شرح *الصحیفة* نقل حدیثاً عن النبی ﷺ انّه قال: یا علیّ، لایتّسم بهذا الاسم من بعدك الّا ولد زنا أو مخنّث.

و در شرح صحیفه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: ای علی، پس از تو هیچ کس خود را به این نام نخواند مگر آنکه حرام‌زاده یا زن‌صفت باشد.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌سعید الخدری قال: رأیت رسول‌اللّه ﷺ یقول: یا علیّ، ما بعث اللّه نبیّاً الّا و قد دعاه الی ولایتك طایعاً أو کارهاً.[1]

و در *بصائرالدرجات* از ابوسعید خُدری روایت کرده که گفت: دیدم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: ای علی، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه خواه یا ناخواه او را به ولایت تو دعوت نمود.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن النبی ﷺ فی جملة حدیث: معاشر الناس، و الذی بعثنی بالنبوة، و اصطفانی علی جمیع البریة، ما نصبت علیاً علماً لأُمّتی فی الأرض حتّی نوّه اللّه باسمه فی سماواته، و أوجب ولایته علی ملائکته.[2]

و در *امالی* صدوق (ره) در ضمن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: ای مردم، سوگند به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و بر همهٔ آفریدگان برگزید، من علی را به عنوان نشانه‌ای برای امتم در زمین نصب نکردم تا آنکه خداوند در آسمان‌هایش نام او را انتشار داد و ولایت او را بر فرشتگانش واجب ساخت.

و فی *تأویل‌الآیات* عن الصدوق ﷺ و فی *الارشاد* عن أبی‌ذرالغفاری ﷺ قال: سمعت رسول‌اللّه ﷺ یقول: افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال: أنا خیر منك. قال: و لمَ أنت خیر منی؟ قال: انی صاحب الثمانیة حملة العرش و أنا صاحب النفخة فی الصور و أنا أقرب الملائکة الی اللّه عزوجل. فقال [جبرئیل]: أنا خیر منك، فقال: و بما أنت خیر منی؟ قال: انی

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۷۲.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۲۶، ص ۱۱۱.

أمین‌اللّه علی وحیه و أنا رسوله الی الانبیاء و المرسلین و أنا صاحب الخسوف و الکسوف و القذوف، و ما أهلك اللّه أمّة من الأمم الاّ علی یدی. فاختصما الی اللّه تبارك و تعالی، فأوحی اللّه تعالی الیهما: اسکتا، فو عزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما. قالا: یا رب، تخلق من هو خیر منّا و نحن خلقنا من نور؟! قال اللّه تعالی: نعم، فأوحی اللّه الی نوره (حجب القدرة): انکشفی، فانکشفت فاذا علی ساق العرش مکتوب: لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول‌اللّه، و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین خیر خلق اللّه. فقال [جبرئیل]: یارب، فانی أسئلك بحقهم علیك لجعلتنی (الاّ جعلتنی) خادمهم، قال اللّه تعالی: قد جعلت. فجبرئیل علیه‌السلام خادمنا و انه من أهل البیت علیهم‌السلام.[1]

و در *تأویل‌الآیات* از صدوق (ره) و در *ارشادالقلوب* از ابوذر غفاری (ره) روایت است که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: اسرافیل بر جبرییل افتخار نمود و گفت: من از تو بهترم. جبرییل گفت: چرا تو از من بهتری؟ گفت: من صاحب هشت تن فرشتگان حامل عرش و صاحب نفخ صور و مقرب‌ترین فرشتگان به خداوند هستم. جبرییل گفت: من هم از تو بهترم، اسرافیل گفت: چرا تو از من بهتری؟ گفت: من امین وحی خدا و فرستادهٔ او به سوی انبیا و مرسلین و صاحب خسوف و کسوف و قذوف (سنگباران کردن امت‌ها برای هلاک آنان) هستم و خداوند هیچ امتی را جز بر دست من هلاک نکرده است. آنان دعوا را نزد خدای متعال بردند، خداوند به آنان وحی کرد: ساکت شوید، به عزت و جلالم سوگند که من کسی را آفریده‌ام که از هر دو شما بهتر است. گفتند: پروردگارا، کسی را از ما بهتر می‌آفرینی با آنکه ما از نور آفریده شده‌ایم؟ خداوند فرمود: آری، آنگاه به نور خود ( یا به حجاب‌های قدرت) وحی فرمود که پرده را کنارزن، پرده کنار رفت، دیدند بر ساق عرش نوشته است: «لا اله الاّ اللّه، محمد رسول‌اللّه ، علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین خلق خدایند». جبرییل گفت: پروردگارا، من به حق آنان بر تو از تو درخواست می‌کنم که مرا خادم آنان قرار دهی. خدای متعال فرمود: قرار دادم. پس جبرییل خادم ما و از ما خاندان است.

و فی *الارشاد* عن أخطب، عن ابن‌مسعود قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا عبداللّه، أتانی

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۰۳. *ارشادالقلوب*، ص ۴۰۳-۴۰۴.

**ملك فقال: يا محمد، سل من أرسلنا من قبلك من رسلنا على مابعثوا (بعثتم)؟ [قال: قلت: على ما بعثوا] فقال: على ولايتك و ولاية علي عليه السلام.**[۱]

و در *ارشادالقلوب* از اخطب خوارزم، از ابن‌مسعود روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عبداللّه، (در شب معراج) فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس که بر چه چیز مبعوث شده‌اند؟ پرسیدم: بر چه چیز مبعوث شده‌اند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی.

و فی *مناقب فضل‌بن شاذان* عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: **و اللّه لقد خلّفنی [رسول‌اللّه] فی امته، و أنا حجة اللّه علیهم بعد نبیه، و ان ولایتی لتلزم أهل السماء کما تلزم أهل الارض، و ان الملائکة لتتذاکر فضلی، و ذلك تسبیحها عنداللّه.**[۲]

و در *مناقب ابن‌شاذان* از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند رسول‌خدا مرا در میان امت خویش جانشین کرد و من پس از پیامبر خدا حجت خدا بر آنان هستم، و ولایت من بر اهل آسمان لازم است چنان که بر اهل زمین؛ و فرشتگان با یکدیگر از فضل من می‌گویند و این تسبیح آنها در نزد خداست.

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ** - الآیة،[۳] عن علی‌بن ابراهیم فی تفسیره قال: قال الصادق علیه السلام: **ان اللّه أخذ المیثاق علی الناس للّه بالربوبیة، و لرسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بالنبوة، و لامیرالمؤمنین علیه السلام و الائمة علیهم السلام بالولایة، ثم قال: الست بربّکم و محمّد نبیّکم و علیّ أمیرکم و الائمة الهادون أولیائکم؟ قال: فمنهم من أقرّ باللسان، و منهم من أقر بالقلب.**[۴]

و در *تأویل‌الآیات* در تفسیر این آیه «و یادکن آنگاه که پروردگارت از پشت بنی‌آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را گواه گرفت...» از تفسیر *علی بن ابراهیم* روایت کرده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند از مردم به ربوبیت خداوند و رسالت پیامبر و ولایت امیرمؤمنان و سایر ائمه پیمان گرفت، سپس فرمود: آیا

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۲۱۰.
۲. *مناقب ابن‌شاذان*، حدیث ۳۲، ص ۵۹ و فضل بن شاذان غلط است.
۳. اعراف، ۱۷۲.
۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۱۸۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷

من پروردگارتان نیستم و محمد پیامبر و علی امیر و امامان هدایتگر سرپرستان شما نیستند؟ برخی به زبان اقرار کردند و برخی به دل.

و عن *الکافی* عن جابر، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قلت له: لم سمّی علیّ أمیرالمؤمنین؟ قال: **سمّاه اللّه، و هکذا أنزل اللّه فی کتابه و هو قوله عزوجل: و اذ أخذ ربّك ـ الآیة الی قوله ـ الست بربکم و ان محمداً نبیکم رسولی و ان علیاً أمیرالمؤمنین؟ قالوا: بلی.**[1]

و در *کافی* از جابر روایت است که گفت: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: چرا علی امیرمؤمنان نامیده شد؟ فرمود: پروردگارت او را چنین نامید و خداوند این را در کتابش نازل فرمود در این آیه که می‌فرماید: «آنگاه که پروردگارت از بنی‌آدم پیمان گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟» و محمد پیامبرتان رسول من و علی امیرمؤمنان نیست؟ گفتند: چرا.

روی المفید باسناده الی أنس بن مالك قال: کنت خادم رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله؛ فلما کانت لیلة أم‌حبیبة بنت أبی‌سفیان أتیت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بوضوء، فقال: **یا أنس یدخل علیك الساعة من هذا الباب أمیرالمؤمنین و خیرالوصیین، أقدم الناس سلماً، و أکثرهم علماً، و أرجحهم حلماً.** فقلت: اللهم اجعله من قومی. فلم‌ألبث أن دخل علی بن أبی‌طالب علیه السلام من الباب و رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله یتوضأ، فرمی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله الماء علی وجهه حتی امتلأت عیناه منه، فقال: یا رسول‌اللّه، أ حدث فیّ حدث؟ فقال له النبی صلی الله علیه و آله: **ما حدث فیك الّا خیر، أنت منّی و أنا منك، تؤدّی عنّی، و تفی بذمتی، و تغسلنی، و تواریني فی لحدی، و تُسمع الناس عنّی، و تبیّن لهم ما یختلفون من بعدی.**[2]

مفید به سند خود از اَنَس بن مالك روایت کرده که گفت: من خادم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم؛ شبی که نوبت امّ‌حبیبه دختر ابوسفیان بود آب وضو برای رسول‌خدا بردم، فرمود: ای انس، همین ساعت از این در امیرمؤمنان و بهترین اوصیاء، پیشگام‌ترین مردم در اسلام و داناترین و بردبارترین و خردمندترین آنها بر تو وارد می‌شود. با خود گفتم: خداوندا، او را از قوم من قرار ده( خداکند مردی از قوم من باشد). چیزی نگذشت که علی بن ابی‌طالب از در وارد شد و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال وضو ساختن بود، آن

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۱۸۷. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۲. ۲. همان، ص ۱۸۷. *ارشاد مفید*، ص ۲۷.

حضرت مقداری آب به صورت علی پاشید به‌طوری که آب در چشمان او پر شد، عرض کرد: یا رسول‌اللّه، آیا چیز جدیدی دربارهٔ من رخ داده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چیزی جز خیر درباره‌ات رخ نداده، تو از منی و من از تو هستم، تو قرضم را ادا می‌کنی و به پیمانم وفا می‌کنی و مرا غسل می‌دهی و به خاک می‌سپاری و پیامم را به گوش مردم می‌رسانی و در اختلافاتی که پس از من پیدا می‌کنند حق را برایشان روشن می‌سازی.

و فی تفسیر مجاهد من طریق العامة قال: ما فی القرآن یا أیهاالذین آمنوا الّا و لعلی بن أبی طالب علیه السلام سابقة فی ذلك، لانه یسبقهم الی الاسلام، فسمّاه اللّه سبحانه فی تسع و ثمانین موضعاً أمیرالمؤمنین علیه السلام و سید المخاطبین الی یوم‌الدین.[1]

و در تفسیر مجاهد از طریق عامه گوید: در قرآن هیچ آیهٔ «یاایهاالذین آمنوا» نیست جز آنکه علی‌بن‌ابی‌طالب را در آن سابقه‌ای است، زیرا او از همه در اسلام پیشگام‌تر است، و خداوند او را در هشتادونه جا امیرالمؤمنین وسیدالمخاطبین تا روز قیامت نامیده است.

و روی الحسین بن جبیر صاحب کتاب النخب فی کتابه حدیثاً مسنداً الی الباقر علیه السلام قال: سئل الباقر علیه السلام عن قول اللّه تعالی: فَاسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَأُونَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِكَ،[2] مَن هؤلاء؟ فقال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: لما أسری بی الی السماء الرابعة أذّن جبرئیل و أقام و جمع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الملائکة، و تقدمت و صلّیت بهم، فلما انصرفت قال جبرئیل: قل لهم: بم تشهدون؟ قالوا: نشهد أن لا اله الّا اللّه، و أنك رسول‌اللّه، و أن علیاً أمیرالمؤمنین علیه السلام.[3]

و حسین بن جبیر صاحب کتاب نُخَب در کتاب خود حدیثی با سند از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده که از آن حضرت از این آیه: «پس، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خوانده‌اند بپرس...» سؤال شد که آنان کیستند؟ فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شب معراج که مرا به آسمان چهارم بردند جبرییل اذان و اقامه گفت و پیامبران و صدّیقان و شهیدان و فرشتگان را جمع کرد و من پیش رفتم و بر آنان در نماز جماعت امامت کردم، چون بازگشتم جبرییل به من گفت: به آنان بگو: شما به چیز گواهی می‌دهید؟

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۱۸۸. *مناقب ابن شهرآشوب*، ج ۳، ص ۵۳.
۲. یونس، ۹۴.
۳. *تأویل الآیات*، ص ۱۸۸.

گفتند: گواهی می‌دهیم به اینکه جز خدای یکتا خدایی نیست، و تو رسول خدایی، و علی امیرمؤمنان است.

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه علیه السلام انه قال و قد سأله رجل عن القائم علیه السلام: أیسلَّم علیه بامرة المؤمنین؟ قال: لا، ذاك اسم سمّی اللّه به أمیرالمؤمنین و لم یتسمّ به أحد قبله و لم یتسمّ به أحد بعده الّا کافر. قال: قلت: فکیف یسلَّم علی القائم؟ قال: تقول: السلام علیك یا بقیةاللّه. ثم قرأ: بَقِیَّةُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.[1]

و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که مردی از آن حضرت پرسید: آیا به قائم علیه‌السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام می‌دهند؟ فرمود: نه، این نامی است که خداوند فقط امیرمؤمنان علی را به آن نامیده، و کسی پیش از او و بعد از او خود را بدین نام ننامیده و نخواهد نامید جز کافر. آن مرد گفت: گفتم: پس چگونه بر قائم سلام می‌دهند؟ فرمود: می‌گویی: سلام بر تو ای بقیةاللّه (ای یادگار خدا)، سپس این آیه را خواند: «بقیّةاللّه برای شما بهتر است اگر ایمان دارید».

و فی *تأویل الآیات*: و روی الکراجکی فی *کنزالفواید* حدیثاً مسنداً الی ابن‌عباس قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: والذی بعثنی بالحقّ بشیراً و نذیراً ما استقر الکرسی و العرش، و لا دار الفلك، و لا قامت السماوات و الأرض الّا بأن کتب علیها «لا اله الّا اللّه، محمد رسول‌اللّه، علی أمیرالمؤمنین» ـ الحدیث.[2]

و الأخبار فی تسمیة علی بن أبی طالب علیه السلام بهذا الاسم و اختصاصه به من قبل اللّه أکثر من أن تحصی؛ هذا.

و در *تأویل الآیات* گوید: کراجکی در *کنزالفواید* حدیثی را با سند از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق مژده دهنده و بیم‌کننده برانگیخت، کرسی و عرش استقرار نیافتند و فلک به گردش نیامد و آسمان‌ها و زمین برپا نشدند مگر به آنکه بر آنها نوشته شد: «لا اله الّا اللّه، محمد رسول‌اللّه، علیٌّ امیرالمؤمنین»...

و اخبار دربارهٔ نامگذاری علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به این نام و اینکه این نام از سوی خداوند به او اختصاص داده شده، بیش از حد شمار است؛ این را داشته باش.

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۲، هود، ۸۶.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۱۹۲.

**تنبیه [در برتری علی علیه‌السلام از سایر پیامبران]**

و اعلم أنه یظهر من هذه الاخبار أیضاً أنّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام أفضل من النبیین و المرسلین حیث ثبت من طریق الخاصة و العامة انّه تعالی سمّاه أمیرالمؤمنین و آثره علی ذریة آدم و هم ذرٌّ، و أقرّوا له بذلك، و الامیر أفضل من المؤمّر علیه، و ان اللام فی المؤمنین للاستغراق کما دل علیه بعض الاخبار المتقدمة آنفاً و سابقاً، فیعمّ جمیع المؤمنین و من حملتهم الأنبیاء و المرسلون علیهم‌السلام لقوله‌تعالی فی سورة الصافات حکایة عن نوح علیه‌السلام: إِنَّهُ مِنْ عبادِنَا الْمُؤمِنینَ،[۱] و عن ابراهیم علیه‌السلام: إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤمِنینَ،[۲] و عن موسی و هارون: إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَاالْمُؤمنینَ،[۳] [و عن الیاس: إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤمنینَ؟[۴] فهؤلاء خمسة من الانبیاء المرسلین] منهم ثلاثة اولوا العزم: نوح و ابراهیم و موسی، و منهم هارون و الیاس من المرسلین، فیکون أمیرالمؤمنین علیه‌السلام أفضل منهم.

بدان‌که از این اخبار معلوم می‌شود که امیرمؤمنان علیه‌السلام از همهٔ پیامبران و مرسلین (جز رسول‌خدا) افضل است، زیرا از طریق خاصه و عامه به ثبوت رسیده که خدای متعال آن حضرت را امیرمؤمنان نامیده و او را در عالم ذر بر اولاد آدم مقدم داشت و آنان به این مقام او اقرار کردند، و معلوم است که امیر از کسی که بر او امارت دارد افضل است، و الف لام در «المؤمنین» الف و لام استغراق است که شامل همه می‌شود چنان که برخی اخبار گذشته بر آن دلالت دارد، پس همهٔ مؤمنان از جمله پیامبران و مرسلین علیهم السلام را شامل می‌شود، زیرا قرآن در سورهٔ صافّات دربارهٔ نوح و ابراهیم و موسی و هارون و الیاس، دربارهٔ هر یک می‌فرماید: «او از بندگان مؤمن ما بود»، که اینان پنج پیامبرند و سه تن از آنها یعنی نوح و ابراهیم و موسی اولواالعزم، و دو تن دیگر یعنی هارون و الیاس از مرسلین‌اند، پس امیرمؤمنان علیه‌السلام افضل از آنها است.

و فی *تأویل الآیات*: فی الدعاء: «سبحان من خلق الجنة لمحمد و آل محمد و شیعتهم».[۵] فظهر أن الانبیاء و المرسلین من شیعتهم. اللهم اجعلنا من شیعتهم بجاه محمّد و آله الطیّبین.

---

۱. صافات، ۸۱.
۲. صافات، ۱۱۱.
۳. صافات، ۱۲۲.
۴. صافات، ۱۳۲.
۵. *تأویل الآیات*، ص ۱۹۳.

و در *تأویل‌الآیات* گوید: در دعا آمده است: «منزه است خدایی که بهشت را برای محمد و آل‌محمد و شیعیانشان آفرید». پس معلوم می‌شود که انبیاء و مرسلین از شیعیان آنان هستند (زیرا از اهل بهشت‌اند). خداوندا، به آبروی محمد و آل پاک او ما را از شیعیان آنان قرار ده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۷

### برتری امام بر فرشتگان و پیامبران

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله‌تعالی: **فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذی أُوحِیَ اِلَیْكَ اِنَّكَ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ**،[1] روی محمدبن العباس باسناده عن أبی‌جعفر علیه‌السلام فی قول اللّه عزوجل: **فاستمسك بالذی اوحی الیك** قال: فی علی‌بن أبی طالب علیه‌السلام.[2]

و در *تأویل الآیات* در تفسیر این آیه: «پس به آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن، که تو بر راه راست قرار داری» گوید: محمد بن عباس به سند خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: یعنی به آنچه دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وحی شده است.

و فی *الکافی* عن أبی‌حمزة الثمالی، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: **أوحی اللّه عزوجل الی نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: فاستمسك بالذی اوحی الیك انك (فی ولایة علیّ) علی صراط مستقیم. و علیٌّ هو الصراط المستقیم.**[3]

و عن جابربن یزید، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام فی قول اللّه عزوجل: **فاستمسك بالذی اوحی الیك**، قال: **فی ولایة علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام.**[4]

و فی *الکافی* عن جابربن یزید، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: **أوحی اللّه عزوجل الی نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: فاستمسك بالذی اوحی الیك انك (فی ولایة علی) علی صراط مستقیم.**[5]

---

۱. زخرف، ۴۳.
۲. *تأویل الآیات*، ص ۵۳۴.
۳. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۶.
۴. همان حدیث اول فصل است.
۵. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۷.

و در *کافی* از ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند به پیامبرش وحی کرد: «پس به آنچه به تو (دربارهٔ علی) وحی شده است چنگ بزن، که تو بر راه راست قرار داری» و علی است راه راست...

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌الحسن موسی علیه‌السلام قال: ولایة علی علیه‌السلام مکتوب فی جمیع صحف الانبیاء، و لن یبعث اللّه نبیاً الّا بنبوة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیّة (و ولایة) وصیّه علی علیه‌السلام.[1]

و در *بصائرالدرجات* از امام کاظم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ولایت علی در علیه‌السلام کتاب‌های آسمانی همهٔ پیامبران پیشین نوشته شده است، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد جز به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت و ولایت وصیّ او علی علیه‌السلام.

و فی *المناقب* عن أبی‌ذر الغفاری رضی‌الله‌عنه قال: نظر النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله الی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام فقال: هذا خیر الاولین من أهل السماوات و الأرضین، هذا سید الصدیقین و سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغُرّ المحجّلین[2] ـ الحدیث.

و در *مناقب* [*ابن شاذان*] از ابوذر غفاری (ره) روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام نظر کرد و فرمود: این بهترین اولین و آخرین از اهل آسمان‌ها و زمین است، این آقای صدّیقان و سرور اوصیا و پیشوای پرهیزگاران و پیشرو روسپیدان است.

و فی *بحرالمناقب* و *خلاصه‌المناقب*: قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: حدثنی جبرئیل عن اللّه عزوجل: انّ اللّه یحب علیاً ما لایحب الملائکة و لا النبیین و لا المرسلین، و ما من تسبیحة یسبح اللّه الّا و یخلق اللّه منه ملکاً یستغفر لمحبیه و شیعته الی یوم القیامة.[3]

و در *بحرالمناقب* و *خلاصة‌المناقب* آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل مرا از سوی خدای متعال خبر داد که خداوند علی را به اندازه‌ای دوست دارد که فرشتگان و پیامبران و رسولان را به آن اندازه دوست ندارد (یا خداوند بیش از فرشتگان و پیامبران و رسولان علی را دوست دارد)، و هیچ تسبیحی از خدا گفته نمی‌شود مگر آنکه خداوند فرشته‌ای را از آن می‌آفریند که برای دوستان و شیعیان او تا روز قیامت آمرزش می‌طلبد.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۷۲.
۲. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۸۸، حدیث ۵۵.
۳. ر.ک: *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۶.

و فی *بحرالمناقب* عن عمربن الخطاب: قال النبی ﷺ: **من أحبك ـ یا علی ـ کان مع النبیین فی درجتهم یوم القیامة. و من مات یبغضك فلایبالی مات یهودیاً أو نصرانیاً.**[۱]

و در همان کتاب از عمر بن خطاب نقل کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، هر که تو را دوست بدارد در روز قیامت با پیامبران در درجهٔ آنان خواهد بود. و هر که بمیرد در حالی که تو را دشمن می‌داشته باکی ندارد که یهودی بمیرد یا نصرانی.

و فی *مجالس* الصدوق﵀: قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا علی، أنت أخی و أنا أخوك، أنا المصطفی للنبوة و أنت المجتبی للامامة، و أنا صاحب التنزیل و أنت صاحب التأویل ـ الی ان ساق الحدیث ـ وان الملائکة لیتقرب الی اللّه ـ تقدس ذکره ـ بمحبتك و ولایتك، و اللّه ان أهل مودتك فی السماء لأکثر منهم فی الارض.**[۲]

و در *امالی* صدوق(ره) روایت است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو برادر منی و من برادر تو، من برای نبوت برگزیده شدم و تو برای امامت، و من صاحب تنزیل (عمل به ظاهر قرآن) هستم و تو صاحب تأویل (عمل به باطن قرآن)... و همانا فرشتگان با دوستی و ولایت تو به درگاه خداوند مقدس نام تقرب می‌جویند، و به خدا سوگند اهل ولایت تو در آسمان بیشترند تا در زمین.

و فی *کفایةالأثر* عن محمد بن حنفیة، عن أمیرالمؤمنین﵇ عن رسول‌اللّه ﷺ فی جملة حدیث: **أنا سید الأنبیاء و أنت سید الأوصیاء، و أنا و أنت من شجرة واحدة، و لولانا لم یخلق اللّه الجنة و لا النار و لا الملائکة و لا الأنبیاء. قلت: یا رسول‌اللّه، فنحن أفضل أم الملائکة؟ فقال: یا علی، نحن خیر خلیقة اللّه علی بسیط الارض و خیر من الملائکة المقربین، و کیف لانکون خیراً منهم و قد سبقناهم الی معرفة اللّه وتوحیده، فبنا عرفوا اللّه، [و بنا عبدوا اللّه] و بنا اهتدوا السبیل الی معرفة اللّه.**[۳]

و در *کفایةالاثر* از محمد بن حنفیه از پدرش امیرمؤمنان علیه‌السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: من سرور

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲۷، ص ۷۹.
۲. *امالی* صدوق، مجلس ۵۳، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.
۳. *کفایةالاثر*، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

پیامبرانم و تو سرور اوصیایی، و من و تو از یک درختیم، و اگر ما نبودیم خداوند نه بهشت را می‌آفرید و نه دوزخ را و نه فرشتگان و پیامبران را. گفتم: ای رسول‌خدا، پس ما برتریم یا فرشتگان؟ فرمود: ای علی، ما بهترین آفریدگان الهی بر پهنهٔ زمین و بهتر از فرشتگان مقربیم، و چگونه از آنان برتر نباشیم با آنکه پیش از آنان به معرفت خدا و توحید او دست یافته‌ایم، و آنان به‌واسطهٔ ما خدا را شناختند [و به‌واسطهٔ ما خدا را عبادت کردند] و به‌واسطهٔ ما راه به معرفت خدا پیدا نمودند.

و فی *اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة* عن أبی‌الحسن علی‌بن موسی‌الرضا، عن أبیه، عن آبائه علیهم‌السلام، قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنا سید من خلق اللّه عزوجل، و أنا خیر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة العرش و جمیع ملائکة اللّه المقربین و أنبیاء اللّه المرسلین، و أنا صاحب الشفاعة و الحوض الشریف، و أنا و علیٌّ أبوا هذه الامة، من عرفنا فقد عرف اللّه عزوجل، و من أنکرنا فقد أنکر اللّه عزوجل، و من علی علیه‌السلام سبطا امتی و سیدا شباب أهل‌الجنة الحسن و الحسین، و من ولد الحسین أئمة تسعة علیهم‌السلام، طاعتهم طاعتی، و معصیتهم معصیتی، تاسعهم قائمهم مهدیّهم.**[1]

و صدوق در *کمال‌الدین* از حضرت رضا از پدرش، از پدرانش علیهم‌السلام نقل کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سرور آفریدگان خدایم، و من از جبرییل و میکاییل و اسرافیل و حاملان عرش و همهٔ فرشتگان مقرب خدا و همهٔ پیامبران مرسل خدا برترم، و من صاحب شفاعت و حوض شریف (کوثر)ام، و من و علی دو پدر این امتیم، هر که ما را شناخت خدا را شناخته، و هر که ما را انکار نمود خدای بزرگ را انکار نموده، و دو سبط این امت و دو سرور جوانان بهشتی یعنی حسن و حسین از فرزندان علی هستند، و از نسل حسین امامان نه‌گانه‌اند که اطاعت آنان اطاعت من، و نافرمانی آنان نافرمانی من است، نهمین آنان قائم آنان مهدی است.

و به نص مساوات علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آیهٔ مباهله، آن حضرت نیز افضل خواهد بود از جمیع ملائکهٔ مقربین و از جمیع انبیاء مرسلین.

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۲۶۱.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن أبی الحسن علیه السلام: **ان شفقة النبی صلی الله علیه و آله علی امته شفقة الآباء علی الاولاد، و افضل امته علیٌّ، و من بعده شفقة علیّ علیهم کشفقته، فقال صلی الله علیه و آله: أنا و علیٌّ أبوا هذه الأُمة.**[1]

و در *امالی* صدوق(ره) از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با امت خود مانند مهر پدران با فرزندان است، و برترین فرد امت او علی علیه‌السلام است، و پس از آن حضرت مهر علی علیه‌السلام با آنان مانند مهر اوست، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی دو پدر این امتیم.

بیان: و فسر بعض المفسرین قوله تعالی: **اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ**[2] بالأبوّة المعنویة و البنوّة الحقیقیة، لأن الأب الحقیقی فی التحقیق للشخص هو المخلّص له من الحجاب و العذاب کالأب المشفق للولد، و أزواجه امهاتهم دلیل آخر علی ذلك.

**توضیح:** برخی از مفسران، اولویت پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مؤمنین را در این آیه: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولیٰ‌تر است و همسرانش مادران آنهایند» به پدر معنوی و فرزند حقیقی بودن تفسیر کرده‌اند، زیرا پدر حقیقی شخص در حقیقت آن کسی است که او را از حجاب و عذاب نجات می‌بخشد مانند پدر دلسوز به فرزند خود؛ و اینکه فرمود: «همسرانش مادران آنهایند» دلیل دیگری بر این مطلب است.

و عن ابن‌مسعود مروياً عن‌ابن‌عباس انه قال: «الأوْلی فی الآیة بمعنی الأب، و الازواج بمعنی الام». و عن الائمة علیهم السلام: **ان کل نبی أب لأُمته،**[3] **والأُمة بمثابة الأولاد لهم.** و من هذا قال: **اَلْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ،**[4] والکل بسبب النسب المعنوی. و الذی صرح به **أنا و علیٌّ أبوا هذه الامة** مطابق لما روی فی *تأویل الآیات* فی أخبار کثیرة فی تفسیر قوله تعالی: **اَنِ اشْکُرْ لی وَ لِوالِدَیْكَ،**[5] انهما محمد و علی علیهما السلام، منها ما رواه عن جابر الجعفی انه قال: شهدت عند أبی جعفر علیه السلام و هو یحدث أن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و علیاً علیه السلام الوالدان.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۹۵ به نقل از *علل‌الشرایع* و *معانی‌الاخبار* و *عیون‌اخبارالرضا* علیه‌السلام.
۲. احزاب، ۶.
۳. *مجمع‌البیان*، ج ۸، ۳۳۸.
۴. حجرات، ۱۰.
۵. لقمان، ۱۴.

ابن‌مسعود از ابن‌عباس نقل کرده است که گفته: «اولویت در این آیه بـه مـعنای پدربودن، و همسران به معنای مادران است». و از امـامان علیه‌السـلام روایت است که هر پیامبری پدر امت خویش است و امت به منزلهٔ فرزندان آنهایند. و از این‌رو خداوند فرموده: «مؤمنان با هم برادرند» و همگی به سبب نسب معنوی چنین‌اند. و آنچه به آن تصریح فرموده که «من و علی دو پدر این امتیم» مطابق است با روایات بسیاری که در *تأویل‌الآیات* آورده که در تفسیر این آیه «من و پدر و مادرت را سپاس گزار» فرموده‌اند: مراد از پدر و مادر، محمد و علی علیه‌السلام هستند. از جمله روایتی است که از جابر جعفی آورده که گفت: نزد امـام بـاقر علیه‌السلام حاضر بودم که این حدیث می‌گفت که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام دو پدرند (برای این امت).

و منها عن عبدالواحد قال: دخلت علی أبی‌جعفرؑ فـقال: **أما عـلمت أنّ أحـد الابوین الَّذین قال اللّه عزوجل: أن اشکر لی ولوالدیك علیٌّؑ؟!**

و دیگر روایتی است از عبدالواحد که گفت: بر امام باقر علیه‌السلام وارد شدم که فرمود: مگر نمی‌دانی که یکی از والدین که قرآن فرموده شکر او را بـه‌جای‌آور علی علیه‌السلام است؟!

و منها عن بشیرالدهان انه سمع أباعبداللّهؑ یقول: رسول‌اللّهﷺ أحد الوالدین. قال: قلت: و الآخر؟ قال: علی‌بن أبی‌طالبؑ[1] و غیر ذلك من الاخبار.

و دیگر روایتی است از بشیر دهّان که از امام صادق علیه‌السلام شنیده است که می‌فرمود: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از والدین است. گفت: گفتم: آن پدر دیگر کیست ؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب عـلیه‌السـلام». و اخـبار دیگری نیز هست.

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر قوله تـعالی: **إِنَّ کِتابَ الْأَبرارِ لَفی عِلِّیّینَ، وَ ما أَدْریٰكَ ما عِلِّیُّونَ، کِتابٌ مرقُومٌ،**[2] عن *الکافی* عن أبی‌حمزة الثمالی قال: سمعت أباجعفرؑ یقول: ان اللّه تعالی خلقنا من أعلی علیین، و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه، و خلق أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوی الینا، لانهـا خلقت مما خلقنا منـه. ثم تلا: ان کتـاب الأبرار ـ الآیـة. و خلق

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۴۲۹ـ۴۳۰.
۲. مطففین، ۱۸ـ۲۰.

عـدوّنـا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم مما خلقوا منه.... ثم تلا: كَلاّ إِنَّ كِتابَ الْـفُجّارِ لَـفي سِجّينٍ[1] ـ الآية.[2]

و در *تأويل الآيات* در تفسير اين آيه «همانا پاداش محتوم نيكان در علّيين است، و تو چه دانى كه علّيين چيست، سرنوشتى است رقـم‌خورده» از كـتاب *كـافى* از ابوحمزهٔ ثمالى روايت كرده كه گفت: از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى‌فرمود: خداوند ما را از اعلا علّيين (طينت بهشتى) آفريد و دل‌هاى شيعيان ما را از آنچه ما را از آن آفريد، آفريد و بدن‌هاشان را از طينت فروتر از آن آفـريد، از ايـن‌رو دل‌هاشان به سوى ما مايل است، زيرا از آنچه ما از آن آفريده شده‌ايم آفريده شده است. سپس همين آيه را تلاوت فرمود. و دشمن ما را از سجّين (طينت دوزخى) آفريد و دل‌هاى شيعيانشان را از همان طينت آفريد...سپس اين آيه را خواند: «نه؛ همانا پاداش محتوم بدكاران در سجّين است...».

و مما ورد فى هذا المعنى أن النبى ﷺ و الأئمة عليهم السلام خلقوا من طينة عليين ما رواه الصدوق رحمه الله فى كتاب *المعراج* باسناده عن ابن عباس قال: سمعت رسول‌الله ﷺ و هو يخاطب علياً عليه السلام يقول: **يا على، ان اللّه تبارك و تعالى كان و لا شىء معه، فخلقنى و خلقك روحين من نور جلاله، و كنّا أمام عرش رب‌العالمين، نسبّح اللّه و نقدّسه و نحمده و نهلّله، و ذلك قبل أن خلق السماوات و الأرضين. فلما أراد أن يخلق آدم خلقنى و اياك من طينة واحدة من طينة عليين، و عجننا بذلك النور و غمسنا فى جميع الأنوار و أنهار الجنة. ثم خلق آدم و استودع صلبه تلك الطينة و النور، فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره، فاستنطقهم و قرّرهم بربوبيته، فأول خلق أقر له بالربوبية أنا و أنت و النبيون على قدر منازلهم و قربهم من اللّه عزوجل. فقال اللّه تبارك و تعالى: صدقتما و أقررتما يا محمد و يا علىّ، و سبقتما خلق الى طاعتى، و كذلك كنتما فى سابق علمى فيكما، فأنتما صفوتى من خلق و الأئمّة من ذريتكما و شيعتكما، و كذلك خلقتكم.**

و از جمله روايات وارده در اين زمينه كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امامان عليه‌السلام از طينت علّيين آفريده شده‌اند، روايتى است كه صدوق (ره) در كتاب معراج به سندش از ابن‌عباس نقل كرده كه گفت: از رسول‌خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه على عليه‌السلام را مخاطب قرار داده، مى‌فرمود: اى

---

۱. مطفّفين، ۷.

۲. *تأويل الآيات*، ص ۷۴۹. *كافى*، ج ۱، ص ۳۹۰.

علی، همانا خدای تبارک و تعالی بود و چیزی با او نبود، پس من و تو را دو روح از نور جلال خویش آفرید، و ما در پیش عرش پروردگار عالمیان قرارداشتیم و او را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و به یگانگی می‌ستودیم، و این پیش از آن بود که خداوند آسمان‌ها و زمین را بیافریند. چون خواست آدم را بیافریند من و تو را از یک سرشت از سرشت علّیین آفرید و ما را با آن نور درآمیخت و در همهٔ نورها و نهرهای بهشت فرو برد. سپس آدم را آفرید و آن سرشت و نور را در صلب او به امانت سپرد، و پس از آنکه او را آفرید نسل او را از پشتش بیرون آورد و آنان را به زبان آورد و به ربوبیت خود از آنان اقرار گرفت. نخستین آفریده‌ای که به ربوبیت او اقرار کرد من و تو بودیم و پیامبران دیگر هر یک بر اساس قدر و منزلت و نزدیکی آنان به خداوند اقرار کردند. آنگاه خدا فرمود: ای محمد و ای علی، شما راست گفتید و اقرار کردید و بر خلق من به اطاعتم پیشی گرفتید و در علم گذشتهٔ من نیز چنین بودید، پس شما و امامان از نسل شما و شیعیان شما برگزیدگان از خلق من هستید و من شما را چنین آفریده‌ام.

ثم قال النبی ﷺ: یا علی، فکانت الطینة فی صلب آدم و نوری و نورك بین عینیه، فازال ذلك النور ینتقل بین أعین النبیین و المنتجبین حتی وصل النور و الطینة الی صلب عبدالمطلب، فافترق نصفین، فخلقنی اللّه من نصفه و اتخذنی نبیاً و رسولاً، و خلقك من النصف الآخر فاتخذك خلیفة و وصیّاً و ولیّاً. فلما کنت من عظمة ربی کقاب قوسین أو أدنی قال: یا محمد، من أطوع خلق لك؟ فقلت: علی بن أبی‌طالب ﷺ، فقال عزوجل: فاتخذه خلیفة و وصیاً فقد اتخذته صفیاً و ولیاً. یا محمد، کتبت اسمك و اسمه علی عرشی من قبل أن أخلقه (أخلق خلق) محبة منی لکما و لمن أحبّکما و تولاّکما و أطاعکما [فمن أحبّکما و تولاّکما و أطاعکما] کان عندی من المقربین، و من جحد ولایتکما و عدل عنکما کان عندی من الکافرین الضالین. ثم قال النبی ﷺ یا علی، فمن‌ذا یلج بینی وبینك؟ أنا و أنت من نور واحد و طینة واحدة، فأنت أحق الناس بی فی‌الدنیا و الآخرة، ولدك ولدی، و شیعتك شیعتی، و اولیاؤك أولیائی، و أنت معی غداً فی الجنّة.

و هذا أیضاً یدل علی أن أمیرالمؤمنین ﷺ أفضل من الانبیاء و المرسلین لأنه سبقهم الی الاقرار.[1] و فیه بعد دلالة فی مواضع.

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۷۴۹-۷۵۰.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، آن سرشت در صلب آدم بود و نور من و نور تو در پیشانیش می‌درخشید، و آن نور پیوسته در پیشانی پیامبران و برگزیدگان الهی بود و از یکی به دیگری انتقال می‌یافت تا آن نور و سرشت به صلب عبدالمطلب رسید، و در آنجا دو نیم شد، خداوند از یک نیم آن مرا آفرید و پیامبر و رسول قرار داد، و تو را از نیم دیگر آفرید و خلیفه و وصی و ولی قرار داد. پس آنگاه (در معراج) که در قرب معنوی با عظمت پروردگارم به اندازهٔ دو کمان یا کمتر فاصله داشتم به من فرمود: ای محمد، در میان آفریدگانم چه کسی از تو فرمانبردارتر است؟ گفتم: علی بن ابی طالب، خداوند فرمود: او را خلیفه و وصی خود قرار ده که من نیز او را برگزیده و ولیّ خود قرار داده‌ام. ای محمد، من نام تو و نام علی را بر عرش خود نوشتم پیش از آنکه آفریدگانم را بیافرینم، از روی محبتی که به شما داشتم و به هر که شما را دوست بدارد و ولایت شما را بپذیرد و از شما اطاعت کند، [پس هر که شما را دوست بدارد و ولایت شما را بپذیرد و از شما اطاعت کند] نزد من از مقربان خواهد بود، و هر که ولایت شما را انکار کند و از شما منحرف شود نزد من از کافران گمراه خواهد بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، پس کیست که بتواند میان من و تو درآید و میان ما فاصله اندازد؟ من و تو از یک نور و یک سرشتیم، پس تو سزاوارترین مردم به من در دنیا و آخرت هستی، فرزندانت فرزندان من و شیعیانت شیعیان من و دوستانت دوستان منند، و تو در فردای قیامت با من در بهشت خواهی بود.

و این روایت نیز دلالت دارد بر آنکه امیرمؤمنان علیه‌السلام برتر از پیامبران و رسولان است، زیرا در اقرار به ربوبیت الهی بر آنان پیشی جسته است. و در مواضع دیگری نیز دلالت بر این مطلب هست.

**بیان:** و أما علّیّون فانه مراتب عالیة محفوفة بالجلالة. و قیل: هی فی السماء السابعة و فیها أرواح المؤمنین. و قیل: هی فی سدرة المنتهی و هی التی ینتهی الیها کل شیء من أمر اللّه تعالی. و قیل: هو الجنة. و قیل: هو لوح من زبرجد خضراء معلق تحت العرش، أعمالهم مکتوبة مرقومة فیه، و فیه طاعاتهم و ما تقرّ به أعینهم و یوجب سرورهم بضد الکفار (بضد کتاب الفجار). و فی الخبر انه منزل النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلام و شیعتهم.[1]

---

۱. تأویل الآیات، ص ۷۵۱.

**توضیح:** علّیین مراتب و درجاتی بلند و غرق در جلالت الهی است. و گفته‌اند: علّیین در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در آن مرتبه قرار دارد. و نیز گفته‌اند: در سدرةالمنتهی است و سدرةالمنتهی همان‌جاست که هر چیز از امور الهی به آنجا منتهی می‌شود. و گفته‌اند: علّیین همان بهشت است. و گفته‌اند: لوحی است از زبرجد سبز که در زیر عرش آویزان است و اعمال بهشتیان در آن نوشته است و طاعات و پاداش‌هایی که موجب روشنی چشم آنها و شادی آنها است در آن رقم خورده است، بر عکس کفار (یا فجار) که اعمالشان در سجّین قرار دارد. و در خبر است که علّیین منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیه‌السلام و شیعیان آنها است.

و فی *تأویل‌الآیات* عن محمدبن العباس باسناده عن أشیاخ من آل علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام قالوا: قال علی علیه‌السلام فی بعض خطبته: **انّا آل محمد، کنّا أنواراً حول العرش، فأمرنا اللّه بالتسبیح، فسبّحنا فسبّحت الملائکة بتسبیحنا. ثم أهبطنا الی الارض فأمرنا اللّه بالتسبیح، فسبّحنا فسبّحت أهل الارض بتسبیحنا، وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.**[1 و 2]

و در *تأویل‌الآیات* از محمد بن عباس به سندش از بزرگانی از آل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده که علی علیه‌السلام در خطبه‌ای فرموده است: ما آل محمدیم، ما نورهایی بودیم در گِرد عرش، پس خداوند ما را به تسبیح گفتن امر فرمود، ما تسبیح گفتیم و فرشتگان نیز به تسبیح ما تسبیح گفتند. سپس خداوند ما را به زمین فرود آورد و دستور داد که او را تسبیح گوییم، ما تسبیح گفتیم و اهل زمین نیز به تسبیح ما تسبیح گفتند، «و همانا ماییم صف‌زنندگان، و ماییم تسبیح‌کنندگان».

---

۱. صافّات، ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۴۸۷ـ۴۸۸.

## فصل ۹۸

## برتری امام بر فرشتگان و پیامبران

روی فی *المناقب* عن جعفربن محمد، عن أبیه، عن علی بن الحسین عن أبیه علیهم السلام قال: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله لعلیّ بن أبی طالب علیه السلام: یا أبا الحسن، لو وضع ایمان الخلایق و أعمالهم فی کفة میزان، و وضع عملك یوم أُحد علی کفة أُخری لرجح عملك علی جمیع ما عمل الخلایق. و ان اللّه باهی بك یوم أُحد ملائکته المقربین، و رفع الحجب من السماوات السبع، و أشرفت الیك الجنة و ما فیها، و ابتهج بفعلك ربّ العالمین. و ان اللّه تعالی یعوضك بذلك الیوم ما یغبط به کل نبی و رسول و صدّیق و شهید.[1]

در مناقب روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: اگر ایمان و اعمال همهٔ آفریدگان در یک کفهٔ ترازو نهاده شود و عمل تو در روز احد در کفهٔ دیگر، همانا عمل تو بر همهٔ اعمال خلایق سنگینی می‌کند. و خداوند در روز احد به تو بر فرشتگان مقرب خود مباهات نمود، و حجاب‌ها را از آسمان‌های هفت‌گانه برداشت، و بهشت و آنچه در آن است برای دیدن تو گردن کشید، و پروردگار جهانیان از کار تو شادمان شد. و خدای متعال در عوض کار تو در آن روز پاداشی به تو دهد که هر پیامبر و رسول و صدّیق و شهیدی به آن غبطه خورند.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ[2] أی بعلیّ علیه السلام. و سبب نزول

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۷۹، حدیث ۴۷.

۲. احزاب، ۲۵.

هذه الآية أن المشركين اجتمعوا فی غزاة الخندق، و القصة مشهورة غير أنا نحكی طرفاً منها و هو ان عمرو بن عبدودّ كان فارس قريش و يعدّ بألف فارس، و كان يوم الخندق خرج معلماً ليرى الناس مقامه، فلما رأى الخندق قال: مكيدة لم نعرفها؛ و حمل عليه فرسه فعطفه و وقف بازاء المسلمين و نادى:« هل من مبارز؟» فلم يجبه أحد، فقام علی عليه السلام و قال: أنا يا رسول اللّه، فقال له: انه عمرو! اجلس. فنادى ثانية فلم يجبه أحد، فقام علی عليه السلام و قال: أنا يا رسول اللّه، فقال له: هذا عمرو! [اجلس: فنادى ثالثة فلم يجبه احد، فقام علی عليه السلام و قال: انا يا رسول اللّه. فقال له: انه عمرو!] فقال: و ان كان عمراً. فاستأذن النبی صلی الله عليه و آله فی برازه، فأذن له.

و در *تأويل الآيات* در تفسير اين آيه: «و خداوند بار جنگ را از دوش مؤمنان برداشت» گويد: يعنی به‌وسيلهٔ علی عليه‌السلام چنين كرد. و سبب نزول اين آيه آن است كه مشركان در جنگ خندق بر ضد مسلمانان اجتماع كردند، و داستان آن مشهور است و ما فقط به ذكر بخشی از آن می‌پردازيم و آن‌چنان است كه عمرو بن عبدود يكی از شجاعان قريش بود كه با هزار سوار برابری می‌كرد، و در جنگ خندق با نشانی كه بر خود آويخته بود تا مردم جايگاهش را ببينند از لشگرگاه بيرون آمد، و چون خندق را ديد گفت: اين نيرنگی است كه تا به حال سراغ نداشتيم؛ و با اسب حمله آورد و آن را دور زد و در برابر مسلمانان ايستاد و صدا زد: «آيا مبارزی هست؟» كسی پاسخ او را نداد. علی عليه‌السلام برخاست و گفت: من يا رسول اللّه، حضرت فرمود: او عمرو است! بنشين. عمرو دوباره صدا زد و كسی پاسخ او را نداد، باز علی عليه‌السلام برخاست و گفت: من يا رسول اللّه، فرمود: او عمرو است ! بنشين. بار سوم عمرو صدا زد و كسی پاسخ او را نداد، اين‌بار هم علی عليه‌السلام برخاست و گفت: من يا رسول اللّه، فرمود: او عمرو است! علی عليه‌السلام گفت: گر چه عمرو باشد. پس از پيامبر صلی الله عليه و آله و سلم اجازهٔ ميدان خواست و حضرت اجازه داد.

و قال حذيفة رضی الله عنه: فألبسه رسول اللّه صلی الله عليه و آله درعه [الفضول]، و أعطاه ذاالفقار، و عمّمه عمامته السحاب علی رأسه تسعة أدوار، و قال له: تقدّم له. فلما ولّی قال النبی صلی الله عليه و آله: برز الايمان كلّه الی الشرك كله. اللهم احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و

عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدميه. فلما رآه عمروٌ قال: من أنت؟ قال: أنا عليٌّ، قال: ابن عبدمناف؟ قال: أنا علی بن أبی‌طالب. قال: غيرك يابن أخی من أعمامك أسنّ منك، فانی أكره أن أهرق دمك. فقال علی عليه السلام: ولكنی واللّه لاأكره أن أهرق دمك. قال: فغضب عمرو و نزل من فرسه و عقرها و سلّ سيفه كأنه شعلة نار ... ثم ان علياً عليه السلام ضربه علی حبل عاتقه فسقط الی الارض و ثارت بينهما عجاجة، فسمعنا تكبير علی عليه السلام، فقال رسول‌اللّه صلی الله عليه و آله: قتله والذی نفسی بيده! قال: و حزّ رأسه و أقبل نحو رسول‌اللّه صلی الله عليه و آله و وجهه يتهلّل، فقال له النبی صلی الله عليه و آله: أبشر يا علی، فلو وزن اليوم عملك بعمل أمة محمد لرجح عملك بعملهم.[1]

حذیفه گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم زره خود به نام «فضول» را بر تن او کرد و ذوالفقار را به‌دست او داد و عمامهٔ «سحاب» خود را بر سر او بست و نُه دور پیچید و فرمود: به میدان او برو. چون علی علیه‌السلام روی برتافت و رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همهٔ ایمان به جنگ همهٔ کفر رفت. خدایا او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالای سر و زیر پا حفظ کن». چون چشم عمرو به او افتاد گفت: تو کیستی؟ فرمود: من علی هستم. گفت: پسر عبدمناف؟ فرمود: من علی پسر ابی‌طالبم. گفت: پسر برادرم، در میان عموهایت از تو بزرگ‌تر هم هست [بگذار آنها بیایند] زیرا من خوش ندارم خون تو را بریزم. علی علیه‌السلام فرمود: ولی من به خدا سوگند بدم نمی‌آید خون تو را بریزم. عمرو به خشم آمد و از اسب خود پیاده شد و آن را پی کرد و شمشیر بر کشید گویی شعله‌ای از آتش بود ... آنگاه علی علیه‌السلام ضربه‌ای بر دوش او زد که بر زمین افتاد و میان آن‌دو غباری برخاست، که ناگاه صدای تکبیر علی علیه‌السلام را شنیدیم، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدایی که جانم به‌دست اوست او را کشت! آنگاه علی علیه‌السلام سر عمرو را برید و با روی شاد به سوی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مژده باد تو را ای علی، که اگر امروز عمل تو را با عمل امت محمد بسنجند عمل تو بر عمل آنان ترجیح خواهد یافت».

و فی خبر آخر: لضربة علی عليه السلام يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين.[2] و لما سئل الصادق عليه السلام عن هذا قال: أنا من الثقلين.

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. *بحارالانوار*، ج ۳۹، ص ۲.

و لما قتل عمرو خذل الاحزاب، و أرسل اللّه عليهم ريحاً و جنوداً من الملائكة فولّوا مدبرين بغير قتال، و سببه قتل عمرو. فمن ذلك قال سبحانه: **وَكَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتال بعليّ**عليه‌السلام.

و در خبر دیگری است: «همانا ضربت علی در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است». و چون از امام صادق علیه‌السلام از این حدیث پرسیدند، فرمود: من هم از جن و انس هستم (یعنی ما امامان هم در زمرهٔ انس و جن هستیم و با این حال عمل علی علیه‌السلام از عمل همهٔ آنها برتر است).
و چون عمرو کشته شد احزاب شرک شکست خوردند و خداوند هم بادی و لشکری از فرشتگان فرستاد که مشرکان بدون آنکه جنگی صورت گیرد پا به فرار گذاشتند و سبب فرار آنها کشته شدن عمرو بود. از این‌رو خدای سبحان فرمود: «و خداوند بار جنگ را از دوش مؤمنان برداشت» به‌وسیلهٔ علی علیه‌السلام.

روی الحافظ [ابومنصور بن شهردار بن شیرویه] باسناده الی ابن عباس انه قال: لما قتل علی‌عليه‌السلام عمراً دخل علی رسول‌اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله و سیفه یقطر دماً، فلما رآه کبّر و کبّر المسلمون، و قال النبی‌صلى‌الله‌عليه‌وآله: **اللهم أعط علیاً فضیلة لم تعطها أحداً قبله و لم تعطها أحداً بعده.** قال: فهبط جبرئیل و معه من الجنة أترجة، فقال لرسول‌اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله: **ان اللّه عزوجل یقرأ علیك السلام و یقول لك: حیّ بهذه العطیة علی‌بن أبی‌طالب**عليه‌السلام. فدفعها فانفلقت فی یده فلقتین فاذا فیها حریرة خضراء فیها مکتوب سطران بخضرة: **[تحفة] من الطالب [الغالب] الی علی‌بن أبی‌طالب.**[1]

و حافظ ابن شیرویه به سندش از ابن‌عباس روایت کرده که چون علی علیه‌السلام عمرو را کشت بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند، و پیامبر عرضه داشت: «خداوندا، به علی فضیلتی ببخش که به احدی پیش از او و بعد از او نداده و نخواهی داد». در این حال جبرییل فرود آمد و ترنجی از بهشت با او بود و به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی بن ابی‌طالب را با این هدیه تحیّت گو. پیامبر آن را به او داد و آن ترنج در دست آن

---

۱. تأویل الآیات، ص ۴۴۵.

حضرت دو نیم شد و در آن حریری سبز رنگ بود که در آن دو سطر به قلم سبز نوشته بود: «تحفه‌ای است از خدای طالب غالب به علی بن ابی‌طالب».

و فی *مصباح‌الانوار* عن أنس بن مالك، عن النبی ﷺ فی حدیث: قال العباس: ألسنا من نبعة واحدة؟ فتبسم النبی ﷺ و قال: **أما قولك یا عم، ألسنا من نبعة واحدة؟ فصدقت، ولكن یا عم، ان اللّه خلقنی و علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین قبل أن یخلق آدم حین لاسماء مبنیة و لا أرض مدحیة و لاظلمة و لا نور و لا جنة و لا نار و لا شمس و لا قمر.** قال العباس: و كیف كان بدؤ خلقكم؟[1] الحدیث، و قد مرّ.

و در *مصباح‌الانوار* از انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در ضمن حدیثی عباس عموی آن حضرت گفت: مگر ما از یک سرچشمه نیستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید و فرمود: ای عمو، اینکه گفتی: مگر ما از یک سرچشمه نیستیم؟ راست گفتی (به صورت ظاهر چنین است) ولی ای عمو، خداوند پیش از آنکه آدم را بیافریند، آنگاه که نه آسمانی برافراشته و نه زمینی گسترده و نه تاریکی و نور و نه بهشت و دوزخ و نه مهر و ماهی بود من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید. عباس گفت: آغاز آفرینش شما چگونه بود؟ .... (حدیث آن گذشت).

و فی كتاب *بشارة‌المصطفی لشیعة علی المرتضی* عن رسول‌الله ﷺ قال لعلی ؑ: **أنت الذی احتج اللّه بك فی ابتداءِ الخلق حیث أقام أشباحاً فقال لهم: أَلَسْتُ بِرَبِّكُم؟ قالُوا: بَلیٰ،[2] قال: و محمد رسولی؟ قالوا: بلی، قال و علیٌّ أمیرالمؤمنین؟ فأبی الخلق الّا نفراً قلیلاً و هم أصحاب الیمین.**[3]

و در کتاب *بشارة‌المصطفی لشیعة علی المرتضی* از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، تو آن کسی هستی که خداوند در آغاز آفرینش به تو (بر آفریدگان) احتجاج فرمود، آنگاه که اشباحی را برپا داشت و به آنها فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا؛ فرمود: و محمد پیامبر من نیست؟ گفتند: چرا؛ فرمود: و علی امیرمؤمنان نیست؟ در اینجا اکثر آفریدگان از پذیرش آن سرباز زدند مگر عده‌ای اندک که همان اصحاب یمین (دست راستیان)اند.

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۲. اعراف، ۱۷۲.
۳. *بحارالانوار*، ج ۲۶، ص ۲۸۵ به نقل از *کشف‌الیقین*.

و فی *کنزالفواید* عن رسول‌اللّه ﷺ فی جملة حدیث طویل: نزل الیه جبرئیل و من جملته: **یا أحمد، ان اللّه یقرئك السلام و یقول لك: انی افترضت الصلاة علی عبادی فوضعتها عن الذی لایستطیع، و افترضت الزکاة فوضعتها عن المقلّ، و افترضت الصیام فوضعته عن المسافر، و افترضت الحج فوضعته عن المعدم و من لایجد السبیل الیه، و افترضت حبَّ علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام و مودته علی أهل السماوات و الارض فلم‌أعذر فیه أحداً...** ـ الحدیث.

و در *کنزالفواید* از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی طولانی روایت کرده که جبرییل بر او نازل شد و از جمله گفت: ای احمد، خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من نماز را بر بندگانم واجب کردم و آن را از عهدهٔ کسی که از خواندن آن عاجز است برداشتم، و زکات را واجب کردم و آن را از تنگ دست برداشتم، و روزه را واجب کردم و آن را از مسافر برداشتم، و حج را واجب کردم و از شخص نادار و کسی که راه بدان ندارد برداشتم، و محبت و دوستی علی بن ابی‌طالب را بر اهل آسمان‌ها و زمین واجب کردم و هیچ کس را در مورد آن معذور نداشته‌ام...

و فی *الجواهرالسَّنیّة*: و قد نقل جماعة عن ابن شیرویه الدیلمی انه روی فی کتاب الفردوس عن حذیفة بن الیمان قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **لو یعلم الناس متی سمّی علیٌّ أمیرالمؤمنین ما أنکروا فضله؛ سمّی أمیرالمؤمنین و آدم بین الماء و الطین، قال اللّه تعالی: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟**[1] **فقالت الملائکة: بلی، فقال اللّه تبارك و تعالی: أنا ربکم، و محمد نبیکم، و علی أمیرکم.**[2]

و در *جواهرالسنیّة* گوید: جماعتی از ابن شیرویه دیلمی روایت کرده‌اند که...
(ترجمه در اول فصل ۹ گذشت)

و فی *مجالس‌الشیخ* عن جابر، عن أبی‌جعفر، عن أبیه، عن جده علیهم السلام: **ان رسول‌اللّه ﷺ قال لعلیّ علیه السلام: أنت الذی احتج اللّه بك فی ابتدائه الخلق حیث أقامهم أشباحاً فقال: ألست بربکم؟ قالوا: بلی، [قال: و محمّد رسولی؟ قالوا: بلی،] قال: و علیّ أمیرالمؤمنین؟ فأبی الخلق جمیعاً استکباراً و عتوّاً عن ولایتك الاّ نفراً قلیلاً و هم أقلّ القلیل و هم أصحاب الیمین.**[3]

---

۱. اعراف، ۱۷۲.
۲. الجواهرالسنیة، ص ۳۰۷.
۳. امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸.

و در *امالی* شیخ طوسی به سندش از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که به علی علیه‌السلام فرمود:...(مثل حدیث بشارةالمصطفی ص ۱۹۴).

و فی *اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة* عن أمیرالمؤمنین علیه السلام عن رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: لما أُسری بی الی السماء أوحی الیّ ربی جلّ جلاله فقال: یا محمد، أنی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبیاً، و شققت لك من اسمی اسماً، فأنا المحمود و أنت محمد. ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیاً و جعلته وصیك و خلیفتك و زوج ابنتك و أبا ذریتك، و شققت له اسماً من اسمائی، فانا العلی الاعلی و هو علیٌّ، و خلقت فاطمة و الحسن و الحسین من نورکما، ثم عرضت ولایتکم علی الملائکة، فمن قبلها کان عندی من المقربین. یا محمد، لو أن عبداً عبدنی حتی ینقطع و یصیر کالشنّ البالی، ثم أتانی جاحداً لولایتهم ما أسکنته جنّتی و ما أظللته تحت عرشی.

و در *کمال‌الدین* صدوق، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند پروردگارم به من وحی کرد و فرمود: ای محمد، من نگاهی به زمین کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم، و از نام خود نامی برای تو اشتقاق نمودم، من محمودم و تو محمد. سپس نگاهی دیگر به زمین کردم و علی را از آن برگزیدم و او را وصی و خلیفه و همسر دختر تو و پدر فرزندانت قرار دادم، و برای او نامی از نام‌های خود اشتقاق کردم، من علیّ اعلی هستم و او علی است. و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم، سپس ولایت شما را بر فرشتگان عرضه داشتم، هر که آن را پذیرفت نزد من از مقربان شد. ای محمد، اگر بنده‌ای مرا بپرستد تا آنجا که نَفَسش قطع شود و مانند مَشک خشکیده شود، اما در حالی که منکر ولایت شما باشد نزد من آید او را در بهشت خود جای ندهم و در زیر سایهٔ عرشم قرار ندهم.

یا محمد، أتحب أن تراهم؟ قلت: نعم، فقال عزوجل: ارفع رأسك، فرفعت رأسی فاذا أنا بأنوار علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علیّ و علی بن محمد والحسن بن علیّ، و م ح م د بن الحسن القائم علیهم السلام فی وسطهم کأنه کوکب درّیّ، قلت: یا رب، و من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الائمة و هذا القائم، یحل حلالی و یحرم حرامی، و به أنتقم من أعدائی و هو راحة الاولیاء، و هو الذی

یشفی قلوب شعیتك من الظالمین الجاحدین و الکافرین فیخرج اللات والعزّیٰ طرّیین فیحرقهما، فلَفتنة الناس بهما یومئذ أشد من فتنة العجل.[۱]

ای محمد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: سر خود را بلند کن، سربرداشتم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن به علی، و م ح م د بن الحسن القائم علیه‌السلام را در وسط آنان مثل ستارهٔ درخشان دیدم، گفتم: پروردگارا، اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامانند و این قائم است که حلال و حرام مرا به اجرا می‌گذارد، و به‌دست او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و او مایهٔ آسایش دوستان من است، و اوست که دل‌های شیعیان را از ستمکاران منکر و کافران شفا می‌بخشد، و لات و عُزّیٰ (بدن اولی و دومی) را تر و تازه از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند؛ و همانا آزمایش مردم در آن روز دربارهٔ آن دو نفر از آزمون (بنی اسراییل) به گوساله ( و سامری) سخت‌تر است.

و فی *الارشاد* عن عبداللّه بن عباس فی تفسیر قوله تعالی، وَ إِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ، وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ،[۲] قال: کنا عند رسول اللّه ﷺ فأقبل علی بن أبی طالب علیه‌السلام، فلما رآه النبی ﷺ تبسم فی وجهه و قال: مرحباً بمن خلقه اللّه تعالی قبل أبینا آدم بأربعین ألف عام. فقلت: یا رسول اللّه، أکان الابن قبل الأب؟ قال: نعم، ان اللّه خلقنی و خلق علیاً قبل أن یخلق آدم بأربعین ألف عام، خلق نوراً فقسمه بنصفین، فخلقنی من نصفه و خلق علیاً من النصف الآخر قبل الاشیاء، فنوّرها من نوری و نور علی، ثم جعلنا عن یمین العرش، ثم خلق الملائکة، فسبّحنا فسبّحت الملائکة، و هلّلنا فهلّلت الملائکة، و کبّرنا و کبّرت الملائکة، و کان ذلك من تعلیمی و تعلیم علی فی علم اللّه السابق أن الملائکة تتعلم منا التسبیح و التهلیل و التکبیر و کل شیء یسبح اللّه و یهلله و یکبره فبتعلیمی و تعلیم علی، و کان فی علم اللّه السابق أن لایُدخل النار محباً لی و لعلیّ، و کذا کان فی علمه أن لایُدخل الجنة مبغضاً لی و لعلی علیه‌السلام.[۳]

و در *ارشادالقلوب* از ابن‌عباس در تفسیر این آیه: «و همانا ماییم صف‌زنندگان و همانا ماییم تسبیح کنندگان» روایت کرده که گفت ....(مضمون آن در صفحات گذشته و آینده ترجمه شده است).

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۲۵۲.
۲. صافات، ۱۶۵ و ۱۶۶.
۳. *ارشادالقلوب*، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵.

رواه فی *تأویل الآیات*.[۱] و من هنا قال علی علیه‌السلام: لولانا لما عبدالله، و للناس صورة العبادة نقله فی شرح *الصحیفة*.

این روایت را در *تأویل الآیات* آورده، و از همین‌جاست که علی علیه‌السلام فرمود: «اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌شد، و مردم فقط صورت عبادت را انجام می‌دادند». این حدیث را در شرح صحیفه روایت کرده است.

و فی *الکافی* عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: قال الله تعالی: یا محمد، انی خلقتك و علیاً نوراً یعنی روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتی و أرضی و عرشی و بحری، فلم‌تزل تهلّلنی و تمجّدنی، ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة، فکانت تمجدنی و تقدسنی و تهللنی، ثم قسمتها ثنتین و قسمت الثنتین ثنتین، فصارت أربعة، محمد واحد، و علی واحد، الحسن و الحسین اثنان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحها بیمینه فصارت نورها فینا.[۲]

و در *کافی*، امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای متعال فرموده: ای محمد، من تو و علی را به صورت نوری - یعنی روحی بدون بدن - آفریدم پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم، پس آن روح پیوسته مرا به یگانگی و بزرگی می‌ستود، آنگاه روح شما دو تن را جمع کردم و هر دو را یکی قرار دادم و آن روح مرا به بزرگی و پاکی و یگانگی می‌ستود، سپس آن را دو بخش کردم و آن‌دو را نیز دو بخش نمودم و چهار تا شد: یکی محمد، یکی علی و دو تا حسن و حسین. سپس خداوند فاطمه را از نوری جداگانه به صورت روحی بدون بدن آفرید، و آن را با دست راست خود (با قدرت خود) مسح کرد و نور او در میان ما قرار گرفت.

و فی کتاب *هدایة السعداء* للعامة، عن الامام جعفر الصادق علیه‌السلام: کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم جالساً مع الصحابة اذ جاءَه علی علیه‌السلام، فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: من أراد أن ینظر الی آدم مع صفوته، و نوح مع برکته، و سلیمان مع مملکته، و ابراهیم مع خلّته، وأیوب مع صبره، و یوسف مع حسنه، و داود مع خلافته، و موسی مع مناجاته، و ادریس مع منزلته، و عیسی مع زهده، و محمد مع طاعته، فلینظر الی أخی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام.

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۴۸۸.

۲. *کافی*، ج ۱، ص ۴۴۰ و در آن: ثم مسحنا بیمینه فأفضی (فأفضاء) نوره فینا.

و در کتاب *هدایة السعداء* که از کتاب‌های عامه است از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یاران خود نشسته بود که علی علیه‌السلام آمد، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بخواهد به آدم با برگزیدگی‌اش، و به نوح با برکتش، و به سلیمان با مملکت و سلطنتش، و به ابراهیم با خلیل‌بودنش، و به ایوب با صبرش، و به یوسف با زیباییش، و به داود با خلافتش، و به موسی با مناجاتش با خدا، و به ادریس با منزلتش، و به عیسی با زهدش، و به محمد با طاعتش بنگرد، باید به برادر من علی بن ابی‌طالب بنگرد.

فقال بعض: هذه الفضایل فی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام؟ قال: نعم، و ما قلت هذا عنّی بل سوّاه اللّه تعالی فی کتابه مع اثنی عشر نبیاً کما قال لآدم: اِنَّ اللّهَ اصْطَفیٰ آدَمَ[1] و قال لعلی علیه‌السلام: ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا.[2] و قال لنوح علیه‌السلام: کانَ عَبْداً شَکُوراً،[3] و قال لعلی علیه‌السلام: اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً.[4] و قال لسلیمان: وَ اٰتَیْناهُ مُلْکاً عَظیماً،[5] و قال لعلی علیه‌السلام: وَ اِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیماً وَ مُلْکاً کَبیراً.[6] و قال لابراهیم علیه‌السلام: اَلَّذی وَفّیٰ،[7] و قال لعلی علیه‌السلام: یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً.[8] و قال لاسماعیل: فَلَمّا اَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبینِ[9] و قال لعلی علیه‌السلام: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ.[10] و قال لأیوب علیه‌السلام: اِنّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ،[11] و قال لعلی علیه‌السلام: وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَریراً.[12] و قال لموسی علیه‌السلام: اِنَّهُ کانَ [مُخْلَصاً وَ کانَ] رَسُولاً نَبِیّاً،[13] و قال لعلی علیه‌السلام: اِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً.[14] و قال لداود علیه‌السلام: اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الْأَرْضِ،[15] و قال لعلی علیه‌السلام: وَ یَسْتَخْلِفُهُمْ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ.[16] و قال لادریس علیه‌السلام:

---

۱. آل‌عمران، ۳۳.
۲. فاطر، ۳۲.
۳. اسراء، ۳.
۴. دهر، ۳.
۵. چنین آیه‌ای نداریم.
۶. دهر، ۲۰.
۷. نجم، ۳۷.
۸. دهر، ۷.
۹. صافات، ۱۰۳.
۱۰. بقره، ۲۰۷.
۱۱. ص، ۴۴.
۱۲. دهر، ۱۲.
۱۳. مریم، ۵۱.
۱۴. دهر، ۵.
۱۵. ص، ۲۶.
۱۶. نور، ۵۵. لیستخلفنّهم فی الارض کما...

وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً[۱] و قال لعلی علیه‌السلام: [عالِیَهُمْ ثِیابُ] سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقیٰهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهوراً.[۲] و قال لعیسی علیه‌السلام: وَ اَوْصانی بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّکٰوةِ،[۳] و قال لعلی علیه‌السلام: اَلَّذینَ یُقیمونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ،[۴] و قال لی: اِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ،[۵] و قال لعلی علیه‌السلام: عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُاللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً، و یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً.[۶]

یکی گفت: آیا همهٔ این فضایل در علی بن‌ابی‌طالب وجود دارد؟ .فرمود، آری، و من این را از نزد خود نگفتم، بلکه خداوند او را در کتاب خود با دوازده پیامبر برابر نموده است، چنان‌که دربارهٔ آدم فرموده: «خداوند آدم را برگزید» و دربارهٔ علی فرمود: «سپس این کتاب را به کسانی که از میان بندگان خود برگزیدیم به ارث دادیم». و دربارهٔ نوح فرموده: «او بنده‌ای سپاس‌گزار بود» و دربارهٔ علی فرموده: «ما او را هدایت کردیم خواه سپاس گزارد خواه کفران ورزد»[۷] و دربارهٔ سلیمان فرموده: «و مُلکی عظیم به او دادیم» و دربارهٔ علی فرموده: «و چون بدان‌جا بنگری نعمتی فراوان و مُلکی بزرگ خواهی دید». و دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام فرموده: «همان که کاملاً به پیمانش عمل کرد» و دربارهٔ علی فرموده: «آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر آن فراگیر است می‌ترسند». و دربارهٔ اسماعیل فرموده: «پس چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی خواباند» و دربارهٔ علی فرموده: «و از مردم کسی هست که جان خود را در راه رضای خدا می‌فروشد (جانبازی می‌کند) » و دربارهٔ ایوب فرموده: «ما او را شکیبا یافتیم، او خوب بنده‌ای بود، او بنده‌ای بود که پیوسته به درگاه ما باز می‌گشت» و دربارهٔ علی فرموده: «و آنان را به خاطر صبری که کردند بهشتی جاودان و جامه‌ای از دیبا پاداش داد». و دربارهٔ موسی فرموده: «او برگزیده و رسول و پیامبر بود» و دربارهٔ علی علیه‌السلام فرموده: «همانا نیکان از جامی که آمیزهٔ شرابش کافور است می‌نوشند». و دربارهٔ داود فرموده: «ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و دربارهٔ علی فرموده: «و خداوند آنان را در زمین خلیفه خواهد

---

۱. مریم، ۵۷.
۲. دهر، ۲۱.
۳. مریم، ۳۱.
۴. مائده، ۵۵.
۵. کوثر، ۱.
۶. دهر، ۶ و ۸.
۷. این آیه با شأن علی علیه‌السلام سازگار نیست و فقط به مناسبت لفظ شاکراً در برابر شکوراً آورده شده است.

ساخت چنان‌که پیشینیان را خلیفه ساخت». و دربارهٔ ادریس فرموده: «و او را به مکانی بلند بالا بردیم» و دربارهٔ علی فرموده: «بر بالای آنان لباس دیبای سبزرنگ و حریر است...».[۱] و دربارهٔ عیسی فرموده: «و خداوند مرا به نماز و زکات فرمان داده» و دربارهٔ علی فرموده: «آنان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». و دربارهٔ من فرموده: «ما به تو (حوض) کوثر دادیم» و دربارهٔ علی فرموده: «چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند...»

و فی *منهاج الحق والیقین*: ان صعصعة بن صوحان دخل علی أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و قال: یا أمیرالمؤمنین، أنت أفضل أم آدم أبوالبشر؟ قال علیه‌السلام: تزکیة المرء نفسه قبیح، قال اللّه لآدم: اُسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ ـ الآیة،[۲] و ان کثیراً من الاشیاء أباحه اللّه لیّ و أنا أترکها و ما قبلتها. ثم قال: أنت أفضل یا أمیرالمؤمنین أم نوح؟ قال: ان نوحاً دعا علی قومه، و أنا ما دعوت علی ظالمی حق. و ابن‌نوح کان کافراً و ابنای سیّدا شباب أهل الجنة. ثم قال: أأنت أفضل أم موسی کلیم اللّه؟ قال: ان اللّه أرسل موسی الی فرعون قال: اِنِّیَ أَخافُ اَنْ یَقْتُلُونِ[۳] حتی قال اللّه: لاتَخَفْ اِنِّی لایَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ.[۴] قالَ رَبِّ اِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَاَخافُ أنْ یَقْتُلُونِ،[۵] و أنا ما خفت حین أرسلنی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله علی تبلیغ سورة براءة أن أقرأها علی قریش فی الموسم مع أنی کنت قتلت کثیراً من صنادید قریش، فذهبت الیهم و قرأت علیهم و ما خفتهم. ثم قال: أأنت أفضل أم عیسی‌بن مریم؟ قال: عیسی اُمه کانت فی بیت‌المقدس، فلما جاء وقت ولادتها سمعت قائلاً یقول لها: اخرجی، فان هذا بیت العبادة لا بیت‌الولادة! و أنا اُمی فاطمة بنت أسد لما قرب وضع حملها کانت فی الحرم فانشق حایط الکعبة و سمعت قائلاً یقول لها: ادخلی، فدخلت فی وسط البیت و أنا ولدت فیه، و لیس لأحد هذه الفضیلة غیری لا قبلی و لا بعدی.[۶]

و در کتاب *منهاج‌الحق و الیقین* گوید: صعصعه بن صوحان بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان، تو برتری یا آدم ابوالبشر؟ فرمود: خودستایی زشت است (اما بدان‌که) خداوند به آدم فرمود: «تو و همسرت در این بهشت جای گزینید و به این درخت نزدیک نشوید...» ( و اما آدم نزدیک شد و از

---

۱. ابن آیه مناسبت با آیهٔ ادریس ندارد.
۲. بقره، ۳۵.
۳. شعراء، ۱۴: فأخاف...
۴. نمل، ۱۰.
۵. قصص، ۳۳.
۶. *الانوارالنعمانیة*: ج ۱، ص ۲۷ـ۲۹.

آن خورد) و من بسیاری از چیزهایی راکه خداوند بر من مباح گردانیده نیز ترک می‌کنم و نمی‌پذیرم. وی گفت: ای امیرمؤمنان، تو برتری یا نوح؟ فرمود: نوح بر قوم خود نفرین کرد، و من هیچ‌گاه بر ظالمان به حق خودم نفرین نکردم. پسر نوح کافر بود و پسران من دو آقای جوانان اهل بهشتند. صعصعه گفت: تو برتری یا موسی کلیم‌اللّه؟ فرمود: خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد، موسی گفت: «می‌ترسم آنان مرا بکشند» تا آنکه خداوند فرمود: «مترس، که پیامبران نزد من نمی‌ترسند...» ولی من هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا برای تبلیغ سورهٔ برائت فرستاد که در موسم حج آن را بر قریش بخوانم هیچ نترسیدم با آنکه بسیاری از دلاوران قریش راکشته بودم، پس به سوی آنان رفتم و سوره را بر آنان خواندم و نترسیدم. پرسید: تو برتری یا عیسی بن مریم؟ فرمود: عیسی مادرش در بیت المقدس بود، چون هنگام زاییدنش فرارسید شنید که گوینده‌ای به او می‌گوید: بیرون رو، زیرا اینجا خانهٔ عبادت است نه خانهٔ ولادت! و من مادرم فاطمه بنت اسد چون هنگام زاییدنش نزدیک شد در حرم بود، پس دیوار کعبه شکافت و شنید که گوینده‌ای به او می‌گوید: داخل شو، پس به میان خانه درآمد و من در کعبه متولد شدم، و هیچ کس را چه پیش از من و چه پس از من چنین فضیلتی نبوده و نخواهد بود.

و روی عن النبی ﷺ انه قال: **من أراد أن ینظر الی اسرافیل فی رفعته، و الی میکائیل فی درجته، و الی جبرئیل فی عظمته، و الی آدم فی هیبته، و الی نوح فی صبره، و الی ابراهیم فی سخاوته، و الی موسی فی شجاعته، و الی عیسی فی سیاحته، و الی محمد فی شرفه و منزلته، فلینظر الی علی‌بن أبی طالب علیه السلام.**[1]

و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: هر که می‌خواهد به اسرافیل در بلندی مقامش، و به میکاییل در درجه‌اش، و به جبرییل در عظمتش، و به آدم در هیبتش، و به نوح در صبرش، و به ابراهیم در سخاوتش، و به موسی در شجاعتش، و به عیسی در سیاحت و خانه به دوشیش، و به محمد در شرف و منزلتش بنگرد، باید به علی بن ابی‌طالب بنگرد.

و لایذهب علیك ان هذا رمز و تنبیه الی أنه الاسم الأعظم الجاری فی کل شیء،

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۰۹.

و ان کل شیء خلقه اللّه فان علیاً مولاه و معناه، لأنه کلمة الواجب الوجود و النور المشرق فی سماء الوجود، فکل رفعة و ان علت فانه تحت درجته، و کل منزلة دون منزلته و تحت رتبته، فمقام الأملاك فی صوامع الأفلاك دون منزلته، و نور الکواکب و الأقمار من اشراق عظمته، فهو العلی العظیم و ولی العلی العظیم، فهو عماد الاولیاء، و دعوة الانبیاء. فرفعة اسرافیل و عظمة جبرئیل و هیبة آدم و کرم الخلیل و شجاعة موسی و سیاحة عیسی و حکمة داود و ملك سلیمان ذرة من فخره و قطرة من بحره، لأنه العلّة فی وجودهم، قال اللّه تعالی: وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ[1] و الرحمة محمد، و الفضل علی، لقوله: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ رَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا[2] یعنی بدین محمد و ولایة علیّ، لانه لأجلهما خلق الخلق، لأنه أول ما خلق اللّه نوره، فهو النور الجاری فی الموجودات.

فراموشت نشود که این بیان رمز و تنبیهی است به آنکه آن حضرت اسم اعظم الهی است که در هر چیزی جاری است، و آنچه خداوند آفریده علی مولا و معنای آن است، زیرا او کلمهٔ واجب‌الوجود و نور تابنده در آسمان وجود است، بنابراین هر مقام بلندی هرچه بلند باشد باز هم زیر درجهٔ اوست، و هر منزلتی پایین‌تر از منزلت و رتبهٔ اوست. پس مقام فرشتگان در صوامع افلاک پایین‌تر از منزلت اوست، و نور ستارگان و ماه‌ها از تابش عظمت اوست، پس او علیّ عظیم و ولیّ خدای علیّ عظیم است، پس او ستون اولیا و مورد دعوت پیامبران است. از این‌رو مقام بلند اسرافیل و عظمت جبرییل و هیبت آدم و سخای ابراهیم خلیل و شجاعت موسی و سیاحت عیسی و حکمت داود و ملک سلیمان ذره‌ای از فخر او و قطره‌ای از دریای اوست، زیرا آن حضرت علت در وجود آنان است، خدای متعال فرموده: «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود...» رحمت محمد است و فضل علی است، زیرا خداوند فرموده: «بگو: باید به فضل و رحمت خدا شاد باشند» یعنی به دین محمد و ولایت علی، زیرا آفریدگان به خاطر آنان آفریده شده‌اند، زیرا نخستین چیزی که خدا آفرید نور او (پیامبر و علی) بود، پس آن حضرت نور جاری در موجودات است.

و فی *مفاتیح الغیب* للرازی عن رسول اللّه ﷺ: لاتسبّوا علیاً فانّه ممسوس فی ذات اللّه.

---

۱. نساء، ۸۳.

۲. یونس، ۵۸: قل بفضل اللّه و برحمته فبذلك فلیفرحوا.

رواه فی *حلیةالاولیاء* عن کعب بن عجرة[۱] و فی *الاربعین* عن اسحاق بن کعب بن عجرة، عن ابیه.

و در *مفاتیح الغیب* فخررازی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «علی را دشنام ندهید، که او محو و دیوانه در ذات خداست». این روایت را در *حلیةالاولیاء* از کعب بن عُجره نقل کرده، و در کتاب *اربعین* از اسحاق بن کعب بن عجره از پدرش آورده است.

و در فواتح شرح *دیوان* حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی میرحسین از حافظ ابونعیم در *حلیةالاولیاء* نقل نموده است که نبی فرموده: **لاتسبُّوا علیاً فانّه ممسوس فی ذات اللّه.**

و فی *اکمال‌الدین* عن أبی عبداللّه علیه السلام: **کان علی مع رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله فی غیبته لم یعلم به أحد.**[۲] **فهو الظاهر و الباطن، فهو الاسم الأعظم الساری فی جمیع الموجودات فی العالم الظاهر و الباطن.**

و در *کمال‌الدین* از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده: هنگامی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم غایب می‌شد و احدی از آن حضرت خبر نداشت علی علیه‌السلام با او بود». پس اوست آشکار و نهان، پس اوست اسم اعظم که در همهٔ موجودات عالم ظاهر و باطن سریان دارد.

---

۱. *حلیةالاولیاء*، ج ۱، ص ۶۸.

۲. *کمال‌الدین*، ص ۳۴۴، باب ۳۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۹۹

### دوستی و دشمنی علی علیه‌السلام

و فی *تأویل الآیات* عن جابربن عبداللّه الانصاری قال: رأیت أمیرالمؤمنین علیّ‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام و هو خارج من الکوفة فتبعته من ورائه حتی اذا صار الی جبّانة الیهود وقف فی وسطها و نادی: یا یهود، فأجابوه من جوف القبور: لبّیك لبّیك، مطاع ـ یعنون به یا سیدنا ـ فقال علیه‌السلام: کیف ترون العذاب؟ فقالوا: بعصیاننا لك کهارون، فنحن و من عصاك فی العذاب الی یوم القیامة. ثم صاح صیحة کادت السماوات ینقلبن، فوقعت مغشیّاً علی وجهی من هول ما رأیت، فلما أفقت رأیت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام علی سریر من یاقوتة حمراء، علی رأسه اکلیل من الجواهر، و علیه حلل خضر و صفر، و وجهه کدارة القمر، فقلت: یا سیدی، هذا مُلکٌ عظیم! قال: نعم یا جابر، ان ملکنا أعظم من ملك سلیمان بن داود، و سلطاننا أعظم من سلطانه.

و در *تأویل الآیات* از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که گفت: امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دیدم که از کوفه خارج می‌شد، او را تعقیب کردم تا آنکه به قبرستان یهود رسید، در میان آن ایستاد و صدا زد: ای یهودیان. از دل گورها پاسخ دادند: لبّیک، لبّیک، ای مُطاع یعنی ای آقای ما ـ فرمود: چگونه (و چرا) عذاب می‌بینید؟ گفتند: به خاطر آنکه تو را نافرمانی کردیم چنان‌که هارون (برادر موسی) را نافرمانی نمودیم، از این رو ما و کسانی که تو را نافرمانی کرده‌اند تا روز قیامت در عذابیم. سپس فریادی زد که نزدیک بود

آسمان‌ها زیر و رو شوند، من از ترس آنچه دیدم بیهوش به رو بر زمین افتادم. چون به هوش آمدم امیرمؤمنان را دیدم بر روی تختی از یاقوت سرخ نشسته، و تاجی جواهرنشان بر سر و جامه‌هایی سبز و زرد بر تن دارد و چهره‌اش چون قرص ماه می‌درخشد، عرض کردم: سرورم، این پادشاهی بزرگی است! فرمود: آری ای جابر، پادشاهی و سلطنت ما از پادشاهی و سلطنت سلیمان بن داود بزرگ‌تر است.

ثم رجع و دخلنا الکوفة و دخلت خلفه الی المسجد فجعل یخطو خطوات و هو یقول: **لا واللّه، لافعلت، لا واللّه لا کان ذلك أبداً**. فقلت: یا مولای، لمن تکلّم و لمن تخاطب و لیس (لست ـ ظ) أری أحداً؟ فقال: **یا جابر، کشف لی عن برهوت فرأیت شنبویه و حبرویه (حبتر) و هما یعذّبان فی جوف تابوت فی برهوت، فنادیانی: یا أباالحسن یا أمیرالمؤمنین، ردّنا الی الدنیا نقرّ بفضلك و نقرّ بالولایة لك. فقلت: لا واللّه، لافعلت، لا واللّه، لا کان ذلك أبداً**. ثم قرأ هذه الآیة: وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ.[1] **یا جابر، و ما من أحد خالف وصیَّ نبیّ الّا حشر أعمی، ینکبّ (یتکبکب) فی عرصات القیامة**.[2]

سپس حضرت بازگشت و ما هم داخل کوفه شدیم و من پشت سر آن حضرت به مسجد رفتم و حضرت چند قدمی راه رفت و می‌فرمود: نه واللّه، نه واللّه، این کار را نمی‌کنم، نه واللّه هرگز چنین چیزی نخواهد شد. عرض کردم: مولای من! با که سخن می‌گویید، من که احدی را نمی‌بینم؟ فرمود: ای جابر، در عالم مکاشفه، وادی برهوت در نظرم آمد و شنبویه و حبرویه (ابوبکر و عمر) را دیدم که داخل تابوتی در وادی برهوت معذب بودند، مرا صدا زدند: ای ابوالحسن ای امیرمؤمنان، ما را به دنیا بازگردان تا به فضل و برتری و ولایت تو اقرار کنیم. گفتم: نه واللّه، این کار را نمی‌کنم، نه واللّه هرگز چنین چیزی نخواهد شد. سپس این آیه را قرائت فرمود: «و اگر برگردانده شوند باز هم به کارهای گذشته که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند و آنان دروغگویند». ای جابر، هیچ کس با وصی پیامبری مخالفت نمی‌کند جز آنکه کور محشور می‌شود و در صحرای قیامت افتان و خیزان راه می‌رود.

و فی *مجالس* الصدوق﵀ عن الرضا﵇ فی احتجاجه علی علماء المرو فی آیة

---

۱. انعام، ۲۸.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۱۶۸.

المباهلة: عنی اللّه عزوجل بقوله: وَأَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ[1] علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام. و [مما یدلّ علی ذلك] قول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: لینتهینّ بنوولیعة أو لأبعثنّ الیهم رجلاً کنفسی یعنی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام. فهذه خصوصیة لایتقدمه فیها أحد، و فضل لایلحقه فیه بشر، و شرف لایسبقه الیه خلق، لأنه جعل نفس علیّ کنفسه.[2]

و در *امالی صدوق* (ره) از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که در بحث با علمای مرو دربارهٔ آیهٔ مباهله فرمود: مراد خداوند ز نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز که فرمود: «بنوولیعه باید دست از این کارها بردارند و گرنه مردی را سراغ آنان می‌فرستم که به منزلهٔ خود من است» علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. و این خصوصیتی است که احدی در آن بر او پیشی نجسته، و برتریی است که بشری در آن به او نخواهد رسید، و شرافتی است که آفریده‌ای به سوی آن از وی سبقت نگرفته است، زیرا جان او را به منزلهٔ جان خویش قرار داده است.

و فی *الغوالی*: روی عن علی علیه‌السلام انه قال: کنّا ظلالاً تحت العرش قبل خلق البشر و قبل خلق الطینة التی منها البشر، أشباحاً [عالیة] لا أجساماً نامیة. ان أمرنا صعب مستصعب، لایعرف کنهه الّا ثلاثة: ملك مقرب، أو نبی مرسل، أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للایمان. فاذا انکشف لکم سرّ، أو وضح لکم أمر فاقبلوا، و الّا فاسکتوا تسلموا، و أوردوا علمه الی اللّه، فانکم فی أوسع ما بین الارض و السماء.[3]

و در *غوالی* آمده: از علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: ما پیش از آفرینش بشر و پیش از آفرینش گلی که بشر از آن آفریده شد سایه‌هایی بودیم در زیر عرش، به صورت اشباح عالی و والا نه اجسام نموکننده. همانا امر ولایت ما سخت است و سرکش، و جز سه کس به حقیقت آن پی نمی‌برد: فرشته‌ای مقرب، یا پیامبری مرسل و یا مؤمنی که خداوند قلب او را برای پذیرش ایمان آزموده باشد. پس هرگاه سرّی برای شما فاش و حقیقتی آشکار شد آن را بپذیرید، و گرنه ساکت باشید تا سالم بمانید، و علم آن را به خدا

---

۱. آل‌عمران، ۶۱.
۲. *امالی صدوق*، مجلس ۷۹، ص ۴۷۱.
۳. *عوالی‌اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۹.

بازگردانید، زیرا شما در وسعتی به فاصلهٔ آسمان و زمین قرار دارید (و بر شما سخت گرفته نشده است).

و فی *الارشاد* عن محمّدبن ثابت قال: قال رسول‌اللّه ﷺ لعلیّ ؑ أنا رسول‌اللّه و المبلّغ عنه، و أنت وجه اللّه و المؤتمّ به، فلا نظیر لی الّا أنت، و لا مثلك الّا أنا.[۱] و لایخفی ما فیه من الاسرار.

و در *ارشادالقلوب* از محمد بن ثابت روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: «من پیامبر خدا و پیام‌رسان او هستم، و تو وجه خدا و اقتداکنندهٔ به او هستی (یا کسی هستی که به تو اقتدا کنند). نه من نظیری جز تو دارم و نه تو مانندی جز من داری». و اسرار این سخن پوشیده نیست.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی عبداللّه ؑ فی قول اللّه تعالی: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ،[۲] قال: فقال: بولایة علی ؑ.[۳]

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه: «آیا سینهٔ تو را گشاده نساختیم؟» فرمود: یعنی با ولایت علی علیه‌السلام.

و فی *مجالس* الصدوق ؒ عن جابربن عبداللّه قال: لمّا قدم علیّ ؑ علی رسول‌اللّه ﷺ بفتح خیبر قال له رسول‌اللّه ﷺ: لولا أن تقول فیك طوایف من امتی ما قالت النصاری للمسیح عیسی‌بن مریم، لقلت فیك الیوم قولاً لاتمرّ بملأ الّا أخذوا التراب من تحت رجلیك و من فضل طهورك یستشفوا به، ولکن حسبك أن تکون منی و أنا منك (الی أن قال) لولا أنت لم‌یعرف المؤمنون بعدی.[۴]

و در *امالی* صدوق(ره) از جابر بن عبداللّه روایت کرده که گفت: هنگامی که علی علیه‌السلام از فتح خیبر بازگشت و خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت به او فرمود: اگر طوایفی از امت من نمی‌گفتند آنچه را که نصارا دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، امروز سخنی دربارهٔ تو می‌گفتم که بر هیچ گروهی گذر نکنی جز آنکه خاک پایت را برای تبرک بگیرند و آب وضویت را برای استشفا ببرند، ولی برای تو همین بس که تو از من هستی و من از تو...اگر تو نبودی مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند.

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۴۰۴.
۲. انشراح، ۱.
۳. *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۶۰۳ به نقل از *بصائرالدرجات*.
۴. *امالی* صدوق، مجلس ۲۱، ص ۸۵.

و فی *بحرالمناقب* و *مناقب‌الخطیب* قال النبی ﷺ: **خلق اللّه عزوجل من نور وجه علی‌بن أبی‌طالب سبعین ألف ملك یستغفرون له و لمحبّیه الی یوم القیامة.**[1]

و در *بحرالمناقب* و *مناقب خطیب* روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند هفتاد هزار فرشته از نور چهرهٔ علی بن ابی‌طالب آفریده که برای او و دوستان او تا روز قیامت آمرزش می‌طلبند.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن النبی ﷺ: **معاشر أصحابی، ان علیاً منی و أنا من علیّ، روحه [من] روحی، و طینته [من] طینتی.**[2]

و در *امالی* صدوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: ای گروه یارانم، علی از من است و من از علی، روح او از روح من و سرشت او از سرشت من است.

و فی *العلل* عن الصادق ﷺ: **ان محمّداً و علیّاً کانا نوراً بین یدی اللّه ـ جلّ جلاله ـ قبل خلق الخلق بألفی عام، و ان الملائکة لما رأت ذلك النور رأت له أصلاً قد تشعّب منه شعاع لامع، فقالت: الهنا و سیدنا، ما هذا النور؟ فأوحی اللّه الیهم: هذا نور من نوری، أصله نبوة، و فرعه امامة. أما النبوة فلمحمّد عبدی و رسولی، و أما الامامة فلعلیّ حجّتی و ولیّی، و لولاهما ما خلقت خلقاً (خلق).**[3]

و در *علل‌الشرایع* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: محمد و علی (علیهماالسلام) دو هزار سال پیش از آفرینش خلق نوری بودند که در پیشگاه خدای عزوجل قرار داشتند، و فرشتگان چون آن نور را دیدند اصلی برای آن دیدند که شعاعی درخشان از آن منشعب شده بود، گفتند: ای معبود و آقای ما، این نور چیست؟ خداوند به آنان وحی کرد: این نوری از نور من است، اصل آن نبوت و فرع آن امامت است. نبوت از آنِ محمد بنده و رسول من است، و امامت از آنِ علی حجت و ولیّ من؛ و اگر آندو نبودند هیچ آفریده‌ای را نمی‌آفریدم.

و فی *معانی‌الاخبار* فی جملة حدیث: فقال علیّ ﷺ: **یا ثیاب الیهود التی علیهم، اشهدی لمحمّد و علیّ وصیّه!** فنطقت ثیابهم کلّها: صدقت، صدقت یا علیّ، نشهد أن

---

۱. *مناقب* خوارزمی، ص ۳۱.
۲. *امالی* صدوق، مجلس ۹، ص ۳۲.
۳. *علل‌الشرایع*، باب ۱۳۹، ص ۱۷۴.

محمّداً رسول‌اللّه حقّاً، و أنّك يا عليّ وصيّه حقّاً، لم‌يثب (لم‌يثبت) محمّد قدماً فی مكرمة الّا وطأت علی موضع قدمه بمثل مكرمته، فأنتما شقيقان من أشرف أنوارالله فميّزتما اثنين، و أنتما فی الفضائل شريكان الّا أنه لانبیّ بعد محمدﷺ.[1]

و در *معانی‌الاخبار* در ضمن حدیثی آمده: علی علیه‌السلام فرمود: ای جامه‌هایی که بر تن این یهودیان هستید، به حقانیّت محمد و وصی او علی گواهی دهید. جامه‌ها به سخن درآمدند که راست‌گفتی، راست گفتی ای علی، گواهی می‌دهیم که محمد حقّاً رسول خداست و تو ای علی حقّاً وصی او هستی، محمد گامی در هیچ مکرمتی نگذاشته جز آنکه علی پا جای پای او گذاشت؛ شما دو برادر از شریف‌ترین انوار خدا هستید که دو شاخه شدید، و شما در همهٔ فضایل شریکید جز آنکه پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری نخواهد بود.

فمحمد و عليّ نور واحد، و انما انقسما قسمتيه (تسمية) ليمتاز النبیّ من الوليّ كامتياز الواحد من الاحد، فكل أحد واحد و لاينعكس، فكذا كل نبیّ وليّ و لاينعكس؛ فلهذا لايوزن الاعمال الّا بحبّ عليّ‌ؑ لانّ الولاية [هی الميزان]. كما تقدم [والتوحيد] لايقابله شیء قلّ أم جلّ، و كذا حبّ عليّ‌ؑ اذا كان فی الميزان [لاينقصه شیء من الذنوب قلّ أم جلّ، فاذا كان حبه فی‌الميزان] فلا سيّئة، و اذا لم‌يكن فلا حسنة، لانّ الحسنات بالتحقيق حبّه، و السيّئات بغضه، لأنّ حبّه حسنة لايضرّ معها سيّئة، و بغضه سيّئة لاينفع معها حسنة. رواه الموافق و المخالف كما تقدم، و اليه الاشارة بقوله: فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ،[2] و قوله: وَ قَدِمْنا إِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[3]

پس محمد و علی یک نورند و تنها برای این دو قسم شدند (دو نام شدند) که نبی از ولی ممتاز و جدا گردد مانند جدا بودن واحد از احد، که هر احدی واحد است اما هر واحدی احد نیست. همچنین هر نبیّی ولیّ است اما هر ولیّی نبی نیست. به همین خاطر اعمال جز با دوستی علی علیه‌السلام سنجیده نمی‌شود، زیرا چنان که گذشت ولایت میزان است. و چیزی با توحید همتایی ندارد، کوچک باشد یا بزرگ. همچنین هرگاه دوستی علی علیه‌السلام در میزانی

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۲۷.
۲. فرقان، ۲۳.
۳. فرقان، ۷۰.

باشد گناهی کوچک یا بزرگ آن میزان را سبک نمی‌کند پس هرگاه دوستی او در میزان باشد دیگر گناهی در آن نمی‌باشد، و اگر نباشد دیگر حسنه‌ای در آن نخواهد بود، زیرا تحقیقاً حسنات دوستی او و گناهان دشمنی اوست. زیرا چنان که در حدیث آمده و موافق و مخالف نقل کرده‌اند: «دوستی آن حضرت حسنه‌ای است که هیچ گناهی با وجود آن زیان نمی‌رساند (زیرا نمی‌گذارد گناه نزدیک آن شود) و دشمنی او گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن سود نمی‌رساند (زیرا از حقیقت تهی است)». و اشاره به همین مطلب است آیه‌ای که می‌فرماید: «آنان کسانی‌اند که خداوند گناهانشان را به حسنات تبدیل می‌کند» و آیه‌ای که می‌فرماید: «و ما هر عملی را که آنان (دشمنان علی) کرده‌اند می‌آوریم و همه را غباری پراکنده می‌سازیم».

و لیس فی القیامة الّا مؤمن أو کافر أو منافق، و الکافر و المنافق لیس لهما حسنات توزن، فالمیزان للمؤمن المذنب، فهو الذی وسعه الرحمة و جاز بالایمان، فملته (مملیه ظ) التوحید، و شهوده النبوة، و سجلّه الولایة، فوجب له الایمان (الامان ظ) من اللّه المؤمن لاتصافه بصفاته یوم القیامة.

و در قیامت جز مؤمن یا کافر یا منافق وجود ندارد. کافر و منافق که اصلاً حسناتی ندارند که در میزان نهاده شود، پس میزان فقط برای مؤمن گنهکار است و اوست که مشمول رحمت واسعه می‌شود و با ایمان خود از صراط می‌گذرد. املاء کنندهٔ او توحید، گواهانش نبوت و سندش ولایت است. پس از سوی خدای امان‌دهنده امان‌دادن او واجب می‌گردد، زیرا وی به صفات الهی (یعنی ایمان) متصف گردیده است.

و اما المنافق فهو یجهد فی الدنیا [قد ضیّع الاصل] و أکبّ علی الفرع، و الفرع لایثبت الّا مع الأصل، و الیه الاشارة فی قوله: **أُولٰئِکَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً.**[1] یدلّ علی ذلك مارواه صاحب *الکشاف* من الحدیث القدسی من الرب العلی انه قال: **لأُدخلنّ الجنة من أطاع علیّاً و ان عصانی، و لأُدخلنّ النار من عصاه و ان أطاعنی.**[2]

اما منافق در دنیا خود را از نظر اعمال به زحمت می‌اندازد و اصل را تباه ساخته،

---

۱. کهف، ۱۰۴.

۲. ر.ک: *مشارق‌الانوار*، ص ۶۶-۶۷.

به فروعات و شاخ و برگ‌های دین می‌چسبد، در حالی که شاخ و برگ‌ها جز با وجود ریشه و تنه ثبات ندارند. و این آیه اشاره به حال آنها است: «آنانند که کوشش‌شان در زندگی دنیا هدر رفته و پندارند که خوب عمل می‌کرده‌اند». دلیل این سخن یک حدیث قدسی است که صاحب *کشاف* از خدای بزرگ نقل کرده که فرمود: «هرآینه به بهشت درمی‌آورم هر که را که علی را اطاعت کرده گرچه مرا نافرمانی نموده باشد، و هرآینه به دوزخ درمی‌آورم هر که را که او را نافرمانی کرده اگر چه مرا اطاعت نموده باشد».

و هذا رمز حسن، و ذلك لأن حبّ عليّ هو الايمان الكامل لايظهر منه السيّئة، فقوله: و ان عصانى فانى أغفر له اكراماً، و أُدخله الجنّة بايمانه، فله الجنّة بالايمان، و بحبّ عليّ عليه السلام العفو و الغفران. و قوله تعالى: و لأُدخلنّ ـ الخ و ذلك لأنه اذا لم‌يوال علياً عليه السلام فلا ايمان له، فطاعته هناك مجاز، لأن الطاعة بالحقيقة حبّ علىّ عليه السلام المضاف اليها ساير الأعمال، فمن أحبّ علياً عليه السلام فقد أطاع اللّه، و من أطاع اللّه نجا، فمن أحبّ علياً عليه السلام فقد نجا، فعلم أن حبّ علىّ عليه السلام هو الايمان، و بغضه هو الكفر. فليس هناك الّا محبّ و مبغض، فمحبّه لاسيّئة له، و مبغضه لا ايمان له. فعدُّوه هالك و ان جاء بحسنات العباد بين يديه، و وليّه ناج و ان كان الذنوب الى شحمتى أُذنيه. و أين الذنوب مع الايمان المنير؟ أم أين مسّ سيّئات مع وجود الاكسير؟ فطوبى لأوليائه، و سحقاً لأعدائه.

و این رمز نیکویی است، زیرا دوستی علی علیه‌السلام همان ایمان کامل است که گناه از آن سرنمی‌زند، پس اینکه فرمود: «اگرچه مرا نافرمانی نموده باشد» یعنی من او را به خاطر گرامی‌داشت او می‌آمرزم و به جهت ایمانش به بهشت می‌برم. پس به خاطر ایمان صاحب بهشت می‌شود و به خاطر دوستی علی علیه‌السلام مستحق بخشش و آمرزش. و اینکه فرمود: «و هرآینه به دوزخ درمی‌آورم...» زیرا وقتی او علی علیه‌السلام را دوست نداشت ایمان ندارد و در آن صورت طاعتش مَجاز و بی‌حقیقت است، زیرا طاعت حقیقی دوستی علی علیه‌السلام است که سایر اعمال به آن افزوده می‌شود، پس هر که علی علیه‌السلام را دوست بدارد تحقیقاً خدا را اطاعت کرده و هر که خدا را اطاعت کند نجات یابد، پس هر که علی علیه‌السلام را دوست بدارد تحقیقاً نجات یابد، پس دانسته می‌شود که

دوستی علی علیه‌السلام ایمان است و دشمنی او کفر است. پس کسی جز دوست و دشمن نیست؛ دوست او گناه ندارد، و دشمن او ایمان ندارد. بنابراین دشمن او اهل هلاکت است گرچه همهٔ حسنات بندگان را پیش رو داشته باشد، و دوست او اهل نجات است گرچه گناه تا نرمهٔ گوش او را فرا گرفته باشد! گناهان کجا با ایمان درخشان باقی می‌ماند؟ یا گناهان کجا با وجود اکسیر محبت زیانی می‌رساند؟ پس خوشا به حال دوستان علی علیه‌السلام و مرگ و نابودی بر دشمنان او.

و فی کتاب *أسرارالامامة*: **یا علیّ، حبّك ایمان و بغضك نفاق. بقصر الایمان علی حبّه و النفاق علی بغضه. و الشاهد علی ذلك قوله: لو اجتمع الخلایق علی حبّ علیّ‌بن أبی‌طالب لما خلق الله عزّوجلّ النار.** فهذا الخبر بازاء قوله تعالی: **اِنَّ اللّهَ لایَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَشاءُ.**[1]

و در کتاب *اسرارالامامة* وارد است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی، دوستی تو ایمان است و دشمنی تو نفاق». در این حدیث ایمان را منحصر در دوستی و نفاق را منحصر در دشمنی آن حضرت دانسته است. شاهد بر این مطلب آن است که در حدیث دیگر فرمود: «اگر همهٔ خلایق بر دوستی علی بن ابی‌طالب اتفاق می‌کردند خداوند هرگز آتش دوزخ را نمی‌آفرید». پس این خبر همدوش این آیه است که می‌فرماید: «خداوند گناه شرک به خود را نمی‌آمرزد و گناهان دیگر و فروتر از شرک را برای هر که بخواهد می‌آمرزد».

و فی *مجالس* الصدوق﵀ عن جابربن عبدالله الانصاری قال: خطبنا رسول‌اللّه ﷺ فقال: **أیها الناس، من أبغضنا أهل البیت بعثه اللّه یوم‌القیامة یهودیّاً.** قال: قلت: یا رسول‌اللّه، و ان صام و صلّی و زعم أنه مسلم؟ قال: نعم.[2]

و در *امالی* صدوق از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم، هر که ما خاندان را دشمن بدارد خداوند او را در روز قیامت یهودی محشور می‌کند. من گفتم: ای رسول‌خدا، اگر چه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان بداند؟ فرمود: آری.

و فی کتاب *أسرارالامامة* عن ابی‌بکر الشیرازی فی تفسیره: ان النبی ﷺ وجد شبه

---

۱. نساء، ۴۸.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۵۴، ص ۲۹۷.

علیؑ تحت العرش، فسأل النبی ﷺ عنه، فأوحی اللّه تعالی الیه: انه لیس هذا بعلیّ، و انما الملائکة سمعوا منّا ذکره و ثناءه و اشتاقوا الی زیارته ـ و ما منّا الّا له مقام معلوم ـ فخلقت شبهه و أجلسته هناك حتی یزوره الملائکة بنیّة زیارة علیؑ.

و در کتاب *اسرارالامامة* از تفسیر ابوبکر شیرازی آورده که: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمثال علی علیه‌السلام را در زیر عرش الهی دید و دربارهٔ آن پرسش نمود، خداوند به او وحی کرد: این علی نیست، اما چون فرشتگان ذکر خیر و ستایش او را از ما شنیدند و مشتاق زیارت او شدند ـ و آنان هر یک جایگاهی ویژه دارند ـ من تمثال او را آفریدم و در اینجا نشاندم تا فرشتگان او را به نیت زیارت علی زیارت کنند.

و فی *معانی‌الاخبار* عن جابر الجعفی، عن أبی جعفر محمّدبن علیؑ قال: خطب أمیرالمؤمنینؑ بالکوفة عند منصرفه عن النهروان: اللّهمّ لك الحمد علی نعمك التی لاتحصی، و فضلك الذی لاینسی (الی أن قال) أنا أخو رسول‌اللّه، و ابن‌عمّه، و سیف نقمته، و عماد نصرته، و بأسه و شدّته، أنا رحی جهنم الدایرة، و أضراسها الطاحنة، أنا موتم البنین و البنات، أنا قابض الارواح و بأس اللّه الذی لایردّه عن القوم المجرمین (الی أن قال) و انّی مخصوص فی القرآن بأسماء، احذورا أن تغلبوا علیها فتضلّوا فی دینکم، یقول اللّه عزّوجلّ: إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّادِقِینَ،[1] أنا ذلك الصادق. و أنا المؤذّن فی الدنیا و الآخرة، قال اللّه عزّوجلّ: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ،[2] أنا ذلك المؤذّن. و قال: وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ،[3] و أنا الاذان. و أنا المحسن، یقول اللّه عزّوجلّ: وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ.[4] و أنا ذوالقلب، یقول اللّه عزّوجلّ: إِنَّ فی ذٰلِكَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ.[5] و أنا الذاکر، یقول اللّه عزّوجلّ: الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ.[6] و نحن أصحاب الاعراف: أنا و عمّی و أخی و ابن‌عمّی. و اللّه فالق الحبّ و النّوی، لایلج النار لنا محبّ، و لایدخل الجنّة لنا مبغض، یقول اللّه عزّوجلّ: وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیماهُمْ.[7] و أنا الصهر، یقول اللّه عزّوجلّ: وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً

---

۱. مضمون آیهٔ ۱۱۹ از سورهٔ توبه.
۲. اعراف، ۴۴.
۳. توبه، ۳.
۴. عنکبوت، ۶۹.
۵. ق، ۳۷.
۶. آل‌عمران، ۱۹۱.
۷. اعراف، ۴۶.

فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً.[۱] و أنا الأُذن الواعية، يقول اللّه عزّوجلّ: وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ.[۲] و أنا السَّلَم لرسول اللّه ﷺ، يقول اللّه عزّوجلّ: وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ[۳] ـ الحديث.[۴]

و در *معانی‌الاخبار* از جابر جُعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام هنگام بازگشت از نهروان در کوفه این خطبه خواند: خداوندا، تو را سپاس بر نعمت‌های بی‌شمارت و فضل و بخشش فراموش‌نشدنی‌ات... من برادر رسول‌خدا و پسر عمو و شمشیر انتقام و ستون نصرت و جنگ و سخت‌گیری اویم، من محورِ گردانندهٔ دوزخ و دندانه‌های خردکنندهٔ آنم، من یتیم‌کنندهٔ پسران و دختران کافرانم، من گیرندهٔ جان‌ها و آن عذاب الهی هستم که از مجرمان بازگردانده نمی‌شود ... و من در قرآن نام‌هایی مخصوص دارم بپرهیزید از اینکه بر آنها دست‌اندازی کنید که در دینتان گمراه خواهید شد. خداوند فرموده: «خدا با راستگویان است» و منم آن راستگو. و منم آن جارزننده در دنیا و آخرت که خداوند فرموده: «پس جارزننده‌ای در میان آنان جار زند که لعنت خدا بر ستمکاران باد» و منم آن جار زننده. و فرموده: «این اعلامی است از سوی خدا و رسول او» و منم آن اعلام کننده. منم آن نیکوکار که خداوند می‌فرماید: «و خداوند با نیکوکاران است». و منم آن دارندهٔ دل که خداوند می‌فرماید: «همانا در این سخن یادآوری است برای هر که دل دارد». و منم آن یاد کننده که خداوند می‌فرماید: «آنان که در حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند». و ماییم اصحاب اعراف: من و عمویم و برادرم و پسرعمویم. به خدایی که شکافندهٔ دانه و هسته است، هیچ یک از دوستان ما به دوزخ نمی‌رود، و هیچ یک از دشمنان ما به بهشت درنمی‌آید، خداوند می‌فرماید: «و بر اعراف (محلی در صحرای محشر) مردانی قرار دارند که همه را به سیمایشان می‌شناسند». و منم آن خویشاوند سببی که خداوند می‌فرماید: «و اوست که از آب بشرهایی را آفرید و آنان را خویشان نسبی و سببی قرار داد». و منم آن گوش فراگیرنده که خداوند می‌فرماید: «و آن سخن را گوش‌های فراگیرنده فرا می‌گیرد». و منم آنکه تسلیم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند می‌فرماید: «و مردی که تسلیم یک مرد است»...

---

۱. فرقان، ۵۴.
۲. حاقّه، ۱۲.
۳. زمر، ۲۹.
۴. *معانی‌الاخبار*، ۵۸، ۶۰.

و فی *الارشاد* عن الباقر علیه السلام: أحبب حبیب آل محمّد و ان کان فاسقاً زانیاً (جانیاً)، و أبغض مبغض آل محمّد و ان کان صوّاماً قوّاماً، فان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال: قال الله عزّوجلّ: إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ،[1] ثم التفت الی علیّ علیه السلام فقال: هم والله أنت و شیعتك یا علیّ، میعادك و میعادهم الحوض غداً غرّاً محجّلین مکحّلین متوّجین. فقال أبوجعفر علیه السلام: هکذا هو عیاناً فی کتاب علیّ علیه السلام.[2]

و در *ارشادالقلوب* از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: دوست آل‌محمد را دوست بدار اگرچه فاسق و بدکار باشد، و دشمن آل‌محمد را دشمن بدار اگر چه همیشه روزه دار و نمازگزار باشد، زیرا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداوند فرموده است: «آنان که ایمان آورده و کارهای نیک کردند آنان بهترین آفریدگانند»، آنگاه رو به علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «به خدا سوگند آنان تو هستی و شیعیان تو ای علی، وعده‌گاه تو و آنان فردای قیامت بر سر حوض (کوثر) است در حالی که همگی سپید چهره و زینت‌شده و تاج بر سر نهاده‌اید. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: همین‌گونه آشکار در کتاب علی علیه‌السلام نگاشته شده است.[3]

و فی بعض کتب العامة عن ابن عباس: ان علیّاً علیه السلام دخل علی النبی صلی الله علیه و آله فقام الیه و عانقه و قبّل بین عینیه، فقلت له: أکتب هذا یا رسول‌الله؟ قال: نعم، اکتب، و الله، اللّهُ أشدّ حبّاً له منّی.[4]

و در یکی از کتاب‌های اهل‌سنت از ابن‌عباس منقول است که: علی علیه‌السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و پیامبر به احترام او از جا برخاست و او را در آغوش گرفت و پیشانی‌اش را بوسید، من عرض کردم: ای رسول‌خدا، این را بنویسم؟ فرمود: آری بنویس، به خدا سوگند که خداوند بیش از من او را دوست دارد.

---

۱. بیّنه، ۷.
۲. *ارشادالقلوب*، ۲۵۶.
۳. اصل حدیث این است که پسر میثم نمار گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم که در کتاب پدرم دیدم که علی علیه‌السلام به او فرموده است: دوست آل محمد را دوست بدار...» آنگاه امام باقر علیه‌السلام تصدیق کرد و فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام نیز همین مطلب آشکار نوشته شده است. (*امالی طوسی*، ج ۲، ص ۲۰).
۴. *کفایة‌الطالب*، ص ۷۹.

و فی مسند *أحمدبن حنبل*، قال النبی ﷺ: **مثل علیّ فی الناس کمثل قل هو اللّه أحد فی القرآن.**[۱]

و فی خبر آخر، قال النبی ﷺ: **ان حبّ علیّ یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب.**[۲]

و در *مُسند احمد حنبل* آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «داستان علی در میان مردم داستان قل هو اللّه احد در قرآن است».

و در خبر دیگری فرمود: «دوستی علی گناهان را می‌خورد چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد».

و فی فردوس*الاخبار* عن ابن‌عباس: حبّ علیّ حسنة لایضرُّ معها سیّئة، و بغضه سیّئة لاینفع معها حسنة.[۳]

و در فردوس*الاخبار* از ابن‌عباس آورده که (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود): دوستی علی حسنه‌ای است که هیچ گناهی با آن زیان ندارد، و دشمنی او گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن سودمند نیست.[۴]

و فی کتاب *المودّات* عن علی علیه‌السلام: قال النبی ﷺ: **لمّا أُسری بی الی السماء بلغنی (لقنی) الملائکة بالبشارة فی کلّ سماء حتی لقینی جبرئیل فی محفلة من الملائکة فقال: یا محمّد، لو اجتمعت أُمتك علی حبّ علیّ لما خلق النار.**[۵]

و فی کتاب *المودّات* عن عمربن الخطاب: قال النبی ﷺ: **لو اجتمع الناس علی حبّ علیّ لما خلق النار.**[۶]

و در کتاب *مودّات* از علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «شبی که مرا به معراج بردند، در هر آسمانی فرشتگان با روی باز و بشارت با من روبه‌رو شدند تا آنکه جبرییل در میان گروهی از فرشتگان با من دیدار کرد و گفت: ای محمد، اگر همهٔ امت تو بر دوستی علی اتفاق می‌کردند هرگز آتش دوزخ آفریده نمی‌شد».

---

۱. *الفردوس*، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۶۴۱۷.
۲. همان، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۲۷۲۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۲۷۲۵.
۴. این حدیث تفسیر حدیث فوق است که دوستی علی علیه‌السلام گناهان را می‌خورد و می‌سوزاند، یعنی نمی‌گذارد که دوست آن حضرت پیرامون گناه بگردد بلکه پیوسته او را پاکیزه نگاه می‌دارد و اگر احیاناً به گناهی آلوده شد دوستی آن حضرت وی را به سوی پاکی و توبه فرامی‌خواند و آثار آن گناه را از بین می‌برد.
۵. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۱.
۶. همان.

و در همان کتاب از عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «اگر همهٔ مردم بر دوستی علی اتفاق می‌کردند هرگز آتش دوزخ آفریده نمی‌شد».

و فی کتاب *المودّات* عن جابر: قال النبی ﷺ: **اذا کان یوم القیامة یأتی جبرئیل بحزمتین من المفاتیح، حزمة من مفاتیح الجنة و حزمة من مفاتیح النار، علی مفاتیح الجنة أسماء المؤمنین من شیعة آل‌محمد ﷺ، و علی مفاتیح النار أسماء المبغضین من أعدائه، فیقول: یا أحمد، هذا لمبغضیك، و هذا لمحبّیك، فادفعها الی علی‌بن أبی‌طالب فیحکم فیهم بما یرید. فو الذی قسم الارزاق لایدخل مبغضیه الجنة، و لا محبّیه النار.**[1]

و در همان کتاب از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود جبرییل دو دسته کلید می‌آورد، دسته‌ای از کلیدهای بهشت و دسته‌ای از کلیدهای دوزخ، بر کلیدهای بهشت نام‌های مؤمنان از شیعیان آل‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده و بر کلیدهای دوزخ نام‌های دشمنان او، آنگاه گوید: ای احمد، این برای دشمنان توست و این برای دوستانت، آنها را به علی بن ابی طالب بده که دربارهٔ آنان هرگونه که بخواهد حکم کند. سوگند به خدایی که روزی‌ها را تقسیم نموده هرگز علی دشمنانش را به بهشت و دوستانش را به دوزخ درنمی‌آورد.

و فی صحیح *الترمذی* و *المشکاة* عن أُم‌عطیّة قالت: أرسل رسول‌اللّه ﷺ علیّاً علیه السلام بغزاة، فقال وقت رحیله رافعاً یدیه الی السماء: **اللهمّ لاتمتنی حتی ترینی علیّاً.**[2]

و در صحیح‌ترمذی و *مشکاة* از ام‌عطیه نقل کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام را به جنگی فرستاد و هنگام حرکت آن حضرت دست به آسمان برداشت و گفت: خداوندا، مرا نمیران تا علی را پس از بازگشت به من بنمایانی.

و فی أربعین سعد بن ابراهیم الشافعی: قال رسول‌اللّه ﷺ: **اذا کان یوم القیامة جیء بمیزان المعالم (؟) و حبّ علیّ کفّتاه، و حبّ الحسن و الحسین خیوطه، و حبّ فاطمة علاقتاه، یوزن به محبّة المحبّ لی و المبغض لی و لأهل‌بیتی. ثم قرأ: وَ اَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَاُمُّهُ هاوِیَةٌ.**[3]

---

۱. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۷.
۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۷.
۳. قارعه، ۸ و ۹.

و در کتاب *اربعین* سعد بن ابراهیم شافعی روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون روز قیامت شود، ترازوی اعمال را می‌آورند که دوستی علی کفه‌های آن و دوستی حسن و حسین بندهای آن و دوستی فاطمه آویزهای آن است، دوستی دوست من و دشمنی دشمن من و خاندانم با آن وزن می‌شود. سپس این آیه را قرائت فرمود: «و اما هر که ترازوهای اعمالش سبک باشد جایگاهش دوزخ است».

و فی *مصابیح‌الأنوار* عن علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام انه قال: **أُهدی الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قنو مویز (موز)، فجعل یقشر المویز (الموز) و یجعلها فی فمی. فقال له قائل: یا رسول‌اللّه، انّك تحبّ علیّاً! قال: أوما علمت أن علیّاً منّی و أنا منه؟ حیث أکون یکون و حیث یکون أکون.**[1]

و در *مصابیح‌الانوار* از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خوشه‌ای انگور خشکیده (خوشه‌ای موز) برای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند، آن حضرت آنها را دانه دانه می‌کَند (یا پوست موزها را می‌کَند) و در دهان من می‌گذاشت. مردی گفت: ای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چقدر شما علی را دوست دارید! فرمود: مگر نمی‌دانی که علی از من است و من از علی هستم؟ هر جا که او باشد من هم هستم و هر جا که من باشم او هست.

و فی *مصابیح‌الأنوار*: کفّ رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی کفّ علیّ علیه‌السلام و هو یقبّله، فقال قائل: یا رسول‌اللّه، ما منزلته منك؟ قال: **کمنزلتی من اللّه سبحانه.**[2]

و در همان کتاب آمده: دست رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست علی علیه‌السلام بود و آن را می‌بوسید، مردی گفت: ای رسول‌خدا، منزلت علی نسبت به شما چیست؟ فرمود: مانند منزلت من نسبت به خدای سبحان است.

و فی *معانی‌الأخبار* عن جعفر عن أبیه، عن جده علیه‌السلام قال: **کان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم جالساً و عنده علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام فقال: و الذی بعثنی بالحق بشیراً ما علی وجه الأرض خلق أحبّ الی اللّه عزّوجلّ و لا أکرم علیه منّا ـ الحدیث.**[3]

و در *معانی‌الاخبار* به سندش از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده که: روزی

---

۱. ر.ک: *مناقب خوارزمی*، ص ۲۵. *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج ۲، ص ۲۲۰.
۲. *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳. *معانی‌الاخبار*، ص ۵۵.

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد او بودند، فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق مژده‌آور برانگیخته است، آفریده‌ای بر روی زمین نزد خداوند محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نیست...

و فی کتاب *بشارةالمصطفی لشیعة (علیّ) المرتضی* من مؤلّفات عمادالدین أبی جعفر محمدبن القاسم الطبری، عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **لما خلق اللّه آدم و نفخ فیه الروح عطس آدم، فألهمَ أن قال: الحمد للّه رب العالمین. فأوحی اللّه الیه: یا آدم، حمدتنی، فو عزّتی و جلالی لولا عبدان أُرید أن أخلقهما فی آخر الدنیا ما خلقتك.** قال: **أی ربی، فمتی یکون و ما سمّیتهما؟ فأوحی اللّه الیه: أن ارفع رأسك. فرفع رأسه فاذا تحت الحجب مکتوب: لا اله الاّ اللّه، محمد رسول‌اللّه نبی‌الرحمة، و علیّ مقیم الحجة (مفتاح الجنّة)، أُقسم بعزتی أن أرحم من تولاّه، و أُعذّب من عاداه.**[1]

و در کتاب *بشارةالمصطفی* از عبدالله بن مسعود روایت کرده که رسول‌خدا فرمود: چون خداوند آدم را آفرید و روح در او دمید آدم عطسه کرد، به او الهام شد که گفت: الحمد للّه رب العالمین. آنگاه خداوند به او وحی کرد: ای آدم، تو مرا ستایش کردی، به عزت و جلالم سوگند که اگر نبودند آن دو بنده‌ای که می‌خواهم در آخرالزمان بیافرینم تو را نمی‌آفریدم. گفت: پروردگارا، آن چه وقت است و نام آنها چیست؟ خداوند به او وحی کرد: سر خود را بلند کن. او سر برداشت و دید در زیر حجاب نوشته است: «لا اله الاّ اللّه، محمد رسول‌خدا و پیامبر رحمت است، و علی بریادارندهٔ حجت است. به عزتم سوگند یاد کرده‌ام که بر دوست او رحم آورم، و دشمن او را عذاب کنم».

و فی کتاب *بشارةالمصطفی* عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **اذا کان یوم القیامة یقول اللّه عزّوجلّ لی و لعلیّ‌بن أبی‌طالب: أدخلا الجنّة من أحبّکما، و أدخلا النار من أبغضکما. و ذلك قول اللّه عزّوجلّ: أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ.**[2]

و در همان کتاب از ابوسعید خُدری روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون روز قیامت شود خداوند به من و علی بن ابی‌طالب

---

۱. *بشارةالمصطفی*، ص ۶۸.
۲. همان، ص ۱۴۴، ق، ۲۴.

می‌فرماید: دوستان خود را به بهشت برید، و دشمنان خود را به دوزخ درآورید.
و این است منظور این آیه: «بیفکنید در دوزخ هر کفرپیشهٔ عنود را».

و فی *معانی‌الاخبار* عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: جاء ابلیس الی موسی‌بن عمران علیه‌السلام و هو یناجی ربّه، فقال له ملك من الملائکة: ما ترجو منه و هو علی هذه الحالة یناجی ربه؟ فقال: أرجو منه ما رجوت من أبیه آدم و هو فی الجنة. و کان فیما یناجی (ناجاه) أن قال له: یا موسی، لاأقبل الصلاة الّا لمن تواضع لعظمتی، و ألزم قلبه خوفی، و قطع نهاره بذکری، و لم‌یبت مصرّاً علی الخطیئة، و عرف حق أولیائی و أحبّائی. فقال: یا رب، تعنی بأحبّائك [و أولیائك] ابراهیم و اسحاق و یعقوب؟ فقال: [هم]کذلك یا موسی الّا أنی أردت مَن من أجله خلقت آدم و حوّاء و الجنة و النار. فقال موسی: و من هو یا رب؟ قال: محمد، شققت اسمه من اسمی، لأنی أنا المحمود. فقال موسی: یا رب اجعلنی من أُمته، قال: أنت یا موسی من أُمته اذا عرفته و عرفت [منزلته و] منزلة أهل‌بیته، ان مثله و مثل أهل بیته و من خلقت کمثل الفردوس فی الجنان لایبس ورقها و لایتغیر طعمها. فمن عرفهم و عرف حقهم جعلت له عند الجهل علماً، و عند الظلمة نوراً، و أُجیبه قبل أن یدعونی، و أُعطیه قبل أن یسألنی[1] ـ الحدیث.

و در *معانی‌الاخبار* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ابلیس هنگام مناجات موسی بن عمران علیه‌السلام نزد او آمد، یکی از فرشتگان به او گفت: اکنون از او که در حال مناجات با پروردگار خویش است چه امید داری؟ گفت: همان چیزی را که از پدرش آدم هنگامی که در بهشت بود امید داشتم. و از جمله چیزهای که خداوند در این مناجات به موسی فرمود این بود که: ای موسی، من نماز را نمی‌پذیرم مگر از کسی که در برابر عظمت من تواضع کند، و ترس از مرا در دلش جای دهد، و روزش را به یاد من سپری سازد، و در حال اصرار بر گناه شب سر بر بالین ننهد، و حق اولیا و دوستان مرا بشناسد. موسی گفت: پروردگارا، منظورت از دوستان و اولیائت ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ فرمود: ای موسی، آنان دوستان منند، ولی منظورم کسی است که آدم و حوّا و بهشت و دوزخ را به خاطر او آفریده‌ام. موسی گفت: پروردگارا، او کیست؟ فرمود: محمد که نام او را از نام خود برگرفته‌ام، زیرا من محمودم ( و او محمد).

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۵۴.

موسی گفت: پروردگارا، مرا از امت او قرار ده، خدا فرمود: ای موسی، تو هم از امت او هستی آنگاه که او را بشناسی و مقام و منزلت او و خاندانش را بدانی، همانا حکایت او و خاندان او نسبت به سایر آفریدگانم حکایت بهشت فردوس در میان سایر بهشت‌ها است که برگ‌هایش خشک نشود و طعم میوه‌هایش تغییر نیابد. پس هرکه آنان و حق آنان را بشناسد برای او به وقت نادانی، علم و به وقت تاریکی نور قرار می‌دهم و او را پیش از آنکه مرا بخواند اجابت می‌کنم و پیش از آنکه از من درخواست کند به او عطا می‌نمایم...

و فی *العلل* عن الرضا، عن علیّ علیه‌السلام فی تفسیر الحمد فی جملة حدیث: **فقال موسی: یارب، ان کان محمد عندك أکرم عن جمیع خلقك، فهل فی آل الأنبیاء أکرم من آلی؟ قال اللّه جلّ‌جلاله: یا موسی، أما علمت أن فضل آل‌محمد علی جمیع النبیین کفضل محمد علی سایر المرسلین؟!**[1]

و در *علل‌الشرایع* از حضرت رضا از علی علیهماالسلام روایت کرده که در تفسیر حمد ضمن حدیثی فرمود: موسی گفت: پروردگارا، اگر محمّد در نزد تو از همهٔ آفریدگانت گرامی‌تر است، آیا در میان خاندان پیامبران گرامی‌تر از خاندان من هست؟ خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی‌دانی که فضیلت آل‌محمد بر سایر پیامبران مانند فضیلت محمد بر سایر رسولان است؟!

روی فی *تأویل‌الآیات* عن جابربن عبداللّه انه قال: قال لی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **یا جابر، أیّ الإخوة أفضل؟** قال: قلت: البنین من الأب و الأم، فقال: **انا معاشرالانبیاء إخوة و أنا أفضلهم، و أحبّ الإخوة الیّ علی‌بن أبی‌طالب، فهو عندی أفضل من الأنبیاء، فمن زعم أنّ الانبیاء أفضل منه فقد جعلنی أقلّهم، و من جعلنی أقلهم [فقد] کفر، لأنی لم أتّخذ علیّاً أخاً الاّ لما علمت من فضله، و أمرنی ربی بذلك.**[2]

در *تأویل‌الآیات* از جابربن عبداللّه روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای جابر، کدام یک از برادران بالاترند؟ گفتم: برادرانی که از یک پدر و مادر باشند، فرمود: ما گروه پیامبران با هم برادریم و من بالاترین آنهایم، و بهترین برادران در نظر من علی بن ابی‌طالب است، و او نزد من از پیامبران بالاتر

---

۱. *علل‌الشرایع*، ص ۴۱۷.

۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۵۴۸.

است، پس هرکه پندارد که پیامبران برتر از اویند مرا کمترینِ آنان قرار داده است، و هرکه مرا کمترینِ آنان قرار دهد کافر است، زیرا من علی را برادر خود نساختم جز به خاطر فضیلتی که در او سراغ داشتم و پروردگارم نیز مرا به آن امر فرمود.

بیان: و لا یخفی انّ معنی الأُخوة [بینهما] المماثلة فی الفضل الّا النبوة، لما روی عن أبی‌الحسن موسی علیه‌السلام انه قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا علیّ، أنا رسول‌اللّه المبلّغ عنه، و أنت وجه اللّه و المؤتمّ به، فلا نظیر لی الّا أنت، ولا مثل لك الّا أنا.[1]

**توضیح:** پوشیده نیست که معنی برادری میان پیامبر و علی علیهماالسلام همگونی در همهٔ فضایل جز فضل پیامبری است، زیرا امام کاظم علیه‌السلام فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ای علی، من فرستادهٔ خدا و پیام رسان او هستم و تو وجه خدا و پیرو او هستی (یا کسی هستی که باید از او پیروی کرد)، پس مرا جز تو نظیری نیست، و تو را جز من مانندی نباشد.

و فی *العیون* و *العلل* عن علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ما خلق اللّه خلقاً أفضل منی و لا أکرم علیه منی. قال علی علیه‌السلام: فقلت: یا رسول‌اللّه، فأنت أفضل أم جبرئیل؟** فقال: **یا علیّ، ان اللّه تعالی فضّل الانبیاء المرسلین علی الملائکة المقربین، و فضّلنی علی جمیع الانبیاء و المرسلین، و الفضل بعدی لك یا علیّ و للأئمة من بعدك، فان الملائکة لَخُدّامنا و خدّام محبّینا. یا علیّ، اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا**[2] **بولایتنا.**

و در *عیون‌اخبارالرضا* و *علل‌الشرایع* از علی علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند آفریده‌ای برتر و گرامی‌تر از من نزد خود نیافریده است. علی علیه‌السلام گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا، آیا شما برترید یا جبرییل ؟ فرمود: ای علی، خداوند پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب برتری داده و مرا بر همهٔ پیامبران و رسولان برتری بخشیده است، و این برتری پس از من برای تو ـ ای علی ـ و امامان پس از توست، زیرا فرشتگان خادم ما و خادم شیعیان ما هستند. ای علی، فرشتگانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ۵۴۹.

۲. اشاره به مؤمن، ۷.

فرشتگانی که پیرامون آن هستند تسبیح و ستایش پروردگارشان می‌کنند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده‌اند آمرزش می‌طلبند.

یا علی، لولا نحن ما خلق‌اللّه آدم و لاحوّاء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض، فکیف لانکون أفضل من الملائکة و قد سبقناهم الی معرفة ربنا و تسبیحه و تهلیله و تقدیسه، لان أول ما خلق اللّه عزّوجلّ خلق أرواحنا، فأنطقها بتوحیده و تحمیده، ثم خلق اللّه الملائکة. فلمّا شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظموا أمرنا، فسبّحنا لتعلم الملائکة انا خلق مخلوقون و انه تعالی منزّه عن صفاتنا، فسبّحت الملائکة بتسبیحنا و نزّهته عن صفاتنا. فلمّا شاهدوا عظم شأننا هلّلنا لتعلم الملائکة أن لا اله الاّ اللّه و أنّا عبید و لسنا بآلهة یجب أن نعبد معه أو دونه، فقالوا: لا اله الاّ اللّه. فلمّا شاهدوا عظم محلّنا کبّرنا، لتعلم الملائکة أن اللّه أکبر من أن ینال عظم المحل الاّ به. فلمّا شاهدوا ما جعله لنا من العز و القوة قلنا: لا حول ولا قوة الاّ باللّه العلیّ العظیم، لتعلم الملائکة أن لاحول لنا و لا قوة الاّ به، فقالت الملائکة: لا حول و لا قوة الاّ باللّه. فلمّا شاهدوا ما أنعم اللّه به علینا و أوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا: الحمد للّه، لتعلم الملائکة ما یحق للّه تعالی ذکره علینا من الحمد علی نعمه، فقالت الملائکة: الحمد للّه. فبنا اهتدوا الی معرفة توحید اللّه و تسبیحه و تهلیله و تمجیده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید، پس چگونه برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که پیش از آنان به شناخت پروردگارمان و تسبیح و تهلیل و تقدیس او نایل آمده‌ایم، زیرا نخستین چیزی که خدا آفرید آفرینش ارواح ما بود، آنگاه آن را به یگانگی و ستایش خویش گویا ساخت، سپس خداوند فرشتگان را آفرید. چون فرشتگان ارواح ما را به صورت نور واحدی دیدند شأن ما را بزرگ دانستند ( و نزدیک بود ما را به خدایی شناسند) پس ما زبان به تسبیح گشودیم تا فرشتگان بدانند که ما مخلوقیم و خداوند منزه از صفات ماست، پس فرشتگان هم به تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزه شمردند. و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند ما لا اله الاّ اللّه گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدایی جز خدای یکتا نیست و ما بندگانی هستیم و خدایانی نیستیم که باید با او یا به جای او پرستش شویم، پس آنان هم لا اله الاّ اللّه گفتند. و چون بلندی جایگاه ما را دیدند ما زبان به تکبیر

گشودیم تا آنان بدانند که خداوند بزرگ‌تر از آن است که بتوان جز به خواست او به جایگاه بلند دست یافت. و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده بود مشاهده کردند ما لاحول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم گفتیم تا فرشتگان بدانند ما هیچ حرکتی و نیرویی نداریم جز به یاری خدا، پس آنان هم لاحول گفتند. و چون دیدند که خداوند نعمت‌هایی را به ما بخشیده و اطاعت ما را لازم و واجب دانسته است ما الحمدللّه گفتیم تا آنان بدانند که خداوند بر گردن ما حق دارد که حمد و سپاس نعمت‌های او را به‌جا آوریم، پس آنان هم الحمد للّه گفتند. بنابراین آنان به‌وسیلهٔ ما به شناخت یگانگی خدا و تسبیح و تهلیل و تمجید او راه یافتند.

**ثم ان اللّه تبارك و تعالی خلق آدم فأودعنا فی صلبه و أمر الملائكة بالسجود له تعظیماً لنا و اكراماً لنا، فكان سجودهم للّه عزوجل عبودیة، و لآدم اكراماً و طاعة، لكوننا فی صلبه، فكیف لانكون أفضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم كلهم؟! و انه لمّا عرج بی الی السماء أذّن جبرئیل مثنی مثنی، و أقام مثنی مثنی، ثم قال لی: تقدّم یا محمد، فقلت له: یا جبرئیل أتقدّم علیك؟ فقال: نعم، لأن اللّه تبارك فضّل أنبیاءه علی ملائكته أجمعین، و فضّلك خاصة. فتقدّمت فصلّیت بهم و لا فخر. فلمّا انتهیت الی حجب النور قال لی جبرئیل: تقدّم یا محمد، و تخلّف عنّی، فقلت: یا جبرئیل، فی مثل هذا الموضع تفارقنی؟ فقال: یا محمد، ان انتهاء حدی الذی وضعنی اللّه عزوجل فیه الی هذا المكان، فان تجاوزته احترقت أجنحتی بتعدّی حدود ربی جلّ جلاله.**

سپس خداوند متعال آدم را آفرید و ما در صلب او نهاد و فرشتگان را امر کرد که به جهت بزرگداشت و تکریم ما به او سجده کنند. پس سجدهٔ آنان برای بندگی خدا و گرامی‌داشت و اطاعت آدم بود زیرا ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همهٔ آنان برای آدم سجده کرده‌اند؟! و نیز شبی که مرا به آسمان بالا بردند جبرییل دو جمله دو جمله اذان و اقامه گفت، سپس به من گفت: ای محمد پیش بایست، گفتم: ای جبرییل، من جلوتر از تو بایستم؟ گفت: آری، زیرا خدای متعال پیامبرانش را بر همهٔ فرشتگانش برتری داده و تو را برتری ویژه بخشیده است. من پیش ایستادم و با آنان نماز خواندم و البته افتخار نمی‌کنم. پس چون در معراج به حجاب‌های نور رسیدم جبرییل به من گفت: ای محمد، پیش برو و خود از من بازماند، گفتم: ای جبرییل، در چنین

جایی مرا تنها می‌گذاری؟ گفت: ای محمد، پایان حدی که خداوند برای من قرار داده همین‌جاست، اگر از اینجا بگذرم بال‌هایم به خاطر تجاوز از حدود پروردگار بزرگم خواهد سوخت.

فزجّ لی بالنور (بی فی‌النور) زجّة حتی انتهیت الی ماشاءاللّه من علوّ ملکوته (ملکه)، فنودیت: یا محمد، فقلت: لبّیك یا ربی و سعدیك، تبارکت و تعالیت. فنودیت: یا محمد، أنت عبدی و أنا ربك، فایّای فاعبد، و علیّ فتوکّل، فانك نوری فی عبادی، و رسولی الی خلق، و حجتی علی بریّتی، لك و لمن اتّبعك خلقت جنتی، و لمن خالفك خلقت ناری، و لأوصیائك أوجبت کرامتی، و لشیعتهم أوجبت ثوابی.

آنگاه با آن نور (یا در آن نور) مرا تاختی آورد تا به جایی از ملکوت بلند الهی که خدا خواست رسیدم، پس ندا آمد: ای محمد، گفتم: بله ای پروردگار بزرگ و بلندپایه‌ام، ندا آمد: ای محمد، تو بندهٔ منی و من پروردگار تو، پس تنها مرا بپرست و بر من توکل کن، زیرا تو نور من در میان بندگانم و رسول من بر آفریدگانم و حجت من بر آفریدگانم هستی، بهشت خود را برای تو و پیروانت آفریدم، و دوزخ را برای مخالفانت آفریدم، و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب ساختم و پاداشم را برای شیعیان آنان واجب نمودم.

فقلت: یا رب، فمن أوصیائی؟ فنودیت: یا محمد، أوصیاؤك المکتوبون علی ساق العرش. فنظرت و أنا بین یدی ربی جلّ جلاله الی ساق العرش، فرأیت اثنی‌عشر نوراً، کل نور سطر أخضر، علیه اسم وصی من أوصیائی، أولهم علی‌بن أبی‌طالب و آخرهم مهدیّ أمتی. فقلت: یا رب، هؤلاء أوصیائی من بعدی؟ فنودیت: یا محمد، هؤلاء أولیائی و أحبّائی و أصفیائی و حججی بعدك علی بریّتی و هم أوصیاؤك و خلفاؤك و خیر خلق بعدك؛ و عزتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی، و لأعلینّ بهم کلمتی، و لأطهّرنّ الأرض بآخرهم من أعدائی، و لأمکّننّه مشارق الأرض و مغاربها، و لأسخّرنّ له الریاح، و لأذلّلنّ له السحاب الصعاب، و لأرقینّه فی‌الاسباب، و لأنصرنّه بجندی، و لأمدّنّه بملائکتی حتّی تعلو له دعوتی، و یجمع (یجتمع) له الخلق علی توحیدی، ثم لأدیمنّ ملکه، و لأداولنّ الأیّام بین أولیائی الی یوم القیامة.[1]

---

۱. عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۴. علل‌الشرایع، ص ۷۵.

گفتم: پروردگارا، اوصیای من کیانند؟ ندا آمد: ای محمد، اوصیای تو کسانی هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته است. من همین‌طور که در پیشگاه پروردگارم ایستاده بودم به ساق عرش نگریستم، دوازده نور دیدم که هر نوری به صورت سطر سبز رنگی بود و نام یکی از اوصیایم بر آن نوشته بود، اول آنان علی بن ابی طالب و آخر آنان مهدی امتم بود. گفتم: پروردگارا، اینان اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد: ای محمد، اینان اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر بندگانم پس از تو هستند و آنان اوصیا و جانشینان تو و بهترین خلق من پس از تو می‌باشند؛ به عزت و جلالم سوگند که به‌وسیلهٔ آنان دین خود را آشکار می‌سازم و کلمهٔ خود را برتری می‌بخشم و به‌وسیلهٔ آخرین آنان زمین را از لوث وجود دشمنانم پاک می‌کنم و او را بر شرق و غرب زمین مسلط می‌سازم و بادها را رام او می‌گردانم و ابرهای سخت و سنگین را رام و فرمانبر او می‌دارم و او را به راه‌های آسمان بالا می‌برم و با سپاهیانم یاری می‌دهم و با فرشتگانم کمک می‌رسانم تا دعوت توحیدی من به سبب او بلند شود و آفریدگانم بر یکتاپرستی من در نزد او گردآیند، آنگاه حکومت او را دوام می‌بخشم و روزگار را تا قیامت میان اولیای خودم دست به‌دست می‌گردانم.

و فی *العلل* عن محمدبن بحرالشیبانی المعروف بالرهنی فی کتابه من قول مفضّلی الانبیاء و الرسل و الائمة [و الحجج صلوات اللّه علیهم أجمعین] علی الملائکة، عن حبیب‌بن مظاهر الاسدی ـ بیّض اللّه وجهه ـ انه قال للحسین‌بن علی‌بن أبی طالب علیه‌السلام: ایّ شیء کنتم قبل أن یخلق اللّه آدم؟ قال: کنا أشباح نور ندور حول العرش، فنعلّم الملائکة التسبیح و التهلیل و التمجید.[1]

و در *علل‌الشرایع* از محمد بن بحر شیبانی معروف به رهنی در کتابش از قول کسانی که پیامبران و رسولان و امامان و حجت‌های الهی علیهم‌السلام را از فرشتگان برتر می‌دانند نقل کرده که وی از حبیب بن مظاهر اسدی ـ که خدا روسپیدش کند ـ روایت نموده که به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: شما پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند چه بودید؟ فرمود: اشباح نوری بودیم که پیرامون عرش الهی دور می‌زدیم و فرشتگان را تسبیح و تهلیل و تمجید می‌آموختیم.

---

۱. *علل‌الشرایع*، ص ۲۳.

و فی *مشارق‌الانوار* عن ابن‌عباس قال: جاء رجل الی رسول‌اللّه ﷺ فقال: یا رسول‌اللّه، أینفعنی حبّ علی فی معادی؟ فقال النبی ﷺ: **لا أعلم حتی أسأل جبرئیل. فنزل جبرئیل مسرعاً، فقال له النبی ﷺ: یا جبرئیل، ینفع هذا حبُّ علی؟ فقال: لا أعلم حتی أسأل اسرافیل، ثم ارتفع فسأل اسرافیل، فقال: لا أعلم حتی أُناجی رب العزة، فأوحی اللّه تعالی الی اسرافیل: قل لجبرئیل یقول لمحمد: أنت منی حیث شئت، و ان علیاً منك حیث أنت [منی]، و محبّو علیّ منك حیث علیّ منك.**[1]

و در *مشارق‌الانوار* از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: مردی نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول‌خدا، آیا دوستی علی برای من در عالم آخرت سودی دارد؟ فرمود: نمی‌دانم تا از جبرییل بپرسم. جبرییل فوراً نازل شد، پیامبر به او گفت: ای جبرییل، آیا دوستی علی برای این کس سودی دارد؟ گفت: نمی‌دانم تا از اسرافیل بپرسم. سپس به آسمان رفت و از اسرافیل پرسید، او گفت: نمی‌دانم تا با خدای عزت مناجات کنم، خداوند به اسرافیل وحی کرد: به جبرییل بگو که به محمد بگوید: تو از منی هر جا که خواهی بود، و علی از توست هر جا که [از من] باشی، و دوستان علی از تو هستند هر جا که علی از تو باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و فی *الارشاد* عن کتاب *الفردوس* عن معاذ، عن النبی ﷺ قال: **حبّ علیّ حسنة لایضرّ معها سیّئة، و بغض علی‌بن أبی‌طالب سیّئة لاینفع معها حسنة.**[2]

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۶۷.

۲. *ارشادالقلوب*، ص ۲۳۴ و ترجمهٔ آن مکرراً گذشت.

## فصل ۱۰۰

### معرفت علی علیه‌السلام در میان فرشتگان و امت‌های گذشته

و فی *تأویل الآیات* عن کتاب *الواحدة* باسناده عن الاعمش عن مورق العجلی، عن أبی ذر الغفاری قال: کنت جالساً عند النبی ﷺ ذات یوم فی منزل أم سلمة رضی الله عنها و رسول‌الله ﷺ یحدثنی و أنا أسمع اذ دخل علی‌بن أبی طالب ؑ فأشرق وجهه نوراً فرحاً بأخیه و ابن‌عمّه، ثم ضمّه الیه و قبّل بین عینیه، ثم التفت الیّ فقال: **یا أباذر، أتعرف هذا الداخل علینا حق معرفته؟** فقلت: یا رسول‌اللّه، هذا أخوك و ابن‌عمك و زوج فاطمة البتول و أبوالحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنة. فقال: **یا أباذر، هذا الامام الاظهر، و رح‌اللّه الاطول، و باب‌اللّه الاکبر، فمن أراد اللّه فلیدخل الباب.**

و در *تأویل الآیات* از کتاب *واحده* به سندش از اعمش از مورق عِجْلی از ابوذر غفاری روایت کرده که گفت: روزی در منزل ام سلمه نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و آن حضرت برایم حدیث می‌گفت و من می‌شنیدم که علی علیه‌السلام وارد شد. تا چشم پیامبر به او افتاد چهره‌اش از شادی دیدار برادر و پسرعمویش روشن شد، آنگاه او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید، سپس رو به من کرد و فرمود: ای اباذر، آیا این کسی را که بر ما وارد شد آنگونه که بایسته است می‌شناسی؟ گفتم: ای رسول خدا، این شخص برادر و پسرعموی تو و همسر فاطمهٔ بتول و پدر حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی است. فرمود: ای اباذر، این شخص پیشوای آشکار و نیزهٔ بلند الهی و درِ بزرگ خداست که هر کس طالب خدا باشد باید از این در وارد شود.

یا أباذر، هذا القائم بقسط اللّه، و الذابّ عن حریم اللّه و الناصر لدین اللّه، و حجة اللّه علی خلقه. ان اللّه عزوجل لم یزل یحتجّ به علی خلقه فی الامم، کل امة یبعث فیها نبیاً.

یا أباذر، ان اللّه عزوجل جعل علی کل رکن من أرکان عرشه سبعین ألف ملك، لیس لهم طاعة و لا عبادة الاّ الدعاء لعلیّ و شیعته، و الدعاء علی أعدائه.

ای اباذر، این شخص قائم به عدل الهی، مدافع از حریم خدا، یاور دین خدا و حجت بر آفریدگان اوست. خداوند پیوسته در میان هر امتی که پیامبری برانگیخته است به‌وسیلهٔ این شخص بر آفریدگانش حجت می‌آورده است.

ای اباذر، خداوند بر هر رکنی از ارکان عرش خود هفتاد هزار فرشته قرار داده که طاعت و عبادتی جز این ندارند که برای علی و شیعیانش دعا کنند و بر دشمنانش نفرین فرستند.

یا أباذر، لولا علیّ ما بان حق من باطل، و لا مؤمن من کافر، و لا عُبِداللّه، لأنه ضرب رؤوس المشرکین حتی أسلموا و عبدوا اللّه، و لولا ذلك لم یکن ثواب و لا عقاب. و لایستره من اللّه ستر، و لایحجبه من اللّه حجاب، و هو الحجاب و الستر. ثم قرأ: شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّیٰ بِهِ نُوحاً وَ الَّذی اَوْحَینا اِلَیْکَ وَ ما وَصَّینا بِهِ اِبْراهیمَ وَ مُوسیٰ وَ عیسیٰ اَنْ اَقیمُوا الدّینَ وَ لاتَتَفَرَّقُوا فیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ ما تَدْعُوهُمْ اِلَیْهِ. اَللّهُ یَجْتَبی اِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی اِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ.[1]

ای اباذر، اگر علی نبود هیچ حقی از باطل و مؤمنی از کافر جدا و شناخته نمی‌شد و خداوند پرستش نمی‌گشت، زیرا او بود که بر سر مشرکان کوفت تا مسلمان شدند و به عبادت خدا پرداختند، و اگر چنین نمی‌شد پاداش و کیفری صورت نمی‌گرفت. هیچ پوششی او را از دیدار خدا نمی‌پوشاند و هیچ پرده‌ای او را از دیدار خدا محجوب نمی‌دارد و او خود حجاب و پردهٔ الهی است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «خداوند از دین برای شما همان را قانون نهاد که به نوح سفارش کرده بود و همان را که به تو (پیامبر) وحی کرده‌ایم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن متفرق و پراکنده نشوید، بر مشرکان گران است آنچه تو آنان را بدان

---

۱. شوری، ۱۳.

فرامی‌خوانی؛ خداست که هر که را خواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که را به سوی او انابه و بازگشت داشته باشد به سوی خود هدایت می‌کند».

یا أباذر، انّ اللّه تعالی تفرد بملکه و وحدانیته، و فردانیته فی وحدانیته، فعرّف عباده المخلصین لنفسه، و أباح لهم جنّته، فمن أراد أن یهدیه عرّفه ولایته، و من أراد أن یطمس علی قلبه أمسک عنه معرفته.

ای اباذر، خداوند در ملک و یکتایی خود یگانه است و یگانگی او در یکتایی اوست، بندگانی را که برای خویش برگزیده معرفی فرموده و بهشت خویش را برای آنان مباح گردانیده است، پس هر که را خواهد که هدایت کند ولایت او را به وی می‌شناساند، و هر که را خواهد که نور دلش را تاریک کند شناخت او را از وی دریغ می‌دارد.

یا أباذر، هذا رایة الهدی، و کلمة التّقوی، و العروة الوثقی، و امام أولیائی، و نور من أطاعنی، و هو الکلمة التی ألزمها اللّه المتقین، فمن أحبه کان مؤمناً، و من أبغضه کان کافراً، و من ترک ولایته کان ضالاً مضلاً، و من جحد ولایته کان مشرکاً.

ای اباذر، این شخص پرچم هدایت، کلمهٔ پرهیزگاری، دستگیرهٔ محکم الهی، پیشوای دوستان من و نور مطیعان من است، و همان کلمه‌ای است که خداوند همراه پرهیزگاران قرار داده است؛ پس هر که او را دوست بدارد مؤمن است، و هر که او را دشمن بدارد کافر است، و هر که ولایت او را ترک کند گمراه و گمراه کننده است، و هر که ولایتش را انکار کند مشرک است.

یا أباذر، یؤتی بجاحد ولایة علیّ یوم القیامة أصم و أعمیٰ و أبکم، فیکبکب فی ظلمات القیامة و فی عنقه طوق من نار، لذلک الطوق ثلاثمائة شعبة، علی کل شعبة منها شیطان یتفل فی وجهه، و یکلح فی جوف قبره الی النار.

ای اباذر، روز قیامت انکارکنندهٔ علی را کر و کور و لال می‌آورند و در تاریکی‌های صحرای محشر به رو درمی‌افکنند در حالی که طوقی از آتش در گردن اوست که سیصد شعبه دارد و بر هر شعبه‌ای از آن شیطانی است که آب دهان بر صورت او می‌افکند و در گورش با ترس و وحشت به سوی آتشش می‌برند (یا او را با ترس و وحشت از داخل گور به آتش می‌افکنند).

قال ابوذر: فقلت: زدنی بأبی أنت و أمی یا رسول اللّه. فقال: نعم، انه لمّا عرج بی الی

السماء فصرت الی سماء الدنیا أذّن ملك من الملائكة و أقام الصلاة (للصلاة ظ) فـأخذ بـیدی جبرئیل و قدّمنی و قال لی: یا محمد، صلّ بسبعین صفّاً من الملائكة، الصفّ ما بین المشرق و المغرب، لایعلم عددهم الاّ الذی خلقهم عزوجل. فلما قضیت الصلاة أقبل الیّ شرذمة من الملائكة یسلّمون علیّ و یقولون: لنا الیك حاجة، فظننت أنهم یسألونی الشفاعة، لأن اللّه عزوجل فضّلنی بالحوض و الشفاعة علی جمیع الانبیاء، فقلت: ما حاجتكم؟ قالوا: اذا رجعت الی الارض فاقرأ علیّاً منّا السلام و أعلمه بأننا قد طال شوقنا الیه. فقلت: ملائكة ربی! تعرفوننا حق معرفتنا؟ فقالوا: یا رسول‌اللّه و لم لانعرفكم و أنتم أول خلق خلقه اللّه من نور؟! خلقكم اللّه أشباح نور من نور فی نور من نور اللّه، و جعل لكم مقاعد فی ملكوته بتسبیح و تقدیس و تكبیر له، ثم خلق الملائكة مما أراد من أنوار شتّی، و كنّا نمرّ بكم و أنتم تسبّحون اللّه و تقدّسون و تكبّرون و تحمّدون و تهلّلون، فنسبّح و نقدّس و نكبّر و نحمّد و نهلّل بتسبیحكم و تقدیسكم و تحمیدكم و تهلیلكم و تكبیركم، فما نزل من‌اللّه عزوجل فالیكم، و ما صعد الی اللّه فمن عندكم، فلم لانعرفكم؟!

گفتم: پدر و مادرم فدایت ای رسول‌خدا، بیشتر بفرما. فرمود: آری، هنگامی که مرا به معراج بردند و به آسمان دنیا رسیدم فرشته‌ای از فرشتگان اذان گفت و نماز را برپا کرد (یا برای نماز اذان و اقامه گفت) پس جبرییل دست مرا گرفت و جلو انداخت و گفت: ای محمد، با هفتاد صف از فرشتگان نماز کن، هر صفی میان مشرق و مغرب را پر کرده بود به حدّی که جز آفریدگارشان تعداد آنها را نمی‌دانست. چون از نماز فارغ شدم گروهی از فرشتگان به سوی من آمدند و بر من سلام کرده و می‌گفتند: از تو حاجتی داریم. پنداشتم از من شفاعت می‌خواهند، زیرا خداوند مرا به داشتن حوض کوثر و شفاعت بر همهٔ پیامبران برتری داده است. گفتم: حاجت شما چیست؟ گفتند: چون به زمین بازگشتی علی را از ما سلام برسان و او را آگاه کن که دیر زمانی است که مشتاق دیدار اوییم. گفتم: ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آن‌گونه که باید می‌شناسید؟ گفتند: ای رسول خدا، چگونه شما را نشناسیم با آنکه شما نخستین آفریده‌ای هستید که خداوند از نور آفرید؟! خداوند شما را به صورت اشباحی از نور در نور خدا آفرید و برایتان در عالم ملکوت خود جایگاه‌هایی برای تسبیح و تقدیس و

تکبیر شما نسبت به خود قرار داد، سپس فرشتگان را از انوار گوناگونی که می‌خواست آفرید، و ما بر شما که عبور می‌کردیم صدای تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل خدا از شما بلند بود و ما هم با شما تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل خدا می‌گفتیم، بنابراین آنچه از سوی خدا فرود آمده به سوی شما فرود آمده و آنچه به سوی خدا بالا می‌رود از نزد شماست، پس چگونه شما را نمی‌شناسیم؟!

ثم عرج بی الی السماء الثانیة، فقالت لی الملائکة مثل مقالة أصحابهم، فقلت: ملائکة ربی! هل تعرفوننا حق معرفتنا؟ قالوا: ولم لانعرفکم و أنتم صفوة اللّه من خلقه، و خزّان علمه و العروة الوثق، و الحجة العظمی، و أنتم الجنب و الجانب، و أنتم الکرسی و اصول العلم؟! فاقرأ علیاً منّا السلام.

سپس مرا به آسمان دوم بالا بردند، در آنجا نیز فرشتگان همان سخن را تکرار کردند، گفتم، ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آنگونه که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم با آنکه شما برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او و گنجینه‌داران علم او و دستاویز محکم و حجت بزرگ اویید، و شما جنب و جانب خدا و کرسی او و پایه‌های دانشید؟ پس علی را از ما سلام برسان.

ثم عرج بی الی السماء الثالثة، فقالت لی الملائکة مثل مقالة أصحابهم، فقلت: ملائکة ربی! تعرفوننا حق معرفتنا؟ قالوا: و لم لانعرفکم و أنتم باب القضاء، و قسیم الجنة و النار غداً،[1] و سفینة النجاة، من رکب فیها نجا، و من تخلّف عنها فی النار یتردّیٰ. ثم یوم القیامة أنتم الدعائم من تخوم الأقطار و الأعمدة و فساطیط السجاف الأعلی [علی] کواهل أنواارکم، فلم لانعرفکم؟! فاقرأ علیاً منّا السلام.

سپس مرا به آسمان سوم بالا بردند، و آنجا نیز فرشتگان همان سخن را گفتند، گفتم، ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آنگونه که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم با آنکه شما باب حکم و قضای خدا و تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ در فردای قیامت و کشتی نجات هستید که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن بازماند در آتش سرنگون شد. وانگهی شما در روز

---

۱. در مصدر: و انتم باب المقام و حجة الخصام، و علیّ دیّانالارض و فاصل‌القضاء و صاحب‌العصا و قسیم‌النار غداً...

قیامت پایه‌های آن عالمید که تا قعر زمین فرورفته و ستون‌های آنید و خیمهٔ حجاب‌های برین بر دوش انوار شما قرار دارد، پس چگونه شما را نمی‌شناسیم؟ پس علی را از ما سلام برسان.

ثم عرج بی الی السماء الرابعة، فقالت لی الملائکة مثل مقالة أصحابهم، فقلت: ملائکة ربی! تعرفوننا حق معرفتنا؟ فقالوا: و لم لانعرفکم و أنتم شجرة النبوة، و بیت الرحمة، و معدن الرسالة، و مختلف الملائکة، و علیکم ینزل جبرئیل بالوحی من السماء، فاقرأ علیاً منّا السلام.

سپس مرا به آسمان چهارم بالا بردند، در آنجا نیز فرشتگان همان سخن را گفتند، گفتم: ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آنگونه که باید می‌شناسید؟! گفتند: چگونه شما را نشناسیم با آنکه شما درخت نبوت، خانهٔ رحمت، معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانید و جبرییل وحی را از آسمان بر شما فرود می‌آورد؟! پس علی را از ما سلام برسان.

ثم عرج بی الی السماء الخامسة، فقالت لی الملائکة مثل مقالة أصحابهم، فقلت: ملائکة ربی! تعرفوننا حق معرفتنا؟ قالوا: ولم لانعرفکم و نحن نمرّ علیکم بالغداة و العشیّ بالعرش و علیه مکتوب لا اله الاّ اللّه، محمد رسول اللّه، أیّدته بعلی بن أبی طالب فعلمنا عند ذلک أنّ علیاً ولیّ من أولیاء اللّه عزوجل، فاقرأه منّا السلام.

سپس مرا به آسمان پنجم بالا بردند، در آنجا نیز فرشتگان همان سخن را تکرار کردند، گفتم: ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آنگونه که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نمی‌شناسیم با آنکه روز و شب هنگام گذر از عرش بر شما گذر می‌کنیم و می‌بینیم که بر عرش نوشته است: «خدایی جز اللّه نیست، محمد رسول خداست، او را به علی بن ابی‌طالب تأیید کردم». اینجاست که دانسته‌ایم علی یکی از اولیای خداست، پس او را از ما سلام برسان.

ثم عرج بی الی السماء السادسة، فقالت لی الملائکة مثل مقالة أصحابهم، فقلت: ملائکة ربی! تعرفوننا حق معرفتنا؟ قالوا: و لم لانعرفکم و قد خلق اللّه جنة الفردوس و علی بابها شجرة و لیس فیها ورقة الاّ و علیها حرف مکتوب بالنور لا اله الاّ اللّه، محمد رسول اللّه، علی بن أبی طالب عروة اللّه الوثق، و حبل اللّه المتین و حجته علی الخلایق أجمعین فاقرأه منّا السلام.

سپس مرا به آسمان ششم بردند، در آنجا نیز فرشتگان همان سخن را گفتند، گفتم: ای فرشتگان پروردگار من، آیا ما را آنگونه که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه

شما را نشناسیم با آنکه خداوند بهشت فردوس را آفرید و بر درِ آن درختی است که بر هر برگ آن با نور نوشته است: «خدایی جز اللّه نیست، محمد رسول خداست، علی بن ابی‌طالب دستاویز محکم و ریسمان استوار خدا و حجت او بر همهٔ آفریدگان است»، پس او را از ما سلام برسان.

ثم عرج بی الی السماء السابعة، فسمعت الملائکة یقولون: الحمد للّه الذی صدقنا وعده. فقلت: بماذا وعدکم؟ قالوا: یا رسول‌اللّه، لمّا خلقتم أشباح نور فی نور من نور اللّه عرضت علینا ولایتکم، فقبلناها و شکونا محبتکم الی اللّه عزوجل، فأما أنت فوعدنا بأن یُریناك معنا فی السماء، وقد فعل، و أما علی فشکونا محبته الی اللّه عزوجل، فخلق لنا فی صورته ملکاً و أقعده عن یمین العرش علی سریر من ذهب مرصع بالدّر و الجوهر، علیه قبّة من لؤلؤ بیضاء یری باطنها من ظاهرها [و ظاهرها من باطنها]، بلادعامة من تحتها ولا علاقة من فوقها، قال لها صاحب العرش: قومی بقدرتی فقامت؛ فکلّما اشتقنا الی رؤیة علیّ نظرنا الی ذلك الملك فی السماء، فاقرأه منّا السلام.[1]

سپس مرا به آسمان هفتم بردند، شنیدم فرشتگان می‌گویند: سپاس خدایی را که به وعدهٔ خود با ما وفا کرد. گفتم: شما را چه وعده داده بود؟ گفتند: ای رسول‌خدا، هنگامی که شما به صورت اشباحی از نور در نور از نور خدا آفریده شدید ولایت شما بر ما عرضه شد، ما آن را پذیرفتیم و از عشق و محبت شما به خدا شکایت کردیم، خداوند به ما وعده داد که تو را در آسمان به ما بنمایاند و چنین کرد، و اما در مورد علی از محبت وی به خدا شکوه بردیم، خداوند فرشته‌ای را به صورت او آفرید و در سمت راست عرش بر تختی زرین و مزین به درّ و گوهر نشانید، تختی که قبه‌ای از مروارید سفید بر بالای آن است و از لطافت، درونش از بیرون پیداست و بیرونش از درون نمایان است، نه پایه‌ای در زیر دارد و نه بندی از بالا، خدای صاحب عرش به آن فرموده است: به قدرت برپا باش و آن برپاست؛ پس هرگاه مشتاق زیارت علی می‌شویم به آن فرشته در آسمان می‌نگریم، پس علی را از ما سلام برسان.

و فی *کفایة‌الطالب فی مناقب علی‌بن أبی‌طالب*ﷺ انه سأل أبوعقال عن

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۳۱-۸۳۴.

رسول‌اللّه ﷺ: مَن سید المرسلین؟ (الی أن قال) یا أباعقال، انّ الانبیاء و المرسلین ثلاثمائة و ثلاثةعشر نبیاً، لو جعلوا فی کفة و صاحبك فی کفة لرجح علیهم. قال أبوعقال: ملأتنی سروراً یا رسول‌اللّه، فمن بعدك أفضل الناس؟ قال: علی‌بن أبی‌طالب، ولکن یا أباعقال فضل علیّ علی ساير الناس کفضل جبرئیل علی ساير الملائکة.[1]

و در *کفایةالطالب* آمده: ابوعقال از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: سرور رسولان کیست (تا آنکه پیامبر فرمود): ای ابوعقال، پیامبران و رسولان که سیصد و سیزده پیامبرند، اگر همگی در یک کفهٔ ترازو قرار داده شوند و یار تو (رسول‌خدا) درکفهٔ دیگری، کفهٔ یار تو بر کفهٔ آنان ترجیح و سنگینی پیدا می‌کند. ابوعقال گوید: ای رسول‌خدا، مرا پر از شادی کردی، پس برترین مردم پس از تو کیست؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب؛ ولی برتری علی بر سایر مردم مانند برتری جبرییل بر سایر فرشتگان است.

و فی *الخرائج* عن أبی‌حمزة الثمالی قال: قلت لعلی بن‌الحسین علیه‌السلام: فالائمة منکم یحیون الموتی، و یبرؤون الاکمه و الابرص، و یمشون علی الماء؟ فقال: ما أعطی اللّه نبیاً شیئاً الّا و قد أعطی محمّداً ﷺ مثله، و أعطاه ما لم‌یعطهم و لم‌یکن عندهم. فکل ما کان عند رسول‌اللّه ﷺ فقد أعطاه أمیرالمؤمنین ثم الحسن ثم الحسین ثم اماماً بعد امام الی یوم القیامة مع الزیادة التی تحدث فی کل سنة و فی کل شهر و فی کل یوم.[2]

و در *خرائج* از ابوحمزهٔ ثُمالی روایت کرده که گوید: به امام سجاد علیه‌السلام گفتم: پس امامان از شما، مردگان را زنده می‌کنند و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهند و بر روی آب راه می‌روند؟ فرمود: خداوند چیزی به پیامبری عطا نکرده جز آنکه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن را عطا کرده است علاوه بر آنکه چیزی به او عطا فرموده که به آنان نداده و نزد آنان نیست. پس هر چه نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود آن را به امیرمؤمنان سپس به حسن سپس به حسین سپس به امامان دیگر یکی پس از دیگری داد تا روز قیامت، علاوه بر آنچه در هر سال و ماه و روزی رخ می‌دهد (و به همهٔ آنها می‌رسد).

---

۱. *کفایةالطالب*، ص ۳۱۵-۳۱۶.
۲. *الخرائج*، ص ۵۸۳.

و فی *الخرائج* عن أبی عبداللّه علیه‌السلام: **ان اللّه فضّل أُولی‌العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورّثنا علمهم، و فضّلنا علیهم فی فضلهم، و علّم رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مالایعلمون، و علّمنا علم رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، فروینا لشیعتنا، فمن قبله منهم فهو أفضلهم، و أینما نکون فشیعتنا معنا.** و قال: ان اللّه أوحی الی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله علم النبیین بأسره [و علّمه ما لم یعلّمهم][1] و أسرّ ذلك کلّه الی أمیرالمؤمنین علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام، فیکون علیّ علیه‌السلام أعلم من الأنبیاء علیهم‌السلام؛ و تلا قوله تعالی: قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ،[2] ثم فرّق بین أصابعه و وضعها علی صدره و قال: عندنا واللّه علم الکتاب کلّه.[3]

و در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند پیامبران اولوالعزم را بر سایر پیامبران به‌وسیلهٔ علم برتری داد و علم همهٔ آنان را به ما میراث داد و ما را در فضایلی که داشتند بر آنان برتری بخشید، و چیزها به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آموخت که به آنان نیاموخت و علم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به ما آموخت و ما آن را برای شیعیان خود روایت کردیم، پس هر که آن را بپذیرد برترین آنان خواهد بود، و هر جا ما باشیم شیعیان ما با ما هستند. و فرمود: خداوند همهٔ علم پیامبران را به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد [و چیزها به او آموخت که به آنان نیاموخت] و آن حضرت همهٔ آن را با امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در میان نهاد، بنابراین علی علیه‌السلام داناتر از سایر پیامبران است. آنگاه امام این آیه را خواند: «آن کس که علمی از کتاب نزد او بود گفت...» سپس انگشتان خود را از هم گشود و بر سینه نهاد و فرمود: به خدا سوگند علم همهٔ کتاب نزد ماست.

و فی *الخرائج* عن عبداللّه بن الولید السمسار (السمّان) قال: قال الباقر علیه‌السلام یا عبداللّه، **ما تقول فی علی و موسی و عیسی علیهم‌السلام؟** قلت: ما عسی أن أقول فیهم؟ قال: **و اللّه علیّ أعلم منهما.** ثم قال: **ألستم تقولون: ان لعلیّ علیه‌السلام ما لرسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله من العلم؟** قلت: نعم، و الناس ینکرون. قال: فخاصمهم فیه بقوله تعالی لموسی: کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ

---

۱. این جمله نقل به معنی شده است.
۲. نمل، ۴۰.
۳. *الخرائج*، ص ۷۹۶-۷۹۷.

شَیْءٍ،[۱] فأعلمنا انّه لم یکتب له الشیء کلّه؛ و قال لعیسی: وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذی تَخْتَلِفُونَ فیهِ،[۲] فأعلمنا انه لم یبیّن الأمر کلّه؛ و قال لمحمّدﷺ: وَ جِئْنا بِکَ شَهیداً عَلیٰ هٰؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ.[۳]

و قال: فسئل عن قوله تعالی: قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ،[۴] قال: واللّه ایّانا عنی، و علیّ علیه السلام أولنا و أفضلنا و أخیرنا بعد رسول اللّهﷺ. و قال: انّ الذی نزّل مع آدم علی حاله عندنا، و لیس یمضی عالم منا الّا خلّف من یعلم علمه.[۵]

و در *خرائج* از عبداللّه بن ولید سمسار (سمّان) نقل کرده که گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای عبداللّه، چه گویی دربارهٔ علی و موسی و عیسی علیهم السلام؟ گفتم: دربارهٔ آنها چه می‌توانم بگویم؟ فرمود: به‌خدا سوگند علی از آن دو داناتر است. سپس فرمود: مگر شما نمی‌گویید که علی علیه‌السلام همهٔ علوم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را داشت؟ گفتم: چرا، ولی مردم منکرند. فرمود: آنان را با این آیات محکوم کن که خدا دربارهٔ موسی فرموده: «در آن الواح برای او از هر چیزی موعظه‌ای نوشتیم» و بدین وسیله ما را آگاه کرده که همه چیز را برای او ننوشته؛ و دربارهٔ عیسی فرموده: «تا بیان کنم برای شما برخی از چیزهایی را که دربارهٔ آن اختلاف می‌کنید» و بدین وسیله ما را آگاه کرده که او همهٔ آنها را بیان نکرده است؛ و دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «و تو را گواه همهٔ اینان می‌آوریم، و ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است».

و نیز از آن حضرت دربارهٔ این آیه پرسش شد: «بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه است و آن کس که علم کتاب نزد اوست»، فرمود: به‌خدا سوگند منظور خدا ما هستیم و علی اول ما و برترین و بهترین ما پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و فرمود: آنچه با آدم فرود آمده به همان صورت نزد ماست، و هیچ عالمی از ما از دنیا نرود مگر آنکه کسی را پس از خود باقی نهد که علوم او را بداند.

و آخوند ملا محمدتقی رحمةالله در لوامع در شرح جامعهٔ کبیره در ترجمهٔ

---

۱. اعراف، ۱۴۵.
۲. زخرف، ۶۳.
۳. نحل، ۸۹.
۴. رعد، ۴۳.
۵. *الخرائج*، ص ۷۹۹-۸۰۰.

«وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ» گفته است که «هر کس شك داشته باشد در فضیلت ایشان بر انبیاء علیهم‌السلام غیر از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به اعتبار عدم تتبع در اخبار است».

و این ضعیف بیان نمود که اکثر علمای شیعه بر تفضیل ائمه علیهم‌السلام بر انبیاء مرسلین علیهم‌السلام و ملائکهٔ مقربین رفته‌اند، حتی صدوق رحمةالله در علل بابی عنوان نموده است وگفته است: باب العلة التی من أجلها صارت الانبیاء و الرسل و الحجج أفضل من الملائکة.[1]

و فی *الارشاد*: قال رسول‌اللّه ﷺ لعلیّ علیه‌السلام: **یا علی، ان تبارك و تعالی خلقنی و ایاك من نوره الاعظم، ثم رشّ من نورنا علی جمیع الانوار من بعد خلقه لها، فمن أصابه من ذلك النور اهتدی الینا، و من أخطأه ذلك النور ضلّ عنا. ثم قرأ: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.**[2]

و در *ارشادالقلوب* آورده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، خداوند من و تو را از نور بزرگ خود آفرید، سپس از نور ما بر همهٔ نورهایی که پس از آن آفرید پاشید، پس هرکه از آن نور چیزی به او رسید به سوی ما هدایت یافت، و هر که از آن نور به او نرسید از راه ما گمراه شد. سپس این آیه را قرائت فرمود: «و هر که خداوند برای او نوری قرار نداده باشد هرگز نوری نخواهد داشت».

و روی عن النبی ﷺ انه قال: **لیلة اُسری بی الی السماء لم‌أبلغ باباً ولا حجاباً و لا شجرة و لاورقة و لا ثمرة و لا مدرة من یاقوتة الّا و علیه مکتوب علیٌّ علیٌّ علیٌّ، و ان اسم علیّ مکتوب علی کل شیء حتی علی وجه الشمس و القمر و الماء و الحجر و الورق و الشجر.**[3]

و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند به هیچ دری و حجابی و هیچ درخت و برگ و میوه و ریگی از یاقوت نرسیدم جز آنکه بر آن نوشته بود: «علی علی علی»، و نام علی بر هر چیزی نوشته شده حتی بر صورت خورشید و ماه و آب و سنگ و برگ و درخت.

---

۱. *علل‌الشرایع*، باب ۷.
۲. *ارشادالقلوب*، ص ۴۰۴. نور، ۴۰.
۳. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۴۹.

و فی مجالس الصدوق﵀ عن ابن‌عباس: والذی نفس ابن‌عباس بیده، لو کانت بحارالدنیا مداداً، و الاشجار أقلاماً، و أهلها کتّاباً، فکتبوا مناقب علی‌بن أبی طالب﵇ و فضایله من یوم خلق اللّه عزوجل الدنیا الی أن یفنیها، مابلغوا معشار ما آتاه اللّه تبارك و تعالی.[۱]

و در *امالی* صدوق از ابن‌عباس روایت است که: سوگند به خدایی که جان ابن‌عباس به‌دست اوست، اگر همهٔ دریاهای دنیا مرکب و درختان قلم و اهل آنها نویسنده شوند و از روزی که خداوند دنیا را آفریده تا روزی که آن را فانی سازد به نوشتن مناقب و فضایل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مشغول شوند، به یک دهم آنچه خدای متعال به او عنایت فرموده نخواهند رسید.

و فی *المجالس*: ان جبرئیل نزل و یقول: یا محمّد، اللّه یقرئك السلام و یقول لك: خلقت السماوات السبع و ما بینهن، و الأرضین السبع و ما بینهن، و ما خلقت موضعاً أکرم من الرکن و المقام، و لو أن عبداً عبدنی هناك منذ خلقت السماوات و الارض، ثم لقینی یوم القیامة جاحداً لعلیّ حقّه لأکبّه فی سقر.[۲]

و در همان کتاب روایت کرده: جبرییل فرود آمد در حالی که می‌گفت: ای محمد، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من آسمان‌های هفت‌گانه و موجودات میان آنها و زمین‌های هفت‌گانه و موجودات میان آنها را آفریدم و جایی گرامی‌تر از رکن و مقام در حرم کعبه نیافریدم، و اگر بنده‌ای در آنجا مرا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم عبادت کند سپس روز قیامت مرا در حالی دیدار کند که منکر حق علی باشد او را در دوزخ سرنگون خواهم کرد.

و قال تعالی: لولا علیٌّ ما خلقت جنتی و لم‌یقل لولا النبیون؛ لأن النبیین جاؤا بالشرایع، و الشرایع فرع الدین و التوحید أصله، و الفرع مبنی علی الاصل، و الاصل مبنی علی الولایة، فالاصل و الفرع مبنی علی الدین، و الدین مبنی علی حب علیّ.[۳]

و خداوند فرموده: «اگر علی نبود من بهشت خود را نمی‌آفریدم» و نفرموده اگر پیامبران نبودند؛ زیرا پیامبران آورندهٔ شریعت‌ها هستند و شریعت‌ها فرع دین‌اند

---

۱. ر.ک. *مشارق‌الانوار*، ص ۵۸.
۲. *امالی* صدوق، مجلس ۷۳، ص ۴۳۵ با اندکی تصرف در برخی الفاظ.
۳. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۲۳.

و توحید اصل دین است و فرع مبنی بر اصل است، و اصل توحید مبنی بر ولایت است، پس اصل و فرع هر دو مبنی بر دین‌اند و دین مبنی بر دوستی علی علیه‌السلام است.

ثم اعلم أنّ اللّه تعالی أوحی الی نبیّه ﷺ: **ان علیاً هو السرّ المودَع فی فواتح السور، و الاسم الاعظم الاکبر الموحی الی الرسل من البشر، و السرّ المکتوب علی وجه الشمس و القمر و الشجر و المدر، بل کل شیء خلق، کما تقدم من الخبر و الاثر، و انه ذات الذوات فی الذوات للذات، لأن أحدیة الباری منزهة عن الأسماء و الصفات، متعالیة عن النعوت و الاشارات، و انه الاسم الذی الیه ترجع الحروف والعبارات، و الکلمة المتضرع بها الی اللّه سایر البریات، و انه الغیب المخزون بین اللام [والفاء والواو] و الهاء و الکاف و النون،** فقال سبحانه: حم عسق، **کَذٰلِكَ یُوحی اِلَیْكَ وَ اِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِكَ.**[1] **قال الصادق** علیه‌السلام: **عسق سرّ علی** علیه‌السلام. **فجعل اسمه الاعظم مرموزاً فی فواتح سور القرآن و فاتحته، و الیه الاشارة بقوله: لا صلاة الّا بفاتحة الکتاب و [معناه] لا صلاة للرب الّا بحب علیّ** علیه‌السلام **و معرفته. و یظهر من ذلك و ما سبق أن الولی هو المحیط بکل شیء، فهو محیط بالعالم، و اللّه من ورائه محیط.**[2] **و قد ظهر من أخبار معراج النبی** ﷺ **ان علیاً** علیه‌السلام **أخبر النبی** ﷺ **بکل ما وقع له و اطلع علیه.**

آنگاه بدان‌که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد که علی همان سرّ نهفته در آغاز سوره‌ها و اسم اعظم و اکبری است که به رسولان بشری وحی شده و سرّ نوشته شده بر صورت خورشید و ماه و درخت و ریگ بلکه همه چیز است، چنان که در خبر و اثر گذشته نقل شد، و او ذات ذات‌ها در ذات‌ها برای ذات است، زیرا یکتایی پروردگار منزه از اسماء و صفات و برتر از تعریف‌ها و اشارات است، و علی علیه‌السلام همان اسمی است که حروف و عبارات بدان بازمی‌گردد و همان کلمه‌ای است که سایر آفریدگان با آن کلمه به‌درگاه خداوند راز و نیاز می‌کنند، و او همان غیب مخزون در میان لام [و فاء و واو] و هاء و کاف و نون است؛ خدای سبحان فرموده: «حاء میم عین سین قاف...» امام صادق علیه‌السلام فرمود: «عین سین قاف سرّ علی علیه‌السلام است. پس خداوند اسم اعظم خود را به‌طور رمزی در آغاز سوره‌های قرآن

---

۱. شوری، ۱-۳.

۲. مشارق‌الانوار، ص ۱۲۴.

(حروف مقطعه) و در فاتحهٔ آن (سورهٔ حمد) قرار داده، و به همین مطلب اشاره دارد این حدیث که فرمود: «نمازی نیست جز با خواندن فاتحةالکتاب» و هیچ نمازی برای پروردگار نیست جز با دوستی و معرفت علی علیه‌السلام. از این توضیح و از آنچه گذشت آشکار می‌شود که ولیّ به همه چیز احاطه دارد، پس به عالم احاطه دارد، و خداوند هم بر او و بر همهٔ عالم احاطه دارد. و از اخبار معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آشکار شد که علی علیه‌السلام آن حضرت را از همهٔ آنچه در معراج گذشته بود خبر داد و بر همهٔ آنها آگاهی داشت.

نیست خالی از تو جایی یا علی　　کفر اگر نبود خدایی یا علی

و قد ظهر من ذلك سرّ كتابة اسمه الشريف على كلّ شيء. و قال تعالى: وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْناهُ فی امامٍ مبينٍ.[1] فأخبرنا سبحانه أن جميع ماجرى به قلمه و خطه فی اللوح المحفوظ من (فی) الغيب أحصاه فی الامام المبين و هو اللوح الحفيظ [ما] فی الارض و السماء، و هو الامام المبين. فاللوح المحفوظ علیّ ﷺ و هو أعلى و أفضل من اللوح، لأن اللوح وعاء الخط و ظرف السطور، و الامام محيط بالسطور و أسرارها. و اللوح المحفوظ بوزن مفعول، و الامام المبين فعيل بمعنى فاعل، فهو عالم بأسرار اللوح، و الفاعل أشرف من المفعول. و أن الولی المطلق ولايته شاملة للكل و محيطة بالكل، و اللوح داخلة فيها، فهو دالّ على [اللوح] المحفوظ و عالٍ عليه و عالم بما فيه.[2]

و از اینجا سرّ نوشته‌شدن نام شریف او بر همه چیز روشن می‌شود. خداوند فرموده: «ما همه چیز را در امام مبین به‌شمار آورده‌ایم» و بدین آیه ما را خبر داده که هر آنچه از غیب بر قلم آفرینش جاری شده و در لوح محفوظ نگاشته همه را در امام مبین به‌شمار آورده، و آن حضرت لوح حفیظ است نسبت به آنچه در زمین و آسمان است و امام مبین است. پس لوح محفوظ علی علیه‌السلام است بلکه او برتر و بالاتر از لوح محفوظ است، زیرا لوح ظرف خط و سطور است و امام محیط به سطور و اسرار آنها است. و نیز «لوح محفوظ» بر وزن اسم مفعول است در حالی که امام مبین (حفیظ) بر وزن فعیل به معنای فاعل است، پس او

---

۱. یس، ۱۲.　　۲. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۲۵.

عالم به اسرار لوح است و فاعل اشرف از مفعول است. و نیز ولیّ مطلق ولایتش شامل همه چیز و محیط به همه چیز است و لوح نیز از جملهٔ همان چیزها است، پس او رهنمای بر لوح محفوظ و مشرِف بر آن و عالم به محتویات آن است.

و اما مقامه عند الملائکة المقربین و رفعته عند جبرئیل الامین، فانه کان یلزم رکاب علی علیه‌السلام اذا رکب، و یسیر معه اذا سار، و یقف اذا وقف، و یکبّر اذا کبّر، و یحمل اذا حمل، لأنه خادمه والخادم یدین بطاعة المخدوم. و تقدم الخبر الوارد ان جبرئیل استدعی ذلك، و هو مع رفعته فی السماء و حمله الرسائل الی الانبیاء فقیر علی علیه‌السلام، لانه وقف ببابه سائلاً، فقال: مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً. و ذاته المقدسة بصفات الالوهیة فقال: وَ هُوَ الَّذی یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ،[1] فقال: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَی حُبِّهِ.[2] فعلیّ سرّ الاسرار و آیة الجبار التی ینفد عند فضائله رمل القفار و ورق الاشجار و طیّار البحار،[3] وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ.[4]

و اما مقام او نزد فرشتگان مقرب و رفعت او نزد جبرییل امین از آن روست که جبرییل ملازم رکاب علی علیه‌السلام بود، هرگاه سوار می‌شد و هر جا حرکت می‌کرد یا می‌ایستاد همراه او بود و با او تکبیر می‌گفت و با او حمله می‌کرد، زیرا خادم آن حضرت بود و خادم همیشه در خدمت مخدوم است. و در خبر وارده گذشت که خود جبرییل این را خواسته بود، و او با همهٔ مقام بلندش در آسمان و حامل پیام بودنش برای پیامبران نیازمند علی علیه‌السلام است، زیرا او بود که به صورت سائل بر در خانهٔ علی علیه‌السلام ایستاد گفت: مسکین و یتیم و اسیری هستم. و ذات مقدس علی علیه‌السلام صفات الهی دارد، و همان‌طور که خداوند می‌خوراند و خورانده نمی‌شود دربارهٔ علی علیه‌السلام (و خانواده‌اش) هم فرموده است: «غذا را از روی دوستی او به دیگران می‌خورانند (و خود نمی‌خورند)». پس علی علیه‌السلام سرّ اسرار و نشانهٔ خداوند جبار است، همان نشانه‌ای که ریگ‌های بیابان‌ها و برگ‌های درختان و امواج خروشان دریاها در برابر فضایل او هیچ است، چنان‌که در قرآن آمده: «و اگر هر چه درخت در زمین

---

۱. اقتباس از انعام، ۱۴.
۲. دهر، ۸.
۳. ر.ک: *مشارق‌الانوار*، ص ۱۲۸ و ۱۲۷.
۴. لقمان، ۲۷.

است قلم شود و دریا را هفت دریای دیگر یاری دهد تا کلمات خدا را بنویسند کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد، همانا خداوند مقتدر شکست‌ناپذیر و باحکمت است».

فمعرفة العامة لعلیّ ﷺ انه فارس الفرسان و قاتل الشجعان. و معرفة الخاصة انه أفضل من فلان و فلان. فلذلك اذا سمعوا أسراره أنكروا و استكبروا و جهلوا، و هم فی جهلهم غیر ملومین، لأنهم لو عرفوا أن محمّداً ﷺ هو الواحد المطلق، و ان علیاً ﷺ هو الولی (العلی) المطلق، فلهما الولایة علی الكل و السبق علی الكل و التصرف فی الكل، لأنهما العلة فی وجود الكل، فلهما السیادة علی الكل، لانهما خاصة اله الكل، و مختار معبود الكل؛ سبحان اله الكل و رب الكل و فالق الكل، و مفضّل محمّد و علی ﷺ علی الكل، و المستعبد بولایتهم و طاعتهم الكل.[1]

بنابراین شناخت عوام از علی علیه‌السلام آن است که او دلاورترین دلاوران و کشندهٔ شجاعان است. و شناخت خواص از آن حضرت آن است که او از فلانی و فلانی برتر است (و بیش از این نمی‌دانند). از این رو چون اسرار او را بشنوند انکار و سرکشی می‌کنند و جهالت می‌ورزند، و آنان در این جهل خود قابل سرزنش نیستند، زیرا اگر آنان می‌دانستند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم واحد مطلق است و علی علیه‌السلام ولیّ مطلق است، از این رو بر همه چیز ولایت دارند و بر همه چیز سبقت دارند و در همه چیز قدرت تصرف دارند، زیرا علت وجود همه چیزند پس بر همه چیز سروری دارند، زیرا خاصان خدای همه چیز و برگزیدهٔ معبود همه چیزند (اسرار آنان را انکار نمی‌کردند). منزه است معبود همه چیز و پروردگار همه چیز و آفرینندهٔ همه چیز و برتری‌دهندهٔ محمد و علی علیهماالسلام بر همه چیز و فراخوانندهٔ همه چیز به عبادت خود به‌وسیلهٔ ولایت و اطاعت آنان.

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۱۲۸ـ۱۲۹.

## فصل ۱۰۱

### آگاهی امام از غیب، و علوم متنوع او

و فی *الخرائج* عن عبدالله بن یحیی الکاهلی قال: قال الصادق علیه السلام: **اذا رأیت السبع فاقرأ فی وجهه آیة الکرسی و قل: عَزَمْتُ عَلَیْكَ بِعَزِیمَةِ اللّهِ وَ عَزِیمَةِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَزِیمَةِ سلیمانَ بنِ داودَ و عَزِیمَةِ أمیرِالمؤمنینَ و الأئمّةِ علیهم السلام مِنْ بَعْدِهِ فانه ینصرف عنك.** فخرجت مع ابن عمّ لی قادماً الی الکوفة، فعرض لنا السبع، فقرأت علیه ما علّمنی مولای، فطأطأ رأسه و رجع عن الطریق. فلمّا قدمت علی سیدی من قابل أعلمته بالخبر، فقال: **أترانی لم أُشهدك؟ ان لی مع کل ولیّ أُذناً سامعة و عیناً ناظرة و لساناً ناطقاً. ثم قال: یا عبدالله، أنا والله صرفته عنکم، و علامة ذلك انکم کنتم علی شاطیء الوادی.**[1]

و در *خرائج* از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: هر گاه با درنده‌ای روبه‌رو شدی آیة الکرسی را رویاروی او بخوان و بگو: *عزمت علیك*....«من دعا و افسون خدا و رسول‌خدا و سلیمان بن داود و امیرمؤمنان و امامان پس از او را بر تو خواندم و با آن دعاها تو را از آسیب رساندن به خودم دور می‌سازم» که با گفتن این جمله از سر راه تو کنار می‌رود. روزی با پسرعمویم به سوی کوفه روانه شدیم و در میان راه درنده‌ای سر راه ما قرار گرفت، پس همان دعایی را که مولایم به من آموخته بود خواندم، آن حیوان سرش را پایین افکند و از سر راه کنار رفت. سال بعد که خدمت آقایم رسیدم این

---

۱. *الخرائج و الجرائح*، ص ۶۰۷.

خبر را به آن حضرت گزارش دادم، فرمود: پنداری که من بر تو شاهد نبودم؟ مرا با هر یک از دوستان گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویاست. سپس فرمود: ای عبدالله، به‌خدا سوگند من آن حیوان را از سر راه شما دور کردم، و نشانه‌اش اینکه شما در آن هنگام در کنار وادی قرار داشتید.

و فی *الخرائج* عن هارون بن رئاب قال: کان لی أخ جارودیّ، فدخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فقال لی: **ما فعل أخوك الجارودیّ؟** قلت: صالح مرضیّ عند القاضی و الجیران فی کل الحالات غیر أنه لایقرّ بولایتکم. قال: **ما یمنعه عن ذلك؟** قال: قلت: **یزعم أنه ورع متورع!** فقال: **أین کان ورعه لیلة نهر بلخ؟** فقدمت علی أخی فقلت: ثکلتك أمك، دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فسألنی عنك فأخبرته أنك مرضیّ عند القاضی و الجیران فی الحالات کلها غیر أنه لایقر بولایتکم، فقال: **ما یمنعه من ذلك؟** قلت: یزعم أنّه متورع، فقال: أین کان ورعه لیلة نهر بلخ؟ فقال: **أخبرك أبوعبدالله بهذا؟** قلت: أخبرنی بقصتك، فقال: أقبلت من وراء نهر بلخ صحبنی رجل معه وصیفة فارهة، فقال لی: **إما أن تقتبس لنا ناراً فأحفظ علیك، و إما أن أقتبس ناراً و تحفظ علیّ.** قلت: اذهب و اقتبس أحفظ علیك. فلما ذهب قمت الی الوصیفة و کان منی الیها ماکان؛ واللّه ما أفشت و لا أفشیت لأحد، و لم یعلم بذلك الّا الله. فدخله رعب. فخرجت من السنة الثانیة و هو معی، فأدخلته علی أبی عبدالله علیه السلام، فما خرج من عنده حتی قال بامامته.[1]

و در همان کتاب از هارون بن رئاب روایت کرده که گفت: برادری داشتم جارودی مذهب، روزی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و آن حضرت به من فرمود: برادر جارودیت چه می‌کند؟ گفتم: شخص صالحی است و در هر حال نزد قاضی و مردم مورد پسند است جز اینکه اقرار به ولایت شما ندارد. فرمود: مانع او چیست؟ گفتم: این را از ورع و پارسایی خود می‌داند! فرمود: ورع او در شب نهر بلخ کجا بود؟ سراغ برادرم رفتم و گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، من خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم و از احوال تو جویا شد، گفتم تو در هر حال نزد قاضی و مردم مورد پسند هستی، فقط اقرار به ولایت شما ندارد، فرمود: مانع او

---

۱. *الخرائج و الجرائح*، ۶۱۷ـ۶۱۹.

چیست؟ گفتم: این را از ورع و پارسایی خود می‌داند، فرمود: ورع او در شب نهر بلخ کجا بود؟ بردارم گفت: آیا امام صادق تو را به این امر خبر داد؟ گفتم: مرا از داستان خود خبر ده، گفت: از پشت نهر بلخ می‌آمدم و مردی با من همراه شد که کنیزی زیبا داشت، به من گفت: یا تو برای تهیهٔ آتش برو و من اثاث تو را حفظ می‌کنم، یا من برای تهیهٔ آتش می‌روم و تو اثاث مرا حفظ کن، گفتم: تو برو آتش بیاور، من اثاث تو را حفظ می‌کنم. چون او رفت من برخاستم و سراغ کنیز رفتم و آنچه نبایست از من سر زد؛ به خدا سوگند که نه آن کنیز این قضیه را فاش کرد و نه من برای کسی فاش کردم و جز خدا کسی از این قضیه خبر نداشت. آنگاه ترسی به برادرم دست داد. سال بعد به همراه وی از شهر بیرون آمدم و او را خدمت امام صادق علیه‌السلام بردم و او از خدمت امام بیرون نیامد مگر آنکه قائل به امامت آن حضرت شد.

و فی *الخرائج* عن داود الرقیّ قال: کنت عند أبی عبدالله علیه‌السلام فقال لی: **ما لی أری لونك متغیراً؟** قلت: غیّره دَین فاضح عظیم، فقد هممت برکوب البحر الی السند لاتیان أخی فلان، فقال: **اذا شئت فافعل.** قلت: یردعنی أهوال البحر و زلازله، قال: **ان الذی یحفظك فی البر هو حافظ لك فی البحر یا داود، و لولانا ما اطّردت الأنهار، و لا أینعت الثمار، و لا اخضرّت الاشجار.**

و در همان کتاب از داود رِقّی روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، به من فرمود: چرا تو را رنگ پریده می‌بینم؟ گفتم: بدهی سنگین و بزرگی رنگم را دگرگون کرده است، قصد دارم از راه دریا به سند نزد برادرم فلانی بروم، فرمود: اگر خواستی این کار را بکن. گفتم: ترس از دریا و امواج سهمگین آن مرا از این سفر بازمی‌دارد، فرمود: ای داود، همان کسی که تو را در خشکی حفظ می‌کند در دریا نیز حافظ جان توست، و اگر ما نبودیم نهرها جاری نمی‌شد و میوه‌ها نمی‌رسید و درختان سبز نمی‌گشت.

قال: داود: **فرکبت البحر حتی اذا کنت حیث ما شاءالله من ساحل البحر بعد مسیرة مائة و عشرین یوماً خرجت قبل الزوال یوم الجمعة فاذا السماء مستقیمة (متغیّمة)، و اذا نور ساطع من قرن السماء الی جدد الأرض، و اذا صوت خفی: یا داود، هذا أوان قضاء دینك، فارفع رأسك قد سلمت.** قال: فرفعت رأسی و نودیت: **علیك بما وراء الأکمة الحمراء؛ فأتیتها فاذا صفایح من**

ذهب أحمر ممسوح من أحد جانبيه، و فی الجانب الآخر مکتوب: هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ.[1] قال: فقبضتها و لها قيمة لاتحصى، فقلت: لااحترف (لاأحدث، لاأتصرف) فيها حتى آتى المدينة. فدخلت على أبی عبداللّه ﷺ فقال: يا داود، انما عطاؤنا لك النور الذی سطع لا ما ذهبت اليه من الذهب، ولكن هو لك هنيئاً مريئاً، عطاء من رب كريم، فاحمد اللّه.

قال داود: فسألت معتّباً خادمه فقال: كان ذلك الوقت يحدّث أصحابه منهم خيثمة و حمران و عبدالأعلى مقبلاً عليهم [يحدثهم] بمثل ما ذكرت، فلما حضرت الصلاة قام فصلّى بهم. قال: فسألت اولئك كلهم جميعاً فحكوا لی الحكاية.[2]

داود گفت: به دریا رفتم و چون پس از صد و بیست روز مسافرت به خواست خدا به ساحل رسیدم، پیش از ظهر روز جمعه بیرون شدم دیدم آسمان ابری است اما نوری از وسط آسمان به روی زمین می‌تابد و صدایی شنیدم که ای داود، اکنون هنگام قضای دَینت رسیده، سر بردار که سالم مانده‌ای. سر برداشتم و صدایی شنیدم که برو پشت آن تپهٔ سرخ؛ به آنجا رفتم، ورقه‌هایی دیدیم از طلای سرخ که نقش یک روی آن رفته بود و بر روی دیگر نوشته بود: «این عطای بی‌حساب ماست، خواه ببخش و خواه نگه دار». آنها را که قیمت بی‌شماری داشت برداشتم و با خود گفتم: با آنها کاری نمی‌کنم (یا در آنها تصرفی نمی‌کنم) تا به مدینه برسم. پس در مدینه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم، حضرت فرمود: ای داود، عطای ما به تو همان نوری بود که تابید نه طلاهایی که برگرفتی، ولی اینها هم نوش و گوارای تو باشد، عطایی است از سوی پروردگاری کریم، پس خدا را سپاس بگزار.

داود گفت: من جریان را از معتّب خادم آن حضرت پرسیدم، گفت: آن حضرت در آن هنگام با یاران خود خیثمه و حمران و عبدالاعلی نشسته بود و با آنان سخن می‌گفت مثل همان مطالبی که تو نقل کردی، و چون وقت نماز رسید برخاست و با آنان نماز خواند. باز من از همهٔ آنان این جریان را پرسیدم و آنان همین حکایت را برایم بازگفتند.

و امثال: هذه الروايات فی *الخرائج و العيون* كثيرة. و روی أنه استقبل

---

۱. ص، ۳۹.

۲. *الخرائج و الجرائح*، ص ۶۲۲-۶۲۳.

أميرالمؤمنين عليه السلام دهقان من دهاقين الفرس فقال له بعد التهنية: يا أميرالمؤمنين، تناحست النجوم الطالعات، و تناسخت السعود بالنحوس، و اذا كان مثل هذا اليوم وجب على الحكيم الاختفاء، و يومك هذا يوم صعب قد انقلب (اتصلت) فيه كوكبان، و انقدح من برجك النيران، و ليس لك الحرب بمكان.

فقال له أميرالمؤمنين عليه السلام: **أأنت الذى تسيّر الجاريات، و تقضى علىّ بالحادثات، و تنقلها مع الدقايق و الساعات؟ فما السرارى و الدرارى؟ و ما قدر شعاع المدبرات؟** قال: سأنظر فى الاسطرلاب و أخبرك، فقال عليه السلام له: **أعالم أنت بما تمّ البارحة فى وجه الميزان، و بأىّ نجم اختلف فى برج السرطان، و أى آفة دخلت على الزبرقان؟** فقال: لاأعلم. فقال عليه السلام: **أعالم أنت البارحة من انتقل من بيت الى بيت فى الصين، و انقلب (انفرج) برج ماجين، و غارت بحيرة ساوة، و فاضت بحيرة خشرمة، و قطعت باب الصخرة من سقلبة، و نكس ملك الروم بالروم، و ولّى أخوه مكانه، و سقطت شرافات الذهب من قسطنطنية الكبرى، و هبط سور سرنديب، و فقد ديّان (ربّان) اليهود [بأُبُلّة، بأيلة]، و هاج النمل بواد النمل، و سعد سبعون ألف عالم، و ولد فى كل عالم سبعون ألفاً، و الليلة يموت مثلهم، و هذا منهم** ـ و أومى بيده الى سعدبن مسعدة الحارثى (لعنه الله) و كان جاسوساً للخوارج فى عسكر أميرالمؤمنين عليه السلام، **فظن الملعون انه يقول خذوه فأخذ بنفسه [فمات]** ـ فقال الدهقان: لا أعلم. فقال عليه السلام: **أ [عالم] أنت بالشهب الحرس و الانجم الشمس و ذات الذوائب التى تطلع مع الانوار و تغيب مع الاسحار؟** فقال: لا أعلم. فقال عليه السلام: **أعالم أنت بطلوع النجمين اللذين ما طلعا الّا عن مكيدة، و لا غربا الّا عن مصيبة، و انهما طلعا و غربا فقتل قابيل هابيل، و لايظهران الّا بخراب الدنيا؟** فقال: لا أعلم.

و امثال این روایات در خرائج و عیون فراوان است. و روایت شده که یکی از دهقان‌های ایرانی به استقبال امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و پس از خوش‌آمدگویی گفت: ای امیرمؤمنان، ستارگان طلوع‌کننده نحس شده‌اند، و ستارگان سعد جای خود را به ستارگان نحس داده‌اند، و در چنین روزی بر حکیم واجب است که خود را پنهان دارد، و امروز شما روز سختی است که دو ستاره با هم جفت شده‌اند و از برج شما آتش می‌بارد و جنگ برای شما صلاح نیست.

علی علیه‌السلام به او فرمود: آیا تویی که ستارگان رونده را حرکت می‌دهی و حوادث آینده را برای من پیش‌بینی می‌کنی و آنها را دقیقه به دقیقه و ساعت به

ساعت گزارش می‌دهی؟ آیا ستارگان کم نور و نهان و ستارگان درشت وپرنور کدامند؟ و اندازهٔ شعاع ستارگان پشت‌کننده چقدر است؟ گفت: در اسطرلاب می‌نگرم و به شما می‌گویم. فرمود: آیا تو می‌دانی دیشب در وجه برج میزان چه رخ داد؟ و کدام ستاره در برج سرطان آمد و شد داشت؟ و چه آفتی بر زبرقان (ماه) روی داد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا تو می‌دانی که شب گذشته در چین چه کسی از خانه‌ای به خانهٔ دیگری انتقال یافت، و برج ماچین شکاف برداشت، و آب دریاچهٔ ساوه فرونشست، و دریاچهٔ خشرمه جوشید، و درِ صخرهٔ سقلبه کنده شد، و پادشاه روم سرنگون شد و برادرش را به جای او نشاندند، و کنگره‌های زرین قسطنطنیهٔ بزرگ فروافتاد، و دیوار سرندیب فروریخت، و رئیس و دانشمند یهود در اُبُلّه (اَیْله) مفقود شد (یا از دنیا رفت) و مورچگان وادی‌النمل همگی از لانه‌ها بیرون ریختند، و هفتاد هزار عالم به یمن و برکت رسیدند، و در هر عالمی هفتاد هزار نفر به دنیا آمدند و در امشب به همان تعداد می‌میرند و این شخص هم از آنان است ـ و با دست اشاره فرمود به سعد بن مسعدهٔ حارثی (لعنه‌اللّه) که جاسوس خوارج در لشکر آن حضرت بود، آن ملعون پنداشت که حضرت اشاره می‌کند که او را بگیرید، از این رو خودکشی کرد (یا از ترس جان داد) ـ دهقان گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: آیا تو شهاب‌های حفظ‌کننده و ستارگان درخشان و ستارگان دنباله‌دار (یا شاخدار) را که با انوار طلوع می‌کنند و سحرگاهان پنهان می‌شوند می‌شناسی؟ گفت: نمی‌شناسم. فرمود: آیا تو به‌طلوع آن دو ستاره‌ای که جز با نیرنگ طلوع نمی‌کنند و جز با مصیبت غروب نمی‌کنند دانایی؟ و آیا می‌دانی که آنها طلوع و غروب کردند پس قابیل هابیل را کشت، و دیگر ظاهر نمی‌شوند مگر هنگام ویران شدن دنیا؟ گفت: نمی‌دانم.

فقال علیه‌السلام: **اذا کان طرق السماء لاتعلمها فانی أسألك عن قریب، أخبرنی ما تحت حافر الفرس الایمن و الایسر من المنافع و المضار؟** فقال: انی فی علم الأرض أقصر منی فی علم السماء. فأمر أن یحفر تحت الحافر الأیمن فخرج کنز من ذهب. ثم أمر بحفر تحت الحافر الأیسر فخرج أفعی فتعلق بعنق الحکیم، فصاح: یا مولای، الامان! فقال علیه‌السلام: **الأمان بالایمان.** فقال: **لأُطیلنّ لك الرکوع و السجود،** فقال علیه‌السلام: **سمعت خیراً، اسجد للّه و تضرّع بی الیه.** ثم قال: **یاسمرقیل** (سهرقیل سوار / سرسفیل سوار)، **نحن نخوم القطب، و أعلام الفلك، و ان هذا العلم لایعلمه الّا نحن و بیت فی الهند.**[1]

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۸۲-۸۳؛ *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج ۲، ص ۱۵۱؛ *احتجاج طبرسی*، ج ۱، ص ۳۵۵-۳۵۷؛ *فرج‌المهموم*، ص ۱۰۲-۱۰۷.

فرمود: حال که راه‌های آسمان را نمی‌دانی تو را از امری نزدیک می‌پرسم، مرا خبر ده که چه سود و زیانی زیر پای راست و چپ اسب هست؟ گفت: دانش من در مورد زمین کمتر از دانش من در مورد آسمان است. امام دستور داد زیر پای راست اسب را کندند، گنجی از طلا پیدا شد. سپس دستور داد زیر پای چپ اسب را کندند مار بزرگی بیرون آمد و دور گردن آن حکیم پیچید، وی صدا زد: ای مولای من، الامان! فرمود: امان به ایمان آوردن است. گفت: من در برابر شما رکوع و سجود طولانی خواهم کرد، فرمود: سخن خوبی شنیدم، در برابر خدا سجده کن و با واسطه قراردادن من به درگاه او زاری کن. سپس فرمود: ای سمرقیل (سرسفیل سوار)، ما ریشه‌های قطب عالم و نشانه‌های فلک هستیم، و این علم را جز ما و خانواده‌ای در هند کس دیگری نمی‌داند.[1]

و فی الخبر: قدم علی أمیرالمؤمنین علیه السلام حکیم یونانیّ و قال: بوجهك صفار، و عندی دواؤه، و أما دقّة ساقك فلاحیلة لی فیها و الرأی عندی أن ترفق بهما. فقال علیه السلام: هل تعرف شیئاً یزید فی صفاری؟ فدفع الیه شیئاً و قال: کل حبّة منه، فأکل علیه السلام عنه مثقالین، فارتعد الرجل و قال: سیقتلونی به، فاحمرّ وجه الامام علیه السلام، ثم حمل اسطوانة یسقفها و غرفتین کانتا علیها. فأسلم الیونانی و أقرّ بامامته؛ فطوبی له.[2]

در خبر است که حکیمی یونانی بر امیرمؤمنان علیه‌السلام وارد شد و عرض کرد: رنگ چهره‌تان زرد شده و دوای آن نزد من است، اما برای نازکی ساق پایتان چاره‌ای نمی‌بینم و به نظرم باید با آن مدارا کنید. حضرت فرمود: آیا چیزی را سراغ داری که بر زردی چهره‌ام بیفزاید؟ حکیم چیزی را به آن حضرت داد و گفت: یک حبّه از آن بخورید. امام دو مثقال از آن را خورد. آن مرد از ترس به لرزه افتاد و گفت: به‌زودی مرا به خاطر او خواهند کشت. پس رنگ چهرهٔ امام (به جای زردی بیشتر) سرخ شد، سپس آن حضرت ستونی را با سقف و دو اتاقی که روی آن بنا شده بود از جا بلند کرد. پس آن حکیم یونانی مسلمان شد و به امامت آن حضرت اقرار کرد؛ و خوشا به حالش.

و فی *الارشاد* عن حمران بن اعین، عن القاسم بن محمدبن أبی‌بکر، عن رمیلة ـ و

---

۱. ما با اصطلاحات این علم آشنا نیستیم و فقط بر اساس لفظ روایت ترجمه کردیم.

۲. *تفسیرالامام*، ص ۱۷۰ـ۱۷۱.

كان رجلاً من خواص أميرالمؤمنين عليه السلام ـ قال رملية: وعكت وعكاً شديداً فی زمان أميرالمؤمنين عليه السلام ثم وجدت منه خفة فی نفسی فی يوم جمعة، فقلت: لأعمل شيئاً أفضل من أن أفيض علیّ الماء و آتی المسجد فأصلّی خلف أميرالمؤمنين عليه السلام، ففعلت ذلك. فلما علا المنبر فی جامع الكوفة عاد الیّ الوعك، فلما خرج أميرالمؤمنين عليه السلام من المسجد تبعته، فالتفت الیّ و قال: **ما أراك الّا مشتبكاً بعضك فی بعض [قد علمت] ما بك من الوعك و ما قلت انك لاتعمل شيئاً أفضل من غسلك لصلاة الجمعة خلق، فانك كنت وجدت خفة، فلما صلّيت و علوت المنبر عاد اليك الوعك.** قال رميلة: فقلت: واللّه يا أميرالمؤمنين، ما زدت فی قصتی و لا نقصت حرفاً. فقال لی: **يا رميلة، ما من مؤمن و لا مؤمنة يمرض مرضاً الّا مرضت (مرضنا) لمرضه، و لايحزن حزناً الّا حزنت (حزنّا) لحزنه، و لا دعا الّا أمّنّا علی دعائه، و لايسكت الّا دعونا له.** فقلت: هذا يا أميرالمؤمنين لمن كان معك فی هذا المصر، فمن كان فی أطراف الأرض منزله فكيف؟ قال: **يا رميلة، ليس يغيب عنّا مؤمن و لا مؤمنة فی مشارق الأرض و مغاربها الّا و هو معنا و نحن معه.**[1]

در *ارشادالقلوب* از حمران بن اعين از قاسم بن محمّد بن ابی‌بكر روايت كرده از رميله كه يكی از خاصان اميرمؤمنان عليه‌السلام بود كه گفت: در زمان اميرمؤمنان عليه‌السلام به تب شديدی دچار شدم، آنگاه در روز جمعه‌ای اندكی سبكی در خود احساس كردم و با خود گفتم كاری بهتر از اين نمی‌توانم كرد كه آب بر سر و روی خود بريزم (غسل كنم) و به مسجد روم و پشت‌سر اميرمؤمنان عليه‌السلام نماز بخوانم، و چنين كردم. چون حضرت در مسجد جامع كوفه بر منبر بالا رفت تب من بازگشت. هنگامی كه اميرمؤمنان عليه‌السلام از مسجد بيرون رفت من هم در پی آن حضرت به راه افتادم، امام به من رو كرد و فرمود: تو را چنان می‌بينم كه از شدت تب به خود می‌پيچی و می‌دانم كه تب داشتی و با خود گفتی كه كاری بهتر از اين نمی‌توانی كرد كه غسل كنی و برای نماز جمعه در پشت سر من حاضر شوی، و حالت كمی سبك‌تر شده بود و چون نماز را خواندی و من بر منبر بالا رفتم تبت بازگشت. گفتم: به خدا سوگند ای اميرمؤمنان حرفی از داستان من كم و زياد نكردی. فرمود: ای رميله، هيچ مرد و زن مؤمنی بيمار نشود مگر آنكه به خاطر او بيمار می‌شوم (می‌شويم)، و

---

۱. *ارشاد القلوب*، ص ۲۸۲.

اندوهی پیدا نمی‌کند مگر آنکه اندوهگین می‌گردم (می‌گردیم)، و دعایی نمی‌گوید جز آنکه ما بر دعایش آمین می‌گوییم، و سکوت نمی‌کند جز آنکه ما برایش دعا می‌کنیم. گفتم: ای امیرمؤمنان، این برای کسانی است که با تو در این شهر (یا قصر حکومت) هستند، پس کسانی که منزلشان در اطراف زمین است چه؟ فرمود: ای رمیله، هیچ مرد و زن مؤمنی در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست مگر آنکه با ماست و ما هم با اوییم.

و هذا الحدیث غریب، و حلّه عجیب عند من بصره معیب، و أما من بصر بمعرفتهم و هداه [الی] حق محلهم و منزلتهم فلا عجب.

و این حدیث غریب است و حلّ آن نزد کسی که چشمش عیب‌ناک است عجیب می‌نماید، اما کسی که به معرفت آنان بینش دارد و به محل و منزلت آنان هدایت یافته از این حدیث تعجب نمی‌کند...

## رباعی

گویند که نیست قادر از عین کمال ‌ بر خلقت شبه خویش حق متعال
نزدیك شد آنکه رنگ امکان گیرد ‌ در ذات علی صورت این امر محال

و لاتعجب من هذه القدرة و السلطنة، و قد تقدم أن «براق» دابّةٌ خلقت لأجل النبی ﷺ، فقال جبرئیل علیه السلام: یا رسول‌الله، ان شئت أن تجوز (تجوب) بها السماوات السبع و الارضین السبع فتقطع سبعین ألف عام (عالم) سبعین ألف مرة کلمح البصر قدرت.

فاذا کانت دابة النبی ﷺ لها هذه القدرة فکیف من لاجله و بأجله خلقت کل بریّة و کل دابّة، بل کل خلیقة؟! ألیس کل الموجودات مطیعة لمولی‌الموالی باذن الرب المتعالی؟ و قد تقدم أن آصف قد شق الارض و جاء بعرش بلقیس، و انما دعا بحرف واحد یعلمه من اثنین و سبعین حرفاً، و هی بأجمعها عند أمیرالمؤمنین علیه السلام.[1]

و از این قدرت و سلطنت تعجب مکن، زیرا گذشت که «بُراق» چهارپایی بود که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده بود و جبرییل به آن حضرت گفت: «ای رسول‌خدا، اگر خواستی با این مرکب از آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه بگذری و هفتاد هزار عالم را هفتاد هزار بار در یک چشم به هم زدن بپیمایی خواهی توانست».

پس وقتی مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این قدرت را دارا باشد پس

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۲۱۸-۲۱۹.

چگونه است کسی که برای او و به خاطر او همهٔ انسان‌ها و چهارپایان بلکه همهٔ آفریدگان آفریده شده‌اند؟! مگر همهٔ موجودات به اذن پروردگار متعال مطیع آن حضرت نیست؟ و نیز گذشت که آصف (وزیر سلیمان علیه‌السلام) که زمین را شکافت و تخت بلقیس را (نزد سلیمان) آورد، از هفتاد و دو حرف تنها به یک حرف که می‌دانست دعا کرد، حال آنکه تمام آن هفتاد و دو حرف نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام است.

و أما لیلة المعراج فقد ذکرنا أنه ﷺ رآه هناك، فکیف یغیب عنه؟ و قد تقدم الخبر أن علیاً ﷺ فی الغیبة مع النبی ﷺ و الناس لایعلم ذلك. نعم هو النور الاعظم فی الظاهر و الباطن و السماوات السبع و الارضین السبع، و ان اللّه جل اسمه خاطبه فی مقام القرب بلسان علی ﷺ. فهو الولایة (الآیة) الکبری التی رأی محمد ﷺ و موسی ﷺ عند خطاب رب الارباب. و الیه الاشارة بقوله فی خطبة البیان: **أنا مکلّم موسی من الشجرة، أنا ذلك النور.** و الیه الاشارة بقوله: **لیس للّه آیة أکبر منی، و لا ید (نبأ) أعظم منی.** و ما الفرق بین صعوده الی السماء و بین نزوله الی تحت الارض و شق الارض؟![1]

و پیش از این گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج آن حضرت را در آنجا دید، پس چگونه از او غایب بود؟ و در خبر گذشت که علی علیه‌السلام در غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت بود و مردم نمی‌دانستند. آری او نور اعظم است در ظاهر و باطن و در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه، و خداوندی والانام در مقام قرب خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با زبان علی علیه‌السلام مخاطب قرار داد. پس او همان آیت کبرایی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه‌السلام هنگام سخن گفتن با خداوند آن را دیدند، و خود آن حضرت در خطبهٔ البیان به همین اشاره دارد که فرمود: «من با موسی از آن درخت سخن گفتم، من همان نوری هستم که از آن درخت درخشید». و نیز به همین اشاره دارد که فرموده: «خدا را آیتی بزرگ‌تر از من نیست، و دستی (خبری) بزرگ‌تر از من ندارد». و چه فرق است میان صعود او به آسمان و میان نزول او به زیر زمین و شکافتن زمین؟!

روی الخوارزمی فی کتاب *المناقب* عن عبداللّه‌بن عمر قال: سئل رسول‌اللّه ﷺ:

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۲۱۹.

بأی لغة خاطبك ربك لیلة المعراج؟ فقال: خاطبنی بلغة علی‌بن أبی‌طالب، فألهمنی أن قلت: خاطبنی ربی أم علیٌّ؟ فقال: یا أحمد، أنا شیء لا کالاشیاء، لا أُقاس [بالناس] و لا أُوصف بالأشیاء، خلقتك من نوری، و خلقت علیاً من نورك، فاطلعت علی سرائر قبلك فلم‌أجد أحداً الی قلبك أحبّ من علی بن أبی‌طالب، فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك.[1]

و فی *مناقب الخطیب* و *خلاصة المناقب*: قال النبی ﷺ: ان اللّه خاطبنی لیلة المعراج بلغة علی علیه السلام، قلت: یا رب، أنت خاطبتنی أم علیّ؟ قال: یا محمد، أنا شیء لست کالاشیاء، لا أُقاس بالناس و لاأُوصف بالشبهات، خلقتك من نوری، و خلقت علیاً من نورك، فاطلعت علی سرائر قلبك فلم‌أجد أحداً أحب الیك من علی‌بن أبی‌طالب، فخاطبتك بلغته و لسانه لیطمئن قلبك.[2]

رواه العلامة فی *المنهاج* عن ابن‌عمر، و رواه شیخنا المفید فی بعض کتبه.

خوارزمی در کتاب *مناقب* از عبداللّه بن عمر روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: پروردگارت در شب معراج با چه زبانی با تو سخن گفت؟ فرمود: با زبان علی بن ابی طالب با من سخن گفت، و به من الهام کرد که پرسیدم: پروردگارم با من سخن گفت یا علی؟ خدا فرمود: ای احمد، من چیزی هستم نه مانند چیزها و با مردم مقایسه نمی‌شوم و با صفات چیزها توصیف نمی‌گردم، تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم، آنگاه بر اندرون دلت نظر افکندم هیچ کس را در دلت محبوب‌تر از علی بن ابی‌طالب ندیدم، از این رو با زبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام یابد.

و نظیر آن در *مناقب خطیب* و *خلاصة المناقب* روایت شده و نیز علامه در *منهاج* آن را از ابن‌عمر نقل کرده و شیخ مفید نیز آن را در برخی از کتاب‌هایش روایت کرده است.

و فی *مناقب ابن‌شاذان* عن ابن‌عباس قال: سمعت رسول‌اللّه ﷺ یقول: لما اسری بی الی السماء ما مررت بملأ من الملائکة الّا سألونی عن علی‌بن أبی‌طالب حتی ظننت أن اسم علی فی السماء أشهر من اسمی. فلما بلغت السماء الرابعة فنظرت الی ملك الموت قال لی: یا محمد، ما فعل علی؟ قلت: یا حبیبی و من أین تعرف علیاً؟ قال: کنت یا محمد، ما خلق اللّه خلقاً الّا و أنا أقبض روحه بیدی ماخلاك و علی‌بن أبی‌طالب فان اللّه جل جلاله یقبض أرواحکما بقدرته.

---

۱. مناقب خوارزمی، ص ۳۷.
۲. همان.

و در *مناقب ابن شاذان* از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: شبی که مرا به معراج بردند به هیچ گروهی از فرشتگان گذر نکردم مگر آنکه مرا از علی بن ابی‌طالب پرسیدند، تا آنکه گمان کردم نام علی در آسمان از نام من مشهورتر است. و چون به آسمان چهارم رسیدم و به فرشتهٔ مرگ نظر کردم به من گفت: ای محمّد، علی چه می‌کند؟ گفتم: ای دوست من، علی را از کجا می‌شناسی؟ گفت: ای محمّد، من چنانم که خداوند هیچ آفریده‌ای را نیافریده جز آنکه من روح او را با دست خود می‌گیرم جز تو و علی بن ابی‌طالب که خداوند خود روح شما را به قدرت خویش می‌گیرد.

فلما صرت تحت العرش اذا أنا بعلی بن أبی‌طالب واقف تحت عرش ربی، قلت: یا علی، سبقتنی! فقال لی جبرئیل: یا محمد، من هذا الذی یکلّمك؟ فقلت: هذا علی‌بن أبی‌طالب، فقال: یا محمد، لیس هذا علیاً، ولکنه ملك من ملائکة الرحمن، خلقه اللّه علی صورة علی بن أبی‌طالب، فنحن الملائکة المقربون کلّما اشتقنا الی وجه علی‌بن أبی‌طالب زرنا هذا الملك لکرامة علی‌بن‌أبی‌طالب و سبّحنا له.[1]

و چون به زیر عرش رسیدم ناگاه علی بن ابی‌طالب را دیدم که زیر عرش پروردگارم ایستاده بود، گفتم: ای علی، بر من پیشی گرفتی؟ جبرییل به من گفت: ای محمّد، این کس که با تو سخن می‌گوید کیست؟ گفتم: این علی بن ابی‌طالب است، گفت: ای محمّد، این علی نیست بلکه یکی از فرشتگان خداست که خداوند او را به صورت علی بن ابی‌طالب آفریده، و ما فرشتگان مقرب هرگاه مشتاق زیارت علی بن ابی‌طالب می‌شویم این فرشته را زیارت می‌کنیم به خاطر کرامت آن حضرت و برای او تسبیح می‌گوییم.

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۳۳، منقبت ۱۳.

## فصل ۱۰۲

### آگاهی امام از غیب

قال اللّه تعالی: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ.[۱] و المراد به الولیّ، و الأخبار بذلك كادت تكون متواترة.

خدای متعال فرموده: «و بگو: عمل کنید، که به زودی خدا و رسول او و مؤمنان عمل شما را خواهند دید». و مراد از مؤمن در این آیه شخص ولیّ است، و اخبار در این زمینه نزدیک به حد تواتر است.

و فی *الکافی* عنون باباً و سمّاه باب أن اعمال العباد تعرض علی الائمة علیهم‌السلام. منها باسناده عن أبی جعفر علیه‌السلام انه ذكر هذه الآية «فسيرى اللّه عملكم و رسوله و المؤمنون» قال: هو واللّه علی بن أبی طالب علیه‌السلام.[۲]

و در *کافی* بابی را به نام «باب اینکه اعمال بندگان بر امامان علیهم‌السلام عرضه می‌شود» عنوان کرده و روایاتی را در آن نقل نموده، از جمله به سندش از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت دربارهٔ آیهٔ فوق فرمود: به‌خدا سوگند که مراد از مؤمن علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

و عن الرضا علیه‌السلام نحوه.[۳] و فی بعضها: ان المؤمنون هم الائمة علیهم‌السلام.[۴] و فی بعضها: انها تعرض علی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی عشیّة کل اثنین و خمیس.[۵]

---

۱. توبه، ۱۰۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۰، باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم والائمة علیه‌السلام.

۳. همان.

۴. همان.

۵. *بصائر الدرجات*، ص ۴۴۴.

و از حضرت رضا علیه‌السلام نظیر حدیث فوق را آورده. و در برخی از آن روایات وارد است که «مؤمنان» در این آیه امامان علیهم السلام‌اند. و در برخی دیگر آمده که اعمال بندگان در شب هر دوشنبه و پنجشنبه‌ای به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی عبدالله علیه‌السلام: **ما لکم تسیئون الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله؟** فقال له رجل: جعلت فداك، فکیف نسیئه؟ فقال: **أما تعلمون أن أعمالکم تعرض علیه؟ فاذا رأی فیها معصیة لله ساءه. فلا تسأوا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سُرُّوه.**[1]

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: چرا شما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌آزارید؟ مردی گفت: فدایت شوم، چگونه او را می‌آزاریم؟ فرمود: مگر نمی‌دانید که اعمال شما بر او عرضه می‌شود؟ پس هرگاه گناهی را در آن ببیند آزرده می‌شود. پس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیازارید و او را شادمان سازید.

و فی *بصائرالدرجات*: قلت للرضا علیه‌السلام: ادع الله لی و لاهل بیتی، قال: **او لست أفعل؟! والله ان اعمالکم تعرض علیّ فی کل یوم و لیلة! فاستعظمت ذلك، فقال لی: أما تقرأ القرآن: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ.**[2]

ثم ذکر أخباراً عدیدة ان **المؤمنون هم الائمة علیهم‌السلام.**[3]

و در همان کتاب آورده که راوی گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: برای من و خاندانم به درگاه خدا دعا کنید، فرمود: مگر نمی‌کنم؟! به‌خدا سوگند که اعمال شما در هر شب و روز بر من عرضه می‌شود! من این سخن را بزرگ شمردم، امام فرمود: مگر قرآن نمی‌خوانی که فرموده: «و بگو: عمل کنید...».

سپس اخبار چندی را نقل کرده که مراد از «مؤمنان» امامان علیهم‌السلام هستند.

و فی *العیون* عن الرضا علیه‌السلام قال: **قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما ینقلب من جناح طایر فی الهواء وعندنا فیه علم.**[4]

و در *عیون اخبار الرضا*، از حضرت رضا علیه‌السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: بال هیچ پرنده‌ای در هوا به هم نمی‌خورد مگر آنکه ما از آن آگاهی داریم.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۴۲۶.
۲. همان، ص ۴۲۹.
۳. همان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.
۴. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۳۲.

و عن المفضّل بن عمر عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: **یا مفضّل، ان العالم منّا یعلم تقلّب جناح الطیر فی الهواء.**[۱]

و از مفضّل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: ای مفضّل، عالم از ما خاندان به‌هم خوردن بال پرندگان در هوا را می‌داند.

و من أنکر [من] ذلك شیئاً کفر باللّه فوق عرشه. فکل ما یجری فی العالم الذی أبرزه اللّه تعالی الی الوجود من عالم الغیب و الشهادة أخبر اللّه به فی القرآن [و] یعلم اللّه تعالی به الامام، **وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدیثاً؟!**[۲] قال سبحانه: **هٰذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ.**[۳] و الکتاب علی علیه السلام.

و هر که چیزی از این مطلب را انکار کند به خدایی که بالای عرش خود قرار دارد کفر ورزیده است. پس هر چه در عالم از عالم غیب و شهود که خداوند به مرحلهٔ وجود درآورده جاری است، خداوند از آن در قرآن خبر داده و امام را از آن آگاه کرده است، و از خداوند راستگوتر کیست؟! که فرموده: «این کتاب ماست که بر شما به حق سخن می‌گوید». و این کتاب، علی علیه‌السلام است.

و فی *ارشاد الدیلمی* عن زیدبن ثابت قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: **انی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه و عترتی؛ و علی بن أبی طالب أفضل لکم من کتاب اللّه، لأنه یترجم لکم کتاب اللّه.**[۴] **والحمد للّه.**

و در *ارشاد دیلمی* از زید بن ثابت روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو چیز گرانبها در میان شما به جای می‌نهم: کتاب خدا و خاندان خود را؛ و علی بن ابی‌طالب برای شما از کتاب خدا برتر است، زیرا کتاب خدا را برای شما تفسیر می‌کند. و خدا را سپاس.

فالکتاب الناطق الولیّ، لأنهم الخلق الأول و العالم الأعلی، و الکلّ تحت رفعتهم، لأن الأعلی محیط بالأدنی ضرورة، فکل ما أبرزه اللّه من الغیب و خطه قلمه فی اللوح المحفوظ فالنبی و الولی یعلمه، و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله: **یا علی، ان اللّه أطلعنی علی ما شاء من غیبه وحیاً و تنزیلاً، و أطلعك علیه الهاماً. و ان اللّه خلق من نور قلبك ملکاً، فوکله باللوح المحفوظ، فلایخطّ هناك غیب الّا و أنت تشهده.**

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۳۵.
۲. نساء، ۸۷.
۳. جاثیه، ۲۹.
۴. *ارشادالقلوب*، ص ۳۷۸، و به جای «و عترتی»، «و علی بن أبی‌طالب» است.

پس کتاب ناطق شخص ولیّ است، زیرا امامان علیه‌السلام نخستین آفریدگان و عالَم اعلایند و همه چیز زیر چتر رفعت آنان قرار دارد، زیرا ضرورتاً چیز برتر محیط بر چیز فروتر است، بنابراین هر چه خداوند از عالم غیب به ظهور آورده و قلم او در لوح محفوظ نگاشته است پیامبر و ولیّ آن را می‌دانند، و به همین مطلب اشاره دارد حدیثی که فرمود: «ای علی، خداوند مرا بر هر غیبی که خواسته از راه وحی و نزول از عالم بالا آگاه کرده و تو را از راه الهام آگاه نموده است. و خداوند از نور دل تو فرشته‌ای را آفریده و او را بر لوح محفوظ گمارده است، پس هیچ غیبی در آنجا نوشته نمی‌شود جز آنکه تو از آن آگاه می‌شوی».

فالنبی و الولی مطّلعان علی علم الغیب، لکن النبی ﷺ لا ینطق به الّا مع الأمر، لأنه الرسول. و الیه الاشارة بقوله سبحانه: **وَ لاتَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَن یُقْضٰی اِلَیْكَ وَحیُهُ.**[1] و أما الولی ﷺ ففی النطق بالغیب مطلق العنان. فاذا کان الولی عالماً باللوح فهو عالم بما تحت اللوح بأجمعه، و دلیل ذلك قوله ﷺ: ما منّا امام الّا و هو عالم بأهل زمانه. و قوله سبحانه شهادة لهم: **وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ و لا اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلا اَکْبَرَ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ.**[2] و الکتاب المبین هم ﷺ و عندهم و منهم.

پس پیامبر و ولیّ از علم غیب آگاهند، ولی پیامبر از آن سخن نمی‌گوید مگر با دستور از عالم بالا، زیرا او رسول است، و به همین اشاره دارد آیه‌ای که می‌فرماید: «ای پیامبر، و به خواندن قرآن شتاب مکن پیش از آنکه وحی آن به تو برسد». اما ولیّ در سخن گفتن از غیب اختیار تام دارد. و چون ولیّ عالم به لوح است پس به همهٔ آنچه در زیر لوح قرار دارد نیز عالم است، و دلیل آن سخن معصوم است که فرمود: «امامی از ما نیست مگر آنکه از اهل زمان خود با خبر است». و سخن خدای سبحان نیز شاهد آن است که فرموده: «و هیچ چیز حتی به وزن ذره‌ای در زمین و آسمان و نه کمتر از آن و یا بیشتر از آن بر پروردگار تو پوشیده نیست و همهٔ آنها در کتابی روشن ثبت است». و کتاب روشن، امامان علیه‌السلام هستند و کتاب روشن در نزد آنان و از خود آنان است.

---

۱. طه، ۱۱۴.
۲. یونس، ۶۱.

و عنهم‌ﷺ: **أول ما خلق اللّه اللوح، ثم خلق القلم، ثم أشار الی نهر فی الجنة أن اجمد، فجمد فصار مداداً، ثم قال له: اکتب، فقال: یا رب و ما أکتب؟ فقال: ما کان و ما هو کائن الی یوم القیامة.**

و صار علم اللوح الی النبیﷺ ثم الی الولیؑ ثم الی الاوصیاءﷺ. قال سبحانه: وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی‌السَّماءِ وَ الْأَرْضِ اِلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ.[1] و یدل علیه قولهﷺ: **أُعطیت ألف مفتاح من العلم، یفتح کل مفتاح ألف باب، یفضی کل باب الی ألف عهد، و صار ذلک فی الاوصیاء من بعدی الی آخر الدهر.**

فمن أنکر بعد هذه الشواهد و البیانات علم الغیب لاولیاء الرحمن فقد کذّب بالقرآن و کفر باللّه المنّان.

و از امامان علیهم‌السلام روایت است که: «نخستین چیزی که خداوند آفرید لوح و سپس قلم بود، سپس به نهری در بهشت اشاره کرد که جامد شو، نهر جامد شد و به صورت مرکب درآمد، سپس به آن فرمود: بنویس، گفت: پروردگارا، چه بنویسم؟ فرمود: آنچه را که بوده و تا روز قیامت خواهد بود».

و علم لوح به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از او به ولی و سپس به سایر اوصیا رسید. خدای سبحان فرموده: «هیچ غیب و نهانی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است». و دلیل آگاهی معصومان از غیب و نوشته‌های لوح، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «هزار کلید علم به من داده شده که هر کلیدی هزار در از علم را می‌گشاید، و هر دری به هزار سفارش گشوده می‌شود، و این علوم در میان اوصیای پس از من تا آخر روزگار قرار دارد».

پس هر که پس از این شواهد و دلایل روشن، علم غیب را برای اولیای خداوند انکار کند همانا قرآن را تکذیب نموده و به خدای منّان کافر شده است.

روی المفضّل عن أبی‌عبداللّهؑ انه قال: **یا مفضّل، من زعم أن الامام من آل محمدﷺ یعزب عنه شیء من الأمر المحتوم ـ یعنی مما کتب القلم علی اللوح ـ فقد کفر بما أُنزل علی محمد. و انّا لنشهد أعمالکم، و لایخفی علینا شئ من أمرکم، و ان أعمالکم لتعرض علینا؛**[2] قال

---

۱. نمل، ۷۵.

۲. دربارهٔ مطالب اخیر، *مشارق‌الانوار*، ص ۱۳۵ـ۱۳۸.

سبحانه: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ،[1] و قوله: فیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ.[2] قال: فیها یقدرّ اللّه ما یکون من الحقّ و الباطل فی تلك السنة، و له فیها البداء و المشیّة - یعنی النسخ - یقدّم ما یشاء، و یؤخّر ما یشاء من الاعمال و الارزاق و البلایا، ثم یوجّهها الی الروح الامین فینزل بها الی الرّسول ﷺ، ثم یلقیها الی أمیرالمؤمنین ؑ ثم الی الاوصیاء ؑ حتی ینتهی الی صاحب الامر و الزمان ؑ، و یشترط فیها البداء و المشیّة، لان حکمه حکم اللّه و مقامه، فهو مالك و مملوك، لأنه سید الخلق و عبد الحقّ. و لیلة القدر باقیة و الحجّة باقیة، و أمر لیلة القدر فی کل سنة ینتهی الیه، لا تزول ما دامت الدنیا باقیة. و هذا مقام الولی المطلق.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ای مفضّل، هر که پندارد که چیزی از امور حتمی - یعنی از آنچه قلم بر لوح نگاشته - از امام از آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پنهان است همانا به آنچه بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده کفر ورزیده است. محققاً ما اعمال شما را مشاهده می‌کنیم و چیزی از امور شما بر ما پوشیده نیست و اعمال شما بر ما عرضه می‌گردد، خدای سبحان فرموده: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم». و فرموده: «در شب قدر هر امر سر بسته‌ای باز و جدا می‌شود». یعنی خداوند آنچه از حق و باطل را که در آن سال به وقوع می‌پیوندد تقدیر می‌کند و البته حق تصمیم‌گیری و تغییر آنها - یعنی نسخ - برای او محفوظ است، هر کار و رزق و بلایی را که بخواهد پس و پیش می‌کند، سپس آنها را به روح‌الامین می‌سپارد و او نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورد و آن حضرت به امیرمؤمنان علیه‌السلام القا می‌کند و ایشان به اوصیای پس از خود، تا به‌دست صاحب‌الامر و الزمان علیه‌السلام برسد، و با هر یک شرط می‌کند که امکان تغییر و خواست جدید برای او در این امور وجود دارد، زیرا حکم او حکم خداست و مقام الهی است، پس او هم مالک است و هم مملوک، زیرا سرور آفریدگان و بندهٔ حق‌تعالی است. و شب قدر هم همیشه برقرار است و حجت الهی همیشه باقی است و کارهای شب قدر در هر سالی به او منتهی می‌شود، و شب قدر تا دنیا باقی است از بین نمی‌رود. و این است مقام ولیّ مطلق.

---

۱. قدر، ۱. ۲. دخان، ۴.

و عن أنس‌بن مالك عن النبی ﷺ عنوان صحیفة المومن حب علی‌بن أبی‌طالب.[۱] هذا!

و از انس بن مالك روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«عنوان نامهٔ عمل مؤمن دوستی علی بن ابی‌طالب است». این را داشته باش!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۸۴.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۰۳

## علم امام و پیامبر یکی است و انواع علوم آنان

روی میسّر قال: أقمت بباب أبی جعفر علیه السلام فطرقته فخرجت جارية فوضعتُ يدی على رأسها (يدها)، فنادانی من أقصى الدار: ادخل لا أبا لك! فلو كانت الجدران تحجب أبصارنا كما تحجب أبصاركم لَكنّا نحن و ايّاكم سواء.[1]

میسّر گوید: به خانه امام باقر علیه‌السلام رفتم و پشت در ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و من دستم را بر سر او (یا بر دست او) نهادم، ناگهان امام از ته خانه صدا زد: داخل شو ای بی‌پدر! اگر دیوارها مانع دید ما شوند چنان‌که مانع دید شماست ما و شما یکسان خواهیم بود (حال آنکه چنین نیست).

و فی *الخرائج* عن أبی عبداللّه علیه السلام انه قال: علمنا غابر و مزبور و نكت فی القلوب و نقر فی الأسماع، و عندنا الجفر الابيض و الجفر الاحمر و مصحف فاطمة و الجامعة. و أما الغابر فعلم ما كان، و أما المزبور فعلم ما يكون،[2] و أما النكت فی القلوب فهو الالهام، و أما النقر فی الأسماع فهو حديث الملائكة، و أما الجفر الابيض وعاءٌ فيه التوراة و الانجيل و الزبور و الكتب الاولى، و أما الجفر الأحمر ففيه سلاح رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، و أما مصحف فاطمة ففيه ما يكون من الحوادث و اسم من يملك الى يوم القيامة، و أما الجامعة ففيها جميع ما يحتاج الناس اليه حتى أرش الخدش،[3] و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۶، ۲۵۸.

۲. م: اما الغابر فالعلم بما يكون، و اما المزبور فالعلم بما كان.

۳. تا اینجا: *الخرائج*، ص ۸۹۴.

عندنا فيها اسم من ولد و من يولد و اسم أبيه و أُمّه من الذرّ الى يوم القيامة ممن هو أعداؤنا، و اسم أوليائنا. ذلك فضل‌اللّه علينا و على الناس.

و در خرائج از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: علم ما غابر است و مزبور و افتادن در دل‌ها و صدا در گوش‌ها، و نزد ماست جفر سفید و جفر سرخ و مصحف فاطمه و جامعه. اما غابر علم حوادث گذشته است، و مزبور علم حوادث آینده، و افتادن در دل‌ها الهام است، و صدا در گوش‌ها سخن فرشتگان، و جفر سفید ظرفی است (از پوست بزغاله) که تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های آسمانی پیشین در آن است، و جفر سرخ ظرفی است که سلاح رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن است، و مصحف فاطمه کتابی است که حوادث آینده و نام کسانی که تا روز قیامت به حکومت می‌رسند در آن ثبت است، و جامعه کتابی است که همهٔ آنچه مردم به آن نیازمندند حتی جریمهٔ کمترین خدشه وارد کردن در آن نگاشته است. و در آن کتاب نام همهٔ دشمنان و دوستان ما از عالم ذر تا روز قیامت چه آنها که به دنیاآمده‌اند و چه آنهایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند و نام پدران و مادرانشان نزد ماست، و این از فضل و بخشش خداوند بر ما و مردم است.

روی الشیخ فی *المجالس* عن أبی سدیر الصیرفی قال: رأیت رسول‌اللّه ﷺ فی النوم مرة و بین یدیه طبق مغطّی، فدنوت منه و سلّمت علیه ﷺ فکشف الطبق و اذا فیه رطب، فقلت: یا رسول‌اللّه، ناولنی رطبة، فناولنی فأکلتها، ثم طلبت أُخری فناولنی حتی أکلت ثمان رطبات، فطلبت أُخری فقال: حسبك.

قال فلما استیقظت من الغد دخلت علی الصادق علیه‌السلام و اذا بین یدیه طبق مغطّی کما رأیته فی المنام، فکشف عنه فاذا هو فیه رطب، فقلت: جعلت فداك، ناولنی رطبة، فناولینها فأکلتها، ثم سألته أُخری فأعطانی حتی ناولنی ثمانی رطبات فأکلتهنّ، ثم سألته أُخری فقال: حسبك، لو زادك جدّی رسول‌اللّه ﷺ لزدتك.[1]

شیخ طوسی در *مجالس* از پدر سَریر صیرفی نقل کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که طبقی سرپوشیده نزد او بود، به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم، ایشان سرپوش را برداشت، دیدم در آن طبق

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۱۱۳ با تلخیص.

خرماست. عرض کردم: ای رسول‌خدا، خرمایی به من دهید، آن حضرت به من داد و خوردم، سپس خرمای دیگری طلبیدم و آن حضرت مرحمت کرد تا آنکه هشت دانه خرما خوردم، و باز هم طلبیدم، فرمود: بس است.
صبح آن شب چون بیدار شدم خدمت امام صادق علیه‌السلام رفتم، دیدم در نزد آن حضرت طبقی سرپوشیده بود همان‌گونه که در خواب دیده بودم، حضرت سرپوش را برداشت، دیدم در آن طبق خرماست. عرض کردم: فدایت شوم، خرمایی به من دهید، آن حضرت به من داد و خوردم، سپس خرمایی دیگر طلبیدم و آن حضرت مرحمت کرد تا آنکه هشت دانه خرما به من داد و خوردم، و باز هم طلبیدم، فرمود: بس است، اگر جدم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از این داده بود من هم می‌افزودم.

و فی *بصائرالدرجات* عن عبدالله بن سنان قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن الحوض فقال: حوض ما بين بصرىٰ الى صنعاء، أتحبّ أن تراه؟ قلت: نعم جعلت فداك. قال: فأخذ بيدى و أخرجنى الى ظهر المدينة، ثم ضرب برجله على الارض، فنظرت الى نهر يجرى لاتدرك حافّتاه الّا الموضع الذى أنا فيه قائم، و انه شبيه بالجزيرة، فكنت أنا و هو وقوفاً، فنظرت الى نهرها حافّتاه ماء أبيض من الثلج، و من جانبيه[1] لبن أبيض من الثلج، و فى وسطه خمر أحسن من الياقوت، فما رأيت شيئاً أحسن من تلك الخمر بين الماء و اللبن، فقلت: جعلت فداك، و من أين يخرج هذا الماء و مجراه؟ قال: هذه العيون التى ذكرها الله تعالى فى كتابه أنهار فى الجنة عين من ماء، و عين من لبن، و عين من خمر تجرى فى هذا النهر.

در *بصائرالدرجات* از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ حوض (کوثر) پرسیدم، فرمود: حوضی است به فاصلهٔ میان بُصریٰ و صنعاء؛ آیا دوست داری آن را ببینی؟ گفتم: آری فدایت شوم. پس امام دست مرا گرفت و به بیرون شهر برد، آنگاه با پا بر زمین زد، نهری دیدم که ساحل آن دیده نمی‌شد مگر جایی که من ایستاده بودم و آن شبیه جزیره بود، من با امام در آنجا ایستاده بودم، به نهر نگریستم دیدم در یک طرفش آبی است از برف سفیدتر، و در طرف دیگر شیری است از برف سفیدتر، و در وسطش شرابی است خوش رنگ‌تر از یاقوت، و چیزی زیباتر از این شراب که میان آب و

---

۱. م: الی نهر یجری جانبه ماء ابیض من الثلج، و من جانبه هذا...

شیر قرار داشت ندیده‌ام، گفتم: فدایت شوم، سرچشمهٔ این آب کجاست؟ فرمود: اینها چشمه‌هایی است که خدای متعال در کتاب خود ذکر کرده که نهرهایی در بهشت است: چشمه‌ای از آب، چشمه‌ای از شیر و چشمه‌ای از شراب در این نهر روان می‌شود.

و رأیت حافّتیه علیهما شجرة فیهنّ حور معلّقات بورق شعر،[1] ما رأیت شیئاً أحسن منهن، و بأیدیهن آنیة ما رأیت أحسن منها، لیست من آنیة الدنیا، فدنا من احدیهن فأومی بیده لتسقیه. فنظرت الیها و قد مالت لتغرف من النهر، فمال الشعر (الشجرظ) معها، فاغترفت و مالت الشجرة معها، ثم ناولته، فناولنی فشربت، فما رأیت شراباً کان ألین منه و ألذّ منه، و کان رایحته رایحة المسك، فنظرت فی الطاس (الکأس) فاذا فیه ثلاثة ألوان من الشراب، قلت له: جعلت فداك، ما رأیت کالیوم قطّ و لاکنت أری بأنّ الامر هکذا. فقال لی: **هذا أقلّ ما أعدّالله لشیعتنا؛ ان المؤمن اذا توفّی طارت روحه الی هذا النهر فسرعت (فسرحت ظ) فی ریاضه، و شربت من شرابه، و ان عدوّنا اذا توفّی طارت روحه الی برهوت، فأُخلدت فی عذابه، و أُطعمت من زقّومه، و أُسقیت من حمیمه. فاستعیذوا من ذلك النار.**[2]

و در *حق‌الیقین* این حدیث را از *بصائرالدرجات* نقل نموده است.[3]

و دیدم در دو ساحل آن درختی است که حورانی با گیسوانی بلند به آن آویخته‌اند که زیباتر از آنان ندیده بودم، و ظرف‌هایی در دست داشتند که زیباتر از آنها ندیده بودم و از ظرف‌های دنیا نبود، امام به یکی از آنها نزدیک شد و با دست اشاره کرد که او را از آن نهر آب دهد. هنگامی که وی خم شد تا از نهر آب بردارد دیدم درخت هم با او خم شد و او آب برداشت و برخاست و درخت هم با او راست شد، سپس آب را به امام داد، امام آب را به من داد و نوشیدم و نوشیدنی نرم‌تر و لذیذتر از آن ندیده بودم، و بوی آن بوی مشک بود، به ظرف دقت کردم دیدم سه نوع نوشیدنی در آن است، به امام گفتم: فدایت شوم، هرگز مانند امروز ندیده بودم و باور نمی‌کردم که مطلب چنین باشد. امام فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای شیعیان ما آماده ساخته؛ مؤمن هرگاه از

---

۱. م: معلقات برؤوسهنّ شعر

۲. *بصائرالدرجات*، ص ۴۰۳ـ۴۰۴ با تلخیص.

۳. *حق‌الیقین*، ص ۴۰۹ در احوال عالم برزخ.

دنیا برود روحش به سوی این نهر سر می‌کشد و در بوستان‌های آن گردش می‌کند و از نوشیدنی‌هایش می‌نوشد، و دشمن ما چون از دنیا برود روحش به وادی برهوت پرمی‌کشد و همیشه در عذاب آن خواهد ماند و از درخت زقّوم آن به او می‌خورانند و از آب جوشانش به او می‌نوشانند، پس از این آتش به خداوند پناه برید.

و عن الباقر علیه‌السلام: **ان أصحاب أمیرالمومنین علیه‌السلام قالوا له یوماً: ان موسی و عیسی کانا یریان المعجزات، فلو أریتنا شیئاً نطمئنّ الیه. فأراهم جنّات من جانب، و سعیراً من جانب،** فقال أکثرهم: سحر. و ثبت اثنان، فأراهم حصی مسجد الکوفة یاقوتاً، فکفر أحدهما و بقی الآخر؛ قیل: و هو میثم التمار.[1]

و امام باقر علیه‌السلام فرمود: روزی یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام به او گفتند: موسی و عیسی معجزاتی را نشان می‌دادند، خوب است شما هم معجزی به ما می‌نمودید که بدان دلگرم شویم. امام بهشت‌هایی را از یک سو و دوزخی را از سوی دیگر به آنان نشان داد، ولی بیشتر آنان گفتند: این جادوست. و دو تن آنها ثابت قدم ماندند، امام سنگریزه‌های مسجد کوفه را به صورت یاقوت به آنان نشان داد، یکی از آنها انکار کرد و دیگری بر اعتقاد خود باقی ماند؛ و گفته‌اند که وی میثم تمّار بود.

و فی *العیون* عن ابی‌حبیب النّباجی انه قال: رأیت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی المنام و قد وافی النباج و نزل فی المسجد الذی ینزله الحاج فی کل سنة، وکأنّی مضیت الیه و سلّمت علیه و وقفت بین یدیه، و وجدت عنده طبقاً من خوص نخل المدینة فیه تمر صیحانیّ، وکأنه قبض قبضة من ذلك التمر فناولنی منه، و عددته و کان ثمانی‌عشرة تمرة، فتأوّلت أنی أعیش بعدد کل تمرة سنة.

فلما کان بعد عشرین یوماً کنت فی أرض لمعة (تعمر) بین یدی الزارعة حتی جاءنی من أخبرنی بقدوم الرضا علیه‌السلام من المدینة و نزوله ذلك المسجد، و رأیت الناس یسعون الیه، فمضیت نحوه فاذا هو جالس فی الموضع الذی کنت رأیت فیه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و تحته حصیر مثل ما کان تحته صلی‌الله‌علیه‌وآله و بین یدیه طبق خوص فیه تمر

---

۱. *الخرائج*، ص ۸۶۲-۸۶۴.

صیحانیّ، فسلّمت علیه، فردّ السلام علیّ و ناولنی قبضة من ذلك التمر، و عددته فاذا عدده مثل ذلك العدد الذی ناولنی رسول‌اللّه ﷺ، فقلت له: زدنی منه یابن رسول‌اللّه، فقال: لو زادك رسول‌اللّه ﷺ لزدناك.

ثم قال الصدوق ﷺ: قال مصنف هذا الکتاب: للصادق ﷺ دلالة تشبه هذه الدلالة و قد ذکرتها فی الدلایل.[1]

و در *عیون‌اخبارالرضا* از حبیب نِباجی نقل کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به نباج (قریه‌ای در راه بصره به حجاز) آمد و به مسجدی که هر ساله حاجیان به آن وارد می‌شوند درآمد، و گویا من نزد آن حضرت رفتم و سلام کردم و در برابر او ایستادم، و نزد آن حضرت طبقی بافته از لیف خرما دیدم پر از خرمای مدینه به نام خرمای صیحانی، و گویا مشتی از آن خرما برگرفت و به من داد، من آن را شمردم، هجده دانه بود، و آن خواب را این‌گونه تعبیر کردم که به تعداد هر یک از آن دانه‌های خرما، یک سال زنده خواهم ماند.

پس از بیست روز، در مزرعهٔ خودم بودم و کشاورزان در حضورم کار می‌کردند که پیکی آمد و تشریف‌فرمایی حضرت رضا علیه‌السلام از مدینه و وارد شدنش به آن مسجد را به من خبر داد، و دیدم که مردم برای زیارت آن حضرت می‌شتابند، من هم رفتم و دیدم که در همان جایی نشسته که در خواب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آنجا دیدم و مانند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حصیری زیر آن حضرت گسترده بود و در برابرش طبقی بافته از لیف بود پر خرما از خرمای صیحانی، من بر آن حضرت سلام کردم، ایشان پاسخ سلام داد و مشتی از آن خرما به من مرحمت فرمود، آن را شمردم، به همان تعدادی بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من داده بود، عرض کردم: ای پسر رسول‌خدا، زیادتر بدهید، فرمود: اگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیادتر داده بود ما هم می‌دادیم.

صدوق پس از نقل این روایت گوید: «امام صادق علیه‌السلام هم نظیر همین معجزه را دارد و من آن را در بخش معجزات ایشان ذکر کرده‌ام.

---

۱. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۲۱۰.

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه السلام فی حدیث، قال له حمران: أرایت قوله: **عالِمُ الْغَیْبِ فَلایُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ اَحَداً؟**[1] فقال أبوجعفر علیه السلام: **اِلّا مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسولٍ**[2] **و کان و اللّه محمّد صلی الله علیه و آله ممن ارتضاه.**[3]

و در *کافی* در ضمن حدیثی آورده که حمران به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: دیده‌اید که خداوند فرموده: «خداوند دانای غیب است، پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد»؟ امام فرمود: «خداوند در دنبال آیه فرموده: «مگر آن کسی را که بپسندد و آن شخص رسول است» و به خدا سوگند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کسانی است که خداوند پسندیده است.

و فی *اکمال‌الدین* عن ابن عباس، عن النبی صلی الله علیه و آله: **لمّا عرج بی الی ربّی (الی أن قال) قلت: الهی، اجمع أمتی من بعدی علی ولایة علی‌بن أبی‌طالب لیردوا جمیعاً علیَّ الحوض یوم‌القیامة. فأوحی اللّه عزوجل الیَّ: یا محمّد، انی قد قضیت فی عبادی قبل أن أخلقهم ـ و قضائی ماض فیهم ـ لأُهلك به من أشاء، و أهدی به من أشاء، و قد آتیته علمك، و جعلته وزیرك و خلیفتك من بعدك علی أهلك و أُمتك، عزیمةً منی، لایدخل الجنّة من عاداه و أبغضه و أنکر ولایته.**[4]

و در *کمال‌الدین* از ابن‌عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به سوی پروردگارم به معراج بردند... گفتم: خدایا، امت مرا پس از من بر ولایت علی بن ابی‌طالب گردآور تا در روز قیامت همه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. خداوند به من وحی کرد: ای محمد، من در میان بندگانم پیش از آفرینش آنان حکم کرده‌ام ـ و حکم و قضای من در میان آنان جاری خواهد شد ـ که به‌وسیلهٔ او هر که را خواهم هلاک سازم، و هر که را خواهم هدایت کنم، و من علم تو را به او داده‌ام، و او را وزیر تو و جانشین تو بر خاندان و امتت قرار داده‌ام، و این حکمی قطعی است، هر که او را دشمن بدارد و با او کینه‌توزی کند و ولایتش را منکر شود به بهشت درنخواهد آمد.

و فی *الخرائج*: ان نفراً من أصحاب أمیرالمؤمنین علیه السلام قالوا: ان وصی موسی علیه السلام کان یریهم الدلایل و العلامات و البراهین و المعجزات، و کان وصی عیسی علیه السلام یریهم کذلك، فلو أریتنا شیئاً نطمئنّ به. فقال: **انکم لاتحتملون علم العالِم؛** فألحّوا علیه، فخرج

---

۱. جن، ۲۶.
۲. جن، ۲۷.
۳. *کافی*، ج ۱، ص ۲۵۶.
۴. *کمال‌الدین*، ص ۲۵۱.

بهم نحو أبيات الهَجَريين حتى أشرف بهم على السبخة، فدعا خفياً، ثم قال: اكشف غطاءك؛ فاذا بجنّات و أنهار في جانب، و اذا بسعير و نيران من جانب. فقال جماعة: سحر. و ثبت آخرون على التصديق و لم ينكروا مثلهم و قالوا: لقد قال النبيﷺ: القبر روضة من رياض الجنة، أو حفرة من حفر النيران.[1]

و در خرائج آورده: گروهی از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام به آن حضرت گفتند: وصی موسی علیه‌السلام دلایل ونشانه‌ها و براهین و معجزاتی را به مردم نشان می‌داد و وصی عیسی علیه‌السلام نیز چنین بود، چه خوب است شما هم چیزی به ما نشان دهید که به آن دلگرم شویم و آرام یابیم. فرمود: شما علم عالِم را تحمل نتوانید کرد. آنان اصرار ورزیدند، امام آنان را به سوی خانه‌های هَجَریّین بیرون برد تا به شوره‌زاری رسیدند، آنگاه دعای آهسته‌ای کرد، سپس فرمود: پرده‌ات را کنار زن. ناگاه در یک سو بهشت‌ها و نهرهایی پدیدار شد و در سوی دیگر دوزخ و آتش‌هایی سوزان. گروهی از آنان گفتند: اینجا دوست، و گروهی بر تصدیق خود برجا ماندند و مانند آنان انکار نکردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: قبر یا باغی است از باغ‌های بهشت، یا چاهی است از چاه‌های دوزخ.

و في قرب‌الاسناد عن معاوية‌بن الحكم، عن الحسن‌بن علي‌ابن بنت علي (الياس)، عن أبي‌الحسن الرضاؑ قال: قال لي ابتداءً: ان أبي كان عندي البارحة، قلت: أبوك؟ قال: أبي، قلت: أبوك؟ قال: أبي. قال: في المنام يجيء الىَّ أبي فيقول: يا بنيّ افعل كذا. قال: فدخلت عليه بعد ذلك، قال: يا حسن، ان مَنامنا و يقظتنا واحدة.[2]

و در قرب‌الاسناد به سندش از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که راوی گفت: امام بدون مقدمه به من فرمود: پدرم دیشب نزد من بود. گفتم: پدرتان؟ فرمود: آری پدرم، باز گفتم: پدرتان؟ فرمود: آری پدرم. آنگاه فرمود: پدرم در عالم خواب نزد من می‌آید و به من می‌فرماید: پسر جانم! چنین و چنان کن. راوی گفت: پس از آن بر حضرتش وارد شدم، فرمود: ای حسن، خواب و بیداری ما یکی است.

ای عزیز، ائمهٔ اطهار و خلفای حضرت جبّارؑ در حال طفولیت، عالم به امور

---

۱. الخرائج، ص ۱۷۲.

۲. قرب‌الاسناد، ص ۱۵۱-۱۵۲.

غیبیه بودند چنانچه در ولادت علی‌بن‌ابی‌طالب﵇ و جواب‌دادن امام محمدتقی﵇ از سی‌هزار مسأله در ظرف سه روز گذشت. پس صغر و کبر و نوم و یَقَظه و حیات و ممات ایشان مساوی است. نوم حجاب علم نائم است نه مستیقظ. گذشت که از صفات ایشان «تنام عینی و لاینام قلبی»[1] بود.

و فی *الکافی* عن محمدبن سنان، عن یعقوب السرّاج قال: دخلت علی ابی‌عبداللّه﵇ و هو واقف علی رأس أبی الحسن﵇ و هو فی المهد یُسارّه طویلاً، فجلست حتی فرغ، فقمت الیه فقال لی: اُدن، فدنوت فسلّمت علیه، فردّ علیَّ السلامَ بلسان فصیح، ثم قال لی: **اذهب فغیّر اسم ابنتك التی سمّیتها أمس، فانه اسم یبغضه اللّه**؛ و کان ولدت لی ابنة فسمّیتها حمیراء. فقال أبوعبداللّه﵇: انته الی أمره ترشد. فغیّرت اسمها.[2]

و در *کافی* از یعقوب سرّاج روایت کرده که گفت: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و آن حضرت بالای سر امام کاظم علیه‌السلام که کودکی در گهواره بود ایستاده بود و زمان درازی با او درگوشی سخن می‌گفت. من نشستم تا سخن حضرت تمام شد، سپس برخاستم و به سوی آن حضرت حرکت کردم، فرمود: نزدیک بیا، نزدیک امام کاظم علیه‌السلام شدم و بر او سلام کردم، او با زبان فصیح پاسخ سلام گفت، سپس فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز بر او نهاده‌ای تغییر ده، زیرا آن نامی است که خداوند آن را دشمن می‌دارد؛ و برای من دختری به دنیا آمده بود که نامش را حُمَیرا نهاده بودم. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: به فرمان او عمل کن تا هدایت یابی. من نیز نام دخترم را تغییر دادم.

و فی *الکافی* عن هشام‌بن الحکم فی بُرَیه انه لما جاء معه الی أبی‌عبداللّه﵇ فلقی أباالحسن موسی بن جعفر﵉ فحکی له هشام الحکایة، فلما فرغ قال أبوالحسن﵇ لبریه: یا بریه، **کیف علمك بکتابك؟** قال: أنا به عالم. ثم قال: **کیف ثقتك بتأویله؟** قال: ما أوثقنی بعلمی فیه! قال: فابتدأ أبوالحسن﵇ یقرأ الانجیل، فقال بریه: ایاك کنت أطلب منذ خمسین سنة أو مثلك. قال: فآمن بریه و حسن ایمانه، و آمنت المرأة التی کانت معه.

---

۱. «چشمم می‌خوابد ولی دلم بیدار است» حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که مدارک آن در احادیث مثنوی، ص ۷۰ ذکر شده است. ۲. *کافی*، ج ۱، ص ۳۱۰.

فدخل هشام و بریه و المرأة علی أبی عبداللّه علیه السلام، فحکی له هشام الکلام الذی جری بین أبی الحسن موسی علیه السلام و بین بریه، فقال أبوعبداللّه علیه السلام: **ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.**[1] فقال بریه: انیٰ لکم التوراة و الانجیل و کتب الانبیاء؟ قال: **هی عندی** (عندنا).[2]

و در *کافی* از هشام بن حَکَم در داستان دیدارش با بُرَیه نقل کرده که وقتی با او خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید در آنجا امام کاظم علیه‌السلام را ملاقات کرد و داستان برخورد خود را با بریه نقل نمود، چون از نقل داستان فارغ شد امام کاظم علیه‌السلام به بُرَیه فرمود: ای بریه، از کتاب آسمانی خود چقدر آگاهی؟ گفت: من به آن دانایم. فرمود: تا چه اندازه به تأویل آن اطمینان داری؟ گفت: بسیار به دانش خود نسبت به آن مطمئنم. امام کاظم علیه‌السلام شروع کرد به خواندن انجیل، بریه گفت: من پنجاه سال است که در پی تو یا مانند تو هستم. پس بریه ایمان آورد و ایمان خوبی پیدا کرد، و زنی هم که با او بود ایمان آورد. آنگاه هشام و بریه و آن زن همراه، بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدند و هشام سخنی را که میان امام کاظم علیه‌السلام و بریه به میان آمده بود نقل کرد، امام این آیه را خواند: «فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست». بریه گفت: شما از کجا با تورات و انجیل و سایر کتاب‌های پیامبران آشنایید؟ فرمود: آنها نزد ماست.

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سمعته یقول: **ألواح موسی علیه السلام عندنا، و نحن ورثة النبیین.**[3]

و در *کافی* روایت کرده که راوی گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: الواح تورات موسی علیه‌السلام نزد ماست، و ما وارثان پیامبران هستیم.

و عن أبی جعفر علیه السلام: **انها (أی عصا موسی) عندنا و هی خضراء کهیئتها حین انتزعت من شجرتها، و انها لتنطق اذا استنطقت، أُعدّت لقائمنا علیه السلام یصنع بها ما کان یصنع موسی علیه السلام** ـ الحدیث.[4]

و نیز از امام باقر علیه‌السلام که فرمود: عصای موسی علیه‌السلام نزد ماست و آن

---

۱. آل عمران، ۳۴.
۲. *کافی*، ج ۱، ص ۲۲۷.
۳. همان، ص ۲۳۱.
۴. همان.

سبز و تر و تازه است مثل همان وقتی که از درخت بریده شده بود، و هرگاه به سخن آورده شود سخن گوید، و آن برای قائم علیه‌السلام ذخیره گردیده، و با آن همان کارهایی را می‌کند که موسی علیه‌السلام می‌کرد...

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه‌السلام: **ان القائم علیه‌السلام اذا قام بمکة و أراد أن یتوجه الی الکوفة نادی منادیه ألا، لایحمل أحدکم طعاماً و لا شراباً، و یحمل حجر موسی بن‌عمران و هو وقر بعیر، فلاینزل منزلاً الّا انبعث عین منه، فمن کان جایعاً شبع منه، و من کان ظامیاً روی، و هو زادهم حتی ینزلوا النجف من ظهر الکوفة.**[1]

و در *کافی* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه‌السلام چون در مکه قیام کند و بخواهد به کوفه کوچ کند، منادی او ندا دهد: هان، هیچ کس طعام و شرابی با خود برندارد، و آن حضرت سنگ موسی بن‌عمران را که بارِ یک شتر است با خود برمی‌دارد، پس در هیچ منزلی فرود نیاید جز آنکه چشمه‌ای از آن سنگ برای او بجوشد، پس هر که گرسنه باشد و از آن بخورد سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد، و آن زاد و توشهٔ آنهاست تا به نجف در پشت دروازهٔ کوفه وارد گردند.

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه‌السلام: **خرج أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ذات لیلة مظلمة، علیه قمیص آدم و فی یده خاتم سلیمان و عصا موسی علیهم‌السلام.**[2]

و در *کافی* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام در شبی تاریک از شهر بیرون شد در حالی که پیراهن آدم علیه‌السلام را در بر داشت و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیهم‌السلام در دست او بود.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن النعمان‌بن سعد، عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام قال: **أنا حجة اللّه، و أنا خلیفةاللّه، و أنا صراط‌اللّه، و أنا باب‌اللّه، و أنا خازن علم‌اللّه، و أنا المؤتمن علی سرّاللّه، و أنا امام البریة بعد خیر الخلیقة محمّد نبی‌الرحمة.**[3]

و لاتغفل عن سرّ قوله علیه‌السلام: **أنا المؤتمن علی سرّ اللّه، و الخازن لعلم اللّه.**

و در *امالی* صدوق از نعمان بن سعد از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: من حجت خدایم، من خلیفهٔ خدایم، من راه (راست) خدایم، من

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۲۳۱.
۲. همان.
۳. *امالی* صدوق، مجلس ۹، ص ۳۱.

درِ خدایم، من گنجینه‌دار علم خدایم، من امین سرّ خدایم و من امام مردمان پس از بهترین خلق خدا ـ یعنی محمّد پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم ـ هستم.

از راز این دو فقرهٔ حدیث: «من امین سرّ خدایم و گنجینه‌دار علم خدایم» غفلت مکن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۰٤

### علی علیه‌السلام بهترین بشر و نقطهٔ آغاز وجود است

و فی *مجالس* الصدوق﵀ و *العیون*، قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا علی، أنت خیرالبشر، لایشك فیك الّا کافر.**[۱]

صدوق (ره) در *امالی* و *عیون* روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو بهترین بشر هستی، و جز کافر در حق تو شک نمی‌کند.

و فی *مجالس* الصدوق﵀ عن عایشة: علیّ خیر البشر، لایشك فیه الّا کافر.[۲]

و نیز از عایشه نقل کرده که گفت: علی بهترین بشر است، و جز کافر در حق او شک نمی‌کند.

و فیه عن حذیفة الیمانی انه سُئل عن علی﵇ فقال: **ذلك خیر البشر، و لایشك فیه الّا منافق.**[۳]

و نیز از حُذَیفهٔ یمانی نقل کرده که از او دربارهٔ علی علیه‌السلام پرسیدند، گفت: او بهترین بشر است، و جز منافق در حق او شک نمی‌ورزد.

و فیه عن الحذیفة، عن النبی ﷺ انه قال: **علیّ‌بن أبی‌طالب خیر البشر، و من أبی فقد کفر.**[۴]

و نیز از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: علی بن ابی‌طالب بهترین بشر است، هر که او را نپذیرد کافر است.

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۱۸، ص ۶۹. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۵۹.
۲. همان، ص ۶۸.
۳. همان.
۴. همان.

و فیه عن جابر متوکّئاً علی عصاه و هو یدور سکك الأنصار و مجالسهم و هو یقول: علی خیر البشر، فمن أبی فقد کفر. یا معشر الأنصار، أدّبوا أولادکم علی حب علی‌بن أبی‌طالب، فمن أبی فانظروا فی شأن أُمه.[۱]

و نیز از جابر نقل کرده که عصازنان در کوچه‌های انصار و مجالس آنان می‌گشت و می‌گفت: علی بهترین بشر است، هر که نپذیرد کافر است. ای گروه انصار، فرزندان خود را بر دوستی علی بن ابی‌طالب تربیت کنید، و هر فرزندی که از دوستی او سرباز زد در کار مادرش بنگرید (که او را از کجا آورده است).

و فی *المجالس* عن نافع، عن ابن‌عمر قال: قال: رسول‌اللّه ﷺ: **من فضّل أحداً من أصحابی علی علیّ فقد کفر.**[۲]

و نیز از ابن عمر آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس یکی از یاران مرا از علی برتر شناسد تحقیقاً کافر شده است.

و فیه عن ابن‌عباس قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **من أنکر امامة علیّ بعدی کان کمن أنکر نبوتی فی حیاتی، و من أنکر نبوتی کان کمن أنکر ربوبیة ربی عزوجل.**[۳]

و نیز از ابن‌عباس آورده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که امامت علی را پس از من انکار کند چون کسی است که نبوت مرا در زمان حیاتم انکار کرده، و هر که نبوت مرا انکار کند چون کسی است که ربوبیت پروردگارم را انکار نموده است.

و فیه عن جابربن عبداللّه الانصاری قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **من فضّل أحداً من أصحابی علی علیّ فقد کفر.**[۴]

و نیز از جابر بن عبداللّه انصاری آورده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس یکی از یاران مرا از علی برتر شناسد تحقیقاً کافر شده است.

و فی *حق‌الیقین*: و فخررازی و غیر او از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند که حضرت رسول ﷺ فرمودند که: **علیّ خیر البشر، فمن أبی فقد کفر.**[۵]

و فی کتاب *النوادر* عن ابن‌عمر، عن النبی ﷺ: **من فضّل أحداً من أصحابی علی علیّ فقد کفر.**[۶]

---

۱. *امالی صدوق*، مجلس ۱۸، ص ۶۸.
۲. همان، مجلس ۹۴، ص ۵۸۶.
۳. همان.
۴. همان، مجلس ۹۶، ص ۶۰۱.
۵. *حق‌الیقین*، ص ۸۷.
۶. *نوادرالأخبار*، ص ۱۲۱.

و فی خطبة تفسیر أبی‌بکرالشیرازی: ان النبی ﷺ قال: **علی خیرالبشر، و من أبی فقد کفر.**

و فی *مؤلّف الطبری* عن جابربن عبداللّه الانصاری قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا جابر، ألا أُنبّئك بخیر هذه الامة؟** قلت: بلی یا رسول‌اللّه، فقال: **علیك بعلی‌بن أبی‌طالب فانه خیر البشر، فمن أبی فقد کفر. علیٌّ أذان اللّه تعالی علی خلقه. علیٌّ شفاء المومنین، و غیظ المنافقین. علیٌّ یدخل یوم القیامة شیعته الی الجنة، و أعداءَه الی النار. یا جابر، علیٌّ ممن خلط لحمه و دمه لحمی و دمی.**

... و در کتاب طبری از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که رسول‌خدا صلی اللـه علیـه و آله و سلم به او فرمود: ای جابر، آیا تو را از بهترین افراد این امت خبـر ندهـم؟ گفتم: چرا، ای رسول‌خدا، فرمود: بر تو باد به علی بن ابی‌طالب که او بهترین بشر است، و هر که نپذیرد کافر است. علی اعلام عمومی خداوند بر خلـق اوسـت، علی مرهم سینهٔ مؤمنان و مایهٔ خشم و کینهٔ منافقان است. علی در روز قـیامـت شیعیـانش را بـه بـهشت مـی‌برد و دشـمنانش را بـه دوزخ درمی‌آورد. ای جابر، علی از کسانی است که گوشت و خونشان با گوشت و خون من آمیخته است.

و فـی *المناقب*: قال رسول‌اللّه ﷺ: قال لی جبرئیل: **یا محمد، علیٌّ خیرالبشر، فمن أبی فقد کفر.**

و فی حدیث آخر قال رسول‌اللّه ﷺ لعلی‌بن أبی‌طالب ؑ: **یا علی، أنت خیرالبشر، لایشك فیك الّا کافر.**

و فی *المناقب* عن أنس، عن عایشة قالت: سمعت رسول‌اللّه ﷺ یقول: عـلی‌بن أبی‌طالب **خیر البشر، فمن أبی فقد کفر.** فقیل لها: فلِمَ حاربته؟ فقالت: واللّه ما حاربته من ذات نفسی، و ما حملنی علیه الّا طلحة و الزبیر.[1]

... و در *مناقب* از انس، از عایشه روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی‌بن ابی‌طالب بهترین بشر است، هر که نپذیرد کافر است. به او گفتند: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: به‌خدا سوگند من به اختیار خود با او نجنگیدم، و مرا جز طلحه و زبیر کسی به جنگ با او وانداشت.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۸، ص ۱۵۰. *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج ۳، ص ۶۷-۷۱.

روی جابربن عبدالله الانصاری انه قال: کنت عند الخندق و قد حفر الناس، فحفر علی علیه‌السلام، فقال له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **بأبی من یحفر و جبرئیل بین یدیه، و یعینه میکائیل، و لم یکن یعین قبله أحداً من الخلق لکرامته علی الله.**

جابر بن عبدالله انصاری گوید: هنگام کندن خندق من آنجا بودم و مردم زمین را کنده بودند و علی علیه‌السلام هم کنده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پدرم فدای کسی که زمین را می‌کَند در حالی که جبرییل پیش روی اوست و میکاییل او را یاری می‌دهد با آنکه احدی از خلق را پیش از وی یاری نداده است، و این به خاطر کرامت علی در پیشگاه خداست.

و فی *الحادیة* (؟) لابی‌القاسم المأمونی الخوارزمی: ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: یا علیّ، **لایتقدّمک بعدی الّا کافر، و لا یتأخّرک الّا کافر.**

و در کتاب *الحادیة* تألیف ابوالقاسم مأمونی خوارزمی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، پس از من کسی بر تو پیشی نمی‌گیرد مگر کافر، و کسی تو را عقب نمی‌زند مگر کافر.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ رحمه‌الله عن الحسن بن علی علیه‌السلام انه خطب بعد وفاة أبیه و کان من جملتها: **أیها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون، و لایدرکه الآخرون، و لقد کان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یعطیه الرایة فیقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله، فما یرجع حتی یفتح‌الله علیه** ـ الحدیث.[1]

و در *امالی* طوسی روایت کرده که امام مجتبی علیه‌السلام پس از شهادت پدرش خطبه‌ای خواند و از آن جمله فرمود: ای مردم، همانا کسی از میان شما رخت بربست که پیشینیان بر او سبقت نجستند، و پسینیان به او نمی‌رسند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ‌ها پرچم را به او می‌سپرد و او می‌جنگید در حالی که جبرییل طرف راست و میکاییل طرف چپ او بودند، و از میدان بازنمی‌گشت تا آنکه خداوند به‌دست او پیروزی می‌آفرید...

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ عن جابربن عبدالله الانصاری، عن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث انه قال: **و ما استعصی الله (علیٌّ) أهل مکة (مملکة) و لا أُمة الّا رمیتهم بسهم الله**

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۲۷۶.

عزوجل. قالوا: یا رسول‌اللّه، و ما سهم‌اللّه؟ قال: علی‌بن أبی‌طالب، ما بعثته فی سریّة‌رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، و ملکاً أمامه، و سحابة تظلّه، حتی یعطی‌اللّه عزوجل حبیبی النصر و الظفر.[۱]

و در همان کتاب از جابر روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی فرمود: اهل مکه (یا اهل هیچ مملکتی) و هیچ امتی از فرمان خدا (یا از فرمان من) سرنپیچید جز آنکه تیر خدا را به سوی آنان افکندم. گفتند: ای رسول‌خدا، تیر خدا چیست؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب، که او را در میان هیچ لشکری به جنگ روانه نکردم مگر آنکه دیدم جبرییل در سمت راست و میکاییل در سمت چپ و فرشته‌ای دیگر پیشاپیش او قرار دارند و ابری بر سر او سایه افکنده تا آنکه خداوند نصر و پیروزی را به حبیبم عطا می‌فرمود.

و فی مجالس الصدوق‌ﷺ عن الحسن بن‌علی‌ﷺ: ما قدّمت رایة قوتل تحتها أمیرالمؤمنین‌ﷺ الّا نکسها اللّه تبارك و تعالی، و غُلب أصحابها و انقلبوا صاغرین. و ما ضرب أمیرالمؤمنین‌ﷺ بسیفه ذی‌القفار أحداً فنجا. و کان اذا قاتل، قاتل جبرئیل عن یمینه، و میکائیل عن یساره، و ملك الموت بین یدیه.[۲]

در *امالی* صدوق از امام مجتبی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هیچ پرچمی برای جنگ با امیرمؤمنان علیه‌السلام به پیش فرستاده نشد مگر آنکه خدای متعال آن را سرنگون کرده و یارانش شکست خوردند و سرافکنده بازگشتند. و امکان نداشت که امیرمؤمنان علیه‌السلام با شمشیر ذوالفقارش بر کسی زند و او از مرگ نجات یابد. و هرگاه به نبرد می‌پرداخت جبرییل در سمت راست و میکاییل در سمت چپ و فرشتهٔ مرگ پیشاپیش او قرار داشتند.

و فی کتاب *المناقب*: ان اللّه خلق عموداً من نور یضیء لأهل الجنة کالشمس لأهل الدنیا، لایناله الّا علیّ‌ﷺ و شیعته. و ان حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء، طولها خمسون عاماً، علی صفایح من ذهب، اذا نقرت طنّت و تقول فی طنینها: «یا علی».[۳]

و در کتاب *مناقب* آورده: خداوند ستونی از نور آفریده که برای اهل بهشت نور می‌افشاند مانند خورشید که برای اهل دنیا نور می‌افشاند، و جز علی علیه‌السلام

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹.
۲. *امالی* صدوق، مجلس ۷۷، ص ۴۶۰.
۳. *امالی* صدوق، مجلس ۸۶، ص ۵۲۷؛ *مشارق‌الانوار*، ص ۶۸.

و شیعیانش از این نور استفاده نمی‌کنند. و حلقهٔ درِ بهشت از یاقوت سرخ است و طول آن به اندازهٔ پنجاه سال راه است و بر صفحاتی از طلا قرار دارد، و هرگاه آن حلقه را بکوبند صدا می‌کند و می‌گوید: «یا علی».

فأیها المحجوب عن النور، فمتی (فالی متی ظ) أنت بعید من السرور؟! ألم‌تر أن اللّه خلق تسعةعشر عالماً (تسع عشر الف عالم) و ألف ألف عالم، مبدؤها نور الحضرة المحمدیة ﷺ، و سرّها الولایة الالهیة، و ختمها الولایة المهدیة ؑ؟! و ذلك کلها فاض عن الکلمة الالهیة و سلّمها الی الولیّ الکامل، لانه ولیّه و مقامه الذی أقامه فی الخلق اقامة. و کیف لایکون کذلك و [هو] الاسم الاعظم الذی به ینفصل (تنفعل) الکاینات، [الحاکم] المتصرف فی سایر الموجودات. فهو مقام الرب العلیّ فی وجوب الطاعة و امتثال الأمر و الرفعة علی الموجودات و الحکم علی البریّات، و لیس هو الذات المقدسة عن الاشباه و الأمثال، المتعالیة عن الصورة و المثال، لأنه عبده و خلقه. و یدل علی ذلك ما فی الحدیث القدسی عن الرب العلیّ انه یقول: **عبدی أطعنی أجعلك مثلی، أنا حیّ لاأموت، أجعلك حیّاً لاتموت. أنا غنیّ لا افتقر، أجعلك غنیاً لاتفتقر. أنا مهما أشاء یکن، أجعلك مهما تشاء یکن.**

پس ای محجوب از نور، تا کی از سرور دوری؟! آیا نمی‌دانی که خداوند نوزده [هزار] عالم و هزار هزار عالم آفریده که مبدأ آنها نور حضرت محمدیّه صلی الله علیه و آله و سلم و سرّ آنها ولایت الهیه، و ختم آنها ولایت مهدیه علیه‌السلام است؟! و همهٔ آنها از کلمهٔ الهیه سرچشمه گرفته و خداوند آن را به‌دست ولیّ کامل سپرده است، زیرا او ولیّ خداست و مقام اوست که در میان خلقش برپاداشته. و چگونه چنین نباشد با آنکه او اسم اعظم است که کاینات به‌وسیلهٔ او از مقام ربوبی جدا می‌شوند و به ظهور می‌پیوندند (یا کاینات از او تأثیر می‌پذیرند)، و اوست [حاکمی] که در سایر موجودات تصرف می‌نماید. پس او در وجوب اطاعت و فرمانروایی و بلندپایگی بر موجودات و حکمرانی بر آفریدگان مقامی است که پروردگار بلندپایه او را در آنجا نشانده است، و او ذات پاک الهی نیست که منزه از اشباه و امثال و برتر از داشتن صورت و مثال است، زیرا او بنده و آفریدهٔ خداست. و دلیلش حدیث

قدسی است که پروردگار بلندپایه می‌فرماید: «بندهٔ من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار دهم، من زنده‌ای هستم که هرگز نمیرم و تو را زنده‌ای می‌سازم که هرگز نمیری. من توانگری بی‌نیازم و تو را توانگر بی‌نیاز می‌سازم. من هرگاه چیزی را بخواهم وجود می‌یابد و تو را به گونه‌ای قرار می‌دهم که هرگاه چیزی را بخواهی وجود یابد».

و منه: **ان للّه عباداً أطاعوه فیما أراد، فأطاعهم فیما أرادوا. و یقولون للشیء: کن فیکون.** و غیر ذلك من الاخبار التی سیأتی ان شاءاللّه فی المقام الرابع. و ذلك لان الکل عباد اللّه، فاذا اختار اللّه عبداً ألبسه خلعة التفضیل، و نادی له بالممالك فی التصرف و التبجیل، و جعل له الولایة المطلقة، فصار عبداً لحضرته و خالصاً لولایته و مولی لعباده و بریّته، فهو المتصرف الوالی باذن الرب المتعالی.

و از همین باب است این روایت: «خدا را بندگانی است که او را در آنچه خواسته اطاعت کرده‌اند، خدا هم از آنان در آنچه خواسته‌اند اطاعت کرده است. آنان به چیزی که خواهند باشد، گویند: باش، و می‌شود». و اخبار دیگری که به خواست خدا در مقام چهارم خواهد آمد. همهٔ اینها به این سبب است که آنان همگی بندگان خدایند، و خداوند هرگاه بنده‌ای را برگزیند خلعت برتری بر اندامش بپوشاند، و در ممالک خود به تصرف و بزرگداشت او ندا دردهد، و برای او ولایت مطلقه قرار دهد، پس وی بندهٔ حضرت او و خالص برای ولایت او و مولا و سرپرست بندگان و آفریدگان او می‌گردد، پس او متصرف و والی است به اذن رب متعالی.

و لهذا قالوا علیهم‌السلام: **جنّبونا آلهة نُعبَد، واجعلوا لنا ربّاً نؤوب الیه، و قولوا فینا ما استطعتم.** و عنهم علیهم‌السلام: **نزّهونا عن الربوبیة، و ارفعوا عنّا حظوظ البشریة.** یعنی الحظوظ التی تجوز بکم (علیکم). فلایقاسنّ بنا أحد من الناس، فانا نحن الأسرار الالهیة المودعة فی الهیاکل البشریة، و الکلمة الربانیة الناطقة فی الاجساد الترابیة **و قولوا ما استطعتم** فان البحر لاینزف، و عظمةاللّه لاتوصف.

و از همین رو فرموده‌اند: «ما را از مقام خدایان قابل پرستش دور بدارید، و برای ما پروردگاری که به او بازمی‌گردیم قرار دهید، و دیگر هر فضیلتی که توانید در حق ما بگویید». و فرموده‌اند: «ما را از مقام ربوبیت پاک بدارید، و بهره‌های

بشریت را نیز از ما بردارید» یعنی بهره‌هایی که برای شما رواست، پس نباید احدی از مردم با ما قیاس گردد، زیرا ما اسرار الهی هستیم که در هیکل‌های بشری نهاده شده‌ایم، و کلمهٔ ربّانی هستیم که در اجساد خاکی به سخن آمده‌ایم، «و دیگر هر چه بتوانید بگویید» زیرا دریا پایان نمی‌پذیرد و عظمت خداوند قابل توصیف نیست.

و قد تقدم انه ﷺ قال: **لولانا ما عرف اللّه، و لولاه ما عُرِفنا.** فهم فی الاجساد أشباح، و فی الاشباح أرواح، و فی الارواح أنوار، فی الانوار أسرار.[1]

و این حدیث گذشت که امام فرمود: «اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، و اگر خدا نبود ما شناخته نمی‌شدیم». پس آنان شبح‌هایی در جسدها، و روح‌هایی در شبح‌ها، و نورهایی در روح‌ها، و اسراری در نورها هستند.

و أنت أیها العارف، کیف لاتکون معترفاً بهذه المقامات لسادة البررة، و ان اللّه سبحانه سطر فی اللوح المحفوظ علم ماکان و ما یکون، و النبی المصطفی علا علی اللوح المحفوظ، و بلغ الی مقام أو أدنی، و خوطب من الأسرار الالهیة بما لیس فی اللوح، فکان علم الأول و الآخر عنده، بل هو اللوح المحفوظ، لانه السابق علی الکل وجوداً، و الممدّ للکل جوداً، فعلم ماکان و ما یکون عنده و عند أوصیائه. و کیف لیس کذلك و روی ابن عباس عن علی ﷺ انه شرح له فی لیلة واحدة من حین أقبل ظلامها الی حین أسفر صباحها و أطفی مصباحها فی شرح الباء من بسم اللّه، و لم یتعد الی السین و قال: **لو شئت لأوقرت أربعین وقراً من شرح بسم اللّه.** و فی بعض النسخ «بعیراً» بدل «وقراً».[2]

و تو ای عارف، چگونه معترف به این مقامات برای آن سروران نیکوکار نیستی با آنکه خدای سبحان علم گذشته و آینده را در لوح محفوظ نگاشته، و پیامبر برگزیدهٔ ما بر لوح محفوظ اشراف داشته و به مقام «أَوْأَدنیٰ» که نزدیک‌ترین مقام قرب الهی است رسیده، و از اسرار الهی چیزهایی به او خطاب شده که در لوح محفوظ نیست، بنابراین علم اول و آخر نزد اوست بلکه او خود لوح محفوظ است، زیرا در وجود بر همه پیشی دارد و همه چیز را از جود خود بهره

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۶۸-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰-۷۱ و ۷۹.

می‌رساند، پس علم گذشته و آینده نزد او و اوصیای اوست. و چرا چنین نباشد در حالی که ابن‌عباس روایت کرده که علی علیه‌السلام در یک شب از سر شب تا وقتی که سپیدهٔ صبح دمید و چراغ را خاموش کرد در شرح بای بسم‌اللّه برای او سخن گفت و به شرح سین آن هم نرسید و فرمود: «اگر بخواهم چهل بار شتر از شرح بای بسم اللّه خواهم گفت».

## بیان عرشی

لایذهب علیك أن فهم هذا الحدیث و أنا النقطة تحت الباء لابد [له] من توضیح و بیان، وکذا قول أهل المعرفة: «بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تمیّز العابد عن المعبود»، و ذلك اشارة الی تنزّل الحق و ظهوره بصورة الخلق کتنزّل الالف و ظهوره بصورة الحروف، لان تعیّن الحق المطلق الذی هو المعبود بصورة الخلق المقید الذی هو العابد لیس الّا بسبب النقطة التعینیة الوجودیة الاضافیة المسماة بالامکان و الحدوث، التی تحت الوجود البائن الاوّلی الامکانی المسمّی بالعقل الاول تارة، و بالروح الاعظم أخری، المتمیز بها العابد الذی هو العبد عن المعبود الذی هو الرب. وکذلك الحروف، لان تعیّن الالف المجرد الذی هو بمثابة الذات بصورة الباء المقید لیس الّا بسبب النقطة التعیّنیة البائیة تحت الباء المتمیز بها الباء عن الالف، لان الالف اذا نزل من حضرة اطلاقه الی حضرة تقیّده فی صورة البائیة الّتی هی أول مراتبه فی عالم الکثرة لم‌یکن تمیّزه منه الّا بالنقطة البائیة المتمیز بها عن غیره من الحروف.

فراموش نشود که فهم این حدیث: «که من نقطهٔ زیر باء هستم» نیازمند شرح و توضیح است، و نیز این سخن اهل معرفت که: «به سبب باء، وجود ظهور یافت و به‌وسیلهٔ نقطه، عابد از معبود امتیاز یافت»، و این اشاره است به تنزل و ظهور حق به صورت آفریده‌ها مانند تنزل و ظهور الف به صورت حروف، زیرا تعین حق مطلق که همان معبود است به صورت خلق مقیّد که همان عابد است تنها به سبب نقطهٔ تعیّنی وجودی اضافی و نسبی به نام «امکان و حدوث» است، که آن نیز تحت اولین وجود جدا شدهٔ امکانی قرار دارد، وجودی که گاه «عقل اول» و گاه «روح اعظم» نامیده می‌شود و به‌وسیلهٔ آن عابد که همان بنده است از معبود

که همان رب است متمایز می‌گردد. حروف نیز چنین است، زیرا الف تنها که به مثابهٔ ذات حق است، به صورت باء مقید تعیّن نمی‌یابد مگر به سبب نقطهٔ تعیّنی باء که زیر باء قرار دارد و بدان وسیله باء از الف متمایز می‌شود، زیرا الف وقتی از مقام اطلاقش به مقام تقیدش به صورت باء که اولین مرتبهٔ آن در عالم کثرت است تنزل یافت، تمایز آن از باء فقط به‌وسیلهٔ همان نقطه‌ای است که زیر باء قرار دارد و بدان سبب از سایر حروف متمایز می‌گردد.

و كذلك الحق تعالى، فانه اذا نزل من حضرة ذاته و مقام اطلاقه و صورة أحديّته الى صورة تقيّده و تعيّنه المعبّر عنه بصورة الامكان فى حضرة واحديته لايكون تميّز تلك الصورة المقيدة عنه الّا بالنقطة القيدية الا مكانية الواقعة تحت تعيّنه المتميز بها عن غيره من الموجودات. و أول تلك الصور المقيدة تارة تسمّى بالعقل، و تارة بالروح، و تارة بالنور، الى آخر الموجودات، كما يسمّى أول الصورة المقيدة الحروفية تارة بالباء، و تارة بالجيم، و تارة بالدال، الى آخر الحروف. و لعظمة الصورة المقيّدة الأولى التى هى بازاء الباء من الحروف ورد عن النبى ﷺ: **ظهر الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم**. و بسبب أن تقييدها و تمييزها كان بالنقطة البائية التميزية أعنى الامكانية الحدوثية ورد عن علىّ ؑ: **أنا النقطة تحت الباء**. [و] ورد عن الكمّل: «بالباء ظهر الوجود، و بالنقطة تميّز العابد عن المعبود». فلا سرّ أعظم من الباء و النقطة بعد الألف أعنى العقل الاول و حقيقة الانسان المعبّر عنهما بالباء و النقطة بعد الذات الاحدية المعبّر عنها بالالف. و من هنا قال علىّ ؑ: **العلم نقطة كثّرها الجاهلون**.[1]

حق‌تعالی نیز چنین است، زیرا وقتی از «مقام ذات و اطلاق و صورت احدیت خود» نزول یافت و به صورت تقیّد و تعیّن خود یعنی «صورت امکان در مقام واحدیت» درآمد، این صورت مقیده از آن ذات مطلق تمایز ندارد مگر به‌وسیلهٔ نقطهٔ قیدی امکانی که تحت تعین او قرار دارد و بدان سبب از موجودات دیگر تمایز دارد. و نخستین صورت از صورت‌های مقیده را گاهی «عقل» نامند و گاه «روح» وگاه «نور» تا برسد به آخرین موجودات، چنان که نخستین صورت از صورت‌های مقیدهٔ حروفی را گاهی «باء» و گاه «جیم» و گاه «دال» نامند تا آخر

---

۱. *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۹.

حروف. و به خاطر عظمت نخستین صورت مقیده که به ازای باء حروف قرار دارد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که فرمود: «موجودات از باء بسم اللّه الرحمن الرحیم ظهور یافتند». و به سبب آنکه تقیّد و تمیز آن به‌وسیلهٔ نقطهٔ باء متمایزکننده یعنی امکان حدوثی است از علی علیه‌السلام وارد شده است که فرمود: «من نقطهٔ زیر باء هستم». و از کاملان وارد شده که گفته‌اند: «به سبب باء، وجود ظاهر شد و به‌وسیلهٔ نقطه، عابد از معبود امتیاز یافت». پس هیچ سرّی بعد از الف که همان ذات احدیت است بزرگ‌تر از باء و نقطهٔ آنکه همان عقل اول و حقیقت انسان است و از آنها به باء و نقطه تعبیر می‌کنند نیست. و از همین جاست که علی علیه‌السلام فرمود: «علم یک نقطه است که جاهلان تکثیرش کردند».

وکیفیة الاطلاع من وجهین: اما أن یکون من الوحدة الی الکثرة، و من المبدأ الی المنتهی الذی هو طریق النزول و الظهور، و اما أن یکون من الکثرة الی الوحدة و من المنتهی الی المبدأ الذی هو طریق الصعود و البطون. فان کان الأول فهو أعظم فیجتهد فی الاطلاع علی النقطة أولاً ثم علی ما صدر منها من النفس و الهیولی و الطبیعة و الجسم الکلی و الافلاك و العناصر و المواليد. و ان کان الثانی و هو أظهر و أشهر فیجتهد فی الاطلاع علی هذه الموجودات بعکس ذلك. و ذاك لان کل من اطلع علی النقطة الوجودیة و الذی تحتها کمن اطلع علی الوجود کله و علی ما فی ضمنه من الاسرار و الحقایق و علی الکتب السماویة و ما فی ضمنها من الاسرار و الحقایق. و لاطلاع نبیّنا ﷺ علی النقطة الوجودیة لیلة المعراج قال: **عُلّمت علوم الاولین و الآخرین**،[1] و قال: **اللّهم أرنا الاشیاء کما هی**.[2] و لاطلاع علی علیه‌السلام علیها قال: **أنا النقطة تحت الباء**، و قال: **سلونی عما تحت العرش**.[3]

وکیفیت اطلاع بر موجودات عالم از دو راه است: یا از وحدت به کثرت و از مبدأ به منتهی است که طریق «نزول و ظهور» نام دارد، و یا از کثرت به وحدت و از منتهی به مبدأ است که طریق «صعود و بطون» نامیده می‌شود. اگر از راه اول که

---

۱. *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۰.
۲. همان، ص ۱۳۲.
۳. *ارشاد القلوب*، ص ۳۷۷.

بزرگ‌تر و مهم‌تر است باشد، می‌کوشد که نخست بر نقطه اطلاع یابد سپس بر آنچه از آن صادر شده مثل نفس و هیولیٰ و طبیعت و جسم کلی و افلاک و عناصر و موالید. و اگر از راه دوم که آشکارتر و روشن‌تر است باشد، می‌کوشد که نخست بر این موجودات اطلاع یابد به عکس راه اول. زیرا هر که بر نقطهٔ وجودی و آنچه تحت آن قرار دارد اطلاع یابد چون کسی است که بر همهٔ وجود و اسرار و حقایقی که در ضمن آن نهفته و بر همهٔ کتاب‌های آسمانی و اسرار و حقایق نهفته در آنها اطلاع یافته است. و به خاطر اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر نقطهٔ وجودی در شب معراج است که فرمود: «علوم اولین و آخرین به من آموخته شد»، و فرمود: «خداوندا، اشیاء را همان‌گونه که هستند به ما بنما». و به خاطر اطلاع علی علیه‌السلام بر همان نقطه است که فرمود: «من نقطهٔ زیر باء هستم»، و فرمود: «مرا از هر چه زیر عرش است بپرسید».

و هذه النقطة هی الموسومة عند القوم بعبّادان فی قولهم: «لیس وراء عبّادان قریة». و هی التی علیها مدار الوجود کالنقطة المرکزیة التی الیها ینتهی خطوط الدایرة المحیطة بها، و ذلك لان الوجود بالاتفاق دوریّ لتقابل النقطتین المتقابلتین اللتین هما نقطة المبدئیة و النقطة المنتهائیة، کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ.[1]

و این نقطه در نزد عارفان «عبّادان» نامیده می‌شود که گویند: «پس از عبّادان دیگر قریه‌ای نیست». و آن همان نقطه‌ای است که مدار وجود بر آن قرار دارد مانند نقطهٔ مرکزی دایره که خطوط دایره به آن منتهی می‌شود، زیرا به اتفاق نظر، وجود دایره مانند است، چون دو نقطهٔ مبدأ و منتهی مقابل هم قرار دارند، و خداوند فرموده: «همان‌گونه که آفرینش شما را آغاز کرد به حیات مجدد بازمی‌گردید (از آنجا که آمده‌اید به همان جا بازمی‌گردید).

و الاول و الآخر و الظاهر و الباطن أسماؤه تعالی بهذین الاعتبارین، و الازل و الابد اشارة الیهما، و قابَ قَوسَینِ أوْ أدْنیٰ[2] کذلك، لان القوس اشارة الی قطع الدایرة الوجودیة بالخط الوهمی بینهما الفاصل بین المطلق و المقید و الامکان و الوجوب فی صورة الدایرة. و الخط الوهمی فی اصطلاحهم هو مقام القرب الاسمائی باعتبار

---

۱. اعراف، ۲۹.
۲. نجم، ۹.

التقابل بین الاسماء فی الامر الالهی المسمّی بدایرة الوجودیة کالابداء و الاعادة، و النزول و العروج، و الفاعلیة و القابلیة. و هو الاتحاد بالحق مع بقاء التمیّز و الاثنینیة المعبّر عنها بالاتصال. و لا أعلی من هذا المقام الّا مقام «أو أدنی» و هو مقام أحدیة عین الجمع الذاتیة المعبّر عنها بقوله أَو أَدْنیٰ لارتفاع التمیز و الاثنینیة الاعتباریة هناك بالفناء المحض و الطمس للرسوم کلها.

و اول و آخر و ظاهر و باطن که اسماء خدای متعال هستند به همین دو اعتبار است، و ازل و ابد نیز اشاره به همین دو است، و «قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ» نیز چنین است، زیرا قوس (نیم دایره) اشاره است به قطع دایرهٔ وجودی با خط وهمی‌ای که میان آن‌دو فرض می‌شود و فاصل میان مطلق و مقید و امکان و وجوب در صورت دایره است. و این خط وهمی در اصطلاح عارفان، همان مقام «قرب اسمائی» است به اعتبار تقابلی که میان اسماء در امر الهی موسوم به «دایرهٔ وجودی» برقرار است، مثل تقابل ابداء و اعاده، نزول و عروج و فاعلیت و قابلیت. و این مقام همان یگانگی با حق است با فرض بقای تمایز و دوگانگی که از آن به «اتصال» تعبیر کنند. و هیچ مقامی از این مقام بالاتر نیست مگر مقام «اَو آدنی» و آن مقام «احدیت عین جمع ذاتی» است که از آن به «او ادنی» تعبیر می‌شود، زیرا در آنجا به خاطر فنای محض و پاک شدن همهٔ اسم‌ها و نشانه‌ها تمایز و دوگانگی اعتباری هم برداشته می‌شود.

و هذه النقطة قد یعبّر عنها بنقطة النبوة و نقطة الولایة، اللتین هما مخصوصتان من حیث الاطلاق بالنبی ﷺ و علی علیه‌السلام، لان النبوة المطلقة و الولایة المطلقة مخصوصتان بهما، لقول النبی ﷺ: کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین،[1] و قول علی علیه‌السلام: کنت ولیّاً و آدم بین الماء و الطین.[2]

و از این نقطه گاهی به نقطهٔ نبوت و نقطهٔ ولایت تعبیر می‌گردد که از نظر اطلاق، مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا نبوت مطلق و ولایت مطلق ویژهٔ آن دو بزرگوار است چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من پیامبر بودم آنگاه که آدم میان آب و گِل بود (و هنوز خلقتش پایان نیافته بود)»، و علی علیه‌السلام هم فرمود: «من ولیّ بودم آنگاه که آدم میان آب و گل بود».

---

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۱.
۲. همان، ص ۱۲۴.

روی مقدادبن الاسود ان علیاً علیه السلام کان یوم الأحزاب واقفاً علی شفیر الخندق و قد قتل عَمْراً، و تقطّعت بقتله الاحزاب و افترقوا سبعةعشر فرقة، و انی لأری کل فرقة فی أعقابها علیاً علیه السلام یحصدهم بسیفه و هو علیه السلام فی موضعه لم‌یتبع أحداً منهم، لأنه علیه السلام کان من کریم أخلاقه لایتبع منهزماً.

مقداد بن اسود روایت کرده که در جنگ احزاب، علی علیه‌السلام بر لب خندق ایستاده بود زمانی که عمرو بن عبدوَد راکشته بود و احزاب شرک پراکنده شده و هفده گروه گشته بودند، و می‌دیدم که آن حضرت در پی هر گروهی می‌شتابد و آنان را با شمشیر درو می‌کند با آنکه در جای خود ایستاده بود و در تعقیب کسی نبود، زیرا از اخلاق کریمانهٔ او آن بود که فراری را تعقیب نمی‌کرد.

روی جابر الانصاری قال: شهدت البصرة مع أمیرالمؤمنین علیه السلام و القوم قد جمعوا مع المرأه سبعین ألفاً، فما رأیت منهزماً الّا و یقول: هزمنی علیّ؛ و لا مجروحاًیقول: جرحنی علیّ، و لا من یجود بنفسه الّا و هو یقول: قتلنی علیّ، و لاکنت فی المیمنة الّا وسمعت صوت علیّ علیه السلام، و لا فی المیسرة الّا سمعت صوته، و قد مررت بطلحة و هو یجود بنفسه و فی صدره نبلة، فقلت له: من رماك بهذه النبلة؟ فقال علی‌بن أبی‌طالب. فقلت: یا حزب بلقیس، و یا جند ابلیس، ان علیاً لم‌یرم بالنبل و ما بیده‌سیفه! فقال: یا جابر، أما تنظر الیه کیف یصعد فی الهواء تارة، و ینزل فی الارض أُخری، و یأتی من قبل المشرق مرة، و من قبل المغرب أُخری، و جعل المشارق و المغارب بین یدیه شیئاً واحداً، فلا یمرّ بفارس الّا طعنه، و لایلقی أحداً الّا قتله أو ضربه أوکبّه بوجهه أو قال: مت یا عدوّ اللّه، فیموت، فلا یفلت منه أحد؟! فتعجبت مما قال.[1]

و لاعجب من أسرار أمیرالمؤمنین علیه السلام و غرایب فضایله و باهرات معجزاته، و اللّه الهادی الی رشاده و طریق ثوابه.

جابر انصاری روایت کرده که: من در بصره هنگام جنگ جمل با امیرمؤمنان علیه‌السلام بودم که هفتاد هزار نفر از بصریان نیز با آن زن (عایشه) بودند، و هیچ فراریی را ندیدم مگر آنکه می‌گفت: علی مرا فراری داد، و مجروحی ندیدم جز

---

۱. المجلی، ص ۴۱۰.

آنکه می‌گفت: علی مرا مجروح کرد، و در خون تپیده‌ای را ندیدم جز آنکه می‌گفت: علی مرا کشت، و به میمنه می‌رفتم صدای علی علیه‌السلام را می‌شنیدم، و به میسره می‌رفتم صدای آن حضرت را می‌شنیدم، و به طلحه در حال جان دادنش گذر کردم در حالی که تیری در سینه‌اش نشسته بود، گفتم: چه کسی این تیر را به سوی تو افکند؟ گفت: علی بن ابی‌طالب. گفتم: ای حزب بلقیس و ای لشکر ابلیس، علی تیری نیفکنده و جز شمشیر به‌دست ندارد! گفت: ای جابر، او را نمی‌بینی که گاه به هوای بالا می‌رود و گاه به زمین فرود می‌آید، گاهی از سوی مشرق می‌آید و گاه از سوی مغرب، و مشارق و مغارب را در برابر خود یکی ساخته است، به سواره‌ای نمی‌گذرد مگر آنکه او را نیزه می‌زند، و با کسی روبه‌رو نمی‌شود مگر آنکه او را می‌کشد یا ضربت می‌زند یا به رو درمی‌افکند یا می‌گوید: ای دشمن خدا، بمیر و او درجا می‌میرد، بنابراین هیچ کس از چنگ او جان سالم به درنمی‌برد؟! و من از گفتهٔ او به عجب آمدم.

اما از اسرار امیرمؤمنان علیه‌السلام و فضایل غریب و معجزات درخشان او عجبی نیست، و خداست که به راه راست و طریق ثواب خود هدایت‌گر است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۰۵

### اخبار وارده در خلع بدن

و فی *بصائرالدرجات* و *الکافی* فی أخبار مستفیضة عن أبی عبداللّه علیه السلام و غیره: ان لنا فی لیالی الجمعة لشأناً من الشأن. قال أبویحیی: قلت: جعلت فداك، فما ذاك الشأن؟ قال: یؤذن لأرواح الأنبیاء الموتی و أرواح الأوصیاء الموتی و روح الوصی الذی بین ظهرانیکم یعرج بها الی السماء حتی توافی عرش ربها، فتطوف سبعاً، و تصلی عند کل قائمة من قوائم الکرسی رکعتین، ثم تردّ الی الابدان التی کانت فیها، فیصبح الانبیاء و الاوصیاء قد أعطوا سروراً، و یصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم و قد تزیّد فی علمه مثل جمّ الغفیر.[1]

و در *بصائرالدرجات* و *کافی* در اخبار بسیاری از امام صادق علیه‌السلام و غیر آن حضرت روایت شده که فرمود: ما در شب‌های جمعه شأنی بزرگ داریم. ابویحیی (راوی حدیث) گوید: گفتم: فدایت شوم، آن شأن چیست؟ فرمود: به ارواح پیامبران و اوصیای درگذشته و روح وصیّی که در میان شما به‌سر می‌برد اجازه داده می‌شود و آنها را به آسمان بالا برند تا برابر عرش پروردگار خود قرار گیرند، پس هفت دور بر عرش طواف کنند و نزد هر پایه‌ای از پایه‌های کرسی دو رکعت نماز گزارند، سپس آنها را به ابدان خود بازگردانند، پس انبیاء و اوصیا در حالی صبح می‌کنند که سرور و شادمانی فراوانی به آنان داده شده، و وصیّی که در میان شما به سر می‌برد صبح می‌کند در حالی که علم فراوانی به علم او افزوده شده است.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۱۳۱. *کافی*، ج ۱، ص ۲۵۳.

و فی *تأویل الآیات* فی أول حم السجده، عن تفسیر محمدبن العباس، عن الحسن بن علی العلوی قال: بلغنی عن أبی عبدالله علیه السلام انه قال لداود الرقّی: **أیّکم ینال السماء؟ فواللّه ان أرواحنا و أرواح النبیین لتناول العرش کل لیلة جمعة.**[۱]

و در *تأویل الآیات*، در اول سورهٔ حم سجده (فصلت) از تفسیر محمد بن عباس، از حسن بن علی علوی روایت کرده که گفت: به من خبر رسیده که امام صادق علیه‌السلام به داود رقّی فرمود: کدام یک از شما به آسمان دسترسی دارد؟ به خدا سوگند که ارواح ما و ارواح انبیا در هر شب جمعه به عرش می‌رسد و به آن دست می‌یابد.

و لایذهب علیك ان فیها دلالة علی جواز خلع البدن کما ینسب الی أرسطو و کتب هو فیه رسالة، و قد ادعی السید الداماد و شیخنا البهائی و القاضی سعید وقوعه لهم.

فراموش نشود که در این احادیث دلالتی بر جواز وقوع خلع بدن هست، چنان‌که این قول به ارسطو نیز منسوب است و رساله‌ای هم در این‌باره نگاشته، و سید داماد و شیخ بهایی و قاضی سعید مدعی شده‌اند که خلع بدن برای آنان رخ داده است.

**ای عزیز:** اهل معرفت را عروج و معراج و تدانی و تدلّی و مُنازله می‌باشد. عروج بالا رفتن نفس ناطقهٔ سالك است به وجه انسلاخ و تجرد از هیکل جسمانی، و انسراح و انطلاق او از قید مزاجی به قصد و اختیار، و تلبس به ملابس ملائکه و ارواح از صور مثالی، و بالابرشدن به عالم قدس. و *انسراح* آن است که چون سرّ وحدانی‌الذات ـ و هو الحق الذی وسعه القلب الکامل و تعیّن به و فیه بحسبه ـ[۲] از قید تعین مطلق شود، و این از سه حالت است:

یکی بالضروره واقع شود که سرّ وحدانی به تدریج عروج کند و هر حقیقتی را از حقایق ذات به اصل خویش رساند و آنجا که مرتبهٔ اوست گذارد، جسد را مثلاً بر زمین گذارد و نفس را در مرتبهٔ نفوس و روح را در مرتبهٔ عقول، و سرّ الهی آخر در نور

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۵۲۰.

۲. و آن همان حقی است که قلب کامل آن را در بر گرفته و حق به حسب آن قلب، به آن و در آن تعین یافته است.

ذاتی مستهلك العینِ مستورالأین شود و به مقام قاب قوسین أو أدنی و حضرت «اوحی» حضرت احدیت و اطلاق حقیقی یابد. و محققان این مقام را *تدانی* گویند.

حالت دوم نزول حق باشد به تجلّی ذاتی چنان‌که سرّ معراج و تجاوز از مراتب و حقیقت اطلاق ذاتی الهی حجاب خلقیه را به‌کلی بسوزاند، و همگیِ دل و عقل و جسم این سالك به حقیقت پر شود، و زبان قالِ او لال، و زبان حال او گوید:

آن دوست که نور دیده و گوش من است
جان و تن و هوش دل مدهوش من است

حالت سیّم *منازله* باشد، و منازله در لغت فرودآمدن است؛ اما در اصطلاح اهل معرفت مقامی است که بنده به حق نزدیك می‌شود و حق از مقام عزیز خود نزدیک‌تر گردد به بنده که گویا در یك منزل با هم جمع شدند. دَنیٰ فَتَدَلّیٰ عبارت از آن است. و صورت منازله را گفته‌اند که چنان است که تنزل الهی باشد به سوی بنده از حضرتی من الحضرات الاسمائیة، و بنده را هم عروجی شود فی وقت التنزّل الالهی، پس ملاقات ضروری باشد، اما فی وسط الطریق أو قریباً منها جهتی الاعلی و الاسفل. شیخ مؤید در قصیدهٔ لامیه می‌گوید:

و ان تـــلاقیتما کـــانت مـــنازلة جـــمیعة و لهـــا قـــصد و ارحـــال
اگـــر مـــیانهٔ ره بـــاشدت مـــلاقاتی بود منازلهٔ جمعی به مقصد و اِرحال

و قصد عزیمت از طرفین شرط است در حقیقت منازله، و ذلك بأنّ کل اسم یتدلّی الی عبد، و یعرج الیه أیضاً عبده الذی هو عبده، فافهم.[1]

چون ارادهٔ حق تعلق پذیرد به عروج بنده به سوی او، و قصد و رحلت فی الحال واقع شود، منازلهٔ جمعی مشهود گردد. و علوم و اذواق مشاهَد منازلات از اشرف علوم و اغمض مفهوم باشد و اخبار بسیار دلالت بر این معنی می‌نماید چنان‌که اشاره به آن شد.

و آخوند ملامحمد تقی (علیه‌الرحمة) در *لوامع* در شرح زیارت جامعهٔ کبیره در

---

۱. زیرا هر اسمی (از اسماء الهی) به سوی بنده‌ای فرود می‌آید، و آن بندهٔ مخصوص آن نیز به سوی آن بالا می‌رود (دقت کن).

ترجمهٔ «و المقام المعلوم» فرموده: «و از جهت شماست مقام معلوم که آن مقام دَنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ[1] است و آن معراج است که حضرت سیدالمرسلین ﷺ را به جسم و روح شد، و حضرات ائمهٔ معصومین: را به روح می‌شد و می‌شود در هر شب جمعه. و معراج روحانی بر دو قسم است: یکی بلندی مرتبه در قرب حق سبحانه و تعالی که مقام «لی مَعَ اللّه» است که هر یك از ایشان را در قرب حق سبحانه و تعالی رتبه‌ای هست که مخصوص ایشان است و همچنین درکمالات صوریه و معنویه. دوم پرواز بر دور عرش که در هر شب جمعه واقع می‌شود که حضرت سیدالمرسلین ﷺ و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام به عرش می‌روند و طواف عرش می‌کنند هفت شوط و دو رکعت نماز طواف و باز رجوع به ابدان می‌کنند؛ و به سبب این عروج، ایشان را علوم و کمالات سرور زیاده می‌شود».[2]

و نقل أن افلاطون الالهی حکی عن نفسه انه ربما یصیر فی بعض الاحوال بحیث یخلع البدن و یصیر مجرداً عن الهیولی، فیری حینئذ فی ذاته من النور و البهاء و المحاسن العجیبة الأنیقة ما یبقی به حایراً متعجباً، ثم یرتقی بذاته الی العلة الأولی الالهیة المحیطة بالکلّ فیصیر کأنه موضوع فیها، معلّق بها، و یری النور العظیم فی الموضع الشاهق الالهی، فلایقوی علی کنه ادراکه، و تعجز القوة البشریة عن النظر الی ذلك النور العظیم الاعظم الذی لا أشد منه، فیهبط الی عالم الفکرة فتحجب الفکرة عنه ذلك النور.[3] (انتهی)

و از افلاطون الهی نقل است که دربارهٔ خود حکایت کرده که در برخی از حالات به جایی می‌رسیده که بدن را خلع می‌نموده و از هیولا تجرد می‌یافته، و در آن وقت در خود نور و بهاء و محاسن عجیب و شگفت‌آوری مشاهده می‌کرده که از آن سرگردان و شگفت‌زده می‌مانده، سپس به ذات خود به سوی علت اول الهی که محیط به همه چیز است اوج می‌گرفته به‌طوری که گویی در آن قرار گرفته و بدان آویخته است، و نور بزرگ را در آن جایگاه بلند الهی می‌دیده و از کنه ادراک آن ناتوان می‌شده، و نیروی بشری از نظر به آن نور بزرگ و بزرگ‌تر که قوی‌تر از

---

۱. نجم، ۸ و ۹.
۲. لوامع...
۳. حکمة‌الاشراق، ج ۲، ص ۱۶۲.

آن وجود ندارد عاجز می‌مانده، پس به عالم اندیشه فرود می‌آمده و فکر و اندیشه، او را از آن نور محجوب می‌داشته است.

و نقل عن فیثاغورس انه عرج بنفسه الی العالم العِلْوی حتی سمع بصفاء نفسه و ذکاء قلبه نغمات الأفلاك و أصوات حرکات الکواکب، و سمع مع ذلك حفیف الأملاك، ثم رجع و رتّب علیها الألحان و النغمات و کمّل علم الموسیقی، و هو أول من تکلم فی هذا العلم.

و از فیثاغورس نقل است که نفس او را به عالم بالا برده‌اند تا آنجا که به صفای نفس و نورانیت دلش نغمه‌های افلاک و صدای حرکات کواکب را شنیده و صدای بال فرشتگان را با آن شنیده، سپس به این عالم بازگشته و الحان و نغمه‌های موسیقی را بر اساس آن صداها تنظیم نموده و علم موسیقی را تکمیل کرده، و او نخستین کسی است که در این علم سخن گفته است.

و قال: ان من لدن الفلك الاعظم الکلی الی منتهی فلك القمر روح و ریحان و نغمات لذیذة و صور حسان و مساکن الحور و الولدان، و کله سرور خیر لا ألم فیه و لا غمّ. و الوصول الی هذا المقام لیس بعجب عند العارفین، لان من المقامات صیرورة السالك عند انسلاخ نوره المدبر عن ظلمات البدن کأنه موضوع فی المحیط، و ذلك لان المراد بالمحیط فی عباراتهم هو المبدأ الاول المحیط بالکل، و معنی صیرورته کأنه موضوع فیه أن السالك اذا وصل الی مشاهدة الأنوار الالهیة و الأضواء الذاتیة یصیر یری کأنه قد انغمس فی ذلك النور و الضوء، فصار کأنه موضوع فیه و هی محیطة به من جمیع جهاته، فیصیر کلّه نوراً، و یشرق النور اشراقاً کاملاً حتی یمتلئ به فیری فی نفسه العجایب الانیقة و الغرایب المعجبة المدهشة، و هذا قبل المقام المحو الذی هو الطمس و الفناء، بل انما یکون هذا عند مبادئ الاتصال.

و او گفته است: از نزد افلاک اعظم کلی تا منتهای فلک قمر نسیم‌هایی خوش و نغمه‌هایی لذیذ و صورت‌هایی نیکو و مساکن حور و نوجوانان خدمتکار بهشتی قرار دارد، و همهٔ آن سرور و خیر است و درد و اندوهی در آن نیست. و رسیدن به این مقام چیز شگفتی نزد عارفان نیست، زیرا یکی از مقامات روحانی آن است که سالک وقتی نور مدبرش از تاریکی‌های بدن جدا شد به‌گونه‌ای می‌شود که گویی در حیطهٔ محیط قرار می‌گیرد، زیرا محیط در عبارات عارفان

همان مبدأ اول محیط بر همه چیز است، و معنای اینکه «او به‌گونه‌ای می‌شود که گویی در حیطهٔ محیط قرار می‌گیرد» آن است که سالک وقتی به مشاهدهٔ انوار الهی و پرتوهای ذاتی حضرت حق رسید به‌گونه‌ای می‌شود که گویی در آن نور و پرتو غرق شده به‌گونه‌ای که گویی در آن قرار گرفته و آن انوار از همه سو بر او احاطه یافته است، بنابراین همهٔ وجودش نور می‌شود، و آن نور چنان کامل می‌درخشد که او از آن نور پر می‌شود و از این‌رو در خود عجایب و غرایب شگفت‌آور و دهشت‌انگیز می‌بیند، و این حالت قبل از مقام «محو» است که آن مقام پاک‌شدن همهٔ رسم‌ها و فنای محض است، بلکه این مقام به هنگام آغاز اتصال دست می‌دهد.

و ذکر الشیخ الاشراق الالهی فی کتابه *حکمة الاشراق* عن أفلاطون انه قال: ربما خلوت بنفسی و قطعت العلاقة البدنیة سوای، فأری فی ذاتی من البهاء و الجمال و الجلال ما أظل منه متعجباً و حیراناً، و أری أنّی خرجت من الاقطار و الجهات، و لاأزال کذلك حتی یظهر فی ذاتی من النور و البهاء ما تعجز الانس عن صفته، و أری کأنی قد صرت موضوعاً فی النور الأعظم و العلة الاولی المحیط بالکل، فأعرف أنی من العالم الأعظم و النور الاشرف، فأتحیر و أتعجب کیف وصلت الی هذه المرتبة! فیلفظنی ذلك الی عالم الفکرة فأنحط عن تلك المرتبة و قد امتلأت بالنور.[1]

و شیخ اشراق در کتاب *حکمة الاشراق* خود از افلاطون نقل کرده که گفته است: بسا با خود خلوت می‌کنم و علاقهٔ بدنی را از دیگران می‌بُرم، آنگاه در خودم بهاء و جمال و جلالی می‌بینم که سخت متعجب و حیران می‌مانم، و خود را چنان می‌بینم که از اقطار و جهات بیرون رفته‌ام، و پیوسته چنین هستم تا آنکه در ذات من نور و بهایی ظاهر می‌شود که آدمیان از وصف آن عاجزند، و خود را چنان می‌بینم که در نور اعظم و علت نخستین که محیط بر همه چیز است قرار گرفته‌ام، و خود را از عالم اعظم و نور اشرف می‌پندارم، آنگاه حیران می‌مانم و متعجب می‌شوم که چگونه به این مرتبه رسیده‌ام! و همین اندیشه مرا به عالم فکر می‌افکند و از آن مرتبهٔ بالا فرو می‌افتم در حالی که پر از نور شده‌ام.

و حکی مثل ذلك فی کتاب *التلویحات* و جعله منسوباً الی أرسطو و هو أنه قال:

---

۱. مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، *التلویحات*، ص ۱۱۲.

ربما خلوت بنفسی و خلعت بدنی جانباً حتی صعدت الی الموضع الشاهق الالهی، فأری کأنی موضوع فی المحیط، معلّق به، و أری النور الاعظم فی الموضع الشاهق الالهی، فأتعجب کیف ارتقیت الی هذه الدرجة! فیلفظنی عالم الفکرة الی عالم الناسوت، لانی لم‌أقدر علی مشاهدة النور الأعظم و لم‌أطق علی حمله، فأرجع الی بدنی و قد امتلأت نوراً، و صار بدنی کلّه نوراً.[۱]

و مثل همین سخن را در کتاب *تلویحات* نیز نقل کرده و به ارسطو نسبت داده که گفته: بسا که با خود خلوت می‌کنم و بدنم را خلع کرده و به یک سو می‌افکنم تا آنجا که به جایگاه بلند الهی صعود می‌کنم. و خود را چنان می‌بینم که گویی در محیط قرار گرفته و بدان آویخته‌ام، و نور اعظم را در آن جایگاه بلند الهی مشاهده می‌نمایم، پس متعجب می‌شوم که چگونه به این درجه بالا آمده‌ام! و همین عالم فکر مرا به عالم ناسوت می‌افکند، زیرا طاقت دیدن آن نور اعظم را نداشته و تاب تحمل آن را در خود نمی‌بینم، پس به بدنم باز می‌گردم در حالی که پر از نور شده‌ام و همهٔ بدنم نور گردیده است.

و نسبوا الی هرمس و سایر الحکماء المتألهین فی مراتبهم فی التأله و خلع نواسیت الأبدان [ما] یقتضی ذلك، فانهم جرّدوا أنفسهم غایة التجرد و خلعوا جلابیب الأبدان، و استعدّوا لقبول الفیض الالهی و العطاء الربانی غایة الاستعداد، فاستحقّوا الفیض من الجواد المطلق و اعطائهم مراتبهم علی قدر استعداداتهم، لأن ذلك مقتضی العنایة الالهیة من سَوق الاشیاء الی کمالاتها الممکنة لها، فلا مانع من وصولهم الی هذه المقامات.

و به هرمس و سایر حکیمان الهی که مراتب مختلف در تألّه و خلع ناسوت بدن دارند همین مطلب را نسبت داده‌اند، زیرا آنان خود را به غایت، مجرد ساخته و لباس‌های بدن را خلع نموده و سخت مستعد قبول فیض الهی و عطای ربانی شده‌اند، از این رو مستحق فیض از سوی جواد مطلق و اعطای مراتب خود به قدر استعدادشان گردیده‌اند، زیرا این مقتضای عنایت الهی است که اشیاء را به سوی کمالات ممکن آنها سوق می‌دهد، بنابراین مانعی از وصول آنان به این مقامات وجود ندارد.

---

۱. مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، *التلویحات*، ص ۱۱۲.

و اما صاحب شریعتنا و هادی طریقتنا ﷺ فلا ریب أنه صاحب المقامات الکلیة و الکرامات القدسیة و الوصول التام؛ و استغراقه فی جناب القدس، و کمال مرتبته فی محل الروح و الأُنس مما لایخفی، و قد حکاه اللّه تعالی عنه فی قوله: ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ.[1] و حکی عن نفسه الشریفة ذلك فی أحادیث کثیرة لایمکن لأحد انکارها، مثل قوله ﷺ: **ان لی مع اللّه مقام (مقاماً) لایسعنی معه نبی مرسل و لا ملك مقرب.**[2] و قوله ﷺ: **انی أظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی.**[3] الی غیر ذلك من أقواله و أحواله. بل ثبت أن مقاماته ﷺ أعلی المقامات و مراتبه فی نهایة النهایات، و أنه المعطی لجمیع الاولیاء مراتبهم، و المفیض علیهم أحوالهم بأمر اللّه تعالی، لانه الواسطة للکل فی الکل.

> و اما صاحب شریعت ما و رهنمای طریقت ما صلی اللّه علیه و آله و سلم بی‌شک صاحب مقامات کلیه و کرامات قدسیه و وصول کامل بوده است؛ و استغراق آن حضرت در جناب قدس الهی و اینکه از نظر روح و اُنس با حق کمال مرتبه را داشته، بر کسی پوشیده نیست، و خداوند در قرآن کریم دربارهٔ آن حضرت فرموده: «سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد، و فاصله‌اش با حق‌تعالی (از نظر معنوی) مانند دو کمان یا کمتر بود». و این مطلب از خود ایشان در روایات بسیاری نقل شده که هیچ کس را انکار آن نیست، مانند این حدیث که فرمود: «مرا با خداوند مقامی است که هیچ پیامبر مرسل و فرشتهٔ مقربی با من همراه نتواند شد». و فرمود: «من نزد پروردگارم به‌سر می‌برم و او مرا طعام و شراب می‌دهد». و سایر اقوال و احوال آن حضرت که بر این امر دلالت دارد، بلکه ثابت شده که مقامات آن حضرت بالاترین مقامات و مراتب او نهایی‌ترین مراتب است و اوست که به فرمان خداوند مراتب جمیع اولیا را به آنان می‌بخشد و احوالشان را به ایشان افاضه می‌فرماید، زیرا واسطهٔ کل در کل است.

و قد أشار بعض شرّاح *نهج‌البلاغة* الی ما حکینا عن أفلاطون و نسبه الی بعض الحکماء و ذلك عند شرح قوله ﷺ: هُوَ الْقادِرُ الَّذی اِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطَعَ

---

۱. نجم، ۸ و ۹.
۲. شرح *منازل السائرین*، ص ۳۳۰.
۳. *من لایحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۱۷۲.

قُدْرَتِهِ، وَ حاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبَرَّأُ مِنْ خَطَراتِ الْوَساوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فى عَميقاتِ غُيوبِ مَلَكوتِهِ، وَ تَوَلَّهَتِ الْقُلوبُ اِلَيْهِ لِتَجْرِىَ فى كَيْفِيَّةِ صِفاتِهِ، وَ غَمُضَتْ مَداخِلُ الْعُقولِ فى حَيْثُ لاتَبْلُغُهُ الصِّفاتُ لِتَناوُلِ عِلْمِ ذاتِهِ رَدَعَها وَ هِىَ تَجوبُ مَهاوِىَ سُدَفِ الْغُيوبِ، مُتَخَلِّصَةً اِلَيْهِ سُبْحانَهُ، فَرَجَعَتْ اِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِاَنَّهُ لايُنالُ بِجَوْرِ الْاِعْتِسافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ، وَ لاتَخْطُرُ بِبالِ اُولِى الرَّوِيّاتِ خاطِرَةٌ مِنْ تَقْديرِ جَلالِ عِزَّتِهِ.[1]

و یکی از شارحان *نهج‌البلاغه* به آنچه ما از افلاطون نقل کردیم اشاره نموده و آن را به یکی از حکما نسبت داده است، آنجا که به شرح این فقرات از سخنان امام علیه‌السلام پرداخته: «اوست آن قادری که هرگاه اندیشه‌ها بخواهد نهایت قدرتش را دریابد، و فکر مبّرای از خطورات وسوسه‌ها بخواهد عمق غیب ملکوت او را بکاود و بر او دست پیدا کند، و دل‌ها به سوی او پرکشد تا به کیفیت صفاتش راه یابد، و خردهای تیز و با نفوذ بخواهد در آنجا که امکان دستیابی به صفات او نیست نفوذ کند تا به ذات مقدس او پی ببرد، آن قادر متعال دست رد بر سینهٔ همهٔ آنها زند در حالی که آنها در تاریکی‌های خطرناک غیب‌ها راه می‌سپرند و با همهٔ وجود در طلب او گام برمی‌دارند، پس با سرافکندگی فراوان بازمی‌گردند در حالی که معترفند که با زور و فشار نمی‌توان به حقیقت ذات او پی برد، و هیچ خاطره‌ای از قدر و شناخت جلال عزت او به ذهن اندیشمندان خطور نخواهد کرد».

قال الشارح: سبحان من خلق بكمال قدرته و فرط حكمته بحراً من العلوم لايبلغ أحد له مقرّاً، أماج أمواجه فألقى الى الساحل مثل هذه الدرر التى يتقاصر ألسن البلغاء عن وصف معشار ما فيها من البهاء، و تحار الاوهام عن تصور كلماتها بعد النصب فى الطلب و الاعياء. و ماذا يستطيع أن أقول فى وصفه و نعته، فكل ما يصفه البلغاء لايبلغ حضيض ذروته؟! الّا أنّى أقول: كلامٌ علىٌّ من امامٍ علىٍّ عليه‌السلام فى وصف جبّارٍ علىّ.

شارح گوید: منزه است خدایی که با کمال قدرت و وفور حکمتش دریایی از علوم آفریده که هیچ کس به ساحل آن نرسیده، دریایی خروشان که با امواج خود

---

۱. *نهج‌البلاغة*، (صبحی صالح) خطبهٔ ۹۱ معروف به «اشباح».

امثال این مرواریدهای درخشان را به ساحل افکنده که زبانِ زبان‌آوران از وصف ده یک ارزش آنها قاصر، و اندیشه‌ها پس از رنج و تلاش فراوان در طلب آنها و درماندگی از آن حیران و سرگردان است. و من در وصف و توصیف او چه می‌توانم گفت که آنچه زبان‌آوران در وصف او گویند به پایین‌ترین قلهٔ عظمت او هم نمی‌رسد؟! جز اینکه بگویم: این سخنی است بلندپایه از امامی بلندپایه علیه‌السلام در وصف جباری بلندپایه.

أراد أن الباری تعالی هو القادر الذی اذا تطایرت خواطر الأنام و أنظارهم، و تقاذفت فی مسالك الطلب أفکارهم لتطّلع علی منتهی قدرته، و [ما ظ] تفرد بالاقتدار علیه و الایضاح له من بدایع حکمته و غرایب صنعته، و رام الفکر السلیم المنقّی من الافکار المشوّشة أن یحیط علماً بملکوته و عظایم جبروته، و تحیرت العقول و فزعت من شدّة الوجد و التشوّق الی العبور علی ما لدیه لتقف علی کیفیة صفاته و تفاصیل ما یجب و یجوز و یستحیل ذاته، و تفلّقت العقول بأفکارها المداخل الغامضة الدقیقة الغیرالواضحة بحیث یعسر وصفها لغموضها لتدرك ذاته تعالی علی وجه لایبقی للشك فیه مجال، و لا لطریان الشبهة علیه مطار، ردّ اللّه العقول فی حال قطعها مهالك طریق النظر، متوجهة الیه بأن أظهرلها أن العجز عن درك الادراك ادراك، و البحث عن سرّ ذات السرّ شرك. فرجعت العقول معترفة بالعجز و التقصیر، واقفة فی مواقف الخجل و التشویر، و ذلك أقصی نهایاتها و قصاری کمالاتها.

منظور آن حضرت این است که: خدای متعال همان توانایی است که هرگاه اندیشه‌ها و نظرهای مردم پرواز کند، و افکارشان در راه‌های طلب به هر سو پرسه زند تا بر نهایت قدرت او و موجوداتی که خداوند بر آنها اقتدار کامل دارد پی برد و شگفتی‌های حکمت و غرایب صنعت او را شرح دهد، و فکر سالم و پاک از اندیشه‌های پراکنده و تشویش‌آمیز بخواهد به ملکوت خداوند و بزرگی‌های جبروت او احاطهٔ علمی یابد، و خردهای حیران از شدت ذوق و شوق بخواهد همهٔ توان خود را به کار گیرد تا بر کیفیت صفات او و تفصیل آنچه لازم و سزاوار اوست و یا برای ذات او محال است دست یابد، و عقل‌ها بخواهد با همهٔ افکار

خود در لابه‌لای راه‌های تنگ و باریک و غیر روشن که از تنگی و ناپیدایی وصف آن ممکن نیست حرکت کند تا ذات خدای متعال را بی‌پرده به‌طوری که شکی باقی نماند و شبهه‌ای در آن راه نیابد ادارک کند، خداوند آن عقل‌ها و اندیشه‌ها را در حالی که طریق خطرناک نظر را می‌پیماید و به سوی او رومی‌آورد از راه باز می‌گرداند، آن‌گونه که برای آنها روشن می‌سازد که «عجز از درنیافتن، خود نوعی دریافتن است، و بحث و کاوش از سرّ ذات ناپیدا شرک است»، پس عقل‌ها با اعتراف به عجز و ناتوانی بازمی‌گردد و در جایگاه خجالت و شرمساری می‌ایستد، و همان عجز و اعتراف و شرمساری از ادراک ذات الهی بالاترین مقام و نهایی‌ترین کمالات آنها است.

قال بعض الحکماء: «انی ربما خلوت بنفسی کثیراً و خلعت بدنی و صرت کأنی عقل بلاجسد، اعنی من کثرة ما تفکرت فی المعقولات المجردة عن المواد، فأکون داخلاً فی ذاتی و راجعاً الیها و خارجاً عن سایر الاشیاء سوای، فأری فی ذاتی من الحسن و البهاء ما أبهت به متعجباً، فأیقنت أنی ترقّیت من ذلك العالم الجسدانی الی العالم الالهیّ فصرت کأنی هناك». و هذا معنی قوله: **مُتَخَلِّصةً إلَیْه سُبحانه**. قال: «فعند ذلك بلغ من النور و البهاء ما یکلّ الألسن عن وصفه و الآذان عن سمعه. فاذا استغرقنی ذلك النور و لم‌أقف (لم أقو) علی احتماله هبطت الی عالم الفکرة» و هذا معنی قوله: **فَرَجَعَتْ إذْ جُبِهَتْ**. قال: «فحجبت الفکرة عن ذلك النور و البهاء» فهذا معنی قوله: **مُعْتَرِفَةً بِأنَّهُ لایُنالُ بِجَوْرِ الْاِعْتِسافِ کُنْهُ مَعْرِفَتِهِ**، و تحیّرت العقول عن طلب المثل و النظیر، اذ متی خطر لقلب العاقل التماس المثل والنظیر له تعالی فقد هلك، و لایعرف منتهی مقدوراته اذ لا نهایة لها.

یکی از حکما گوید: «بسا که من با خود خلوت کردم و بدنم را خلع نمودم و گویی عقلی شدم بدون جسد، یعنی از کثرت تفکر در معقولات مجرد از ماده، در ذات خود فرو رفتم و به خود بازگشتم و از هرچه جز خودم بیرون شدم، آنگاه در ذات خود حسن و بهایی می‌دیدم که متعجّب می‌ماندم، از این رو یقین می‌کردم که از این عالم جسمانی به عالم الهی پرواز کرده‌ام و گویی در آنجا قرار گرفته‌ام». و این همان معنای سخن امام است که فرمود: *با همهٔ وجود در طلب*

او گام برمی‌دارند: «و در آن هنگام نور و بهایی به من دست می‌داد که زبان‌ها از وصف آن و گوش‌ها از شنیدنش عاجز است. و چون آن نور سراپایم را فرو می‌گرفت و نمی‌توانستم آن را تحمل کنم به عالم فکر سقوط می‌کردم» و این معنای سخن امام است که فرمود: در حالی که معترفند که با زور و فشار نمی‌توان به حقیقت ذات او پی برد، و عقل‌ها از طلب مثل و نظیر برای او سرگردان می‌ماند، زیرا هرگاه به قلب عاقل خطور کند که برای خدای متعال مثل و نظیری بجوید هلاک خواهد گشت، و هرگز نهایت مقدورات او را نخواهد شناخت، زیرا مقدورات او بی‌نهایت است.

و اذا أراد العقل معرفة تفاصيل أفعاله و أعدائها (أعدادها) و كيفيتها و لم‌يكلفه اللّه ذلك و لم‌يجعل له اليه سبيلاً فقد منعه اللّه، لان المنع هو أن لايجعل له اليه سبيلاً، و تولّه العقول فى طلبها الغاية فى ثبوت صفاته، لانه محال، لانه تعالى لا نهاية له أولاً و آخراً. و قيل: لانهاية لصفاته أى مقدوراته و معلوماته. وَ غَمُضَتْ مَداخِلُ الْعُقولِ، أى من أراد أن يعلمه ضرورة فلا سبيل اليه، لأن قوى البشر قاصر عن الوقوف عن كنه معرفته ضرورة و استدلالاً، و انما تعرف أنه موجود واحد لم‌يزل و لايزال، لامثل له و لاشبه و لاعلة، و لاتغيير فى ذاته. (انتهى)

و هرگاه عقل بخواهد افعال او و تعداد و کیفیت آنها را بداند در حالی که خداوند او را بدین کار مکلف ننموده و راهی برای آن بدین سو قرار نداده، پس خداوند او را از این امر بازداشته است، زیرا بازداری آن است که برایش راهی به مطلوب قرار ندهد، بنابراین عقل‌ها در طلب دستیابی به نهایت ثبوت صفات او حیران می‌ماند، زیرا این کار محال است، زیرا خدا را نهایتی در اول و آخر نیست (ازلی و ابدی است). و گفته‌اند: صفات خدا بی‌نهایت است یعنی مقدورات و معلومات او بی‌نهایت است. و خردی‌های تیز و با نفوذ بخواهد نفوذ کند، یعنی هر که بخواهد از راه ضرورت و استدلال حقیقت ذات او را بشناسد راهی بدان ندارد، زیرا قوای فکری بشر قاصر از آن است که با ضرورت و استدلال بتواند بر کنه معرفت او دست یابد، و تنها همین را می‌داند که او موجودی است یگانه و ازلی و ابدی که مثل و شبیه و علّت ندارد و ذاتش تغییرناپذیر است.

## فصل ۱۰۶

## قرابت و نزدیکی خاص علی علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

و فی *الارشاد* عن عبداللّه‌بن مسعود قال: قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: أول من اتّخذ علیّ‌بن أبی‌طالب أخاً من أهل السماء اسرافیل، ثم میکائیل، ثم جبرئیل. و أول من أحبّه من أهل السماء حملة العرش، ثم رضوان خازن الجنة، ثم ملك الموت. و ان ملك الموت یترحّم علی محبّی علی‌بن أبی‌طالب [کما یترحم علی‌الانبیاء: علیهم السلام].[1]

و در *ارشادالقلوب* از عبداللّه بن مسعود روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نخستین کس از اهل آسمان که علی بن ابی‌طالب را برادر خود دانست اسرافیل، سپس میکاییل و پس از او جبرییل بود و نخستین کس از اهل آسمان که او را دوست داشت حاملان عرش بودند، سپس رضوان دربان بهشت و سپس فرشتهٔ مرگ. و همانا فرشتهٔ مرگ برای دوستان علی بن ابی‌طالب از خداوند رحمت می‌طلبد [چنان‌که برای پیامبران رحمت می‌طلبد].

و فی *مناقب ابن‌شهرآشوب*: ان علیاً علیه‌السلام قال: سألت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله مرة أن یدعو لی بالمغفرة، فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: أفعل لأجلك یا علیّ. فقام فصلّی صلاة، فلما فرغ من صلاته رفع یدیه بالدعاء سمعته یقول: اللّهم انی أسألك بحقّ علیّ عبدك أن تغفر لعلیّ. فقلت: یا رسول‌اللّه، ما هذا؟ قال: یا علی، لم‌أجد أکرم منك علی اللّه فأستشفع به الیه.

و در *مناقب ابن‌شهرآشوب* آمده: علی علیه‌السلام فرمود: یک بار از پیامبر صلی الله

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۲۳۵.

علیه و آله و سلم خواستم که برای آمرزش من دعا کند، آن حضرت فرمود: این کار را برای تو خواهم کرد ای علی. آنگاه برخاست و نمازی گزارد؛ چون از نماز فارغ شد دست‌های خود را به‌دعا برداشت و شنیدم که می‌گفت: خداوندا، من به حق علی که بندهٔ توست از تو می‌خواهم که علی را بیامرزی. عرض کردم: ای رسول‌خدا، این چه دعایی بود؟ فرمود: ای علی، کسی را گرامی‌تر از تو نزد خدا نیافتم که شفیع قرار دهم.

و فی *المناقب* المذکور عن ابن‌مسعود انه قال: قلت للنبی ﷺ أرنی الحق، فقال ﷺ: **لج المخدع**. فلما دخلت رأیت علیاً ساجداً و هو یقول فی سجوده: **اللهم انی أسألك بحق نبیّك أن تغفر لعلیّ دلیلك**. فلما خرجت لأُخبر رسول‌اللّه رأیته ساجداً و هو یقول فی سجوده: **اللهم بحقّ علیّ ولیّك أن تغفر لمحمد نبیك**. فعلمت من سؤال النبی ﷺ انه ما وجد أفضل من علیّ علیه السلام حیث سأل اللّه به المغفرة.[1]

و در همان کتاب از ابن‌مسعود روایت کرده که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم که حق را به من بنما، فرمود: به پستوی اتاق برو. چون به آنجا رفتم علی را دیدم که به سجده افتاده و می‌گوید: خداوندا، به حق پیامبرت از تو می‌خواهم که علی آن رهنما از سوی خود را بیامرزی. چون بیرون آمدم تا رسول‌خدا را از ماجرا خبر دهم دیدم که آن حضرت به سجده افتاده و می‌گوید: خداوندا، به حق علی ولیّ خودت از تو می‌خواهم که محمّد پیامبرت را بیامرزی. من از این درخواست و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانستم که آن حضرت کسی را برتر از علی علیه‌السلام نیافته که به حق او از خداوند آمرزش بخواهد.

و فی *الارشاد* عن *الکافی* عن أبی عبداللّه علیه السلام انه کتب الی أصحابه بهذه الرسالة من جملتها قال: **من سرّه أن یلقی اللّه و هو مؤمن حقّاً حقّاً فلیتولّ اللّه و رسوله و الذین آمنوا، و لیتبرّأ الی اللّه من عدوّهم، و یسلّم لما انتهی الیه من فضلهم، لأن فضلهم لایبلغه ملك مقرب و لا نبی مرسل، ألم تسمعوا ما ذکر من [فضل] أتباع الائمة الهداة علیهم السلام و هم المؤمنون الذین قال اللّه تعالی: فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفیقاً**.[2] فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الائمة علیهم السلام، فکیف بهم و بفضلهم!

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۱۲۸.
۲. نساء، ۶۹.

و اعلموا أن أحداً من خلق اللّه لم‌یصب رضی‌اللّه الّا بطاعته و طاعة رسوله و طاعة ولاة الامر من آل محمّد، و معصیتهم معصیة اللّه، و لم‌ینکر لهم فضلاً عظیماً أو صغیراً.[۱]

و در *ارشادالقلوب* به نقل از *کافی* روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام نامه‌ای به یاران خود نوشتند و از جمله فرمودند: هر که شادمان می‌شود از اینکه خدا را دیدار کند در حالی که مؤمن حقیقیِ حقیقی باشد باید خدا و رسول او و مؤمنان را دوست و سرپرست خود گیرد، و از دشمن آنان به درگاه خدا بیزاری جوید، و فضایلی را که دربارهٔ آنان به وی رسیده بپذیرد، زیرا فضیلت آنان به پایه‌ای است که هیچ فرشتهٔ مقرب و پیامبر مرسلی به آن نمی‌رسد، آیا نشنیده‌اید آنچه را که دربارهٔ [فضیلت] پیروان پیشوایان هدایت که همان مؤمنان واقعی هستند در قرآن آمده؟ آنجا که خدا می‌فرماید: «پس آنان با کسانی هستند که خداوند لطف خاصی با آنان داشته از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان، و آنان خوب رفیقانی هستند». این وجهی از وجوه فضیلت پیروان ائمه علیهم السلام است تا چه رسد به خود آن امامان و فضیلت آنان.

و بدانید که هیچ یک از آفریدگان خدا به خشنودی خدا نرسد مگر از راه طاعت او و طاعت رسول او و طاعت والیان امر از آل محمّد، که نافرمانی آنان نافرمانی خداست، و از این راه که هیچ فضیلتی از آنان را بزرگ یا کوچک منکر نشود.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌عبداللّه علیه‌السلام انه أشرف علی الناس فی الحج فقال: ما أکثر الضجّ (الضجیج) و أقل الحج (الحجیج)! فقال له داود الرّقّی: یابن رسول‌اللّه، هل یستجیب اللّه دعاء هذا الجمع الذی أری؟ قال: ویحک، إِنَّ اللّهَ لایَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ،[۲] ان الجاحد لولایة علیّ کعابد الوثن.[۳]

و در *بصائرالدرجات* روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام بر مردم در ایام حج سری کشید و فرمود: چقدر ضجّه کننده بسیار است و حاجی واقعی کم! داود رَقّی گفت: ای فرزند رسول‌خدا، آیا خداوند دعای این جمعی را که من مشاهده می‌کنم مستجاب می‌نماید؟ فرمود: وای بر تو، «خداوند گناه شرک به او را

---

۱. *کافی*، ج ۸، ص ۱۰ و ۱۱، *ارشادالقلوب*، ص ۴۱۷.
۲. نساء، ۴۸.
۳. *بصائرالدرجات*، ص ۳۵۸.

نمی‌آمرزد و گناهان دیگر را می‌آمرزد» و منکر ولایت علی مانند مشرک و بت‌پرست است.

و فی *المناقب* عن الحسین بن علی، عن أمیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: أتیت النبی صلی الله علیه و آله و هو فی بعض حجراته، فاستاذنت علیه فأذن لی، فلما دخلت قال: یا علیّ، أما علمت ما بینی و بینك؟ فما لك تستأذن علیّ؟! قلت: یا رسول‌اللّه، أحببت أن أفعل ذلك، قال: یا علیّ، أحببت ما أحبّ اللّه، و أخذت بآداب اللّه. یا علیّ، أما علمت أن خالق و رازقی أبی أن یکون لی أخ دونك؟ یاعلیّ، أنت وصیّی بعدی، أنت المظلوم المضطهد بعدی. یا علیّ، الثابت معك کالمقیم معی، و مفارقك مفارقی. یا علیّ، کذب من زعم أنه یحبّنی و یبغضك، لأن اللّه تعالی خلقنی و ایّاك من نور واحد.[1]

و در مناقب از امام حسین علیه‌السلام از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و آن حضرت در یکی از اتاق‌های خود بود، پس اجازه خواستم و ایشان اجازه فرمود، چون داخل شدم فرمود: ای علی، آیا از رابطهٔ نزدیک من با خود باخبر نیستی؟ پس چرا از من اجازه می‌خواهی؟ عرض کردم: ای رسول‌خدا، دوست دارم اجازه بگیرم، فرمود: ای علی، آنچه را خدا دوست دارد دوست داشته‌ای و آداب الهی را رعایت کرده‌ای. ای علی، آیا ندانسته‌ای که آفریننده و روزی دهندهٔ من نخواسته است که مرا برادری جز تو باشد؟ ای علی، تو پس از من وصیّ منی، تو پس از من مظلوم خواهی بود و به خاطر دینت مورد آزار و اذیت قرار خواهی گرفت. ای علی، آنکه با تو ثابت بماند مانند کسی است که با من ثابت مانده است، و هر که از تو جدا شود از من جدا شده است. ای علی، دروغ می‌گوید کسی که پندارد مرا دوست دارد و تو را دشمن، زیرا خدای متعال من و تو را از یک نور آفریده است.

و فی *المناقب* عن أنس ان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله أوصانی (الی أن قال) یدخل داخل و هو أمیرالمؤمنین و خیر الوصیین و أولی الناس بالنبیین و قائد الغرّ المحجّلین. فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الانصار؛ حتی قرع الباب فاذا هو علی‌بن أبی‌طالب. فلما دخل عرق وجه النبی صلی الله علیه و آله عرقاً شدیداً، فمسح العرق من وجهه بوجه علی‌بن أبی‌طالب.[2]

---

۱. مناقب ابن‌شاذان، ص ۶۰، حدیث ۳۳.
۲. همان، ص ۵۷، حدیث ۳۱.

و در همان کتاب از انس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا سفارش کرد که ... و فرمود: نخستین کسی که بر من وارد شود امیرمؤمنان و بهترین اوصیا و سزاوارترین مردم به پیامبران و پیشوای دست و رو سپیدان است. گفتم: خدایا، او را مردی از انصار قرار ده. آنگاه در کوبیده شد دیدم علی بن ابی‌طالب است. چون به خانه درآمد صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت عرق کرده بود، پیامبر عرق را از صورت خود گرفت و به صورت علی بن ابی‌طالب مالید.

و عن سُلَیم بن قیس قال: جاء رجل الی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام و أنا أسمع، فقال: أخبرنی یا أمیرالمؤمنین بأفضل منقبة لك. قال: ما أنزل الله فی کتابه. قال: و ما أنزل فیك؟ قال: قوله: أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ،[1] أنا الشاهد علی (من) رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. و قوله: وَ مَن عِندَهُ عِلْمُ الْكِتابِ،[2] ایّای عنیٰ. و لم یَدَع شیئاً مما ذکر الله فیه الاّ ذکره.

و از سُلَیم بن قیس روایت کرده که: مردی خدمت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آمد و من می‌شنیدم که گفت: ای امیرمؤمنان، بالاترین منقبت خود را برایم بازگو. فرمود: همان است که خداوند در کتابش نازل کرده. گفت: چه نازل کرده؟ فرمود: این آیه: «آیا کسی که دلیلی روشن از پروردگارش به‌دست دارد و شاهدی هم از خودش در پی اوست...» من شاهد بر رسول‌خدایم (یا: من شاهد از رسول‌خدایم)، و نیز این آیه: «و آنکه علم کتاب نزد اوست» که منظور من هستم. و آن حضرت چیزی از آیاتی را که خداوند دربارهٔ او نازل کرده باقی نگذاشت مگر آنکه یادآوری نمود.

قال: فأخبرنی بأفضل منقبة لك من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. قال: نصبه ایّای بغدیر خمّ بالولایة من الله عزوجل بأمر الله تبارك و تعالی، و قوله: «أنت منّی بمنزلة هارون من موسی». و سافرت مع رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و ذلك قبل أن تؤمر نساؤه بالحجاب و أنا أخدم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لیس له خادم غیری، و کان لرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لحاف لیس له لحاف غیره، و معه عایشة، فکان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ینام بینی و بین عایشة لیس علینا ثلاثة (ثلاثتنا) لحاف غیره، فاذا قام

---

۱. هود، ۱۷.
۲. رعد، ۴۳.

رسول‌اللّه ﷺ يصلّى حطّ بيده اللحاف من وسطه بيني و بين عايشة، و يمسّ اللحاف الفراش الذى تحتنا؛ و يقوم رسول‌اللّه ﷺ فيصلّى.

مرد گفت: مرا خبر ده از برترین منقبت خود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده. فرمود: همین که در روز غدیر خم مرا به امر خداوند به ولایت از سوی خداوند نصب نمود، و اینکه فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسایی». و من با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسافرت کردم و این پیش از نزول آیهٔ حجاب بود که زنان آن حضرت مأمور شدند پرده‌نشین باشند، و من خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردم و خادمی جز من نداشت، و آن حضرت یک لحاف بیشتر نداشت، و عایشه نیز همراه او بود، پس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان من و عایشه می‌خوابید و روی ما سه نفر همان یک لحاف بیشتر نبود، و هرگاه رسول‌خدا برمی‌خاست تا نماز بخواند، با دست خود وسط لحاف را پایین می‌آورد به‌طوری که لحاف به بستری که زیر ما گسترده بود می‌چسبید، و رسول‌خدا برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

فأخذتنى الحمّى ليلة فأسهرتنى، فسهر رسول‌اللّه ﷺ لسهرى، فبات ليلته بينى و بين مصلاّه، يصلّى ما قدّر له، ثم يأتينى فيسألنى و ينظر الىّ، فلم يزل دأبه ذلك الى أن أصبح. فلما أصبح صلّى بأصحابه الغداة، ثم قال: اللهم اشفِ علياً و عافه، فانه قد أسهرنى الليلة بما به من الوجع، فكأنما نشط (نشطت ظ) من عقال، ما بى فلتة. ثم قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: أبشر يا أخى ـ قال ذاك و أصحابه يسمعون ـ قلت: بشّرك اللّه بخير يا رسول‌اللّه و جعلنى فداك، قال: انى لم أسأل [الليلة] شيئاً الاّ أعطانيه، و لم أسأل لنفسى شيئاً الاّ سألت لك مثله، و انى دعوت اللّه أن يواخى بينى و بينك ففعل، و سألت أن يجعلك ولىّ كل مؤمن بعدى ففعل...[1] ـ الحديث.

شبی مرا تب سخت درگرفت و بی‌خوابم ساخت، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به خاطر من بیدار بود و آن شب را میان من و جای نماز خود به سر برد، هر مقدار که مقدر بود نماز می‌خواند، سپس نزد من می‌آمد و از حالم می‌پرسید و به من نظر می‌کرد، و تا صبح پیوسته کارش این بود. صبح که شد نماز را با اصحاب خواند، سپس گفت: خدایا، علی را شفا بده و او را عافیت بخش، که او دیشب به خاطر درد خود مرا تا صبح بیدار داشت. تا این دعا را کرد

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱ و ۲

گویا بندی از پای من باز شد و دیگر هیچ درد و ناراحتی نداشتم. سپس در حضور اصحاب که همه می‌شنیدند فرمود: ای برادر، مژده باد تو را؛ گفتم: خداوند تو را مژدهٔ خیر دهد ای رسول‌خدا و مرا فدایت سازد، فرمود: من دیشب از خداوند چیزی نخواستم جز آنکه مرا عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم، و من از خدا خواستم که میان من و تو برادری قرار دهد و قرار داد، و از او خواستم که پس از من تو را ولیّ هر مؤمنی قرار دهد و قرار داد...

**بیان:** قوله: «خط بیده» اشارة الی الخط البرزخی الفاصل بین الظاهر و الباطن. فافهم و لاتکن من الجاهلین.

**شرح:** اینکه فرمود: «با دست خود خط می‌انداخت» اشاره است به خط برزخی که فاصل میان ظاهر و باطن است. این را بفهم و از جاهلان مباش.

و فی *الکافی* عن أحمد بن عمر الحلاّل قال: سألت أبا الحسن علیه‌السلام عن قوله اللّه عزوجل: **أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ**،[1] فقال: **أمیرالمؤمنین** علیه‌السلام **الشاهد علی رسول‌اللّه** صلی‌الله‌علیه‌وآله، **و رسول‌اللّه** صلی‌الله‌علیه‌وآله **علی بیّنة من ربه.**

و در *کافی* از احمد بن عمر حلاّل روایت کرده که از حضرت رضا علیه‌السلام از معنی این آیه پرسیدم: «پس آیا کسی که بر دلیلی روشن از سوی پروردگار خود قرار دارد و شاهدی هم از خودش به دنبال اوست...» فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاهد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و رسول‌خدا همان کسی است که بر دلیلی روشن از سوی پروردگار خود قرار دارد.

و فی *تأویل الآیات*: قال أبوعلی الطبرسی رحمه‌الله: **أفمن کان علی بیّنة من ربه النبی** صلی‌الله‌علیه‌وآله **یتلوه شاهد منه علیٌّ بن أبی‌طالب** علیه‌السلام. و هو المرویّ عن أبی‌جعفر الباقر و علی بن موسی الرضا علیهماالسلام.[2]

و در *تأویل الآیات* گوید: ابوعلی طبرسی(ره) گفته: آنکه بر دلیلی روشن از سوی پروردگارش قرار دارد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. و شاهدی که در پی اوست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. و این مطلب از امام باقر و حضرت رضا علیهماالسلام روایت شده است.

---

۱. هود، ۱۷.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۲۳۲.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن ابن عباس ﷺ قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **من أنکر امامة علی کان کمن أنکر نبوتی، و من أنکر نبوتی کان کمن أنکر ربوبیّة ربّی عزوجل.**[۱]

و فی خبر آخر: **یا علیّ، من عرفنا فقد عرف اللّه، و من أنکرنا فقد أنکراللّه.**[۲]

و در *امالی صدوق* از ابن‌عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هر که امامت علی را انکار کند چون کسی است که نبوت مرا انکار کرده، و هر که نبوت مرا انکار کند چون کسی است که ربوبیت پروردگار بزرگ مرا انکار کرده است.

و در خبر دیگری است: ای علی، هر که ما را شناخت خدا را شناخته، و هر که منکر ما شد خدا را انکار کرده است.

و فی *الارشاد* عن ابن‌عباس قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **ان اللّه خلق علیّاً فی صورة اثناعشر نبیّاً، جعل رأسه کرأس آدم، و وجهه کوجه نوح، و فمه کفم شیث، و أنفه کأنف شعیب، و بطنه کبطن موسی، و یده کید عیسی، و رجله کرجل اسحاق، و ساعده کساعد سلیمان، وجبهته کجبهة یوسف، و عینه کعینی.**[۳]

و در *ارشادالقلوب* از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند علی را در صورت دوازده پیامبر آفریده است: سر او را مانند سر آدم، صورت او را مانند صورت نوح، دهان او را مانند دهان شیث، بینی او را مانند بینی شعیب، شکم او را مانند شکم موسی، دست او را مانند دست عیسی، پای او را مانند پای اسحاق، ساق دستش را مانند ساق دست سلیمان، پیشانی او را مانند پیشانی یوسف، و چشم او را مانند چشم من قرار داده است.

و فی بعض کتب العامة عن عمر قال: أشهد علی رسول‌اللّه سمعته و هو یقول: لو أن السماوات السبع و الأرضین السبع وضعت فی کفة [میزان]، و وضع ایمان علیّ فی کفة، لرجح ایمان علیّ. (رواه الطبری)[۴]

و در برخی از کتاب‌های اهل سنّت آمده که عمر گفت: بر رسول‌خدا گواهی می‌دهم که از آن حضرت شنیدم که فرمود: اگر همهٔ آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در کفه‌ای قرار گیرد و ایمان علی در کفه‌ای دیگر، ایمان علی بر آنها رجحان یابد. (این را طبری روایت کرده است.)

---

۱. *امالی صدوق*، مجلس ۹۴، ص ۵۸۶.
۲. همان، ص ۵۸۷.
۳. در روایت دو شباهت دیگر ذکر نشده است.
۴. مناقب خوارزمی، ص ۷۸.

و فی *الارشاد* عن الصادق علیه‌السلام: **من ترک زیارة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام لم ینظر اللّه الیه قطّ، و ان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام أفضل من کل الائمة علیهم‌السلام، و له مثل ثواب أعمالهم و علی قدر أعمالهم [فضّلوا].**[1]

و در *ارشادالقلوب* است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام را ترک کند خداوند هرگز به او نظر رحمت نمی‌کند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام از همهٔ امامان برتر است و پاداش او برابر پاداش اعمال همهٔ آنان است و آنان هر یک به اندازهٔ عمل خود پاداش دارند.

و فی *جامع‌الاخبار* قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **حقٌّ علیّ علی المؤمنین و المسلمین کحق الوالد علی الولد.**[2]

و قال: **لو وزن ایمان علیّ مع ایمان (بایمان) أهل الارض لرجح ایمان علیّ.**[3]

و در *جامع‌الاخبار* است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق علی بر مؤمنان و مسلمانان مانند حق پدر بر فرزند است.

و فرمود: اگر ایمان علی با ایمان همهٔ مردم روی زمین سنجیده شود ایمان علی سنگین‌تر خواهد بود.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ رحمه‌الله: أتی عمربن الخطاب رجلان یسألانه عن طلاق الأمة، فالتفت الی خلفه فنظر الی علی بن ابی طالب علیه‌السلام فقال: یا أصلع، ما تری فی طلاق الأمة؟ فقال له بأصابعه هکذا، و أشار بالسبابة و الذی یلیها. فالتفت الیهما عمر فقال: ثنتان. فقالا: سبحان اللّه! جئناك و أنت أمیرالمؤمنین سألناك و جئت الی رجل سألته، و اللّه ما کلّمك! فقال: عمر: تدریان من هذا؟ قالا: لا، قال: هذا علی‌بن أبی طالب، سمعت رسول‌اللّه یقول: **لو أن السماوات السبع و الارضین السبع وضعتا فی کفّة میزان و وضع ایمان علیّ فی کفة، لرجح ایمان علیّ.**[4]

و در *امالی* طوسی است که: دو مرد نزد عمر بن خطاب آمدند و دربارهٔ طلاق کنیز از او پرسیدند، عمر به پشت سر خود نگریست و به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نگاهی کرد و گفت: ای اصلع (مردی که موی جلو سر او ریخته باشد) نظر تو دربارهٔ طلاق کنیز چیست؟ آن حضرت با انگشت سبابه و انگشت کنار آن اشاره کرد این‌گونه. عمر رو به آن دو نفر کرد و گفت: دوبار است. گفتند: سبحان

---

۱. *ارشادالقلوب*، ص ۴۴۲.
۲. *جامع‌الاخبار*، باب ۵، ص ۱۶.
۳. همان.
۴. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۲۴۳.

اللّه ! ما نزد تو که امیرمؤمنان هستی آمدیم و از تو پرسش نمودیم و تو نزد مرد دیگری رفتی و از او پرسیدی و او به خدا سوگند که با تو حرف نزد (و فقط با انگشت اشاره کرد)! عمر گفت: آیا می‌دانید که او کیست؟ گفتند: نه، گفت: این علی بن ابی‌طالب است، من از رسول‌خدا شنیدم که می‌فرمود: اگر همهٔ آسمان‌های هفت‌گانه و همهٔ زمین‌های هفت‌گانه را در کفهٔ ترازویی و ایمان علی را در کفهٔ دیگر قرار دهند ایمان علی سنگین‌تر خواهد بود.

و فی کتاب سلیم‌بن قیس الهلالیّ عن رسول‌اللّه ﷺ: **أعطی اللّه علیّاً من الفضل جزءاً لو قسم علی أهل الأرض لوسعهم. و أعطی علیّاً من العلم جزءاً لو قسم علی أهل الأرض لوسعهم. اسمه مکتوب علی کل حجاب فی الجنة، بشّرنی به ربی. علیٌّ محمود عندالحق، عظیم عند الملائکة، علیٌّ خاصّی و خالصتی، و ظاهری و باطنی، و سرّی و علانیتی.**[1]

و در کتاب سُلَیم بن قیس هلالی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند علی را جزئی از فضیلت عنایت کرده که اگر بر همهٔ مردم روی زمین تقسیم گردد همه را فراگیرد. و نیز او را جزئی از علم عنایت کرده که اگر بر همهٔ مردم روی زمین تقسیم گردد همه را فراگیرد. نام او بر هر حجابی و پرده‌ای که در بهشت است نوشته شده، خداوند مرا بدان بشارت داده است. او نزد خداوند، ستوده است و نزد فرشتگان، بزرگ. علی خاص و ویژهٔ من و ظاهر و باطن و نهان و آشکار من است.

فقد ظهر أن الولایة هی المبدأ و المعاد، و هی أول فرض یفرضه اللّه، و أول خلعة کمال یلبسها اللّه النبی ﷺ ثم یلبس بعد ذلك خلعة النبوة و الرسالة. فکم تقرأ فی الدعاء: «اللهم انی اسألك باسمك الاعظم الذی خلقت به کل شیء، وکتبته علی کل شیء». ألم‌تعلم أن الاسم الاعظم ثلاثة: اسم الذات و اسم الصفات و اسم هو سر الذات و روح الصفات، و هی الکلمة الجاریة فی سایر الموجودات، فهی سر الذات و سر الصفات، و بها تنفعل الکاینات.

پس آشکار شد که ولایت مبدأ و معاد است، و نخستین واجب الهی است، و اولین خلعت کمالی است که خداوند بر قامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پوشاند و سپس خلعت نبوت و رسالت را بر تن او می‌کند. چه بسیار در

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۱۴۹ به نقل از سلیم بن قیس.

دعاها می‌خوانی: «خدایا، از تو درخواست می‌کنم به اسم اعظمت که همه چیز را به‌وسیلهٔ آن آفریده‌ای، و آن را بر هر چیز نوشته‌ای». آیا نمی‌دانی که اسم اعظم سه‌تاست: اسم ذات، اسم صفات، و اسمی که سرّ ذات و روح صفات است، و آن همان کلمه‌ای است که در سایر موجودات جاری است، پس آن سرّ ذات و روح صفات است و کاینات از آن اثر می‌پذیرند.

فاسم الذات هو «اللّه» و هو الاسم المقدس، و هو عَلَم لذات الاحد الحق. و اسم الصفات للواحد الاحد و هو محمّد. و الاسم الذی هو روح الصفات و سرالذات هو علیّ و هو النور. و کل واحد من هذه الثلاثة اسم أعظم. فاسم الجلالة هو الاسم المقدس المکرم. و اسم محمد هو ظاهر الاسم الاعظم، لان الواحد صورة الموجود و ظاهر المعدود. و اسم علیّ ظاهر الباطن و باطن الظاهر، فهو الاسم الاعظم بالحقیقة، لانه جامع لسر الربوبیة و سر النبوة و سر الولایة و سر الحکم و السلطنة و سر الجبروت و العظمة و سر التصرف و الهیبة، و الیه الاشارة بقوله تعالی: وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلیٰ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ،[1] و هو علی ما تقدم فی الأخبار أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، و صرّح به فی زیارة (الزیارة) الجامعة ایضاً.

اسم ذات همان «اللّه» است که نام مقدس خدا و عَلَم است برای ذات یگانهٔ حق. و اسم صفات برای واحد اَحَد است که «محمّد» می‌باشد. و اسمی که روح صفات و سرّ ذات است «علی» است و آن نور است. هر یک از این سه اسم، اسم اعظم است. اسم جلاله (اللّه) اسم مقدس مکرّم است. و اسم محمّد ظاهر اسم اعظم است، زیرا واحدْ صورت موجود و ظاهر معدود است. و اسم علی ظاهر باطن و باطن ظاهر است، پس او به حقیقت اسم اعظم است، زیرا جامع سرّ ربوبیت و سرّ نبوت و سرّ ولایت و سرّ حکومت و سلطنت و سرّ جبروت و عظمت و سرّ تصرف و هیبت می‌باشد، و این آیه اشاره به آن دارد: «و او (خدا) راست مثل اعلی (بالاترین وصف و صفت) در آسمان‌ها و زمین»، و آن مثل اعلی بر اساس اخبار گذشته امیرمؤمنان علیه‌السلام است، و در زیارت جامعه نیز به آن تصریح شده است.

---

۱. روم، ۲۷.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۰۷

### یاری علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

و فی منهاج العلامة رحمه‌الله فی بیان قوله تعالی: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ[1] قال الثعلبی فی تفسیره: ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لما أراد الهجرة خلّف علی بن أبی طالب علیه‌السلام لقضاء دیونه و ردّ الودایع التی کانت عنده، و أمره لیلة خرج الی الغار - و قد أحاط المشرکون بالدار - أن ینام علی فراشه، فقال له: یا علیّ، اتّشح ببردی الحضرمیّ الاخضر، و نم علی فراشی، فانه لایصل الیهم مکروه الیک ان‌شاءاللّه، ففعل ذلک.

و در منهاج علامه (ره) در تفسیر این آیه «و از مردم کس هست که در راه خشنودی خدا جانبازی می‌کند» از تفسیر ثعلبی نقل کرده که: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خواست از مکه هجرت کند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را برای ادای دیون و ردّ امانت‌هایی که نزد حضرتش بود در مکه به جای نهاد، و شبی که می‌خواست به سوی غار بیرون برود، در حالی که مشرکان خانه را محاصره کرده بودند، او را دستور داد تا در بستر آن حضرت بخوابد وبه او فرمود: ای علی، بُرد حضرمی سبز رنگ مرا به خود بپیچ و بر بستر من بخواب، که به خواست خدا گزندی به تو نخواهد رسید، و علی علیه‌السلام چنین کرد.

فأوحی اللّه عزوجل الی جبرئیل و میکائیل: انی قد آخیت بینکما و جعلت عمر أحدکما أطول من آخر، فأیکما یؤثر صاحبه بالحیاة الدنیا؟ فاختار کلاهما الحیاة، فأوحی اللّه

---

۱. بقره، ۲۰۷.

عزوجل اليهما: ألاكنتما مثل علي‌بن أبي‌طالب؟ آخيت بينه و بين محمّد، فبات على فراشه يقيه بنفسه، و يؤثره بالحياة. اهبطا الى الارض فاحفظاه من عدوّه. فنزلا، و كان جبرئيل عند رأسه و ميكائيل عند رجليه، فقالا: بخ بخ، مَن مثلك يابن أبي‌طالب؟! يباهي اللّه بك الملائكة. فأنزل اللّه تعالى على رسوله ﷺ و هو متوجه الى المدينة.[1]

آنگاه خداوند به جبرییل و میکاییل وحی کرد که من میان شما برادری افکندم و عمر یکی از شما را درازتر از دیگری قرار دادم، حال کدام یک از شما حاضر است دیگری را به زندگی دنیا بر خود ترجیح دهد؟ هر دو خواستار زندگی شدند (و هیچ یک حاضر نشد جان خود را فدای دیگری کند)، پس خداوند به آنها وحی کرد: چرا شما مانند علی بن ابی‌طالب نیستید؟ من میان او و محمّد برادری افکندم و او بر بستر وی خوابید و با جان خود از او پاسداری کرد و زنده بودن او را بر حیات خویش ترجیح داد. اکنون به زمین فرود روید و او را از دشمنش محافظت کنید. آن دو فرشته فرود آمدند، جبرییل بالای سر و میکاییل پایین پای آن حضرت نشست و گفتند: به به، کیست مانند تو ای علی؟! خداوند به تو بر فرشتگان افتخار می‌کند. آنگاه خداوند این آیه را بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که به سوی مدینه رهسپار بود نازل فرمود.

و فی *تأويل الآيات* بعد هذه الرواية: روى أخطب خوارزم حديثاً يرفعه باسناده الى النبي ﷺ قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: نزل عليَّ جبرئيل صبيحة يوم الغار، فقلت: حبيبي جبرئيل، أراك فرحاً! فقال: يا محمّد، و كيف لا أكون كذلك و قد قرّت عيني بما أكرم اللّه به أخاك و وصيّك و امام أُمتك علي‌بن أبي‌طالب. فقلت: بماذا أكرمه اللّه؟ قال: باهى بعبادته البارحة ملائكته و قال: يا ملائكتي، انظروا الى حجتي في أرضي بعد نبيّي و قد بذل نفسه، و عفّر خده في التراب تواضعاً لعظمتي؛ أُشهدكم انه امام خلقي، و مولى بريّتي.[2]

و در *تأويل‌الآيات* پس از نقل این روایت گوید: اخطب خوارزم حدیثی را به سند مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: جبرییل صبح روزی که ما به غار رسیدیم بر من نازل شد، گفتم: ای حبیب من جبرییل، تو را خوشحال می‌بینم! گفت: ای محمّد، چگونه شاد نباشم در حالی که چشمم به

---

۱. *احقاق‌الحق*، ج ۳، ص ۲۶ از ثعلبی. و *نهج‌الحق*، علامهٔ حلّی، ص ۱۷۶، آیهٔ ۵.
۲. *مناقب خوارزمی*، ص ۲۲۸.

سبب اکرامی که خداوند نسبت به برادر و وصی و امام امت تو علی بن ابی طالب روا داشت روشن گردیده است. گفتم: خداوند چه اکرامی به او کرد؟ گفت: دیشب با عبادت او بر فرشتگان خویش افتخار کرد و فرمود: ای فرشتگان من، به حجت من در زمین پس از پیامبرم بنگرید که هم جان نثاری کرده و هم به خاطر تواضع در برابر عظمت من گونهٔ خود را بر خاک نهاده است؛ شما را گواه می‌گیرم که او پیشوای خلق من و مولای آفریدگان من است.

اعلم أنه انما أوحی اللّه الکبیر الجلیل الی جبرئیل و میکائیل: **أیّکما یؤثر صاحبه بالعمر الطویل؟** و هو العالم بشأنهما علی الجملة و التفصیل، لیبیّن فضل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام علی الملائکة المقربین، و ذلك هو الفضل المبین الذی لم‌ینله أحد من الاولین و الآخرین.[1]

بدان‌که خدای بزرگ و جلیل به جبرییل و میکاییل وحی کرد که «کدام یک از شما حاضر است برادرش را در عمر دراز یافتن بر خود ترجیح دهد؟» با آنکه اجمالاً و تفصیلاً از حال آن‌دو با خبر بود، تا فضل و برتری امیرمؤمنان علیه‌السلام را بر فرشتگان مقرب آشکار سازد، و آن همان فضیلت آشکاری است که احدی از اولین و آخرین به آن دست نیافته است.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله عزوجل: **وَ أَنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ**،[2] ذکر علی‌بن ابراهیم فی تفسیره عن أبی جعفر علیه‌السلام فی قوله: **و أنّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه** قال: **طریق الامامة فاتّبعوه ولاتتّبعوا السبل** أی طرقاً غیرها «**ذٰلِکُمْ وَصّیٰکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ**».[3]

و در *تأویل الآیات* در تفسیر آیهٔ «و این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید» از تفسیر *علی بن ابراهیم* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: راه راست راه امامت است که باید پیروی نمود، و راه‌های دیگر راه‌هایی غیر راه امامت است «این سفارشی است که خداوند به شما کرده، شاید تقوا پیشه کنید».

و ذکر علی‌بن یوسف بن جبیر رحمه‌الله فی کتاب *نهج الایمان* قال: الصراط المستقیم هو

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۹۵-۹۶.
۲. انعام، ۱۵۳.
۳. *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۲۱۵.

علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام فی هذه الامة (الآیة)، لما رواه ابراهیم الثقفی فی کتابه باسناده الی بریدة الأسلمی قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: **ان هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه و لاتتّبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله قد سألت اللّه أن یجعلها لعلیّ، ففعل.**

فقوله «یجعلها لعلیّ» أی سبیله التی هی صراطه و سبیله القویم الهادی الی جنّات النعیم.[1]

و علی بن یوسف جبیر در کتاب *نهج‌الایمان* آورده که صراط مستقیم در این امت (یادر این آیه) علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است، زیرا ابراهیم ثقفی در کتاب خود به‌سندش از بریدهٔ اسلمی روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ این آیه فرمود: من از خدا خواستم که این راه راست را برای علی قرار دهد، و چنین کرد.

یعنی از خدا خواستم که این راه را راه علی که راه راست و استوار و رهنما به سوی بهشت‌های پرنعمت است قرار دهد.

و فی *تأویل‌الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: **قیلَ ارْجِعُوا وَرائَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً، فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ، باطِنُهُ فیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ.**[2] روی عن محمدبن العباس [ باسناده عن ابن عباس] قال: سألت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله عن قول اللّه عزوجل: **فضرب بینهم بسور له باب** الآیة، فقال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: **أنا السور، و علیٌّ الباب.**[3]

و در *تأویل‌الآیات* در تفسیر این آیه: «به منافقان گفته شود: به عقب بازگردید و از آنجا نوری بطلبید. پس میان مؤمنان و منافقان دیواری زده شود که دری دارد، داخل محوطهٔ آن رحمت است و بیرونش عذاب» از محمد بن عباس به سندش از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: دربارهٔ این آیه از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم، فرمود: من آن دیوارم و علی آن در است.

و فیه عن محمّدبن العباس باسناده عن سعیدبن جبیر قال: سئل رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله عن قول‌اللّه عزوجل: **فضرب بینهم بسور** الآیة، فقال: **أنا السور، و علیٌّ الباب، و لیس یؤتی السور الّا من قبل الباب.**[4]

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۱۷۳.
۲. حدید، ۱۳.
۳. *تأویل‌الآیات*، ص ۶۳۷.
۴. همان.

و در همان کتاب از محمد بن عباس به سندش از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ این آیه پرسیده شد، فرمود: من آن دیوارم، و علی آن در است، و از دیوار نتوان رد شد مگر از جانب در.

و فی *تأویل‌الآیات*، فی تفسیر قوله عزوجل: «**وَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ اُولئِكَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ**:[1] روی محمّدبن العباس باسناده عن صهیب، عن جعفربن محمّد، عن أبیه، عن آبائه علیهم‌السلام قال: **هبط علی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ملك له عشرون ألف رأس، فوثب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لیقبّل یده، فقال له الملك: مهلاً مهلاً یا محمّد، فأنت و اللّه أكرم علی اللّه من أهل السماوات و أهل الارض أجمعین.** و انّ‌الملك یقال له «محمود» فاذا بین كتفیه مكتوب: **لا اله الّا اللّه، محمّد رسول‌اللّه، علیٌّ الصدّیق الاكبر.** فقال له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **حبیبی محمود، منذُ كَم مكتوب بین منكبیك؟** قال: **من قبل أن یخلق اللّه آدم أباك باثنی‌عشر ألف عام.**[2]

و در همان کتاب در تفسیر این آیه: «و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنانند که به حقیقت راستگویان و شهیدان در نزد پروردگارشانند و پاداش و نور خود را دارند» از محمّد بن عباس به سندش از صُهَیب از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: فرشته‌ای که بیست هزار سر داشت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد، آن حضرت برجَست تا دست او را ببوسد، فرشته گفت: آرام آرام ای محمّد، به خدا سوگند که تو نزد خداوند از همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین گرامی‌تری. آن فرشته «محمود» نام داشت، پیامبر دید که میان دو کتف او نوشته شده: «خدایی جز خدای یگانه نیست، محمّد رسول خداست، علی بزرگ‌ترین راستگوست». پیامبر فرمود: ای حبیب من محمود، این نوشته از کی بر دوش‌های تو نوشته شده؟ گفت: دوازده هزار سال پیش از آنکه خداوند پدرت آدم را بیافریند.

و فی تفسیر قوله عزوجل: **یا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ**:[3] روی أبونعیم فی *حلیةالاولیاء* باسناده عن أبی‌هریرة انه قال: نزلت هذه الآیة فی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام و هو المعنیّ بقوله «المؤمنین».[4]

---

۱. حدید، ۱۹.
۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۶۳۹.
۳. انفال، ۶۴.
۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۲۰۱.

و در همان کتاب در تفسیر این آیه: «ای پیامبر، خداوند تو را کافی است و نیز و مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند» از ابونعیم در کتاب *حلیة‌الاولیاء* به سندش از ابوهریره روایت کرده که گفت: این آیه دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شد و مقصود از «مؤمنان» اوست.

و روی فی قوله سبحانه: **هُوَ الَّذی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنینَ**،[1] یعنی علی بن أبی طالب علیه‌السلام.[2]

و نیز در تفسیر این آیه: «اوست که تو را به یاری خود و با مؤمنان یاری داد» روایت کرده که مقصود از مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

و ذکر الشیخ الطوسی رحمه‌الله عن رجاله باسناده عن أبی‌النجم خادم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: **لما أُسری بی الی السماء رأیت علی ساق العرش مکتوب: لا اله الاّ اللّه، محمّد رسولی و صفیّی من خلق، أیّدته بعلیّ و نصرته به.**[3]

و شیخ طوسی به سندش از ابوالنجم خادم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، دیدم بر پایهٔ عرش نوشته است: «خدایی جز خدای یگانه نیست، محمّد رسول و برگزیدهٔ من از میان خلق من است، او را به علی تأیید کردم و یاری دادم».

فالمستفاد من الآیة الاولی أنه تعالی قال لنبیه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لاتحزن علی ما یفوتک من نصر اصحابک، فان اللّه یکفیک القتال و ینصرک و یؤیّدک بأمیرالمؤمنین علیه‌السلام**، لان اللّه سبحانه لم‌یجعل النصر و الفتح الاّ علی یدیه فی جمیع المواطن، و هذا لایحتاج الی بیان. و لایخفی أن هذا فضیلة لم‌ینلها أحد غیره، حیث ان اللّه سبحانه هو الکافی نبیّه القتال و الدافع عنه و الناصر له و المؤیّد، و جعل لأمیرالمؤمنین علیه‌السلام خاصة أن یکون له هذه المنازل عن نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله. فقد تضمّنت هاتان الآیتان فضائل جمّة لایحتاج وضوحها الی بیان.[4]

از آیهٔ اول استفاده می‌شود که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: غم مخور از اینکه

---

۱. انفال، ۶۲.
۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۲۰۱.
۳. همان.
۴. همان، ص ۲۰۲.

اصحابت تو را یاری ندادند، زیرا خداوند کار جنگ را از تو کفایت می‌کند و تو را به امیرمؤمنان علیه‌السلام کمک و یاری می‌رساند. دلیل آن این است که خدای سبحان فتح و پیروزی را در همهٔ جنگ‌ها جز به‌دست علی علیه‌السلام قرار نداد، و این نیاز به توضیح ندارد. و پوشیده نیست که این فضیلتی است که احدی جز او به آن دست نیافته است، زیرا خدای سبحان خود جنگ را از پیامبرش کفایت نمود و خود مدافع آن حضرت و یار و مؤیّد او بود، و فقط این فضیلت را برای امیرمؤمنان علیه‌السلام قرار داد که همهٔ این موقعیت‌ها نسبت به پیامبرش (از کفایت جنگ و یاری و تأیید) از آنِ او باشد. پس این دو آیه فضایل بسیاری را در خود دارند که وضوح آن نیازمند شرح و بیان نیست.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله عزوجل: وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیمَ،[1] روی الشیخ محمدبن الحسن الطوسی باسناده قال: سأل جابربن یزید الجعفی عن جعفربن محمّد الصادق علیه‌السلام عن تفسیر هذه الآیة: و انّ من شیعته لابراهیم فقال علیه‌السلام: ان اللّه سبحانه لمّا خلق ابراهیم کشف له عن بصره، فنظر فرأی نوراً الی جنب العرش، فقال: الهی، ما هذا النور؟ فقیل له: هذا نور محمّد صفوتی من خلق. و رأی نوراً الی جنبه، فقال: الهی، و ما هذا النور؟ فقیل له: هذا نور علی‌بن أبی‌طالب ناصر دینی. و رأی الی جنبهما ثلاثة أنوار، فقال: الهی، و ما هذه الانوار؟ فقیل له: هذا نور فاطمة، فطمت محبّیها من النار، و نور ولدیها الحسن و الحسین. فقال: الهی، و أری تسعة انوار قد حفّوا بهم، قیل: یا ابراهیم، هؤلاء الأئمّة من ولد علیّ و فاطمة. فقال ابراهیم: الهی، بحق هؤلاء الخمسة الّا عرّفتنی مَن التسعة. قیل: یا ابراهیم، أولهم علی‌بن الحسین، و ابنه محمّد، و ابنه جعفر، و ابنه موسی، و ابنه علیّ، و ابنه محمّد، و ابنه علیّ، و ابنه الحسن، و ابنه الحجة القائم علیهم‌السلام.

و در *تأویل الآیات* در تفسیر این آیه: «و یکی از شیعیان او ابراهیم است»[2] از شیخ طوسی به سندش روایت کرده که: جابر بن یزید جُعْفی از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر این آیه پرسید، حضرت فرمود: چون خدای سبحان ابراهیم را آفرید حجاب از دیده‌اش برداشت؛ ابراهیم نگاهی کرد و نوری را در کنار عرش دید،

---

۱. صافات، ۸۳.

۲. ظاهر آیه چنین است که ضمیر در آن به نوح علیه‌السلام بازمی‌گردد، یعنی یکی از شیعیان نوح ابراهیم است. ولی طبق بیاناتی که مفسران شیعه دارند می‌توان ابراهیم علیه‌السلام را از شیعیان علی علیه‌السلام دانست.

گفت: خدایا، این نور چیست؟ خطاب آمد: این نور محمّد برگزیدهٔ من از میان آفریدگان من است. و نور دیگری در کنار آن دید، گفت: خدایا، این نور چیست؟ خطاب آمد: این نور علی بن ابی‌طالب یاور دین من است. و در کنار آن دو نور سه نور دیگر دید، گفت: خدایا، این نورها چیستند؟ خطاب آمد: این نور فاطمه است که دوستانش را از آتش دوزخ جدا ساخته است، و نور دو فرزندش حسن و حسین است. گفت: خدایا، نُه نور دیگر می‌بینم که دور این پنج نور را گرفته‌اند. خطاب آمد: ای ابراهیم، اینان امامان از فرزندان علی و فاطمه‌اند. ابراهیم گفت: خدایا، به حق این پنج نور سوگند آن نهٔ نور را به من معرفی کن. خطاب آمد: ای ابراهیم، آنان علی بن الحسین، و پسرش محمد، و پسر او جعفر، و پسر او موسی، و پسر او علی، و پسر او محمّد، و پسر او علی، و پسر او حسن، و پسر او حجت قائم‌اند (علیهم‌السلام).

فقال: **سیدی و الهی، أری أنواراً أحلقوا (أحدقوا) بهم لایحصی عددهم الّا أنت.** قیل: یا ابراهیم، هؤلاء شیعة محمّد و أمیرالمؤمنین علی‌بن أبی طالب. قال ابراهیم: فبم تعرف شیعته؟ قال: **بصلاة احدی و خمسین، و الجهر بسم اللّه الرحمن الرحیم، و القنوت قبل الرکوع، و التختّم فی الیمین. فعند ذلك قال ابراهیم: اللهم اجعلنی من شیعة علیّ أمیرالمؤمنین.** قال: **فأخبر اللّه تعالی فی کتابه و ان ابراهیم من شیعة أمیرالمؤمنین**ﷺ.

ابراهیم گفت: ای سید و معبود من، انوار دیگری می‌بینم پیرامون آنان حلقه زده‌اند که تعداد آنها را جز تو کسی نمی‌داند. خطاب آمد: ای ابراهیم، اینان شیعیان محمّد و امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌اند. ابراهیم گفت: شیعیان او از کجا شناخته می‌شوند؟ خطاب آمد: به پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحب) در شبانه‌روز خواندن، و بسم‌اللّه الرحمن الرحیم را بلند گفتن، و قبل از رکوع قنوت خواندن، و انگشتر در دست راست کردن. اینجا بود که ابراهیم گفت: خدایا، مرا هم از شیعیان علی امیرمؤمنان قرار ده. خداوند هم در کتاب خود خبر داده که ابراهیم از شیعیان امیرمؤمنان علیه‌السلام است.

فیکون أفضل من ابراهیمﷺ، لان المتبوع أفضل من التابع. و مما یدلّ علی أن جمیع الانبیاء و الرسل من شیعته ما روی عن الصادقﷺ انه قال: **لیس الّا اللّه و رسوله و نحن أهل‌البیت و شیعتنا، و الباقی فی النار.** فتعیّن أن جمیع أهل الایمان من الانبیاء و

الرسل من أتباعهم و شیعتهم. و لقول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لو اجتمع الخلق علی حبّ علیّ لم یخلق الله النار.**[۱]

پس علی علیه‌السلام از ابراهیم علیه‌السلام برتر است، زیرا پیشوا از پیرو برتر است. و از جمله دلایلی که همهٔ انبیا و رسولان از شیعیان او هستند روایتی است از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود: «کسی جز خدا و رسول او و ما اهل بیت و شیعیان ما بر حق نیست. و بقیه در آتش دوزخ‌اند». از این رو معلوم می‌شود که همهٔ اهل ایمان از انبیا و رسولان از پیروان و شیعیان این خاندانند. و همچنین به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «اگر همهٔ آفریدگان بر دوستی علی گرد می‌آمدند خداوند آتش دوزخ را نمی‌آفرید».

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله عزوجل: وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظیماً:[۲] روی الشیخ الطوسی رحمه‌الله و أخطب خوارزم عن ابن‌عباس قال: سأل قوم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله عن الآیة فیمن نزلت؟ قال: **اذا کان یوم القیامة عقد لواء من نور أبیض و نادی مناد: لیقم سیدالمؤمنین و معه الذین آمنوا بعد بعث محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله. فیقوم علی‌بن أبی‌طالب، فیعطی اللواء من النور الأبیض بیده، و تحته جمیع السابقین الاولین من المهاجرین و الانصار، لایخالطهم غیرهم.**

و در *تأویل الآیات* در تفسیر این آیه: «خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند آمرزش و اجری بزرگ را وعده داده است» از شیخ طوسی (ره) و نیز از اخطب خوارزم از ابن عباس روایت کرده است که گفت: قومی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که این آیه دربارهٔ چه کسی نازل شده است؟ فرمود: چون روز قیامت شود پرچمی از نور سفید بسته شود و منادیی ندا کند: آقای مؤمنان و کسانی که پس از بعثت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده‌اند با او برخیزند، پس علی بن ابی‌طالب برمی‌خیزد و آن پرچم سفید را به‌دست او می‌دهند، و در زیر آن پرچم همهٔ مسلمانان اولیه از مهاجران و انصار قرار دارند و مسلمانان دیگر نه.

**حتی یجلس علی منبر من نور رب العزة، و یعرض الجمیع علیه رجلاً رجلاً، فیعطیه أجره و**

---

۱. *تأویل الآیات*، ص ۴۸۵-۴۸۶.
۲. فتح، ۲۹.

نوره، فاذا أتى على آخرهم، قيل لهم: قد عرفتم صفتكم و منازلكم فى الجنة، ان ربكم يقول: ان لكم عندى مغفرة و أجراً عظيماً ـ يعنى الجنة ـ فيقوم علىٌّ و القوم تحت لوائه معه حتى يدخل بهم الجنة، ثم يرجع الى منبره. فلايزال يعرض عليه جميع المؤمنين فيأخذ نصيبه منهم الى الجنة، و ينزل ( يترك) أقواماً على النار. فذلك قوله: وَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ، يعنى السابقين الاولين و المؤمنين و أهل الولاية له، وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبوا بِآياتِنا أُولئِكَ اَصحابُ الْجَحيمِ،[1] يعنى كفروا و كذّبوا بالولاية و بحق علىّ عليه السلام و هو الواجب على جميع أهل العالم.[2]

آنگاه علی بر منبری از نور پروردگار عزت می‌نشیند و همه یک یک بر او عرضه می‌شوند و او پاداش و نور هر یک را به وی می‌دهد؛ چون به آخر رسند به آنان خطاب شود: شما وصف خود و منزل‌های خویش را در بهشت دانستید، اکنون پروردگارتان می‌گوید: شما را نزد من آمرزش و اجری بزرگ هست ـ یعنی بهشت ـ پس علی برمی‌خیزد و آنان زیر پرچم او در کنار او هستند تا آنان را به بهشت درآورد، سپس به منبر خود باز می‌گردد. پس پیوسته همهٔ مؤمنان بر او عرضه می‌شوند و او سهم خود را از آنان می‌گیرد و به بهشت می‌فرستد، و گروهی را نیز برای دوزخ وامی‌گذارد. این است معنای آیه که می‌فرماید: «و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنانند راستگویان و شهیدان در نزد پروردگارشان، که پاداش و نور خود را دارند» یعنی مسلمانان اولیه و مؤمنان و اهل ولایت او، «آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنان اهل دوزخند» یعنی آنان که به ولایت علی و حق او کفر ورزیدند و آن را تکذیب نمودند در حالی که حق او بر همهٔ اهل عالم واجب بود.

## بیان عرفانی

و اعلم أن اللواء الصورى هو الجسم المعروف، و ورد به الاخبار المتقدمة و الآتية من أن اللّه تعالى يعطى يوم القيامة محمّداً صلى الله عليه و آله لواءالحمد يحمل بين يديه، ظلّه مسيرة خمسمائة عام، يستظلّ بظلاله جميع الخلايق و كلّهم يلوذون به. و قد نص فى الخبار أن حامله يومئذ بين يديه علىّ عليه السلام الى الجنة.

---

۱. حدید، ۱۹.

۲. تأویل الآیات، ص ۵۸۲.

و أما المعنوی فیراد به المرتبة الکلیة الجامعة لجمیع مراتب الکمال، فانه لا أعظم و لا أجلّ منها لشدة امتدادها و قوة احاطتها بحیث یکون الکل انما یستفید الکمال منها. فکلّ جلال و جمال فی عالم المعانی أو فی الصور فهو مستفاد من تلك المرتبة، فهو لواءالحمد الجامع لمحامد الخصال. فآدم و من دونه تحت لوائه أی مرتبته الجامعة، لاستفادتهم الکمال منه. و علیّ علیه‌السلام هو حامل ذلك اللواء، اذ لم‌یطق أحد من الاصحاب و الأنساب علی حمل أسرار تلك المرتبة غیره علیه‌السلام، و لذا قال علیّ علیه‌السلام: ما لنا من خیر فمنك یا رسول‌الله. فان ولایة الامامة لیست بالاصالة بل هی بالوراثة منه، اذا الامام قابل لفیض الولایة عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله بتوسطه.

**توضیح عرفانی:** بدان‌که لِوا و پرچم صوری همان جسم معروف است، و در اخبار گذشته و اخباری که بعداً می‌آید وارد است که خداوند در روز قیامت لِوای حمد را به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می‌سپارد و آن را پیشاپیش حضرتش می‌برند. طول سایهٔ آن به اندازهٔ مسیر پانصد سال راه است، همهٔ مردم زیر سایهٔ آن درمی‌آیند و همه به آن پناه می‌آورند. و در اخبار تصریح شده که حامل آن پرچم در آن روز علی علیه‌السلام است که آن را پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی بهشت به حرکت درمی‌آورد.

اما پرچم معنوی مراد از آن مرتبهٔ کلیه است که جامع همهٔ مراتب کمال است، زیرا بزرگ‌تر و والاتر از آن مرتبه‌ای نیست از بس بلند و محیط بر همهٔ مراتب است به‌طوری که همه، کمال را از آن استفاده می‌کنند. پس هر جلال و جمالی در عالم معانی یا صُوَر هست از آن مرتبه برگرفته شده است، پس آن همان لوای حمد است که جامع همهٔ صفات ستوده می‌باشد. پس آدم و همهٔ آدمیانِ پس از او تحت لوای آن حضرتند، یعنی تحت مرتبهٔ جامع او قرار دارند، زیرا کمال را از آن حضرت استفاده کرده‌اند. و علی علیه‌السلام حامل آن پرچم است، زیرا هیچ یک از یاران و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز علی علیه‌السلام تاب تحمل اسرار آن مرتبه را ندارد، و از همین رو علی علیه‌السلام گفته است: «ما هر چه خوبی داریم از توست ای رسول‌خدا». زیرا ولایتِ امامت مستقل نیست بلکه به وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا امام فیض ولایت را از آن حضرت و به توسط ایشان دریافت می‌دارد.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله عزوجل: **وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنا اِلَيْكَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لاَ الْايمانُ وَلٰكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ اِنَّكَ لَتَهْدِی اِلٰی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.**[1] عن محمّدبن العباس فی تفسیره باسناده عن أبی‌بصیر و أبی‌الصباح الکنانی قالا: قلنا لابی‌عبداللّه علیه‌السلام: جعلنا اللّه فداك، قوله تعالی: **وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنا اِلَيْكَ** (الآیة) قال: **یا اباحمّد، الروح خلق أعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یخبره و یسدّده، و هو مع الائمة یخبرهم و یسدّدهم.**[2]

و در *تأویل الآیات* در تفسیر این آیه: «و این چنین ما روحی از امر خود را به تو وحی کردیم، تو نمی‌دانستی که کتاب چیست و ایمان کدام است، ولی ما بودیم که آن را نوری قرار دادیم (و به تو سپردیم) که با آن هر یک از بندگان را که خواهیم هدایت می‌کنیم، و همانا تو به راهی راست هدایت می‌نمایی» از تفسیر محمد بن عباس به سندش از ابوبصیر و ابوالصباح کنانی روایت کرده که گفتند: به امام صادق علیه‌السلام گفتیم: فدایت شویم، منظور از روح در این آیه چیست؟ فرمود: ای ابا محمّد، روح آفریده‌ای است بزرگ‌تر از جبرییل و میکاییل، که با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و او را خبر می‌رساند و تأیید می‌کرد، و با ائمه نیز هست و آنان را خبر می‌رساند و تأیید می‌کند.

و قال ایضاً باسناده عن جابر الجعفی عن أبی‌جعفر علیه‌السلام فی قول‌اللّه عزوجل: **ولکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا** قال: **ذلك علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام.** و فی قوله: **انك لتهدی الی صراط مستقیم** قال: **الی ولایة علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام.**[3]

و قد تقدم أخبار کثیرة فی تفسیر قوله تعالی: **اَلْقِيا فی جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّارٍ عَنِيدٍ.**[4]

و به سندش از امام باقر علیه‌السلام در ادامهٔ همین آیه دربارهٔ بندگانی که هدایت می‌یابند روایت کرده که فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. و دربارهٔ راه راست فرمود: ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

و اخبار بسیاری نیز در تفسیر آیهٔ *القیا فی جهنم*... گذشت.

و عن *أمالی الشیخ*[5] و تفسیر محمدبن العباس عن شریك قال: بعث الینا الاعمش

---

۱. شوری، ۵۲.
۲. *تأویل الآیات*، ص ۵۳۶.
۳. همان.
۴. ق، ۲۴.
۵. این سند در *تأویل الآیات* نیست در *امالی طوسی* هم نیافتم.

و هو شدید المرض، فأتیناه و قد اجتمع عنده أهل الکوفة و فیهم أبوحنیفة و ابن‌قیس الماصر، فقال لابنه: یا بُنیَّ أجلسنی، فأجلسه، فقال یا أهل الکوفة، ان أباحنیفة و ابن‌قیس الماصر، أتیاتی فقالا: انك قد حدّثت فی علی‌بن أبی‌طالب أحادیث، فارجع عنها فان التوبة مقبولة مادامت الروح فی البدن. فقلت لهما: أمِثلکما یقول لمثلی هذا؟! أشهدکم یا أهل الکوفة، فانی فی آخر یوم من أیام الدنیا و أول یوم من أیام الآخرة، انی سمعت عطاءبن ریاح یقول: سألت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله عن قول اللّه عزوجل: **أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنیدٍ**،[1] فقال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: **أنا و علیٌّ نلق فی جهنم کل من عادانا**. فقال أبوحنیفة لابن‌قیس: قم بنا لایجیء ما هو أعظم من هذا. فقاما و انصرفا.[2]

و از *امالی طوسی* و تفسیر محمّد بن عباس از شریک روایت کرده که گفت: اعمش سخت بیمار بود و کس نزد ما فرستاد، ما نزد او رفتیم و مردم کوفه نزد او گرد آمده بودند و ابوحنیفه و ابن‌قیس‌ماصر نیز در میان آنان بودند. اعمش به پسرش گفت: پسر جان، مرا بنشان. پسرش او را نشاند. اعمش گفت: ای اهل کوفه، ابوحنیفه و ابن‌قیس‌ماصر نزد من آمده و گویند: تو احادیثی دربارهٔ علی بن ابی‌طالب نقل کرده‌ای، پس از آنها برگرد، زیرا تا روح در بدن است توبه مقبول است. من گفتم: آیا مثل شمایی به مثل منی چنین می‌گوید؟! ای کوفیان، اکنون که من در آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهای آخرت قرار گرفته‌ام، شما را گواه می‌گیرم که از عطاء بن ریاح شنیدم که می‌گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ این آیه: «بیفکنید در دوزخ هر کفر پیشهٔ عناد ورزی راه» پرسیدم، حضرت فرمود: من و علی در دوزخ می‌افکنیم هر که را دشمن ما باشد. ابوحنیفه به ابن‌قیس گفت: برخیز برویم که بزرگ‌تر از این نخواهد آورد (یا: تا بزرگ‌تر از این نیاورد). پس برخاستند و رفتند.

و فی تفسیر قوله عزوجل: **وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائقٌ وَ شَهیدٌ**،[3] روی الدیلمی باسناده عن أبی عبداللّه علیه السلام: **السائق أمیرالمؤمنین** علیه السلام، **و الشهید رسول‌اللّه** صلی الله علیه و آله.[4]

و در تفسیر این آیه: «و هر کسی می‌آید در حالی که پیش‌راننده و گواهی با

---

۱. ق، ۲۴.
۲. *تأویل الآیات*، ص ۵۹۱.
۳. ق، ۲۱.
۴. *تأویل الآیات*، ص ۵۹۰.

اوست» از دیلمی به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: پیش‌راننده، امیرمؤمنان، و گواه، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و فی *ارشاد الدیلمی*ﷺ فی تفسیر قوله تعالی: وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ[1] باسناده عن أبی عبداللّهﷺ انه قال: هی ولایة أمیرالمؤمنینﷺ.[2]

و در *ارشادالقلوب* در تفسیر این آیه: «و کلمهٔ تقوا را ملازم آنها ساخت» به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که مقصود ولایت علی علیه‌السلام است.

و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن أبی جعفرﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ: لمّا عرج بی الی السماء فسح اللّه فی بصری غَلوةً کما یری الراکب خرقة ابرة من مسیرة یوم، فعهد الیَّ ربی فی علیّ کلمات فقال: اسمع یا محمّد، ان علیّاً امام المتقین، و قدوة (قائد) الغرّ المحجّلین، و یعسوب المؤمنین، و هو الکلمة التی ألزمتها المتقین و کانوا أحقَّ بها و أهلها، فبشّره بذلك. فبشّره رسول اللّهﷺ بذلك، فألقی علیٌّﷺ ساجداً شکراً للّه، ثم قال: یا رسول اللّه، انی لأذکَر هناك؟ فقال: نعم، ان اللّه لیعرّفك هناك و انک لتُذکَر فی الرفیق الا علی.[3]

و در تفسیر *علی بن ابراهیم* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند خداوند مسیر درازی را در نظرم گشود به اندازه‌ای که شخص سواره سوراخ سوزن را از مسیر یک روز راه ببیند، پس دربارهٔ علی مطالبی را به من گوشزد کرد و فرمود: ای محمد، بشنو، علی پیشوای پرهیزگاران، رهبر سپیدرویان و رئیس مؤمنان است، و او همان کلمه‌ای است که همراه مؤمنان ساخته‌ام و آنان شایسته و سزاوار آن بودند؛ پس او را به این امر بشارت ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بشارت داد، علی علیه‌السلام برای شکر خدا به سجده افتاد و گفت: ای رسول‌خدا، آیا از من در آنجا یاد می‌شود؟ فرمود: آری، خداوند تو را در آنجا معرفی می‌کند و تو در آن بالاترین مقامات بهشتی در جمع آسمانیان و مقربان الهی یاد می‌شوی.

روی محمّد بن العباس باسناده عن علیﷺ قال: قال النبیﷺ، لمّا أُسری بی الی السماء ثم الی سدرة المنتهی اوقفت بین یدی ربی عزوجل، فقال: لی: یا محمّد، فقلت: لبیّك ربی و سعدیك، قال: قد بلوتُ خلق[4] ... و قد تقدم فلا تغفل.

---

۱. فتح، ۲۶.
۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۵۷۷، و حدیث از حضرت رضا علیه‌السلام است.
۳. همان.
۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۵۷۸.

## فصل ۱۰۸

### علی ﷺ اسم اعظم و شجرهٔ طوبی و باب نجات است

روی أن أمیرالمؤمنین ﷺ مرّ یوماً بابلیس (لعنه‌اللّه) فقال له: یا أباالحارث، ما اذّخرت لیوم معادك؟ فقال: حبّك؛ فاذا کان یوم القیامة اذّخرت من أسمائك التی یعجز عن وصفها کل واصف، و لك اسم مخفی عن الناس ظاهر عندی، قد رمزه اللّه فی کتابه، لایعرفه الّا اللّه و الراسخون فی العلم، فاذا أحبّ اللّه عبداً کشف اللّه عن بصیرته و علّمه ایاه، فکان ذلك العبد بذلك السرّ عین الأُمّة حقیقة، و ذلك الاسم هو الذی قامت به السماوات و الارض، المتصرف فی سایر الاشیاء کیف شاء.

و قد تقدم روایة عمار المتقدمة.

روایت شده که روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام بر ابلیس ملعون گذشت و به او فرمود: ای اباحارث، برای روز قیامت چه اندوخته‌ای؟ گفت: دوستی تو را؛ چون روز قیامت شود نامی را از نام‌های تو که هر وصف‌کننده‌ای از وصف آن عاجز است ذخیره کرده‌ام، و تو را نامی است که از مردم پوشیده و بر من آشکار است و خداوند آن را به‌طور رمز در کتاب خود ذکر کرده و جز خدا و راسخان در علم کسی آن را نمی‌داند، و هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد چشم دلش را می‌گشاید و آن نام را به او می‌آموزد، و آن بنده با دانستن آن راز چشم حقیقی امت می‌شود،[1] و این نام همان است که آسمان‌ها و زمین به آن برپاست و هرگونه که بخواهد در سایر چیزها تصرف می‌نماید.

و روایت عمار هم در این زمینه گذشت.

---

۱. این سخن از شیطان بعید است، زیرا در این صورت او هم جزء راسخان در علم می‌شود و هم جزء بندگان محبوب خدا که آن راز را آموخته‌اند.

و فی کشف‌الغمة لعلیّ بن عیسی، عن أبی عبدالله علیه السلام: ان أمرأة من الجن یقال لها عفراء، و کانت تردّد الی النبی صلی الله علیه و آله تسمع من کلامه فتأتی صالحی الجن فیسلمون علی یدیها، و قد فقدها النبی صلی الله علیه و آله أیاماً، فسأل جبرئیل عنها، [فقال: انّها زارت اختاً لها تحبّها فی الله تعالی] فقال النبی صلی الله علیه و آله: طوبی للمتحابین المتردّدین فی الله. فلما رجعت و أتت النبی صلی الله علیه و آله قال لها: یا عفراء، أی شئ رأیت عجباً کثیراً؟ قالت: فأعجب ما رأیت أن رأیت ابلیس فی البحر الأخضر علی صخرة بیضاء مادّاً یدیه الی السماء و هو یقول: الهی، اذا بررتنی قَسَمک و أدخلتنی نار جهنم، فأسألك بحق محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام الّا خلّصتنی منها و حشرتنی معهم. فقلت له: أباحارث، ما هذه الأسماء التی تدعو بها؟ فقال لی: رأیتها علی ساق العرش مکتوبة من قبل أن یخلق الله تعالی آدم بسبعة آلاف سنة، فعلمت أنهم أکرم خلق‌الله تعالی، فأنا أسأله بحقّهم. فقال النبی صلی الله علیه و آله لو أقسم أهل الأرض علی الله بهذه الأسماء لأجابهم.[1]

و در *کشف‌الغمّة* علی بن عیسی، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: زنی از طایفهٔ جنّیان به نام عَفْراء بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و آمد می‌کرد و سخنان آن حضرت را می‌شنید و نزد صالحان جن بازمی‌گشت و برای آنان بازگو می‌نمود و آنان به‌دست او اسلام می‌آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند روزی او را ندید، از جبرییل دربارهٔ او پرسید، جبرییل گفت: به دیدن یکی از خواهران دینی‌اش که او را برای خدا دوست می‌دارد رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا یکدیگر را دوست دارند و با هم رفت و آمد می‌کنند. چون آن زن جنّیه بازگشت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، حضرت به او فرمود: ای عفراء، کجا بودی و چه چیزهای عجیبی دیدی؟ گفت: عجیب‌ترین چیزی که دیدم آن بود که دیدم ابلیس در دریای سبز بر روی صخره‌ای سفید ایستاده و دست‌های خود را به سوی آسمان برداشته و می‌گوید: خدایا، حال که سوگندت را نشکستی و مرا به آتش دوزخ بردی، من به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) از تو می‌خواهم که مرا از آتش دوزخ خلاص کنی و با آنان محشور سازی. به او گفتم: ای اباحارث، این چه نام‌هایی است که خدا را بدان می‌خوانی؟ گفت: این نام‌ها را بر ساق عرش نوشته

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۸، ص ۸۳ به نقل از *خصال صدوق*، و ج ۹۴، ص ۲۰ و ۲۱ از *کشف‌الغمة*، و مؤلف آن را تلخیص کرده است.

دیدم هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، و دانستم که آنها گرامی‌ترین خلق خدا هستند، از این رو به حق آنان از خدا درخواست می‌کنم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر همهٔ مردم روی زمین خدا را به این نام‌ها قسم دهند خداوند پاسخشان خواهد داد.

در حق‌الیقین در تفسیر آیهٔ **اَلَّذین آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ**،[1] از ثعلبی، از ابن‌عباس روایت کرده است که طوبی درختی است [که اصلش در خانهٔ علی است] در بهشت، و در خانهٔ هر مؤمنی شاخی از آن درخت هست.[2]

و از جابر روایت از امام محمّدباقر علیهماالسلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده است که اصلش در خانهٔ من است. و مرتبهٔ دیگر از آن حضرت پرسیدند، فرمود که اصلش در خانهٔ أمیرالمؤمنین است. عرض کردند که شما یك مرتبه فرمودید که اصلش در خانهٔ من است ؟! فرمود که خانهٔ من و علی یکی است و در یك مکان است.[3]

و در *حق‌الیقین* گفته است که در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق‌تعالی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که از پیغمبران سؤال نمای که شما بر چه امر مبعوث گشتید؟ گفتند که بر ولایت تو و ولایت علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام.[4]

و فی کتاب *أسرارالامامة*: روی الصالحانی من العامة أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا علی، **حبّك حسنة لایضرّ معها سیّئة، و بغضك سیئة لاینفع معها حسنة.**

و در کتاب *أسرارالامامة* گوید: صالحانی از علمای عامّه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، دوستی تو حسنه‌ای است که هیچ گناهی با وجود آن زیان نمی‌رساند، و دشمنی تو گناهی است که هیچ حسنه‌ای با وجود آن سود نمی‌رساند.

و فی *أسرارالامامة*: **وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً، اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شَکورٌ**،[5] و الحسنة ههنا حبّ علیّ علیه‌السلام.

---

۱. رعد، ۲۹: «آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند طوبی برای آنها است و بازگشتی نیکو (به بهشت)».
۲. *حق‌الیقین*، ص ۹۲.
۳. همان.
۴. همان، ص ۹۳.
۵. شوری، ۲۳.

و در همان کتاب در تفسیر این آیه: «و هر که کار نیکی فراهم آورد ما برای او در آن نیکی می‌افزاییم، که خداوند بسیارآمرزنده و سپاسگزار است» گوید: حسنه در اینجا دوستی علی علیه‌السلام است.

و فی کتاب *المودّات* للسید علی، عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **یا علیّ، ان اللّه أشرف علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین، ثم اطّلع الثانیة فاختارك علی رجال العالمین، ثم اطّلع الثالثة فاختار الائمة من ولدك علی رجال العالمین، ثم اطّلع الرابعة فاختار فاطمة علی نساء العالمین.**[1]

و در کتاب *مودّات* سید علی، از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، خداوند از بالا نگاهی بر دنیا افکند و مرا بر مردان جهان برگزید، سپس بار دوم نگاه کرد و تو را بر مردان جهان برگزید، سپس بار سوم نگاه کرد و امامان از اولاد تو را بر مردان جهان برگزید، و آنگاه بار چهارم نگاه کرد و فاطمه را بر زنان جهان برگزید.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن عبدالرحمن بن سمرة، عن الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله انه قال: **علیّ زوج ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین.**[2]

و در *امالی* صدوق (ره) از عبدالرحمن بن سَمُره از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: علی همسر دخترم فاطمه سرور زنان جهانیان از اولین و آخرین است.

و فی *فردوس‌الأخبار* و *المودّات* عن أمّ سلمة، قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لو لم یخلق اللّه علیاً لما کان لفاطمة کفو.**[3]

و در کتاب *فردوس‌الاخبار* و *مودّات* از امّ‌سلمه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خداوند علی را نیافریده بود هرگز فاطمه را همسری نبود.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ و *کشف‌الغمّة* عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لولا أن اللّه خلق أمیرالمؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو فی (علی) وجه الارض.**[4]

و در *امالی‌طوسی* و *کشف الغمّه* از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است

---

۱. *ینابیع‌المودة*، ۲۴۷.
۲. *امالی صدوق*، مجلس ۷، ص ۲۳.
۳. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۰، *فردوس‌الاخبار*، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۵۱۳۰، و در فهرست الفبایی کتاب جنین است، ولی در متن کتاب به جای «لفاطمة» «لناطیه» آمده، یعنی رقیب او، ولی معنای محصّلی ندارد.
۴. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۴۲.

که: اگر خداوند امیرمؤمنان را نیافریده بود هرگز فاطمه را بر روی زمین همسری نبود.

و فی کتاب *أسرارالامامة*، عن عبدالرحمن بن سمرة، قلت: أرشدنی یا رسول‌اللّه الی النجاة. فقال: یابن سمرة، اذا ختلفت الاهواء و تفرّقت الآراء فعلیك بعلیّ بن أبی‌طالب، فانه امام اُمتی، و خلیفتی علیهم من بعدی، و هو الفاروق الذی یمیّز بین الحقّ و الباطل، من سأله أجابه، و من استرشده أرشده، و من طلب الحقّ عنده وجده، و من التمس الهدی لدیه صادفه، و من لجأ الیه آمنه، و من استمسك به نجّاه، و من اقتدی به هداه.

و در کتاب *اسرارالامامة* از عبدالرحمن بن سَمُره روایت کرده که گفت: به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: ای رسول‌خدا، مرا به راه نجات ارشاد کن. فرمود: ای پسر سمره، هرگاه هواها و خواسته‌ها مختلف شد و نظریه‌ها پراکنده شد بر تو باد به علی بن ابی‌طالب، زیرا او امام امت من و جانشین من بر آنها است، و اوست فاروقی که میان حق و باطل جدایی می‌افکند، هر که از او بپرسد جوابش گوید، و هر که از او ارشاد خواهد ارشادش کند، و هر که حق را نزد او بجوید می‌یابد، و هر که هدایت را نزد او طلبد با آن روبه‌رو شود، و هر که به او پناه برد ایمنش سازد، و هر که به دامن او چنگ زند نجاتش بخشد، و هر که از او پیروی کند هدایتش نماید.

یابن سمرة، نجا من سلّم له و ولاّ و هلك من ردّ علیه و عاداه. یابن سمرة، ان علیّاً منّی، و روحه من روحی، و طینته من طینتی، و هو أخی و أنا أخوه، و هو زوج ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین، و ان منه امامَیْ اُمتی، و سیدی شباب أهل الجنة الحسن و الحسین، و علی‌بن الحسین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمّدبن علی و علی‌بن محمّد و الحسن‌بن علی و ابن الحسن قائم امتی ﷺ، هم الائمة بعد الحسین، بهم یملأ اللّه الارض قسطاً و عدلاً.[1]

ای پسر سمره، هر که تسلیم او شد و ولایتش را پذیرفت نجات یافت، و هر که سخن او را رد کرد و با او دشمنی ورزید هلاک گشت. ای پسر سمره، علی از من است، روح او از روح من و سرشت او از سرشت من است، و او برادر من است و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۶، ص ۲۲۶ به نقل از *امالی صدوق*.

من برادر اویم، و او همسر دخترم فاطمه سرور زنان جهانیان از اولین و آخرین است، و از اوست دو امام امت من و دو آقای جوانان بهشت حسن و حسین، و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و فرزند حسن قائم امت من، آنان امامان پس از حسین هستند، خداوند به‌وسیلهٔ آنان زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ و *العلل* عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول‌اللهﷺ لأم سلمة: علیٌّ منی و أنا من علیّ، لحمه [من] لحمی، و دمه [من] دمی، و هو منّی بمنزلة هارون من موسی. یا أم سلمة اسمعی و اشهدی هذا علیٌّ سید المسلمین.[1]

و در *امالی طوسی* و *علل الشرایع* از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امّ سلمه فرمود: علی از من است و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است، و او نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است. ای ام سلمه، بشنو و گواه باش که این علی سرور مسلمانان است.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: قال رسول‌اللهﷺ: حقّ علیّ علی هذه الأمة کحقّ الوالد علی ولده.[2]

و قد تقدم الاخبار الواردة فی هذا المعنی و سیأتی فی (عن) تفسیرالامام.

و در همان کتاب از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق علی بر این امت مانند حق پدر بر فرزند خود است. و اخبار وارده در این معنی پیش از این گذشت و به زودی از تفسیر امام نیز خواهد آمد.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ عن أبی‌ذرّ الغفاریّ قال: قال رسول‌اللهﷺ: لاتضادّوا بعلیّ أحداً فتکفروا، و لاتفضّلوا علیه أحداً فترتدّوا.[3]

و در همان کتاب از ابوذر غفاری روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و

---

۱. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۴۹. *علل‌الشرایع*، باب ۵۴، ص ۶۶.
۲. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۵۳.
۳. همان، ص ۱۵۳.

سلم فرمود: هیچ کس را با علی ضد و برابر قرار ندهید که کافر می‌شوید، و هیچ کس را بر او برتری ندهید که مرتد خواهید شد.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ عن سلمان الفارسیّ رحمه‌الله قال: بایعنا رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله علی النُّصح للمسلمین، و الایتمام بعلیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام و الموالاة له.[1]

و در همان کتاب از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: ما با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردیم بر اساس خیرخواهی برای مسلمانان و پیروی علی بن ابی‌طالب و علیه‌السلام پذیرش ولایت و دوستی او.

و فی *العیون* مما کتب الرضا علیه‌السلام للمأمون من محض الاسلام: ان الدلیل بعد الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و الحجة علی المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب أمیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجّلین و أفضل الوصیین.[2]

و در کتاب عیون آورده: از جمله مطالبی که حضرت رضا علیه‌السلام برای مأمون در معرفی اسلام خالص نوشت این بود که: رهنمای پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجت بر مؤمنان، علی بن ابی طالب امیرمؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر دست و رو سپیدان و برترین اوصیاء است.

و فی *مطالب‌السؤول* عن الامام الحافظ فی حلیته عن أنس بن مالك قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: اسکب لی وَضوءاً. ثم قال: یا أنس، أول من یدخل علیك من هذا الباب أمیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرّ المحجّلین و خاتم الوصیین. قال أنس: قلت: اللهم اجعله رجلاً من الانصار؛ و کتمته، اذ جاء علیّ فقال: من هذا یا أنس؟ فقلت: علیّ. فقام مستبشراً، فاعتنقه ثم یمسح عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علیّ بعرق وجهه، فقال علیّ: لقد رأیتك صنعت شیئاً ما صنعت بی قبل؟! قال: ما یمنعنی؟ و أنت تؤدّی عنی، و تسمعهم صوتی، و تبیّن لهم ما اختلفوا فیه بعدی.[3]

و در کتاب *مطالب‌السؤول* از کتاب *حلیة‌الاولیاء* امام حافظ ابونعیم اصفهانی از انَس بن مالك روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آب وضو بر دستم بریز. سپس فرمود: ای انس، کسی که اکنون از این در بر تو وارد می‌شود

---

۱. *امالی* طوسی، ص ۱۵۵.
۲. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۱۲۲.
۳. *حلیة‌الاولیاء*، ج ۱، ص ۶۳.

امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر دست و روسپیدان و خاتم اوصیاء است. انس گفت: با خود گفتم: خدایا، او را مردی از انصار قرار ده؛ و این راز را کتمان کردم، آنگاه علی آمد، پیامبر فرمود: کیست ای انس؟ گفتم: علی است. پیامبر با خوشحالی برخاست و او را در آغوش گرفت و عرق صورت خود را به صورت او و عرق او را به صورت خود مالید، علی گفت: می‌بینم کاری بامن می‌کنی که پیش از این نکرده بودی؟! فرمود: چرا نکنم؟ با آنکه تویی که پیام مرا می‌رسانی (یا دین مرا ادا می‌کنی) و صدایم را به گوش مردم می‌رسانی و حق را در آنچه پس از من اختلاف می‌کنند برای آنان بیان می‌کنی.

و فی *مجالس* الصدوق﵀ عن أبی‌الحسن﵇: **ان شفقة النبی**ﷺ **علی أمّته شفقة الآباء علی الاولاد، و أفضل أمّته علیٌّ، و من بعده شفقة علیّ**﵇ **علیهم کشفقته، فقال**ﷺ: **أنا و علیٌّ أبوا هذه الأمة.**[1]

و در *امالی* صدوق از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مهر و دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با امت خود مانند مهر و دلسوزی پدران با فرزندان خود است، و برترین امت او علی است، و پس از آن حضرت مهر و دلسوزی علی علیه‌السلام بر آنان مانند مهر و دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، از این‌رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی دو پدر این امّتیم.

و فی *العلل*: جاء رجل الی ابن‌عباس فقال له: أخبرنی عن الأنزع البطین علی‌بن أبی‌طالب، فقد اختلف الناس فیه. فقال ابن‌عباس: أیها الرجل، و اللّه لقد سألت عن رجل ما وطئ الحصی بعد رسول‌اللّه‌ﷺ أفضل منه، و انه لأخو رسول‌اللّه‌ﷺ و ابن‌عمّه و وصیُّه و خلیفته علی أمّته، و انه الانزع من الشرك، و البطین من العلم، و لقد سمعت رسول‌اللّه‌ﷺ یقول: **من أراد النجاة غداً فلیأخذ بحجزة هذا الانزع البطین، یعنی علیاً**﵇.[2]

و در *علل‌الشرایع* آورده که مردی نزد ابن‌عباس آمد و گفت: مرا از انزع بطین یعنی علی بن ابی‌طالب خبر ده، زیراکه مردم دربارهٔ او اختلاف دارند. ابن‌عباس گفت:

---

۱. *علل‌الشرایع*، باب ۱۰۶، ص ۱۲۷. و در *امالی* نیافتم.
۲. همان، باب ۱۲۸، ص ۱۵۹.

ای مرد، به خدا سوگند دربارهٔ مردی پرسیدی که پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی برتر از او بر روی ریگ‌های زمین قدم ننهاده است، و او برادر رسول‌خدا و پسرعمو و وصی و جانشین او بر امت اوست، و او انزع یعنی بریده از شرک و بطین یعنی سرشار از دانش است، و من از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: هر که طالب نجات در فردای قیامت است باید دست به دامان این انزع بطین شود، یعنی علی علیه‌السلام.

و فی *العلل* باسناده عن علی‌بن أبی طالب علیه‌السلام قال: **قال لی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا علیّ، أنت أول من یدخل الجنة. فقلت: یا رسول‌اللّه، أدخلها قبلك؟ قال: نعم، انك صاحب لوائی فی الآخرة کما انك صاحب لوائی فی الدنیا، و حامل اللواء هو المتقدم. ثم قال: یا علیّ، کأنی بك و قد دخلت الجنّة و بیدك لوائی و هو لواء الحمد، تحته آدم فمن دونه.**[1]

و در *علل‌الشرایع* از علی علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو نخستین کسی هستی که داخل بهشت می‌شوی. گفتم: ای رسول خدا، آیا پیش از شما هم؟ فرمود: آری، زیرا تو پرچمدار من در آخرت هستی چنان‌که پرچمدار من در دنیا می‌باشی، و پرچمدار پیشگام و پیشرو است. سپس فرمود: ای علی، گویا تو را می‌بینم که داخل بهشت شده‌ای و پرچم مرا که لواء حمد است به‌دست داری، و آدم و پیامبران پس از او همه در زیر آن پرچم قرار دارند.

و فی مسند أحمدبن حنبل و *مناقب* الخطیب و *بحرالمناقب* و *معارج النبوة*: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنا سیّد ولد آدم یوم القیامة و لا فخر، بیدی لواء الحمد و لا فخر، و ما من نبیّ یومئذ آدم و من سواه الّا و هو تحت لوائی.**[2]

و در مسند احمد حنبل و... امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: من سرور اولاد آدم در روز قیامت هستم و افتخار نمی‌کنم، در آن روز لوای حمد به‌دست من است و افتخار نمی‌کنم، و از آدم گرفته تا پیامبران بعدی هیچ پیامبری نیست جز آنکه تحت لوای من قرار گیرد.

و فی روایة: قال: لواء الحمد یومئذ بیدی، طوله مسیرة ألف عام، و قبضته من

---

۱. *علل‌الشرایع*، باب ۱۳۷، ص ۱۷۳.

۲. *مسند احمد*، ج ۱، ص ۲۸۱.

فضّة بیضاء، و سنانه (سنامه) من یاقوتة حمراء، و زُجّته من زمرّد أخضر، و له ذوائب من نور، أحدهما فی المشرق، و الثانی فی المغرب، و علیه سطور ثلاثة: الاول «بسم اللّه الرحمن الرحیم» و الثانیة «الحمدللّه رب العالمین» و الثالثة «محمّد رسول‌اللّه».[۱]
و فی کتاب *المودّات* عن عبداللّه بن سلام: فی السطر الثالث: «محمّد رسول‌اللّه، علیٌّ ولیّ اللّه».[۲]

و در روایت دیگری است که فرمود: لوای حمد در آن روز به‌دست من است، طول آن به اندازهٔ مسیر هزار سال است، جای دست آن از نقرهٔ سفید، تیزی نوک آن از یاقوت سرخ، و ته چوبهٔ آن از زمرد سبز است، و دو شاخه از نور دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است، و بر آن سه سطر نوشته است: اول «بسم اللّه الرحمن الرحیم» دوم «الحمد للّه رب العالمین» سوم «محمّد رسول اللّه».
و در کتاب *مودّات* از عبداللّه بن سلام نقل کرده که سطر سوم چنین است: «محمّد رسول اللّه، علیٌّ ولیّ اللّه».

و فی *کفایة‌الاثر* فی حدیث ان الأئمة اثناعشر، عن أبی ذرّ الغفاریّ، قال رسول‌اللّه ﷺ: علیٌّ مع الحقّ، و الحقُّ مع علیّ، و هو الامام و الخلیفة بعدی،[۳] یقاتل علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل، و ابناه الحسن و الحسین سبطای من هذه الأمة امامان قاما أو قعدا، و أبوهما خیر منهما.[۴]

و در *کفایة‌الاثر* در حدیثی که امامان دوازده‌گانه را معرفی کرده، از ابوذر روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی با حق است و حق با علی است، و او امام و جانشین پس از من است، بر اساس تأویل می‌جنگد چنان که من بر اساس تنزیل جنگیدم (من فقط با کافران جنگیدم نه با مسلمانان ظاهری و منافق، اما علی با مسلمانان ظاهری و منافق و اهل قبله هم که در برابر حق بایستند می‌جنگد)، و دو پسر او حسن و حسین که دو سبط من در این امتند امامند خواه قیام کنند و خواه بنشینند و به قیام نپردازند، و پدرشان از آن دو بهتر است.

---

۱. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۲.
۲. همان.
۳. *کفایة‌الاثر*، ص ۲۰، حدیث ابن‌عباس.
۴. همان، ص ۳۸.

و فی *کفایة‌الأثر* عن الصادق علیه‌السلام فی جواب الشیخ الذی سأله: یا سیّدی، بعضکم أفضل من بعض؟ قال: **لا، نحن فی الفضل سواء، ولکن بعضنا أعلم من بعض.**[1]

و در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در پاسخ پیرمردی که از آن حضرت پرسید: سرورم! آیا برخی از شما از برخی دیگر افضل‌اند؟ فرمود: نه، ما همه در فضیلت برابریم، ولی برخی از ما از برخی دیگر عالم‌تر است.

و فی *المناقب* عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: **رأیت فی المنام عمّی حمزة و ابن‌عمّی جعفراً جالسین و بین یدیهما طبق من نبق و یأکلان منه، فما لبثا أن تحوّل رطباً، فأکلا منه. فقلت لهما: ما وجدتما أفضل الاعمال فی الآخرة؟ قالا: الصلاة، و حب علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام، و اخفاء الصدقة.**[2]

و در مناقب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: عمویم حمزه و پسر عمویم جعفر را در خواب دیدم که نشسته بودند و در برابر آنها طبقی از خرمای ریز و خشک بود و از آن می‌خوردند، چیزی نگذشت که آن خرما تبدیل به رطب تازه شد و آنها از آن خوردند. به آنان گفتم: در عالم آخرت چه عملی را برترین اعمال یافتید؟ گفتند: نماز و دوستی علی بن ابی‌طالب و صدقهٔ نهانی را.

و عن محمّدبن الحنفیة عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: **رأیت فی السماء الرابعة ملکاً نصفه من نار و نصفه من ثلج، و علی جبهته مکتوب: نصرالله محمّداً بعلیّ. فبقیت متعجباً، فقال الملک: تعجّبت من هذا؟ کتب الله فی جبهتی ما تری قبل أن یخلق الدنیا بألفی عام.**[3]

و از محمد بن حنفیه روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به هنگام معراج در آسمان چهارم فرشته‌ای را دیدم که نیمی از بدنش آتش بود و نیمی برف، و بر پیشانیش نوشته بود: «خداوند محمّد را به علی یاری داد». من شگفت‌زده ماندم، آن فرشته گفت: از این امر در شگفتی؟ این نوشته‌ای را که می‌بینی خداوند دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند در پیشانی من نوشته است.

و فی *مناقب ابن‌شاذان* عن حبّة العُرَنیّ، عن علیّ علیه‌السلام قال: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنا سید الأولین و الآخرین، و أنت سید الخلائق بعدی، أوّلنا کآخرنا، و آخرنا کأوّلنا.**[4]

---

۱. *کفایة‌الاثر*، ص ۲۶۲.
۲. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۱۳۹، حدیث ۷۱.
۳. *مناقب خوارزمی*، ص ۲۱۸.
۴. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۱۸، حدیث ۱.

و در *مناقب ابن‌شاذان* از حبّهٔ عُرَنی از علی علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سرور گذشتگان و آیندگان و تو پس از من سرور آفریدگانی، اولین ما مانندآخرین ماست وآخرین ما مانندااولین ما.

و فی *مناقب ابن‌شاذان* عن ابن‌عباس قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **ما أظلّت الخضراء، و ما أقلّت الغبراء بعدی علی أحد أفضل من علی‌بن أبی‌طالب** ﷺ.[۱]

و در همان کتاب از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از من آسمان سایه نیفکنده بر سر کسی، و زمین برنداشته کسی راکه برتر از علی بن ابی‌طالب باشد.

و فی *مناقب ابن‌شاذان* قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **ان علی‌بن أبی‌طالب أفضل خلق اللّه غیری، و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة، و أبوهما خیر منهما، و ان فاطمة سیدة نساء العالمین، و ان علیّاً ختنی، و لو وجدت لفاطمة خیراً من علیّ ما أزوّجها منه.**[۲]

و در همان کتاب است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بن ابی‌طالب برترین آفریدگان خدا جز من است، و حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنهاست، و فاطمه سرور زنان جهانیان است، و علی داماد من است، و اگر برای فاطمه کسی را بهتر از علی سراغ داشتم فاطمه را به همسری علی درنمی‌آوردم.

و فی شرح *الصحیفة* للسید علی‌خان: و ورد عنه ﷺ: **لولا أنا و أنت یا علیّ، ما خلق اللّه الخلق.**[۳]

و در شرح صحیفهٔ سید علی خان است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، اگر من و تو نبودیم خداوند آفریدگان را نمی‌آفرید.

و فی *المناقب* عن أبی‌سعید الخُدری قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **ما مررت فی لیلة أُسری بی بشیء من ملکوت السماء و لا علی شیٍ من الحجب فوقها الّا وجدتها کلّها مشحونة بکرام ملائکة اللّه تعالی ینادوننی: هنیئاً لك یا محمّد، أُعطیت ما لم یعط أحد قبلك، و لا یعطی أحد بعدك. أُعطیت علی‌بن أبی‌طالب أخاً، و فاطمة زوجته ابنة، و الحسن و الحسین أولاداً، و محبّیهم**

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۶۱، حدیث ۳۴.
۲. همان، ص ۱۹، حدیث ۲.
۳. *ریاض‌السالکین*، ج ۱، ص ۱۸۱.

**شیعةً (الی أن ساق الحدیث) لایزال یقولون فی مصعدی و مرجعی، فلولا أن اللّه تعالی حجب عنها آذان الثقلین لما بقی أحد الّا سمعها.**[۱]

و در *مناقب* از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که مرا به معراج بردند به چیزی از ملکوت آسمان و چیزی از حجاب‌های فوق آن نگذشتم مگر آنکه همهٔ آنها را پر از فرشتگان گرام الهی یافتم که مرا صدا می‌زدند و می‌گفتند: گوارایت باد ای محمّد، چیزی به تو داده شده که به احدی پیش از تو داده نشده و به احدی پس از تو نیز داده نخواهد شد، برادری چون علی بن ابی‌طالب، و دختری چون فاطمه همسر علی، و فرزندانی مانند حسن و حسین، و شیعیانی مانند دوستان آنان به تو داده شده است...و پیوسته در فراز و فرودم این را می‌گفتند و اگر خدای متعال گوش‌های جنّ و انس را از شنیدن آن صدا باز نداشته بود احدی باقی نمی‌ماند مگر آنکه آن را می‌شنید.

و فی *المناقب*: ان فی علیّ ﷺ تسعین خصلة من خصال الانبیاء، جمع اللّه فیه و لم یجمع لأحد غیره.[۲]

و در همان کتاب است که: در وجود علی علیه‌السلام نود خصلت از خصال پیامبران هست که خداوند آنها را در او جمع آورده و در هیچ کس دیگر جمع نیاورده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و عن ابن‌عباس، عن النبی ﷺ: **علیٌّ منّی بمنزلة رأسی من بدنی. علیٌّ منّی کعینی من جسدی. علیٌّ منّی کجلدی. علیٌّ منّی کلحمی. علیٌّ منّی کعظمی. علیٌّ منّی کدمی فی عروقی. علیٌّ أخی و وصیّی و خلیفتی فی اُمتی.**[۳]

و از ابن‌عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی نسبت به من مانند سرم نسبت به بدن من است. علی نسبت به من مانند چشم من نسبت به بدن من است. علی نسبت به من مانند پوست من است. علی نسبت به من مانند گوشت من است. علی نسبت به من مانند استخوان من است. علی نسبت به من مانند خون من در رگ‌های من است. علی برادر و وصی و جانشین من در میان امت من است.

و عن حذیفة بن الیمان قال: قام النبی ﷺ فقبّل بین عینی علی بن أبی‌طالب ﷺ و

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۶۱، حدیث ۳۵.
۲. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۵.
۳. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۱۴۰، حدیث ۷۲.

قال: **یا أباالحسن، أنت عضو من أعضائی، تزول حیث زلت، و ان لك فی الجنة درجة و هی الوسیلة، فطوبی لك ولشیعتك من بعدك.**[۱]

و از حذیفة بن یمان روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و پیشانی علی بن ابی‌طالب را بوسید و فرمود: ای اباالحسن، تو عضوی از اعضای منی، هر جا من بروم می‌روی، و تو را در بهشت درجه‌ای است به نام «وسیله»، پس خوشا به حال تو و شیعیانت پس از تو.

و فی *أربعین* سعدبن ابراهیم الشافعی، عن عبدالرحمن بن عوف قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **لما أُسری بی و کشف لی الجنة رأیت قصر علی‌بن أبی‌طالب بین القصور کالکوکب الدرّیّ، و ما مررت بمکان الّا و أسمع فیه: هذا المؤیّد بابن‌عمّه الی اللّه، أیده اللّه.**

و در کتاب *اربعین* سعد بن ابراهیم شافعی از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند و بهشت برایم نمایان شد قصر علی بن ابی‌طالب را در میان سایر قصرها مانند ستارهٔ درخشان در میان سایر ستارگان دیدم، و به هیچ مکانی گذر نکردم مگر آنکه این صدا شنیدم: این شخص در راه خدا مؤیّد به پسر عموی خویش است؛ خدایش تأیید کند.

و فی *المودّات* عن أبی‌سعید الخدری، قال النبی ﷺ: **اذا فرغ اللّه تعالی من الحساب یأمر الملکین یقفان علی الصراط، فلایجوز أحد الّا ببراءة أمیرالمؤمنین علی‌بن أبی‌طالب. فمن لم‌یکن له أکبّه اللّه فی النار.**[۲]

و در کتاب *مودّات* از ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خداوند از حساب خلایق فارغ گردد دو فرشته را فرمان می‌دهد که بر روی صراط بایستند، پس احدی از آن نگذرد مگر با گذرنامه‌ای از امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب، و هر که آن را نداشته باشد خداوند او را به رو در دوزخ سرنگون خواهد کرد.

و فی *المودّات*، قال النبی ﷺ: **و الذی بعثنی بالحقّ نبیّاً ان الملائکة یستغفرون لعلیّ و یشفقون علیه و علی شیعته أشفق من الوالد علی ولده.**[۳]

---

۱. *مناقب ابن‌شاذان*، ص ۸۶، حدیث ۵۳.
۲. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۲.
۳. همان، ص ۲۵۶.

و در همان کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته است همانا فرشتگان برای علی آمرزش می‌طلبند، و آنان بر علی و شیعیان او از پدر بر فرزند خود مهربان‌ترند.

و فیه عن عایشة، قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ان اللّه قد عهد الیّ: من خرج علی علیّ فهو کافر أجدر بالنار.** قالت عایشة: فأُنسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصرة، و انی أستغفر اللّه و عسی أن یکون.[1]

و از عایشه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل به من اعلام فرموده که: هر که بر علی بشورد کافر است و شایسته‌تر به آتش است. عایشه گوید: من در روز جمل این حدیث را فراموش کردم و در بصره یاد آوردم، و من از خداوند آمرزش می‌طلبم و امیدوارم که مرا بیامرزد.

و عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **حبّ علی‌بن أبی‌طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب.**[2]

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی علی بن ابی‌طالب گناهان را می‌خورد چنان که آتش هیزم را می‌خورد.

و فی *المودّات* عن امّ‌سلمة، قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **سمّی الناس مؤمنین من أجل علیّ، و لو لم یؤمن علیٌّ لم یکن مؤمن فی أُمتی.**

و از امّ‌سلمه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم را به خاطر علی «مؤمن» نامیده‌اند، و اگر علی ایمان نیاورده بود مؤمنی در امت من یافت نمی‌شد.

و فی *المودّات* عن أبی‌ذرّ رضی‌الله‌عنه قال: سمعت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: **ان اللّه اطّلع علی (الی) الارض اطلاعة من عرشه بلا کیف و لا زوال، فاختارنی و جعلنی سید الأولین و الآخرین من النبیین و المرسلین، و أعطانی ما لم یعط لأحد (أحداً)، و هو الرکن و المقام و الحوض و الزمزم و المشعر الأعلی و الجمرات العظام، بیمینه الصفا، و یساره المروة.**

**و أعطانی اللّه ما لم یعط أحداً من النبیین و الملائکة المقربین.** قلنا: و ماذا یا رسول‌اللّه؟ قال: **أعطانی علیّاً، و أعطاه العذراء البتول ترجع کل لیلة بکراً، و لم یعط ذلک أحداً من النبیین. و الحسن و الحسین، و لم یعط أحداً مثلهما. و أعطاه صهراً مثلی و لیس لأحد مثلی، و أعطاه الحوض، و جعل الیه قسمة الجنة و النار، و لم یعط ذلک الملائکة. و جعل شیعته فی الجنة. و أعطاه أخاً مثلی**

---

۱. ینابیع‌المودة، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۲۵۱.

**و لیس لأحد أخ مثلی. أیها الناس، من أراد أن یطفی غضب اللّه و أن یقبل اللّه عمله فلینظر الی علیّ، فان النظر الیه یزید فی الایمان، و ان حبّه یذهب السیّئات کما یذهب النار الرصاص.**[۱]

و از ابوذر (ره) روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: خداوند بی‌آنکه کیفیت و زوالی داشته باشد یک‌بار بر زمین سرکشی کرد و مرا برگزید و مرا سرور اولین و آخرین از پیامبران و رسولان قرار داد، و مرا چیزهایی داد که به احدی نداده بود و آن رکن و مقام و حوض و زمزم و مشعر اعلی و جمرات عظام است که سمت راست آن صفا و در سمت چپ آن مروه قرار دارد.

و مرا چیزی داده که به احدی از پیامبران و فرشتگان مقرب نداده است. گفتیم: آنها چیست ای رسول‌خدا؟ فرمود: علی را به من عطا فرموده است، و او را همسری چون عذراء بتول عطا کرده که هر شب بکر باقی می‌ماند، و این را به احدی از پیامبران نداده است. و حسن و حسین را به او عطا کرده که احدی را مثل آن‌دو عطا نکرده. و پدر همسری مانند من به او عطا کرده که احدی چون او پدر همسری مانند من ندارد. و حوض (کوثر) را به او عطا کرده، و تقسیم بهشت و دوزخ را به او سپرده و به فرشتگان نسپرده است. و شیعیان او را در بهشت قرار داده، و برادری مانند من به او داده که احدی برادری مانند من ندارد. ای مردم، هر که می‌خواهد خشم خدا را خاموش کند و خداوند عملش را بپذیرد باید به علی نگاه کند، زیرا نگاه به او ایمان را می‌افزاید، و دوستی او گناهان را از بین می‌برد چنان که آتش قلع را.

و فی شرح *نهج‌البلاغة* فی جملة خطبة أنشأها فاطمة علیها السلام حین تطالب فدکاً من أبی‌بکر: **احمداللّه الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السماوات و الارض الیه الوسیلة، و نحن وسیلته فی خلقه، و نحن خاصّته و محل قدسه، و نحن حجّته فی غیبه و نحن ورثة أنبیائه.**[۲]

و در شرح *نهج‌البلاغه* در ضمن خطبه‌ای که فاطمه علیه‌السلام ایراد کرده هنگامی که خواستار بازگرداندن فدک از ابوبکر بود آمده: ستایش کنید خدایی را که به خاطر عظمت و نورش هر که در آسمان‌ها و زمین است به سوی او وسیله

---

۱. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۵۵.

۲. شرح *نهج‌البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۹، و چاپ جدید ج ۱۶، ص ۲۱۱.

می‌جوید، و ما وسیلهٔ او در میان آفریدگانش هستم، و ما خاصان او و محل قدس اوییم، و ما حجت اوییم زیرا که او از دید خلق پنهان است، و ما وارثان پیامبران اوییم.

و فی شرح *الصحیفة* فی ترجمة و «رسالاته»: و کان جبرئیل کثیراً ما یکرم أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و یجلسه مجلسه و یقول: **هو معلّمی، لأن اللّه تعالی خلقنی و سألنی من أنت و من أنا؟ و لم أدر ما أقول، فأتانی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فی ذلك العالم و قال لی: قل: أنا الحقیر جبرئیل، و أنت الرب الجلیل.** فسأله النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله عن عمره فقال: ان فی العرش کوکباً یظهر فی کل ثلاثین ألف سنة مرّة، و قد رأیته ظاهراً فی العرش ثلاثین ألف مرّة.

و در شرح صحیفه در تفسیر «و رسالاته» آورده است: و جبرییل بسیاری اوقات امیرمؤمنان علیه‌السلام را احترام می‌کرد و او را در جای خویش می‌نشاند و می‌گفت: او آموزگار من است، زیرا خدای متعال مرا آفرید و از من پرسید: تو کیستی و من کیستم؟ و من نمی‌دانستم چه بگویم؛ در آن عالم امیرمؤمنان آمد و به من گفت: بگو: من جبرییل حقیرم و تو پروردگار جلیلی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عمر وی پرسید، گفت: ستاره‌ای در عرش است که در هر سی هزار سال یک بار ظاهر می‌شود، و من تا به حال سی هزار مرتبه آن را ظاهر در عرش دیده‌ام.

و فی کتاب *أسرار الامامة* عن موسی بن جعفر علیهماالسلام: **ان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام خطب یوماً و قال فی خطبته: أیها الناس، ان اللّه تعالی نادانی و حیّانی و أکرمنی و ملّکنی و فوّض الیّ و قال لی: یا علیّ، أنت الحجة علی من مضی، و أنت الحجة علی من بق بعد محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله، و أنت خلیفتی فی أرضی، بك آخذ [و بك أُعطی] و بك أُثیب و بك أُعاقب، و لولاك لما خلقت خلق و لاسمائی و لا أرضی و لاجنّتی و لا نارِی، فطوبی لمن أطاعنی فیك، أولئك أهل مودّتی و أحبّائی و أولیائی، أسکنتهم دار کرامتی، و أبحتهم جنّاتی، یرتقون فیها حیث یشاؤن، فنعم أجر العاملین. و ویل لمن عصانی فیك، أولئك أهل نقمتی، أُصلیهم نارِی و أُذیقهم عذابی. ذلك بما کسبت أیدیهم، و ماالله بظلاّم للعبید.**

و در کتاب *اسرارالامامة* از موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت کرده روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام خطبه خواند و در خطبه‌اش فرمود: ای مردم، خدای

متعال مرا ندا کرد و تحیّت گفت و اکرام نمود و تملیک کرد و اختیار سپرد و به من فرمود: ای علی، تویی حجت بر گذشتگان، و تویی حجت بر کسانی که پس از محمّد باقی می‌مانند، و تو جانشین من در زمین منی، به خاطر تو می‌گیرم [و به خاطر تو می‌دهم] و به خاطر تو پاداش و کیفر می‌دهم، و اگر تو نبودی هرگز آفریدگانم و آسمان و زمینم و بهشت و دوزخم را نمی‌آفریدم. پس خوشا به حال کسی که مرا دربارهٔ تو اطاعت کند، آنانند اهل محبت من و دوستان و اولیای من، آنان را در سرای کرامتم جای دادم، و بهشت‌هایم را بر آنان روا ساختم، در آنجا به هر جا که بخواهند بالا می‌روند، پس چه خوب است پاداش عمل کنندگان. و وای بر کسی که مرا دربارهٔ تو نافرمانی کند، آنان اهل نقمت و خشم من هستند، آنان را به دوزخم درمی‌آورم و عذابم را به آنان می‌چشانم. این به خاطر اعمالی است که خود کسب کرده‌اند، و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

**بیان ذوقی [فی ان المراد من العقل هو الولایة]**

لایذهب علیك ان قوله بك آخذ و بك أُعطی اشارة الی حدیث العقل و هو أن الله لمّا خلق العقل فقال له: أقبل، فأقبل، ثم قال له أدبر فأدبر الحدیث. و یظهر من هذه الخطبة الشریفة أن المراد من العقل هو الولایة، و هو کذلك، و هو مطابق لما تقدّم من معنی الولایة و الضوابط السالفة. فتدبّر و لاتکن من الجاهلین. و الحمدلله رب‌العالین علی ما أعطانا من معنی ولایة أمیرالمؤمنین و أولاده الطاهرین علیهم‌السلام.

**بیان ذوقی** [در اینکه مراد از عقل، ولایت است]: فراموش نشود اینکه فرمود «به خاطر تو می‌گیرم و به خاطر تو می‌دهم» اشاره است به حدیث عقل که در آن آمده: «خداوند چون عقل را آفرید به او فرمود: پیش بیا و پیش آمد، سپس فرمود: برگرد و برگشت... ( سپس همین جمله را دربارهٔ عقل فرمود). و از این خطبهٔ شریفه بر می‌آید که مراد از عقل ولایت است. و مطلب همین است و مطابق است با آنچه در گذشته در معنای ولایت و قواعد کلی آن بیان شد، پس درست بیندیش و از جاهلان مباش. و ستایش خدای یکتا پروردگار جهانیان را بر اینکه معنای ولایت امیرمؤمنان و اولاد طاهرینش علیهم‌السلام را به ما عطا فرمود.

و فی کتاب *المودّات* عن عمر بن الخطاب قال: نصب رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله علیاً علَماً فقال: **من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره. اللهم أنت شهیدی علیهم**، قال: [یا رسول‌اللّه] کان فی جنبی شابٌّ حسن الوجه طیّب الرایحة فقال کذا و کذا، فقال: **نعم یا عمر، انه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل، أراد أن یؤکّد علیك ما قلته فی علیّ علیه‌السلام**.[1]

و در کتاب *مودّات* از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را به عنوان نشانه‌ای برپا داشت و فرمود: «هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش، هر که دست از یاری او برداشت دست از یاریش بردار، و هر که او را یاری کرد یاریش کن. خدایا تو گواه من بر آنان هستی». من گفتم: ای رسول‌خدا، در کنار من جوانی خوش‌سیما و خوش‌بو قرار داشت و چنین وچنان گفت! فرمود: آری ای عمر، او از فرزندان آدم نبود بلکه جبرییل بود، خواست آنچه را دربارهٔ علی گفتم بر تو تأکید نماید.

و فی صحیح الترمذی و مسلم و *المصابیح* و *مسند* أحمد بن حنبل و *المشکوة* و *الصواعق المحرقة* و غیره بتفاوت اللفظ بقلیل، و عبارة المشکوة هذا: عن البراء بن عازب و زیدبن أرقم: ان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لمّا نزل بغدیر خم اخذ بید علیّ علیه‌السلام فقال: **ألستم تعلمون أنی أولی بکل مؤمن من نفسه؟** فقالوا: بلی، فقال: **اللهم من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. فلقیه عمر بعد ذلك و قال: هنیئاً یابن‌أبی‌طالب، أصحبت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة**.[2]

و فی *الصواعق المحرقة*: روی هذا الحدیث عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ثلاثون صحابیاً، و ان کثیراً من طرقه صحیح و حسن.[3]

و در صحیح ترمذی و مسلم و مصابیح و *مُسند* احمد و مشکاة و *صواعق مُحرقه* و کتاب‌های دیگر این روایت با اندک تفاوتی در لفظ آمده و عبارت *مشکاة* چنین است: از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت شده که: رسول‌خدا صلی الله علیه و

---

۱. *ینابیع‌المودة*، ص ۲۴۹.
۲. همان، ص ۲۴۹ با اندکی اختلاف.
۳. *الصواعق المحرقة*، ص ۴۲.

آله و سلم چون به غدیر خم رسید و در آنجا فرود آمد دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی‌دانید که من نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؟ گفتند: چرا، فرمود: خدایا، هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش. پس از آن عمر نزد علی آمد و گفت: گوارایت باد ای پسر ابی‌طالب که مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

و در *صواعق* محرقه گوید: این حدیث را سی نفر از صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.

و فی *تأویل الآیات* عن الصدوق ﷺ باسناده عن الصادق ﷺ قال: بینا رسول‌اللّه ﷺ فی ملأ من أصحابه و اذا أسود علی جنازة تحمله أربعة من الزنوج، ملفوف فی کساء، یمضون به الی قبره، و سمع الناس دویّاً شدیداً فی السماء، فقال رسول‌اللّه ﷺ: علیّ بالأسود. فوضع بین یدیه، فکشف عن وجهه ثم قال لعلیّ ﷺ: یا علیّ، هذا رماخ (رباح) غلام آل‌النجار. فقال: و اللّه ما رآنی قطّ الّا و جهد (حجل) فی قیوده و قال: یا علیّ، انیّ اُحبّك. فقال: و أمر رسول‌اللّه ﷺ بغسله و کفّنه فی ثوب من ثیابه و صلّی علیه و شیّعه و المسلمون الی قبره، و سمع الناس دویّاً شدیداً فی السماء، فقال رسول‌اللّه ﷺ: انه قد شیّعه سبعون ألف قبیل من الملائکة، کل قبیل سبعون ألف ملك، و اللّه ما نال ذلك الّا بحبّك یا علیّ.

قال: و نزل رسول‌اللّه ﷺ فی لحده، ثم أعرض عنه، ثم سوّیٰ علیه اللبن. فقال له أصحابه: یا رسول‌اللّه، رأیناك قد أعرضت عن الأسود ساعة ثم استویت علیه اللبن؟! فقال: نعم، ان ولیّ اللّه خرج من الدنیا عطشاناً، فتبادر الیه أزواجه من الحور العین بشراب من الجنة، و ولیُّ اللّه غیور، فکرهت أن اُحزنه بالنظر الی أزواجه، فأعرضت عنه.[1]

و در *تأویل الآیات* از صدوق (ره) به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در این بین که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از یارانش نشسته بود ناگاه دید چهار نفر از زنگیان جنازهٔ مرد سیاه‌پوستی را که در عبایی پیچیده بود بر دوش می‌برند و به سوی گور او در حرکتند، مردم هیاهویی را در فضای آسمان شنیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد سیاه را نزد من آورید. جنازه را در برابر ایشان نهادند، حضرت چهرهٔ او را گشود و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۹، ص ۲۸۹.

به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، این رماخ غلام آل نجار است. علی علیه‌السلام گفت: به خدا سوگند هیچ‌گاه مرا نمی‌دید مگر آنکه در همان غل و زنجیرش دست و پایی می‌زد و می‌گفت: ای علی، من تو را دوست دارم. آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد او را غسل دادند و او را در یکی از لباس‌های خود کفن نمود و بر او نماز گزارد و با همراهی مسلمانان، جنازهٔ او را تا سر قبر تشییع فرمود، و مردم هیاهویی را در فضای آسمان شنیدند، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفتاد هزار گروه از فرشتگان او را تشییع کردند که هر گروهی هفتاد هزار فرشته بود، و به خدا سوگند که به این مقام نرسید مگر به خاطر دوستی تو ای علی.

آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبر او رفت ولی از او روی گردانید سپس خشت‌ها را بر روی او چید. یاران گفتند: ای رسول‌خدا، دیدیم ساعتی از این مرد روی گرداندی سپس خشت‌ها را بر روی او چیدی؟! فرمود: آری، این ولیّ خدا تشنه لب از دنیا رفته بود و همسران بهشتی‌اش شرابی از بهشت برایش آوردند، و چون ولیّ خدا غیرتمند است من خوش نداشتم که او را با نگاه به همسرانش ناراحت کنم، از این‌رو از وی روی گردانیدم.

و فی صحیح الترمذی عن أنس بن مالك قال: بُعث رسول‌اللّه ﷺ یوم الاثنین، و صلّی علیٌّ علیه‌السلام معه یوم الثلاثاء.[1]

در صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد و علی علیه‌السلام روز سه‌شنبه با آن حضرت نماز خواند.

و فی *صفوة الزلازل* (؟) و شرح *الاحادیث* للحافظ أبی یقظان عن أبی حیّة قال: سمعت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول: **صلّیت مع رسول‌اللّه ﷺ سبع سنین قبل أن یسلم أحد.**[2]

و فی روایة: **أنا الصدّیق الاکبر، آمنت قبل أن آمن أبوبکر.**

و در *صفوة الزلازل* (؟) و شرح *احادیث* حافظ ابی‌یقظان، از ابی‌حیّه روایت کرده که گفت: از امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: هفت سال با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم پیش از آنکه کسی به آن حضرت ایمان آورده باشد.

---

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۴، حدیث ۳۸۱۲.
۲. ینابیع‌المودة، ص ۶۰.

و در روایتی است: منم صدّیق اکبر، و پیش از آنکه ابوبکر (که او را صدّیق خوانند) ایمان آورد من ایمان آوردم.

و روی عن علیّ علیه السلام انه قال: و اللّه لو شئت أن أُخبر کلّ رجل منکم بمدخله و مخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت، ولکنّی أخاف أن تکفروا فیّ برسول‌اللّه صلی الله علیه و آله. و اللّه لو وسدت لی الوسادة فجلست علیها لحکمت بین أهل التوراة بتوراتهم، و بین أهل الانجیل بانجیلهم، و بین أهل‌الزبور بزبورهم، و بین أهل الفرقان بفرقانهم، حتی ینطق کل کتاب بأنك قد حکمت بما أنزل‌اللّه فیّ.

و قال: و اللّه ما من فئة تهدی فئة و تضلّ فئة الّا و أنا عالم بناعقها و قائدها و سائقها الی یوم القیامة.[1]

و از علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند اگر بخواهم هر مردی از شما را از محل رفت و آمد و ورود و خروجش خبر دهم خواهم توانست، ولی می‌ترسم دربارهٔ من به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوید.[2] به خدا سوگند اگر مَسندی برایم نهاده شود بر آن می‌نشینم و میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل فرقان به فرقانشان حکم می‌کنم، تا آنجا که هر یک از این کتاب‌ها به سخن آید و گوید که تو به آنچه خداوند در من نازل کرده است حکم نمودی.
و فرمود: به خدا سوگند هیچ گروهی نیست که گروهی دیگر را هدایت و یا گمراه نماید جز آنکه من فراخواننده و رهبر و سوق‌دهندهٔ آنان را، تا روز قیامت، می‌شناسم.

روی سلیم بن قیس عن عبداللّه بن عباس فی حدیث طویل عن النبی صلی الله علیه و آله و من جملته: و من أهل‌بیتی اثناعشر اماماً، هدی کلهم، یدعون الی الجنة: علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین علیهم السلام واحد بعد واحد، امامهم و والدهم علیّ، و أنا امام علیّ و امامهم، هم مع الکتاب، و الکتاب معهم، لایفارقهم و لایفارقونه حتی یردوا الحوض.

سلیم بن قیس از عبداللّه بن عباس در حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و

---

۱. ینابیع‌المودة، باب ۱۴، در علم آن حضرت، ص ۶۵-۷۸.
۲. یعنی به خاطر این اخبار غیبی مرا از آن حضرت بالاتر بدانید و بدین سبب کافر شوید.

آله و سلم روایت کرده که از جمله فرمود: و از خاندان من دوازده امام است که همهٔ آنان هدایتگرند و به سوی بهشت فرامی‌خوانند و آنان عبارتند از علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین (علیهم السلام) که یکی پس از دیگری می‌آیند، امام و پدر همهٔ آنان علی است، و من هم امام علی و امام آنانم. آنان با کتاب خدایند و کتاب خدا هم با آنها است، نه کتاب خدا از آنان جدا می‌شود و نه آنان از کتاب خدا تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

روی سلیم بن قیس عن علیّ علیه‌السلام، ان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: **أنا سیّد ولد آدم، و علیّ سیّد العرب، و فاطمة سیّدة نساء أهل الجنّة، و الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنة.**

و نیز از علی علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سرور اولاد آدمم، و علی سرور مردم عرب، و فاطمه سرور زنان اهل بهشت، و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت.

روی سلیم بن قیس عن سلمان الفارسی رضی‌الله‌عنه عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فی جملة حدیث قال: قلت: یا نبی اللّه، المهدیّ أفضل أم أبوه؟ قال: **أبوه أفضل منه، للأول مثل أُجورهم کلّهم، لان اللّه هداهم به. أیماّ داع دعا الی هدی فله أجره و مثل أُجور من تبعه، (...)[1] لاینقص ذلك من أوزارهم شیئاً.**

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و نیز از سلمان فارسی (ره) در ضمن حدیثی روایت کرده که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: ای پیامبر خدا، آیا مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: پدرش برتر است و برای نخستین کس آنان مانند پاداش همهٔ آنان است، زیرا خداوند همهٔ آنان را به سبب همان شخصِ نخست هدایت نموده است. هر که به راه هدایتی فراخواند هم پاداش خود را دارد و هم پاداش کسانی را که از او پیروی کرده‌اند، و همچنین هر که به راه ضلالتی فراخواند در گناه گمراهان شریک است بی‌آنکه چیزی از گناه آنان کم شود.

---

۱. ظاهراً افتادگی دارد.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۰۹

## اتحاد و یگانگی علی علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در فضایل

و عن سلیم بن قیس، عن جابربن عبدالله الأنصاری قال: خرج الینا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و فی یده عسیب رطب و نحن فی مسجده، فجعل یضربنا و یقول: لاترقدوا فی المسجد. قال جابر: فخرجنا و أراد علیٌّ علیه‌السلام أن یخرج معنا فقال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أین تخرج یا علی؟ انه یحلّ لك فی المسجد ما یحلّ لی، أنت منّی بمنزلة هارون من موسی، ان الله أمر موسی أن یبنی مسجداً طاهراً طیّباً لایسکنه الاّ هو و هارون و ابناه شبیر و شبرّ. یا أخی، و الذی نفسی بیده انك الذائد عن حوضی بیدك کما یذود الرجل عن ابله الابل الجربة. کأنی أنظر الی مقامك من حوضی، معك عصی من عوسج.[1]

و سُلَیم بن قیس از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: ما در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که آن حضرت به سوی ما آمد و ترکه‌ای تازه به‌دست داشت و شروع کرد با آن به ما زدن و می‌فرمود: در مسجد نخوابید. ما همه بیرون رفتیم و چون علی علیه‌السلام خواست با ما بیرون رود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو کجا می‌روی ای علی؟ آنچه برای من‌در مسجد حلال است برای تو نیز حلال است، تو برای من مانند هارون برای موسایی، خداوند به موسی امر کرد که مسجدی پاک و پاکیزه بسازد و کسی جز خودش و هارون و دو پسر هارون یعنی شبیر و شَبّر در آن ساکن نگردد. برادرم!

---

۱. مناقب خوارزمی، ص ۶۰.

سوگند به آنکه جانم به‌دست اوست تو نااهلان را از سر حوض من می‌رانی و دور می‌سازی چنان که شتربان شترانِ گر را از شتران خویش دور می‌سازد. گویا به جایگاه تو بر سر حوض خود می‌نگرم که عصایی از عوسج (چوب درخت خاردار) به‌دست داری.

روی سلیم بن قیس قال: سمعت أمیرالمومنین علیه السلام یقول: کأنی أنظر الی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بصحن مسجده یقول: انه لایحلّ مسجدی لجنب و لاحایض غیری و غیر ابنتی و نسائی و خدمی و حشمی. ألا هل سمعتم؟ ألا هل تبیّنت لکم؟ ألا لاتضلّوا. ینادی بذلك نداء.

سلیم بن قیس گوید: از امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: گویا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بینم که در صحن مسجد خود ایستاده، می‌گوید: مسجد من برای هیچ جُنُب و زن حایضی غیر من و دخترم و زنان و خدمتکاران و خویشان و نزدیکانم حلال نیست، آیا شنیدید؟ آیا برایتان روشن کردم؟ مواظب باشید که گمراه نشوید. این سخن را با صدای بلند می‌فرمود.

روی سلیم بن قیس انه صلی الله علیه و آله أمر بسدّ کلّ باب شارع الی المسجد غیر بابه، فجهد عمر أن یرخص له فی کوّة صغیرة قدر عینه، فأبی ذلك رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، و قال عند ذلك حمزة و عباس و جعفر: سددت أبوابنا و ترکت باب علیّ! فقال صلی الله علیه و آله: أنا ما سددتها و لا فتحت بابه، ولکنّ اللّه سدّها و فتح بابه.

سلیم بن قیس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد درِ تمام خانه‌هایی را که به مسجد باز می‌شد جز درِ خانهٔ خودش را ببندند، عمر کوشید تا پیامبر اجازه دهد که روزنهٔ کوچکی به اندازه چشمش به مسجد باز گذارد اما آن حضرت اجازه نداد، و اینجا بود که حمزه و عباس و جعفر گفتند: درهای ما را بستی و درِ علی را باز گذاشتی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آن درها را نبستم و درِ او را باز نگذاشتم بلکه خداوند آن درها را بست و درِ او را باز گذاشت.

و فی بعض کتب العامة: ان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان اللّه جلّ جلاله أمر موسی بن عمران أن یبنی مسجداً طاهراً لایسکنه الّا هو و هارون و ابنا هارون شبیر و شبّر، و ان اللّه جلّ جلاله قد أمرنی أن أبنی مسجداً لایسکنه الّا أنا و علیّ و الحسن و الحسین علیهم السلام؛ سدّوا هذه الابواب باب علیّ.

و در بعضی از کتاب‌های عامّه آمده: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای بزرگ موسی بن عمران را امر کرد که مسجدی پاک و پاکیزه بسازد و کسی جز خودش و هارون و دو پسر هارون یعنی شبیر و شبّر در آن ساکن نگردد، و خدای بزرگ مرا نیز امر کرده است که مسجدی بسازم که کسی جز خودم و علی و حسن و حسین در آن ساکن نگردد؛ همهٔ این درها را ببندید جز در علی را.

و روی أن بعض الصحابة قال لرسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: دع لی کوّة أنظر الیك حین تغدو وحین تروح، فقال صلی الله علیه و آله: لا واللّه و لا مثل ثقب الابرة.

و روایت است که یکی از صحابه به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برای من روزنه‌ای باقی گذار که ورود و خروج تو را در صبح و شام ببینم، فرمود: نه به خدا سوگند، حتی به اندازهٔ سوراخ سوزنی هم اجازه نمی‌دهم.

و فی آخر: قال صلی الله علیه و آله: سدّوا هذه الابواب الّا باب علیّ، سدّوا قبل أن ینزل العذاب. فخرج الناس مبادرین، و خرج حمزة یجرّ قطیفته جرّاً و عیناه تذرفان و یبکی، یقول: یا رسول‌اللّه، أخرجت عمّك و أسکنت ابن عمّك! فقال صلی الله علیه و آله: أنا ما أخرجتك و لا أنا أسکنته، ولکنّ اللّه عزوجل.[1]

و در روایت دیگری است که فرمود: همهٔ این درها جز درِ علی را ببندید، ببندید پیش از آنکه عذاب نازل شود. پس مردم زود بیرون رفتند، و حمزه در حالی که هولهٔ بلندش را به زمین می‌کشید و دیدگانش اشک می‌بارید و می‌گریست بیرون می‌رفت و می‌گفت: ای رسول‌خدا، عمویت را بیرون کردی و پسر عمویت را ساکن گردانیدی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من تو را بیرون نکردم و او را ساکن نساختم بلکه خدای بزرگ چنین کرد.

و فی تفسیر الامام فی جملة حدیث: أمر اللّه تعالی بسدّ أبواب المهاجرین و الأنصار، ثم مرّ العباس بفاطمة علیها السلام فرآها قاعدة علی بابها و قد أقعدت الحسن و الحسین علیهما السلام، فقال لها: ما بالك قاعدة؟ انظروا الیها کأنها لبوة بین یدیها جرواها، تظن

---

۱. دربارهٔ احادیث سد ابواب ر.ک: *بحارالانوار*، ج ۳۹، ص ۱۹-۳۵. و *ینابیع المودة*، ص ۸۷ و ۸۸. و روایات مذکور در کتاب سلیم یافت نشد.

أن رسول‌اللّه ﷺ يخرج عمّه و يدخل ابن عمّه! ثم مرّ بهم رسول‌اللّه ﷺ فقال لها: ما بالك قاعدة؟ قالت: أنتظر أمر رسول‌اللّه بسدّ الأبواب. فقال لها: ان اللّه تعالى أمرهم بسدّ الأبواب، و استثنى منهم رسوله، و أنتم نفس رسول‌اللّه ﷺ.[۱]

و در تفسیر *امام* عسکری علیه‌السلام در ضمن حدیثی آمده: خدای متعال امر کرد به بستن درهای مهاجران و انصار، سپس عباس بر فاطمه علیه‌السلام گذر کرد و او را دید که بر در خانه‌اش نشسته و حسن و حسین علیه‌السلام را هم کنار خود نشانده، به او گفت: چرا اینجا نشسته‌ای؟ او را بنگرید مثل شیری است که شیر بچگانش در برابرش نشسته‌اند، پندارد که رسول‌خدا عمویش را بیرون می‌کند و پسر عمویش را داخل می‌سازد! آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان گذشت و به فاطمه علیه‌السلام فرمود: چرا اینجا نشسته‌ای؟ گفت: منتظر فرمان رسول‌خدا به بستن درها هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای متعال آنان را به بستن درها امر کرده و رسول خود را از این حکم مستثنیٰ دانسته، و شما نفس رسول‌خدا هستید (پس از این حکم مستثنایید).

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه ﷺ يقول: قال رسول‌اللّه ﷺ: نحن فی الامر والفهم و الحلال و الحرام نجری مجری واحداً، فأما رسول‌اللّه ﷺ و علیّ ﷺ فلهما فضلهما.[۲]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که می‌فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ما در امر و فهم و حلال و حرام یکسانیم»؛ اما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام برتریشان محفوظ است.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن ابن عباس، عن النبی ﷺ: ان للّه لملائكة تتقرب الی اللّه بمحبّة علی‌بن أبی‌طالب.[۳]

و فی *المناقب* عن عایشة، عن النبی ﷺ: ذكر علی‌بن أبی‌طالب عبادة.[۴]

و در *امالی* صدوق علیه‌السلام از ابن‌عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: خدا را فرشتگانی است که با دوستی علی بن ابی‌طالب به خداوند نزدیکی می‌جویند.

---

۱. *تفسیر الامام*، ص ۱۷.
۲. *کافی*، ج ۱، ص ۲۷۵.
۳. *أمالی* صدوق، مجلس ۲۶، ص ۱۱۰.
۴. *مناقب* ابن شاذان، ص ۱۳۶، حدیث ۶۸.

و در مناقب از عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:
یاد علی بن ابی‌طالب عبادت است.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ رحمه‌الله عن أبی‌الطفیل یقول: قال بعض أصحاب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: کان لعلی بن أبی‌طالب علیه‌السلام من السوابق ما لو أن سابقة منها (قسمت) بین الخلایق لوسعتهم.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ رحمه‌الله عن حذیفة، عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: اذا کان یوم القیامة ضرب لی عن یمین العرش قبّة من یاقوتة حمراء ـ الحدیث، و قد تقدم.[1]

و در *امالی* طوسی از ابوالطفیل روایت کرده که می‌گفت: یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم گفت: علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام سوابق درخشانی دارد که اگر آن سابقه‌ها را میان آفریدگان تقسیم کنند همه را فراگیرد و به هر یک سهمی خواهد رسید.

و در همان کتاب از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود برای من از طرف راست عرش قبّه‌ای از یاقوت سرخ برپا شود... (این حدیث گذشت).

و فی *العلل* عن عبدالله بن عباس فی حدیث أمّ سلمة رَضیَ اللّٰهُ عَنْها عن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: هذا علی‌بن أبی‌طالب أمیرالمؤمنین و سیدالوصیین (المسلمین)، و هو عیبة علمی، و بابی الذی أُوتیٰ منه، و هو وصیّ (الوصی بعدی) علی الأموات من أهل‌بیتی، و الخلیفة علی الاحیاء من أمتی، و أخی فی الدنیا و الآخرة، و هو معی فی المقام (السنام) الأعلی ـ الحدیث.[2]

و در *علل‌الشرایع* از ابن‌عباس نقل کرده که در ضمن حدیث امّ سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: این علی بن ابی‌طالب امیرمؤمنان و سرور اوصیا(سرور مسلمانان) است، و او صندوق علم من و درِ ورود بر من است، و او وصی من بر مردگان از اهل بیت من، و جانشین بر زندگان از امت من ، و برادر من در دنیا و آخرت است، و او در مقام اعلی با من است...

و فی *مطالب‌السؤول* عن علیّ علیه‌السلام انه قال: سلونی عن طرق السماوات، فانی أعلم بها من طرق الأرض.

و در *مطالب‌السؤول* از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مرا از راه‌های آسمان بپرسید، زیرا من به آن راه‌ها از راه‌های زمین آشناترم.

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۲، ص ۱۰۷.
۲. *علل‌الشرایع*، باب ۵۴، ص ۶۶.

و فی کتاب بشارة المصطفی عن ابن عباس انه قال: لمّا فتح رسول اللّه ﷺ خیبر قدم علیه جعفر من الحبشة و معه جاریة فأهداها الی علیّ علیه السلام، فدخلت فاطمة فاذا رأس علیّ علیه السلام فی حجر الجاریة، فلحقها من الغیرة ما یلحق المرأة بزوجها، فمضت الی النبی ﷺ لتشکو علیّاً علیه السلام، فنزل جبرئیل علی النبی ﷺ و قال: یا محمّد، ان اللّه یقرئك السلام و یقول: هذه فاطمة [تأتیك] تشکو علیّاً، فلاتقبل منها. فلما دخلت فاطمة قال لها: ارجعی الی بعلك فقولی له: رغم أنفی لرضاك. قال: فرجعت فقالت له ذلك، فقال علیّ علیه السلام: یا فاطمة شکوتنی الی رسول اللّه؟ أشهدك یا فاطمة، ان هذه الجاریة حرة لوجه اللّه فی مرضاتك. و کان مع علی علیه السلام خمسمائة درهم فقال: هذه الدراهم صدقة علی فقراء المهاجرین و الانصار فی مرضاتك.

قال: فنزل جبرئیل علی النبی ﷺ و قال: یا محمّد، ان اللّه یقرأ علیك السلام و یقول لك: بشّر علی بن أبی طالب أنی قد وهبت له الجنة بحذافیرها بعتقه الجاریة فی مرضاة فاطمة. فاذا کان یوم القیامة یقف علی باب النار فیدخل النار من یشاء من غضبی (بغضبی)، و یمنع منها من یشاء برحمتی. فقال رسول اللّه ﷺ: بخ بخ لك یا علیّ و أنت قسیم الجنة و النار.[1]

و در کتاب بشارة المصطفی از ابن عباس روایت کرده که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را فتح کرد جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد و بر آن حضرت وارد شد و کنیزی به همراه داشت و آن را به علی علیه السلام هدیه کرد؛ آنگاه فاطمه علیه السلام بر علی علیه السلام وارد شد و سر او را در دامان آن کنیز دید و از این رو غیرت زنانه به او دست داد، پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت تا از علی علیه السلام شکایت کند، جبرییل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: ای محمد، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این فاطمه است که می‌آید تا از علی شکایت کند اما از او نپذیر. چون فاطمه وارد شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: نزد شوهرت بازگرد و به او بگو: من با همهٔ ناراحتیم باز خشنودی تو را خواهانم. فاطمه علیه السلام بازگشت و این سخن را به علی علیه السلام گفت، علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، شکایت مرا نزد رسول خدا بردی؟ ای فاطمه، تو را شاهد می‌گیرم که به خاطر تو این کنیز در راه خدا آزاد است. و پانصد درهم نزد

---

۱. بشارة المصطفی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

علی علیه‌السلام بود، فرمود: به خاطر تو نیز این درهم‌ها صدقهٔ بر فقیران مهاجر و انصار باشد.

پس جبرییل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: ای محمّد، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی بن ابی‌طالب را بشارت بده که من بهشت را با آنچه در آن است به او بخشیدم به خاطر آنکه آن کنیز را در راه رضای فاطمه آزاد ساخت. چون روز قیامت شود او بر درِ دوزخ می‌ایستد و هر که را خواهد به خاطر خشم من به دوزخ می‌فرستد و هر که را خواهد به رحمت من از آن بازمی‌دارد. آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بَه بَه به تو ای علی که تو تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ هستی.

و فی *العلل* عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: **ان حافظَیْ علی‌بن أبی‌طالب لیفتخران علی جمیع الحفظة لکینونتهما مع علیّ، و ذلك أنّهما لم‌یصعدا الی اللّه عزوجل بشیء منه یسخط اللّه عزوجل.**[1]

و در *علل‌الشرایع* از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که می‌فرمود: دو فرشتهٔ نویسندهٔ اعمال علی‌بن‌ابی‌طالب بر همهٔ فرشتگان حافظ اعمال دیگران افتخار می‌ورزند که همراه علی هستند، زیرا هیچ‌گاه عملی را از او به نزد خداوند بالا نبرده‌اند که موجب خشم خدا باشد.

و فی *الطرایف* عن أنس قال: صلّی بنا رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله صلاة الظهر ثم صلاة العصر و أبطأ فی رکوعه فی الرکعة الاولی حتی ظننت أنه قد نسیها و غفل، ثم رفع رأسه، فقال: **سمع اللّه لمن حمده** ثم أوجز فی صلاته و سلّم، ثم أقبل بوجهه کالقمر لیلة البدر و رمی ببصره صفّاً [صفّاً] یطلب علیّاً علیه‌السلام فاذا هو بالصفّ الأخیر، فناداه فأجابه من آخر الصفوف، فناداه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بأعلی صوته: أدن منّی یاعلی، فدنا، فقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ما الذی خلّفك عن الصف الاول؟** فقال: **شککت أنی علی غیر طهر فأتیت منزلی فنادیت: یا حسن یا حسین یا فضة، فلم‌یجبنی أحد، فاذا بهاتف یهتف بی من ورائی و هو ینادی: یا أباالحسن، یابن‌عم رسول‌اللّه، فالتفتّ فاذا سطل ذهب فیه ماء و علیه مندیل، فأخذت المندیل و وضعته علی منکبی الایمن و أومأت الی الماء فاذا الماء یفیض علی کفّی، فتطهّرت و أسبغت، فوجدته فی لین الزبد و طعم الشهد و رایحة المسك، ثم التفتّ لاأدری من وضع السطل و المندیل، و لاأدری من رفع!**

---

۱. *علل‌الشرایع*، باب ۷، ص ۸.

و در *طرایف* از اَنَس روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را با ما خواند و رکوع رکعت اول نماز عصر را بسیار طول داد تا آنکه گمان بردم فراموشی و غفلتی به آن حضرت دست داده، سپس سر برداشت و گفت: «سمع اللّه لمن حمده» و باقی نماز را کوتاه خواند و سلام داد، سپس با چهرهٔ خود که همچون ماه شب چهارده می‌درخشید رو به ما کرد و چشم به یک یک صف‌ها انداخت و علی را می‌جست و او در صف آخر قرار داشت، او را صدا زد و او از آخر صف‌ها پاسخ داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند صدا زد: نزدیک من بیا ای علی؛ علی نزدیک آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا از صف اول عقب ماندی؟ گفت: شک کردم که وضو دارم یا نه، برای تجدید وضو به منزل رفتم و حسن و حسین و فضّه را صدا زدم، هیچ کس پاسخ نداد، اما صدایی از پشت سر خود شنیدم که صدا می‌زد: ای اباالحسن ای پسرعموی رسول‌خدا، به پشت سر نگاه کردم سطلی زرین پر از آب دیدم که هوله‌ای هم روی آن بود، هوله را برداشته روی دوش راستم نهادم و دست به سوی آب بردم، آب خودش روی کف دستم ریخته شد، پس وضویی شاداب گرفتم و آن آب را به نرمی کره و شیرینی عسل و بوی مشک یافتم، سپس نگاه کردم ندانستم چه کسی سطل و هوله را گذاشت و چه کسی آنها را برداشت!

فتبسّم النبی ﷺ فی وجهه و ضمّه الی صدره فقبّل ما بین عینیه ثم قال: یا أباالحسن، ألا أبشّرك؟ انّ السطل من الجنة، و الماء و المندیل من الفردوس الأعلی، و الذی هیّأك للصلاة جبرئیل، و الذی مندلك میکائیل، و الذی نفس محمّد بیده مازال اسرافیل قابضاً علی رکبتی حتی لحقتَ الصلاة! أفیلومونی الناس علی حبّك! و اللّه تعالی و ملائکته یحبّونك من فوق السماء.[1]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روی او تبسمی کرد و او را به سینه چسبانید و پیشانی او را بوسید و فرمود: ای اباالحسن، آیا تو را مژده ندهم؟ آن سطل از بهشت بود و آن آب و هوله از فردوس اعلی، و آن کس که تو را برای نماز آماده کرد جبرییل بود و آنکه هوله را بر دستت نهاد میکاییل بود، و سوگند به آنکه جان محمّد به‌دست اوست اسرافیل پیوسته زانوهای مرا گرفته بود و نمی‌گذاشت از رکوع برخیزم تا تو به نماز رسیدی! آیا مردم مرا بر دوستی تو

---

۱. *طرائف*، ص ۸۶-۸۷ با تلخیص.

سرزنش می‌کنند! در صورتی که خدای متعال و فرشتگان او در فراز آسمان تو را دوست می‌دارند.

و فی *کمال‌الدین* و غیره فی أخبار کثیرة عن الصادق علیه‌السلام: **انّ‌اللّه تبارك و تعالی خلق أربعةعشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعةعشر ألف عام، فهی أرواحنا.** فقیل: یابن رسول‌اللّه، و مَن الاربعةعشر؟ فقال: **محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ولد الحسین علیهم‌السلام آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته فیقتل الدجال، و یطهّر الارض من کلّ جور و ظلم.**[1]

و در *کمال‌الدین* و کتاب‌های دیگر، اخبار بسیاری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: خدای متعال چهارده نور آفرید چهارده هزار سال پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند، و آن ارواح ما بود. عرض شد: ای فرزند رسول‌خدا، آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمود: محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین که آخرین آنان قائم است که پس از غیبتش ظهور می‌کند و دجّال را می‌کشد و زمین را از هر جور و ستمی پاک می‌سازد.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن الأصبغ بن نباتة قال: بینا أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یخطب الناس و هو یقول: **سلونی قبل أن تفقدونی، فواللّه لاتسألونی عن شئ مضی و لا عن شئ یکون الاّ نبّأتکم به...**.[2]

و در *امالی* صدوق (ره) از اصبغ بن نُباته روایت کرده که گفت: در این بین که امیرمؤمنان علیه‌السلام برای مردم خطبه می‌خواند می‌فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید، که به خدا سوگند مرا از امور گذشته و آینده نمی‌پرسید جز آنکه به شما خبر می‌دهم...

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن الباقر عن أبیه، عن جده علیهم‌السلام قال: **خرج رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم و هو راکب و خرج علی علیه‌السلام و هو یمشی، فقال له: یا أباالحسن، إما أن ترکب و إما أن تنصرف، فان اللّه عزوجل أمرنی أن ترکب اذا رکبت، و تمشی اذا مشیت، و تجلس اذا جلست، الاّ أن یکون حدّ من حدود اللّه لابدّ لك من القیام و القعود فیه، و ما أکرمنی اللّه بکرامة الاّ و قد أکرمك بمثلها، و خصّنی بالنبوة و الرسالة و جعلك ولیّی فی ذلك، تقوم فی حدوده و فی صعب**

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۳۳۵-۳۲۶.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۲۸، ص ۱۱۸.

أموره. و الذی بعث محمّداً بالحقّ نبیّاً ما آمن بی من أنکرك، و لا أقرّ بی من جحدك، و لا آمن باللّه من کفر بك ـ الحدیث.[۱]

و در همان کتاب از امیرمؤمنان (از امام حسین ـ صح) علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره بیرون شد و علی علیه‌السلام پیاده در رکاب آن حضرت به راه افتاد، پیامبر به او فرمود: ای اباالحسن، یا تو هم سوار شو و یا بازگرد، زیرا خدای بزرگ مرا امر کرده که هرگاه من سواره بودم تو هم سواره باشی و هرگاه من پیاده می‌رفتم تو هم پیاده روی و هرگاه من می‌نشینم تو هم بنشینی، مگر آنکه حدی از حدود الهی در کار باشد که باید در اجرای آن نشست و برخاست کنی، و خداوند هیچ کرامتی به من نکرده مگر آنکه با تو هم همان کرامت کرده است، خداوند مرا به نبوت و رسالت مخصوص گردانیده و تو را ولیّ من در این کار قرار داده که به اجرای حدود و کارهای مشکل آن می‌پردازی. سوگند به آنکه محمّد را به حق به پیامبری برانگیخته به من ایمان نیاورده، آنکه تو را انکار کند، و به من اقرار نکرده، آنکه تو را انکار کند، و به خدا ایمان نیاورده، آنکه به تو کافر گردد...

و فی *کفایة‌الأثر* عن ابن‌عباس انه أوصی ثلاثین شیخاً من الطائف بولایة علی‌بن أبی‌طالب و أهل‌البیت علیهم‌السلام فی مرضه الذی مات. ثم حملوه الی صحن الدار، ثم رفع یدیه الی السماء و قال: اللّهم انی أتقرب الیك بمحمّد و آل‌محمّد، اللّهم انی أتقرب الیك بولایة الشیخ علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام. فمازال یکررها حتی وقع علی الارض، فصبرنا علیه ساعة ثم أقمناه فاذا هو میّت، رحمة اللّه علیه.[۲]

و در *کفایة‌الاثر* روایت کرده که ابن‌عباس در بیماریی که به مرگ وی انجامید سی تن از شیوخ طائف را به ولایت علی بن ابی‌طالب و اهل بیت پیامبر علیهم السلام سفارش کرد. سپس او را به صحن خانه آوردند و او دست‌ها را به آسمان برداشت و گفت: خدایا من به محمّد و آل محمّد به تو تقرب می‌جویم، خدایا من به ولایت شیخ علی بن‌ابی‌طالب به تو تقرب می‌جویم. و پیوسته این جملات را تکرار می‌کرد تا به زمین افتاد، لختی صبر کردیم سپس او را بلند کردیم دیدیم از دنیا رفته است، خدایش رحمت کند.

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۷۴، ص ۴۴۴.

۲. *کفایة‌الاثر*، ص ۲۰ـ۲۲ با تلخیص.

و فی *مجالس* الشیخ و الصدوق عن أنس قال: رکب رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم بغلته فانطلق الی جبل فلان و قال: یا أنس، **خذ البغلة و انطلق الی موضع کذا و کذا تجد علیّاً جالساً یسبح بالحصی، فاقرأه منّی السلام و احمله علی البلغة و آت به الیّ.**

قال أنس: فذهبت فوجدت علیّاً کما قال رسول‌اللّه، فحملته علی البغلة فأتیت به الی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فلمّا أن بصر برسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: **السلام علیك یا رسول‌اللّه**، قال: **و علیك‌السلام یا أباالحسن، اجلس فان هذا موضع قد جلس فیه سبعون نبیّاً مرسلاً، ما جلس فیه أحد من الانبیاء الّا و أنا خیر منه، و قد جلس فی موضع کلّ نبیّ أخ له، ما جلس فیه من الاخوة أحد الّا و أنت خیر منه.**

و در *امالی طوسی* و *امالی صدوق* از أنس، روایت است که گفت: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم استر خود را سوار شد و به سوی فلان کوه رفت و فرمود: ای انس، این استر را بگیر و به فلان جا برو، علی را می‌بینی که نشسته و با سنگریزه تسبیح می‌گوید، سلام مرا به او برسان و او را بر این استر بنشان و نزد من آر.

انس گوید: من رفتم و علی را همان‌گونه که رسول‌خدا فرموده بود یافتم، پس او را بر استر نشانده نزد رسول‌خدا آوردم تا چشم علی به رسول‌خدا افتاد گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا، و آن حضرت فرمود: و سلام بر تو ای اباالحسن، بنشین که اینجا جایی است که هفتاد پیامبر مرسل در آن نشسته است، و احدی از پیامبران در اینجا ننشسته است جز آنکه من از او بهترم. و در جای هر پیامبری برادری از او هم نشسته است، و احدی از برادران پیامبران در اینجا ننشسته جز آنکه تو از او بهتری.

قال أنس: فنظرت الی سحابة قد أظلّتهما و دنت من رؤوسهما، فمدّ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یده الی السحابة فتناول منهاعنقود عنب فجعل بینه و بین علیّ علیه‌السلام و قال: **کل یا أخی، فهذه هدیّة من اللّه تعالی الیّ ثم الیك.**

قال أنس: قلت: یا رسول‌اللّه، علیٌّ أخوك؟ قال: **نعم، علیٌّ أخی.** قلت: یا رسول‌اللّه صف لی کیف علیٌّ أخوك؟ قال: **ان اللّه عزوجل خلق ماء من تحت العرش قبل أن یخلق آدم بثلاثة آلاف عام، فأسکنه فی لؤلؤة خضراء فی غامض علمه الی أن خلق آدم، [فلمّا خلق آدم] نقل**

ذلك الماء من اللؤلؤة فأجراه فی صلب آدم الی أن قبضه اللّه، ثم نقله الی صلب شیث، فلم‌یزل ذلك الماء ینتقل من ظَهر الی ظَهر حتی صار فی صلب عبدالمطلب، ثم شقّه اللّه نصفین فصار نصفه فی أبی: عبداللّه بن عبدالمطلب و نصفه فی أبی‌طالب، فأنا من نصف الماء، و علیٌّ من النصف الآخر، فعلیٌّ أخی فی الدنیا و الآخرة. ثم قرأ رسول‌اللّه ﷺ: وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّكَ قَدیراً.[۱ و ۲]

انس گفت: آنگاه دیدم ابری آمد و بر سر آن دو سایه افکند و نزدیک سر آنها رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست دراز کرد و خوشهٔ انگوری از میان آن ابر گرفت و میان خود و علی قرار داد و فرمود: برادرم! بخور که این هدیه‌ای است از خدا برای من سپس برای تو.

انس گفت: من گفتم: ای رسول‌خدا، آیا علی برادر توست؟ فرمود: آری، علی برادر من است. گفتم: ای رسول‌خدا، برایم توصیف کن که چگونه علی برادر توست؟ فرمود: خداوند آبی را از زیر عرش آفرید سه هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند، و آن را در مرواریدی سبز رنگ در علم پوشیدهٔ خود قرار داد تا آنکه آدم را آفرید، و چون آدم را آفرید آن آب را از آن مروارید به صلب آدم انتقال داد و آن در صلب آدم بود تا خداوند او را قبض روح فرمود و آن آب را به صلب شیث انتقال داد، و آن آب پیوسته از پشتی به پشت دیگر انتقال یافت تا در صلب عبدالمطلب قرار گرفت، سپس خداوند آن را دو نیم کرد، نیمی از آن در صلب پدرم عبداللّه‌بن عبدالمطلب قرار گرفت و نیم دیگر در صلب ابوطالب، من از نیم آن آب هستم و علی هم از نیم دیگر، بنابراین علی برادر من در دنیا و آخرت است. سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواند: «و اوست که از آب بشری را آفرید و او را به صورت خویشاوند نسبی و سببی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست».

و فی أخبار کثیرة منها ما رواه ابن‌عباس فقال: قوله عزّوجل: و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً نزلت فی النبی ﷺ و علیّ ؑ، زوّج النبیُّ ﷺ علیاً ؑ ابنته و هو ابن عمّه، فکان له نسباً و صهراً.[۳]

---

۱. فرقان، ۵۴.

۲. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱. و در *امالی* صدوق نیافتم.

۳. *تأویل‌الآیات*، ص ۳۷۳.

و در اخبار بسیاری وارد شده، از جمله از ابن‌عباس که گفت: آیهٔ «و اوست که...» دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام نازل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دختر خود را به همسری پسر عموی خود علی علیه‌السلام درآورد، از این‌رو علی علیه‌السلام هم خویشاوند نسبی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هم خویشاوند سببی او.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: أُهدی الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بانجوح[1] فیه حَبٌّ مختلف (مختلط)، فجعل رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یلقی الی علیّ علیه‌السلام حبّة حبّة و یسأله أیّ شیٌ هذا؟ و جعل علیّ علیه‌السلام یخبره، فقال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أما ان جبرئیل أخبرنی أن الله علّمك اسم کلّ شیٌ کما علّم آدم الاسماء کلّها.[2]

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ظرفی به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه دادند که در آن دانه‌های گوناگونی بود، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دانه‌ها را یک یک به نزد علی علیه‌السلام می‌افکند و می‌پرسید این چیست؟ و علی علیه‌السلام هم خبر می‌داد، آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باش که جبرییل مرا خبر داد که خداوند نام هر چیزی را به تو آموخته چنان که همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت.

و فی *اکمال‌الدین* عن سلمان الفارسی رحمه‌الله: کنت جالساً بین یدی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی مرضه الذی قبض فیه، فدخلت فاطمة علیها‌السلام فلمّا رأت ما بأبیها من الضعف بکت حتی جرت دموعها علی خدَّیها، فقال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما یبکیك یا فاطمة؟ قالت: یا رسول‌الله، أخشی الضیعة علی ولدی بعدك. فاغرورقت عینا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بالبکاء ثم قال: یا فاطمة، أما علمت أنا أهل‌بیت اختارالله لنا الآخرة علی الدنیا، و أنه حتم الفناء علی جمیع خلقه، و ان الله تبارك و تعالی اطّلع الی الارض اطلاعة فاختارنی و جعلنی نبیّاً، و اطّلع الی الارض ثانیة فاختار منها زوجك، فأوحی الله الیّ أن أزوّجك ایّاه و أن أتخذه ولیّاً و وزیراً و أن أجعله خلیفتی فی أمتی؟ فأبوك خیر أنبیاءالله و رسله، و بعلك خیر الاوصیاء، و أنت أول من

---

۱. در بحار: دانجوج، و در *نورالثقلین*: دالجوج.

۲. *بحارالانوار*، ج ۴۰، ص ۱۸۵ به نقل از *بصائر*، و در *بصائر* یافت نشد.

يلحق بي من أهلي. ثم اطّلع الى الارض اطلاعة ثالثة فاختارك و ولدك (ولديك)، و أنت سيدة نساء أهل الجنة، و ابناك حسن و حسين سيدا شباب أهل الجنة، و أبناء بعلك أوصيائي الى يوم القيامة، كلّهم هادون مهديّون؛ و الاوصياء بعدي: أخي عليّ، ثم حسن، ثم حسين ثم تسعة من ولد الحسين في درجتي، و ليس في الجنة درجة أقرب الى اللّه عزوجل من درجتي و درجة أوصيائي و أبي ابراهيم.

و در *کمال‌الدین* از سلمان فارسی (ره) روایت کرده که گفت: در بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به فوت آن حضرت انجامید نزد او نشسته بودم که فاطمه علیه‌السلام داخل شد، و چون حال ضعف پدر را مشاهده کرد گریست به حدی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری شد، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای رسول‌خدا، از ضایع‌شدن حقوق فرزندانم پس از تو می‌ترسم. آنگاه دیدگان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پر از اشک شد و فرمود: ای فاطمه، آیا نمی‌دانی که ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده و فنا و نابودی را بر همهٔ آفریده‌هایش لازم ساخته، و خداوند یک بار به زمین سرکشی کرد و مرا برگزید و پیامبر قرار داد، و بار دیگر به زمین سرکشی کرد و همسر تو را از آن برگزید و به من وحی کرد که تو را به همسری او درآورم و او را ولیّ و وزیر و جانشین خود در میان امتم قرار دهم؟ پس پدر تو بهترین پیامبران و رسولان خداست، و همسر تو بهترین اوصیاء است، و تو نخستین کس از خاندان من هستی که به من ملحق می‌شوی. سپس خداوند بار سوم به زمین سرکشی کرد و تو و فرزندانت (دو فرزندت) را برگزید، و تو سرور زنان بهشتی هستی و دو پسرت حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی‌اند، و فرزندان شوهرت اوصیای منند تا روز قیامت، همهٔ آنان هدایتگر و هدایت شده‌اند؛ و اوصیای پس از من بردارم علی است، سپس حسن، سپس حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین که در درجهٔ من خواهند بود، و در بهشت درجه‌ای از درجهٔ من و درجهٔ اوصیای من و درجهٔ پدرم ابراهیم به خداوند نزدیک‌تر نیست.

أما تعلمين بنيّة، أن من كرامة اللّه عزوجل ايّاك أن زوّجك خير أمتي و خير أهل بيتي، أقدمهم سلماً و أعظمهم حلماً، و أكثرهم عملاً؟ فاستبشرت فاطمة و فرحت بما قال لها

رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله. ثم قال لها رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا بنیّة، ان لبعلك مناقب: ایمانه باللّه و رسوله قبل کلّ أحد، لم‌یسبقه الی ذلك أحد من اُمتی؛ و علمه بکتاب اللّه عزوجل و سنّتی، و لیس لاحد من اُمتی أن‌یعلم جمیع علمی غیر علیّ، ان اللّه عزوجل علّمنی علماً لایعلمه غیری، و علّم ملائکته و رسله علماً، و کلّ ما علّمه اللّه تعالی ملائکته و رسله أعلم به (فأنا أعلمه) و أمرنی اللّه عزوجل أن اُعلّمه ایاه، ففعلت، فلیس أحد من اُمتی یعلم جمیع علمی و فهمی و حکمتی غیره؛ و أنت بنیّة زوجته، و ابناه سبطای حسن و حسین و هما سبطا اُمتی، و أمره بالمعروف و نهیه عن المنکر؛ و ان اللّه جلّ‌وعزّ آتاه الحکمة و فصل‌الخطاب.

دخترم! آیا نمی‌دانی که از بزرگداشت خداوند نسبت به توست که بهترین فرد امت من و بهترین کس از خاندانم را که پیشتازترین آنها در اسلام و بردبارترین و داناترین آنها است به همسری تو درآورده؟ فاطمه شادمان شد و از این گفتار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجد آمد. سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: دخترم! همسر تو مناقب بسیاری دارد: ایمان اوست به خدا و رسولش پیش از هر کس، احدی از امت من در این کار بر او پیشی نجسته؛ و علم اوست به کتاب خدا و سنّت من، و احدی از امت من جز علی لیاقت آن نداشت که همهٔ علم مرا بداند، خداوند مرا علمی آموخت که دیگران نمی‌دانند، و فرشتگان و رسولان خود را نیز علمی آموخت، و هر علمی را که خدا به فرشتگان و رسولانش آموخت من آن را می‌دانم و خدا مرا امر فرمود که آن را به او بیاموزم و من چنین کردم، پس احدی از امت من همهٔ علم و فهم و حکمت مرا نمی‌داند جز او؛ و تو ای دخترم، همسر او هستی و دو پسر او حسن و حسین دو نوهٔ منند و دو سبط امت منند. و دیگر از مناقب او امر به معروف و نهی از منکر اوست؛ و دیگر اینکه خداوند حکمت و فصل الخطاب (سخن قطعی در داوری) را به او آموخته است.

یا بنیّة، انا أهل‌بیت أعطانا اللّه عزوجل ستّ خصال لم‌یعطها أحداً من الاولین کان قبلکم، و لم‌یعطها أحداً من الآخرین غیرنا: نبیّنا سیّد الانبیاء و المرسلین و هو أبوك، و وصیُّنا سیّد الاوصیاء و هو بعلك، و شهیدنا سیّد الشهداء و هو حمزة‌بن عبدالمطّلب و هو عمّ أبیك. قالت: یا رسول‌اللّه، و هو سیّد الشهداء الذین قتلوا معك (معه)؟ قال: لا، بل سیّد شهداء الأولین و

الآخرين ما خلا الانبياء و الاوصياء؛ و جعفربن أبي‌طالب ذوالجناحين الطيار فى الجنة مع الملائكة، و ابناك حسن و حسين سبطا أمتى و سيدا شباب أهل الجنة، و منّا و الذى نفسى بيده مهديّ هذه الأمة الذى يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قالت: فأيّ هؤلاء الذين سمّيت أفضل؟ قال: عليٌّ بعدى أفضل أمتى، و حمزة و جعفر أفضل أهل‌بيتى بعد عليّ و بعدك و بعد ابنيّ و سبطيّ حسن و حسين و بعد الاوصياء من ولد ابنى هذا ـ و أشار الى الحسين عليه‌السلام ـ و منهم المهديّ. انّا أهل‌بيت اختار اللّه عزوجل لنا الآخرة على الدنيا.

دخترم! ما خاندانی هستیم که خداوند شش خصلت به ما عطا کرده که به احدی از پیشینیان عطا نکرده، و به احدی از آیندگان غیر ما نیز عطا نخواهد کرد: پیامبر ما سرور انبیا و رسولان است و او پدر توست، و وصیّ ما سرور اوصیاء است و او شوهر توست، و شهید ما سرور شهیدان است و او حمزة بن عبدالمطلب عموی پدر توست. فاطمه علیه‌السلام گفت: ای رسول‌خدا، آیا او سرور شهیدانی است که با تو (با او) به شهادت رسیده‌اند؟ فرمود: نه، بلکه سرور شهیدان گذشته و آینده بجز انبیا و اوصیاء است؛ و جعفر بن ابی‌طالب که در بهشت دارای دو بال است و با فرشتگان پرواز می‌کند از ماست، و دو پسر تو حسن و حسین که دو سبط امت من و دو سرور جوانان بهشتی‌اند، و نیز سوگند به آنکه جانم به‌دست اوست مهدی این امت از ماست همان که زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. فاطمه علیه‌السلام گفت: از اینان که نام بردی کدام یک برتر است؟ فرمود: علی پس از من برترین امت من است، و حمزه و جعفر برترین کس از خاندان منند پس از علی و پس از تو و پس از دو سبط من حسن و حسین و پس از اوصیاء از این پسرم ـ اشاره به حسین علیه‌السلام ـ و مهدی از آن اوصیاء است. ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است.

ثم نظر رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله اليها و الى بعلها و الى ابنيها فقال: يا سلمان، أشهد اللّه أنى سلم لمن سالمهم، و حرب لمن حاربهم الى يوم القيامة. أما انهم معى فى الجنة. ثم أقبل على علىّ عليه‌السلام فقال: يا أخى، أنت ستبق بعدى و ستلق من قريش شدة من تظاهرهم عليك و ظلمهم لك، فان وجدت عليهم أعواناً فجاهدهم و قاتل من خالفك بمن وافقك، فان لم تجد أعواناً فاصبر و كفّ يدك و لاتلق بها الى التهلكة، فانك منّى بمنزلة هارون من موسى، و لك بهارون أسوة حسنة اذا

**استضعفه قومه و کادوا یقتلونه، فاصبر لظلم قریش ایّاك و تظاهرهم علیك، فانك بمنزلة هارون من موسی و من اتّبعه، و هم بمنزلة العجل و من اتّبعه. یا علیّ، ان اللّه تعالی قد قضی الفرقة و الاختلاف فی هذه الامة، فلو شاء لجمعهم علی الهدی حتی لاتختلف اثنان من هذه الامة و لاتنازع فی شئ من الأمر و لایجحد المفضول ذا الفضل فضله، و لو شاء لعجّل النقمة و التغییر حتی یکذّب الظالم و یعلم الحقّ أین مصیره، ولکنّه جعل الدنیا دار الاعمال، و الآخرة دارالقرار، لِیَجْزِیَ الَّذینَ أساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذینَ أحْسَنُوا بِالْحُسْنیٰ.**[1] **فقال علیّ علیه‌السلام: الحمدللّه شکراً علی نعمائه و صبراً علی بلائه.**[2]

سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه و شوهر و دو پسرش نگاه کرد و فرمود: ای سلمان، خدا را گواه می‌گیرم که من تا روز قیامت در صلحم با کسی که با آنان در صلح باشد، و در جنگم با کسی که با آنان در جنگ باشد. آگاه باش که آنان در بهشت با من خواهند بود. سپس رو کرد به علی علیه‌السلام و فرمود: برادرم! تو پس از من باقی خواهی ماند و از قریش به خاطر همدستی و همپشتی و ستم آنان بر تو سختی‌ها خواهی دید، پس اگر بر ضد آنان یارانی یافتی با آنان به جهاد پرداز و با یاری موافقانت با مخالفانت جنگ کن، و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست بازدار و خود را به هلاکت مینداز، زیرا تو نسبت به من چون هارون به موسایی، و برای تو در هارون سرمشق خوبی است که قومش او را به ضعف کشاندند و نزدیک بود او را بکشند، پس بر ستم قریش بر خودت و همدستی و همپشتی آنان بر ضد خودت صبر کن، زیرا تو به منزلهٔ هارون به موسی و پیروان او هستی، و آنان نیز به منزلهٔ گوسالهٔ سامری و پیروان آنند. ای علی، خدای متعال تفرقه و اختلاف در این امت را مقدّر فرموده، زیرا اگر می‌خواست همهٔ آنان را بر هدایت گرد می‌آورد به‌طوری که دو تن از این امت اختلاف نکنند و در امری به نزاع نپردازند و شخص مفضول فضل و برتری صاحب فضل را انکار نورزد، و اگر می‌خواست در عذاب و تغییر شرایط شتاب می‌کرد تا دروغ ستمگر روشود و مورد تکذیب قرار گیرد و حق راه خود را پیدا کند. ولی خداوند دنیا را سرای عمل و آخرت را سرای قرار و آرامش قرار داده است «تا بدکاران را به سزای عملشان برساند و نیکوکاران را پاداش نیک عطا

---

۱. نجم، ۳۱.

۲. کمال‌الدین، ص ۲۶۲-۲۶۴.

کند». علی علیه‌السلام گفت: ستایش خدای را به نشانهٔ سپاس بر نعمت‌هایش و صبر بر آزمونش.

و فی روضة‌الکافی عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: قال: یا جابر، اذا کان یوم القیامة جمع اللّه عزوجل الاولین و الآخرین لفصل‌الخطاب؛ دعی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و دعی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، فیکسی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله حلّة خضراء تضیء ما بین المشرق و المغرب، و یکسی علیٌّ علیه‌السلام مثلها، و یکسی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله حلّة وردّیة یضیء لها ما بین المشرق و المغرب، و یکسی علیٌّ علیه‌السلام مثلها، ثم یصعدان عنداللّه (عندها)، ثم یدعی بنا و یدفع الینا حساب الناس، فنحن واللّه ندخل أهل الجنة الجنة، و أهل النار النار، [...فاذا دخل اهل‌الجنة الجنّة، و اهل‌النار النار] بعث رب العزة علیّاً علیه‌السلام فأنزلهم منازلهم من الجنة و یزوّجهم. فعلیٌّ واللّه یزوّج أهل‌الجنة فی الجنة، و ما ذاك الی أحد غیره کرامةً من اللّه ـ عزّ ذکره ـ و فضلاً فضّله اللّه به و منّ به علیه، و هو واللّه یدخل أهل‌النار النار، و هو الذی یغلق علی أهل‌الجنة اذا دخلوها أبوابها، و یغلق علی أهل‌النار اذا دخلوها أبوابها، لان أبواب‌الجنة الیه و أبواب‌النار الیه.[1]

و در روضهٔ کافی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ای جابر، چون روز قیامت شود خداوند بزرگ گذشتگان و آیندگان را برای داوری نهایی گرد می‌آورد؛ در آن روز رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام خوانده شوند، پس به اندام رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلّه‌ای سبز رنگ پوشانده شود که آنچه را میان شرق و غرب است روشن سازد، و مثل آن هم بر علی علیه‌السلام پوشانده شود، و نیز حلّه‌ای سرخ رنگ بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشانده شود که بدان سبب آنچه میان شرق و غرب است روشن گردد، و مثل آن هم بر علی علیه‌السلام پوشانده شود، سپس به نزد قرب الهی بالا می‌روند، سپس ما خوانده می‌شویم و حساب مردم به عهدهٔ ما گذاشته می‌شود، و به خدا سوگند ماییم که بهشتیان را به بهشت می‌فرستیم و دوزخیان را به دوزخ درمی‌آوریم، [...و چون بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ رفتند] خداوند عزت علی علیه‌السلام را می‌فرستد تا بهشتیان را در منازل و درجاتشان جای دهد و آنان را همسر دهد. پس به خدا سوگند علی علیه‌السلام بهشتیان را در بهشت همسر می‌دهد، و اختیار این کار به هیچ کس

---

۱. روضهٔ کافی، ص ۱۵۹.

دیگر واگذار نشود به جهت کرامت و تفضّلی که خداوند به علی علیه‌السلام بخشیده و او را به آن گرامی داشته است، و به خدا سوگند اوست که دوزخیان را به دوزخ درمی‌آورد، و اوست که وقتی بهشتیان به بهشت رفتند درهای بهشت را بر آنان می‌بندد، و چون دوزخیان به دوزخ درآمدند درهای دوزخ را بر آنان می‌بندد، زیرا درهای بهشت و دوزخ در اختیار اوست.

و ذکر فی *الجرائح* عنهم علیهم‌السلام خمسة أحادیث انه قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ علیه‌السلام: **اذا أنا متُّ فاستق لی سبع قرب من ماء بئر غرس، فغسّلنی، ثم خذ بمجامع کفنی و أجلسنی، ثم سلنی عمّا شئت، فواللّه لاتسألنی عن شئ الّا أجبتك فیه.**[1]

و در خرائج و جرائح پنج حدیث از معصومین علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: چون من از دنیا رفتم هفت سطل آب از چاه غرس بکش و مرا غسل بده، سپس اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان، آنگاه هرچه خواهی از من بپرس که به خدا سوگند چیزی از من نپرسی جز آنکه تو را پاسخ خواهم داد.

و فی بعضها: **فضع فاك علی فیّ ثم سلنی [أخبرك] عما هو کائن الی یوم القیامة (الی أن تقوم الساعة) من أمر الفتن. فقال علیّ علیه‌السلام: ففعلت ذلك فأنبأنی بما یکون الی یوم القیامة، و ما من فئة (فتنة) تکون الّا و أنا أعرف أهل حقّها من أهل ضلالتها.**[2]

و در بعضی از آن احادیث آمده: پس دهانت را بر دهان من بگذار و از من بپرس [که خبر خواهم داد تو را] از تمام فتنه‌هایی که تا روز قیامت رخ خواهد داد. علی علیه‌السلام فرمود: من هم چنین کردم و آن حضرت مرا از آنچه تا روز قیامت خواهد شد خبر داد، و هیچ‌گروهی (یا فتنه‌ای) پیدا نخواهد شد مگر آنکه من اهل حق آن‌را از اهل گمراهیش بازمی‌شناسم.

---

۱. خرائج و جرائح، ص ۸۰۳.

۲. همان، ص ۸۰۱.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۰

### برتری علی علیه‌السلام از پیامبران و امامان علیهم‌السلام

و فی *معانی الاخبار* عن المفضّل بن عمر عن أبی عبداللّه علیه‌السلام: ان اللّه تبارك و تعالی خلق الأرواح قبل الاجساد بألفی عام، فجعل أعلاها و أشرفها أرواح محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن والحسین و الائمة بعدهم، فعرضها علی السماوات و الارض و الجبال، فغشیها نورهم، فقال اللّه تبارك و تعالی للسماوات و الارض و الجبال: هؤلاء أحبّائی و أولیائی و وحججی علی خلق و أئمة بریّتی، ما خلقت خلقاً هو أحب الیَّ منهم، و لمن تولاّهم خلقت جنّتی، و لمن خالفهم و عاداهم خلقت ناری، فمن ادّعی منزلتهم منّی و محلّهم من عظمتی عذّبته عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمین، و جعلته مع المشرکین فی أسفل درك من ناری؛ و من أقر بولایتهم و لم یدّع منزلتهم منّی و مکانهم من عظمتی جعلته معهم فی روضات جناتی، و کان لهم ما یشاؤن عندی، و أبحتهم کرامتی، و أحللتهم جواری، و شفّعتهم فی المذنبین من عبادی و امائی؛ فولایتهم أمانة عند خلقی، فأیّکم یحملها بأثقالها و یدّعیها لنفسه دون خیرتی؟ فأبت السماوات و الارض و الجبال أن یحملنها و أشفقن من ادعاء منزلتها و تمنّی محلها من عظمة ربها.

و در *معانی الاخبار* از مفضّل بن عمر نقل کرده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفریده و بالاترین و شریف‌ترین آنها را ارواح محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعدی قرار داد، آنگاه آنها را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و نور آنها آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها را فرا پوشاند، سپس خداوند به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود: اینان دوستان و

اولیا و حجت‌های من بر خلقم و امامان آفریدگان منند، خلقی را محبوب‌تر از آنان نزد خود نیافریده‌ام، و برای دوستان آنان بهشتم را و برای مخالفان و دشمنانشان آتش دوزخم را آفریده‌ام، پس هر که مدعی منزلت آنان نزد من و موقعیت‌شان نسبت به عظمت من شود او را عذابی کنم که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکنم، و او را با مشرکان در قعر آتش دوزخم قرار دهم، و هر که به ولایت آنان اقرار کند و مدعی منزلت آنان نزد من و موقعیتشان نسبت به عظمت من نشود او را با آنان در باغ‌های بهشت خود قرار دهم و آنچه بخواهند نزد من برای آنان خواهد بود و گرامی‌داشت خود را برایشان روا می‌دارم و آنان را در جوار خود جای می‌دهم و شفاعتشان را در حق گنهکاران از بندگان و کنیزانم می‌پذیرم؛ پس ولایت آنان امانتی است نزد آفریدگانم، کدام یک از شما آن را با آن سنگینی‌اش بر دوش می‌گیرد و به جای برگزیدگانم مدعی آن می‌شود؟ پس آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن سرباز زدند و از ادعای منزلت آن و آرزوی موقعیت آن نسبت به عظمت پروردگارش ترسیدند.

فلمّا أسكن اللّه آدم و زوجته الجنة قال لهما: كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لاتَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ يعنى شجرة الحنطة فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ.[1] فنظرا الى منزلة محمّد و علىّ و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة بعدهم فوجداها أشرف منازل أهل الجنة، فقالا: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟ فقال اللّه جل جلاله: ارفعا رؤوسكما الى ساق عرشى. فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمّد و علىّ و فاطمة و الحسن والحسين و الائمة عليهم السلام مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل جلاله، فقالا: يا ربنا، ما أكرم أهل هذه المنزلة عليك، و ما أحبّهم اليك، و ما أشرفهم لديك! فقال اللّه جل جلاله: لولاهم ما خلقتكما؛ هؤلاء خزنة علمى و اُمنائى على سرّى؛ ايّاكما أن تنظرا اليهم بعين الحسد، و تتمنّيا منزلتهم عندى و محلهم من كرامتى فتدخلا بذلك فى نهيى و عصيانى، فتكونا من الظالمين. قالا: ربنا، و مَن الظالمون؟ قال: المدّعون لمنزلتهم بغيرحق. قالا: ربّنا فأرنا منازل ظالميهم فى نارك حتى نراها كما رأينا منزلتهم فى جنتك. فأمر اللّه تبارك و تعالى النار فأبرزت جميع ما فيها من ألوان النكال و العذاب، فقال اللّه عزوجل: انظرا مكان الظالمين لهم المدّعين لمنزلتهم فى أسفل درك منها، كُلَّما أرادُوا أنْ يَخْرُجوا مِنْها اُعيدُوا فيها،[2] و كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بدّلوا سواها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ.[3]

---

۱. بقره، ۳۵.
۲. سجده، ۲۰.
۳. اقتباس از نساء، ۵۶.

چون خداوند آدم و همسرش را در بهشت ساکن ساخت، به آنان فرمود: «از این بهشت از هر جای آنکه خواستید فراوان و گوارا بخورید و به این درخت نزدیک نشوید ـ یعنی درخت گندم ـ که از ستمکاران خواهید گشت». پس آن‌دو به مقام و منزلت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعدی نگریستند و آن را شریف‌ترین مقامات و منزلت‌های بهشتیان دیدند، گفتند: پروردگارا، این منزلت از آنِ کیست؟ خداوند فرمود: سربردارید و به ساق عرش من بنگرید. سربرداشتند و نام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم‌السلام را بر ساق عرش به نوری از نور خدای جبار نوشته دیدند، گفتند: پروردگارا، چقدر صاحبان این منزلت نزد تو گرامی و محبوب و شریفند! خداوند فرمود: اگر آنان نبودند من شما را نمی‌آفریدم؛ اینان گنجینه‌داران علم من و امینان سرّ من هستند؛ مبادا به چشم حسد در آنان بنگرید و منزلت آنان و موقعیت آنان نسبت به کرامت مرا آرزو کنید، که در آن صورت در نهی و نافرمانی من درمی‌آیید و از ستمکاران خواهید شد. گفتند: پروردگارا، ستمکاران کیستند؟ فرمود: مدعیان ناحق منزلت ایشان. گفتند: پروردگارا، منازل ستمکاران به آنان را در آتش خود به ما بنما تا آن را ببینیم چنان که منزلت خود آنان را در بهشت تو دیدیم. خداوند آتش دوزخ را دستور داد تا همهٔ انواع کیفر و عذابی را که در آن وجود دارد آشکار ساخت، خداوند فرمود: جایگاه ستمکاران به آنان را که مدعی مقام و منزلت آنانند در پایین‌ترین درکات دوزخ بنگرید، که هرگاه بخواهند از آن درآیند دوباره به آن بازگردانده می‌شوند، و هرگاه پوست‌های بدنشان بسوزد پوست‌های دیگری جایگزین آن شود تا کاملاً عذاب را بچشند.

یا آدم و یا حوّاء، لاتنظرا الی أنواری وحججی بعین الحسد فأُهبطکما عن جواری و أُحلّ بکما هوانی. فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَاوُرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا، وَ قال: ما نَهيكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدينَ. وَ قاسَمَهُما إِنّي لَكُمَا لِمَنَ النّاصِحينَ. فَدَلّيهُما بِغُرُورٍ،[1] و حملهما علی تمنّی منزلتهم، فنظرا الیهم بعین الحسد، فخذلا حتی أکلا من شجرة الحنطة، فعاد مکان ما أکلا شعیراً. فأصل الحنطة کلها مما لم یأکلاه، و أصل الشعیر کله مما أعاد مکان ما أکلاه. فلما أکلا من الشجرة طار الحلیّ و الحلل عن أجسادهما و بقیا عریانین، وَ طَفِقا يَخْصِفانِ

---

۱. اعراف، ۲۰-۲۲.

عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما: أَلَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ فَقالا: رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ.[1] قال: اهبطا من جواری فلایجاورنی فی جنتی من یعصینی. فهبطا موکولین الی أنفسهما فی طلب المعاش.

ای آدم و ای حوّا، به این انوار و حجت‌های من به دیدهٔ حسد منگرید که شما را از جوار خود فرود می‌آورم و خواری را بر شما وارد می‌سازم. اما شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه‌هایشان را بر آنان آشکار سازد، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد مگر برای آنکه مبادا فرشته و یا از افراد جاودان باشید. و برای آنان سوگند خورد که من از خیرخواهان شمایم. پس آن‌دو را با فریب از آن مقامی که داشتند فرود آورد و بر آرزوکردن مقام و منزلت مقربان الهی واداشت، پس به دیدهٔ حسد به آنان نگریستند، در نتیجه به خود واگذار شدند تا از درخت گندم خوردند، پس به جای گندم‌هایی که خوردند جو رویید. پس اصل گندم همه از آن مقداری است که نخوردند، و اصل جو از آن مقداری است که خوردند و به جای آن جو رویید. و چون از آن درخت خوردند زیورها و پوشش‌ها از بدنشان پرید و عریان ماندند و شروع کردند از برگ درختان بهشت بر خود چسباندن، و پروردگارشان آنان را نداکرد: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟ گفتند: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نیاوری حتماً از زیانکاران خواهیم بود. خدا فرمود: از جوار من فرود آیید، زیرا کسی که مرا نافرمانی می‌کند در جوار من جای ندارد. پس فرود آمدند در حالی که برای طلب معاش به خود واگذار شدند.

فلما أراد اللّه عزوجل أن یتوب علیهما جاءهما جبرئیل فقال لهما: انکما ظلمتما أنفسکما بتمنّی منزلة من فُضّل علیکما، فجزاؤکما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار اللّه عزوجل الی أرضه، فسلا ربکما بحقّ الاسماء الّتی رأیتموها (رأیتماها) علی ساق العرش حتی یتوب علیکما. فقالا: اللهم انّا نسألك بحق الأکرمین علیك محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام الّا تبت علینا و رحمتنا. فتاب اللّه علیهما انه هو التواب الرحیم.

---

۱. اعراف، ۲۲ و ۲۳.

فلم‌یزل الأنبیاء بعد ذلك یحفظون هذه الأمانة و یخبرون بها أوصیاءَهم و المخلَصین من اُممهم فیأبون حملها و یشفقون من ادعائها، و حملها الانسان الذی قد عرف. فأصل کل ظالم منه الی یوم‌القیامة، و ذلك قول اللّه عزوجل: اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَ اَشْفَقْنَ مِنْها فَحَمَلَها الْاِنْسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً.[1]

و چون خداوند خواست که دوباره نظر رحمت خویش را شامل حالشان کند و توبهٔ آنان را بپذیرد جبرییل نزد آنان آمد و گفت: شما به خود ستم نمودید که منزلت اشخاص برتر از خود را آرزو کردید و کیفر شما همین بود که بدان گرفتار شدید که از جوار خداوند به زمین او فرو فرستاده شدید، پس از خداوند به حق آن نام‌هایی که بر ساق عرش دیدید درخواست کنید تا توبهٔ شما را بپذیرد. گفتند: «خدایا، به حق آن گرامیان نزد تو: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام از تو درخواست می‌کنیم که توبهٔ ما را بپذیری و نظر رحمت خود را با ما از سرگیری». خداوند هم توبهٔ آنان را پذیرفت که اوست بسیار توبه‌پذیر و مهربان.

آنگاه پیامبران پس‌از این حادثه، این امانت را حفظ می‌کردند و اوصیای خود و مردمان برگزیده از امت‌های خود را بدان خبر می‌دادند و آنان از حمل آن سر باز می‌زدند و از ادعای آن می‌ترسیدند، و تنها آن انسان شناخته شده آن را حمل کرد. بنابراین اصل همهٔ ستمکاران تا روز قیامت از اوست، و این است معنای قول خداوند که فرموده: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس همه از حمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند، اما انسان آن را حمل کرد، که همانا او بسیار ستمکار و نادان است».

و فی روایة أبی‌بصیر عن أبی عبداللّه علیه‌السلام فی تفسیر هذه الآیة: **الأمانة هی الولایة، و الانسان أبوالشرور المنافق (لعنه‌اللّه).**[2]

و در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه آمده که فرمود: امانت همان ولایت است، و انسان همان ابوالشرور منافق.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ رحمه‌الله عن أنس: ان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و علیّاً علیه‌السلام سارا الی صفحة جبل و صعد رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و علیٌّ علیه‌السلام حتی صارا الی ذروة الجبل و قد أظلّتهما

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۱۰۸-۱۱۰، و احزاب، ۷۲.　　۲. همان، ۱۱۰.

غمامة و قد مدّ النبی ﷺ یده الی شئ یأکل و یطعم علیاً ﷺ، و قد مدّ یده الی شئ و قد شرب و سقی علیاً، (الی ان) قال رسول‌اللّه ﷺ: یا أنس، و الذی خلق ما یشاء و لقد أکل من هذه الغمامة ثلاثمائة و ثلاثة‌عشر نبیّاً و ثلاثمائة و ثلاثة‌عشر وصیّاً، ما فیهم نبی أکرم منّی، و لاوصیّ أکرم من علیّ.[۱]

و در *امالی* طوسی از انس روایت کرده که...(ترجمهٔ کل این روایت گذشت).

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ ﷺ عن الباقر ﷺ عن جابر قال: کنت أماشی أمیرالمؤمنین ۷ علی الفرات اذ خرجت موجة عظیمة فغطّته حتی انستر (استتر) عنّی، ثم انحسرت عنه و لا رطوبة علیه، فوجمت لذلك و تعجبت و سألته عنه فقال: و رأیت ذلك؟ قال: قلت: نعم، قال: انما الملك الموکل بالماء خرج فسلّم علیّ و اعتنقنی.[۲]

و در همان کتاب از امام باقر از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که گفت: با امیرمؤمنان علیه‌السلام در کنار فرات راه می‌رفتم که موجی عظیم بیرون ریخت و آن حضرت را فرا پوشاند به‌طوری که از دید من ناپدید شد، سپس موج از او کنار رفت در حالی که رطوبتی بر آن حضرت نبود، از ترس زبانم بند آمد و درشگفت شدم، سپس از آن حضرت در این‌باره سؤال کردم، فرمود: آن را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: فرشتهٔ مأمور آب بود که بیرون آمد و بر من سلام کرد و مرا درآغوش گرفت.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ ﷺ، قال النبی ﷺ: علیٌّ سید العرب. فقالت عایشة: یا رسول‌اللّه، ألست سید العرب؟ فقال: أنا سید ولد آدم، و علیٌّ سید العرب.[۳]

و فی *عُمدةالداعی* بزیادة فقالت: و ما السید؟ فقال ﷺ: من افترضت طاعته کما افترضت طاعتی.

فعلی هذا، السید هو الملك الواجب الطاعة. فعلیٌّ ﷺ أشرف [من] أنبیاء العرب ما خلا نبیّنا ﷺ و أفضل من سایر الأئمة ﷺ أیضاً بنص هذا الحدیث.

و در همان کتاب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی سیّد و سرور عرب است. عایشه گفت: ای رسول‌خدا، مگر شما سید عرب نیستید؟ فرمود: من سید فرزندان آدمم، و علی سید عرب است.

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۲۸۹ با تصرف در عبارات.
۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۳۷۶.

و در کتاب *عُدّة الداعی* این اضافه را دارد: عایشه گفت: سید یعنی چه؟ فرمود: کسی که اطاعتش مانند اطاعت من واجب است.

بنابراین، سید زمامداری است که اطاعتش واجب است. پس به نص این روایت علی علیه‌السلام از همهٔ پیامبران عرب غیر پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و نیز از سایر امامان علیهم السلام شریف‌تر و برتر است.

و ذکر فخرالرازی و النیشابوری فی تفسیر آیة المباهلة:[1] ان هذه الآیة تدلّ علی ان علیّاً علیه‌السلام نفس النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله،[2] و النبی أفضل من جمیع الانبیاء علیهم‌السلام، فعلیٌّ علیه‌السلام أیضاً أفضل منهم. الّا أن فخرالرازی أجاب من هذا بما لاینبغی أن یسمع، و قد تقدم.

و فخررازی و نیشابوری در تفسیر آیهٔ مباهله گفته‌اند: «این آیه دلالت دارد بر اینکه علی علیه‌السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همهٔ پیامبران برتر است، پس علی علیه‌السلام نیز برتر از آنان است. اما فخررازی به این مطلب پاسخی داده که قابل شنیدن نیست. و در گذشته آوردیم.

و فی رسالة عیانی (؟): قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنا کالشمس و علیٌّ کالقمر، و أولادی کالنجوم، فبأیّهم اقتدیتم اهتدیتم.**

و در رسالهٔ عیانی آورده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من چون خورشیدم و علی چون ماه و فرزندانم (امامان دوازده‌گانه) چون ستارگان، پس از هر کدام پیروی کنید هدایت می‌یابید.

روی صاحب کتاب *المقامات* مرفوعاً الی ابن‌عباس قال: رأیت علیّاً علیه‌السلام یوماً فی سکك المدینة یسلك طریقاً لم‌یکن له منفذ، فجئت فأعلمت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: ان علیّاً علم‌الهدی و الهدی طریقه. قال: فمضی من ذلك ثلاثة أیام، فلما کان الیوم الرابع أمرنا أن ننطلق فی طلبه. قال ابن‌عباس: فذهبت الی الدرب الذی رأیته فیه و اذا بیاض درعه فی ضوء الشمس. قال: فأتیت فأعلمت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بقدومه. فقام الیه و لاقاه و اعتنقه و حلّ عنه الدرع بیده و جعل ینتقد جسده. فقال له عمر: فکأنك یا رسول‌اللّه توهم أنه کان فی حرب! فقال له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **یابن الخطاب، لقد ولّی علی أربعین**

---

۱. آل عمران، ۶۱.

۲. *التفسیرالکبیر*، ج ۸، ص ۸۶.

ألف ملك، و قتل أربعين ألف عفريت، و أسلم على يده أربعون ألف[1] قبيلة من الجن. و الشجاعة عشرة أجزاء، تسعة منها فی علیّ و واحد فی سایر الناس، و الفضل و الشرف عشرة أجزاء، تسعة منها فی علیّ و واحد فی سایرالناس. و ان علیّاً منّی بمنزلة الذراع من الید، و هو زرّی من قمیصی، و یدی الّتی أصول بها، و سیفی الذی أجالد به الاعداء. و ان المحب له مؤمن، و المخالف له کافر، و المقتفی لاثره لاحق.[2]

صاحب کتاب *مقامات* به سند مرفوع از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: روزی علی علیه‌السلام را در کوچه‌های مدینه دیدم که از کوچه‌ای که در رو نداشت عبور می‌کرد؛ نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و او را خبر دادم، فرمود: علی پرچم هدایت است و هدایت راه اوست. سه روز از این قضیه گذشت و چون روز چهارم رسید پیامبر به ما دستور داد که در جست‌وجوی علی برآییم. من سراغ همان دری که او را در آنجا دیده بودم رفتم و ناگاه سفیدی زره‌اش که در نور خورشید می‌درخشید نظرم را جلب کرد. به نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و او را از آمدن علی خبر دادم. پیامبر برخاست و به سوی او رفت و او را دیدار کرد و درآغوش گرفت و با دست خود زره را از تن او بیرون آورد و شروع کرد بدن او را وارسی کردن. عمر گفت: ای رسول‌خدا، گویا پنداشته‌ای که او در جنگ بوده است! فرمود: ای پسر خطاب، او فرماندهی چهل هزار فرشته را به‌دست داشت و چهل هزار عفریت را کشت و چهل هزار قبیله از طایفهٔ جن به‌دست او ایمان آوردند. شجاعت ده جزء است، نُه جزء آن در علی و یک جزء در سایر مردم است. و فضیلت و شرافت ده جزء است، نه جزء آن در علی و یک جزء در سایر مردم است. و نسبت علی با من نسبت ساق دست به‌دست است، و او به‌منزلهٔ تکمهٔ پیراهن من است، و او دست من است که با آن حمله می‌کنم، و شمشیر من است که با آن با دشمنان می‌جنگم. دوست علی مؤمن است، و مخالف او کافر است، و پیرو او واصل به حق است.

و قال ﷺ: من ظلم علیّاً فکأنّما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی.[3]

قال رسول‌اللّه ﷺ: یا علیُّ، الانوار کلها من نوری و نورك.

قال ﷺ: علیٌّ قرینی فی الدنیا و الآخرة، کان قربتی فی ظهر آدم و آدم فی الجنة، و کان قربتی

---

۱. درمصدر بدون «ألف»

۲. *مشارق‌الانوار*، ص ۲۲۰.

۳. *بحارالانوار*، ج ۳۸، ص ۱۵۵-۱۵۶.

فی ظهر نوح و نوح فی السفینة، و کان قربتی[1] فی ظهر اسماعیل حین أُضجع للذبح، ثم لم یزل ینتقل من أصلاب الطاهرین الی أرحام الطاهرات الی أن صرنا فی ظهر عبدالمطلب، فقسم اللّه تعالی ذلك النور و النطفة، فجعل نصفه فی صلب أبی‌طالب فجاء منه علیّ علیه‌السلام.

و فرمود: هر که به علی ستم کند گویا نبوت من و نبوت پیامبران پیش از مرا انکار کرده است.

و فرمود: ای علی، همهٔ نورها از نور من و تو مشتق شده است.

و فرمود: علی قرین من در دنیا و آخرت است. در پشت آدم قرین من بود هنگامی که آدم در بهشت بود، و در پشت نوح قرین من بود آنگاه که نوح در کشتی بود، و در پشت اسماعیل قرین من بود آنگاه که برای ذبح‌شدن روی زمین خوابانده شد، سپس این نور پیوسته از صلب مردان پاک به رحم‌های پاک منتقل می‌شد تا در پشت عبدالمطلب قرار گرفتیم، پس خداوند آن نور و آن نطفه را دو نیم کرد و نیمی از آن را در صلب ابوطالب قرار داد و علی از آن به وجود آمد.

و فی *معانی‌الاخبار* [سئل] عن الرضا علیه‌السلام عن الشجرة التی أکل منها آدم علیه‌السلام فقد اختلف الناس فیها، فمنهم من قال: انها الحنطة، و منهم من یری أنها العنب، و منهم من یری أنها شجرة الحسد، فقال: کل ذلك حق. قلت: فما معنی هذه الوجوه علی اختلافها؟ فقال: یا أباالصلت، ان شجرة الجنة تحمل أنواعاً، فکانت شجرة الحنطة و فیها عنب، و لیست کشجرة الدنیا. وان آدم علیه‌السلام لما أکرمه اللّه تعالی ذکره باسجاده ملائکته له و بادخاله الجنة قال فی نفسه: هل خلق اللّه بشراً أفضل منی؟! فعلم اللّه عزوجل ما وقع فی نفسه فناداه: ارفع رأسك یا آدم، فانظر الی ساق عرشی. فرفع آدم رأسه فنظر الی ساق العرش فوجد علیه مکتوباً: لااله الاّاللّه: محمّد رسول‌اللّه، علی‌بن أبی‌طالب أمیرالمؤمنین، و فاطمة زوجته سیدة نساءالعالمین، و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل‌الجنة.

و در *معانی‌الاخبار* روایت کرده که از امام رضا علیه‌السلام سؤال شد از درختی که آدم علیه‌السلام از آن خورد، زیرا مردم در آن اختلاف دارند، برخی گفته‌اند: گندم بوده، برخی انگور و برخی درخت حسد دانسته‌اند، حضرت فرمود: همهٔ اینها درست است. ابوصلت راوی حدیث گوید: پرسیدم: معنای این وجوه چیست؟

---

۱. در هر سه مورد «قربتی» است و ظاهراً «قربتی» باشد.

فرمود: ای ابوصلت، درخت بهشت دارای چند نوع میوه است، درخت گندم بود اما انگور هم در آن بود، و مانند درخت دنیا نیست که تنها یک نوع میوه داشته باشد. آدم علیه‌السلام هنگامی که خداوند او را با به‌سجده درآوردن فرشتگان برای او و درآوردن او به بهشت گرامی داشت، با خود گفت: آیا خداوند بشری برتر از من آفریده؟! خداوند از این خطور قلبی او آگاه شد، پس او را صدا زد: ای آدم، سر بردار و به ساق عرش من بنگر. آدم سر برداشت و به ساق عرش نگریست و بر آن نوشته‌ای دید: «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمّد رسول خداست، علی بن ابی‌طالب امیرمؤمنان است، فاطمه همسر او سرور زنان بهشتی است، و حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی‌اند».

فقال: آدم: یا رب، من هؤلاء؟ فقال عزوجل: یا آدم، هؤلاء ذریتك، و هم خیر منك و من جمیع خلق، و لولاهم ما خلقتك و لا خلقت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض، فایاك أن تنظر الیهم بعین الحسد فأُخرجك عن جواری. فنظر الیهم بعین الحسد و تمنّی منزلتهم، فسلّط اللّه علیه الشیطان حتی أکل من الشجرة التی نهی عنها، وسلّطه علی الحواء لنظرها الی فاطمة بعین الحسد حتی أکلت من الشجرة کما أکل آدم علیه السلام، فأخرجهما من الجنة و أهبطهما عن جواره الی الأرض.[1]

آدم گفت: پروردگارا، اینان کیستند؟ خداوند فرمود: ای آدم، اینان فرزندان تو هستند و آنان بهتر از تو و از همهٔ آفریدگان منند، و اگر آنان نبودند تو را و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفریدم، پس مبادا به دیدهٔ حسد در آنان بنگری که تو را از جوار خود بیرون خواهم کرد. پس آدم به دیدهٔ حسد به آنان نگریست و آرزوی مقام و منزلت آنان کرد، خداوند هم شیطان را بر او مسلط کرد تا آنکه از آن درخت که از آن نهی شده بود خورد، و نیز شیطان را بر حوّا که به دیدهٔ حسد در فاطمه علیه‌السلام نگریسته بود مسلط نمود تا مانند آدم از آن درخت خورد، پس آنان را از بهشت بیرون راند و از جوار خود به زمین فرونرستاد.

و فی *جامع‌الأخبار* باسناده عن الرضا علیه السلام: من زار قبر أبی ببغداد کمن زار قبر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام الّا أن لرسول اللّه و لأمیرالمؤمنین علیهما السلام فضلهما.[2]

و در *جامع‌الاخبار* به سندش از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر که قبر پدرم را در بغداد زیارت کند مانند کسی است که قبر رسول‌خدا صلی الله علیه

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۱۲۴.

۲. *جامع‌الاخبار*، باب ۱۳، ص ۳۳.

و آله و سلم و قبر امیرمؤمنان علیه‌السلام را زیارت کرده؛ البته رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام فضل و برتری خود را دارند.

و فی *الخرائج* فی حدیث طویل عن علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام: لما کان وقت وفاته صلی‌الله‌علیه‌وآله دعا علیاً علیه‌السلام و أوصاه و دفع الیه الصحیفة التی کان فیها الاسماء التی خص‌اللّه بها الأنبیاء و الاوصیاء، ثم قال: یا علی، أدنُ منّی، فدنا منه... ثم قال له: أخرج لسانك، فأخرجه، فختمه بخاتمه. ثم قال لی یا علی، اجعل لسانی فی فیك فمصّه و ابلع عنی کلّ ما تجد، فان اللّه فهّمك ما فهّمنی، و بصّرك ما بصّرنی، و أعطاك من العلم ما أعطانی الّا النبوة، و انه لا نبیَّ بعدی، ثم کذلك اماماً بعد امام ـ الحدیث.[1]

و در *خرائج* در حدیثی طولانی از امام رضا علیه‌السلام روایت است که فرمود: چون هنگام وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرارسید علی علیه‌السلام را فراخواند و او را سفارشاتی نمود و صحیفه‌ای را که در آن نام‌هایی بود که خداوند مخصوص پیامبران و اوصیا قرار داده به او سپرد، سپس فرمود: ای علی، نزدیک من بیا. علی علیه‌السلام نزدیک شد... سپس به او فرمود: زبانت را بیرون بیاور، بیرون آورد، پیامبر با انگشتر خود زبان علی را مهر کرد، سپس فرمود: ای علی، زبان مرا در دهان بگذار و بمک و هرچه یافتی فرو بر، زیرا خداوند با این کار آنچه را به من فهمانیده به تو می‌فهماند، و آنچه را به من نمایانده به تو می‌نمایاند، و هر علمی که به من داده به تو عطا می‌فرماید جز مقام نبوت را، زیرا که پس از من پیامبری نخواهد بود، سپس همین گونه است حال امامان یکی پس از دیگری... .

و فی کتاب *أسرارالامامة*: قال اللّه تعالی: وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰاهُ فی اِمامٍ مُبینٍ،[2] و ورد فی تفسیره عن الصادق علیه‌السلام: انه علیٌّ علیه‌السلام و دلیله أنه أعلم بعد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من جمیع العالمین کما ذکرنا. (انتهی)

و در کتاب *اسرارالامامه* گوید: در تفسیر آیهٔ «و هر چیزی را در امامی مبین به‌شمار آورده‌ایم» از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که «امام مبین علی علیه‌السلام است». زیرا آن حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همهٔ جهانیان داناتر بوده است، چنان‌که گفتیم.

---

۱. *الخرائج*، ص ۳۵۱.

۲. یس، ۱۲.

و فی شرح *الصحیفة* عن مولینا أمیرالمؤمنین علیه السلام: **و لولانا ما عبد اللّه، و للناس صورة العبادة.**

و در شرح صحیفه از مولایمان امیرمؤمنان علیه‌السلام آورده: و اگر ما نبودیم خدا حقیقتاً بندگی نمی‌شد و مردم تنها صورتی از عبادت و بندگی را داشتند.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ: قال أبوعبداللّه علیه السلام لمن ترك زیارة أمیرالمؤمنین علیه السلام: **بئس ما صنعت، و لولا أنك من شیعتنا ما نظرت الیك. ألا تزور من یزوره اللّه و الملائكة، و یزوره الأنبیاء و المؤمنون؟! قلت: جعلت فداك، ما علمت ذلك. قال: فاعلم أن أمیرالمؤمنین علیه السلام أفضل من الائمة كلهم، و له ثواب أعمالهم و علی قدر أعمالهم [فضّلوا].**[1]

و در *امالی* طوسی (*کامل‌الزیارات* ـ صح) روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام به کسی که زیارت امیرمؤمنان را ترک کرده بود فرمود: چه کار بدی کردی! و اگر از شیعیان ما نبودی به تو نگاه نمی‌کردم. آیا زیارت نمی‌کنی کسی را که خدا و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را زیارت می‌کنند؟! گفتم: فدایت شوم، این را نمی‌دانستم، فرمود: بدان‌که امیرمؤمنان علیه‌السلام از همهٔ امامان برتر است و پاداش همهٔ اعمال آنان یکجا برای او هست، و آنان هر یک به اندازهٔ اعمال خود برتری دارند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و عن کتاب *مدینة‌العلم* للصدوق رحمه الله انه سأل منصوربن حازم عن الصادق علیه السلام عن مجاورة النجف عند قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام و عند قبر أبی‌عبداللّه الحسین علیه السلام، فقال علیه السلام: **ان مجاورة لیلة عند قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام أفضل من عبادة سبعمائة عام، و عند قبر الحسین علیه السلام من عبادة سبعین عاماً.** و سأله عن الصلاة عند قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام فقال: **الصلاة عند قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام مائتا ألف صلاة، و سكت عن الصلاة عند قبر الحسین علیه السلام.**

و در کتاب *مدینة‌العلم* صدوق روایت شده که منصور بن حازم از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ مجاورت قبر امیرمؤمنان در نجف و مجاورت قبر امام حسین علیه‌السلام پرسید، امام فرمود: مجاورت یک شب در کنار قبر امیرمؤمنان علیه‌السلام از عبادت هفتصد سال برتر است، و نزد قبر امام حسین علیه‌السلام از عبادت هفتاد سال. و نیز از ثواب نماز نزد قبر امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید،

---

۱. *کامل‌الزیارات*، باب ۱۰، ص ۳۵. و در *امالی* طوسی یافت نشد.

امام فرمود: نماز نزد قبر امیرمؤمنان علیه‌السلام دویست هزار نماز محسوب است؛ و از بیان ثواب نماز نزد قبر امام حسین علیه‌السلام سکوت کرد.

و فی کتاب *المصابیح* لبعض العامة: ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بعث جیشاً و علیّ علیه‌السلام أمیرهم، فرفع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یدیه و قال: **اللهم لاتمتنی حتی ترینی علیّاً**. و عن اُم‌عطیّة مثل هذه الروایة.[1]

و در کتاب مصابیح تألیف یکی از اهل‌سنّت آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را به فرماندهی علی علیه‌السلام فرستاد، آنگاه دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا، مرا نمیران تا دوباره علی را به من نشان دهی». و از امّ‌عطیه نیز این روایت نقل شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. *مصابیح‌السنة*، امام بغوی، ج ۴، ص ۱۷۶، حدیث ۴۷۷۵.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۱

### فضل و قدرت بی‌کران علی علیه‌السلام

و فی *معانی‌الاخبار* عن جعفربن محمّد، عن أبیه، عن جده علیهم‌السلام قال: کان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ذات یوم جالساً و عنده علیٌّ و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام، فقال: و الذی بعثنی بالحق بشیراً ما علی وجه الأرض خلق أحبّ الی اللّه عزوجل و لا أکرم علیه منّا.[۱]

و در *معانی‌الاخبار* از امام صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هم نزد او بودند، فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به مژده‌رسانی برانگیخته، بر روی زمین آفریده‌ای نزد خداوند محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما وجود ندارد.

و فی *معانی‌الاخبار* عن أبی ذرّ رضی‌الله‌عنه قال: سمعت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و هو یقول: خلقت أنا و علیٌّ من نور واحد، نسبّح اللّه یَمنة العرش قبل أن خلق آدم بألفی عام، فلما أن خلق اللّه آدم جعل ذلك النور فی صلبه، و لقد سکن الجنة و نحن فی صلبه، و لقد همّ بالخطیئة و نحن فی صلبه، و لقد رکب نوح السفینة و نحن فی صلبه، و لقد قذف بابراهیم فی النار و نحن فی صلبه، فلم‌یزل ینقلنا اللّه عزوجل عن أصلاب طاهرة الی أرحام طاهرة حتی انتهی بنا الی عبدالمطّلب، فقسمه (فقسمنا) نصفین، فجعلنی فی صلب عبداللّه و جعل علیّاً فی صلب أبی‌طالب، و جعل فیّ النبوّة والبرکة، و جعل فی علیّ الفصاحة و الفروسیّة.[۲]

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۶.

و در همان کتاب از ابوذر (ره) روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: هان بدانید که من و علی از یک نور آفریده شده‌ایم، در سمت راست عرش به تسبیح خدا مشغول بودیم دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند، و چون خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد، او در بهشت سکنی گزید و ما در صلب او بودیم، و تصمیم به آن کار خطا (خوردن از درخت ممنوعه) گرفت و ما در صلب او بودیم، نوح که در کشتی نشست ما در صلب او بودیم، ابراهیم که در آتش افکنده شد ما در صلب او بودیم، و خداوند پیوسته ما را از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک انتقال می‌داد تا به عبدالمطّلب رسانید، پس آن نور را دو نیم کرد، مرا در صلب عبداللّه و علی را در صلب ابوطالب قرار داد، و نبوت و برکت را در من و زبان‌آوری و دلاوری را در علی قرار داد.

و فی قرب‌الاسناد عن جعفر، عن أبیه علیهما السلام قال: قال علیّ علیه السلام: **منّا سبعة خلقهم اللّه عزوجل لم یخلق فی الأرض مثلهم، منّا رسول اللّه صلی الله علیه و آله سید الاولین و الآخرین و خاتم النبیین، و وصیّه خیرالوصیین، و سبطاه خیر الاسباط حسناً و حسیناً، و سیدالشهداء حمزة، و من طار مع الملائکة جعفر، و القائم علیهم السلام.**[1]

و در قرب‌الاسناد از امام صادق از پدرش از علی علیهم السلام روایت کرده که فرمود: هفت تن از ما هستند که خدا آنان را آفریده و مانند آنها را در روی زمین نیافریده است، از ماست رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرور اولین و آخرین و خاتم پیامبران، و وصی او بهترین اوصیا، و دو نوادهٔ او بهترین نوادگان حسن و حسین، و سرور شهیدان حمزه، و جعفر که با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند، و قائم علیهم السلام.

و فی قرب‌الاسناد عن أحمد بن محمّد بن أبی‌نصر البزنطی قال: کتبت الی أبی‌الحسن الرضا علیه السلام (و الحدیث طویل، الی أن قال الامام علیه السلام) قال أبوجعفر علیه السلام: **لایستکمل عبدالایمان حتی یعرف أنه یجری لآخرهم ما یجری لأولهم من الحجة و الطاعة و الحلال و الحرام سواءً، و لمحمّد صلی الله علیه و آله و أمیرالمؤمنین علیه السلام فضلهما.**[2]

---

۱. قرب‌الاسناد، ص ۱۴.

۲. همان، ۱۵۲.

و در همان کتاب از بزنطی روایت کرده که گفت: نامه‌ای به امام رضا علیه‌السلام نوشتم...امام فرمود: ابوجعفر (حضرت باقر) علیه‌السلام فرموده است: هیچ بنده‌ای به کمال ایمان نمی‌رسد تا اینکه بداند که هر حجتی و طاعت و حلال و حرامی که برای نخستین امام ثابت است برای آخرین امام هم به‌طور برابر ثابت است؛ البته محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام فضل و برتری خود را دارند.

و فی *معانی‌الاخبار* فی حمل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ علیه‌السلام، عن جعفربن محمّد علیه‌السلام: **و لولا محمّد و علیٌّ لما خلقت خلق.** و قد احتمل رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله الحسن و الحسین علیهماالسلام فی یوم حظیرة بنی‌النجار، فلما قال له بعض أصحابه: ناولنی أحدهما یا رسول‌اللّه، قال: **نعم الحاملان و نعم الراکبان، و أبوهما خیر منهما.**

و در *معانی‌الاخبار* در حدیث بالا بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام را بر دوش خود (در فتح مکه) از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که از قول خداوند فرمود: «و اگر محمّد و علی نبودند آفریدگانم را نمی‌آفریدم». و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیه‌السلام را در روزی که گم شده بودند و در حظیرهٔ بنی‌النجار خفته بودند بر دوش گرفت، و چون یکی از یارانش فرمود: یا رسول‌اللّه، یکی از این دو را به من بده، فرمود: دو مرکب خوب است و دو سوار خوب، و پدرشان از آنان بهتر است. (به توضیح حدیث بعد توجه شود)

و فی خبر آخر: ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله حمل الحسن علیه‌السلام و جبرئیل علیه‌السلام حمل الحسین علیه‌السلام، فلهذا قال: **نعم الحاملان.** (الی أن قال علیه‌السلام) و قد قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ علیه‌السلام: **یاعلیُّ، ان اللّه تبارك و تعالی حمّلنی ذنوب شیعتك ثم غفرها لی، و ذلك قوله تعالی: لِيَغْفِرَ لَكَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ.**[1] **و لما أنزل اللّه تبارك و تعالی علیه: یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا عَلَیْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لایَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ،**[2] **قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: علیٌّ نفسی و أخی، أطیعوا علیّاً فانه مطهَّر معصوم، لایضلُّ و لایشقی.** ثم تلا هذه الآیة: **قُلْ اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ اِنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلاغُ الْمُبینُ.**[3] و [4]

---

۱. فتح، ۲.
۲. مائده، ۱۰۵.
۳. نور، ۵۴.
۴. *معانی‌الاخبار*، ص ۳۵۱-۳۵۲.

و در خبر دیگری است: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه‌السلام را و جبرییل علیه‌السلام حسین علیه‌السلام را بر دوش گرفته بودند، از این رو فرمود: «دو مرکب خوب است»... و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: خداوند گناهان شیعیان تو را بر دوش من گذاشت سپس آنها را بخشود چنان که فرموده: «تا خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ تو را ببخشاید». و چون خداوند این آیه را نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود را بپایید، کسی که گمراه شده به شما زیانی نرساند هرگاه هدایت شده باشید» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی جان من و برادر من است، علی را اطاعت کنید که او پاک و معصوم است، نه گمراه می‌شود و نه به شقاوت و بدبختی می‌افتد. سپس این آیه را خواند: «بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید، و اگر روی‌گردانید او وظیفهٔ خود را دارد و شما وظیفهٔ خود را؛ و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید، و بر رسول جز ابلاغ آشکار نیست».

و عن الترمذی: ان رسول‌اللّه ﷺ قال: **فاطمة خیر نساء أهل الجنة.**[1]

و از ترمذی روایت است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه بهترین بانوان بهشتی است.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن عبداللّه بن عباس: کنّا قعوداً عند النبی ﷺ اذ دخلت فاطمة علیها السلام و هی تبکی فقالت: یا أبه، **خرج الحسن و الحسین علیهما السلام فما أدری أین باتا؟ فنزل جبرئیل علیه السلام من السماء فقال: یا محمّد، ان ربك یقرئك السلام و هو یقول: لاتحزن و لاتغتمّ لهما فانهما فاضلان فی الدنیا و فاضلان فی الآخرة، و أبوهما أفضل منهما، نائمان فی حظیرة بنی النجار و قد وکلّ اللّه بهما ملکاً.**[2]

و در *امالی* صدوق (ره) از ابن‌عباس روایت است که: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که فاطمه علیه‌السلام با چشم گریان وارد شد و گفت: پدر جان، حسن و حسین بیرون رفته و نمی‌دانم شب را کجا مانده‌اند؟ جبرییل از آسمان فرود آمد و گفت: ای محمّد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: برای آن‌دو اندوهگین و نگران مباش، که آنان در دنیا و آخرت اهل فضل و برتری هستند، و پدرشان از آنان برتر است؛ آنان در حظیرهٔ بنی‌النجار خفته‌اند و خداوند فرشته‌ای را مأمور حفظ آنان قرار داده است.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۳۷.

۲. *امالی* صدوق، ص ۳۹۱-۳۹۲، مجلس ۶۷.

و فی *العیون عن الرضا*علیه‌السلام عن آبائه، عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: **هبط علیَّ جبرئیل فقال: یا محمّد، ان اللّه جل جلاله یقول: لو لم أخلق علیّاً ما کان لفاطمة کفو من ولد آدم و من ذرّیّته.** (و فی نسخة: آدم و مَن دونه).[1]

و در عیون از حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرییل بر من فرود آمد و گفت: ای محمّد، خدای بزرگ می‌فرماید: «اگر علی را نمی‌آفریدم، در میان اولاد و نسل آدم همسری برای فاطمه نبود». و در نسخه‌ای دیگر آمده: از آدم گرفته تا فرزندان او...

و فی الارشاد عن الباقرعلیه‌السلام قال: **بینا أمیرالمؤمنین**علیه‌السلام **یتجهّز الی معاویة و یحرّض الناس علی قتاله اذ اختصم الیه رجلان فی فعل، فعجل أحدهما فی الکلام و زاد فیه، فالتفت الیه أمیرالمؤمنین**علیه‌السلام **فقال: اخساً؛ فاذا رأسه رأس الکلب. فبهت مَن حوله، فأقبل الرجل باصبعه المسبّحة یتضرع الی أمیرالمؤمنین**علیه‌السلام **و یسأله الاقالة. فنظر الیه و حرّك شفتیه فعاد کما کان خلقاً سویّاً. فوثب الیه بعض أصحابه فقال: یا أمیرالمؤمنین، هذه القدرة لك کما أریتنا و أنت تجهّز الی معاویة! فما بالك لاتکفینا ببعض ما أعطاك اللّه من هذه القدرة؟ فأطرق قلیلاً و رفع رأسه الیهم و قال: و الذی فلق الحبّة، و برأ النسمة، لو شئت أن أضرب برجلی هذه القصیرة فی طول هذه الفیافی و الفلوات و الجبال و الأودیة، حتی أضرب صدر معاویة علی سریره فأقلّبه علی أمّ رأسه لفعلت، و لو أقسمت علی اللّه عزوجل أن أتی به قبل أن أقوم من مجلسی هذا أو قبل أن یرتدّ الی أحد منکم طرفه لفعلت، ولکنّا کما وصف اللّه عزوجلّ فی قوله: عِبادٌ مُکْرَمُونَ، لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ.**[2 و 3]

و در *ارشادالقلوب* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در این میان که امیرمؤمنان علیه‌السلام برای جنگ با معاویه ساز و برگ فراهم می‌کرد و مردم را به جنگ با او تشویق می‌نمود دو مرد نزد او در کاری شکایت آوردند و یکی از آن‌دو به سخن پرداخت و پرحرفی کرد؛ امیرمؤمنان علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود: چخ، دور شو؛ ناگاه سر او مانند سر سگ شد. اطرافیان بهت زده شدند و آن مرد شروع کرد با انگشت مسبّحهٔ خود نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام کرنش و

---

۱. *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲. انبیا، ۲۶ـ۲۷.
۳. *ارشادالقلوب*، ص ۲۷۲.

زاری کردن و تقاضای بخشش نمودن. امام علیه‌السلام به او نگریست و زیر لب دعایی کرد و او راست و درست به حال گذشته بازگشت. یکی از یاران آن حضرت برجهید و گفت: ای امیرمؤمنان، شما با این قدرتی که دارید و به ما نشان دادید باز هم برای جنگ با معاویه ساز و برگ فراهم می‌کنید! چرا با قدری از این قدرتی که خدا در اختیارتان نهاده شر معاویه را از سر ما کوتاه نمی‌کنید؟ امام لختی سر به زیر افکند، آنگاه سربرداشت و با نگاهی به آنان فرمود: سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندار را آفرید، اگر بخواهم از میان این بیابان‌ها و دشت‌ها و کوه‌ها و دره‌های دور و دراز با این پای کوتاهم بر سینهٔ معاویه که بر تخت نشسته بزنم و او را با فرق سر بر زمین افکنم می‌توانم، و اگر خدا را قسم دهم که او را پیش از آنکه از جای خود بر خیزم و شما چشم به‌هم زنید اینجا بیاورد می‌توانم، ولی ما آن‌گونه هستیم که خداوند فرموده: «آنان بندگانی گرامی‌اند که در کار و سخن بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند».

و فی خبر آخر عن المیثم (میثم) التمّار: انّ أمیرالمؤمنین ﷺ بعد ما صاح زید بن کثیر المرادیّ قال: **لأفعلنّ ذلك و لأعجلنّ علی ابن‌هند**. فمدّ رجله و هو ﷺ علی منبره، فخرجت من ایوان المسجد وردّها الی فخذه و قال: **معاشر الناس، أقیموا تاریخ الوقت و أعلموه، فقد ضربت برجلی هذه الساعة صدر معاویة فقلبته عن سریره علی أمّ رأسه، فظن أنه قد أُحیط به**، فصاح: یا أمیرالمؤمنین، فأین النظرة؟ فرددت رجلی عنه. و توقّع الناس ورود الخبر من الشام، و علموا أن أمیرالمؤمنین ﷺ لایقول الّا حقّاً. فوردت الأخبار و الکتب بتاریخ الساعة بعینها ان رِجْلاً جاءَت من ناحیة الکوفة ممدودة متصلة فدخلت من ایوان معاویة و الناس ینظرون حتی ضربت صدره فقلب من سریره علی أُمّ رأسه، فصاح: یا أمیرالمؤمنین، فأین النظرة؟ فردَّت تلك الرِّجْل.[1]

و در خبر دیگری از میثم تمّار نقل کرده که گفت: امیرمؤمنان علیه‌السلام پس از آنکه زید بن کثیر مرادی فریاد زد (که چرا شر معاویه را کم نمی‌کنی؟) فرمود: حتماً می‌کنم و بر پسر هند شتاب خواهم کرد. آنگاه همان‌طور که بر فراز منبر بود پایش راکشید به‌طوری که از ایوان مسجد بیرون رفت و سپس آن را

---

۱. ارشادالقلوب، ص ۲۷۳.

به ران خود بازگرداند و فرمود: ای مردم، این تاریخ را ضبط و یادداشت کنید که من در این ساعت با پا بر سینهٔ معاویه زدم و او را از بالای تخت خود با فرق بر زمین افکندم، و او پنداشت که وقت هلاکتش فرا رسیده و صدا زد: ای امیرمؤمنان، پس مهلت کجا رفت؟! من هم پای خود را جمع کردم. مردم منتظر رسیدن خبر از شام بودند چون می‌دانستند که آن حضرت جز حق نمی‌گوید. سپس اخبار و نامه‌ها رسید که در همان تاریخ پایی کشیده و دراز از ناحیهٔ کوفه آمد و جلو چشم مردم از ایوان معاویه داخل شد تا آنکه بر سینهٔ او خورد و او از روی تختش با فرق بر زمین افتاد و صدا زد: ای امیرمؤمنان، پس مهلت کجا رفت؟! پس آن پا برگشت.

و فی *البحار* عن سلمان الفارسی رضی‌الله‌عنه عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فی کلام ذکره فی علیّ علیه‌السلام، فذکره سلمان لعلیّ علیه‌السلام فقال: یا سلمان، و اللّه لقد حدثنی بما أخبرك به، ثم قال: یا علی، لقد خصّك اللّه بالحلم و العلم و الغرفة التی قال اللّه تعالی: أُولٰئِكَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یَلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً،[1] و اللّه انها لغرفة ما دخلها أحد قط و لایدخلها أحد أبداً حتی تقوم علی ربك، و انه لیحفّ بها فی کل یوم سبعون ألف ملك ما یحفّون الی یومهم ذلك [الاّ] فی اصلاحها و المرمّة لها حتی تدخلها، ثم یدخل اللّه علیك فیها أهل بیتك. و اللّه یا علی، ان فیها لسریراً من نور، ما یستطیع أحد من الملائکة أن ینظر الیه، مجلسك (مجلس لك) یوم تدخله، فاذا دخلته ـ یا علی ـ أقام اللّه جمیع أهل السماء علی أرجلهم حتی تستقر بك مجلسك، ثم لایبقی فی السماء و لا فی أطرافها ملك واحد الاّ أتاك بتحیّة من الرحمن.[2]

و در *بحارالانوار* از سلمان فارسی نقل کرده که او سخنانی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی علیه‌السلام فرموده بود برای آن حضرت نقل کرد، امام فرمود: ای سلمان، به خدا سوگند آنچه را که به تو خبر داده به من هم فرمود و اضافه کرد که ای علی، همانا خداوند تو را اختصاص داده به حلم و علم و غرفه‌ای که خود فرموده: «آنانند که غرفه را به خاطر صبری که کردند جزا داده شوند و در بهشت با تحیّت و سلام روبه‌رو گردند». به خدا سوگند آن غرفه‌ای است که هرگز کسی داخل آن نشده و احدی داخل آن نخواهد شد تا تو در پیشگاه

---

۱. فرقان، ۷۵.

۲. *بحارالانوار*، ج ۷، ص ۳۳۲ـ۳۳۳.

پروردگارت بایستی، و در هر روز هفتاد هزار فرشته در گرد آن باشند و پیوسته به ترمیم و اصلاح آن مشغولند تا تو داخل آن شوی، سپس خداوند خاندان تو را در آن غرفه بر تو وارد می‌سازد. ای علی، به خدا سوگند در آن غرفه تختی از نور است که احدی از فرشتگان نمی‌تواند به آن بنگرد، و آن به هنگام ورودت برای نشستن تو آماده است و ای علی، چون تو به آن داخل شوی خداوند همهٔ آسمانیان را بر سر پا نگاه می‌دارد تا تو در جای خود قرار گیری، آنگاه یک فرشته در آسمان و در اطراف آن نمی‌ماند جز آنکه تحیّتی را از سوی خدای مهربان برای تو می‌آورد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۲

### رابطهٔ امام با عالم مثال و اشباح

و فی *بصائرالدرجات* عن [عبید بن] عبدالرحمن الخثعمی، عن أبی ابراهیم قال: خرجت مع أبی الی بعض أمواله، فلما برزنا الی الصحراء استقبله شیخ أبیض الرأس و اللحیة [فسلّم علیه]، فنزل الیه أبی، فجعلت أسمعه یقول: جعلت فداك. ثم جلسا فقایلا طویلاً، ثم قام الشیخ و انصرف و ودّع أبی، و قام ینظر فی قفاه حتی توارى عنه. فقلت لابی: من هذا الشیخ الذی سمعتك تقول له ما لم تقله لأحد؟ قال: هذا أبی.[1]

و در *بصائرالدرجات* از عُبَیدبن عبدالرحمن خثعمی از ابوابراهیم (امام کاظم) علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: با پدرم برای سرکشی به پاره‌ای از اموالش بیرون رفتیم، چون به صحرا رسیدیم پیرمردی که موی سر و رویش سفید شده بود به استقبال پدرم آمد و سلام کرد، پدرم پیاده شد و من می‌شنیدم که می‌فرمود: فدایت شوم. سپس نشستند و مدتی دراز با هم گفت‌وگو کردند، آنگاه آن پیرمرد برخاست و با پدرم خداحافظی کرد و رفت، و پدرم برخاست و به پشت او می‌نگریست تا از نظرش ناپدید گشت. به پدرم گفتم: این پیرمرد که بود که از شما شنیدم سخنی به او می‌گفتید که به احدی نگفته‌اید؟ فرمود: این پدر من بود.

و فی *بصائرالدرجات* عن عبایة الاسدی قال: دخلت علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۲۸۲.

عنده رجل رثّ الهيئة و أميرالمؤمنين عليه السلام مقبل عليه يكلّمه. قال: فلما قام الرجل قلت: يا أميرالمؤمنين، مَن هذا الذى شغلك عنّا؟ قال: **هذا وصيّ موسى عليه السلام**.[1]

و در همان کتاب از عَبایهٔ اسدی روایت کرده که گفت: بر امیرمؤمنان علیه‌السلام وارد شدم و مردی ژنده‌پوش نزد آن حضرت بود و حضرت رو به او نموده با او سخن می‌گفت. چون آن مرد برخاست و رفت گفتم: ای امیرمؤمنان، این شخص که بود که توجه شما را از ما منصرف نمود؟ فرمود: این وصی موسی علیه‌السلام بود.

و فی *بصائرالدرجات* عن الحسن بن علیّ الوشّا، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: قال لی و هو بخراسان: **رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله ههنا و التزمته**.[2]

و در همان کتاب از حسن بن علی وشّا روایت کرده که حضرت امام رضا علیه‌السلام در خراسان به من فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در اینجا دیدم و او را درآغوش گرفتم.

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی عبدالله علیه السلام: **ان أميرالمؤمنين عليه السلام أتى أبابكر فاحتج عليه ثم قال له: ترضى برسول الله صلی الله علیه و آله يحكم بينى و بينك؟ قال: فكيف لى به؟ فأخذ بيده فأتى به مسجد قبا فاذا، برسول الله صلی الله علیه و آله فقضى على أبى بكر. فرجع أبوبكر مذعوراً، فلقى عمر فأخبره، فقال: ما بالك؟ أما علمت سحر بنى هاشم؟!**[3]

و در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام نزد ابابکر رفت و با او احتجاج کرد، سپس به او فرمود: به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رضایت می‌دهی که داور میان من و تو باشد؟ گفت: چگونه با او ارتباط برقرار کنم؟ حضرت دست او را گرفت و به مسجد قبا برد، ناگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آنجا دید و حضرتش بر ضد ابوبکر حکم داد. ابوبکر با ترس و لرز بازگشت و با عمر دیدار کرد و او را از ماجرا خبر داد، عمر گفت: تو را چه شده؟ مگر از سحر بنی‌هاشم خبر نداری؟!

و فی *الخرائج* ذکر هذا الخبر بزیادة.[4]

و فی *الخرائج* عن جابر الجعفی عن أبی جعفر علیه السلام قال: **جاء أناس الى الحسن بن**

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۲۸۲.
۲. همان، ص ۲۷۴.
۳. همان.
۴. *الخرائج*، ص ۸۰۹.

علی علیه‌السلام فقالوا: أرنا بعض ما عندك من أعاجيب أبيك التي كان يرينا‌ها. فقال: أفتؤمنون بذلك؟ قالوا: نؤمن به واللّه. قال: أليس تعرفون أميرالمؤمنين علیه‌السلام؟ قالوا: بلى، كنّا نعرفه. قال: فرفع جانب الستر فقال: أتعرفون هذا؟ قالوا بأجمعهم: هذا و اللّه أميرالمؤمنين و نشهد أنك ابنه، و انه كان يرينا مثل ذلك كثيراً.[1]

و در *خرائج* از جابر جُعفی از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: عده‌ای نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمدند و گفتند: پاره‌ای از کارهای عجیبی را که پدرت به ما می‌نمود به ما بنما. فرمود: آیا باور می‌کنید؟ گفتند: به خدا سوگند باور می‌کنیم. فرمود: آیا شما امیرمؤمنان علیه‌السلام را نمی‌شناسید؟ گفتند: چرا، او را می‌شناسیم. پس امام گوشهٔ پرده را کنار زد و فرمود: این را می‌شناسید؟ همگی گفتند: این به خدا امیرمؤمنان است و گواهی می‌دهیم که تو فرزند او هستی، و او از این قبیل چیزها فراوان به ما نشان می‌داد.

و ذكر حديثاً آخر عن الحسن علیه‌السلام مثله. و ثالثاً عن الحسين علیه‌السلام. و رابعاً عن الحسين علیه‌السلام أيضاً مثله.[2] و في آخر قال لهم علیه‌السلام: انه يموت من مات منّا و ليس بميّت، و يبقى من بقي منّا حجة عليكم.[3]

و حدیث دیگری از امام مجتبی علیه‌السلام و دو حدیث دیگر از امام حسین علیه‌السلام نقل کرده. و در حدیث دیگری است که امام به آنها فرمود: کسی که از ما می‌میرد در واقع مرده نیست، و کسی که از ما باقی است حجت بر شماست. (مردهٔ ما مرده نیست، و زندهٔ ما حجت بر شماست.)

و في *الخرائج* عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: خرجت مع أبي الى بعض أمواله، فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ، فنزل اليه أبي و سلّم [عليه]، فجعلنا نسمعه (فجعلت أسمعه) و هو يقول: جعلت فداك. ثم تحادثا طويلاً، ثم ودّعه أبي وقام الشيخ فانصرف، و انا ننظر اليه (وأبي ينظر خلفه) حتى غاب شخصه عنه، فقلت لأبي: من هذا الشيخ الذي سمعتك تعظّمه في مسألتك؟ قال: يا بنيَّ، هذا جدك الحسين علیه‌السلام.[4]

و در *الخرائج* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: با پدرم برای سرکشی

---

۱. *خرایج*، ص ۸۱۰.
۲. همان، ص ۸۱۰-۸۱۱.
۳. همان، ص ۸۱۸.
۴. همان، ص ۸۱۹.

به پاره‌ای از اموالش بیرون رفتیم، چون به صحرا رسیدیم پیرمردی به استقبال او آمد، پدرم پیاده شد و بر او سلام کرد، و من می‌شنیدم که می‌فرمود: فدایت شوم. سپس مدتی دراز با هم گفت‌وگو کردند، سپس پدرم با او خداحافظی کرد و آن پیرمرد برخاست و رفت و ما به او می‌نگریستیم تا از نظر ما ناپدید شد. به پدرم گفتم: این پیرمرد که بود که شنیدم در هنگام پرسش خود وی را تعظیم و تکریم و احترام می‌کردی؟ فرمود: پسر جان، این جدّ تو حسین علیه‌السلام بود.

و فی *الخرائج* عن الصفار باسناده عن عطیّة الابزاری قال: طاف رسول‌اللّه ﷺ بالکعبة فاذا آدم بحذاء الرکن الیمانیّ فسلّم علیه، ثم انتهی الی الحجر فاذا نوح بحذائه و هو رجل طوال، فسلّم علیه.[1]

و در همان کتاب از صفّار به سندش از عطیهٔ ابزاری روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم طواف کعبه می‌کرد که ناگاه آدم علیه‌السلام نزد رکن یمانی در برابرش نمودار شد و بر او سلام کرد، و چون به حجر رسید نوح را در برابر خود دید و او مردی بلندقامت بود، و بر او سلام کرد.

و فی *تفسیر علی‌بن ابراهیم* عن الصادق ﷺ فی حدیث المعراج انه ﷺ قال: ثم مضیت فرأیت رجلاً جسیماً، فقلت: من هذا یا جبرئیل؟ فقال: هذا أبوك آدم ﷺ ـ الحدیث.[2]

و در *تفسیر علی بن ابراهیم* از امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیث معراج روایت کرده که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس به راه افتادم و مردی درشت و تنومند را دیدم، گفتم: ای جبرییل، این کیست؟ گفت: این پدرت آدم علیه‌السلام است... .

و أنت بعد خبرك بما تقدم فی تجسم الاعمال من أن الحقیقة الواحدة تتحقق فی الصور المتعددة مع بقائها علی صرافة وحدتها و عدم تلبّسها بالکثرة و التعدد و لایشغلها شأن عن شأن، لاترتاب فی هذه الاخبار، لانّ الولیّ یتقلب فی الصور کیف یشاء، و یقلّب صورة الی صورة کیفما یشاء، و لانه کان قبل خلق الخلق فی لباس الظهور، و مع الملائکة فی عالم الارواح، و مع النبیین فی عالم الاشباح، و له قوة الظهور فیما شاء من الظهور، خصوصاً أمیرالمؤمنین ﷺ لانه کان سرّ النبیین فی

---

۱. *خرایج*، ص ۸۱۹.

۲. *تفسیر علی بن ابراهیم*، ج ۲، ص ۵، ذیل اسراء، ۱.

ظهورهم، و بذلك جاء الكتاب و السنّة. أما الكتاب فقوله سبحانه حكاية عن موسى و هارون: وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلايَصِلُونَ اِلَيْكُما بِـاٰيـاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَكُما الْغالِبُونَ.[۱] قالت المفسرون: كانت الآية و السلطان صورة علىّ عليه السلام، و كذا كان لساير النبيين. و أما السنّة فقوله صلى الله عليه و آله: يا علىُّ، ان اللّه أيدّ بك النبيين سرّاً، و أيّدنى بك جهراً.[۲]

و تو پس از آنکه با خبر شدی از آنچه در باب تجسم اعمال گذشت که یک حقیقت می‌تواند در صورت‌های چند متجلّی شود و در عین حال بر صرافت وحدت خود باقی باشد و به لباس کثرات و تعدد درنیامده باشد و چیزی او را از چیز دیگر باز ندارد، دیگر در صحت این اخبار تردید نخواهی کرد، زیرا ولیّ در هر صورتی و به هرگونه‌ای که بخواهد می‌گردد، و هر صورتی را که بخواهد به هرگونه که بخواهد به صورتی دیگر بازمی‌گرداند، و او پیش از آفرینش آفریدگان در لباس ظهور بود، و با فرشتگان در عالم ارواح و با پیامبران در عالم اشباح قرار داشت، و او دارای قوت ظهور است به هرگونه که بخواهد، به ویژه امیرمؤمنان علیه‌السلام زیرا که آن حضرت سرّ پیامبران در ظهورشان است و کتاب و سنّت در این‌باره رسیده. اما کتاب (قرآن)، این آیه است که دربارهٔ موسی و هارون فرموده: «و برای شما حجتی قرار می‌دهیم پس به شما دست نخواهند یافت به خاطر وجود نشانه‌های ما، و شما و پیروانتان با داشتن نشانه‌های ما پیروزید». مفسران گفته‌اند: آن نشانه و حجت صورت علی علیه‌السلام بود، و همچنین برای سایران پیامبران نیز بوده است. اما سنّت، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: «ای علی، خداوند پیامبران را در نهان به سبب تو یاری کرد و مرا آشکارا به سبب تو یاری نمود».

ثم اعلم أن البارى ـ جلّ اسمه ـ ذات واحدة من كل الوجوه، و كذا صفاته، فاذا ركّبت صورة الحروف ظهرت الصفات، فان ركّبت القاف و الهاء و الالف و الراء ظهر القهار، و ان ركّبت اللام و الطاء والفاء ظهر اللطف، و ان رفعت الحروف عن التركيب لم‌تر الّا ذاتاً واحداً. و أميرالمؤمنين عليه السلام هو كلمة اللّه التامة وصفته التى تلبس كل لباس، لان الكلمة التامة لها قوة الظهور فى ساير الصور، و انه آيته العظمى، فاللّه ـ جل

۱. قصص، ۳۵.
۲. مشارق‌الانوار، ص ۸۵.

جلاله ـ فی جلال کبریائه لیس کمثله شیء، و الحضرة المحمدیة فی کمال رفعتها و تقدمها علی المخلوقات لیس کمثلها شئ، لانه الخلق الاول و النور الاکمل، و الولایة فی سرّ عظمتها و تصرفها فی الکاینات و عهدها المأخوذ علی سایر البریّات من قبل أن برأ النسمات لیس کمثلها شیء. فالعارف بهذه الأسرار، المجنّب للتکذیب لیس کمثله شیء فی سیره الی اللّه و معرفته بالهداة الانوار، و کفی الجاهل نقصاً تکذیبه بآیات اللّه جهراً.

سپس بدانکه خداوند باری ـ جلّ اسمه ـ ذاتی است یگانه از هر جهت، و صفات او نیز چنین است، پس اگر صورت حروف را با هم ترکیب کنی صفات الهی ظاهر می‌شود، مثلاً اگر قاف و هاء و الف و راء را ترکیب کنی صفت «قهّار» ظاهر می‌شود، و اگر لام و طاء و فاء را ترکیب کنی صفت «لطف»؛ و اگر حروف را از ترکیب برداری جز ذات یگانه‌ای نخواهی دید. و امیرمؤمنان علیه‌السلام هم کلمهٔ تامّهٔ خداوند و صفت اوست که به هر لباسی درمی‌آید، زیرا کلمهٔ تامّه قوت ظهور در هر صورتی را دارد، و آن حضرت آیت بزرگ الهی است. پس خداوند ـ جلّ جلاله ـ در جلال کبریاییش مثلی ندارد، و حضرت محمدیه نیز در کمال رفعتش و تقدمش بر آفریدگان مثلی ندارد، زیرا او نخستین آفریده و کامل‌ترین نور است، و ولایت نیز در سرّ عظمتش و تصرفش در کاینات و عهدی که برای او از سایر آفریدگان گرفته شده پیش از آنکه خداوند جانداران را بیافریند مثلی ندارد. پس عارف به این اسرار که از تکذیب برکنار است نیز در سیر خودش به سوی خدا و معرفتش به هدایتگران نورانی مثل و مانندی ندارد، و همین نقص برای جاهل بس که آشکارا آیات خدا را تکذیب کند.

فالسرّ الذی ظهر للحسن و الحسین علیهما السلام و قال لهما: **سلّما السریر الیّ**، و کشف النقاب فاذا هو أمیرالمؤمنین علیه السلام ثم قال للحسن: **یا أبا محمّد، ان أباك لاتموت نفس الّا و یشهدها، أفما یشهد جسده؟ هو ذلك السرّ الذی ظهر للملائکة فی السماء و ظهر فی الارض للأنبیاء**، و هو فارس الحجاز الذی یؤیّد اللّه به من استغاثه و ناداه، و هو ذلك النور الذی له قوة الظهور کیف یشاء اللّه، و الیه الاشارة بقوله: **أنا دلیل السماوات، و أنا أنیس المسبّحات**. و الیه الاشارة بقوله: **یعرفك بها من عرفك**؛ یعنی یعرفك بهذه الکلمة

من عرفك فی عالم الغیب و الشهادة، لأنها ینبوع سایر المعارف و الدلایل، فبها عرف اللّه و باللّه عرفت کما قالوا: **لولانا ما عرف اللّه** و معناه نحن الکلمة التی بها ظهر الوجود، و بها عرف العابد من المعبود، لانها العلة فی وجود الخلایق، و بالخلق یستدل علی الخالق. و قوله: **أنا مکلّم موسی من الشجرة، أنا مهلك الفراعنة، أنا مدبر الجبابرة، أنا صاحب عاد و ثمود، أنا مخاطب الأرواح فی الأزل بأمر قیّوم لم‌یزل**، فهم سرّ الرحمن الرحیم، بل سرّ بسم اللّه الرحمن الرحیم.

پس سرّی که برای امام حسن و امام حسین علیهماالسلام ظاهر شد و به آنان فرمود: «تابوت را به من دهید»، و نقاب را کنار زد دیدند امیرمؤمنان علیه‌السلام است، سپس به امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای ابامحمّد، هیچ کس نمی‌میرد مگر آنکه پدرت بر سر او حاضر می‌شود، آیا بر سر جنازهٔ خود حاضر نمی‌گردد؟ همان سرّی است که در آسمان برای فرشتگان و در زمین برای پیامبران ظاهر شده است، و او دلاور و یکّه‌تاز حجاز است که خداوند به‌دست او هر که را که به او استغاثه کند و او را صدا زند یاری می‌دهد، و او همان نوری است که دارای قوت ظهور است به هرگونه‌ای که خدا بخواهد، و به همین مطلب اشاره دارد سخن آن حضرت که فرمود: «من رهنمای آسمان‌هریم، و من مونس فرشتگان تسبیح‌گویم»، و نیز اینکه فرمود: «هر که تو را می‌شناسد به آن می‌شناسد» یعنی هر که تو را در عالم غیب می‌شناسد به آن کلمه می‌شناسد، زیرا آن کلمه سر چشمهٔ همهٔ معارف و دلایل است، و خداوند به آن شناخته می‌شود و آن هم به خدا شناخته می‌گردد چنان‌که فرموده‌اند: «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد» که معنایش آن است که ما آن کلمه‌ای هستیم که وجود به سبب آن ظهور یافت، و به سبب آن عابد از معبود باز شناخته شد، زیرا آن کلمه علت وجود آفریدگان است، و به سبب خلق بر خالق استدلال می‌شود. و نیز این سخنش که فرمود: «منم که از آن درخت با موسی سخن گفتم، منم هلاک کنندهٔ فرعون‌ها، منم سرنگون کنندهٔ جباران، منم عذاب کنندهٔ عاد و ثمود، منم سخنگوی با ارواح در ازل به امر خداوند پایدارندهٔ لم‌یزل»، پس آنان سرّ الرحمن الرحیم، بلکه سرّ بسم اللّه الرحمن الرحیم‌اند.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۳

### رابطهٔ امام با عالم مثال و اشباح

در *حق‌الیقین* آورده است که شیخ حسن‌بن سلیمان در کتاب *منتخب‌البصائر* از کتاب *واحده* از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که به‌درستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی‌مثل و بی‌نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود، پس تکلم کرد به کلمه‌ای، پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید و مرا و ذرّیّهٔ مرا نیز از آن نور خلق کرد. پس تکلم کرد به کلمه‌ای دیگر و از آن روحی به هم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدن‌های ما ساکن گردانید. پس ماییم نور (روح) برگزیدهٔ خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است، و به ما حجت خود را بر خلق تمام کرد، و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده‌ای که نظر کند، عبادت می‌کردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او می‌کردیم، و اینها پیش از این بود که خلایق را بیافریند. و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که به ما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند. پس حضرت این آیه را خواند: **وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ، قالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي، قالُوا أَقْرَرْنا، قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ**

الشّاهِدينَ،[1] و گفت: یعنی ایمان بیاورید به محمّدﷺ و یاری کنید وصیّ او را؛ و همهٔ پیغمبران یاری او خواهند کرد.

و به درستی که حق‌تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمّدﷺ را که یاری یکدیگر بکنیم. و به تحقیق که من یاری کردم محمّدﷺ را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم برای خدا به آنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمّدﷺ، و هنوز یاری من نکرده‌اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا، و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد، و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده‌ها و مرده‌ها که زنده شده باشند از جن و انس.

و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده‌هایی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبّیك یا داعی‌اللّه گویان، و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش‌های خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جبّاران و اَتباع ایشان زنند از جبّاران اوّلین و آخرین، تا آنکه حق‌تعالی وفا کند به وعده‌ای که ایشان را داده است در قرآنکه **وَعَدَ اللّٰهُ الَّذينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ**[2] (الآیة) یعنی «خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده‌اند از شما و عمل‌های شایسته کرده‌اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنان که خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند، البته و اَلْف البته متمکّن گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان، و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی، که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریك من نگردانند» و حضرت فرمودند که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من، و محتاج نباشند به تقیّه کردن از کسی.

---

۱. آل عمران، ۸۱: «و یاد کن آنگاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که چون کتاب و حکمتی به شما دادم، آنگاه رسولی بر شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد حتماً به او ایمان آورید و او را یاری دهید. گفت: آیا اقرار کردید و پیمان محکم مرا بر این امر گرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت: پس گواه باشید که من هم با شما گواهم».

۲. نور، ۵۵.

و به درستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود، و منم صاحب رجعت‌ها و برگشتن‌ها، و صاحب حمله‌ها و انتقام‌کشیدن‌ها و دولت‌های عجیب، و منم مانند شاخی از آهن، و منم بندهٔ خدا و برادر رسول‌خدا، و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سرّ خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد، و صراط خدا و میزان خدا، و منم جمع‌کنندهٔ مردم به سوی خدا، و ماییم اَسمای حُسنای خدا و امثال عُلیای او و آیات کبرای او، و منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ، ساکن می‌گردانم اهل بهشت را در بهشت، و اهل دوزخ را در دوزخ، و با من است اختیار تزویج اهل بهشت، و به اختیار من است عذاب اهل جهنم، و بازگشت خلق به سوی من است، و حساب خلق با من است، و منم اذان‌گوینده[1] در اعراف، و منم که در نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد، و منم دابّة الارض، و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا می‌کنم، و منم امیرمؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن‌گویان و آخر اوصیای پیغمبران، و وارث انبیا و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار، و ترازوی عدالت در روز جزا، و حجت خدا بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و هر که در ما بین آنها است، و منم آنکه خدا حجت به او تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما، و منم گواه خلایق در روز جزا، و منم آنکه در نزد من است علم مرگ‌ها و بلاها، و حکم در میان خلق خدا، و جدا کنندهٔ حق از باطل، و می‌دانم نَسَب‌های مردم را، و به من سپرده‌اند آیات و معجزات و کتاب‌های پیغمبران را، و منم صاحب عصا و مَیسم،[2] و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوه‌ها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را، و منم فاروق این امت، و منم هارون (ـهادی) این امت، و منم آنکه عدد هر چیز را می‌دانم به آن علمی که خدا به من سپرده است و به آن رازها که مخفی بر پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها را

---

۱. یعنی اعلام‌کننده

۲. مِیسم: میلهٔ آهنین که با آن داغ می‌زنند و علامت می‌گذارند. یعنی آن حضرت بدان وسیله بر پیشانی مؤمن و کافر علامت می‌نهد.

پیغمبر به من گفته است، و منم آنکه خدا نام خودش را به من بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را و علم خود را به من عطا کرده است. ای گروه مردم، از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید. خداوندا، من تو را گواه می‌گیرم و طلب می‌کنم که مرا یاری کنی بر ایشان. و لا حول ولا قوة الّا باللّه العلی العظیم.[1]

**ای عزیز**، در این حدیث شریف تدبر نما تا معنی **تخلّقوا بأخلاق اللّه** را و سرّاللّه را و کلمة اللّه و اسماء الحسنیٰ را بیابی بحسن تأیید اللّه.

و فی *الخرائج* انه لما حضرت الولادة لخدیجة دخل علیها ثلاث نسوة فارتاعت لهنّ، فقلن: **لاتخافی و لاتحزنی، نحن رسل اللّه الیك، هذه حوّا أم‌البشر، و هذه مریم بنت عمران و أنا آسیة بنت مزاحم، جئنا لنعینك علی أمرك.**[2] و أین کانت حوّا و مریم و آسیة و هنّ فی أماکن شتّی؟! و لیس ذلك الّا ظهور الأرواح الالهیة فی القوالب البرزخیّة.

و در *الخرائج* آورده است که «چون هنگام زاییدن خدیجه فرارسید سه زن بر او وارد شدند و او از دیدن آنان وحشت کرد، گفتند: نترس و غم مدار که ما فرستادگان خدا به سوی توییم، این حوّا مادر همهٔ بشرها، و این مریم دختر عمران است و من آسیه دختر مزاحم هستم، آمده‌ایم تا تو را در این‌باره یاری دهیم». حوّا و مریم و آسیه کجا بودند و چگونه آنجا حضور یافتند در حالی که در جاهای گوناگونی قرار داشتند؟! و این نیست مگر ظهور ارواح الهی در قالب‌های برزخی (که مورد نظر و بحث ماست).

روی ابن‌طاوس﵀ ان رجلاً من أصحاب عمربن سعد رأی فی اللیلة التی قتل فیها الحسین﵇ أن أبواب السماء فتحت و نزل رسول‌اللّه ﷺ و معه الملائکة حتی نزل آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی﵈. و أین کانوا (ـ کان) الأنبیاء﵈ فی السماء حتی نزلوا بکربلا، و قد دفنوا فی بقاع شتّی و أجسادهم هناك مطروحة الی یوم النشور؟!

ابن‌طاوس (ره) روایت کرده که «مردی از یاران عمر سعد در شب شهادت حسین علیه‌السلام دید که درهای آسمان گشوده شد و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه فرشتگان فرود آمد تا آنکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی

---

۱. *حق‌الیقین*، ص ۳۳۸-۳۳۹، مبحث رجعت.
۲. *الخرائج و الجرائح*، ص ۵۲۵.

علیهم‌السلام فرود آمدند». این پیامبران در کجای آسمان بودند تا در کربلا فرود آمدند، در حالی که در مکان‌های مختلفی مدفون بودند و اجسادشان تا روز قیامت در آنجاها افتاده است؟!

روی المفید و الکلینی و ابن‌بابویه و غیرهم ـ رضی اللّه عنهم ـ ان النبی ﷺ لیلة المعراج رأی الرسل الکرام فی السماء و سلّم علیهم و صلّی بهم.[1]

مفید و کلینی و ابن‌بابویه (رضوان‌اللّه علیهم) روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج پیامبران گرامی را در آسمان دید و بر آنان سلام کرد و در نماز بر آنان امامت نمود.

و عن الحسن بن علیّ علیه‌السلام ان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام قال له و للحسین علیه‌السلام: **اذا وضعتمانی فی الضریح فصلّیا رکعتین قبل أن تهیلا التراب علیّ و انظرا ما یکون. فلما وضعاه فی الضریح المقدّس و فعلا ما أمرهما نظرا و اذا الضریح المقدس مغطّی بثوب من سندس، فکشف الحسن علیه‌السلام مما یلی الوجه فوجد رسول‌اللّه ﷺ و آدم و ابراهیم یتحدثون مع أمیرالمؤمنین علیه‌السلام. و کشف الحسین علیه‌السلام مایلی رجلیه فوجد الزهراء و مریم و حوّاء و آسیة ینحن علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و یندبنه.**[2] **و أین کان محمّد ﷺ و ابراهیم و آدم علیهم‌السلام فی نجف الکوفة؟!**

و از امام مجتبی روایت است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به او و امام حسین علیه‌السلام فرمود: «چون مرا در قبر نهادید، پیش از آنکه خاک بر روی من بریزید دو رکعت نماز بگزارید و بنگرید چه می‌شود. چون آن حضرت را در قبر مقدس نهادند و دستوراتی را که فرموده بود انجام دادند نگاه کردند دیدند روی قبر مقدس با پارچه‌ای از دیبای لطیف و نازک پوشیده شد، امام حسن علیه‌السلام پوشش طرف صورت را کنار زد دید رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آدم و ابراهیم علیهم‌السلام نشسته و با امیرمؤمنان علیه‌السلام سخن می‌گویند. و امام حسین علیه‌السلام پوشش طرف پاها را کنار زد دید زهرا و مریم و حوّا و آسیه علیهم‌السلام نشسته و بر امیرمؤمنان علیه‌السلام گریه و نوحه می‌کنند».

محمّد و ابراهیم و آدم علیهم‌السلام چگونه در نجف کوفه بودند؟!

روی ابن عباس ان النبی ﷺ رأی علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام فی السماء

---

۱. به احادیث معراج مراجعه شود.

۲. *بحارالانوار*، ج ۴۲، ص ۳۰۱.

و سلّم علیهم؛ و قد فارقهم فی الارض. و هذه الصور بأسرها فی العوالم المثالیة التی تبقی بها الارواح بعد خلع الاجساد العنصریة، لان کل میّت مات فانه لایقوم بهذا الجسد الّا یوم القیامة و یوم القائم علیه السلام.

ابن‌عباس روایت کرده که «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را در آسمان دید و بر آنان سلام کرد» در حالی که در زمین از آنان جدا شده بود. همهٔ این صورت‌ها مربوط به عالم مثال است که ارواح پس از جدا شدن از اجساد مادی به آن قالب‌ها تعلّق گرفته و به حیات خود ادامه می‌دهند، زیرا هر که بمیرد دیگر با بدن مادی کار ندارد مگر در روز قیامت و روز ظهور قائم علیه‌السلام که با همین بدن زنده می‌شود.

روی فی *الصافی* ان موسی لاقی آدم علیه السلام و قد سأله عن خطیئته التی هی أکل الحنطة، و قال آدم علیه السلام: **منذ کم سنة رأیت خطیئتی فی التوراة؟** قال موسی علیه السلام: **بثلاثة آلاف (ـ بثلاثین الف) قبل ایجاد العالم.** قال: **هذا من ذاک.**[1]

در تفسیر صافی روایت کرده که موسی با آدم علیهماالسلام ملاقات کرد و از خطایش که خوردن گندم بود از وی پرسید، آدم علیه‌السلام گفت: در تورات دیده‌ای که گناه من چند سال پیش از آفرینشم نوشته شده است؟ موسی گفت: سه هزار (یا سی هزار) سال پیش از ایجاد عالم. آدم گفت: این از همان است. (یعنی مقدر شده بود که آن خطا از من سر زند تا به عالم دنیا قدم گذارم. و مراد از نقل این روایت دیدار موسی با آدم است که از نظر زمانی فاصلهٔ بسیاری داشته‌اند و معلوم می‌شود که در عالم مثال بوده است).

و قد مر أنه علیه السلام قال للخارجی: **اخسأ یا کلب.** فعوی الرجل و صار لوقته کلباً. فاذا کان له القدرة علی تبدیل الصورة و مسخها من صورة الی صورة بل من صورة الجماد الی صورة السَّبُع کما فی الوسادة، لِمَ لایکون له القدرة علی الظهور فی أیّة صورة ما شاء؟! و قد قال اللّه تعالی فی وصف الجنة و أهلها: **فیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ.**[2] فلِمَ لایجوز ذلک لولی اللّه الذی أمر الجنة بیده فی دار الدنیا؟! و اذا کان جسد النبی صلی الله علیه و آله فی المدینة و اللّه تعالی یوجده مرّة فی مسجد قبا و أخری فی

---

۱. تفسیر صافی، ذیل آیهٔ ۳۹ از سوره بقره. ۲. زخرف، ۷۱.

النجف و أُخری فی أرض کربلا و تارة بطوس، فلِمَ لایکون لعلیّ علیه‌السلام ما لرسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و له منه کل مقام الّا مقام واحد؟! فانزع من قلبك عیب الریب فی حقّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و هو کلمة اللّه الکبری، یعنی سرّاللّه الخفیّ و وجهه التی هی روح الارواح عند فراق جسدها اتصلت بعالم الجبروت و غابت فی ذات الحق، و الحق یظهر لاولیائه کیف یشاء.

و (در فصل ۲۴) گذشت که «علی علیه‌السلام به آن مرد خارجی گفت: گم شو ای سگ؛ و آن مرد سگ شد و عوعو کرد». پس هرگاه امام قدرت داشته باشد که صورتی را به صورتی دیگر مسخ کند و تغییر دهد بلکه صورت جماد را به صورت حیوان درنده برگرداند چنان که در داستان امام رضا علیه‌السلام رخ داد که صورت شیر پرده یا پشتی به حیوان زنده تبدیل شد و آن ساحر را درید و خورد، چرا قدرت نداشته باشد که به هر صورت که بخواهد ظاهر گردد؟! در حالی که خدای متعال در وصف بهشت و بهشتیان فرموده: «و در بهشت آنچه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها لذت برد برای بهشتیان موجود است». آری چرا چنین چیزی برای ولیّ خدا که امر بهشت در دنیا به‌دست اوست ممکن نباشد؟ و هرگاه که خداوند بدن مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را با آنکه در مدینه آرمیده گاهی در مسجد قبا و گاهی در نجف و گاهی در سرزمین کربلا و گاهی در طوس ایجاد می‌کند، چرا این ویژگی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم برای علی علیه‌السلام نباشد با آنکه علی علیه‌السلام تمام مقامات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را داراست جز یک مقام که مقام نبوت است؟! پس عیب شک و تردید در حق امیرمؤمنان علیه‌السلام را از خود دور ساز، که او کلمهٔ کبرای الهی است یعنی راز پوشیدهٔ خدا و وجه اوست، یعنی همان روح‌الارواحی که هنگام جدا شدن از جسد خود به عالم جبروت می‌پیوندد و در ذات حق غیب می‌شود، و حق هم هرگونه که بخواهد برای دوستانش ظاهر می‌گردد.

و فی *بصائرالدرجات* عن الصادق عن أبیه عن جده علیهم‌السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا علیُّ، لقد مثّلت لی أُمتی فی الطین حتی رأیت صغیرهم و کبیرهم أرواحاً قبل أن یخلق الاجساد و مررت بك و بشیعتك فاستغفرت لهم (ـ لکم)[1] ـ الحدیث.

---

۱. *بصائرالدرجات*، ص ۸۴.

و در *بصائرالدرجات* از امام صادق از پدرش از جدش علیهم‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، همانا امت من برایم در عالم آب و گلِ (که طینت آنان را می‌سرشتند) تمثل یافت تا آنکه کوچک و بزرگشان را به صوت ارواحی پیش از آنکه اجساد آفریده شود دیدم، و به تو و شیعیانت گذر کردم و برایشان (برایتان) از خداوند آمرزش طلبیدم...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱٤

### تمثل امامان علیهم‌السلام برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج

و فی *الجواهر السنیّة* نقلاً من *العیون* عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله انه قال: لیلة أُسری بی رأیت فی بطنان العرش ملکاً بیده سیف من نور یلعب به کلعب علی بن أبی طالب بذی‌الفقار، و ان الملائکة اذا اشتقاقوا الی علی بن أبی طالب نظروا الی ذلك الملك، فقلت: یا رب، هذا أخی علی بن أبی طالب و ابن عمّی؟ فقال جلّ جلاله: یا محمّد، هذا ملك خلقته علی صورة علیّ یعبدنی فی بطنان عرشی، تکتب حسناته و تسبیحه و تقدیسه لعلی بن أبی طالب الی یوم القیامة.[1]

و در *جواهرالسنیّة* به نقل از *عیون‌اخبار الرضا* علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: شبی که مرا به معراج بردند در دل عرش الهی فرشته‌ای را دیدم که شمشیری از نور در دست داشت و با آن بازی می‌کرد چنان که علی‌بن ابی‌طالب با ذوالفقار بازی می‌کند، و فرشتگان هرگاه مشتاق زیارت علی‌بن ابی‌طالب شوند به آن فرشته می‌نگرند، گفتم: پروردگارا، این برادر و پسر عمویم علی‌بن ابی‌طالب است؟ خداوند فرمود: ای محمّد، این فرشته‌ای است که او را به صورت علی آفریده‌ام، او در دل عرشم مرا عبادت می‌کند و ثواب حسنات و تسبیح و تقدیس او تا روز قیامت برای علی بن ابی‌طالب نوشته می‌شود.

و فی *الطرایف* نقلاً من صدر الأئمة أخطب خوارزم، عن أبی سلیمان راعی

---

۱. *الجواهرالسنیة*، ص ۲۵۳. *عیون‌اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۳۱.

رسول‌اللّه ﷺ قال: سمعت رسول‌اللّه ﷺ يقول: ليلة اُسرى بي الى السماء قال لي الجليل جلّ‌جلاله: اٰمَنَ الرَّسُولُ بِمااُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ، فقلت: وَ الْمُؤْمِنُونَ،[1] فقال: صدقت يا محمّد. من خلّفت في اُمتك؟ قلت: خيرها، قال: علي‌بن أبي‌طالب؟ قلت: نعم يا رب، قال: يا محمّد، اني اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها، فشققت لك اسما من أسمائي، فلااُذكر في موضع ذكرت معي، فأنا المحمود و أنت محمّد. ثم اطلعت الثانية فاخترت علياً، و شققت له اسماً من أسمائي، فأنا الاعلى و هو عليّ. يا محمّد، اني خلقتك و خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة من ولده نوراً من نوري، و عرضت ولايتكم على أهل السماوات و الارض، فمن قبلها كان [عندي] من المؤمنين، و من جحدها كان عندي من الكافرين.

و در طرائف از خطیب خوارزمی از ابوسلیمان چوپان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: شبی که مرا به معراج بردند خدای بزرگ به من فرمود: «این پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان دارد» من گفتم: «و مؤمنان هم ایمان دارند» فرمود: راست گفتی ای محمّد، چه کسی را به جای خود در میان امتّت نهاده‌ای؟ گفتم: بهترین‌شان را، فرمود: علی بن ابی‌طالب را؟ گفتم: آری پروزدگارا، فرمود: ای محمّد، من نظری به زمین کردم و تو را از آن میان برگزیدم، پس برای تو نامی از نام‌های خود اشتقاق نمودم، پس در هیچ جا نام من برده نشود جز آنکه نام تو هم با من برده شود، من محمودم و تو محمّد. سپس بار دوم نظر کردم و علی را برگزیدم و برای او نامی از نام‌های خودم اشتقاق نمودم، من خدای اعلی و برترم و او علی است. ای محمّد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان او را به صورت نوری از نور خود آفریدم، و ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین عرضه کردم، هرکه آن را پذیرفت از مؤمنین شد، و هرکه انکار کرد نزد من از کافران گشت.

يا محمّد، لو أن عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع و يصير كالشنّ البالي، ثم أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له. يا محمّد، تحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا رب، قال: التفت عن يمين العرش. فالتفت اذا أنا بعلي‌بن أبي‌طالب و فاطمة و الحسن و الحسين و علي‌بن الحسين و محمدبن علي و

---

۱. بقره، ۲۸۵.

جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی‌بن محمّد و الحسن بن علی و المهدی، فی ضحضاح من نور قیّام یصلّون و هو فی وسطهم ـ یعنی المهدی ـ کأنه کوکب درّیّ. فقال: یا محمّد، هؤلاء الحجج، و هو الثائر من عترتك؛ بعزّتی و جلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی، و المنتقم من أعدائی.[۱]

ای محمّد، اگر هر یک از بندگانم چندان مرا بپرستند تا از نفس بیفتد و مانند مشک خشکیده شود، آنگاه با انکار ولایت شما در پیشگاه من حاضر شود هرگز او را نمی‌آمرزم. ای محمّد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا، فرمود: به سمت راست عرش رو کن. رو کردم و ناگاه علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن‌الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و مهدی را دیدم که در هاله‌ای از نور ایستاده، نماز می‌خوانند و مهدی در وسط آنان قرار دارد و چون ستاره‌ای پرنور می‌درخشد. خدا فرمود: ای محمّد، اینان حجت‌های منند و او (مهدی) خونخواه عترت توست؛ به عزت و جلالم سوگند که او حجت واجب برای دوستان من و انتقام‌گیرندهٔ از دشمنان من است.

روی الصدوق رحمه‌الله باسناده عن جابربن عبداللّه الانصاری قال: سمعت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: ان اللّه تعالی خلقنی و خلق علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمّة من نور واحد، فعصر ذلك النور عصرة فخرج منها شیعتنا، فسبّحنا فسبّحوا، و قدّسنا فقدّسوا، و هلّلنا فهلّلوا، و مجّدنا فمجّدوا، و وحدّنا فوحّدوا. ثم خلق السماوات و الارض و خلق الملائکة، فکث الملائکة مائة عام لاتعرف تسبیحاً و لاتقدیساً و لاتمجیداً، فسبّحنا و سبّحت شیعتنا فسبّحت الملائکة لتسبیحنا، و قدّسنا و قدّست شیعتنا فقدّست الملائکة لتقدیسنا، و مجّدنا و مجّدت شیعتنا فمجّدت الملائکة لتمجیدنا، و وحّدنا و وحّدت شیعتنا فوحّدت الملائکة لتوحیدنا، و کانت الملائکة لاتعرف تسبیحاً و لاتقدیساً و لا تهلیلاً من قبل تسبیحنا و تسبیح شیعتنا؛ فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا، و حقیق علی اللّه کما اختصنا و اختص شیعتنا أنّا و شیعتنا فی أعلی علیّین. ان اللّه اصطفانا و اصطفی شیعتنا من قبل أن نکون أجساماً، فدعانا فأجبنا، فغفرلنا ولشیعتنا قبل أن نسبق.[۲]

---

۱. *الطرائف*، ص ۱۷۳.

۲. *جامع‌الاخبار*، باب ۴، ص ۱۰ و ۱۱ به نقل از صدوق (ره).

شیخ صدوق (ره) به سندش از جابربن عبداللّه انصاری روایت کرده که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: خدای متعال من و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان را از یک نور آفرید، آنگاه آن نور را مقداری فشرد و شیعیان ما از آن بیرون آمدند، پس ما تسبیح گفتیم و آنان هم گفتند، ما تقدیس کردیم آنان هم کردند، ما لا اله الاّ اللّه گفتیم آنان هم گفتند، ما خدا را تمجید کردیم آنان هم کردند و ما خدا را به یکتایی ستودیم و آنان هم ستودند. سپس آسمان‌ها و زمین و فرشتگان را آفرید؛ فرشتگان صد سال ماندند و راه تسبیح و تقدیس و تمجید را نمی‌دانستند، آنگاه ما و شیعیان تسبیح و تقدیس و تمجید کردیم و خدا را به یکتایی ستودیم و فرشتگان هم از ما آموختند و تسبیح و تقدیس و تمجید کردند و خدا را به یکتایی ستودند و آنان پیش از تسبیح ما و شیعیان ما راه تسبیح و تقدیس و تهلیل را نمی‌دانستند؛ پس ماییم یکتاپرستان آنگاه که یکتاپرستی جز ما نبود، و بر خدا سزاست همان‌گونه که ما و شیعیان ما را ویژگی بخشیده است که ما و شیعیان ما را در بالاترین درجات بهشت قرار دهد. همانا خداوند ما و شیعیان ما را پیش از آنکه جسم باشیم برگزید و ما را فرا خواند و ما هم پاسخ دادیم، پس ما و شیعیان ما را آمرزید پیش از آنکه به دنیا بیائیم (یا پیش از آنکه کسی بر ما پیشی گیرد).

و فی کتاب *التوحید* عن ابن أبی یعفور عن أبی عبداللّه علیه السلام: **ان اللّه واحد أحد، متوحّد بالوحدانیة، متفرّد بأمره، خلق خلقاً ففوّض الیهم أمر دینه، فنحن هم. یابن أبی یعفور، نحن حجة اللّه علی عباده و شهداؤه علی خلقه، و أُمناؤه علی وحیه، و خزّانه علی علمه، و وجهه الذی یؤتی منه، و عینه فی بریّته، و لسانه الناطق، و قلبه الواعی و بابه الّذی یدلّ علیه. نحن العاملون بأمره، و الداعون الی سبیله. بنا عرف اللّه، و بنا عبداللّه، نحن الأدلاّء علی اللّه، و لولانا ما عُبداللّه.**[1]

و در کتاب توحید از ابن ابی‌یَعفور از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: خداوند یکتا و یگانه و تنهای در یکتایی خود و یگانه در کار خود بود؛ خلقی را آفرید و امر دینش را به آنان واگذاشت و آن خلق ما هستیم. ای پسر ابی یعفور، ما حجت‌های خدا بر بندگانش و گواهان او بر آفریدگانش و امینان او بر

---

۱. توحید صدوق، ص ۱۵۲.

وحیش و گنجینه‌داران او بر علمش و وجه او که از آن سو به او رو می‌شود و دیدگان او در میان خلایقش و زبان گویای او و قلب فراگیرندهٔ او و درِ رهنما به سوی او هستیم. ما عمل کنندگان فرمان او و فراخوانندگان به راه اوییم. به‌وسیلهٔ ما خدا شناخته شد، و به‌وسیلهٔ ما خدا پرستش شد، ما رهنمایان به سوی خداییم، و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌شد.

و فی کتاب *التوحید* عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: **ان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام قال: أنا علم الله، و أنا قلب الله الواعی، و لسان الله الناطق، و عین الله، و جنب الله، و أنا یدالله.**[1]

و در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: من علم خدایم، و من قلب فراگیرندهٔ خدا و زبان گویای خدا و چشم خدا و پهلوی خدایم و من دست خدا هستم.

روی شیخنا المفید رحمه‌الله باسناده عن أم‌سلمة ـ رضی‌الله عنها ـ قالت: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ علیه‌السلام: **یا علی، ان محبّیك یفرحون فی ثلاث مواطن: عند خروج أنفسهم و أنت هناك تفرجهم...**.

و هذا الذی یشهد الموتی لیس هذا هو الجسد المقدس ولکنه النور الذی لم یتدنّس، و السر الخفی [الذی] عبّر عنه بقلب الله و بوجه‌الله فقال: **انا وجه الذی أتقلب بین أظهرکم.** ألاتنظر أیها العاقل اللبیب الی الملك کیف یخلع صورته و یلبس صورة أخری، تمثّل بشراً سویاً، و الجنّی یترك صورته و یظهر فیما شاء؟ أما تری الشمس المنیرة و جرمها فی مکان واحد من الفلك و هی مظلّة علی سایر أقطار السماء و الارض؟ و هی قطرة من قطرات نور محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام، لانهما منبع الانوار و مجمع الاسرار، و أنت لاتستعظم هذه الخواص من الشمس و القمر، و تستعظمها فی أسرار امامك المالك لزمامك، و انه الآیة الکبری و الکلمة العظمی! و الی هذا المعنی أشار ابن ابی الحدید فقال:

یجِلُّ من الأعراض و الاین و المتی  و یکبر عن تشبیهه بالعناصر[2]

شیخ مفید (ره) به سندش از ام سلمه (رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا

---

۱. توحید صدوق، ص ۱۶۴.

۲. *الروضة المختارة*، ص ۱۲۸، قصیدهٔ پنجم.

صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: «ای علی، دوستان تو در سه جا شاد می‌شوند: هنگام جان دادن که تو آنجایی و غم را از دل آنها برمی‌داری...»

این بدنی که بر سر مردگان حاضر می‌شود این جسم مقدس آنان نیست بلکه نوری است پاک و ناآلوده، و راز نهانی است که از آن به قلب خدا و وجه خدا تعبیر کرده و فرموده «من آن وجه خدا هستم که میان شما در تکاپویم». ای خردمند، آیا نمی‌بینی که فرشته چگونه صورت خود را خلع می‌کند و صورت دیگری می‌پوشد و به صورت بشری راست‌اندام درمی‌آید؟ و یا جن صورتش را رها می‌کند و در هر صورتی که بخواهد ظاهر می‌شود؟ آیا خورشید تابان را نمی‌بینی که جِرم آن در جای خاصی از فلک قرار دارد ولی بر همهٔ اقطار آسمان و زمین نورافشانی می‌کند؟ با آنکه خورشید قطره‌ای از قطرات نور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا آن دو بزرگوار منبع انوار و مجمع اسرارند، و تو این‌گونه خواص را از خورشید و قمر بزرگ نمی‌شماری اما در مورد اسرار امام خود که زمامدار تو و آیت کبری و کلمهٔ عظمای خداست بزرگ می‌شماری! و به همین معنی اشاره کرده ابن ابی‌الحدید که گفته: «ذات او از عَرَض‌ها و مکان و زمان و از تشبیه آن به عناصر، برتر و بالاتر است».

فأمیرالمومنین علیه‌السلام نسخة الموجودات، و خلیفة رب البریّات؛ و قوام الانسان عینه و قوام العین انسانها، لانها الآیة الکبری؛ و نسبتها الی الموجودات نسبة اسم الاعظم الی الاسماء، و نسبة الالف الی سایر الحروف، و نسبة الواحد الی الاعداد، و نسبة المداد الی الصور، و نسبة الماء الذی منه و به حیاة کل شئ بأمر الرحمن الرحیم، و الیه الاشارة «ان اللّه لم‌یزل فرداً متفرّداً، فلما أراد أن یتم أمره تکلم بکلمة فکانت روحاً، و أسکب عن ذلك النور و جعلها حجاباً». فهو کلمته و نوره و روحه و حجابه.

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام نسخهٔ موجودات و خلیفهٔ پروردگار آفریدگان است؛ و همان‌گونه که قوام انسان به چشم اوست و قوام چشم به مردمک آن است، آن حضرت به منزلهٔ چشم انسان و مردمک چشم است، زیرا او آیت کبرای خداست و نسبت او با سایر موجودات نسبت اسم اعظم به سایر اسمای الهی و نسبت الف به سایر حروف و نسبت عدد یک به سایر اعداد و نسبت مرکب با نقش‌ها و

نسبت آب به موجودات زنده است که به امر خدای مهربان مایهٔ حیات می‌باشد، و به همین معنی اشاره دارد این حدیث که فرمود: «خداوند همیشه تنها و یگانه بود، و چون خواست کار خود را تمام کند کلمه‌ای گفت که روح شد، و از آن نور مقداری پاشید و آن را حجاب قرار داد». پس آن حضرت کلمه و نور و روح و حجاب خداست.

و الیه الاشارة فی قوله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **علی لایستره من اللّه حجاب**[1] و هو السر و الحجاب، لان علیاً من الکلمة الاولی التی منبعها ذات اللّه، و فیضها عن حضرة قیومیة، و لیس بین کلمة اللّه و ذاته حجاب، و من هو نفس سر الکاینات و روح الموجودات و مساوی سید البریات فهو أیضاً سید البریات الّا النبوة، و فیض‌الکلم. فالولی بصورته فی مکان و بمعناه و نوره فی کل مکان. و هذا مقام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام عند العارفین بأسرار حق‌الیقین، لانه الالف الذی کان نقطة فی عالم الابداع، ثم امتد حتی صار ما فی عالم النور، ثم ظهرت تحتها و أیّدت بها و ارتبطت العوالم بأسرها بالنقطة. و کنه معرفة هذا الباب صعب مستصعب الذی تأوّه لاجله أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فقال: **آه، لو أجد له حملة**[2] و لیس ذاك رجوع الشمس و لا احیاء الموات (الاموات) و لا مجرد النبوة و لا مطلق الولایة، لان تلك أمور مشترکة، ولکنه ما تلاقیه العقول بالانکار، یکاد سنابرقه یذهب بالابصار.

و نیز به این معنی اشاره دارد اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی را هیچ حجابی از خدا پوشیده نمی‌دارد». و او خود، سرّ و حجاب است، زیرا علی از همان کلمهٔ اولی پدید آمده که منبعش ذات خداست و فیض آن از حضرت قیّومیّه است، و البته میان کلمهٔ خدا و ذاتش حجابی نیست، و کسی که نفس سرّ کاینات و روح موجودات و برابر با سرور آفریدگان است او نیز سرور آفریدگان خواهد بود ـ جز آنکه مقام نبوت را ندارد ـ و نیز فیض کلمات است. پس ولیّ خدا با صورتش در جایی است و با معنی و نورش در همه جاست. و این است مقام امیرمؤمنان علیه‌السلام در نزد عارفان به اسرار حق الیقین، زیرا او الفی است که نقطهٔ (شروع) در عالم ابداع است و سپس کشیده شده تا آنچه در عالم نور است گردیده، سپس همهٔ عوالم در تحت آن ظاهر شده و بدان تأیید

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۱۳۹.

۲. نهج‌البلاغة، حکمت ۱۴۷.

گردیده و همگی به‌وسیلهٔ آن نقطه با هم ارتباط یافته است. و کنه معروف این باب بسیار سخت و دست‌نیافتنی است و همان است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به خاطر آن آهی کشید و فرمود: «آه، ای کاش اهل فهم و تحملی برای آن می‌یافتم!» و این مقام، مقام بازگشتن خورشید برای او و یا زنده کردن مردگان و امثال اینها و یا مجرد نبوت و مطلق ولایت نیست، زیرا اینها امور مشترکی است( میان همهٔ اولیا) ولی چیزی است که عقل‌ها با انکار با آن برخورد می‌کنند و نزدیک است که درخشش نور آن چشم‌ها راکور سازد.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ: قال رسول‌اللّه ﷺ: علیّ فی السماء السابعة کالشمس بالنهار فی الارض، و فی السماء الدنیا کالقمر باللیل فی الارض. أعطی اللّه علیاً من الفضل جزءاً لو قسم علی أهل الارض لوسعهم، و أعطاه من الفهم جزءاً لو قسم علی أهل الارض لوسعهم. شبهت لینه بلین لوط، و خلقه بخلق یحیی، و زهده بزهد أیوب، و سخاؤه بسخاء ابراهیم، و بهجته ببهجة سلیمان بن داود، و قوته بقوة داود. و اسمه مکتوب علی کل حجاب فی الجنة، بشّرنی به ربی، و کانت له البشارة عندی. علیٌّ محمود عند الحق، مزکّی عند الملائکة، و خاصّتی و خالصتی و ظاهرتی و مصباحی و جُنّتی و رفیق، آنسنی به ربی، فسألت ربی أن لایقبضه قبلی، و سألته أن یقبضه بعدی شهیداً.

و در *مجالس* صدوق (ره) آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی در آسمان هفتم مانند خورشید روز در زمین است، و در آسمان دنیا مانند ماه شب در زمین است. خداوند جزئی از فضیلت به علی داده که اگر بر همهٔ اهل زمین قسمت کنند همه را فراگیرد، و جزئی از فهم به او داده که اگر بر اهل زمین تقسیم کنند همه را فراگیرد. نرمی او به نرمی لوط، اخلاق او به اخلاق یحیی، زهد او به زهد ایوب، سخای او به سخای ابراهیم، بهجت او به بهجت سلیمان و نیروی او به نیروی داود شبیه است. و نام او بر هر حجابی در بهشت نوشته شده، خداوند مرا به او مژده داده و او نزد من مژده دارد. علی نزد خدا ستوده و نزد فرشتگان پاکیزه است، و او ویژه و برگزیده و خویشاوند و چراغ و سپر و رفیق من است که خداوند مرا با او مأنوس ساخته است و من از خدا خواسته‌ام که او را پیش از من نمیراند و خواسته‌ام که او را پس از من به شهادت قبض روح کند.

دخلت الجنة فرأیت حور علیّ أکثر من ورق الشجر، و قصور علیّ کعدد البشر. علیٌّ منی و أنا

من علی، من تولّی علیاً فقد تولاّنی. حب علیّ نعمة، و اتّباعه فضیلة دان به الملائکة، و حفّت به الجن الصالحون. لم‌یمش علی الارض ماش بعدی الاّکان هو أکرم منه عزّاً و فخراً و منهاجاً. لم‌یك فظّاً عجولاً، و لا مسترسلاً لفساد، و لا متعنّداً. حملته الارض فأکرمته، و لم یخرج من بطن اُنثی بعدی من کان أکرم خروجاً منه، و لم‌ینزل منزلاً الاّکان میموناً. أنزل اللّه علیه الحکمة، و ردّاه بالفهم. تجالسه الملائکة و لایراها، و لو أوحی اللّه الی أحد بعدی لأوحی الیه. فزیّن اللّه به المحافل، و أکرم به العساکر، و أخصب به البلاد، و أعزّ به الاجناد. مثله کمثل بیت اللّه الحرام یُزار و لایزور، و مثله کمثل القمر اذا طلع أضاء الظلمة، و مثله کمثل الشمس اذا طلعت أنارت الدنیا. وصفه اللّه فی کتابه، و مدحه بآیاته، و وصف فیه آثاره، و أجری منازله، فهو الکریم حیّاً، و الشهید میتاً.[1]

من وارد بهشت شدم و حوریّه‌های علی را بیش از برگ درختان و قصرهای علی را به تعداد بشرها دیدم. علی از من است و من از علی هستم، هر که علی را دوست و سرپرست خود داند مرا دوست و سرپرست خود دانسته است. دوستی علی نعمت است و پیروی او فضیلتی است که فرشتگان را در برابر او خاضع و جنیان صالح را پیرامون او گرد آورده است. پس از من کسی بر روی زمین راه نرفته جز آنکه علی در عزّت و فخر و روش از او گرامی‌تر است. علی درشت‌خوی و شتاب‌زده و دنبال فساد و عنود و یک‌دنده نیست. زمین او را حمل کرد و گرامی داشت، و پس از من کسی از شکم مادری بیرون نیامده که بیرون‌آمدنش گرامی‌تر از بیرون آمدن او باشد، و علی به هیچ جایی فرود نیامد مگر آنکه مبارک بود. خداوند حکمت را بر او فرو فرستاده و ردای فهم بر دوش او افکنده است. فرشتگان با او مجالست دارند ولی او آنها را نمی‌بیند، و اگر بنا بود خداوند پس از من بر کسی وحی کند بر او وحی می‌کرد. خداوند محافل را به او زینت بخشیده، لشکرها را به اوگرامی داشته، شهرها را به او سبز و خرّم ساخته و سپاهیان را به او عزت بخشیده است. داستان او داستان خانهٔ شکوهمند خداست که باید به زیارت او رفت نه آنکه او به زیارت کسی رود، و داستان ماه است که چون بتابد تاریکی را روشن سازد، و داستان خورشید است که چون بتابد دنیا را روشن کند. خداوند او را در کتابش وصف کرده و به آیاتش مدح

---

۱. امالی صدوق، مجلس ۲، ص ۸۷.

نموده و آثارش را در آن وصف نموده و منازل او را بیان کرده است. پس او گرامی‌زنده‌ای است و شهید مرده‌ای.

و فی مؤلف الطبری قال ﷺ: علی بن أبی طالب خیر من طلعت علیه الشمس و من غربت.

و در کتاب طبری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بن ابی‌طالب بهترین کسی است که خورشید بر او طلوع و غروب کرده است.

و فی منتهی الاصفهانی انه قال: ما احتذی أحد النعل و لا رکب المطایا و لا رکب الکور بعد رسول‌الله ﷺ أفضل من جعفربن أبی‌طالب، و بالاجماع کان علی ﷺ أفضل من جعفر.

و در *منتهی‌المآرب* اصفهانی گفته است: گذشته از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی برتر از جعفر بن ابی‌طالب کفش نپوشیده و بر اسب و شتر سوار نشده است، ولی همه اتفاق دارند که علی علیه‌السلام برتر از جعفر بوده است.

و فی *تأویل‌الآیات* عن المنهال بن عمرو قال: دخلت علی علی‌بن‌الحسین ﷺ فقلت له: کیف أصحبت یابن بنت رسول‌الله ﷺ؟ قال: أصبحنا والله بمنزلة بنی‌اسرائیل من آل‌فرعون یذبّحون أبنائهم و یستحیون نسائهم، و أصبح خیر البریة بعد رسول‌الله ﷺ یُلعَن علی المنابر[1] ـ الحدیث.

و در *تأویل‌الآیات* از منهال بن عَمْر روایت کرده که گفت: بر علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدم و گفتم: ای پسر رسول‌خدا، چگونه صبح کردید؟ فرمود: به خدا سوگند صبح کردیم به منزلهٔ بنی‌اسراییل در میان آل فرعون که پسران آنان را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند، و بهترین آفریدگان خدا پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی منبرها لعن می‌شود...

و فی *تأویل‌الآیات* عن محمدبن العباس [باسناده] عن عمار بن یاسر ﷺ قال: سمعت علی بن أبی طالب ﷺ یقول: دعانی رسول‌الله ﷺ فقال: الا أُبشّرك؟ قلت: بلی یا رسول‌الله، و ما زلت مبشّراً بالخیر. قال: لقد أنزل الله فیك قرآناً. قال: قلت: و ما هو یا رسول‌الله؟ قال: نزل جبرئیل (قرنت بجبرائیل) ثم قرأ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیرٌ.[2]

و در همان کتاب از محمّد بن عباس (ابن‌ماهیار) به سندش از عمار یاسر

---

۱. *تأویل‌الآیات*، ص ۲۷۵، ذیل اسراء، ۶۰.
۲. همان، ص ۶۷۴، ذیل تحریم، ۴.

رضی الله عنه روایت کرده که گفت: از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرا خواند و فرمود: آیا مژده‌ات ندهم؟ گفتم: چرا، ای رسول‌خدا، شما همیشه مژده به خیر می‌دهید. فرمود: خداوند دربارهٔ تو آیه‌ای نازل کرده. گفتم: کدام است ای رسول‌خدا؟ فرمود: جبرییل نازل شد و این آیه را آورد (یا فرمود: تو در قرآن قرین جبرییل قرار داده شده‌ای) سپس این آیه را خواند: «خداوند مولای او (پیامبر) است و نیز جبرییل و آن مرد شایسته از مؤمنان (علی علیه‌السلام)، و فرشتگان پس از آن یاور اویند».

و فی *تأویل الآیات* ذکر أحادیث کثیرة فی أن التین الحسن، و الزیتون الحسین علیه‌السلام، و طور سینین أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، و البلد الامین رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. ثم قال: قوله: وَ طُورِ سِینِینَ و هو الجبل الذی أقسم اللّه سبحانه به، و کلّم علیه موسی علیه‌السلام. و سینین و سیناء واحد ـ کما مرّ فی خبر عن أبی الحسن الرّضا علیه‌السلام ـ و هو الجبل المبارک، و کنّی به عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام مجازاً، أی صاحب طور سینین. و انما کان صاحبه لأن اللّه سبحانه عرّف موسی علیه‌السلام فضل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضل شیعته کما تقدم بیانه فی قوله تعالی: وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِیِّ.[1 و 2] و هذا التفسیر تنزیله، و أما تأویله تقدم فی خطبة البیان و غیرها من الاخبار.

و در همان کتاب در تفسیر سورهٔ تین احادیثی آورده که مراد از «تین» حسن است و «زیتون» حسین و «طور سینین» امیرمؤمنان علیه‌السلام و «بلد امین» رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم. سپس گفته است: «طور سینین همان کوهی است که خداوند به آن سوگند خورده و بر روی آن با موسی علیه‌السلام سخن گفته است. و سینین و سینا یکی است ـ چنان که در حدیثی از امام رضا علیه‌السلام وارد است ـ و آن کوه مبارک است، و مجازاً آن کوه کنایه از امیرمؤمنان علیه‌السلام است یعنی آن حضرت صاحب طور سینین است. و آن حضرت از این رو صاحب آن کوه است که خدای سبحان موسی علیه‌السلام را (که در آن کوه مناجات می‌کرد) از فضل امیرمؤمنان علیه‌السلام و شیعیان او آگاه کرد، چنان‌که در تفسیر آیهٔ «و تو در جانب غربی آن وادی نبودی که...» گذشت».

---

۱. قصص، ۵۵.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۷۸۷ـ۷۸۹.

البته این تفسیر، ظاهر و تنزیل آن است، و تأویلش در خطبهٔ «البیان» و اخبار دیگر گذشت.

و فی کتاب *أسرارالامامة*، و مؤلف *منتهی‌المآرب* القطّان المحدث الاصفهانی حکی له سنة خمس و سبعین و ستمائة فی بیته باصفهان انی أروی ثلاثة آلاف حدیث مسندة فی مناقب علیؑ و قریباً من عشرة آلاف مرسلة.

و در کتاب *اسرارالامامه* آمده که مؤلف کتاب *منتهی‌المآرب* که قطّان، محدّث اصفهانی است در سال ۶۷۵ در اصفهان برای او حکایت کرده که من سه هزار حدیث مُسنَد و نزدیک به ده هزار حدیث مُرسَل در مناقب علی علیه‌السلام روایت دارم.

و در *عین‌الحیاة* آورده است که ابوهریره از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که شخصی به خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت که فلان شخص به کشتی نشست با مایهٔ کمی و به چین رفت و زود برگشت و مال بسیاری آورده است که محسود خویشان و دوستان شده است. حضرت فرمود که مال دنیا هرچند که زیاد گردد بلا و محنت صاحب مال زیاد می‌شود؛ آرزوی حال صاحبان مال مکنید مگر کسی که در راه خدا صرف نماید. بعد از آن فرمود که می‌خواهید که شما را خبر دهم به کسی که مایه‌اش از آن سود اگر کمتر بوده و زودتر برگشته فایده و غنیمت بیشتر برده و آنچه را به هم رسانیده در خزینه‌های عرش الهی برای او حفظ کرده‌اند؟

صحابه گفتند: بلی بفرما یا رسول‌اللّه. فرمود که نظر کنید به این شخص که می‌آید. دیدیم که ژنده‌پوشیده‌ای از انصار می‌آید. فرمود که امروز ثوابی از این مرد بالا برده‌اند که اگر بر جمیع اهل آسمان‌ها و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصّهٔ کمتر ایشان آن خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود. صحابه از او پرسیدند که امروز چه کار کرده‌ای؟ بشارت باد تو را به کرامت الهی. آن شخص گفت: کاری به غیر از این نکرده‌ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار فوت شده است، به خود گفتم که به عوض این حاجت می‌روم و نظری به روی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام می‌کنم، چون از

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودم که نظرکردن به روی آن حضرت عبادت است. حضرت فرمود: بلی واللّه عبادت است و چه عبادتی است! ای عبداللّه، می‌رفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی، از تو فوت شد و به عوض آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت، و فضیلت او را می‌دانستی و این از برای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلای سرخ شود برای تو و در راه خدا بدهی، و شفاعت خواهی کرد به عدد هر نفسی که در آن راه کشیده‌ای در حق هزار کس که همه از شفاعت تو از آتش جهنم خلاص و آزاد خواهند شد.[1]

اقول: رواه الصدوق فی *المجالس* بتمامه.[2]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. *عین‌الحیاة*، ص ۱۰۸ـ۱۰۹.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۵۸، ص ۳۲۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۵

### احاطهٔ امام بر عالم ظاهر و باطن، و لزوم اطاعت او

و فی المجالس عن ابن عباس قال: قال رسول‌اللّه ﷺ: **المخالف علی علیّ‌بن أبی‌طالب بعدی کافر، و المشرك به مشرك، و المحب له مؤمن، و المبغض له منافق، و المقتفی لاثره لاحق، والمحارب له مارق، و الرادّ علیه زاهق. علیٌّ نور اللّه فی بلاده، و حجته علی عباده. علیٌّ سیف اللّه علی أعدائه، و وارث علم أنبیائه. علیٌّ کلمة اللّه العلیا، و کلمة أعدائه السفلی. علیٌّ سید الاوصیاء، و وصی سید الانبیاء. علیٌّ أمیرالمؤمنین و قائد الغُرّ المحجّلین، و امام المسلمین، لایقبل اللّه الایمان الاّ بولایته و طاعته.**[1]

> و در *امالی* صدوق از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنکه پس از من با علی مخالفت کند کافر است، و آنکه دیگری را شریک او داند مشرک است، و دوستدار او مؤمن، و دشمن او منافق، و پیرو فرمان او ملحق شونده (به راه حق)، و محارب با او خارج از دین، و ردکنندهٔ بر او تباه‌شونده است. علی نور خدا در سرزمین‌های او وحجت خدا بر بندگان اوست. علی شمشیر خدا بر دشمنان او، و وارث علم پیامبران اوست. علی کلمهٔ برتر خداست و کلمهٔ دشمنان او فروتر است. علی سرور اوصیا و وصی سرور انبیاست. علی امیرمؤمنان و رهبر روسپیدان و پیشوای مسلمانان است، خداوند ایمان را جز با ولایت و طاعت او نمی‌پذیرد.

روی ابن‌طاوس ﷺ فی مقتله ان الحسین ﷺ لمّا سقط عن فرسه یوم الطفّ قالت

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۳، ص ۱۰.

الملائكة: ربنا يفعل هذا بالحسين عليه السلام و أنت بالمرصاد؟! فقال لهم: انظروا عن (الى) يمين العرش؛ فنظروا اذا بجانبه القائم قائماً يصلّي، فقال لهم اللّه: انى أنتقم لهذا بهذا من هؤلاء.[1] فقال بعض أهل الجحود: و أين كان القائم هناك، و كيف كان قبل أن يكون، و أين يكون اولئك عنده اذا ظهر، و ما الفرق بين المستقبل و الماضى؟

ابن‌طاووس در کتاب مقتل خود روایت کرده که «در کربلا چون حسین علیه‌السلام از اسب فروافتاد فرشتگان گفتند: پروردگارا، با حسین چنین می‌شود با آنکه تو در کمینگاهی؟! خدا فرمود: به جانب راست عرش بنگرید. آنان نگریستند دیدند قائم علیه‌السلام در کنار آن ایستاده و نماز می‌خواند، خدا به آنان فرمود: من با این شخص انتقام او را از اینان خواهم گرفت». آنگاه یکی از منکران گفته است: قائم در آن روز کجا بود؟ و چگونه پیش از آنکه به دنیا بیاید وجود داشت؟ و آنان هنگام ظهور او کجا هستند؟ و چه فرقی است میان گذشته و آینده؟[2]

و فى *العلل* عن الباقر عليه السلام انه قال: لمّا قتل الحسين عليه السلام ضجّت الملائكة بالبكاء و النحيب و قالوا: الهنا و سيدنا أتغفل عمن قتل صفوتك و ابن صفوتك؟! فأوحى اللّه عزوجل اليهم: قرّوا ملائكتى، فوعزّتى و جلالى لأنتقمنّ منهم و لو بعد حين. ثم كشف اللّه عزوجل عن الائمة من ولد الحسين عليهم السلام فسرّت الملائكة بذلك، فاذا أحدهم قائم يصلّي، فقال اللّه عزوجل: بذلك أنتقم منهم.[3]

و در *علل‌الشرایع* است که امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون حسین علیه‌السلام کشته شد فرشتگان صدا به گریه برداشتند و گفتند: ای خدای ما و سرور ما، آیا از قاتلان برگزیده و پسر برگزیده‌ات غافلی؟! خداوند به آنان وحی کرد ای فرشتگان من، آرام گیرید؛ به عزت و جلالم سوگند که من از آنان انتقام می‌کشم گرچه پس

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۲۱۶. *لهوف*، ص ۵۳ با اختلاف در عبارات.

۲. مرحوم مؤلف این قسمت را با تصرف و تلخیص از *مشارق‌الانوار* نقل کرده، لهذا مطلب معکوس و نامفهوم شده است. صاحب *مشارق* گوید که من حدیثی را دربارهٔ یاری حضرت علی علیه‌السلام به سلمان هنگامی‌که به شیری در راه گرفتار شد برای گروهی خواندم و آنان انکار کردند که علی کجا بود؟ من حدیث انتقام قائم علیه‌السلام را که آنان باور دارند برایشان خواندم و گفتم: چگونه حدیث قائم را که مربوط به آینده است می‌پذیرید و حدیث علی را که مربوط به گذشته است نمی‌پذیرید؟ مگر چه فرقی میان گذشته و آینده هست؟ بنابراین سؤالات اخیر از صاحب *مشارق* است نه از منکر حدیث.

۳. *علل‌الشرایع*، باب ۱۲۹، ص ۱۶۰.

از مدتی باشد. سپس خداوند از چهرهٔ امامان از فرزندان حسین علیه‌السلام پرده برداشت و فرشتگان از دیدن آنها شاد شدند و دیدند که یکی از آنان ایستاده نماز می‌خواند. خداوند به آنان فرمود: به سبب این شخص از آنان انتقام خواهم کشید.

و فی *مجالس* ابن الشیخ ﷺ [عن الصادق ﷺ] قال: **أصبحت یوماً أم‌سلمة رضی‌الله عنها تبکی، فقیل لها: ممّ بکاؤك؟ فقالت: لقد قتل ابنی الحسین ﷺ اللیلة، و ذلك أنی ما رأیت رسول‌الله ﷺ منذ مضی الّا اللیلة، فرأیته شاحباً کئیباً، قالت: قلت: ما لی أراك یا رسول‌الله شاحباً[1] کئیباً؟ قال: ما زلت اللیلة أحفر القبور للحسین و أصحابه.**[2]

و در *امالی طوسی* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: روزی ام‌سلمه صبح کرد در حالی که می‌گریست، به او گفتند: از چه می‌گریی؟ گفت: دیشب فرزندم حسین علیه‌السلام کشته شد، زیرا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از روز رحلتش به خواب ندیده بودم جز دیشب که او را رنگ‌پریده و اندوهگین دیدم، گفتم: ای رسول‌خدا، چرا شما را رنگ‌پریده و غم‌زده می‌بینم؟ فرمود: امشب پیوسته مشغول کندن قبر برای حسین و یارانش بودم.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن الصادق ﷺ فی حدیث: **لمّا حضرت ولادة فاطمة ﷺ دخل علی خدیجة أربع نسوة سمر طوال: سارة و آسیة بنت مزاحم و مریم بنت عمران و کلثوم أخت موسی‌بن عمران، قلن: بعثنا الله الیك لنلی منك ما تلی النساء من النساء.**[3]

و در *امالی صدوق* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: چون هنگام ولادت فاطمه علیه‌السلام فرا رسید چهار زن گندمگون و بلندقامت بر خدیجه وارد شدند: ساره، آسیه دختر مزاحم، مریم دختر عمران و کلثوم خواهر موسی بن عمران، و گفتند: خداوند ما را نزد تو فرستاده تا کاری را که مربوط به زنان است دربارهٔ تو به عهده گیریم.

و روی أن جنّیاً کان جالساً عند النبی ﷺ فأقبل أمیرالمؤمنین ﷺ فجعل الجنّی یتصاغر لدیه تعظیماً له و خوفاً منه، فقال: یا رسول‌الله، انی کنت أطیر مع المردة فی السماء قبل خلق آدم ﷺ بخمسمائة عام، فرأیت هذا فی السماء فجرحنی و ألقانی الی الأرض، فهویت الی السابعة منها، فرأیته هناك کما رأیته فی السماء.[4]

---

۱. در هر دو مورد: «شاحباً» یعنی غم‌زده
۲. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۸۹.
۳. *امالی صدوق*، مجلس ۸۷، ص ۵۳۲.
۴. *مشارق‌الانوار*، ص ۲۱۷.

و روایت است که یکی از جنّیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرمؤمنان علیه‌السلام از راه رسید، آنگاه آن جن از روی تعظیم و ترس شروع کرد به کوچکی کردن در برابر آن حضرت و گفت: ای رسول‌خدا، من با جنّیان سرکش در آسمان پرواز می‌کردم پانصد سال پیش از آفرینش آدم علیه‌السلام، و این شخص را در آسمان دیدم که زخمی بر من زد و مرا به زمین فروافکند و من به طبقهٔ هفتم زمین فروافتادم، و باز او را در همان جا دیدم چنان که در آسمان دیده بودم.

و هذا کالشمس اذا رآها أهل الارض، و ینفذ ضوءها و نورها سائر الاقطار، و [هی] فی مکانها من الفلك الدوار، و لیست الشمس بأعظم ممن خلقت من نوره سایر الانوار، کما قال سید الابرار: **أول ما خلق اللّه نوری، ثم عصر منه عصرة فخلق منه أرواح الانبیاء، ثم عصر منه عصرة فخلق منه الشمس و القمر و النجوم.** أرایت القمر اذا أطلّ علی البحر تراه فی افق السماء و فی قعر الماء؟ و محمّد و علیٌّ هما البحر اللجّیّ و الماء الذی منه کل شئ حیّ، و الکلمة التی بها ظهر المستور (النور) و دهرت الدهور و تمت الامور الی یوم النشور.[1]

و این مانند خورشید است که همهٔ مردم آن را می‌بینند و تابش و نورش به سایر اقطار می‌رسد با آنکه در یک جای خاص از فلکِ گردان قرار دارد. و بی‌شک خورشید بزرگ‌تر از کسی نیست که همهٔ نورها از نور او آفریده شده است، چنان که سرور نیکان فرمود: «اول چیزی که خدا آفرید نور من بود، سپس آن را فشاری داد و از چکیدهٔ آن ارواح انبیا را آفرید، و دوباره آن را فشاری داد و از چکیدهٔ آن خورشید و ماه و ستارگان را آفرید». آیا ماه را نمی‌بینی که وقتی بر روی دریا می‌تابد هم در افق آسمان قرار دارد و هم در قعر آب؟ محمّد و علی هم آن دریای خروشان و آبی هستند که هر چیز زنده‌ای از آن آفریده شده، و کلمه‌ای هستند که چیزهای پوشیده (یا نور) به سبب آن ظهور یافته و روزگاران تکون یافته و کارها تا روز قیامت سامان می‌یابد.

و من هذا الباب حکایة سلمان المشهورة فی دشت ارژنة.[2] و یکفی فی هذا الامر

---

۱. *مشارق‌الانوار*، ص ۲۱۷.

۲. *نفس‌الرحمان فی فضایل سلمان*، ص ۱۱۷ به نقل از *مشارق‌الانوار*.

قولهم: أمرنا صعب مستصعب[1] الحديث. و اذا كان أمرهم و سرّهم لايحلمه الّا نبی مرسل أو ملك مقرب أو المؤمن الممتحن، فكيف يبادر الی الانكار من لم يحط به خبراً؟! فهم الشجرة الالهية التی كل الموجودات أوراقها و ألفافها، و السرّ الخفی الذی لاتدركه الافهام و العقول.

و از این باب است حکایت مشهور سلمان در دشت ارژنه. و بس است در این مورد اینکه فرموده‌اند: «امر ما سخت و سرکش است...» و وقتی امر و سرّ آنان را جز پیامبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب یا مؤمن آزموده‌شده تحمل نتواند کرد، پس چگونه کسی که آگاهی کامل ندارد مبادرت به انکار می‌ورزد؟! در حالی که آنان درخت الهی هستند که همهٔ موجودات برگ‌ها و لفّاف‌های آنند، و آنان راز نهانی هستند که افهام و عقول درک آن نتواند کرد.

روی المقداد بن الأسواد الكندی قال: قال لی أميرالمؤمنين عليه السلام يوماً: ايتنی بسيفی؛ فجئته به فوضعه علی ركبتيه، ثم ارتفع فی السماء و أنا أنظر اليه حتی غاب عن عينی. فلما قرب الظهر نزل و سيفه يقطر دماً. فقلت: يا مولای أين كنت؟ فقال: ان نفوساً فی الملأ الأعلی اختصمت فطهّرتها. فقلت: يا مولای. و أمر الملأ الأعلی اليك؟ فقال: يابن الاسود، أنا حجة الله علی خلقه من [أهل] سماواته و أرضه، و ما فی السماء ملك يخطو قدماً الاّ باذنی.[2]

مقداد بن اسود کِنْدی روایت کرده که روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام به من فرمود: شمشیر مرا بیاور؛ آوردم و حضرت آن را بر روی زانوانش قرار داد و سپس به آسمان بالا رفت و من او را نگاه می‌کردم تا از نظرم پنهان گشت. چون هنگام ظهر نزدیک شد فرود آمد و از شمشیرش خون می‌چکید. گفتم: مولای من کجا بودید؟ فرمود: چند تن از فرشتگان در عالم بالا با هم خصومت کردند و من رفتم و پاکشان کردم. گفتم: مولای من، مگر کار فرشتگان عالم بالا هم به‌دست شماست؟ فرمود: ای پسر اسود، من حجت خدا هستم بر همهٔ آفریدگانش از اهل آسمان‌ها و زمین، و در آسمان هیچ فرشته‌ای قدم از قدم برنمی‌دارد مگر به اجازهٔ من.

---

۱. بصائرالدرجات، ص ۲۶.

۲. مشارق‌الانوار، ص ۲۱۸.

و لاتقل: کیف صعد الی السماء و هو جسم ثقیل؟ لان علیاًﷺ لیس کآحاد الناس، لأن بین النور و الظلام فرقاً، و کیف لاتنکر صعود النبیﷺ و تنکر صعود الولی؟ و لافرق بینهما فی عالم الاجسام، مع أن علیاًﷺ آیة اللّه العظمی و کلمة اللّه الکبری. و لعلك تقول: کیف فی الملأ الأعلی خصومة و القرآن یذکّرك من قوله: مَا کَانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَی إِذْ یَخْتَصِمُونَ؟![1] اما سمعت قصة هاروت [و ماروت] و فطرس الملك؟ أما علمت أن الجن الطایرة مسکنهم الهواء، و بطن الارض مسکن المتمردین، فاختصمت طائفة من الجن فصعد الیهم الولی الأمین فطهّرهم؟ و لعلّك تقول: و الجن أجسام شفّافة و من أین للشفاف دم؟! أیا قلیل العبرة، أما تقطر السماء دماً و رماداً لقتل الحسینﷺ؟ و من أین للسماء دم و رماد؟! بل هی آیات بیّنات.

نگو که چگونه با آن جسم سنگین به آسمان رفت؟ زیرا علی علیه‌السلام مانند سایر مردم نیست، زیرا میان نور و تاریکی فرق است. چگونه صعود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را (در شب معراج) انکار نمی‌کنی اما صعود ولی و امام را انکار می‌کنی؟ در حالی که در عالم اجسام میان آن‌دو فرقی نیست، علاوه آنکه علی علیه‌السلام آیت بزرگ خدا و کلمهٔ بزرگ اوست. ممکن است بگویی: چگونه در میان فرشتگان عالم بالا خصومتی است (که اهل زمین آن را بدانند) با آنکه قرآن از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تذکر می‌دهد که: «من آگاهی از فرشتگان عالم بالا ندارم آنگاه که با هم خصومت می‌کردند»؟! در پاسخ گویم: مگر داستان هاروت و ماروت و فطرس ملک را نشنیده‌ای (که چگونه گرفتار شدند و به برکت اهل بیت علیه‌السلام نجات یافتند)؟ مگر نمی‌دانی که جنّیان جایگاهشان در هواست و در هوا پرواز دارند، و جایگاه سرکشان آنها در دل زمین است، با این حال وقتی طایفهٔ جن با هم خصومت کردند امام امین به سوی آنها صعود کرد و پاکشان کرد؟ و ممکن است بگویی: جنّیان اجسامی شفافند و جسم شفاف خون از کجا دارد؟! گویم: ای که اندک عبرت می‌پذیری، مگر آسمان در شهادت حسین علیه‌السلام خون و خاکستر نبارید؟ آسمان خون و خاکستر از کجا داشت؟ بلکه اینها نشانه‌های روشن خداست.

---

۱. ص، ۶۹.

ألم تعلم أن علياً عليه السلام قتل الجن و أخذ عليهم العهد؟ و قال سبحانه: **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ**[1] و كيف يحرق بالنار من ليس بجسم؟ و كيف يتألم بالعذاب من ليس له عرق و دم؟ ولكن من لم يذق لم يدر هذا. و قد سبق أن العالم غير متناه، و القدرة الكاملة أيضاً كذلك. لعل بين الأرض و السماء عوالم كثيرة و سكانها أصنافاً عديدة لاتعرف حقيقة أمرهم.

آیا نمی‌دانی که علی علیه‌السلام با جنّیان جنگید و عده‌ای را کشت و از آنان عهد و پیمان گرفت؟ و خداوند فرموده: «همانا دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم». چگونه کسی که جسم نیست به آتش می‌سوزد؟ و چگونه کسی که رگ و خون ندارد از عذاب درد می‌کشد؟ اما کسی که این را نچشیده نمی‌تواند بفهمد. و در گذشته گفتیم که عالم نامتناهی است و قدرت کامل نیز چنین است. شاید میان زمین و آسمان عوالم فراوانی باشد و ساکنان آنها اصنافی چند باشند که حقیقت امرشان را ندانی (پس بی‌دلیل انکار مکن).

و روی أن رجلاً قال لأمير المؤمنين عليه السلام: إني أحبّك، فقال عليه السلام: كذبت، **ان اللّه خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، ثم عرض علىّ المطيع منها و العصاة، فما رأيتك يوم العرض فى المحبين، فأين كنت؟**[2]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و روایت است که مردی به امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: من تو را دوست دارم، فرمود: دروغ می‌گویی؛ خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید، سپس فرمانبران و نافرمانان را بر من عرضه کرد، و من تو را آن روز در میان دوستان ندیدم، پس کجا بودی؟

و قال عليه السلام: **لو ضربت خيشوم المؤمن على أن يبغضنى ما فعل، و لو صببت الدنيا على أن يحبّنى المنافق ما فعل، و بذلك أخذ اللّه لى العهد فى الأزل و لم يزل.**[3] **و لذلك قال للرجل: فما رأيتك فى المحبين، فأين كنت؟ فعليه عرضت الأرواح فى عالم الأرواح، و عليه تعرض الأعمال فى عالم الأجسام، و عليه تعرض عند الممات، و يعلم مقامها بعد الوفاة، و** يعلم ما تصير اليه [الرفات]. فعلىٌّ عليه السلام ولى الأرواح و ولى الأديان و ولى الايمان و

---

۱. هود، ۱۱۹.
۲. مشارق‌الانوار، ص ۱۹۴.
۳. همان، ص ۱۹۵.

ولی الحیاة و ولی الممات و ولی النعیم و العذاب. و ویل للمکذّب و المرتاب! و اللّه الهادی الی الصواب، و الیه المرجع و المآب.

و فرمود: «اگر با شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت، و اگر دنیا را در دامن منافق بریزم تا مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت، و خداوند در ازل این عهد و پیمان را برای من گرفته است». از این رو به آن مرد گفت: «پس تو را در میان دوستان ندیدم، پس کجا بودی؟» بنابراین ارواح در عالم ارواح بر او عرضه شده، و اعمال در عالم اجسام و در هنگام مرگ آدمیان بر او عرضه می‌شوند و او مقامات هر یک را پس از وفاتشان می‌داند و فرجام کار مردگان را می‌داند. پس علی علیه‌السلام ولی ارواح، ولی ادیان، ولی ایمان، ولی حیات و مرگ و ولی نعمت و عذاب است. و وای بر دروغ پندار و شک‌کننده! و خداوند رهنمای به راه درست است و بازگشت به سوی اوست.

فان قلت: ما تقول فی قول النبی ﷺ: **لا أعلم ما وراء هذا الجدار الّا ما علّمنی ربی** و فی قول علیّ ؑ: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً و سلونی عن طرق السماوات و سلونی عمادون العرش**؟ و هذا ظاهر یوهم تفضیل الولی علی النبی، مع أن الامر علی العکس، لأن کل رتبة للولی و ان علت فهی تحت رتبة النبی و ان تطاولت، و ذلك لأن سرّ الأولین و الآخرین أودع فی النبی ﷺ، ثم أحصی فی الامام الولی، فمنه فاض الیه، و به دلّ علیه. فما من غیب وصل الیه بالوحی و الخطاب الّا و قد وصل الی الولی ظاهره و باطنه. فالنبی ﷺ الیه الانذار و التنزیل، و الولی علیه الا هداء (الهدایة) و التأویل. و الیه الاشارة بقوله: **إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ** [یا محمّد]، **وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ**[1] و هو علیٌّ ؑ.

اگر گویی: دربارهٔ این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گویی که فرمود: «من از پشت این دیوار خبر ندارم مگر آنچه راکه پروردگارم به من آموخته باشد» و دربارهٔ این سخن علی علیه‌السلام که فرمود: «اگر پرده‌ها کنار رود هرگز بر یقینم افزوده نگردد». و فرمود: «مرا از راه‌های آسمان‌ها و از آنچه زیر عرش قرار دارد بپرسید»؟ ظاهر این روایات موهم این است که ولیّ بر نبی برتری دارد، با اینکه مطلب بر عکس است، زیرا مرتبهٔ ولی هر چه هم که بالا و بلند باشد تحت رتبهٔ

---

۱. رعد، ۷.

نبی قرار دارد، زیرا سرّ اولین و آخرین در نبی نهاده شده و سپس در امامی که ولی است جمع شده و از پیامبر به امام افاضه گردیده و امام به توسط نبی بر آن اسرار دلالت شده است. پس هیچ غیبی با وحی و خطاب به پیامبر نمی‌رسد مگر اینکه ظاهر و باطن آن به ولی می‌رسد. اما وظیفهٔ پیامبر هشداردادن و به ظاهر عمل کردن است، و وظیفهٔ ولی هدایت به باطن و به تأویل عمل کردن است. و به همین معنی اشاره دارد این آیه که فرمود: «ای پیامبر تو فقط هشداردهنده‌ای، و هر قومی را رهنمایی هست» که او علی علیه‌السلام است.

فالنبی ﷺ أمر أن ینطق من الغیب بعلم الظاهر عند الاذن من اللّه، لأنه صاحب الشرع، و الیه الاشارة بقوله: وَ لاتَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یُقْضیٰ اِلَیْكَ وَحْیُهُ[1]. فالنبی ﷺ أوتی من اللّه علم الظاهر و الباطن، و أمر أن ینطق منه بالظاهر لاغیر لئلاّیتّهموه بالکهانة و السحر، و قد اتُّهم. و الولی أمر عن اللّه و رسوله أن ینطق بالظاهر و الباطن، و الیه الاشارة بقوله ﷺ: علّمنی رسول اللّه ﷺ ألف باب من العلم، ففتح لی من کلّ باب ألف باب. و هذا اشارة الی علم الظاهر و الباطن.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور است که به هنگام اذن الهی، از غیب به علم ظاهر سخن گوید، زیرا او صاحب شریعت است، و به همین معنی اشاره دارد این آیه که فرمود: «و به قرآن شتاب مکن پیش از آنکه وحیش به تو برسد». پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خدا علم ظاهر و باطن به او داده شده ولی مأمور است که فقط به علم ظاهر سخن گوید تا او را به کهانت و سحر متّهم نکنند و باز هم متّهم کردند. اما ولیّ از سوی خدا و پیامبر مأمور است که به ظاهر و باطن سخن گوید، و به همین معنی اشاره دارد این حدیث که فرمود: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود». و این اشاره به علم ظاهر و باطن دارد.

فقوله ﷺ: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً له معنیان:

الأول انه أعلی الموجودات، و ما فوقه الّا ذات رب الأرباب، و سایر العوالم تحته من المخلوقات، و کیف یخفی الأدنی علی ما هو منه الأعلی؟ فمعناه لو کشف الغطاء

---

۱. طه، ۱۱۴.

و هو الحجاب من هذا الجسد الترابی ما ازددت یقیناً علی ما علمته فی العوالم النورانی من خلق العرش و الکرسی.

و **المعنی الثانی** یقول: من عرفنی من شیعتی بسرایر معرفتی و أننی اسمه العظیم و وجهه الکریم و حجابه فی هذا الهیکل الترابی و العالم البشری و أننی فی الجسد المرکّب آیة اللّه و کلمته فی خلقه، فانه [غداً] اذا رآنی لایزداد فی معرفتی یقیناً لأنه لم‌یرتب فیما وراء الحجاب، و کیف یرتاب عند کشف الحجاب؟! من قبیل **وَ ما لِیَ لاأَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی؟**[1] فهو المتکلم و المراد به قومه. فمن عرف مولی الانام و ولیّ یوم القیام بهذا المقام وجب علیه هجر الأنام و حبس الکلام عن اللئام و العوام، لأن العارف بهذا المقام ان قال لایصدَّق، و ان قیل [له] لایسمع، فحظُّه فی العزلة، و سلامته فی الوحدة.[2]

پس اینکه فرمود: «اگر پرده‌ها کنار رود هرگز بر یقینم افزوده نگردد» دو معنی دارد: اول آنکه آن حضرت برترین موجودات است و چیزی جز ذات خدا بالاتر از او نیست و سایر عوالم از مخلوقات در زیر رتبهٔ او قرار دارد، و چگونه چیز پایین بر چیز بالاتر از خود پوشیده است؟ پس معنی این حدیث آن است که «اگر پرده‌ها» که پردهٔ این جسم خاکی است «کنار رود هرگز بر یقین من» که آگاهی از عوالم نورانی از خلق عرش و کرسی است «افزوده نخواهد شد».

دوم آنکه (مَجازی در کار است و مراد یقینِ شیعیان خالص است. یعنی) می‌خواهد بفرماید: هر یک از شیعیانی که مرا به باطن معرفتم بشناسد و بداند که من اسم عظیم و وجه کریم خدا و حجاب خداوند در این هیکل خاکی و عالم بشری هستم و بداند که من در این جسد مرکّب، آیت خدا و کلمهٔ او در میان خلق او یم، چنین کسی هرگاه [فردای قیامت] مرا ببیند بر یقینش در معرفت من افزوده نگردد، زیرا او نسبت به پشت پرده شک نداشت، پس چگونه هنگام برداشته‌شدن حجاب تردید داشته باشد و یقینی تازه بر یقینش افزوده گردد؟! و این از قبیل این آیه است که (از زبان صاحب یاسین) فرموده: «و مرا چیست که خدایی را که مرا آفریده نپرستم؟» که او گوینده است ولی مراد قوم اوست (که خدا را نمی‌پرستیدند). پس هر که مولای انام و ولیّ روز قیامت را به این مقام بشناسد بر او واجب گردد که از مردم کناره گیرد و از سخن‌گفتن با فرومایگان و

---

۱. یس، ۲۲.

۲. مشارق‌الانوار، ص ۱۱۸-۱۱۹.

مردم عوام بپرهیزد، زیرا عارف به این مقام اگر سخنی گوید حرفش را باور ندارند، و اگر سخنی به او گفته شود او گوش نمی‌دهد، پس بهرهٔ او در عزلت و کناره‌گیری، و سلامت او در تنهایی است.

روی عماربن یاسر قال: أتیت مولای یوماً فرأی فی وجهی کآبة، فقال: ما بك؟ فقلت: دَین أطالَب به. فأشار الی حجر ملقی و قال: خذ هذا، فاقض منه دینك. فقال عمار: انه لحجر! فقال أمیر المؤمنین ﷺ: ادع اللّه بی یحوّله لك ذهباً. قال عمار: فدعوت اللّه باسمه فصار الحجر ذهباً، فقال لی: خذ منه حاجتك. فقلت: فکیف یلین لی؟ فقال لی: یا ضعیف الیقین، ادع اللّه بی حتی یلین، فان باسمی لان الحدید لداود ﷺ. فدعوت باسمه فَلانَ، فأخذت منه حاجتی. ثم قال: ادع اللّه باسمی حتی یصیر باقیه حجراً کما کان.[1]

عمار بن یاسر گوید: روزی نزد مولای خود علی علیه‌السلام رفتم و او در چهره‌ام آثار غم و اندوه دید، فرمود: چرا غمگینی؟ گفتم: قرضی دارم که صاحبش طلب می‌کند. حضرت به سنگی که آنجا افتاده بود اشاره کرد و فرمود: این را بگیر و قرض خود را ادا کن. گفتم: اینکه سنگ است! فرمود: خدا را به نام من بخوان تا آن را برایت طلا کند. من خدا را به نام او خواندم و آن سنگ طلا شد و امام به من فرمود: حاجتت را از آن بردار. گفتم: چگونه برایم نرم شود؟ فرمود: ای ضعیف الیقین، خدا را به نام من بخوان تا نرم شود، زیرا آهن به نام من برای داود علیه‌السلام نرم شد. پس خدا را به نام او خواندم و آن سنگ نرم شد و من حاجتم را از آن گرفتم. سپس فرمود: خدا را به نام من بخوان تا بقیه‌اش مثل گذشته سنگ شود.

و فی *تأویل الآیات* عن الشیخ الطوسی ﷺ باسناده عن عبداللّه بن عجلان قال: سمعت أباعبداللّه (اباجعفر) ﷺ یقول: بیت علیّ و فاطمة ﷺ من حجرة رسول اللّه ﷺ و سقف بیتهم عرش رب العالمین، و فی قعر بیوتهم فرجة مکشوطة الی العرش معراج الوحی، و الملائکة لاینقطع فوجهم، ینزل فوج و یصعد فوج. و ان اللّه تبارك و تعالی کشط لابراهیم ﷺ عن السماوات حتی أبصر العرش، و زاد اللّه تعالی فی قوة ناظرة محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن والحسین ﷺ و کانوا یبصرون العرش، و لایجدون لبیوتهم سقفاً غیر العرش. فبیوتهم مسقّفة

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۱۷۳.

بعرش الرحمن و معارج معراج الملائكة و الروح فوج بعد فوج لاانقطاع لهم. و ما من بيت من بيوت الائمة منّا الّا وفيه معراج الملائكة، لقول اللّه عزوجل: تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ سَلامٌ.[1] قال: قلت: من كل أمر؟ قال: بكل أمر. قلت: هذا التنزيل؟ قال: نعم.[2]

و در *تأويل‌الآيات* از شيخ طوسى (ره) به سندش از عبداللّه بن جدعان روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى‌فرمود: اتاق على و فاطمه عليهما السلام قسمتى از اتاق رسول‌خدا صلى الله عليه و آله و سلم بود و سقف اتاقشان عرش پروردگار عالميان بود، و در قعر اتاقشان روزنه‌اى بود به عرش كه معراج وحى و فرشتگان بود و آمد و شد فرشتگان از آنجا قطع نمى‌شد، گروهى فرود مى‌آمدند و گروهى بالا مى‌رفتند. و خداى متعال براى ابراهيم عليه‌السلام پرده از آسمان‌ها برداشت تا عرش را ديد، و نيز در نيروى ديد محمد و على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام افزود و از اين رو عرش را مى‌ديدند و براى اتاقشان سقفى جز عرش نمى‌يافتند. آرى سقف اتاق‌هاى آنان عرش الهى و محل‌هاى معراج فرشتگان و روح بود كه فوج فوج آمد و شد مى‌كردند و قطع نمى‌شد. و اتاقى از اتاق‌هاى امامان از ما نيست مگر آنكه در آن معراجى براى فرشتگان است، زيرا خداى بزرگ مى‌فرمايد: «فرود مى‌آيند فرشتگان و روح در آن به اذن پروردگارشان براى هر كارى، و آن سلامت است...» گفتم: براى هر كارى؟ فرمود: به خاطر هركارى. گفتم: اين‌گونه نازل شده (بكلّ امر)؟ فرمود: آرى (يعنى معناى من *كلّ امر* همان *بكلّ‌امر* است).

و فى *تأويل‌الآيات* روى أخباراً كثيرة فى تفسير اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها،[3] ان الانسان الذى يكلّم هو أميرالمؤمنين عليه‌السلام، منها عن سلمان الفارسى رحمه‌الله:[4] انه رجفت قبور البقيع فى عهد عمربن الخطاب، فضجّ أهل المدينة من ذلك، فخرج عمر و أصحاب رسول‌اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله يدعون بسكون الرجفة، فما زالت تزيد الى أن تعدّى ذلك الى حيطان المدينة، و عزم أهلها على الخروج عنها، فعند ذلك قال عمر: علىّ بأبى‌الحسن على‌بن أبى‌طالب؛ فحضر. فقال: يا أباالحسن، ألاترى الى قبور البقيع و رجفها حتى تعدّى ذلك الى حيطان المدينة و قد همّ أهلها بالرحلة عنها؟!

---

۱. قدر، ۴-۵.
۲. *تأويل‌الآيات*، ص ۷۹۲.
۳. زلزال، ۱.
۴. سلمان شاذكونى ـ صح.

و در همان کتاب روایات بسیاری نقل کرده در تفسیر آیهٔ *اذا زلزلت* که انسانی که با زمین سخن می‌گوید امیرمؤمنان علیه‌السلام است. از جمله از سلمان فارسی(سلمان شاذکونی) روایت کرده که قبرستان بقیع در عهد عمر بن خطاب به لرزه آمد و همهٔ مردم مدینه به ناله و فریاد آمدند، پس عمر و اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدند و برای آرامش این زمین لرزه دعا می‌کردند، اما زمین لرزه بیشتر می‌شد تا به دیوارهای (یا باغستان‌های) مدینه رسید و مردم مدینه تصمیم گرفتند تا از شهر بیرون روند، در این هنگام عمر گفت: ابوالحسن علی‌بن ابی‌طالب را نزد من آورید؛ آن حضرت حاضر شد. عمر گفت: ای اباالحسن آیا به زمین لرزهٔ قبرستان بقیع نمی‌نگری که به دیوارهای (یا باغستان‌های) مدینه هم رسیده و مردم می‌خواهند از شهر کوچ‌کنند؟!

فقال علیؑ: **علیَّ بمائة رجل من أصحاب رسول‌اللهﷺ من البدریین.** فاختار من المائة عشرة فجعلهم خلفه، و جعل التسعین من ورائهم، و لم‌یبق بالمدینة ثیّب و لا عاتق الّا خرجت. ثم دعا بأبی‌ذرّ و سلمان و مقداد و عمار، فقال لهم: **کونوا بین یدیَّ؛ حتی توسّط البقیع و الناس محدقون به، فضرب الارض برجله ثم قال: مالك ـ ثلاثاً ـ؟** فسکنت، فقال: **صدق‌اللّه و صدق رسوله‌ﷺ، لقد أنبأنی بهذا الخبر و هذا الیوم و هذه الساعة و باجتماع الناس له. ان اللّه تعالی یقول فی کتابه: اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها، وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقالَها، وَ قالَ الْاِنْسانُ ما لَها؟**[1] **[أما لوکانت هی هی لقالت (لقلت) ما لها؟] و أخرجت لی أثقالها. ثم انصرف و انصرف الناس معه و قد سکنت الرجفة.**[2]

و فی خبر آخر عن أمیرالمؤمنینؑ: أنا الذی تحدّثه الارض أخبارها[3] ـ الحدیث.

علی علیه‌السلام فرمود: صد تن از یاران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در جنگ بدر حضور داشته‌اند نزد من آورید. آنگاه ده نفر از آنان را انتخاب کرد و پشت سر خود و نود نفر دیگر را پشت سر آنان قرار داد، و در مدینه هیچ زن و دختری نماند جز آنکه بیرون آمد. سپس ابوذر و سلمان و مقداد و عمار را خواست و به آنان فرمود: پیش روی من باشید؛ تا آنکه میان بقیع ایستاد و مردم هم دور او حلقه زدند، آنگاه با پای خود بر زمین زد و سه‌بار فرمود: تو را چه شده

---

۱. زلزال، ۱-۳.

۲. *تأویل‌الآیات*، ص ۸۰۷-۸۰۸.

۳. همان، ص ۸۰۸.

است؟! پس زمین آرام شد و حضرت فرمود: خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم راست گفتند، همانا رسول‌خدا مرا از این حادثه و این روز و این ساعت و جمع شدن مردم برای آن خبر داده بود. خداوند در کتاب خود فرموده: «آنگاه که زمین به آن لرزهٔ خود بلرزد، و زمین بارهای گران درون خود را بیرون ریزد، و انسان گوید: آن را چه می‌شود؟!» هان، هرگاه آن زمین‌لرزه اتفاق افتد من گویم: آن را چه می‌شود؟! و زمین بارهای گران درونش را برای من بیرون ریزد. آنگاه امام بازگشت و مردم هم با او بازگشتند در حالی که لرزهٔ زمین آرام گرفته بود.

و در خبر دیگری از آن حضرت وارد است که فرمود: منم آنکه زمین اخبارش را به او بازمی‌گوید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۶

### تسلط امام بر عالم امکان همراه با ساده‌زیستی او

روی صفوان بن مهران قال: أمرنی سیدی أبوعبدالله علیه السلام یوماً أن أُقدّم ناقته الی باب الدار، فجئت بها، فخرج أبوالحسن موسی علیه السلام مسرعاً و هو ابن ستّ سنین، فاستوی علی ظهر الناقة و أثارها و غاب عن بصری. فقلت: انّا للّه، و ما أقول لمولای اذا خرج و یرید ناقته؟ فلما مضی من النهار ساعة اذا الناقة قد انقضّت کأنّها شهاب و هی ترفضُّ عرقاً، فنزل عنها و دخل الدار، و خرج الخادم و قال: **أعد الناقة مکانها و أجب مولاك.** ففعلت ما أمرنی و دخلت علیه، فقال: **یا صفوان، انما أمرتك باحضار الناقة لیرکبها مولاك أبوالحسن، فقلتَ فی نفسك کذا و کذا. فهل علمت یا صفوان، أین بلغ علیها فی هذه الساعة؟ انه بلغ ما بلغه ذوالقرنین و جاوزه أضعافاً مضاعفة، و أبلغ کل مؤمن و مؤمنة سلامی.**[1]

صفوان بن مهران گوید: روزی سرورم امام صادق علیه‌السلام مرا امر کرد که شتر او را بر در خانه ببرم، شتر را بردم، آنگاه موسی بن جعفر علیه‌السلام که شش‌ساله بود با سرعت بیرون آمد و بر پشت شتر نشست و آن را رم داد و از نظرم ناپدید شد. با خود گفتم: اِنّا للّه، حالا پاسخ مولایم را چه بدهم آنگاه که بیرون آید و سراغ ناقه را بگیرد؟ چون ساعتی از روز گذشت دیدم شتر مانند شهابی فرود آمد در حالی که عرق می‌ریخت. و امام کاظم علیه‌السلام از آن پیاده شد و داخل خانه

---

۱. مشارق‌الانوار، ص ۹۵.

گشت و خادم بیرون آمد و گفت: شتر را سر جای خود ببر و خدمت مولای خود برو. من دستور او را به جا آورده و بر مولایم وارد شدم، فرمود: ای صفوان، تو را به احضار شتر فرمان دادم تا مولایت ابوالحسن (امام کاظم علیه‌السلام) سوار شود و تو در دل خود چنین و چنان گفتی. ای صفوان، اصلاً فهمیدی که او در این ساعت با آن شتر به کجاها رسید؟ او به همهٔ جاهایی که ذوالقرنین رسیده بود رسید و چند برابر بیشتر هم پیش رفت و سلام مرا به هر مرد و زن مؤمنی رساند.

روی أحمد البزاز قال: ان الرشید لما أحضر موسی علیه‌السلام الی بغداد فکّر فی قتله، فلما کان قبل قتله بیومین قال للمسیّب ـ وکان من الحرسة علیه لکنه کان من أولیائه، و کان الرشید قد سلّم موسی علیه‌السلام الی السندی بن شاهك لعنه‌اللّه، و أمره أن یقیّده بثلاثة قیود من الحدید وزنها ثلاثون رطلاً، قال: **فاستدعی المسیّب نصف اللیل و قال ـ انی ظاعن عنك فی هذه اللیلة الی المدینة لأعهد الی من بها عهداً یعمل به بعدی.** فقال المسیّب: یا مولای، کیف أفتح لك الأبواب و الحرس قیام؟! فقال: **ما علیك.** ثم أشار بیده الی القصور المشیدة و الأبنیة العالیة و الدور المرتفعة فصارت أرضاً. ثم قال لی: **یا مسیّب کن علی هیئتك فانی أرجع الیك بعد ساعة.** فقلت: یا مولای، ألا أقطع لك الحدید؟ قال: فنفضه فاذا هو ملق، قال: **ثم خطا خطوة فغاب عن عینی، ثم ارتفع البنیان کما کان.**

احمد بزاز گوید: هنگامی که هارون الرشید موسی بن جعفر علیه‌السلام را به بغداد حاضر کرد به فکر کشتن او افتاد؛ امام علیه‌السلام دو روز پیش از شهادتش به مسیّب ـ که زندانبان ولی از دوستان حضرتش بود و هارون‌الرشید امام را از نزد وی بیرون آورد و به سندی بن شاهک ملعون سپرد و او را دستور داد که آن حضرت را با سه غل و زنجیر آهنین که سی رطل وزن داشت در بند کند. آری امام نیمهٔ شب مسیب را خواست و به او فرمود ـ من امشب از پیش تو به مدینه می‌روم تا به کسی که در آنجاست سفارشی کنم که پس از من به عمل آورد. مسیّب گفت: مولای من! چگونه درها را برایتان بگشایم در حالی که زندانبانان ایستاده‌اند؟! فرمود: مهم نیست. سپس با دست مبارک اشاره کرد به قصرها و ساختمان‌های بلند و خانه‌های مرتفع و همه با زمین برابر شدند. سپس فرمود: ای مسیّب، همین‌طور که هستی بمان که من ساعتی دیگر بازخواهم گشت. گفتم: مولای من! آیا این آهن‌ها را از شما باز نکنم؟ امام آنها را تکان داد و همه روی

زمین ریخت، آنگاه گامی برداشت و از نظرم ناپدید شد و ساختمان‌ها به حال گذشته بازآمد.

قال المسیّب: فلم أزل قائماً علی قدمی حتی رأیت الأبنیة قد خرّت ساجدة الی الأرض، و اذا سیدی قد أقبل و دخل الی محبسه و أعاد الحدید الیه. فقلت یا سیدی، أین قصدت؟ فقال: **کل محبّ لنا فی الأرض شرقاً و غرباً حتی الجن فی البراری.**[1]

**و قد قلنا مراراً هم الأسماء الحسنی التی تخضع لذکرها الموجودات، و تنفعل لسماعها الکاینات، و خرقت لها الجدران، و سخّرت لها الأکوان.**

مسیّب گوید: من همان‌طور سرپا ایستاده بودم که دیدم دوباره ساختمان‌ها بر زمین فرو ریخت و سرورم روآورد و داخل زندان شد و زنجیرهای آهنین را به خود بست. گفتم: سرورم، کجا رفتید؟ فرمود: ( به مدینه نزد برخی از دوستان خود رفتم، زیرا) همه دوستان ما هستند در شرق و غرب حتی جنّیان در بیابان‌ها...

و ما بارها گفته‌ایم که آنان اسماءِ حُسنای الهی‌اند که همهٔ موجودات در برابر آنها خاضع‌اند و کاینات از شنیدن آنها اثر می‌پذیرد و دیوارها با ذکر آنها شکافته می‌شود و همهٔ هستی مسخر آنها است.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن أبی هریرة قال: غزا النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فلما رجع الی المدینة و کان علیٌّ علیه‌السلام تخلّف علی أهله فقسم المغنم فدفع الی علی‌بن أبی‌طالب سهمین. فقال الناس: یارسول‌الله، دفعت الی علی‌بن أبی‌طالب سهمین و هو بالمدینة متخلّف؟! فقال: **معاشرالناس، ناشدتکم بالله و برسوله ألم‌تروا الی الفارس الذی حمل علی المشرکین من یمین العسکر فهزمهم ثم رجع الیّ فقال لی: یا محمّد، ان لی معک سهماً و قد جعلته لعلی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام؟ و هو جبرئیل علیه‌السلام.**

**معاشر الناس، ناشدتکم بالله و برسوله هل رأیتم الفارس الذی حمل علی المشرکین من شمال العسکر فهزمهم ثم رجع الیّ فکلّمنی و قال لی: یا محمد، ان لی معک سهماً و قد جلعته لعلی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام؟ و هو میکائیل. فوالله ما دفعت لعلیّ الاّ سهم جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام. فسکت (فکبّر) الناس بأجمعهم.**[2]

---

۱. همان، ص ۹۴-۹۵.

۲. *امالی* صدوق، مجلس ۵۸، ص ۳۲۶-۳۲۷.

و در *امالی* صدوق از ابوهریره روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگی رفت و چون به مدینه بازگشت به علی علیه‌السلام که به‌دستور آن حضرت در مدینه مانده و سرپرست زنان و کودکان بود دو سهم از غنیمت داد. مردم گفتند: ای رسول‌خدا، دو سهم به علی بن ابی‌طالب می‌دهی با آنکه در مدینه مانده بود؟! فرمود: ای مردم، شما را به خدا و رسول او سوگند می‌دهم، آیا دیدید آن سواره‌ای را که بر میمنهٔ سپاه مشرکین زد و آنان را شکست و گریز داد و به نزد من بازگشت و گفت: ای محمّد، مرا از غنایم سهمی است و آن را برای علی بن ابی‌طالب قرار دادم؟ او جبرییل علیه‌السلام بود.

ای مردم، شما را به خدا و رسول او سوگند می‌دهم، آیا دیدید آن سواره‌ای را که بر میسرهٔ سپاه مشرکین زد و آنان را شکست و گریز داد و به نزد من بازگشت و گفت: ای محمّد، مرا از غنایم سهمی است و آن را برای علی بن ابی‌طالب قرار دادم؟ او میکاییل بود. به خدا سوگند به علی ندادم مگر سهم جبرییل و میکاییل علیه‌السلام را. پس همهٔ مردم ساکت شدند (یا تکبیر گفتند).

روی الصدوق رحمه‌الله عن ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه عن رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث: **أیّما امرأة صلّت فی الیوم و اللیلة خمس صلوات، و صامت شهر رمضان، و حجّت بیت‌اللّه الحرام، و زکّت مالها، و أطاعت زوجها، و والت علیاً بعدی، دخلت الجنة بشفاعة ابنتی فاطمة، و انها لَسیدة نساء العالمین.** فقیل: یا رسول‌اللّه، أهی سیدة نساء عالمها؟ فقال: **ذاك لمریم بنت عمران، فأما فاطمة بنتی فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین، و انها لتقوم فی محرابها فیسلّم علیها سبعون ألف ملك من الملائکة المقربین ینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون: یا فاطمة إنَّ اللّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمینَ.**[1]

صدوق (ره) از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی فرمود: هر زنی که شبانه‌روز پنج نماز بگذارد، ماه رمضان را روزه بگیرد، حجّ خانهٔ خدا کند، زکات مالش را بپردازد، شوهرش را اطاعت کند و علی را پس از من دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، به شفاعت دخترم فاطمه به بهشت خواهد رفت، و دخترم فاطمه سرور زنان بهشتیان است. عرض شد: ای رسول‌خدا، سرور زنان جهان عصر خود است؟ فرمود: این مقام مریم دختر

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۷۳، ص ۴۳۷ و آل عمران، ۴۲.

عمران است، اما دخترم فاطمه سرور زنان همهٔ جهانیان از اولین و آخرین است، و او که در محراب عبادت می‌ایستد هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب او را ندا می‌کنند به همان ندایی که فرشتگان به مریم داشتند و گویند: «ای فاطمه، همانا خداوند تو را برگزید و پاک ساخت و بر همهٔ زنان جهانیان برتری بخشید».

و فی *بصائرالدرجات* عن أبی جعفر علیه السلام: قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ،[1] قال: ایانا عنیٰ و علی علیه السلام أولنا و أفضلنا و خیرنا بعد النبی صلی الله علیه و آله.[2]

و در *بصائرالدرجات* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ این آیه: «بگو: همین بس که خداوند گواه میان من و شماست و هم آن کسی که علم کتاب نزد اوست» فرمود: مراد ما هستیم و علی علیه‌السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اولین و برترین و بهترین ماست.

و فی شرح *نهج‌البلاغة* عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: قال لی جبرئیل: یا محمّد، قد طفت الأرض شرقاً و غرباً فلم أجد فیها أکرم منك، و لا بنیّاً أکرم من بنی هاشم.

و در شرح *نهج‌البلاغه* از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: جبرییل به من گفت: ای محمّد، من شرق و غرب زمین راگردش کردم و کسی را گرامی‌تر از تو و فرزندانی راگرامی‌تر از فرزندان هاشم نیافتم.

و فی *نهج‌البلاغة*: و لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و ان رأسه لَعلیٰ صدری، و لقد سالت نفسه فی کفّی، فأمررتها علی وجهی، و لقد ولّیت غسله صلی الله علیه و آله و الملائکة أعوانی، فضجّت الدار و الأفنیة، ملأ یهبط و ملأ یعرج.[3]

و در *نهج‌البلاغه* است که علی علیه‌السلام فرمود: و همانا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان داد در حالی که سر مبارکش بر روی سینهٔ من بود، و جانش در کف من جاری شد و آن را بر صورتم کشیدم. من عهده‌دار غسل آن حضرت بودم و فرشتگان هم یاورم بودند. در و دیوار خانه شیون داشت، گروهی از فرشتگان فرود می‌آمدند و گروهی بالا می‌رفتند.

و قال المحقق ابن‌میثم: و منها مواساته للرسول صلی الله علیه و آله بنفسه و هو مما اختص

---

۱. رعد، ۴۳.

۲. *بصائرالدرجات*، ص ۲۱۵.

۳. *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۱۹۷.

به علیه السلام، و ذلك فی مواطن: فثبت معه یوم اُحد [و فرّ الناس. روی المحدثون أن رسول اللّه صلی الله علیه و آله لمّا ارثثّ یوم احد] و نادی الناس قتل محمّد، رأته کتیبة من المشرکین و هو صریع بین القتلی الّا أنه حی، فصمدت له، فقال لعلیّ علیه السلام: اکفنی هذه، فحمل علیها فهزمها و قتل رئیسها، ثم صمدت له اُخری، فقال صلی الله علیه و آله: یا علیُّ، اکفنی هذه، فحمل علیها فهزمها و قتل رئیسها. ثم صمدت له اُخری فکذلك. فکان رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعد ذلك یقول: **قال لی جبرئیل حینئذ: یا محمّد ما هذه المواساة؟! فقلت: و ما یمنعه؟ و هو منی و أنا منه. فقال جبرئیل: و أنا منکما.**

و روی المحدثون ان المسلمین سمعوا ذلك الیوم هاتفاً من قبل السماء ینادی: **لاسیف الّا ذوالفقار، و لافتی الّا علی.** فقال صلی الله علیه و آله: **ألا تسمعون؟ هذا صوت جبرئیل! و کذلك** ثبت معه یوم حنین فی نفر یسیر.[1] (انتهی)

محقق بزرگ ابن‌میثم گوید: از جمله فضایل آن حضرت مواسات او با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که با جانش از ایشان دفاع می‌کرد و این از ویژگی‌های اوست، و این در چند جا رخ داده است: یکی در جنگ اُحد بود که پایداری کرد و مردم گریختند. محدثان روایت کرده‌اند که چون رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد زخمی بر زمین افتاد و مردم صدا زدند محمّد کشته شد، گروهی از مشرکین او را دیدند که در میان کشتگان افتاده ولی زنده است، پس به او حمله بردند و پیامبر به علی علیه‌السلام فرمود: اینان را از من دور ساز، و او بر آنان حمله برد و شکست داد و رئیسشان راکشت. گروه دیگری حمله آورد، باز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: اینان را از من دور ساز، علی علیه‌السلام بر آنان حمله برد و شکست داد و رئیسشان راکشت. باز گروه دیگری حمله آورد و همان واقعه رخ داد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن می‌فرمود: جبرییل در آن موقعیت به من گفت: ای محمّد، این چه مواساتی است؟! گفتم: چرا چنین نباشد در حالی که او از من است و من از اویم. جبرییل گفت: من هم از شمایم.

و محدثان روایت کرده‌اند که مسلمانان در آن روز شنیدند که هاتفی از آسمان

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌میثم، ج ۳، ص ۴۴۰ـ۴۴۱.

صدا می‌زد: «شمشیری جز ذوالفقار، و جوانمردی جز علی نیست». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا نمی‌شنوید؟ این صدای جبرییل است!» و نیز در جنگ حُنَین با تعداد اندکی از یاران در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایداری نمود... .

و فی *الخصال* عن الصادق علیه السلام قال: عرج بالنبی صلی الله علیه و آله مائة و عشرین مرة، ما من مرة الّا و قد أوصی اللّه عزوجل فیها النبی صلی الله علیه و آله بالولایة لعلیّ و الائمة علیهم السلام من بعده أکثر مما أوصاه بالفرایض.[1]

و در *خصال* است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صد و بیست بار به معراج برده شد، و در هیچ باری نبود جز آنکه خدای بزرگ آن حضرت را به ولایت علی و امامان پس از او علیهم السلام بیش از واجبات دیگر سفارش فرمود.

و فی *العیون* عن *الرضا* علیه السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله فی قوله عزوجل: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ،[2] قال: عن ولایة علی علیه السلام.[3]

و فی *العیون* عن *الرضا* علیه السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السلام: من أحبك کان مع النبیین فی درجتهم یوم القیامة. و من مات و هو یبغضك فلایبالی مات یهودیاً أو نصرانیاً.[4]

و فی *العیون* عن *الرضا* علیه السلام قال: قال رسول‌اللّه: علیٌّ أول من اتّبعنی، و هو أول من یصافحه الحق.[5]

و در *عیون اخبارالرضا* از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ این آیه: «آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند» فرمود: از ولایت علی علیه‌السلام بازپرسی می‌شوند.

و به علی علیه‌السلام فرمود: هر که تو را دوست بدارد، در روز قیامت با پیامبران در درجهٔ آنان خواهد بود. و هر که بمیرد و تو را دشمن داشته باشد باکی ندارد که یهودی بمیرد یا نصرانی (زیرا در هر صورت دوزخی خواهد بود).

---

۱. *خصال*، ص ۶۰۱.
۲. صافات، ۲۴.
۳. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۵۹.
۴. همان، ص ۵۸.
۵. همان، ج ۲، ص ۵۹: و هو اول من یصافحنی بعد الحق.

و فرمود: علی نخستین کسی است که از من پیروی نموده، و نخستین کسی است که حق با او مصافحه می‌کند (دست در دست او می‌گذارد).

و فی *العیون عن الرضا*ﷺ عن رسول اللّه ﷺ: **الحسن و الحسین خیر أهل الارض بعدی و بعد أبیهما، و أمهما أفضل نساء أهل الأرض.**[۱]

و فی *العیون عن الرضا*ﷺ قال: **قال رسول‌اللّه ﷺ لعلیّ ﷺ: ان اللّه عزوجل اطلع علی أهل الأرض اطلاعة فاختارنی، ثم اطلع الثانیة فاختارك بعدی، فجعلك القیّم بأمر اُمتی [من بعدی]، و لیس أحد بعدنا مثلنا.**[۲]

و فی *العیون عن الرضا*ﷺ قال: رسول‌اللّه ﷺ: **کفُّ علیّ کفّی.**[۳]

و فی *العیون عن الرضا*ﷺ، عن آبائه عن علی ﷺ انه قال: **قال لی رسول‌اللّه ﷺ: یا علی، أنت قسیم الجنة و النار یوم القیامة، تقول للنار: هذا لی و هذا لك.**[۴]

و در همان کتاب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حسن و حسین پس از من و پدرشان بهترین مردم روی زمین‌اند، و مادرشان برترین زنان روی زمین است.

و به علی علیه‌السلام فرمود: خداوند یک بار به زمین سرکشی کرد و مرا برگزید، و بار دیگر سرکشی کرد و تو را پس از من برگزید و پس از من سرپرست امت من قرار داد، و پس از ما کسی مانند ما نیست.

و فرمود: کف دست علی کف دست من است (هر که با او بیعت کند با من بیعت کرده است).

و فرمود: ای علی، تو در روز قیامت تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخی، به آتش دوزخ گویی: این مال من و این مال تو.

و فی *العیون* عن أبی الصلت الهروی قال: قلت للرضاﷺ: یابن رسول‌اللّه، و فیهم قوم یزعمون أن الحسین‌بن علی ﷺ لم‌یقتل، و انه ألقی شبهه علی حنظلة بن أسعد الشامی (الشبامی) و انه رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم، و یحتجّون بهذه الآیة: وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً.[۵]

---

۱. عیون اخبارالرضا، ص ۶۲.
۲. همان، ص ۶۶.
۳. همان، ص ۶۷.
۴. همان، ص ۸۶.
۵. نساء، ۱۴۱.

فقال: كذبوا ـ عليهم لعنة اللّه و غضبه ـ و كفروا بتكذيبهم النبيﷺ في اخباره بأنّ الحسين عليه السلام سيقتل. واللّه لقد قتل الحسين عليه السلام و قتل من كان خيراً من الحسين، أميرالمؤمنين والحسن بن علي عليهما السلام (الى أن قال عليه السلام) و أما قوله عزوجل: ولن يجعل اللّه الآية، فانه يقول: لن يجعل اللّه لكافر على مؤمن حجة. و لقد أخبر اللّه عزوجل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق، و مع قتلهم ايّاهم لن يجعل اللّه لهم على أنبيائهم سبيلاً من طرق الحجة.[1]

و از ابوصلت هروی روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام گفتم: ای پسر رسول‌خدا، در میان غالیان گروهی هستند که پندارند حسین بن علی علیه‌السلام کشته نشده و خداوند حنظة بن اسعد شامی (شبامی) را به شکل او درآورد و اوست که کشته شد، و آن حضرت مثل عیسی بن مریم علیه‌السلام به آسمان برده شد، و آنان به این آیه استدلال می‌کنند: «خداوند برای کافران بر مؤمنان تسلطی قرار نداده است».

فرمود: لعنت و خشم خدا بر آنان باد، دروغ می‌گویند و کافر شدند به خاطر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در اخباری که به شهادت حسین علیه‌السلام داده تکذیب نمودند. به خدا سوگند حسین علیه‌السلام کشته شد و کسانی که از حسین بهتر بودند مثل امیرمؤمنان و حسن بن علی علیهم‌السلام نیز کشته شدند... اما معنای آیهٔ فوق آن است که خداوند هرگز منطق برتری برای کافر بر مؤمن قرار نخواهد داد. همانا خداوند خبر داده از کافرانی که به ناحق پیامبران را کشتند، و در عین حال که آنان را کشتند اما تسلط و برتری از نظر حجت و منطق برای آنان بر پیامبرانشان قرار نخواهد داد (و پیامبران و اولیای خدا همیشه منطقاً پیروزند گرچه بدنشان با شمشیر دشمنان پاره پاره شود).

و في *الخرائج*: قال علي بن الحسين عليه السلام للباقر عليه السلام: يا بنيَّ، أعطني بعض الصحف التي فيها عبادة علي بن أبي طالب عليه السلام، فأعطيته، فقرأ فيه شيئاً كثيراً، فقال: من يقوى على عبادة علي بن أبي طالب عليه السلام؟![2]

و در *خرائج* گوید: علی بن الحسین علیه‌السلام به فرزند خود امام باقر علیه‌السلام فرمود: پسرم! برخی از کتاب‌هایی را که شرح عبادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آن است به من بده. آن را به او دادم و او مقدار زیادی از آن خواند، سپس فرمود:

چه کسی بر عبادت علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام توانایی دارد؟!

---

۱. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۲۰۳ـ۲۰۴.
۲. *الخرائج*، ص ۸۹۱.

و وصف الصادق علیاً علیه السلام فقال: **ما عرض له أمران هما للّه رضی قط الّا أخذ بأشدهما علیه فی دینه. و ما نزلت برسول اللّه صلی الله علیه و آله نازلة قط الّا دعاه ثقةً به. و ما أطاق عمل رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی هذه الأمّة غیر علی علیه السلام. و انّه کان لیعمل عمل رجل کان وجهه بین الجنة و النار، یرجو ثواب هذه، و یخاف عقاب هذه. و لقد أعتق من ماله ألف مملوك فی طلب وجه اللّه مما کدّ بیده و رشح منه جبینه. و انه کان یقوت أهله بالزیت و الخل و العجوة، و ما کان لباسه الکرابیس، اذا فضل شئ عن زنده من کمه دعا بالجلم فقصّه. و ما أشبه من ولده و أهل بیته أحد أقرب شبهاً به فی لباسه و فقره الّا علی بن الحسین علیهما السلام.**[1]

و امام صادق در وصف علی علیه‌السلام فرمود: هرگز دو کاری که هر دو مورد خشنودی خدا بود برایش پیش نیامد جز آنکه آن کاری را که از نظر دینی سخت‌تر بود انجام می‌داد. و مشکلی برای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش نیامد مگر آنکه او را برای رفع آن فرا خواند به خاطر اطمینان و اعتمادی که به او داشت. و هیچ کس از این امت جز علی علیه‌السلام طاقت عمل رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت. او چون کسی عمل می‌کرد که میان بهشت و دوزخ قرار گرفته و به پاداش آن یک امیدوار و از کیفر این یک ترسناک است. و از دسترنج و عرق پیشانی خود هزار بنده در راه خشنودی خدا آزاد کرد. او خانواده‌اش را روغن زیتون و سرکه و خرما می‌خوراند (ولی خود نان خشک جو و سرکه میل می‌کرد). جامه‌اش جز کرباس نبود و اگر آستین آن از مچ بلندتر بود قیچی می‌طلبید و آن را می‌چید. و کسی در میان خاندانش از نظر لباس و ساده‌زیستی شبیه‌تر به او از علی بن الحسین علیهم‌السلام نبود.

---

۱. خرایج.

## فصل ۱۱۷

### افضلیت علی علیه‌السلام در قرآن

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلیٰ نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ[۱] و قوله: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخیكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً[۲] عن أنس بن مالك قال: بعث رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مصدّقاً علی قوم فتعدّوا (فعدوا) علی المصدق فقتلوه، فبلغ ذلك النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فبعث علیهم علیاً علیه‌السلام، فقتل المقاتلة و سبی الذرّیّة. فلما بلغ علی علیه‌السلام أدنی المدینة تلقّاه رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و التزمه و قبّل بین عینیه و قال: بأبی و اُمی من شدّ اللّه به عضدی کما شدّ عضد موسی بهارون.[۳]

و در *تأویل الآیات* در تفسیر آیهٔ ...«و به زودی بازویت را به سبب برادرت محکم می‌کنیم و برایتان تسلطی قرار می‌دهیم» از انس بن مالک روایت کرده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از مأموران جمع‌آوری زکات را نزد قومی فرستاد و آنان بر او حمله کردند و او را کشتند. این خبر به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت علی علیه‌السلام را سراغ آنان فرستاد و او جنگ‌جویان را کشت و فرزندانشان را اسیر کرد. چون علی علیه‌السلام به مدینه رسید رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به استقبال او رفت و او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای آنکه خداوند بازویم را به سبب او محکم کرد چنان که بازوی موسی را به سبب هارون محکم نمود.

---

۱. حج، ۳۹. این آیه معلوم نیست چرا در اینجا آورده شده است.
۲. قصص، ۳۵.
۳. *تأویل الآیات*، ص ۴۰۹.

و فی *تأویل الآیات* فی تفسیر قوله تعالی: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ[1] عن الصدوق ﷺ عن أبی جعفر ﷺ یقول: انّ رسول اللّه ﷺ لما أُسری به قال لعلیّ ﷺ: یا علی، انی رأیت فی الجنة نهراً أبیض من اللبن و أحلی من العسل و أشد استقامة من السهم، فیه أباریق عدد نجوم السماء، علی شاطئیه قباب الیاقوت الأحمر و الدر الابیض، فضرب جبرئیل بجناحیه الی جانبه فاذا هو مسك أذفر.

و در تفسیر آیهٔ «پس هیچ کس نداند که چه چشم‌روشنی‌هایی برایشان نهان داشته‌اند به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند» از صدوق (ره) به سندش از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که می‌فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی که به معراج برده شد به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، در بهشت نهری دیدم سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از چوبهٔ تیر، که به اندازهٔ ستارگان آسمان ابریق‌هایی در آن بود و در ساحل‌هایش قبّه‌هایی از یاقوت سرخ و مروارید سفید بنا شده بود، جبرییل با دو بالش بر کنار آن نهر زد و خاک‌هایش مشک خوش بو شد.

ثم قال: و الذی نفس بمحمد بیده ان فی الجنة لشجرة یتصفق بالتسبیح لم‌یسمع الأولون و الآخرون بمثله، یثمر ثمراً کالرمان، و تلقی الثمرة الی الرجل فیشقّها عن سبعین حلة. و المؤمنون علی کراسی من نور و هم الغرّ المحجّلون، أنت امامهم یوم القیامة، علی الرجل منهم نعلان شراکهما من نور یضیء أمامه حیث شاء من الجنة، فبینما هو کذلك اذ أشرفت امرأة من فوقه، فتقول: سبحان اللّه! أما لك فینا دولة؟ فیقول لها: من أنت؟ فتقول: أنا من اللوائی قال اللّه عزوجل: فلاتعلم نفس ما أُخفی لهم من قرة أعین جزاء بما کانوا یعملون. ثم قال: والذی نفس محمد بیده و انه لیجیئنّه فی کل یوم سبعون ألف ملك [یسمّونه] باسمه و اسم أبیه.[2]

سپس فرمود: سوگند به آنکه جان محمّد به‌دست اوست در بهشت درختی است که صدا به تسبیح برمی‌دارد، صدایی که اولین و آخرین مانند آن را نشنیده‌اند؛ میوه‌ای مانند انار می‌دهد و آن میوه که نزد شخص بهشتی می‌افتد آن را می‌شکافد و هفتاد حُله از آن بیرون می‌آید. و مؤمنان بر کرسی‌هایی از نور می‌نشینند و چهره‌هاشان از نور می‌درخشد و تو در روز قیامت امام آنهایی. هر

---

۱. سجده، ۱۷.

۲. *تأویل الآیات*، ص ۴۳۴.

یک نعلینی به پا دارد که بندهایش از نور است که به هر جای بهشت که بخواهد رود پیش پای او را روشن می‌سازد، و در این میان زنی از بالای سرش خودنمایی کرده، گوید: سبحان اللّه! آیا از ما بهره‌ای نمی‌بری؟ او گوید: تو که هستی؟ گوید: من از آن زنانی هستم که خداوند فرموده: «پس هیچ کس نداند که...». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به خدایی که جان محمّد به‌دست اوست هر روز هفتاد هزار فرشته نزد او می‌آیند و او را با نام او و نام پدرش می‌خوانند.

و فی تفسیر لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ،[1] عن أبی عبداللّه علیه‌السلام: لَئِنْ أَشْرَكْتَ فی الولاية غير علی علیه‌السلام لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ. بَلِ اللّهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرينَ أن عضدتك بأخيك و ابن عمك.[2]

و در تفسیر آیه: «اگر شرک بورزی حتماً عملت تباه خواهد شد» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «اگر شرک بورزی» دیگری را در ولایت با علی علیه‌السلام شریک سازی «حتماً عملت تباه خواهد شد و از زیان‌کاران خواهی گشت. بلکه تنها خدا را بپرست و از سپاس‌گزاران باش» از اینکه تو را به سبب برادر و پسرعمویت یاری دادم.

و فی *تفسیر الامام* فی تفسیر هُدًى لِلْمُتَّقينَ،[3] فی حکایة سلمان مع الیهود: فقال لهم سلمان: سمعت محمّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: ان اللّه عزوجل یقول. یا عبادی، أو لیس من له الیکم حوایج کبار لاتجودون بها الّا أن یتحمل علیکم بأحب الخلق الیکم تقضونها کرامة لشفیعکم؟ ألا فاعلموا أن أکرم الخلق علیّ، و أفضلکم لدیّ محمّدٌ و أخوه و من بعده من الائمة الذین هم الوسائل الیّ. فلیدعنی من همته حاجة یرید نفعها، أو داهیة یرید کفّ ضررها، بمحمّد و آله الطاهرین، أقضها له أحسن مما یقضیها من تستشفعون الیه بأعز الخلق الیه.[4]

و در *تفسیر امام عسکری* علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ «این کتاب رهنمای پرهیزگاران است» در ضمن حکایت سلمان با یهود آمده است: سلمان به آنان گفت: از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: ای

---

۱. زمر، ۶۵.
۲. *تأویل الآیات*، ص ۵۱۱.
۳. بقره، ۲. و حدیث فوق در ذیل آیهٔ ۳: *الذین یؤمنون بالغیب* است.
۴. *تفسیرالامام*، ص ۶۸.

بندگان من، آیا کسی که حوایج بزرگ از شما دارد مگر نه آن است که شما حاجتش را برنمی‌آورید مگر آنکه محبوب‌ترین کس نزد شما را به درگاهتان شفیع آورد و شما به احترام آن شفیع حاجتش برمی‌آورید؟ اکنون بدانید که گرامی‌ترین خلق و برترین شما نزد من محمّد و برادر اوست و امامان پس از او که وسیله‌های تقرّب به درگاه منند. پس هر که نفع حاجتی و یا دفع زیان حادثه‌ای را خواهد باید مرا با توسل به محمّد و خاندان پاکش بخواند، که من حاجتش را برمی‌آورم بهتر از کسی که شما برای برآورده شدن حاجتتان محبوب‌ترین خلق نزد او را به نزدش شفیع قرار می‌دهید.

و فی تفسیر مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ:[1] یا علی، ان اللّه یغضب لغضبك، و یرضی لرضاك، و یعفو عند عفوك، و یسطو عند سطوتك. ثم قال رسول‌اللّه ﷺ: أتدری ماذا سمعت فی الملأ الأعلی فیك لیلة أُسری بی یاعلی؟ سمعتهم یقسمون علی اللّه تعالی بك، و یستقضونه حوائجهم، و یتقربون الی‌اللّه تعالی بمحبتك، و یجعلون أشرف ما یعبدون اللّه تعالی به الصلاة علیّ و علیك. و سمعت خطیبهم فی أعظم محافلهم و هو یقول: علیّ الحاوی لأصناف الخیرات، المشتمل علی أنواع المکرمات، الذی قد اجتمع فیه من خصال الخیر ما قد یفرق فیه من غیره من البریات، علیه من اللّه تعالی الصلوات و التحیات و البرکات. و سمعت الأملاك بحضرته، و الأملاك فی سایر السماوات و الحجب و العرش و الکرسیّ و الجنة و النار یقولون بأجمعهم عند فراغ الخطیب من قوله: آمین اللهم و طهّرنا بالصلاة علیه و علی آله الطاهرین الطبین.[2]

و در تفسیر آیهٔ «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» آمده که فرمود: ای علی، خداوند به خشم تو خشمگین و به خشنودی تو خشنود می‌شود، به خاطر عفو تو عفو می‌کند و هنگام قهر تو قهر می‌نماید. سپس فرمود: ای علی، آیا می‌دانی شبی که مرا به معراج بردند در میان فرشتگان عالم بالا دربارهٔ تو چه شنیدم؟ شنیدم که خدا را به حق تو سوگند می‌دهند و از او حوایج خود را می‌طلبند و به سبب دوستی تو به خداوند تقرب می‌جویند و شریف‌ترین عبادات خود را صلوات بر من و تو قرار می‌دهند. و از خطیب آنان در بزرگ‌ترین محفلشان شنیدم که می‌گفت: علی حاوی همهٔ اصناف خیرات و مشتمل بر انواع کرامت‌ها است، او کسی است که همهٔ خصلت‌های نیک که به‌طور پراکنده در

---

۱. بقره، ۳.

۲. *تفسیرالامام*، ص ۸۷ـ۸۸.

میان آفریدگان دیگر وجود دارد در وجود او جمع است؛ درود و تحیّات و برکات خداوند بر او باد. و شنیدم که همهٔ فرشتگان حاضر در آن محفل و فرشتگان در سایر آسمان‌ها و حُجُب و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ پس از پایان خطبهٔ خطیب می‌گفتند: پروردگارا مستجاب کن، و ما را با درودی که بر او و خاندان پاک و پاکیزه‌اش می‌فرستیم پاکیزه‌ساز.

و فی تفسیر **أُولٰئِكَ عَلٰى هُدىً**،[1] ان علیاً علیه‌السلام قال: **حسب قنبراً و بلالاً**[2] **من التقویم لأفعاله و التهذیب لها انه لایری نظیراً لمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ثم لایری بعده نظیراً لعلی بن أبی‌طالب.**[3]

و در تفسیر آیهٔ «آنان بر هدایتی از سوی پروردگارشان هستند» آمده که علی علیه‌السلام فرمود: بلال را در درستی و پاکی افعالش همین بس که برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نظیری نمی‌شناسد و نیز پس از آن حضرت نظیری برای علی بن ابی‌طالب نمی‌شناسد.

و فی تفسیر **سَواءٌ عَلَيْهِمْ**،[4] انه نطق سوط أبی‌لبابة عبدالمنذر فقال: **أشهد أن لا اله‌الاّ الله خالق الخلق (الی أن قال) و أشهد أنك یا محمّد عبده و رسوله وصفیه (الی أن قال) و أشهد أن علی‌بن أبی‌طالب المذکور فی الملأ الأعلی بأنه سید الخلق بعدك (الی أن قال السوط لأبی‌لبابة) و شرّفنی بتصدیق نبوة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله سید عبیده، و جعلنی ممن أوالی خیر خلق الله بعده.**[5]

و در تفسیر آیهٔ «بر آنان یکسان است که...» در ضمن داستانی آمده که تازیانهٔ ابولبابه عبدالمنذر به زبان آمد و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا که آفرینندهٔ خلق است... و گواهی می‌دهم که تو ای محمّد، بنده و فرستاده و برگزیدهٔ اویی...و گواهی می‌دهم که علی بن ابی‌طالب که در میان فرشتگان عالم بالا از او یاد می‌شود، پس از تو سرور خلایق است...و خداوند مرا به تصدیق نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم سرور بندگانش مشرف گردانید و از کسانی قرار داد که بهترین خلق خدا پس از او را دوست می‌دارم.

و فی تفسیر **خَتَمَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ** ـ الآیة:[6] فقال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أنت ـ یا علی ـ أفضل شهداء الله فی الأرض بعد محمّد رسول‌الله.**[7]

---

۱. بقره، ۵.
۲. «حسب بلال» فقط، و همین صحیح است.
۳. *تفسیرالامام*، ص ۹۰.
۴. بقره، ۶.
۵. *تفسیرالامام*، ص ۹۵.
۶. بقره، ۷.
۷. *تفسیرالامام*، ص ۱۱۱.

و در تفسیر آیهٔ «خداوند بر دل‌های آنان مهر نهاده...» آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو پس از محمّد رسول‌خدا برترین گواهان خدا در روی زمین هستی.

و فی تفسیر يُخادِعُونَ اللّهَ،[1] قد قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا علی، سل ربك بجاه محمد و آله الطیّبین الذین أنت بعد محمد سیدهم، أن یقلّب لك هذه الجبال ما شئت.**[2]

و در تفسیر آیهٔ «با خداوند نیرنگ می‌بازند» آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، از پروردگارت به آبروی محمد و خاندان پاکش که تو پس از محمّد سرور آنانی بخواه که این کوه‌ها را به صورت آنچه تو بخواهی تبدیل کند.

فی تفسیر أُولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ:[3] ثم قال رسول‌اللّه ﷺ: **عباداللّه، علیکم بخدمة من أکرمه اللّه بالارتضاء، و اجتباه بالاصطفاء، و جعله أفضل أهل الأرض و السماء بعد محمّد ﷺ سید الانبیاء علی‌بن أبی‌طالب ؑ، و بموالاة أولیائه، و بمعاداة أعدائه.**[4]

و در تفسیر آیهٔ «آنانند که گمراهی را به بهای هدایت خریده‌اند...» آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بندگان‌خدا، بر شما باد به خدمت کسی که خداوند او را به رضا و پسند خود گرامی داشته و به برگزیدگی خود برگزیده و او را پس از سرور پیامبران محمّد برترین اهل زمین و آسمان قرار داده و او علی بن ابی‌طالب است، و بر شما باد به دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنانش.

و فی تفسیر یا أَیُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا:[5] **ان آل‌محمد ﷺ: أفضل آل‌النبیین. و ان علیاً ؑ أفضل آل محمّد ﷺ.**[6]

و فی تفسیر هذه الآیة فی غزوة أمّر علیاً ؑ و اشتری علی ؑ جاریة من مال الغنیمة، و جاء بریدة قدّام رسول‌اللّه ﷺ و قال: ألم‌تر أن علیاً أخذ جاریة من المغنم دون المسلمین؟ فأعرض عنه رسول‌اللّه ﷺ، فجاء عن خلفه فأعرض عنه، وکذا عن

---

۱. بقره، ۹. و حدیث در ذیل آیهٔ ۱۰: فی قلوبهم مرض است.
۲. *تفسیر الامام*، ص ۱۱۵.
۳. بقره، ۱۶.
۴. *تفسیرالامام*، ص ۱۲۷.
۵. بقره، ۲۱.
۶. *تفسیرالامام*، ص ۱۳۵.

یمینه و کذا عن یساره فأعرض عنه رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله. ثم عاد الی بین یدیه فقالها، فغضب رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله غضباً لم‌یر قبله و لابعده غضب مثله و تغیّر لونه و تربّد و انتفخت أوداجه و ارتعدت أعضاؤه و قال: مالك یا بریدة؟ آذیت رسول‌اللّه منذ الیوم، **أما سمعت اللّه عزوجل یقول: اِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیا و الْآخِرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ** عَذاباً مُهیناً؟![1] قال بریدة: یا رسول‌اللّه، ما علمت أنّنی قصدتك بأذی. قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **أو تظن یا بریدة انه لایؤذینی الّا من قصد ذات نفسی؟ أما علمت أن علیاً منی و أنا منه، و أنّ من آذی علیّاً فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللّه، و من آذی اللّه فحقٌّ علی اللّه أن یؤذیه بألیم عذابه فی نار جهنم؟!**

و در تفسیر آیهٔ «ای مردم پروردگارتان را بپرستید که...» آمده: آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برترین آل پیامبرانند، و علی علیه‌السلام برترین کس از آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و در تفسیر همین آیه آمده: رسول‌خدا(ص) در یکی از جنگ‌ها علی علیه‌السلام را امیر ساخت و آن حضرت از مال غنیمت کنیزی خرید. بُرَیده نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در برابر او ایستاد و گفت: آیا نمی‌بینید علی کنیزی را از مال غنیمت برای خود گرفته و مسلمانان دیگر را محروم ساخته است؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او روی گرانید. دوباره از پشت سر او آمد و همین را گفت و پیامبر از او روی گردانید. باز از سمت راست و بار دیگر از سمت چپ آمد و همین را گفت و پیامبر از او روی گردانید، و بار دیگر از روبه‌رو آمد و همین را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌طوری خشمگین شد که پیش از آن و بعد از آن‌چنان خشمگین نشده بود و رنگش تغییر کرد و چهره‌اش سرخ شد و رگ‌هایش برآمد و اعضایش به ارتعاش افتاد و فرمود: تو را چیست ای بریده که امروز رسول‌خدا را آزار می‌دهی؟! مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «کسانی که خدا و رسول او را می‌آزارند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی دردناک آماده کرده است»؟! بریده گفت: ای رسول‌خدا، فکر نمی‌کنم قصد آزار شما را کرده باشم. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بریده، فکر می‌کنی که تنها کسی مرا می‌آزارد که قصد آزار شخص مرا داشته باشد؟ آیا ندانسته‌ای که علی از من است و من از اویم، و

---

۱. احزاب، ۵۷.

هر که علی را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده، و هر که خدا را بیازارد بر خداوند سزاست که او را با عذاب دردناک خود در آتش دوزخ بیازارد؟!

یا بریدة، أنت أعلم أم اللّه، عزوجل؟ أنت أعلم أم قرّاء اللوح المحفوظ؟ أنت أعلم أم ملك الأرحام؟ [قال بريدة: بل اللّه اعلم، و قرّاء اللوح المحفوظ اعلم، و ملك الارحام] اعلم. قال رسول‌اللّه ﷺ: انت أعلم يا بريدة أم حفظة علی‌بن أبی‌طالب؟ قال بريدة: بل حفظة علی‌بن أبی‌طالب. فقال رسول‌اللّه ﷺ: فكيف تخطّئه و تلومه و توبّخه و تشنّع عليه فی فعله؟ و هذا جبرئيل أخبرنی عن حفظة علی‌بن أبی‌طالب أنهم ما كتبوا عليه خطيئة أبداً... و هؤلاء قرّاء اللوح المحفوظ أخبرونی ليلة أُسری بی أنهم وجدوا فی اللوح المحفوظ: علیٌّ المعصوم من كل خطأ و زلّة فكيف تخطّئه أنت ـ يا بريدة ـ و قد صوّبه ربّ العالمين و الملائكة من المقربين؟![1]

ای بریده، تو داناتری یا خداوند؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا فرشتهٔ (صورتگر و حافظ جنین در) رحم‌ها؟ بریده گفت: بلکه خدا و خوانندگان لوح محفوظ و فرشتهٔ (صورتگر و حافظ جنین در) رحم‌ها داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو داناتری یا فرشتگان حافظ اعمال علی بن ابی‌طالب؟ گفت: فرشتگان حافظ اعمال علی بن ابی‌طالب داناترند. فرمود: پس چگونه او را خطاکار می‌دانی و سرزنش و توبیخ می‌کنی و برکارش ایراد می‌گیری؟ در حالی که این جبرییل است که مرا از حافظان اعمال علی‌بن ابی‌طالب خبر داده که آنان هرگز خطایی را در پروندهٔ او ننوشته‌اند... و این خوانندگان لوح محفوظند که در شب معراج مرا خبر دادند که دیده‌اند در لوح محفوظ نوشته: «علی همان است که از هر خطا و لغزشی معصوم است». پس چگونه تو او را خطاکار می‌دانی ـ ای بریده ـ در حالی که پروردگار عالمیان و فرشتگان مقرب او را درستکار می‌دانند؟!

و فی تفسير وَ إِنْ كُنْتُمْ فی رَيبٍ،[2] عن علی‌بن محمّد: فجعل محمّد ﷺ فی كفّة ميزان الجلال، و مثّل له علی ﷺ و سايرالخلق من اُمته الی يوم القيامة [فی كفّة، فوزن بهم فرجح. ثم اُخرج محمّد ﷺ من الكفّة و ترك علیٌّ فی كفّة محمّد ﷺ التی كان فيها] فوزن بساير اُمته فرجح

---

۱. *تفسیرالامام*، ص ۱۳۷ـ۱۳۸.
۲. بقره، ۲۳.

بهم، فعرفه رسول‌اللّه ﷺ بعینه وصفته، و نودی فی سرّه: یا محمّد، هذا علی‌بن أبی‌طالب، أُؤیّد به هذا الدین، یرجح علی جمیع أُمّتك بعدك.[۱]

و در تفسیر آیهٔ «و اگر شک دارید در ...» از علی بن محمد (امام هادی علیه‌السلام) آورده که در ضمن حدیثی فرمود: پس محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در کفّه‌ای از ترازوی جلال نهاده شد و علی علیه‌السلام و سایر افراد امت او تا روز قیامت در کفهٔ دیگر، پس با هم سنجیده شدند و کفهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگین‌تر آمد. سپس محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از آن کفّه برداشته شد و علی علیه‌السلام در کفّهٔ آن حضرت باقی نهاده شد و با سایر افراد امت سنجیده شد و از آنان سنگین‌تر آمد، پس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به عین و وصف شناخت و از درون ندا داده شد: ای محمّد، این علی بن ابی‌طالب است که این دین را به سبب او تأیید می‌کنم و او پس از تو بر همهٔ افراد امتت سنگینی و برتری دارد.

و فی تفسیر هذه الآیة: ان النبی ﷺ أشار الی شجرة أن تعالی ـ بعد ما طالب منه الحارث بن کلدة المعجزةَ ـ فانقلعت الشجرة بأُصولها و فروعها (عروقها)، و جعلت تخدّ فی الارض أُخدوداً عظیماً کالنهر العظیم حتی دنت من رسول‌اللّه ﷺ فوقعت بین یدیه و نادت بصوت فصیح: ها أنا ذا یا رسول‌اللّه، ما تأمرنی؟ فقال لها رسول‌اللّه ﷺ: **أدعوك لتشهدی لی بالنبوة بعد شهادتك للّه بالتوحید، ثم تشهدی بعد شهادتك لی لعلیّ هذا بالامامة و أنه سندی و ظهری و فخری، و لولاه ما خلق اللّه عزوجل شیئاً مما خلق.** فنادت الشجرة[۲] ـ الحدیث.

و در تفسیر همین آیه آمده: پس از آنکه حارث بن کلده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه خواست، آن حضرت به درختی اشاره کرد که پیش بیا. درخت از ریشه کنده شد و زمین را مانند نهری بزرگ می‌شکافت و پیش می‌آمد تا به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد و پیش روی او قرارگرفت و با صدایی رسا صدا زد: هان، این منم ای رسول‌خدا، چه فرمایشی دارید؟ فرمود: تو را خواندم تا پس از شهادت بر یگانگی خداوند شهادت به نبوت من دهی و پس از آن شهادت به امامت این علی دهی و اینکه او پشت و تکیه‌گاه و

---

۱. تفسیرالامام، ص ۱۵۸.
۲. همان، ص ۱۶۹.

مایهٔ فخر من است، و اگر او نبود خداوند چیزی از مخلوقات را نمی‌آفرید. پس درخت صدا زد... .

و فی تفسیر هذه الآیة قال علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام للیونانی بعد ما طالب منه المعجزة و أقامها و أسلم الیونانی: و تشهد أن علیاً الذی أراك ما أراك و أولاك من النعم ما أولاك خیر خلق اللّه بعد نبیّه محمّد صلی الله علیه و آله.[1]

و در تفسیر همین آیه آمده که علی علیه‌السلام به آن شخص یونانی ـ که از حضرتش معجزه خواسته بود و حضرت ارائه کرده و او مسلمان شده بود ـ فرمود: و گواهی دهی که علی همان که این معجزه را به تو نشان داد و این نعمت بزرگ را به تو بخشید بهترین خلق خدا پس از پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و فی تفسیر هذه الآیة فی جملة حکایة الذئبین مع الراعی و انه خلاّهما عند غنمه و جاء الی رسول‌اللّه و أخبره بما قاله الذئبان و أنکر ذلك المنافقون، قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: **و لئن شککتم أنتم فیه لقد تیقّنته أنا و صاحبی الکائن معی فی أشراف المحالّ من عرش الملك الجبار و المطوّف به معی فی أنهار الحیوان من دار القرار، و الذی هو یلوی فی قیادة الأخیار، و المتردد معی فی الأرحام، و المنقلب معی فی الأصلاب الطاهرات، و الراکض معی فی مسالك الفضل، کسی ما کسوته من العلم و الحلم و العقل، و شقیق الذی انفصل منّی عند الخروج الی صلب عبداللّه و صلب أبی‌طالب، و عدیلی فی اقتناء المحامد و المناقب علی‌بن أبی‌طالب، آمنت به أنا والصدیق الأکبر و ساق أولیائی من نهر الکوثر، و آمنت به أنا و الفاروق الأعظم و ناصر أولیائی السید الأکرم.**

و در تفسیر همین آیه در ضمن حکایت آن دو گرگ با چوپان که چوپان آنها را نزد رمهٔ خود رها کرد و نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و او را از سخن آن گرگ‌ها خبر داد و منافقان انکار کردند، آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و اگر شما در این داستان شک دارید من به آن یقین دارم و نیز یار و همراه من که در شریف‌ترین محل‌های عرش خدای جبار با من بوده و او را در نهرهای آب حیات سرای جاوید با من گردش داده‌اند، و همان که زمام

---

۱. همان، ص ۱۷۴.

رهبری نیکان را به‌دست دارد، و با من در ارحام مادران و اصلاب پاک پدران می‌گردید، و با من در راه‌های فضیلت می‌تازد، لباس علم و بردباری و عقلی که من پوشیده‌ام بر او پوشانده شده، و او برادر من است که هنگام رفتن من به صلب عبدالله و رفتن او به صلب ابوطالب از من جدا شد، و همتای من است در گردآوری محمدت‌ها و منقبت‌ها یعنی علی بن ابی طالب؛ من به خدا ایمان آوردم و نیز صدّیق اکبر و ساقی دوستان من از نهر کوثر ایمان آورده؛ و من به خدا ایمان آوردم و نیز فاروق اعظم و یاور دوستان من و آقای بزرگوار هم به او ایمان آورده است... .

الی ان جاء النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و أصحابه عند غنم الراعی و قال الذئبان بعد ما سلّما علی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تکلّما معه: السلام علیك یا حلیف الندیٰ، و معدن النُّهیٰ، و محل الحجیٰ، و عالماً بما فی الصحف الأُولی، و وصی المصطفی. السلام علیك یا من أسعد اللّه به محبّیه، و أشقی بعداوته شانئیه، و جعله سید آل‌محمد و ذویه. السلام علیك یا من لو أحبّه أهل الأرض کما یحبّه أهل السماء لصاروا أخیار الاصفیاء.

تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او نزد رمهٔ آن چوپان آمدند و آن دو گرگ پس از آنکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و با علی علیه‌السلام لب به سخن گشودند، گفتند: سلام بر تو ای هم‌سوگند بخشندگی و معدن خرد و جایگاه عقل و عالم به کتاب‌های آسمانی پیشین و وصیّ مصطفی. سلام بر تو ای که خداوند دوستانت را به سبب تو سعادت بخشیده، و دشمنانت را به خاطر دشمنی‌ات به شقاوت رسانده، و تو را سرور آل محمّد و همراهان او قرار داده. سلام بر تو ای که اگر اهل زمین نیز مانند اهل آسمان تو را دوست می‌داشتند بهترین برگزیدگان می‌شدند.

الی أن تعجّب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و الذین کانوا معه[1] و قالوا: یا رسول‌الله، ما ظننّا انّ لعلیّ هذا المحلّ من السباع مع محلّه عندك! قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: فکیف لو رأیتم محلّه من سایر الحیوانات المبثوثات فی البرّ و البحر، و فی السماوات و الأرض و الحجب و العرش و الکرسیّ؟! واللّه لقد رأیت من تواضع أملاك سدرة المنتهی لمثال علی ـ المنصوب

۱.م: فعجب اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم الذین کانوا معه.

بحضرتهم، ليشيّعوا بالنظر اليه بدلاً من النظر الى عليّ كلّما اشتاقوا اليه ـ ما يصغر فى جنبه تواضع هذين الذئبين. و كيف لايتواضع الأملاك و غيرهم من العقلاء لعليّ و هذا ربّ العزّة قد آلى على نفسه قسماً حقّاً أن لايتواضع أحد لعليّ قدر شعرة الّا رفعه اللّه تعالى فى علوّ الجنان مسيرة مائة ألف سنة. و ان التواضع الذى تشاهدون يسير قليل فى جنب هذه الجلالة و الرفعة اللتين عنهما تحيرون.[1]

تا اینکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همراهانش تعجب کرده، همراهان گفتند (یا تا اینکه یاران رسول‌خدا که با او بودند تعجب نموده، گفتند): ای رسول‌خدا، ما نمی‌پنداشتیم که علی با آن محلّی که نزد شما دارد چنین موقعیّتی نزد درندگان هم داشته باشد! رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس اگر موقعیّت او را نزد سایر حیواناتی که در خشکی و دریا پراکنده‌اند و نزد اهل آسمان‌ها و زمین و حجاب‌ها و عرش و کرسی بدانید چه خواهید گفت؟! به خدا سوگند من تواضعی از فرشتگان سدرة المنتهی در برابر تمثال علی ـ که در حضور آنان منصوب است تا هرگاه مشتاق دیدار علی شدند، به جای نگاه به او به آن تمثال بنگرند ـ دیدم که تواضع این دو گرگ در برابر آن ناچیز است. و چگونه فرشتگان و عاقلان دیگر برای علی تواضع نکنند در حالی که این پروردگار عزت است که با سوگند حق بر خود لازم شمرده که کسی به اندازهٔ سرمویی در برابر علی تواضع نکند مگر آنکه خداوند او را در مقامات بلند بهشتی به اندازهٔ مسیر صد هزار سال بالا برد. و این تواضعی که شما مشاهده می‌کنید در برابر آن جلالت و رفعتی که از دیدن آن حیرت‌زده خواهید شد بسیار اندک و ناچیز است.

و فى تفسير إِنَّ اللّهَ لا يَسْتَحْيى:[2] و قيل للباقرعليه‌السلام: فان بعض من ينتحل موالاتكم يزعم أن البعوضة عليٌّعليه‌السلام و ان ما فوقها و هو الذباب محمّد رسول‌اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله! قال الباقرعليه‌السلام: سمع هؤلاء شيئاً و لم‌يضعوه على وجهه؛ انما كان رسول‌اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله قاعداً ذات يوم هو و علىعليه‌السلام اذ سمع قائلاً يقول: ما شاءاللّه و ما شاء محمد و سمع آخر يقول: ما شاءاللّه [و شاء علىٌّ. فقال رسول اللّه‌صلى‌الله‌عليه‌وآله: لاتقرنوا محمّداً و لا عليّاً باللّه عزوجل ولكن قولوا: ماشاءاللّه ثم شاء] محمد، ماشاء اللّه ثم شاء علىٌّ. ان مشيّةاللّه هى القاهرة التى لاتساوى ولاتكافى ولاتدانى، و ما

---

۱. تفسیرالامام، ص ۱۸۳ـ۱۸۷.
۲. بقره، ۲۶.

محمد رسول اللّه فی دین‌اللّه و فی قدرته الّا کذبابة تطیر فی هذه الممالك الواسعة، و ما علیٌّ فی دین‌اللّه و فی قدرته الّا کبعوضة فی جملة هذه الممالك، مع أن فضل اللّه علی محمد و علیّ هو الفضل الذی لایفی به فضله علی جمیع خلقه من أول الدهر الی آخره. هذا ما قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی ذکر الذباب و البعوضة فی هذا المکان.[1]

و در تفسیر آیهٔ «خداوند شرم نمی‌کند از اینکه به پشه‌ای یا بالاتر از آن مثال زند...» آمده که به امام باقر علیه‌السلام گفتند: برخی از مدعیان دوستی شما پندارند که مراد از «پشه» علی علیه‌السلام است و مراد از «بالاتر از آن» که مگس باشد محمّد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! امام باقر علیه‌السلام فرمود: اینان چیزی را شنیده‌اند اما حقیقت آن را درک نکرده‌اند؛ روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه‌السلام نشسته بود که شنید کسی می‌گوید: «هرچه خدا خواهد و هر چه محمّد خواهد». و از دیگری شنید که می‌گفت: «هر چه خدا خواهد و هر چه علی خواهد». رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: محمّد و علی را قرین خدای عزوجل نسازید، بلکه گویید: «آنچه خدا خواهد سپس محمد خواهد، و آنچه خدا خواهد سپس علی خواهد». خواست خداوند خواست غالب و چیره‌ای است که برابر و همتا و قرین ندارد، و محمّد رسول‌خدا در برابر دین خدا و قدرت او نیست مگر مانند مگسی که در این ممالک گسترده پرواز می‌کند، و علی در برابر دین خدا و قدرت او نیست مگر مانند پشه‌ای در این ممالک پهناور؛ با آنکه فضل و عنایت خدا بر محمّد و علی به حدّی است که فضل و عنایت او بر همهٔ آفریدگانش از آغاز روزگار تا پایان آن به پای آن فضل و عنایت نمی‌رسد. این است آنچه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ مگس و پشه در این مورد فرموده است.

و فی تفسیر وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ،[2] عن الحسین بن علی علیه‌السلام حین قال لأهل بیته: قد جعلتکم فی حلّ من مفارقتی؛ و قالوا: لانفارقك، فقال علیه‌السلام: و اعلموا أنّ الدنیا حلوها و مرّها حُلم، و الانتباه فی دار الآخرة، و الفایز من فاز فیها، و الشقی من شقی فیها. أولا أحدّثکم بأول أمرنا و أمرکم معاشر أولیائنا و محبّینا و المتعصبین لنا لیسهل علیکم احتمال ما أنتم له معرضون؟ قالوا: بلی یابن رسول‌اللّه.

---

۱. تفسیرالامام، ص ۲۰۹-۲۱۰.
۲. بقره، ۳۴.

و در تفسیر آیهٔ «و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید...» آمده که حسین بن علی علیه‌السلام پس از آنکه به خاندانش فرمود: شما را آزاد گذاردم که از من جدا شوید، و آنان گفتند: از تو جدا نمی‌شویم، فرمود: تلخ و شیرین دنیا خوابی بیش نیست، و بیداری در سرای آخرت است، و رستگار کسی است که در آخرت رستگار باشد. و بدبخت کسی است که در آنجا بدبخت باشد. آیا شما را از آغاز کار خودمان و شما خبر ندهم ای گروه اولیا و دوستان و متعصّبین برای ما، تا تحمل آنچه در برابر آن قرار می‌گیرید بر شما آسان شود؟ گفتند: چرا، ای پسر رسول‌خدا.

قال: ان‌اللّه تعالی لما خلق آدم و سوّاه و علّمه أسماء کل شیء و عرضهم علی الملائکة و جعل محمداً و علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام أشباحاً خمسة فی ظهر آدم و کانت أنوارهم تضیء فی الآفاق من السماوات و الحجب و الجنان و الکرسی و العرش، فأمراللّه تعالی الملائکة بالسجود لآدم تعظیماً له انه قد فضّله بأن جعله وعاءً لتلك الأشباح التی قد عمّ أنوارها الآفاق. فسجدوا لآدم الّا ابلیس أبی أن یتواضع لجلال [عظمة] اللّه و أن یتواضع لأنوارنا أهل‌البیت و قد تواضعت لها الملائکة کلها، و استکبر و ترفّع و کان بابائه ذلك و تکبّره من الکافرین.[1]

فرمود: چون خداوند آدم را آفرید و اندام او را بیاراست و نام همهٔ چیزها را به او آموخت و آنان را بر فرشتگان عرضه کرد و محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را به صورت پنج شبح در صلب آدم قرار داد و نور آنان در آفاق آسمان‌ها و حجاب‌ها و بهشت‌ها و کرسی و عرش می‌درخشید، فرشتگان را فرمان داد تا به خاطر بزرگداشت آدم به او سجده کنند، زیرا او را این فضیلت بخشیده بود که ظرف آن نورهایی که آفاق را فراگرفته بود قرار داده بود. پس همه به آدم سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد از اینکه در برابر جلال خدا و انوار ما خاندان تواضع کند در حالی که همهٔ فرشتگان در برابر آن تواضع کرده بودند، و او کبر و بزرگی ورزید و به خاطر همین سر باز زدن و تکبرش از کافران گشت.

قال علی بن الحسین علیه‌السلام حدثنی أبی عن أبیه عن رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: قال: یا عباداللّه، ان آدم لمّا رأی النور ساطعاً من صلبه ـ اذ کان اللّه قد نقل أشباحنا من ذروة العرش

---

۱. تفسیرالامام، ص ۲۱۸ـ۲۱۹.

الی ظهره ـ رأی النور و لم‌یتبین الأشباح، فقال: یا رب، ما هذه الأنوار؟ قال اللّه تعالی: أنوار أشباح نقلتهم من أشرف بقاع عرشی الی ظهرك، و لذلك أمرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت وعاءً لتلك الأشباح.

امام سجاد علیه‌السلام از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت فرمود: ای بندگان خدا، چون آدم نور را از صلب خود ساطع دید ـ زیرا خداوند اشباح ما را از ستیغ عرش به پشت او منتقل کرده بود ـ نور را دید ولی اشباح را ندید، از این رو گفت: پروردگارا، این نورها چیست؟ خداوند فرمود: انوار اشباحی است که آنها را از شریف‌ترین بقعه‌های عرش خود به پشت تو منتقل ساختم، و به همین جهت فرشتگان را به سجدهٔ بر تو دستور دادم، زیرا تو ظرف آن اشباح بودی.

فقال آدم: یا رب، لو بیّنتها لی، فقال اللّه تعالی: انظر یا آدم الی ذروة العرش. فنظر آدم و واقع (وقع) نور أشباحنا فی ظهر آدم علی ذروة العرش، فانطبع فیه صور أنوار أشباحنا التی فی ظهره كما ینطبع وجه الانسان فی المرآة الصافیة، فرأی أشباحاً فقال: ما هذه الأشباح یا رب؟ قال تعالی: یا آدم، هذه أشباح أفضل خلایقی و بریّاتی، هذا محمد و أنا الحمید المحمود فی أفعالی، شققت له اسماً من أسمی. و هذا علیٌّ و أنا العلیّ العظیم، شققت له اسماً من أسمی. و هذه فاطمة و أنا فاطر السماوات و الارض، فاطم أعدائی عن رحمتی یوم فصل قضائی، و فاطم أولیائی عما یعیّرهم و یسیئهم، فشققت لها اسماً من اسمی. و هذان الحسن و الحسین و أنا المحسن المجمل، شققت اسمیهما من اسمی. هؤلاء خیار خلیقتی و كرام بریّتی، بهم آخذ و بهم أعطی، و بهم أعاقب و بهم أثیب، فتوصّل (فتوسّل) الیَّ بهم یا آدم، و اذا داهتك داهیة فاجعلهم الیَّ شفعاءَك، فانی آلیت علی نفسی قسماً حقاً لااُخیّب [بهم آملاً، و لا أردّ] بهم سائلاً. فلذلك حین زلّت منه الخطیئة دعا اللّه بهم، فتاب علیه و غفر له.[1]

آدم گفت: پروردگارا، کاش آنها را برایم آشکار می‌ساختی. خداوند فرمود: ای آدم، به ستیغ عرش بنگر. آدم نگریست و نور اشباح ما که در پشت آدم قرار داشت بر ستیغ تابید و صورت اشباح ما که در پشت او قرار داشت در عرش افتاد چنان که چهرهٔ انسان در آینهٔ صاف می‌افتد، پس اشباحی را دید و گفت: پروردگارا، این

---

۱. همان، ص ۲۱۹ـ۲۲۱.

اشباح چیستند؟ فرمود: ای آدم، اینها اشباح برترین خلایق و آفریدگان من است، این محمّد است و من حمید و محمود در افعال خویشم و برای او نامی از نام خود گرفتم. و این علی است و من علیّ عظیم هستم و برای او نامی از نام خود گرفتم. و این فاطمه است و من فاطر (آفرینندهٔ) آسمان‌ها و زمینم؛ من در روز داوری نهایی دشمنانم را از رحمت خویش فَطْم (جدا) می‌کنم و دوستانم را نیز از آنچه موجب سرزنش و ناخوشایندی آنها است جدا می‌سازم، پس برای او نامی از نام خود گرفتم. و این دو حسن و حسین‌اند و من محسن (نیکوکار) و خوش‌رفتارم، نام آن‌دو را از نام خود گرفتم. اینان بهترین خلایق و گرامی‌ترین آفریدگان منند، به خاطر آنان می‌گیرم و به خاطر آنان می‌بخشم، و به خاطر آنان کیفر می‌کنم و به خاطر آنان پاداش می‌دهم. پس ای آدم، به‌واسطهٔ آنان به من واصل شو (یا متوسل شو)؛ و هرگاه حادثه‌ای سخت به تو روی آورد آنان را شفیع خود به درگاه من قرار ده، زیرا من با سوگند حق بر خود لازم دانسته‌ام که به خاطر آنان هیچ آرزومندی را ناامید نسازم و هیچ خواهنده‌ای را تهیدست بازنگردانم. از این رو آدم هنگامی که آن خطا و لغزش از او سرزد خدا را به حق آنان خواند و خداوند هم توبهٔ او را پذیرفت و از خطایش درگذشت.

و فی تفسیر یا آدَمُ اسْکُنْ... قال الإمام علیه السلام: و انّ اللّه عزوجل لمّا لعن ابلیس بابائه، و أکرم الملائکة بسجودها لآدم و طاعتهم للّه تعالی، أمر بآدم و حواء الی الجنة و قال: یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها من الجنة رغداً واسعاً حَیْثُ شِئْتُما بلا تعب وَ لاتَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ شجرة علم، فانها لمحمد و آله خاصة دون غیرهم، لایتناول منها بأمر اللّه الاّ هم، و منها ما کان یتناوله النبی صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام بعد اطعامهم المسکین و الیتیم و الاسیر حتّی لم یحسّوا بعد بجوع و لاعطش و لا تعب و لا نصب، و هی شجرة تمیّزت من بین أشجار الجنّة عن سایر أشجار الجنة، لأن کلّ نوع منها یحمل نوعاً من الثمار و المأکول، و کانت هذه الشجرة و جنسها یحمل البرّ و العنب و التین و العنّاب و سایر أنواع الثمار و الفواکه و الأطعمة، فلذلك اختلف، فقال بعضهم: هی برّة، و قال [آخرون: هی عنبة، و قال] آخرون: هی تینة، و قال آخرون: هی عنّابة.

---

۱. بقره، ۳۵.

و در تفسیر آیهٔ «ای آدم تو و همسرت در بهشت جای گزینید...» امام علیه‌السلام فرمود: و چون خداوند ابلیس را به خاطر سر باززدن از سجده به آدم لعنت کرد و فرشتگان را به خاطر سجده به آدم و اطاعت خداوند گرامی داشت، آدم و حوّا را دستور داد به بهشت بروند و فرمود: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت جای گزینید و از آن» یعنی از بهشت «به‌طور رَغَد» یعنی گسترده «بخورید از هر جا که خواستید» بدون هیچ رنج و زحمتی «و به این درخت نزدیک نشوید» یعنی به درخت علم، زیرا آن مخصوص محمد و آل اوست نه دیگران، و به امر خدا کسی جز آنان نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. و از این درخت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس از آنکه به مسکین و یتیم و اسیر اطعام کردند بهره می‌بردند تا آنکه دیگر احساس گرسنگی و تشنگی و رنج و زحمت نمی‌کردند. و آن درختی بود در بهشت که از میان سایر درختان ممتاز بود، زیرا هر نوع آن چندین نوع از میوه‌ها و خوردنی‌ها بار می‌داد، و این درخت و جنس آن هم‌زمان گندم و انگور و انجیر و عنّاب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها را بار می‌داد،[1] به همین دلیل دربارهٔ آن اختلاف شده، برخی گندم، برخی انگور، برخی انجیر و برخی عنّاب گفته‌اند.

قال‌اللّه تعالی: و لاتقربا هذه الشجرة تلتمسان بذلك درجة محمد و آله فی فضلهم، فان اللّه خصّهم بهذه الدرجة دون غیرهم، و هی الشجرة التی من تناول منها باذن اللّه أُلهم علم الأولین و الآخرین من غیر تعلّم، و من تناول منها بغیر اذن اللّه خاب من مراده و عصی ربه فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِینَ بمعصیتكما و التماسكما درجة قد أُوثر بها غیركما، اذا أردتماها بغیر حكم اللّه تعالی ـ الحدیث.[2]

خداوند فرمود: «و به این درخت نزدیک نشوید» تا بخواهید با خوردن از آن درجهٔ محمد و آل او را در فضیلت طلب کنید، زیرا خداوند تنها آنان را به این درجه اختصاص داده، و آن درختی است که هرکه به اذن الهی از آن بخورد علم اولین و آخرین بدون آموزش به او الهام شود، و هرکه بی اذن الهی از آن بخورد به مراد خود نمی‌رسد و پروردگارش را نافرمانی کرده است «پس از ستمکاران

---

۱. این حدیث از متشابهات است و ظواهر آن ضد و نقیض است؛ گاه می‌گوید درخت علم بوده و گاه می‌گوید انواع میوه‌ها را داشته! و نیز نهی از درخت علم مخالف صریح آیهٔ تعلیم اسماء و موافق نورات تحریف شده است.

۲. تفسیر الامام، ص ۲۲۱-۲۲۲.

خواهید شد» به جهت نافرمانی‌تان و طلب درجه‌ای که ویژهٔ غیر شماست، چرا که آن را بدون حکم الهی خواستار شده‌اید...

و فی تفسیر قوله: وَ اَقیمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّکٰوةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعینَ:[1] و «أقیمُوا» ایضاً «الصلاة» علی محمد و آله الطاهرین الذین علیٌّ سیدهم و فاضلهم.[2]

و در تفسیر آیهٔ «و نماز را برپا دارید...» فرمود: «و به پا دارید» نیز «صلوت و درود را» بر محمّد و خاندان پاکش که علی سرور و فاضل آنان است.

و فی تفسیر هذه الآیة: فقال الیهود: و انّا نشهد أن لا اله الّا اللّه وحده لاشریك له، و أنك ـ یا محمد ـ عبده و رسوله وصفیه و خلیله، و ان علیاً أخوك و وزیرك و القیّم بدینك، و النائب عنك، و الفاضل علی من دونك، و هو منك بمنزلة هارون من موسی الّا انه لانبیّ بعدك.[3]

و در تفسیر همین آیه آمده که یهود گفتند: و ما گواهی می‌دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست که یکتا و بی‌شریک است، و تو ـ ای محمّد ـ بنده و فرستاده و برگزیده و دوست او هستی. و علی برادر و وزیر تو و سرپرست دین تو و جانشین توست و بر هر کس دیگر جز تو برتر است، و او نسبت به تو چون هارون نسبت به موسی است با این فرق که پس از تو پیامبری نیست.

و فی تفسیر قوله: وَ اِذْ اٰتَیْنا مُوسَی الْکِتٰابَ وَ الْفُرْقانَ،[4] قال الامام علیه السلام [أوحی اللّه الی موسی علیه‌السلام]: و قد بقی الفرقان، فرّق ما بین المؤمنین و الکافرین، و المحقّین و المبطلین، فجدّد علیهم العهد به، فانّی قد آلیت علی نفسی قسماً حقاً لا أتقبّل من احد ایماناً ولا عملاً الّا مع الایمان به. قال موسی: ما هو یا رب؟ قال اللّه تعالی: یا موسی، تأخذ علی بنی‌اسرائیل أن محمداً خیر النبیین و سید المرسلین، و ان أخاه و وصیه علیّاً خیر الوصیین، و أن أولیاءه الذین یقیمهم سادة الخلق أجمعین. (الی أن قال الامام علیه السلام) فأخذ علیهم موسی علیه السلام ذلك. فمنهم من اعتقده حقاً، و منهم من أعطاه بلسانه دون قلبه. فکان المعتقد منهم یلوح عن جبینه نور مبین، و من أعطاه بلسانه دون قلبه لیس له ذلك النور. فذلك الفرقان الذی أعطاه اللّه تعالی لموسی علیه السلام و هو فرقان ما بین المحقّین و المبطلین.[5]

---

۱. بقره، ۴۳.
۲. تفسیرالامام، ص ۲۳۱.
۳. همان، ص ۲۳۷.
۴. بقره، ۵۳.
۵. تفسیرالامام، ص ۲۵۳.

و در تفسیر آیهٔ «و آنگاه موسی را کتاب و فرقان دادیم» امام علیه‌السلام فرمود: خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد که فرقان باقی مانده است که میان مؤمنان و کافران و اهل حق و باطل جدایی می‌افکند، پس عهد آنان را با آن تجدید کن، زیرا من با سوگند حق بر خود لازم شمرده‌ام که از کسی ایمان و عملی را نپذیرم مگر همراه ایمان به آن. موسی گفت: پروردگارا، آن چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، از بنی‌اسراییل پیمان بگیر بر اینکه محمّد بهترین پیامبران و رسولان است، و برادر و وصیّ او علی بهترین اوصیاست، و دوستان او که وی آنان را به پا می‌دارد سرور همهٔ آفریدگانند...پس موسی علیه‌السلام این عهد را از آنان گرفت، برخی حقیقتاً بدان معتقد شدند و برخی تنها به زبان ـ نه به دل ـ اقرار کردند. اما آن کس که حقیقتاً اعتقاد داشت از پیشانیش نوری آشکار می‌درخشید، و آنکه تنها به زبان ـ نه به دل ـ اقرار کرده بود آن نور را نداشت. این است فرقانی (جداکننده‌ای) که خداوند به موسی علیه‌السلام عطا کرد و آن جداکنندهٔ میان اهل حق و باطل بود.

و فی تفسیر قوله: وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ[1] و عهودکم أن تعملوا بما فی التوراة و ما فی الفرقان الذی أعطیته موسی مع الکتاب المخصوص بذکر محمد و علیّ و الطیبین من آلهما بأنهم سادة الخلق و القوامون بأمر الحق. و اذ أخذنا میثاقکم أن تقرّوا به و أن تؤدّوه الی أخلافکم الی آخر مقدّراتی... .[2]

و در تفسیر آیهٔ «و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم» فرمود که از شما عهد و پیمان گرفتیم که به آنچه در تورات و آنچه در فرقان آمده عمل کنید، فرقانی که به موسی داده‌ام با کتابی که مخصوص به ذکر محمّد و علی و خاندان پاکشان است که آنان سروران خلق و برپادارندگان امر حق‌اند. «و یاد کنید آنگاه که از شما پیمان گرفتیم» که به آن اقرار کنید و آن را به نسل آیندهٔ خود نسل در نسل تا آخرین انسان‌هایی که مقدر کرده‌ام به دنیا آیند برسانید... .

و فی تفسیر قوله: وَ إِذ قال موسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ـ الآیة،[3] قال الامام علیه‌السلام: فألزم موسی أهل القبیلة بأمرالله أن یحلف خمسون من أماثلهم بالله القوی الشدید اله موسی و بنی‌اسرائیل و مفضّل محمد و آله الطیبین علی البرایا أجمعین ما قتلناه (الی أن

---

۱. بقره، ۶۳.
۲. تفسیرالامام، ص ۲۶۶.
۳. بقره، ۶۷.

قال﵇) و قد سمع الفتى ـ أى صاحب البقرة ـ من موسى بن عمران ذكر محمد و علىّ و آلهما الطيبين، فكان عليهم مصلّياً و لهم على جميع الخلق من الجن و الانس و الملائكة مفضّلاً، فلذلك صرفتُ اليه هذا المال العظيم ليتنعّم بالطيبات و يتكرّم بالهبات و الصّلات. (الى أن قال﵇) وَ يُريكمْ آياتِهِ ساير آياته سوى هذه من الدلالات على توحيده و نبوة موسى نبيّه و فضل محمدﷺ على «تَعْقِلُونَ» أى تتذكرون أن الذى يفعل هذه العجايب لايأمر الخلق الّا بالحكمة، و لايختار محمداً و آله الّا لأنهم أفضل ذوى الألباب.[1]

و در تفسیر آیهٔ «آنگاه که موسی به قومش گفت: خداوند شما را فرمان می‌دهد که گاوی را بکشید...» فرموده: پس موسی اهل آن قبیله را به امر خدا ملزم ساخت که پنجاه نفر از بزرگان و سرشناسان آنان به خدای قوی و نیرومند، خدای موسی و بنی‌اسراییل و برتری‌دهندهٔ محمّد و خاندان پاک او بر همهٔ آفریدگان سوگند بخورند که ما آن مقتول را نکشته‌ایم ... و آن جوان ـ یعنی صاحب گاو ـ ذکر محمّدو علی و خاندان پاکشان را از موسی شنید، از این رو بر آنان درود می‌فرستاد و آنان را از همهٔ آفریدگان از جن و انس و فرشتگان برتر می‌شمرد، و از این رو (من خداوند) این مال فراوان را متوجه او ساختم تا از چیزهای پاکیزه برخوردار شود و به بخشش‌ها و جایزه‌ها گرامی داشته شود...«و خداوند نشانه‌های خودش را به شما نشان می‌دهد» یعنی نشانه‌های دیگرش غیر از این نشانه‌ها را که بر توحید او و نبوت پیامبرش موسی و برتری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم سرور خلایق بر آفریدگان او دلالت دارد، و فضیلت او و خاندان پاکش را بر سایر آفریدگان خدا آشکار می‌سازد «شاید تعقل کنید» یعنی یادآور شوید که آن کس که این عجایب را انجام می‌دهد خلایق را جز به حکمت فرمان نمی‌دهد، و محمد و آل او را برنمی‌گزیند جز بدین خاطر که آنان برترین خردمندانند.

و فى تفسير قوله تعالى: فَهِيَ كَالْحِجارَةِ،[2] و أنهم لايظنون الّا ما يقول لهم رؤساؤهم من تكذيب محمدﷺ فى نبوته، و امامة علىﷺ سيد عترته، و هم يقلدونهم مع أنه محرم عليهم [تقليدهم].[3]

---

۱. تفسیرالامام، ص ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۲.
۲. بقره، ۷۴. و مطلب بعد ذیل آیهٔ ۷۸: و منهم امیّون...است.
۳. تفسیرالامام، ص ۲۹۹.

و در تفسیر آیهٔ «و برخی از آنان امّی هستند...» فرموده: و آنان باور نمی‌دارند مگر آنچه راکه سرانشان از تکذیب نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی علیه‌السلام سرور خاندان او می‌گویند، و آنان از آن سران تقلید می‌کنند با آنکه تقلیدشان بر آنان حرام است.

و فی تفسیر هذه الآیة:[1] قال رسول‌اللّه ﷺ: لأن ولایة علیّ حسنة لایضر معها سیّئة من السیّئات ـ و ان جلّت ـ الّا ما یصیب أهلها من التطهیر منها بمحن الدنیا و ببعض العذاب فی الآخرة الی أن ینجو منها بشفاعة مواليه الطیبین الطاهرین. و ان ولایة أضداد علیّ و مخالفة علیّ سیّئة لاینفع معها حسنة الّا ما ینفعهم بطاعاتهم فی الدنیا بالنعم و الصحة والسعة، فیردون الآخرة و لایکون لهم الّا دائم العذاب.

و در تفسیر همین آیه آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:...زیرا ولایت علی حسنه‌ای است که با بودن آن هیچ گناهی زیان نمی‌رساند اگرچه بزرگ باشد، مگر آنچه به خاطر پاک‌شدن صاحب آن به وی می‌رسد از رنج‌های دنیا و برخی از عذاب‌ها در آخرت تا آنکه به شفاعت مولاهای پاک و پاکیزه‌اش از آن نجات یابد. و ولایت سران ضد علی و مخالفت با علی گناهی است که با بودن آن هیچ حسنه‌ای سود نمی‌بخشد مگر سودهایی که در دنیا در اثر اطاعت می‌برند از نعمت‌ها و سلامتی و گشایش روزی، آنگاه به سرای آخرت وارد می‌شوند در حالی که جز عذاب دایم نخواهند داشت.

ثم قال: ان من جحد ولایة علیّ لایری الجنة بعینه أبداً الّا ما یراه بما یعرف به أنه لو کان یوالیه لکان ذلك محله و مأواه و منزله، فیزداد حسرات و ندامات. و انّ من یوالی علیاً و برئ من أعدائه و سلّم لأولیائه لایری النار بعینه أبداً الّا ما یراه، فیقال له: لو کنت علی غیر هذا لکان ذلك مأواك، و الّا ما یباشره منها ان کان مسرفاً علی نفسه بما دون الکفر الی أن ینظّف بجهنّم کما ینظّف القذر من بدنه بالحمام، ثم ینقل عنها بشفاعة مواليه.[2]

سپس فرمود: کسی که ولایت علی را انکار کند هرگز بهشت را به چشم خود نبیند مگر آن مقداری راکه از دیدن آنها پی برد که اگر علی را دوست می‌داشت آنجا محل و مأوا و منزل او بود، و با دیدن آنها بر حسرت و پشیمانی او افزوده

---

۱. مطلب بعد ذیل آیهٔ ۸۱: بلی من کسب سیّئة...است.

۲. تفسیرالامام، ص ۳۰۵.

می‌شود. و کسی که علی را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و تسلیم اولیای او باشد هرگز آتش دوزخ را به چشم خود نبیند مگر آن مقداری که چون آن را ببیند به او گفته شود: اگر طور دیگری بودی (ولایت نداشتی) اینجا جایگاه تو بود، و نیز آن مقداری که اگر گناهی کمتر از کفر داشته باشد با آن روبه‌رو می‌شود تا با سوختن در دوزخ پاک شود چنان که با حمام کردن، چرک و آلودگی را از بدن خود پاک می‌سازد، سپس با شفاعت مولاهایش از دوزخ انتقال پیدا می‌کند.

و فی تفسیر هذه الآیة: و قال رجل لعلیّ بن الحسین علیه‌السلام: یابن رسول‌اللّه، أنا من شیعتکم الخلّص. فقال له: یا عبداللّه، **فاذاً أنت کابراهیم الخلیل الذی قال‌اللّه له: وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیمُ، إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیمٍ.**[1] **فان کان قلبك کقلبه فأنت من شیعتنا، و ان لم‌یکن قلبك کقلبه و هو طاهر من الغشّ و الغلّ [فانت من محبّینا]، و الّا فانّك ان عرفت أنك بقولك کاذب فیه انّك لمبتلی بفالج لایفارقك الی الموت، أو جذام، لیکون کفّارة لإثمك.**[2]

و در تفسیر همین آیه آمده که مردی به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: ای پسر رسول‌خدا، من از شیعیان خالص شما هستم. امام فرمود: ای بندهٔ خدا، بنابراین تو مانند ابراهیم خلیل هستی که خداوند دربارهٔ او فرموده: «و همانا از شیعیان او (شیعیان علی) ابراهیم است که با دلی پاک نزد پروردگارش آمد». پس اگر دلت مانند دل او پاک باشد از شیعیان ما هستی، و اگر دلت مانند دل او پاک از غلّ و غش نبود از دوستان ما هستی (نه از شیعیان ما)، و الّا اگر خودت بدانی که در این سخن دروغ‌گویی، به فلج یا جذامی گرفتار خواهی شد که تا دم مرگ از تو جدا نشود، تا کفّارهٔ این گناهت باشد.

و فی تفسیر قوله عزوجل: وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ[3] ـ الآیة، قال أبویعقوب یوسف بن‌زیاد و علی بن سیّار رحمهما‌الله: حضرنا لیلة علی غرفة الحسن بن علیّ علیه‌السلام و قد کان ملك الزمان معظّماً له و حاشیته له مبجّلین، اذ مرّ علینا والی البلد و معه رجل مکتوف، و الحسن بن علی علیه‌السلام مشرف من روزنته. فلما رآه الوالی ترجّل عن دابّته اجلالاً له، فقال الحسن بن علی علیه‌السلام: **عد الی موضعك**، فعاد و هو معظّم له، فقال: یابن رسول‌اللّه،

---

۱. صافات، ۸۳ـ۸۴.
۲. تفسیرالامام، ص ۳۰۹.
۳. بقره، ۸۰.

أخذت هذا فی هذه اللیلة علی باب حانوت صیرفی، فاتّهمته بأنه یرید أن ینقبه و السرقة منه، فقبضت علیه؛ فلما هممت أن أضربه خمسمائة ـ و هکذا سبیلی فیمن أتّهمه ممن آخذه ـ لیکون قد ینقی ببعض ذنوبه قبل أن یأتینی و یسألنی فیه من لاأطیق مدافعته، فقال لی: اتق اللّه، ولاتتعرض لسخط اللّه، فانی من شیعة علیّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و شیعة هذا الامام القائم بأمر اللّه. فکففت عنه فقلت: أنا مارٌّ بك علیه، فان عرفك بالتشیع أطلقت عنك و الّا قطعت یدك و رجلك بعد أن أجلدك ألف سوط! و قد جئتك به یابن رسول‌اللّه، فهل هو من شیعة علیّ علیه‌السلام کما ادعی؟

و در تفسیر آیهٔ: «و گفتند: هرگز آتش به ما نمی‌رسد مگر چند روزی...» آمده که ابویعقوب یوسف بن زیاد و علی بن سیّار گویند: شبی در اتاق امام عسکری علیه‌السلام حاضر بودیم ـ و شاه زمان (به ظاهر) آن حضرت را تعظیم می‌کرد و اطرافیان او نیز امام را احترام می‌نمودند ـ که والی شهر بر ما گذشت در حالی که مردی کت‌بسته همراه او بود و امام علیه‌السلام از پنجره سر بیرون کرده بود. چون چشم والی به آن حضرت افتاد به احترام از مرکب پیاده شد، امام فرمود: به جای اولت بازگرد، و او با ادای احترام برگشت و گفت: ای پسر رسول‌خدا، امشب من این شخص را بر درِ دکان صرافی دیدم و گمان بردم که می‌خواهد نقبی زند و دزدی کند، پس او را دستگیر کردم؛ و عادت من این است که به هر که مظنون شوم و او را دستگیر کنم او را پانصد تازیانه می‌زنم. چون خواستم او را پانصد تازیانه زنم تا به خاطر برخی از گناهانش کیفر بیند و پاک شود پیش از آنکه کسی که نمی‌توانم حرف او را رد کنم نزد من آید و او را شفاعت نماید، به من گفت: از خدا پروا کن و خود را در معرض خشم خدا قرار مده، زیرا من از شیعیان علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از شیعیان این امام که قائم به امر خداست هستم. من دست از او بازداشتم و گفتم: تو را نزد او می‌برم، و اگر تو را به تشیع شناخت آزادت می‌کنم و گرنه دست و پایت را می‌برم پس از آنکه هزار تازیانه‌ات بزنم! و اکنون ای پسر رسول‌خدا، او را نزد شما آورده‌ام، آیا او چنان‌که ادعا دارد از شیعیان علی علیه‌السلام است؟

فقال الحسن بن علی علیه‌السلام: معاذاللّه، ما هذا من شیعة علی علیه‌السلام، و انما ابتلاه اللّه فی یدیك لاعتقاده فی نفسه أنه من شیعة علی علیه‌السلام. فقال الوالی: الآن کفیتنی مؤونته، الآن أضربه

خمسمائة ضربة لاحرج علیّ فیها. فلما نحّاه بعیداً قال: ابطحوه؛ فبطحوه، و أقام علیه جلاّدین، واحداً عن یمینه، و آخر عن شماله، فقال أوجعاه. فأهویا الیه بقضیبهما، فکانا لایصیبان استه شیئاً، انما یصیبان الأرض! فضجر من ذلك فقال: ویلکم، تضربون الأرض؟! اضربوا استه. فعدلت أیدیهم فجعلا یضرب بعضهم بعضاً و یصیح و یتأوّه، فقال: ویحکم، مجانین أنتم؟ یضرب بعضکم بعضاً! اضربوا الرجل. فقالوا: ما نضرب الاّ الرجل و ما نقصد سواه لکن تعدل أیدینا حتی یضرب بعضنا بعضاً.

امام عسکری علیه‌السلام فرمود: پناه بر خدا، این از شیعیان علی علیه‌السلام نیست، و خداوند او را به همین خاطر که خود را (به ناروا) از شیعیان علی علیه‌السلام پنداشته در دست تو گرفتار ساخته است. والی گفت: اکنون زحمت مرا دربارهٔ او کم کردی، اینک او را پانصد تازیانه می‌زنم و گناهی هم بر من نیست. چون او را به جایی دوردست برد به مأموران گفت: او را به‌رو بر زمین بخوابانید؛ او را خواباندند، و دو جلاد از راست و چپ بر او گماشت و گفت: او را تازیانه زنید. آنان ترکه‌های چوب خود را بر او فرود می‌آوردند اما به پشت او نمی‌زدند بلکه بر زمین می‌زدند! والی ناراحت شد و گفت: وای بر شما، زمین را می‌زنید؟! بر پشت او بزنید. اما دست‌های آنان منحرف می‌شد و تازیانه را بر یکدیگر می‌زدند و آه خودشان بلند می‌شد. والی گفت: ای بیچاره‌ها، مگر دیوانه شده‌اید؟ چرا یکدیگر را می‌زنید؟! این مرد را بزنید. گفتند: ما این مرد را می‌زنیم و قصدمان هم کسی جز او نیست ولی دست‌هایمان منحرف می‌شود و یکدیگر را می‌زنیم.

قال: فقال: یا فلان و یا فلان، حتی دعا أربعة فصاروا مع الأولین ستّة، و قال: أحیطوا به. فأحاطوا به و کان یعدل بأیدیهم و ترفع عصیّهم الی فوق، فکانت لاتقع بالوالی، فسقط عن دابته و قال: قتلتمونی قتلکم اللّه، ما هذا؟! فقالوا: ما ضربنا الاّ ایاه! ثم قال لغیرهم: تعالوا اضربوا هذا. فجاؤا فضربوه بعد. فقال: ویلکم، ایای تضربون؟! فقالوا: لا واللّه، لانضرب الاّ الرجل. فقال الوالی: فمن أین لی هذه الشجّات برأسی و وجهی و بدنی ان لم‌تکونوا تضربونی؟! فقالوا: شلّت أیماننا ان کنّا قصدناك بضرب.

والی چهار نفر دیگر را صدا زد و با آن‌دو نفر شش نفر شدند و گفت: دور او را بگیرید و بزنید. آنان دور او حلقه زدند اما دست‌هاشان منحرف می‌شد و تازیانه‌هاشان بالا می‌رفت و به خودِ والی می‌خورد و او از مرکبش فرو افتاد و گفت: مرا کشتید، خدا بکشدتان، این چه کاری است که می‌کنید؟! گفتند: ما او را می‌زنیم! سپس به چند جلاد دیگر گفت: پیش آیید و او را بزنید. آمدند و باز خود والی را زدند، والی گفت: مرا می‌زنید؟! گفتند: نه به خدا، ما جز این مرد را نمی‌زنیم. والی گفت: اگر مرا نمی‌زنید پس این زخم‌ها بر سر و صورت و بدن من از کجاست؟! گفتند: دست‌های ما فلج باد اگر بخواهیم تو را بزنیم.

فقال الرجل للوالی: یا عبدالله، أما تعتبر بهذه الألطاف التی بها یصرف عنی هذا الضرب؟ ویلك، ردّنی الی الامام فامتثل فیّ أمره. فرَّده الوالی بین یدی الحسن‌بن علی علیه‌السلام فقال: یابن رسول‌الله، عجباً لهذا! أنکرتَ أن یکون من شیعتکم، و من لم‌یکن من شیعتکم فهو من شیعة ابلیس و هو فی النار، و قد رأیت له من المعجزات ما لایکون الّا للانبیاء! فقال الحسن‌بن علی علیه‌السلام: قل: أو للأوصیاء.

مرد متّهم به والی گفت: ای بندهٔ خدا، آیا از این الطافی که به سبب آنها این ضربه‌ها از من دور می‌شود عبرت نمی‌گیری؟ وای بر تو، مرا نزد امام ببر و فرمان او را دربارهٔ من اجرا کن. والی او را نزد امام علیه‌السلام برد و گفت: ای پسر رسول‌خدا، مطلب شگفتی است! شما انکار کردی که این از شیعیان شما باشد، و کسی که از شیعیان شما نباشد از شیعیان شیطان خواهد بود و در آتش جای خواهد داشت، اما من از او معجزاتی دیدم که جز از انبیا سر نمی‌زند! امام فرمود: بگو: یا از اوصیا.

فقال الحسن‌بن علی علیه‌السلام للوالی: یا عبدالله، انه کذب فی دعواه أنه من شیعتنا کذبة لو عرفها ثم تعمّدها لابتلی بجمیع عذابك له، و لبق فی المطبق ثلاثین سنة، ولکن الله رحمه لاطلاق کلمة علی ما عنی لا علی ما تعمّد من کذب. و أنت ـ یا عبدالله ـ فاعلم أن الله عزوجل قد خلّصه من یدیك، خلِّ عنه فانه من موالینا و محبّینا و لیس من شیعتنا.

آنگاه امام به والی فرمود: ای بندهٔ خدا، او در این ادعا که از شیعیان ماست دروغ گفت، و اگر به عمد دروغ گفته بود به همهٔ شکنجه‌هایی که تو در نظر داشتی گرفتار می‌شد و سی سال در سیاه چال می‌ماند، ولی خداوند به او رحم کرد به

خاطر آنکه سخنی گفت که قصدش چیز دیگری بود و عمداً دروغ نگفت. و تو ای بندهٔ خدا بدانکه خداوند او را از دست تو نجات داد، پس او را رها کن که او از موالیان و دوستان ماست اما از شیعیان ما نیست.

فقال الوالی: ما کان هذا کله عندنا الّا سواء، فما الفرق؟ [قال له الامام علیه‌السلام: **الفرق أن شیعتنا هم الذین یتّبعون آثارنا، و یطیعونا فی جمیع اوامرنا و نواهینا، فاولئك شیعتنا. فاما من خالفنا فی کثیر مما فرضه اللّه علیه فلیسوا من شیعتنا**].

والی گفت: این دو در نظر ما یکسان است، پس فرق آنها چیست؟ امام فرمود: فرق آنها آن است که شیعیان ما کسانی هستند که پا جای پای ما می‌گذارند و در همهٔ امر و نهی‌های ما از ما پیروی می‌کنند، چنین کسانی شیعیان ما هستند. اما کسانی که در بسیاری از چیزهایی که خداوند بر آنان واجب کرده با ما مخالفت می‌کنند از شیعیان ما نیستند (بلکه از دوستان ما هستند).

قال الامام علیه‌السلام للوالی: **تُب فقد کذبت کذبة لو تعمّدتها لابتلاك اللّه عزوجل بضرب ألف سوط أوسجن (و سجن) ثلاثین سنة فی المطبق. فقال: و ما هی یابن رسول‌اللّه؟ فقال: بزعمك أنك رأیت له المعجزات، ان المعجزات لیست له، انما هی لنا. أظهره اللّه تعالی فیه ابانة لحجّتنا (لمحبّتنا) و ایضاحاً لجلالتنا و شرفنا. ولو قلت: شاهدت معجزات، لم أُنکره علیك. أَلیس أحیاء عیسی علیه‌السلام المیت معجزة؟ أهی للمیت أم عیسی علیه‌السلام؟ أولیس خلق من الطین کهیئة الطیر فصار طیراً باذن اللّه معجزة؟ أهی للطایر أم لعیسی علیه‌السلام؟ أو لیس الذین جعلوا قردة خاسئین معجزة؟ أهی للقردة أم لنبیّ ذلك الزمان؟** فقال الوالی: أستغفر اللّه و أتوب الیه.

آنگاه امام علیه‌السلام به والی گفت: تو هم توبه کن، زیرا دروغی گفته‌ای که اگر عمداً گفته باشی خداوند تو را به خوردن هزار تازیانه یا سی سال (و سی‌سال) زندان‌شدن در سیاه‌چال گرفتار خواهد کرد. گفت: ای پسر رسول‌خدا، کدام دروغ؟ فرمود: به خاطر آنکه معجزات را از آنِ او دیدی، در حالی که آن معجزات از آنِ او نبود بلکه از ما بود که خداوند در او آشکار ساخت تا محبت (یا حجت) ما را آشکار سازد و شکوه و شرافت ما را پدیدار نماید. و اگر می‌گفتی: معجزاتی دیدم، بر تو ایراد نمی‌گرفتم. آیا مرده زنده کردن عیسی مسیح معجزه نبود؟ آیا معجزهٔ آن مرده بود یا معجزهٔ عیسی؟ آیا مجسمهٔ پرنده را از گل ساختن و به اذن خدا پرنده‌شدنِ آن، معجزه نبود؟ آیا معجزهٔ پرنده بود یا معجزهٔ عیسی؟ آیا

کسانی که بوزینه و زبون شدند معجزه نبود؟ آیا معجزهٔ بوزینگان بود یا معجزهٔ پیامبر آن زمان؟ والی گفت: از خداوند آمرزش می‌طلبم و به سوی او بازمی‌گردم.

ثم قال الحسن بن علی علیه‌السلام للرجل الذی قال انه من شیعة علی علیه‌السلام: یا عبداللّه، لست من شیعة علی علیه‌السلام، انما انت من محبّیه، و انما شیعة علی علیه‌السلام الذین قال اللّه عزوجل فیهم: وَالَّذینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِکَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ.[1] هم الذین آمنوا باللّه، و وصفوه بصفاته، و نزّهوه عن خلاف صفاته، و صدّقوا محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله فی أقواله، و صوّبوه فی کل أفعاله، و رأوا علیاً علیه‌السلام بعده سیداً اماماً قرماً هماماً لایعدله من اُمة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله أحد و لاکلهم اذا جمعوا فی کفة یوزنون بوزنه، بل یرجح علیهم کما یرجح السماء و الارض [علی الذرّة]. و شیعة علی هم الذین لایبالون فی سبیل اللّه أ وقع الموت علیهم أو وقعوا علی الموت. و شیعة علیّ هم الذین یؤثرون اخوانهم علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة. و هم الذین لایراهم اللّه حیث نهاهم، و لایفقدهم حیث أمرهم. و شیعة علی علیه‌السلام هم الذین یقتدون بعلیّ علیه‌السلام فی اکرام اخوانهم المؤمنین. ما عن قولی أقول لك هذا بل أقوله عن قول محمد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله.

سپس امام علیه‌السلام به مردی که مدعی بود شیعهٔ علی علیه‌السلام است فرمود: ای بندهٔ خدا، تو از شیعیان علی علیه‌السلام نیستی بلکه از دوستان اویی؛ شیعیان علی علیه‌السلام کسانی هستند که خداوند در حق آنان فرموده: «و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند آنان اهل بهشت‌اند و در آن جاودانند». آنان کسانی هستند که به خدا ایمان آوردند و او را به صفاتش وصف نمودند و از صفات ناروا منزه دانستند، و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را در گفتارهایش تصدیق نمودند و در همهٔ کارهایش درستکار شمردند، و علی علیه‌السلام را پس از او سرور و پیشوا و آقا و بزرگوار دانستند، امامی که احدی از امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم با او برابر نیست و نیز اگر همهٔ آنان را در یک کفهٔ ترازو نهند و با علی علیه‌السلام بسنجند باز هم با او برابر نیستند بلکه او از آنان سنگین‌تر است چنان که آسمان و زمین از ذرّه سنگین‌ترند. و شیعیان علی کسانی هستند که در راه خدا باک ندارند که مرگ سراغ آنان آید یا آنان سراغ مرگ روند. و شیعیان علی کسانی هستند که برادرانشان را بر خود مقدم می‌شمارند اگرچه خود

---

۱. بقره، ۸۲.

نیازمندتر باشند. و آنان کسانی هستند که خداوند آنان را در جایی که نهی کرده در آن باشند حاضر نمی‌بیند، و در جایی که فرمان داده در آن باشند غایب نمی‌یابد. و شیعیان علی علیه‌السلام کسانی هستند که در گرامی‌داشت برادران مؤمن خود به آن حضرت اقتدا می‌کنند. البته این را از قول خود نمی‌گویم بلکه از قول محمّد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گویم.

**فذلك قوله تعالى: و عملوا الصالحات، قضوا الفرايض كلّها بعد التوحيد و اعتقاد النبوة و الامامة، و أعظمها فرضاً قضاء حقوق الاخوان فى اللّه، و استعمال التقية من أعداء اللّه عزوجل. قال رسول‌اللّه ﷺ: مثل مؤمن لا تقية له كمثل من لا رأس له. و مثل مؤمن لايراعى حقوق اخوانه المؤمنين كمثل مَن حواسه كلها صحيحة فهو لايتأمل بعقله، و لايبصر بعينه، ولايسمع بأُذنه، و لايعبّر بلسانه عن حاجته، و لايدفع المكاره عن نفسه باداء الحجة، و لايبطش لشيء بيديه، و لاينهض الى شيء برجليه، فذلك قطعة من لحم قد فاتته المنافع و صار غرضاً لكل المكاره. فكذلك المؤمن اذا جهل حقوق اخوانه فاته ثواب حقوقهم، فكان كالعطشان بحضرة الماء البارد فلم‌يشرب حتى طفى؛ و بمنزلة ذى‌الحواس لم‌يستعمل شيئاً منها لدفاع المكروه ولا لانتفاع المحبوب، فاذا هو سليب كل نعمة، مبتلى بكل آفة.**[1]

پس این است معنی آیهٔ «و کارهای شایسته کردند» یعنی همهٔ واجبات را به‌جا آوردند پس از اعتقاد به توحید و نبوت و امامت، و بزرگ‌ترین آن واجبات ادای حقوق برادران دینی و به کار بردن تقیّه از دشمنان خداست. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مثل مؤمنی که تقیه نمی‌کند مثل کسی است که سر در بدن ندارد. و مثل مؤمنی که حقوق برادران مؤمنش را رعایت نمی‌کند مثل کسی است که همهٔ حواس او سالم است اما با عقلش نمی‌اندیشد و با چشمش نمی‌بیند و با گوشش نمی‌شنود و با زبانش حاجت خود را بیان نمی‌کند و ناگواری‌ها را با ادای حجت و دلیل از خود دور نمی‌سازد و با دست‌هایش چیزی را به قدرت نمی‌گیرد و با پاهایش به سوی چیزی برنمی‌خیزد، و او چون پاره‌گوشتی است که همهٔ منافع را از دست داده و آماج همهٔ ناگواری‌ها گشته است. همچنین اگر مؤمن حقوق برادران دینی‌اش را نادیده بگیرد پاداش ادای

---

۱. *تفسیرالامام*، ص ۳۱۶-۳۲۰.

حقوق آنان از دستش می‌رود و به تشنه لبی می‌ماند که آب سرد در اختیار دارد اما نمی‌نوشد تا از تشنگی جان دهد؛ و نیز مانند کسی است که از حواس سالم برخوردار است اما هیچ کدام را برای ردّ چیز ناگوار و بهره‌وری از چیز دوست‌داشتنی و گوارا به کار نمی‌برد، که چنین کسی هر نعمتی را از دست داده و به هر آفتی دچار خواهد بود.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ،[1] قالوا: یا رسول‌اللّه، أخبرنا عن علّی أ هو أفضل أم ملائكة اللّه المقربون؟ فقال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: و هل شرّفت الملائكة بحبّها لمحمد و علیّ و قبولها لولایتهما؟! انه لا أحد من محبّی علیّ تنظف قلبه من قذر الغش و الدخل و الغلّ و نجاسات الذنوب الّا كان أطهر و أفضل من الملائكة. و هل أمر اللّه الملائكة بالسجود لآدم الّا لما كانوا قد ظنّوا فی نفوسهم أنه لایصیر فی الدنیا خلق بعدهم اذا رفعوا عنهاوهم ـ یعنون أنفسهم ـ أفضل منه فی الدین فضلاً و أعلم باللّه [و بنبیّه علماً] فأراد اللّه أن یعرّفهم أنهم قد أخطأوا فی ظنونهم و اعتقاداتهم، فخلق آدم و علّمه الأسماء كلها ثم عرضها علیهم، فعجزوا عن معرفتها. (الی أن قال علیه‌السلام) علیٌّ علیه‌السلام وصی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، و محضه وداده، و خیر خلق‌اللّه بعد محمد رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله.[2]

و در تفسیر آیهٔ «و همانا موسی را کتاب دادیم...» آمده که گفتند: ای رسول‌خدا، ما را خبر ده که آیا علی افضل است یا فرشتگان مقرب خدا؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا فرشتگان جز به خاطر دوستی محمّد و علی و قبول ولایت آن دو شرافت یافته‌اند؟! همانا احدی از دوستان علی نیست که دلش از آلودگی غش و غلّ و خیانت و نجاسات گناهان پاک باشد مگر آنکه پاک‌تر و برتر از فرشتگان است. و آیا خداوند فرشتگان را جز بدین خاطر امر فرمود به آدم سجده کنند که آنان پیش خود پنداشتند که پس از آنها ـ آنگاه که از دنیا برداشته شوند ـ آفریده‌ای در دنیا پدید نیاید مگر آنکه آنان از او دیندارتر و خدا و پیامبر شناس‌ترند؟! پس خداوند خواست آنان را آگاه کند که در این پنداشت و اعتقاد خطا کرده‌اند، از این‌رو آدم را آفرید و همهٔ نام‌ها را به او آموخت سپس آنها را بر

---

۱. بقره، ۸۷.

۲. *تفسیرالامام*، ص ۳۸۳ـ۳۸۶. و در جملات اخیر تصرفاتی شده و ضمیر فاعل «محض» که دیگری است به علی علیه‌السلام برگشته است ولی ما طبق همین متن ترجمه کردیم.

فرشتگان عرضه کرد اما فرشتگان از شناخت آنها درماندند... علی وصی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوستدار واقعی و خالص او و بهترین خلق خدا پس از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ،[1] فقال آدم: فکیف أصنع یا رب حتی أکون تائباً تقبل توبتی؟ فقال اللّه عزوجل: تسبحنی بما أنا أهله، و تعترف بخطیئتك کما أنت أهله، و تتوسل الیّ بالفاضلین الذین علّمتك أسماءَهم، و فضّلتك بهم علی ملائکتی، و هم محمد و آله الطیبون و أصحابه الخیّرون.[2]

و در تفسیر آیهٔ «و گفتند: دل‌های ما در غلاف است (و چیزی نمی‌فهمیم)...» آمده که آدم گفت: پروردگارا، پس چه کنم تا توبه‌کار محسوب شوم و توبه‌ام را بپذیری؟ خداوند فرمود: مرا آن‌گونه که سزاوارم تسبیح می‌گویی و به گناه خود چنان که شایستهٔ توست اعتراف می‌کنی و توسل می‌جویی به آن برترانی که نام‌های آنان را به تو آموختم و تو را به خاطر آنان (که در صلب تو هستند) بر فرشتگانم برتری دادم و آنان محمّد و خاندان پاک و یاران برگزیدهٔ اویند.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ لَمّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ،[3] قال: قال الامام علیه السلام: «مُصَدِّقٌ» ذلک الکتاب «لِما مَعَهُم» من التوراة التی بیّن فیها أن محمداً الأمّیّ من ولد اسماعیل، المؤیّد بخیر خلق اللّه بعده علیّ ولیّ اللّه.[4]

و در تفسیر آیهٔ «و چون کتابی از سوی خدا بر آنان آمد...» امام علیه‌السلام فرمود: آن کتاب، توراتی را که در اختیار آنان بود و در آن بیان شده بود که محمّد امّی از فرزندان اسماعیل است و به‌وسیلهٔ بهترین خلق خدا پس از او یعنی علی ولی‌اللّه تأیید خواهد شد، تصدیق می‌کند.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنوا بِما أَنْزَلَ اللّهُ،[5] فکذلك فرض اللّه الایمان بولایة علیّ بن أبی طالب علیه السلام کما فرض الایمان بمحمد صلی الله علیه و آله، فمن قال: آمنت بنبوة محمد و کفرت بولایة علیّ، فما آمن بنبوة محمد صلی الله علیه و آله.[6]

و در تفسیر آیهٔ «و چون به آنان گفته شد که به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید...»

---

۱. بقره، ۸۸.
۲. تفسیرالامام، ص ۳۹۱.
۳. بقره، ۸۹.
۴. تفسیرالامام، ص ۳۹۳.
۵. بقره، ۹۱.
۶. تفسیرالامام، ص ۴۰۴.

آمده: همچنین خداوند ایمان به ولایت علی بن ابی‌طالب را مانند ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم واجب کرد، پس هر که گوید: «من به نبوت محمّد ایمان دارم و به ولایت علی کافرم» هرگز به نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورده است.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ لَقَدْ جاءَكُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّناتِ،[1] قال أبويعقوب: قلت للامام علیه‌السلام: فهل كان لرسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و أميرالمؤمنين علیه‌السلام آيات تضاهي آيات موسى؟ فقال علیه‌السلام: علیٌّ علیه‌السلام نفس رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، و آيات رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آيات علیّ علیه‌السلام، و آيات علیّ علیه‌السلام آيات رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله....[2]

و در تفسیر آیهٔ «و همانا موسی با دلایل روشن بر شما آمد...» آمده که ابویعقوب گفت: به امام علیه‌السلام گفتم: آیا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام هم معجزاتی مانند معجزات موسی داشتند؟ فرمود: علی علیه‌السلام جان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و معجزات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم معجزات علی علیه‌السلام و معجزات علی علیه‌السلام معجزات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است [و خداوند معجزه‌ای به موسی علیه‌السلام و پیامبران دیگر نداد مگر آنکه مثل آن یا بزرگ‌تر از آن را به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم داد].

و فی تفسیر قُلْ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجِبْريلَ،[3] أما ما كان من النصّاب فهو أن رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لما كان لايزال يقول فی علی علیه‌السلام الفضايل التی خصّه اللّه عزوجل بها و الشرف الذی أهّله اللّه تعالی له، و كان فی بعض ذلك يقول: أخبرنی به جبرئيل عن اللّه و يقول فی بعض ذلك: جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره، و يفتخر جبرئيل على ميكائيل فی انه عن يمين علیّ الذی هو أفضل من اليسار ـ كما يفتخر نديم الملك العظيم فی الدنيا يجلسه الملك عن يمينه على النديم الآخر الذی يجلسه على يساره ـ و يفتخران على اسرافيل الذی خلفه بالخدمة، و ملك الموت الذی أمامه بالخدمة، و أن اليمين و الشمال أشرف من ذلك كافتخار ندماء الملك على زيادة قرب محلهم من ملكهم.

---

۱. بقره، ۹۲.
۲. تفسیرالامام، ص ۴۱۰.
۳. بقره، ۹۷.

و در تفسیر آیهٔ «بگو: هر که دشمن جبرییل باشد...» آمده: اما آنچه از دشمنان علی دربارهٔ اظهار بیزاری از جبرییل و...سر زد به خاطر آن بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته دربارهٔ علی علیه‌السلام فضایلی را می‌گفت که خداوند مخصوص او داشته و شرافتی را که خداوند شایستهٔ او دانسته است، و در برخی موارد می‌فرمود: «این مطلب را جبرییل از جانب خداوند برایم گفت» و در برخی دیگر می‌فرمود: «جبرییل در سمت راست او و میکاییل در سمت چپ او قرار دارند، و جبرییل بر میکاییل می‌بالد که در سمت راست علی قرار دارد که از سمت چپ او برتر است ـ چنان که در دنیا ندیم بزرگ شاه که سمت راست او قرار دارد بر ندیم چپ شاه می‌بالد ـ و هر دو بر اسرافیل که پشت سر علی به خدمت گمارده شده و بر فرشتهٔ مرگ که پیشاروی او به خدمت مشغول است می‌بالند که راست و چپ شریف‌تر از پیش و پس است، چنان که ندیمان شاه به خاطر تقربشان به او بر دیگران می‌بالند.

و کان رسول‌اللّه ﷺ یقول فی بعض أحادیثه: ان الملائکة أشرفها عنداللّه أشدها حبّاً لعلی‌بن أبی‌طالب. و ان قسم الملائکة فیما بینهم: والذی شرّف علیاً علیه‌السلام علی جمیع الوریٰ بعد محمد المصطفی ﷺ. و یقول مرة اخری: ان ملائکة السماوات و الحجب لیشتاقون الی رؤیة علی‌بن أبی‌طالب کما تشتاق الوالدة المشفقة الی ولدها البارّ الشفیق...[1]

و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برخی از سخنانش می‌فرمود: «شریف‌ترین فرشتگان نزد خدا آنانند که علی بن ابی‌طالب را بیشتر دوست دارند. و سوگند فرشتگان در میان خود این است که گویند: سوگند به آنکه علی علیه‌السلام را پس از محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر همهٔ آفریدگان شرافت بخشیده است». و باز می‌فرمود: «فرشتگان آسمان‌ها و فرشتگان حجب، سخت به دیدار علی بن ابی‌طالب مشتاقند چنان که مادر دلسوز و مهربان به فرزند مهربانش مشتاق است».

و فی تفسیر هذه الآیة قال رسول‌اللّه ﷺ: و الذی بعثنی بالحق نبیّاً انکم لن تؤمنوا حتی یکون محمد و آله أحب الیکم من أنفسکم و أهلیکم و من فی الأرض جمیعاً. ثم دعا بعلیّ و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام فغمتهم بعباءته القطوانیة، ثم قال: هؤلاء خمسة لا سادس لهم من البشر.

---

۱. *تفسیرالامام*، ص ۴۵۲.

ثم قال: أنا حرب لمن حاربهم، و سلم لمن سالمهم. فقالت أم‌سلمة: و رفعت جانب العباءة لأدخل، فكفّها رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و قال: لست هناك و ان كنت فی خير و الی خير. فانقطع عنها طمع البشر. فكان جبرئيل علیه‌السلام معهم فقال: يا رسول‌اللّه، و أنا سادسكم؟ فقال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: نعم، أنت سادسنا. فارتق السماوات و قد كساه اللّه من زيادة الأنوار ما كادت الملائكة لاتبيّنه حتی قال: بخ بخ مَن مثلی؟ أنا جبرئيل سادس محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين علیهم‌السلام! و ذلك ما فضّل اللّه به جبرئيل علی ساير الملائكة فی الارضين و السماوات.

و در تفسیر همین آیه آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخته است شما ایمان نخواهید داشت تا آنکه محمّد و خاندان او نزد شما از خودتان و خانواده‌تان و از همهٔ مردم روی زمین محبوب‌تر باشند. سپس علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فرا خواند و آنان را با عبای قطوانی خود پوشاند و فرمود: اینان (در فضیلت) پنج تن‌اند و ششمی از بشر ندارند. سپس فرمود: من در جنگم با کسی که با آنان بجنگد، و در صلحم با کسی که با آنان در صلح باشد. امّ سلمه گفت: من گوشهٔ عبا را بالا زدم تا داخل شوم، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نگاه داشت و فرمود: تو نباید در اینجا باشی گرچه در خوبی هستی و به راه خیر می‌روی. و با این سخن طمع هر بشری را از همتایی با آنان برید. جبرییل علیه‌السلام هم با آنان بود و گفت: ای رسول‌خدا، من هم ششمی شما هستم؟ فرمود: آری تو ششمی ما هستی. پس جبرییل به آسمان‌ها بالا رفت در حالی که خداوند از انوار بسیار چندان بر او پوشانده بود که فرشتگان نتوانستند او را بشناسند، تا آنجا که گفت: به‌به، کیست مثل من؟ منم جبرییل ششمی محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام! و این است فضیلتی که خداوند به جبرییل بر سایر فرشتگان در زمین‌ها و آسمان‌ها بخشیده است.

قال: ثم تناول رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله الحسن بيمينه و الحسين علیه‌السلام بشماله، فوضع هذا علی كاهله الأيمن و هذا علی كاهله الأيسر، ثم وضعهما علی الارض، فمشی بعضهما الی بعض يتجاذبان، ثم اصطرعا، فجعل رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول للحسن: ايهاً أبامحمد! فيقوی الحسن و يكاد يغلب الحسين، فقالت فاطمة: يا رسول اللّه، تشجّع الكبير علی الصغير؟! فقال لها رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: يا فاطمة، اما ان جبرئيل و ميكائيل كلما قلت للحسن: ايهاً يا أبامحمّد قالا

للحسين: ايهاً يا اباعبدالله فلذلك تقاوما و تساويا. أما ان الحسن و الحسين عليهما السلام حين كان يقول رسول‌الله صلى الله عليه و آله للحسن عليه السلام: ايهاً يا أبامحمد و يقول جبرئيل أيهاً ياأباعبدالله لو رام كل واحد منهما حمل الأرض بما عليها من جبالها و بحارها و تلالها و ساير ما على ظهرها لكان أخف عليهما من شعرة على أبدانهما، و انما تقاوما لأن كل واحد منهما نظير الآخر. قال رسول‌الله صلى الله عليه و آله: هذان قرّتا عيني، هذان ثمرتا فؤادي، هذان سندا ظهري، هذان سيدا شباب أهل الجنة من الاولين و الآخرين، و ابوهما خير منهما، و جدهما رسول‌الله خيرهم أجمعين.[1]

فرمود: سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ در آغوش کشید و یکی را بر دوش راست و دیگری را بر دوش چپ نهاد و دوباره آنان را بر زمین گذاشت، آنگاه آن‌دو سراغ هم رفتند و دست به گریبان شده به کشتی گرفتن پرداختند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسن می‌گفت: «آفرین حسن» و حسن نیرو می‌گرفت و نزدیک بود بر حسین پیروز شود، فاطمه گفت: ای رسول‌خدا، آیا بزرگ‌تر را بر ضد کوچک‌تر تشویق می‌کنید؟! فرمود: ای فاطمه، هر وقت من می‌گفتم: «آفرین حسن» جبرییل و میکاییل می‌گفتند: «آفرین حسین». از این رو هر دو در برابر هم مقاومت کردند و مساوی شدند. آگاه باشید که حسن و حسین آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جبرییل و میکاییل آنان را تشویق می‌کردند اگر هر کدام می‌خواستند زمین را با همهٔ کوه‌ها و دریاها و تپه‌ها و سایر موجوداتِ روی آن از جا بلند کنند بر آنها از برداشتن یک موی بدنشان سبک‌تر بود، و به این دلیل در برابر هم مقاومت کردند که هر کدام نظیر دیگری بود. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این دو نور چشم منند، این دو میوهٔ دل منند، این دو تکیه‌گاه پشت منند، این دو سرور جوانان بهشتی از اولین و آخرینند، و پدرشان از آن دو بهتر، و جدشان رسول‌خدا از همهٔ آنان بهتر است.

و فی تفسیر قوله تعالی: وَ لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَیْكَ اٰیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَكْفُرُ بِها اِلاَّ الْفاسِقُونَ،[2] قال الامام عليه السلام: قال الله تعالى: «و لقد أنزلنا اليك» يا محمد «آيات» دالاّت على صدقك فى نبوتك و «بيّنات» على امامة أخيك و وصيّك و صفيّك، موضحات عن كفر من شك فيك و فى أخيك أو

---

۱. تفسیرالامام، ص ۴۵۷-۴۵۹.
۲. بقره، ۹۹.

قابل أمر کل واحد منکما بخلاف القبول و التسلیم. ثم قال: «و ما یکفربها» أی بهذه الآیات الدالاّت علی تفضیلك و تفضیل علیّ بعدك علی جمیع الوری «الاّ الفاسقون» عن دین‌اللّه و طاعته، من الیهود الکاذبین والنواصب المنتسبین (المتسمّین) بالمسلمین.[1]

و در تفسیر آیهٔ «و همانا آیات روشنی را به سوی تو نازل کردیم، و جز فاسقان آنها را انکار نمی‌کنند» امام علیه‌السلام فرمود: خداوند فرموده: «و همانا نازل کردیم به سوی تو» ای محمّد «آیاتی» دالّ بر صدق تو در نبوتت و دلایلی «روشن» بر امامت برادر و وصی و دوست خالصت، و روشنگری از کفر کسی که دربارهٔ تو یا برادرت شک کند یا فرمان هر یک از شما را نپذیرد و زیر بار قبول و تسلیم آن نرود. سپس فرموده: «و کفر نمی‌ورزد به آنها» یعنی به این آیات دالّ بر برتری تو و برتری علی پس از تو بر همهٔ آفریدگان «مگر فاسقان» کسانی که از دین و اطاعت خدا منحرف شده همچون یهودیان دروغزن و ناصبیان مسلمان نما.

و فی تفسیر الآیة السابقة:[2] فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: انظر یا أبابکر، فنظر فی آفاق السماء فرأی أملاکاً من نار علی أفراس من نار، بأیدیهم رماح من نار، کل ینادی: یا محمد، مرنا بأمرك فی مخالفیك نطحطحهم. ثم قال: تسمّع علی الارض، فتسمّع فاذا هی تنادی: یا محمد، مرنی بأمرك فی أعدائك أمتثل أمرك. ثم قال: تسمّع علی الجبال، فتسمّعها تنادی: یا محمد، مرنا بأمرك فی أعدائك نهلکهم. ثم قال: تسمّع علی البحار، فأُحضرت البحار بحضرته و صاحت أمواجها: یا محمد، مرنا بأمرك فی أعدائك نمتثله.

و در تفسیر آیهٔ «چرا هرگاه عهد بستند...» آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابوبکر، بنگر. ابوبکر به آفاق آسمان نگاه کرد فرشتگانی را دید از آتش که بر اسب‌هایی از آتش سوارند و نیزه‌هایی از آتش به‌دست دارند و هر یک صدا می‌زنند: «ای محمّد، ما را دربارهٔ مخالفانت فرمان ده تا همه را سرکوب کنیم». سپس فرمود: به زمین گوش بده، گوش داد و شنید که فریاد می‌زند: «ای محمّد، مرا دربارهٔ دشمنانت فرمان ده تا اطاعت کنم». سپس فرمود: به کوه‌ها گوش بده، گوش داد و شنید که فریاد می‌زنند: «ای محمّد، ما را دربارهٔ دشمنانت فرمان ده تا هلاکشان سازیم». سپس فرمود: به دریاها گوش ده، پس دریاها در

---

۱. *تفسیرالامام*، ص ۴۵۹.

۲. مطلب بعد در ذیل آیهٔ ۱۰۰: أو کلما عاهدوا... است.

حضورش آورده شد و امواج آنها صدا زدند: «ای محمّد، ما را دربارهٔ دشمنانت فرمان ده تا اطاعت کنیم».

ثم سمع السماء و الارض و الجبال و البحار کل یقول: ما أمرك ربك بدخول الغار لعجزك عن الکفار ولکن امتحاناً و ابتلاءً لیتخلّص الخبیث من الطیّب من عباده و امائه بأناتك و صبرك و حلمك عنهم. یا محمد، من وفی بعهدك فهو من رفقائك فی الجنان، و من نکث فعلی نفسه ینکث، و هو من قرناء ابلیس اللعین فی طبقات النیران.

ثم قال رسول‌اللّه ﷺ لعلیّ ؑ: یا علیّ، أنت منی بمنزلة السمع و البصر و الرأس من الجسد، والروح من البدن، حبّبت الیّ کالماء البارد الی ذی‌عطشة.[1]

سپس شنید که آسمان و زمین و کوه‌ها و دریاها همه می‌گویند: «خداوند تو را به خاطر عجز تو از مقابله با کفار به رفتن در غار فرمان نداد بلکه برای امتحان و آزمایش بود تا بندگان پاک و ناپاک خود از مردان و زنان را به سبب صبر و حوصله و بردباری تو نسبت به آنها از یکدیگر جدا سازد. ای محمد، هر که به عهد تو وفا کند از رفیقان تو در بهشت خواهد بود، و هر که عهد بشکند به ضرر خود می‌شکند و از همراهان ابلیس لعین در طبقات آتش دوزخ خواهد بود.

سپس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، تو نسبت به من مانند گوش و چشم و سر نسبت به جسد و روح نسبت به بدن هستی، تو در نظر من مثل آب سرد در نظر تشنه لب، محبوب و دوست داشتنی هستی.

و فی تفسیر قوله‌تعالی: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَقُولُوا راعِنا،[2] قال رسول‌اللّه ﷺ لعلیّ ؑ: أمایکفیك أنك جلدة مابین عینیَّ و نور بصری، وکالروح فی بدنی؟![3]

و در تفسیر آیهٔ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کلمهٔ راعِنا را به کار نبرید...» آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: آیا همین تو را بس نیست که تو پوست میان دو چشم من و نور دیدهٔ من و مثل روح در بدن من هستی؟!

و فی تفسیر هذه الآیة قال رسول‌اللّه ﷺ لزبیر و سِماك: امضیا الی باب قصر اُکَیدر

---

۱. تفسیرالامام، ص ۴۶۸ـ۴۶۹.
۲. بقره، ۱۰۴.
۳. تفسیرالامام، ص ۴۸۵.

فخذاه و اتیانی به. قال الزبیر: یا رسول‌اللّه، وکیف نأتیك به و معه من الجیوش التی قد علمت و معه فی قصره سوی حشمه ألف و مائتا عبد و أمة و خادم! قال: علیکما بالصلاة علی محمد و آله الطیّبین، معتقدین أنّ أفضل آله علی‌بن أبی‌طالب، و تعتقد أنت یا زبیر خاصة أنّه لایکون علیٌّ فی قوم الاّکان هو أحق بالولایة علیهم، لیس لأحد أن یتقدمه.[1]

و در تفسیر همین آیه آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زبیر و سِماک فرمود: به درِ قصر اُکیدر بروید، او را بگیرید و نزد من آورید. زبیر گفت: ای رسول‌خدا، چگونه او را نزد شما آوریم در حالی که می‌دانید که چه اندازه سپاه و لشکر با اوست و در قصر او غیر از نزدیکانش هزار و دویست بنده و کنیز و خادم با اوست! فرمود: بر شما باد که بر محمّد و خاندان پاک او صلوات بفرستید و معتقد باشید که علی بن ابی‌طالب برترین کس از خاندان اوست، به ویژه تو ای زبیر معتقد باشی که علی در قومی نباشد مگر آنکه سزاوارترین کس به ولایت بر آنان است و کسی حق ندارد بر او تقدّم جوید.

و فی تفسیر قوله‌تعالی: أَمْ تُرِیدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَکُمْ[2] ـ الآیة، قال الامام علیه‌السلام: قال علی‌بن محمدبن علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام (الی أن ساق الحدیث) و جاء نفر من الیهود عند رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم جاء أعرابی کأنما یدفع فی قفاه، قد علّق علی عصی فی عنقه جراباً مشدودة الرأس، فیه شئ قد ملاه لایدرون ما هو؟ فقال: یا محمد، أجبنی عما أسألك (الی ان قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله) أین علی‌بن أبی‌طالب؟ فدعی بعلی علیه‌السلام فجاء حتی قرب من رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله. قال الأعرابی: یا محمد، فما تصنع بهذا فی محاورتی ایّاك؟ قال: یا أعرابی، سألت البیان، و هذاالبیان الشافی و صاحب العلم الکافی، أنا مدینة العلم و هذا بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب.

و در تفسیر آیهٔ «آیا می‌خواهید از پیامبرتان درخواست کنید...» امام عسکری علیه‌السلام از حضرت هادی علیه‌السلام در ضمن حدیثی نقل کرد که چند یهودی نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، سپس عربی بیابانی که گویا او را از پشت هل می‌دادند از راه رسید در حالی که عصایش را پشت گردن نهاده و کیسه‌ای سر بسته بر آن آویخته و از چیزی پر کرده بود که نمی‌دانستند در آن چیست، و گفت: ای محمد، از آنچه می‌پرسم پاسخ ده... رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بن ابی‌طالب کجاست؟ علی علیه‌السلام را صدا

---

۱. همان، ص ۴۸۶.

۲. بقره، ۱۰۸.

زدند، آمد و نزدیک رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن مرد بیابانی گفت: ای محمّد، در گفت‌وگوی من و تو با این مرد چه کار داری؟ فرمود: ای اعرابی، توضیح خواستی و این شخص توضیح دهندهٔ کامل و صاحب علم کافی است، من شهر علمم و این در آن است، پس هر که خواهان (شهر) علم است باید از در وارد شود.

فلما مثل بین یدی رسول‌اللّه ﷺ قال رسول‌اللّه ﷺ بأعلی صوته: یا عباداللّه، من أراد أن ینظر الی آدم فی جلالته، و الی شیث فی حکمته، و الی ادریس فی نباهته و مهابته، و الی نوح فی شکره لربه و عبادته، و الی ابراهیم فی خلته و وقاره (وفائه)، و الی موسی فی بغض کل عدو للّه و منابذته، و الی عیسی فی حب کل مؤمن و حسن معاشرته، فلینظر الی علی بن أبی طالب ـ الحدیث.[1]

چون علی علیه‌السلام حضور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد، آن حضرت با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا، هر که می‌خواهد به جلالت آدم، حکمت شَیْث، هوشیاری و هیبت ادریس، شکر و عبادت نوح نسبت به پروردگارش، دوستی و وقار (یا وفای) ابراهیم، دشمنی و درگیری موسی با دشمنان خدا، و دوستی و خوش‌رفتاری عیسی با مؤمنان بنگرد پس به علی بن ابی‌طالب نگاه کند...

و فی تفسیر قوله‌تعالی: کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً،[2] قال الامام ﷺ: قال علی بن الحسین ﷺ: قال رسول‌اللّه ﷺ: فضّلت علی الخلق أجمعین، و شرّفت علی جمیع النبیین، و اختصصت بالقرآن العظیم، و أُکرمت بعلی بن أبی طالب سید الوصیین، و عُظّمت بشیعته خیر شیعة النبیین و الوصیین. و قیل لی: یا محمد، قابل نعمائی علیك بالشکر المتری للمزید. فقلت: یارب، و ما أفضل ما أشکرك به؟ قال لی: یا محمد، أفضل ذلك بثّك فضل أخیك علیّ.[3]

و در تفسیر «از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید...» امام علیه‌السلام از امام سجاد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود: من بر همهٔ آفریدگان برتری داده شده‌ام، و بر همهٔ پیامبران شرافت داده شده‌ام، و به قرآن عظیم اختصاص یافته‌ام، و به علی بن ابی‌طالب سرور اوصیا گرامی داشته

---

۱. تفسیرالامام، ص ۴۹۶ـ۴۹۸.
۲. بقره، ۱۶۸.
۳. تفسیرالامام، ص ۵۸۱.

شده‌ام، و به شیعهٔ او که بهترین شیعیان پیامبران و اوصیا هستند عظمت داده شده‌ام. و به من گفته شده: ای محمّد نعمت‌های مرا با شکری که مایهٔ افزونی نعمت است مقابله کن. گفتم: پروردگارا، بالاترین شکری که می‌توانم به‌جاآورم کدام است؟ فرمود: ای محمّد، بالاترین آنها انتشار فضیلت برادرت علی است.

و فی تفسیر قوله‌تعالی: لَيْسَ الْبِرَّ (الی قوله) مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ،[1] قال الامام علیه‌السلام: قال علی‌بن الحسین علیهما‌السلام: ان محمداً و علیاً ـ صلّی اللّه علیهما و آلهما ـ أفضل خلق اللّه أجمعین، و انهم کلهم دلّوا علی فضل محمد سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله و فضل علیّ سید الوصیین علیه‌السلام و فضل شیعتهما علی سایر المؤمنین بالنبیین، و انهم کانوا بفضل محمد و علی و آلهما معترفین، و لهما بما خصّهما اللّه به مسلّمین. و ان اللّه تعالی قد أعطی محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله من الشرف والفضل ما لم تسمَ الیه نفس واحد من النبیین الّا نهاه اللّه عن ذلك و زجره و أمره أن یسلّم لمحمّد و علیّ و آلهما الطیبین فضلهم.[2]

و در تفسیر آیهٔ «نیکی آن نیست که... بلکه آن است که کسی ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران آورد...» امام علیه‌السلام فرمود: امام سجاد علیه‌السلام فرموده است: محمّد و علی ـ درود خدا بر آنان و خاندانشان باد ـ برترین آفریدگان خدا هستند و همهٔ آفریدگان به برتری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم سرور رسولان و برتری علی علیه‌السلام سرور اوصیا و برتری شیعیان آن‌دو بر سایر ایمان‌آورندگان به پیامبران، رهنمایی شده‌اند، و آنان به برتری محمّد و علی و خاندان آن‌دو معترفند و ویژگی‌هایی را که خداوند به آن‌دو بخشیده پذیرفته‌اند. و خداوند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را شرافت و فضیلتی بخشیده که نفس احدی از پیامبران به آن چشم ندوخته و به سوی آن پرواز نکرده مگر آنکه خداوند او را از این کار بازداشته و فرمان داده که فضل و برتری محمّد و علی و خاندان پاکشان را بپذیرد و آن را برای آنان مسلّم شمارد.

و فی تفسیر هذه الآیة: قال‌اللّه تعالی: یا سلیمان، اقنع بما أعطیتك، فلن تبلغ شرف محمد، و ایاك أن تقترح علیّ درجة محمد أو فضله و جلالته حتی أُخرجك عن ملكك کما أخرجت آدم عن تلك الجنان لما اقترح درجة محمد فی الشجرة التی أمرته أن لایقربها، و یروم أن یکون له فضلها،

---

۱. بقره، ۱۷۷.

۲. تفسیرالإمام، ص ۵۹۱.

**و هی شجرة أصلها محمد، و أکبر أغصانها علیٌّ، و سایر أغصانها آل‌محمد علی قدر مراتبهم و أحوالهم (الی ان قال علیه السلام) و اعلم أن أکبر حدودها الدخول فیها و الخروج منها معترفاً بفضل محمد صلی الله علیه و آله سید عبیده و امائه، و الموالاة لسید الاوصیاء و أفضل الأتقیاء علیّ سید الابرار و قائد الاخیار و أفضل أهل دار القرار بعد النبی المختار صلی الله علیه و آله.**[1]

و در تفسیر همین آیه آمده که خداوند فرمود: ای سلیمان، به آنچه تو را عطا کردم قانع باش که هرگز به شرافت محمّد نخواهی رسید، و مبادا درجهٔ محمّد و فضل و جلالت او را درخواست کنی که تو را از مُلک و سلطنت بیرون می‌کنم چنان که آدم را از آن بهشت‌ها بیرون کردم آنگاه که درجهٔ محمّد را در آن درختی که فرمانش داده بودم به آن نزدیک نشود درخواست نمود و خواست که فضل آن‌دو (محمد و علی) را داشته باشد، و آن درختی است که ریشه و تنه‌اش محمّد و بزرگ‌ترین شاخه‌اش علی و سایر شاخه‌هایش آل محمّدند به حسب مراتب و احوالی که دارند... و بدان‌که بزرگ‌ترین حد و مرز نماز داخل‌شدن در آن و خروج از آن است در حالی که به برتری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم سرور بندگان خدا از مرد و زن، و دوستی و ولایت سرور اوصیا و افضل پرهیزگاران علی سرور نیکان و پیشرو خوبان و افضل اهل سرای جاویدان بهشت پس از نبیّ مختار صلی الله علیه و آله و سلم اعتراف داشته باشد.

قیل لبلال:[2] لِمَ یکون تعظیمك لعلی‌بن أبی‌طالب أضعاف تعظیمك لأبی‌بکر و هوالذی اشتراك و أعتقك و أنقذك من العذاب، و علی‌بن أبی‌طالب لم‌یفعل بك شیئاً من هذه؟ فقال بلال: أفیلزمنی أن أُوقّر أبابکر فوق توقیری لرسول‌اللّه صلی الله علیه و آله؟ قالوا: معاذاللّه؟! قال: قد خالف قولکم هذا قولکم الأول، ان کان لایجوز لی أن أفضّل علیاً علی أبی‌بکر لأن أبابکر أعتقنی، فکذلك لایجوز أن أفضّل رسول‌اللّه علی أبی‌بکر لأنه أعتقنی! قالوا: لا سواء، ان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله أفضل خلق‌اللّه. قال بلال: و لاسواء أیضاً أبوبکر و علیٌّ، و ان علیاً نفس رسول‌اللّه، فهو أیضاً أفضل خلق‌اللّه بعد نبیّه، و أحب خلق‌اللّه الی‌اللّه تعالی لأکله الطیر مع رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله الذی دعا: **اللهم ائتنی بأحب خلقك الیك.**

---

۱. *تفسیر الامام*، ص ۵۹۲-۵۹۳.

۲. ابن مطلب ذیل آیهٔ ۲۰۷: و من الناس من یشری نفسه... آمده است.

و هو أشبه خلق‌اللّه برسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لما جعله أخاه فی دین‌اللّه. و أبوبکر لایلتمس [منی] ما تلتمسون، لأنه یعرف من فضل علیّ ما تجهلون؛ أی یعرف أن حقّ علیّ علیه‌السلام [علیّ] أعظم من حقّه، لانه أنقذنی من عذاب الرقّ الذی لو داوم و صبرت علیه لصرت الی جنّات عدن، و علی علیه‌السلام أنقذنی من رقّ عذاب الأبد، و أوجب لی بموالاتی و تفضیلی ایاه نعیم الأبد.[1]

به بلال گفتند: چرا به علی بن ابی‌طاب خیلی بیش از ابوبکر احترام می‌گزاری با آنکه ابوبکر بود که تو را خرید و آزاد کرد و از شکنجه نجات داد و علی هیچ یک از این امور را در حقّ تو انجام نداد؟ بلال گفت: آیا بر من لازم است که ابوبکر را بیش از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم احترام بگزارم؟ گفتند: پناه بر خدا، هرگز! بلال گفت: این سخن شما با سخن اولتان مخالف است؛ زیرا اگر برای من روا نباشد که علی را بر ابوبکر تفضیل دهم به دلیل آنکه ابوبکر مرا آزاد ساخته است، پس به همین دلیل روا نیست که رسول‌خدا را نیز بر ابوبکر تفضیل دهم! گفتند: این دو حالت برابر نیست، زیرا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برترین خلق خداست. بلال گفت: علی و ابوبکر هم یکسان نیستند؛ زیرا علی نفس رسول‌خداست، از این رو برترین خلق خدا پس از پیامبرِ اوست و نیز محبوب‌ترین خلق خدا نزد خداست، زیرا با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن مرغ بریانی خورد آنگاه که آن حضرت دعا کرده بود: «خدایا محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بفرست که با من از این مرغ بریان بخورد».

و او شبیه‌ترین خلق خدا به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا پیامبر او را برادر دینی خود قرار داده‌است. و آنچه شما از من می‌خواهید خودِ ابوبکر از من نمی‌خواهد، زیرا او چیزها از فضل علی می‌داند که شما نمی‌دانید. یعنی می‌داند که حقّ علی علیه‌السلام بر من از حق او بزرگ‌تر است، زیرا او مرا از عذاب بردگی نجات داد که اگر ادامه می‌یافت و من بر آن صبر می‌کردم به بهشت‌های جاوید راه می‌یافتم، و علی علیه‌السلام مرا از بند عذاب ابد نجات داده و به خاطر دوستی من نسبت به او و برتریی که برای او قائلم نعمت ابد را برایم واجب ساخته است.

---

۱. تفسیرالامام، ص ۶۲۱-۶۲۲.

و فی تفسیر قوله تعالی: فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ،[1] قال الامام عليه السلام: قال أميرالمؤمنين عليه السلام: كنّا نحن مع رسول‌الله صلى الله عليه و آله نتذاكر بقوله [تعالى: واستشهدوا شهيدين من رجالكم] اذ جاءت امرأة فوقفت قبالة رسول‌الله صلى الله عليه و آله و قالت: بأبي أنت و أُمي يا رسول‌الله، ان الله عزوجل رب الرجال و النساء، و خالق الرجال و النساء، و رازق الرجال و النساء، و ان آدم أبوالرجال و النساء، و ان حوّاء أُم‌الرجال و النساء، و انك رسول‌الله الى الرجال و النساء، فما بال امرأتين برجل فى الشهادة و الميراث؟ (الى ان ساق الحديث) قال الله تعالى: فَمَنْ حاجَّكَ فيهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنائَنا وَ أَبْنائَكُمْ ـ الآية.[2]

فكان الأبناء الحسن و الحسين عليهما السلام جاء بهما رسول‌الله صلى الله عليه و آله فأقعدهما بين يديه كجروى الأسد. و أما النساء فكانت فاطمة عليها السلام جاء بها رسول‌الله صلى الله عليه و آله فأقعدها خلفه كلبوة الاسد. و اما الانفس فكان على بن ابى‌طالب(ع) جاء به رسول‌الله(ص) فأقعده عن يمينه كالأسد، و ربض هو صلى الله عليه و آله كالأسد، و قال لأهل نجران: هلمّوا الآن نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين.

و در تفسیر آیهٔ «و اگر دو مرد گواه عادل یافت نشد یک مرد و دو زن را گواه گیرید...» امام علیه‌السلام فرمود که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است: ما با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و دربارهٔ این آیه «و دو شاهد از مردان خود (از مسلمانان آزاد) را گواه گیرید» صحبت می‌کردیم که زنی آمد و مقابل رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول‌خدا، خداوند پروردگار مردان و زنان و آفرینندهٔ مردان و زنان و روزی‌دهندهٔ مردان و زنان است، و آدم پدر مردان و زنان بود، و حوّا مادر مردان و زنان بود، و شما نیز فرستادهٔ خدا به سوی مردان و زنان هستید، پس چرا در گواهی و ارث دو زن برابر یک مرد است؟ (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ‌هایی در رابطه با تفاوت زن و مرد داد و تنها فاطمه علیه‌السلام را استثنا کرد تا رسید به بیان آیهٔ مباهله که) خدای متعال فرموده: «پس هر که در این‌باره (دربارهٔ حقانیت قرآن یا بشربودن عیسی) با تو به بحث و مجادله پرداخت پس از آنکه علم (به حقیقت حال) به تو رسیده است بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی راکه به منزلهٔ جان ما هستند بخوانیم...» که مراد از فرزندان حسن و

---

۱. بقره، ۲۸۲.
۲. آل‌عمران، ۶۱.

حسین علیه‌السلام بودند که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را آورد و مانند دو شیربچه پیش خود نشاند. و مراد از زنان فاطمه علیه‌السلام بود که پیامبر او را آورد و مانند ماده شیری پشت سر خود نشاند، و مراد از کسی که به منزلهٔ جان پیامبر است علی بن ابی‌طالب بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آورد و مانند شیر نری در سمت راست خود نشاند و خود نیز مانند شیر نر نشست و به اهل نجران فرمود: اکنون بیایید تا در حق یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر هر کدام که دروغگوست قرار دهیم.

فقال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **اللهم هذا نفسی و هو عندی عدل نفسی. اللهم هذه سیدة نساءالعالمین. اللهم هذان ولدای و سبطای (الی ان قال) فأما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فأفضل رجال العالمین. و أما علی علیه‌السلام فهو نفس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله أفضل رجال العالمین بعده (الی ان قال) و علی علیه‌السلام جعله نفس رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، و محمد رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله جعله أفضل خلق اللّه.**[1]

و صلّی [اللّه] علی رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، و علیّ ولیّ اللّه، و آله أفضل الآل و الخلفاء. و الحمدللّه علی ما أعطانا من ولایة علیّ و آله الطاهرین، صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین.

و نیز عرضه داشت: خدایا، این (علی) جان من است و او در نظر من برابر با جان من است. خدایا، این (فاطمه) سرور زنان جهان است. خدایا، این دو (حسن و حسین) دو فرزند و نوهٔ منند...اما محمّد برترین مردان جهان است، و علی علیه‌السلام جان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است پس برترین مردان جهان پس از اوست... و خداوند علی علیه‌السلام را جان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و محمّد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برترین خلق خدا قرار داد.

درود خدا بر رسول‌خدا، و بر علی ولیّ‌خدا، و بر خاندان او که بهترین خاندان‌ها و جانشینانند. و سپاس و ستایش خدا راکه ولایت علی و خاندان پاک او را به ما عطا فرمود، درود و سلام خدا بر همهٔ آنان باد.

---

۱. تفسیرالامام، ص ۶۵۶-۶۶۱.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۱۸

## صفات عالم ربانی

**ای عزیز**، آنچه از اسرار که در مبحث ولایت ذکر شد عالم ربانی آن را قبول می‌نماید و تصدیق و اذعان بدان دارد، و اما غیر عالم ربانی در مقام انکار و اباء درمی‌آید بلکه قایل وی را نسبت به کفر می‌دهد. عن سید الموحدین أمیرالمؤمنین علیه السلام: **یأتی علی الناس زمان یکون منکر الحقّ تسعة أعشار.**[1]

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: زمانی بر مردم بیاید که نُه دهم آنان منکر حق باشند.

نشان عالم ربانی آن است که ثمرهٔ علم که خوف و خشیّت است قرین وی باشد. عن النبی صلی الله علیه و آله: **رأس الحکمة مخافة اللّه.**[2] فان الرجل انما یکون حکیماً کل الحکیم اذا خاف اللّه تعالی، فانه اذا لم یخف اللّه و سمّی بالحکیم کان ذلك الاسم علیه زوراً، فان الحکیم من کان فی فیه حَکَمة کحکمة اللجام یکبحه و یمنعه من المقبحات. و مثله المتّقی ملجم کالمحرم فی الحرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرِ حکمت ترس از خداست». زیرا آدمی تا زمانی حکیم کامل است که از خدای متعال بترسد، زیرا هرگاه از خدا نترسد و نام حکیم بر او نهند این نام دربارهٔ او دروغ است، چراکه حکیم کسی است که بر دهان او لگام باشد مانند لگام اسب که او را از اعمال زشت باز دارد. و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۷۷، ص ۱۳۵.

۲. *جامع‌الصغیر*، ج ۲، ص ۲۰.

مانند اوست شخص پرهیزگار که لگام بر دهان اوست مانند مُحرمی که در حرم الهی به سر می‌برد.

پس عالم باللّه آن است که خوف قرین وی باشد، زیرا که سر همهٔ علم‌ها خداترسی است، و حق‌تعالی نیز عالم کسی را خوانده است که با خشیت باشد، قال سبحانه: **إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.**[1]

خشیت اللّه را نشان علم دان «انّما یَخْشَی» تو در قرآن بخوان

جمعی گفتند که چه می‌شود ما را که علم را می‌شنویم و به او منتفع نمی‌شویم؟ عالمی گفت که به جهت پنج چیز است: **اول** آنکه خدای‌تعالی شما را نعمت داد شکر نمی‌کنید. **دویم** آنکه گناه می‌کنید توبه نمی‌نمایید. **سیم** آنکه می‌دانید و به آن عمل نمی‌کنید. **چهارم** آنکه مردگان را دفن می‌کنید و از ایشان عبرت نمی‌گیرید. **پنجم** آنکه با بزرگان صحبت (مصاحبت) می‌کنید و به ایشان اقتدا نمی‌کنید.

**ای عزیز،** گفته شد که توبه را نشکستن و به آن عمل‌نمودن و پیمان درست‌بستن میسّر نمی‌شود الّا به صاحب سعادتی پیوستن از روی صدق و اخلاص، زیرا که طبیعت انسان همچون شیر قابل تغیّر و سرعت انفعال است، آن را به انگبین تربیتِ کامل و صحبت او باید خلط نمود تا از فساد نگاه دارد و به عهد و پیمان خدا و شیخ وفا نماید.

و عن النبی ﷺ: **العلماء أُمناء اللّه.**[2] العلماء جمع علیم، کشریف و شرفاء. و أمانة العالم فی شیئین: أحدهما أن لایفتی بما لایعلم. و الثانی أن لایکتم الحق فیما یعلم. فاذا کان کذلك کان أميناً عنداللّه. و أعظم الخیانة الخیانة فی الدین.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عالمان امینانِ خدایند». علماء جمع علیم است مانند شرفاء که جمع شریف است. و امانتداری عالم در دو چیز است، یکی آنکه نادانسته فتوا ندهد. دوم آنکه در آنچه می‌داند حق‌پوشی نکند. پس هرگاه چنین بود نزد خداوند امین به‌شمار آید. و بزرگ‌ترین خیانت خیانت در دین است.

---

۱. فاطر، ۲۸: «تنها عالمان از خدا می‌ترسند». ۲. شهاب‌الاخبار، ص ۴۰.

و فی *الاثناعشریة* عن مالك‌بن أنس بن [أبی] عامر فقیه المدینة انه قال: حججت مع الصادق علیه السلام فلما استوت به راحلته عند الاحرام کان کلما همّ بالتلبیة انقطع الصوت فی حلقه و کاد أن یخرّ عن راحلته. فقلت: قل یابن رسول‌اللّه، فلابد لك من أن تقول. فقال: یابن [أبی] عامر، کیف أجسر أن أقول: لبّیك، اللهم لبّیك و أخشی أن یقول ربی عزوجل: لا لبّیك و لا سعدیك؟![1]

و در *اثناعشریه* از مالک بن انس بن عامر فقیه مدینه روایت کرده که گفت: با امام صادق علیه‌السلام حج کردم، چون مرکب آن حضرت هنگام احرام ایستاد، هر چه خواست تلبیه گوید صدا در گلویش می‌برید و نزدیک بود که از روی مرکب بر زمین افتد. گفتم: ای پسر رسول‌خدا، لبّیک بگو که ناچار باید بگویی. فرمود: ای پسر عامر، چگونه جرأت کنم بگویم «لبّیک، اللّهم لبّیک» با آنکه می‌ترسم خداوند جواب رد به من بدهد؟!

و فی کتاب فردوس*العارفین*: جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول‌اللّه، أی الأعمال أفضل؟ فقال: **العلم باللّه**.

و در کتاب *فردوس‌العارفین* آمده: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول‌خدا، کدام عمل افضل است؟ فرمود: خداشناسی.

و فی کتاب فردوس*العارفین*: و روی أن موسی علیه السلام قال: یا رب، أی العباد أشدّ لك خشیةً؟ قال: **أعلمهم بی**.

و در همان کتاب آمده: و روایت است که موسی علیه‌السلام به خداوند عرضه داشت: پروردگارا، کدام یک از بندگان ترسش از تو بیشتر است؟ فرمود: آن کس که بیش از همه مرا بشناسد.

و فی فردوس*العارفین*: قال علیّ علیه السلام: **ان أعلم الناس باللّه أشدهم تعظیماً لحرمة أهل لااله‌الاّ اللّه**.

و در همان کتاب آمده که علی علیه‌السلام فرمود: خداشناس‌ترین مردم کسی است که حرمت اهل توحید را بیش از همه پاس بدارد.

و فی فردوس*العارفین*: روی أن اللّه تعالی أوحی الی داود علیه السلام أن یا داود، **تعلّم العلم**

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۶.

النافع. قال: الهی و ما العلم النافع؟ قال: أن تعرف جلالی و عظمتی و کبریائی و کمال قدرتی علی کل شئ، فان هذا الذی یقرّبك الیّ، و انی لا أعذر بالجهالة من لقینی.

و در همان کتاب آمده: روایت است که خدای متعال به داود علیه‌السلام وحی کرد: ای داود، علم سودمند بیاموز. گفت: خدایا، علم سودمند چیست؟ فرمود: آن است که جلال و عظمت و بزرگی و قدرت کامل مرا بر همه چیز بشناسی، زیرا این است که تو را به من نزدیک می‌سازد، و من عذر هیچ کس را که با من دیدار کند در نادانی نمی‌پذیرم.

و فی الخبر: العالم باللّه هو الذی اذا نظرت الیه ذکّرك الآخرة، و من کان علی خلاف ذلك فالنظر الیه فتنة.

و در خبر است که عالم الهی کسی است که چون به او بنگری تو را به یاد آخرت افکند، و من هر که خلاف این باشد نگاه به او فتنه‌انگیز است.

و فی *الکافی* عن الصادق علیه‌السلام فی تفسیر قوله تعالی: إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ[1] قال: یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله؛ و من لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم.[2]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه «تنها عالمان از خدا می‌ترسند» آورده که فرمود: منظور از عالمان کسانی هستند که عملشان گفتارشان را تصدیق کند؛ و هر که عمل او گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست.

و عنه علیه‌السلام: العالم حقّاً هو الذی ینطق عنه أعماله الصالحة و أوراده الزاکیة، و صدقه و تقواه لا لسانه و تصاوله و دعواه. و لقد کان یطلب هذا العلم فی غیر هذا الزمان من کان فیه عقل و نسك و حکمة و حیاء و خشیة، و أنا أری طالبه الیوم من لیس فیه من ذلك شئ.[3]

و نیز فرمود: عالم حقیقی کسی است که اعمال شایسته و وِردهای پاک و صداقت و تقوایش از جانب او سخن گوید نه حمله‌ها و ادعاهایش. و در زمان‌های گذشته کسی در طلب این علم بر می‌آمد که در او خرد و عبادت و حکمت و شرم و ترس بود، و من امروز کسانی را طالب علم می‌بینم که بهره‌ای از این اوصاف ندارند.

---

۱. فاطر، ۲۸.
۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶.
۳. مصباح‌الشریعة، باب ۶۲، ص ۳۴۶، بدون لفظ «حکمة».

و فی کتاب *الآداب للشهید الثانی*ﷺ: قد أوحی اللّه الی داودﷺ: **خفنی کما تخاف السَّبُع الضاری.**[۱]

قال: و فی فاتحة *الزبور*: **رأس الحکمة خشیة اللّه.**[۲]

و در کتاب آداب (*مُنیةالمرید*) شهید ثانی (ره) آمده: خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: از من بترس چنان که از حیوان درنده می‌ترسی.

و گوید: در آغاز زبور آمده: سر حکمت ترس از خداست.

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّهﷺ فی حدیث طویل: **قال اللّه تعالی: یا عیسی، ارهبنی رهبتك من السبع.**[۳]

و در *کافی* در حدیثی طولانی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که خدای متعال فرمود: ای عیسی، مانند ترس از درنده از من بترس.

و فی *مصباح الشریعة* عن الصادقﷺ: **العلم أصل کل حال سنیّ، و منتهی کل منزلة رفیعة. لذلك قال النبیﷺ: طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة. أی علم التقوی و الیقین. و قال النبیﷺ: اطلبوا العلم و لو بالصین. و هو علم معرفة النفس و [فیه] معرفة الربّ.**[۴]

قال النبیﷺ: **أنا أعلمکم باللّه، و أخشاکم منه.**[۵]

و در *مصباح الشریعة*، امام صادق علیه‌السلام فرمود: علم ریشهٔ هر حال ارجمند، و نهایت هر مقام رفیع است. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است» که منظور علم تقوا و یقین است. و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علم را بجویید گرچه در چین باشد». و آن علم خودشناسی است که در آن علم خداشناسی نهفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خداشناس‌ترین شما و خدا ترس‌ترین شما هستم».

و نشان خشیت آن است که بدان علم کار کند و آن را وسیلهٔ درجات آخرت سازد نه وسیلهٔ جمع مال و اکتساب جاه دنیوی و تمتعات بهیمی. و هر کس که بدان عمل

---

۱. *منیةالمرید*، ص ۵۷.
۲. همان، ص ۵۷.
۳. *روضهٔ کافی*، ص ۱۳۸.
۴. *مصباح‌الشریعة*، باب ۶۲، ص ۳۴۱.
۵. *مرصادالعباد*، ص ۲۸۰.

نکند و آن را وسیلهٔ مال و جاه سازد حق‌تعالی او را در آیهٔ شریفهٔ **کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً**[1] تشبیه به درازگوش فرموده، و سخن او در دل‌ها تأثیر نمی‌نماید، زیرا که سخن چون به طمع نباشد مؤثر آید و چون به حب دنیا و طمع آلوده بود و از منشأ طمع آید نه از حق، در دل مؤثر نبود. بزرگان گفته‌اند: «آنچه از دل آید بر دل آید». و لذا قیل: ان الموعظة اذا خرجت من القلب وقع فی القلب، و اذا خرجت من اللسان لم‌یتجاوز الآذان.

... و به همین دلیل گفته‌اند: هرگاه پند از دل برآید لاجرم بر دل نشیند، و هرگاه از زبان برآید از گوش فراتر نرود.

قال اللّه تعالی: یابن مریم، **عظ نفسك أوّلاً، فان اتّعظت فعظ النفوس و الّا فاستحی منی.**[2]

خداوند فرمود: ای پسر مریم، نخست خود را پند ده، پس اگر پندپذیر بودی دیگران را پند ده وگرنه از من شرم بدار.

و عن سفیان‌بن عُیَینة: کیف ینتفع بعلمی غیری و أنا قد حرمت نفسی نفعها؟!

و سفیان بن عُیَینه گوید: چگونه دیگری از علم من بهره برد با آنکه من خود را از سود آن محروم ساخته‌ام.

و فی کتاب *الشهاب* عن النبی ﷺ: **العلم خلیل المؤمن، و الحلم وزیره، و العقل دلیله، و العمل قائده، و الرفق والده، و البرّ أخوه، و الصبر أمیر جنوده.**[3]

و در *شهاب‌الاخبار* آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علم دوست مؤمن، حلم وزیر او، عقل رهنمای او، عمل عصاکش او، نرمی و مدارا پدر او، نیکی برادر او و صبر فرمانده لشکریان اوست.

و عن الصادق علیه‌السلام: **قال اللّه تعالی: أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟!**[4] **و یقال له: یا خائن، أتطالب خلق بما خنت به نفسك و أرخیت عنه عنانك؟!**[5]

و امام صادق علیه‌السلام فرمود که خدای متعال فرموده: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟!» و به چنین کسی گفته می‌شود: ای خائن، آیا آفریدگان مرا به چیزی مؤاخذه می‌کنی که با آن به خود خیانت کرده و دربارهٔ آن مهار خویش را از دست داده‌ای؟!

---

۱. جمعه، ۵: «مانند چهارپایی که کتاب بار کشد».
۲. *محجة‌البیضاء*، ج ۱، ص ۱۳۳.
۳. *شهاب‌الاخبار*، ص ۵۴.
۴. بقره، ۴۴.
۵. *مصباح‌الشریعة*، باب ۶۴، ص ۳۵۹.

و أعلم أيها اللبيب ان المملوك حقاً هو أن لايكون مالكاً اصلاً، فكما أن اللّه مالك غير مملوك لايكون العبد موفياً حق العبودية حتى لايكون مالكاً و الّا طغى و طمع فی حظّ الربوبية، و قد قال اللّه تعالى: **العظمة ازاری، و الكبرياء ردائی، فمن نازعنی واحداً منهما قصمته فی نار جهنم.**[1] و لهذا سأل النبی ﷺ شعار العبودية بقوله: **اللهم أحينی مسكيناً، و أمتنی مسكيناً، و احشرنی فی زمرة المساكين.**[2]

و ای خردمند، بدانکه مملوک واقعی کسی است که اصلاً خود را مالک نبیند، و همان‌طور که خداوند مالکی است که مملوک هیچ کس نیست، بندهٔ خدا حق بندگی را ادا نمی‌کند مگر زمانی که خود را مالک نبیند و گرنه طغیان می‌ورزد و در بهرهٔ خدایی چشم طمع می‌دوزد؛ با آنکه خداوند فرموده: «عظمت جامهٔ بلند من است، و بزرگی عبای دوش من است، پس هر که بخواهد در هر یک از این دو با من منازعه کند او را می‌شکنم و به آتش دوزخ می‌فرستم». و به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این دعا شعار بندگی را از خدا می‌خواهد: «خدایا مرا مسکین و نیازمند زنده‌بدار، و مسکین و نیازمند بمیران، و در زمرهٔ مسکینان محشور فرما».

و متی أراد المرء لنفسه شيئاً فقد أحب المالكية، و زاحم الربوبية، و انه شرك خفی، و إِنَّ الشِّرْكَ كَظُلْمٌ عَظِيمٌ.[3] فاذا كان عبداً فليكن مستهلك الارادة فی ارادة اللّه.

و هرگاه آدمی چیزی را برای خود بخواهد تحقیقاً مالکیت را دوست داشته و با خدایی خداوند پهلو زده، و این شرک نهان است، «و همانا شرک ستمی بزرگ است». پس اگر کسی بنده است باید اراده‌اش در ارادهٔ خداوند مستهلک باشد.

گر كنی يك آرزوی خود تمام　　از تو صد ابليس زايد، و السلام

قال ابن‌مسعود: الفقر و الغنى مطيتان لاأبالی أيهما ركبت. ان أحياه تحرّك، و ان أماته سكن. **إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُكِی وَ مَحْيايَ وَ مَماتِی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.**[4]

ابن مسعود گوید: فقر و ثروت دو مرکبند که باک ندارم کدام یک را سوار شوم. اگر سواره آن را زنده بدارد می‌جنبد، و اگر آن را بمیراند آرام می‌گیرد. «همانا نماز و عبادت و زندگی و مرگم برای پروردگار جهانیان است».

---

۱. محجة‌البیضاء، ج ۶، ص ۲۱۳، و به جای «قصمته» «ألقیته».
۲. جامع‌الصغیر، ص ۵۶.
۳. لقمان، ۱۳.
۴. انعام، ۱۶۲.

در خبر است که جابربن عبداللّه انصاری ﷺ که از کبار صحابه بود در آخر عمر به ضعف پیری و عجز مبتلا شده بود. روزی امام محمدباقر ﷺ به عیادت او تشریف بردند و او را از حال او سؤال کردند، گفت: در حالتی‌ام که پیری از جوانی، و بیماری از تندرستی، و مرگ از زندگانی دوست‌تر دارم. جناب امام باقر ﷺ فرمودند: من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری را دوست‌تر دارم، و اگر بُرنا دارد جوانی را، و اگر بیمار دارد بیماری را، و اگر تندرست دارد تندرستی را، و اگر مرگ دهد مرگ را، و اگر زندگانی دهد زندگانی را. چون جابر این سخن بشنید روی امام ﷺ را بوسه داد و گفت: صدق رسول‌اللّه ﷺ ... .[1]

و از این حدیث معلوم می‌شود که جابر در مرتبهٔ صبر بوده و باقر ﷺ در مرتبهٔ رضا، و شَتّانَ ما بینهما![2]

ای عزیز:

شیر را بچه همی ماند به او تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو

حدیث: **العلماء ورثة الانبیاء**[3] را خوب می‌خوانی و وارثیت ایشان را خوش ادعا می‌نمایی و خلافت و نیابت ایشان را سخت به خود می‌بندی و اما از اطوار و کردار ایشان هیچ خبر نداری، یا می‌دانی و نخوت و کبرت را مانع از عمل می‌دانی.

و فی *تأویل‌الآیات* عن ابن‌بابویه باسناده عن ابی‌ذرّ انه قال: رأیت سلمان و بلالاً یقبلان الی النبی ﷺ اذ انکبّ سلمان علی قدم رسول‌اللّه ﷺ یقبّلها، فزجره النبی ﷺ من ذلك ثم قال له: **یا سلمان، لاتصنع بی ما صنع الأعاجم بملوکها، أنا عبد من عبیداللّه، آکل کما (مما) یأکل العبید، و أقعد کما یقعد العبید.**[4]

و در *تأویل‌الآیات* از ابن‌بابویه به سندش از ابوذر روایت کرده که گفت: سلمان و بلال را دیدم که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند و سلمان خود را روی قدم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم افکند و آن را می‌بوسید،

---

۱. *اوصاف‌الاشراف*، خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۴۲، فصل صبر.

۲. و چقدر میان این دو فاصله است!

۳. *کافی*، ج ۱، ص ۳۲: «عالمان وارث پیامبرانند».

۴. *تأویل‌الآیات*، ص ۴۷۳ ذیل فاطر، ۳۴ و ۳۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از این کار نهی کرد، سپس به او فرمود: ای سلمان، با من چنان مکن که عجم‌ها با شاهان خود می‌کنند، من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، مانند بندگان می‌خورم (یا از آنچه بندگان می‌خورند می‌خورم) و مانند بندگان می‌نشینم.

و فی *الاثناعشریة* فی خبر أبی أُمامة قال: خرج علینا رسول‌اللّه ﷺ متوکّئاً علی عصی فقمنا له، فقال: **لاتقوموا کما تقوم الأعاجم یعظّم بعضهم بعضاً.**[1]

و در *اثناعشریه* در خبر ابی اُمامه آمده که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصازنان بر ما وارد شد و ما به احترام او برخاستیم، فرمود: برای احترام یکدیگر مانند عجم‌ها از جا برنخیزید.

و فی *الکافی* عن أمیرالمؤمنین علیه السلام: **ان اللّه جعلنی اماماً لخلقه، ففرض علیّ التقدیر فی نفسی و مطعمی [و مشربی] و ملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی الفقیر بفقری، و لایطغی الغنیّ غناه.**[2]

و در *کافی* آمده که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: خداوند مرا پیشوای خلق خود قرار داد و بر من واجب نمود که دربارهٔ خود و خوراک و نوشیدنی و پوشاک خود برابر حال مردم ناتوان اندازه نگاه دارم تا فقیر به فقر من بنگرد (و اندوه نخورد) و ثروتمند ثروتش او را به طغیان و سرکشی واندارد.

و فی أخبار مستفیضة عنهم علیهم السلام: **و اعلم أنه لاینفع اجتهاد لاورع فیه.**[3]

و در اخبار چندی از امامان علیهم‌السلام روایت شده که فرموده‌اند: و بدان کوششی که همراه پرهیزگاری نباشد سودمند نیست.

و فی الخصال عن الصادق علیه السلام: **لایکون الرجل فقیهاً حتّی لایبالی أی ثوبیه ابتذل و بما سد فورة الجوع.**[4]

و در *خصال* آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: آدمی به فهم واقعی دین نمی‌رسد تا آنکه باک نداشته باشد که چه لباسی پوشیده و با چه غذایی هیجان گرسنگی را فرونشاند.

---

۱. *مصابیح‌السنة*، ج ۳، ص ۲۸۷ به نقل از *سنن ابی‌داود* و *سنن ترمذی*.
۲. *کافی*، ج ۱، ص ۴۱۰.
۳. همان، ج ۲، ص ۷۶-۷۸.
۴. *خصال*، ص ۴۰.

و فی *النوادر عن الاختصاص* عن الباقر علیه السلام: **من طلب العلم للّه لم یصب منه باباً الّا ازداد فی نفسه ذلّاً، و فی الناس تواضعاً، و للّه خوفاً، و فی الدین اجتهاداً، و ذلك الّذی ینتفع بعلمه.**[۱]

و در *نوادر* از کتاب *اختصاص*، از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هر که علم را برای خدا طلب کند، به بابی از آن نمی‌رسد مگر آنکه به خواری او در نزد خود، و فروتنی او در میان مردم، و ترس او از خدا، و کوشش او در دین افزوده می‌شود. چنین کسی از علم خود بهره‌مند است.

قال النبی صلی الله علیه و آله: **من سرّه أن یتمثّل له الرجال قیاماً فلیتبوّأ مقعده من النار.**

روی هذه الروایة و روایة النهی عن القیام کالأعاجم البخاری فی *الصحیح* من الصحاح.[۲]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که از این شاد می‌شود که مردم به احترام او بایستند، باید جای خود را در آتش دوزخ فراهم بیند.

این روایت و روایت نهی از برخاستن برای احترام مانند عجم‌ها را بخاری در صحیح خود آورده است.

و فی *الاثناعشریة*: ان جبرئیل علیه السلام أتی النبی صلی الله علیه و آله و ذکر له جهنم فأُغمی. و کان النبی صلی الله علیه و آله اذا رأی فاطمة علیها السلام فرح بها. فانطلق بعض أصحابه الی بابها فوجد بین یدیها شعیراً و هی تطحن و تقول: ما عِنْدَاللّهِ خَیْرٌ وَ اَبْقی.[۳] فسلّم علیها و أخبرها بخبر النبی صلی الله علیه و آله، فنهضت و التفّت بشملة لها خلقة قد خیطت فی اثنی عشر مکاناً بسعف النخل. فلما خرجت نظر سلمان رحمه الله الی الشملة بکی و قال: واحزناه، و ان بنات قیصر و کسری لفی السندس و الحریر، و ابنة محمد صلی الله علیه و آله علیها شملة صوف خلقة قد خیطت فی اثنی عشر مکاناً! فلما دخلت فاطمة علیها السلام علی النبی صلی الله علیه و آله قالت: یا رسول‌اللّه، **ان سلمان تعجّب من لباسی، فوالذی بعثك ما لی و لعلیّ منذ خمس سنین الّا مسك کبش نعلف علیها بالنهار بعیرنا، فاذا کان اللیل افترشناه، و ان مرفقتنا من أدم حشوها لیف.** فقال النبی صلی الله علیه و آله: **یا سلمان، لفی الخیل السوابق من لقینی.**[۴]

---

۱. *نوادرالاخبار*، فیض کاشانی، ص ۲۷ به نقل از *روضة‌الواعظین*؛ و در آخر آن چنین است: ینتفع بالعلم فلیتعلّمه.

۲. *مصابیح السنة*، ج ۳، ص ۲۸۷ به نقل از *سنن ابی‌داود* و *سنن ابن‌ماجه*، و در *صحیح بخاری* نیافتم.

۳. قصص، ۶۰.

۴. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۸۸. و در آن: یا سلمان، ان ابنتی فاطمة لفی الخیل السوابق.

و در *اثناعشریه* آمده: جبرییل علیه‌السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جهنم را برای آن حضرت وصف نمود و او غش کرد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه فاطمه علیه‌السلام را می‌دید از دیدن او خوشحال می‌شد. روزی یکی از اصحاب به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام رفت دید مقداری جو پیش آن حضرت قرار دارد و سرگرم آرد کردن آنها است و می‌گوید: «آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است». وی سلام کرد و او را از حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد، آن حضرت برخاست و خود را در چادری کهنه که دوازده وصله از لیف خرما داشت پیچید و به راه افتاد. چون از منزل بیرون آمد سلمان (ره) به آن چادر نگاه کرد و گریست و گفت: ای اندوه! دختران قیصر و کسریٰ جامه‌های سندس و حریر می‌پوشند و دختر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم چادری کهنه از پشم که دوازده جای آن وصله خورده به سر دارد! چون فاطمه علیهاالسلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد گفت: ای رسول‌خدا، سلمان از لباس من تعجب کرد، به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخته من و علی پنج سال است که جز یک پوست گوسفند نداریم که روزها شتر ما روی آن علف می‌خورد، و شبها زیرانداز ماست، و بالش ما از پوست است که آن را پر از لیف خرما کرده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان، هر که مرا دیدار کند در گروه پیشتازان است (یا ای سلمان، فاطمه در گروه پیشتازان است).

و فی *مجالس* الصدوق﵀: كان فراش رسول‌اللّه ﷺ عباءة و كانت مرفقته أدم حشوها ليف، فثنيت له ذات ليلة، فلما أصبح قال: **لقد منعنى الفرش الليلة من الصلاة.** فأمر أن يجعل بطاق واحد.[1]

و در *امالی* صدوق(ره) آمده: زیرانداز رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبایی بود و بالش او پوستی که از لیف خرما پر شده بود؛ شبی آن را دولا کردند (و زیر آن حضرت انداختند)، چون صبح شد فرمود: دیشب این زیرانداز مرا از نماز شب بازداشت. از آن به بعد دستور داد آن را یک لا بگسترند.

و عن أنس قال: خدمت النبى ﷺ تسع سنين فما أعلمه قال لى قطّ: **هلاّ فعلت كذا و كذا؟!** و لا عاب علىّ شيئاً قط. هيهات هيهات.

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۷۱، ص ۴۱۷.

انس گوید: نُه سال خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم و یاد ندارم که هرگز به من گفته باشد: چرا چنین و چنان کردی؟! و هرگز عیبی بر من نگرفت.

خیال حوصلهٔ بحر می‌پزم هیهات چهاست در سر این قطرهٔ محال‌اندیش

و عن أنس: کان ﷺ یوم خیبر و یوم قریظة و النضیر علی حمار مخطوم بحبل من لیف تحته إکاف من لیف.

و عن أنس: انه لم‌یکن شخص أحب الی الصحابة من رسول‌اللّه ﷺ، و کانوا اذا رأوه لم‌یقوموا الیه لما یعرفون من کراهته.

و ما سأل شیئاً قط، و ما ردّ سائلاً حاجة قط الّا بها أو بمیسور من القول. و کان یحلب عنز أهله، و ما أکل حنطة و ما شبع من الشعیر.

انس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ خیبر و بنی‌قریظه و بنی‌نضیر بر درازگوشی که مهار و پالانی از لیف خرما داشت سوار بود.

و نیز گوید: هیچ کس نزد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌تر از خود آن حضرت نبود، با این حال هرگاه او را می‌دیدند از جا برنمی‌خاستند، زیرا می‌دانستند که آن حضرت را خوش نمی‌آید.

و آن حضرت هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز سائلی را تهیدست بازنگرداند، یا حاجتش را روا می‌کرد و یا سخن مناسب و دل‌خوش‌کننده‌ای به او می‌گفت. شیر بز خانواده‌اش را خود می‌دوشید، و نان گندم نخورد و از نان جو هم سیر نخورد.

و عن عایشة: انه ﷺ یخیط ثوبه و یخصف نعله، و یصنع ما یصنع الرجل فی أهله، و ذلك أحب العمل الی رسول‌اللّه ﷺ.

و عایشه گوید: آن حضرت خود لباسش را وصله و کفشش را پینه می‌زد، و کارهایی را که مردان در خانه انجام می‌دهند انجام می‌داد، و همین خیاطی محبوب‌ترین کار در خانه برای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و عن أنس: ان النبی ﷺ کان یجلس علی الأرض، و یأکل علی الأرض، و یعتقل الشاة، و یجیب دعوة المملوك. و فی روایة ابن‌عباس بزیادة: و یأکل خبز الشعیر.

و انس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین می‌نشست، بر روی زمین

غذا می‌خورد، با دست خود شیر گوسفند می‌دوشید و دعوت بردگان را می‌پذیرفت. و در روایت ابن‌عباس این زیاده را دارد: و نان جو می‌خورد.

و فی کتاب *النبوة* عن أبی عبداللّه علیه السلام یقول: مرّت برسول‌اللّه صلی الله علیه و آله امرأة بذیّة و هو جالس یأکل، فقالت: یا محمد، انك تأکل أکل العبد، و تجلس جلوسه! فقال: و یحك انی عبد، و أیّ عبد أعبد منی؟![1]

و در کتاب *النبوة* آمده که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: زنی بدزبان بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذر کرد و آن حضرت نشسته بود و غذا می‌خورد. زن گفت: ای محمّد، مانند بندگان غذا می‌خوری و می‌نشینی! فرمود: وای بر تو، من هم بنده‌ام و کدام بنده‌ای از من بنده‌تر؟!

و فی *روضة‌الاحباب*: روی أن العبد الأسود الوحش الکریه الرایحة کان یقیمه صلی الله علیه و آله علی قاطعة الطریق، و یأخذ یده بیده، فلم‌یکن صلی الله علیه و آله ینزع یده من یده حتی کان هو الذی یبتدئ به. قال اللّه تعالی: فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ.[2]

و در *روضة‌الاحباب* آمده: روایت است که گاه می‌شد بنده‌ای سیاه و بدمنظر و بدبو آن حضرت را در راه نگاه می‌داشت و دست ایشان را می‌گرفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را از دست او نمی‌کشید تا آنکه ابتدا او دست خود را بکشد. خدای متعال فرموده: «پس به سبب رحمتی الهی با آنان نرم‌خو شدی، و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی حتماً از پیرامونت پراکنده می‌شدند».

و فی *العیون عن الرضا*، عن علی علیه السلام قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: خمس لا أدعهن حتی الممات: الأکل علی الحضیض مع العبید، و رکوبی الحمار مؤکفاً، و حلبی العنز بیدی، و لبس الصوف و التسلیم علی الصبیان لتکون سنّة من بعدی.[3]

و در عیون *اخبار الرضا* به سندش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پنج چیز است که تا دم مرگ آنها را ترک نمی‌کنم: غذاخوردن بر روی زمین با بردگان، سوارشدن بر درازگوش پالان‌دار (یا بی‌پالان)، شیر بز را با دست

---

۱. برای احادیث گذشته ر.ک: *مکارم‌الاخلاق*، ص ۱۵ و ۱۶.
۲. آل عمران، ۱۵۹.
۳. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۸۱.

خود دوشیدن، پشم پوشی و سلام کردن بر کودکان؛ تا این کارها پس از من سنّت شود.

و فی *نهج‌البلاغة*: و لقد کان رسول‌اللّه ﷺ کافیاً لك فی الأسوة، و دلیلاً لك علی ذم الدنیا و عیبها، و کثرة مخازیها و مساویها، اذ قبضت عنه أطرافها، و وطئت لغیره أکنافها، و فطم من رضاعها، و زوی عنها من زخارفها.

و در نهج *البلاغه* آمده: و همانا رسول‌خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برای سرمشق بودن تو و دلیل‌بودن بر نکوهش دنیا و عیب و رسوایی‌ها و زشتی‌های فراوان آن کافی است، چه، دامان آن از دست حضرتش برچیده بود، و اطراف و نواحیش برای دیگران آماده بود، آن حضرت را از نوشیدن شیرش بازگرفتند، و از زر و زیورش برکنار داشتند.

و ان شئت ثنّیتُ بموسی کلیم اللّه ﷺ اذ یقول: رَبِّ اِنِّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ.[1] واللّه ما سأله الّا خبزاً یأکله، لانه کان یأکل بقلة الأرض، و لقد کان خضرة البقل تری من شفیف صفاق بطنه لهزاله و تشذّب لحمه.

و اگر خواهی از دومین نمونه، موسی کلیم‌اللّه علیه‌السلام بگویم که می‌گفت: «پروردگارا، من به خیری که بر من فروفرستی نیازمندم». به خدا سوگند به جز نانی که بخورد چیزی از خدا نخواست، زیرا گیاهان زمین را می‌خورد، و سبزی گیاهان از زیرپوست نازک شکمش دیده می‌شد از بس لاغر بود و گوشت تنش آب شده بود.

و ان شئت ثلّثت بداود ﷺ صاحب المزامیر، و قارئ أهل الجنة، فلقد کان یعمل سفایف الخوص بیده، و یقول لجلسائه: أیّکم یکفینی بیعها؟ و یأکل قرص الشعیر من ثمنها.

و اگر خواهی از نمونهٔ سوم داود علیه‌السلام بگویم که سروده‌های آسمانی داشت و خوانندهٔ بهشتیان است. حضرتش از لیف خرما سبد می‌بافت و به یاران و همنشینانش می‌گفت: «کدام یک از شما اینها را برایم می‌فروشد»؟! و از بهای آنها نان جو می‌خرید و می‌خورد.

---

۱. قصص، ۲۴.

و ان شئت قلت فی عیسی‌بن مریم‌ﷺ، و لقد کان یتوسّد الحجر، و یلبس الخشن، و یأکل الجشب، و کان ادامه الجوع، و سراجه باللیل القمر، و ظلاله فی الشتاء مشارق الأرض و مغاربها، و فاکهته و ریحانه ما تنبت الأرض للبهایم، و لم‌تکن له زوجة تفتنه، [ولا ولد یحزنه] ولامال یلفته، و لا طمع یذلّه، دابته رجلاه، و خادمه یداه.

و اگر خواهی از عیسی بن مریم علیه‌السلام بگویم، آن حضرت سنگ را به جای بالش زیر سر می‌نهاد، جامهٔ زبر و خشن می‌پوشید و نان خشکیده می‌خورد. خورش او گرسنگی، و چراغش در شب مهتاب بود، و سایبان و سرپناهش در زمستان جایی بود که خورشید از آن می‌دمید و یا در آن ناپدید می‌گردید ( و هیچ جا و مأوایی نداشت)، و میوه و سبزیش گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. نه زنی داشت که او را شیفته و فریفته سازد، نه فرزندی که به اندوهش اندازد، نه مالی که او را به خود سرگرم نماید، و نه طمعی که خوارش نماید. مرکب او پاهایش بود، و خدمتکار او دستهایش.

فتأسّ بنبیك الأطیب الأطهرﷺ، فان فیه اُسوة لمن تأسّی، و عزاءً لمن تعزّی. و أحب العباد الی اللّه المتأسّی بنبیه، و المقتصّ لأثره. قضم الدنیا قضماً، و لم‌یعرها طرفاً. أهضم أهل الدنیا کشحاً، و أخمصهم من الدنیا بطناً. عرضت علیه الدنیا فأبی أن یقبلها، و علم أن اللّه أبغض شیئاً فأبغضه، و حقّر شیئاً فحقّره، و صغّر شیئاً فصغّره. و لو لم‌یکن فینا الّا حبُّنا ما أبغض اللّه و رسوله، و تعظیمنا ما صغّر اللّه و رسوله، لکفی به شقاقاً للّه، و محادّة عن أمر اللّه.

پس، از پیامبر نیکو نهاد و پاک‌سرشت خود صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کن، زیرا که در رفتار او برای هر پیروی شایسته‌ترین سرمشق، و برای هر تسلیت‌جویی بهترین دلداری است. و محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که رفتار پیامبرش را سرمشق خود قرار دهد و همان راهی را که او پیموده است بپیماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را به گوشهٔ دندان گرفت (کنایه از آنکه آن را ناچیز پنداشت و بهرهٔ کافی از آن نبرد) و هرگز دیده به آن ندوخت. از همهٔ مردم دنیا کمتر پهلوها را می‌انباشت، و شکم را از دنیا خالی‌تر می‌داشت. دنیا به او پیشنهاد شد اما از پذیرفتن آن خودداری کرد، و آنچه را که

دانست خدای سبحان دشمن دارد دشمن می‌داشت، و آنچه را خداوند پست و کوچک شمارد پست و کوچک می‌شمرد. و اگر در میان ما جز این نباشد که آنچه را خدا و پیامبر دشمن داشته‌اند دوست می‌داریم، و آنچه را خدا و پیامبر کوچک شمرده‌اند بزرگ می‌شماریم همین در دشمنی ما با خداوند و مخالفت سرسخت ما با فرمان او کافی است!

و لقد کان ﷺ یأکل علی الأرض، و یجلس جلسة العبد، و یخصف بیده نعله، و یرقع بیده ثوبه، و یرکب الحمار العاری و یردف خلفه، و یکون الستر علی باب بیته و یکون فیه التصاویر فیقول: یا فلانة ـ لاحدی أزواجه ـ غیّبیه عنی، فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها. فأعرض عن الدنیا بقلبه، و أمات ذکرها من نفسه، و أحب أن یغیب زینتها عن عینه، لکیلایتخذ منها ریاشاً، و لایعتقدها قراراً، و لایرجو فیها مقاماً. فأخرجها من النفس، و أشخصها عن القلب، و غیّبها عن البصر. و کذلك من أبغض شیئاً أبغض أن ینظر الیه، و أن یذکر عنده.

آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر روی زمین غذا می‌خورد، مانند بندگان می‌نشست، با دست خود کفشش را پینه می‌دوخت و لباسش را وصله می‌زد، بر درازگوش برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می‌کرد. اگر بر درِ خانه‌اش پرده‌ای آویخته می‌دید که در آن نقش و نگاری بود به همسرش می‌گفت: «ای زن، این را از نظرم نهان ساز، زیرا هرگاه چشمم به این نقش و نگار می‌افتد دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم». آری او از تهِ دل از دنیا روی برتافت، و خاطرات آن را از ذهن خود پاک ساخت، و دوست داشت که زینت دنیا از نظرش دور باشد تا مبادا لباسی از آن فراگیرد، و آن را جایگاه قرار و آرامش بداند و به ماندن در آن دل بندد. برای همین بود که آن را از ذهن بیرون کرد و از دل براند و از نظر دور داشت. همچنین هر که از چیزی بدش آید از دیدن و ذکر آن در نزد او هم بدش خواهد آمد.

و لقد کان فی رسول‌اللّه ﷺ ما یدلّك علی مساوی الدنیا و عیوبها، اذ جاع فیها مع خاصته، و زویت عنه زخارفها مع عظیم زلفته. فلینظر ناظر بعقله: أکرم اللّه محمّداً ﷺ بذلك أم أهانه؟ فان قال: أهانه، فقد کذب و أتی بالافك العظیم. وان قال: أکرمه، فلیعلم أن اللّه قد أهان غیره حیث بسط الدنیا له، و زواها عن أقرب الناس منه.

و همانا در رفتار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلیلی بر زشتی‌ها و عیب‌های دنیا وجود دارد، زیرا با همهٔ نزدیکی و خصوصیتش با خدا همواره شکمش تهی بود، و با آن پایه ونزدیکی‌اش به خدا دامان زرق وبرق دنیا از دستش برچیده بود. اینک هر بیننده‌ای باید به دیدهٔ خرد بنگرد که آیا خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را با آن وضع گرامی داشت یا خوار و سبک شمرد؟ اگر گوید: «او را خوار و سبک شمرد» هرآینه به خدا سوگند دروغ گفته و افترایی بزرگ بافته است. و اگر گوید: «او را گرامی داشت» باید بداند که خداوند دیگری را خوار و سبک شمرده که سفرهٔ دنیا را برایش گسترده و آن را از پیش نزدیک‌ترین مردم به خود برچیده است.

فتأسَّی متأسّ بنبیه، و اقتصّ أثره، و ولج مولجه، و الّا فلایأمن الهلکة، فان‌اللّه تعالی جعل محمّداً ﷺ علماً للساعة، و مبشراً بالجنة، و منذراً بالعقوبة. خرج من الدنیا خمیصاً، و ورد الآخرة سلیماً. لم یضع حجراً علی حجر، حتی مضی لسبیله و أجاب داعی ربه. فما أعظم منّة اللّه عندنا حین أنعم اللّه علینا به سلفاً نتّبعه، و قائداً نطأ عقبه! واللّه لقد رقعت مدرعتی [هذه] حتی استحییت من راقعها. و لقد قال لی قائل: ألاتنبذها عنك؟! فقلت: اعزب عنی، فعند الصباح یحمد القوم السری.[1]

پس باید هر پیروی از پیامبرش سرمشق گیرد، و همان راهی را که او پیموده است بپیماید، و به راهی که او درآمده است درآید، ورنه خود را از تباهی ایمن نداند، زیرا خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را نشانهٔ نزدیک‌شدن قیامت و مژده‌دهندهٔ به بهشت و بیم‌کنندهٔ از کیفر و عذاب قرار داده است. آن حضرت با شکم تهی از دنیا رخت بربست، و پاک و بی‌آلایش به آخرت پیوست. در زندگی‌اش سنگ روی سنگ نگذاشت تا آنکه راه آخرت سپرد و فراخوانندهٔ پروردگارش را پاسخ گفت. وه! چقدر منّت خدای بر ما بزرگ است که او را به عنوان پیشوایی به ما ارزانی داشت تا از او پیروی کنیم، و پیشروی ساخت تا راه او را بپیماییم! به خدا سوگند این جامهٔ پشمینه‌ام را چندان وصله زده‌ام که از دوزندهٔ آن شرم دارم. و کسی به من گفت: «آیا این جامه را دور نمی‌اندازی»؟! گفتم: «از پیش چشمم دور شو، که چون سپیدهٔ صبح بدمد شبروان را ستایش کنند»!

---

۱. نهج‌البلاغة، خطبهٔ ۱۶۰.

و فی مسند أحمدبن حنبل، عن أبی‌الثَّور الحوام بالکوفة قال: جاءَنی علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام الی السوق و معه غلام له و هو خلیفة، فاشتری منّی قمیصین و قال لغلامه: اختر أیهما شئت. فأخذ أحدهما و أخذ علی علیه‌السلام الآخر و لبسه و مد یده، فوجد کمّه فاضلة فقال: اقطع الفاضل، فقطع، ثم لفّه و ذهب.

و روی أحمد أیضاً قال: لما أرسل عثمان الی علی علیه‌السلام وجده مؤتزراً بعباءة، متحجزاً بعقال و هو یهنؤ بعیراً له ـ أی یمسحه بالقطران و هو الهناء ـ.[1]

و در مسند احمد حنبل از ابی‌الثور دوره‌گرد در کوفه روایت کرده که گفت: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در زمان خلافت خود به همراه یکی از نوجوانانش به بازار آمد و دو جامه از من خرید، و به نوجوانش گفت: هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن. وی یکی را برداشت و دیگری را علی علیه‌السلام برداشت و آن را پوشید و دست خود را کشید دید آستینش بلند است، فرمود، زیادی این را ببُر، و آن را برید، سپس پیچید و رفت.

و نیز روایت کرده که: هنگامی که عثمان سراغ علی علیه‌السلام فرستاد و آمد، عثمان دید که آن حضرت عبایی پوشیده و کمربندی بسته و شتر خود را با ماده‌ای مخصوص چرب می‌کند.

و فی کتاب *مطالب السؤول*: ان علیاً علیه‌السلام اشتری ثوباً بثلاثة دراهم من غلام، فجاء بها أبو الغلام الی علی علیه‌السلام فقال: **ما شأن هذه الدراهم؟** قال: کان قمیصاً ثمنه درهمین. قال: **باعنی رضیً و أخذت رضیً، فخذ درهمك و انصرف.**[2]

و در کتاب *مطالب السئول* آمده: علی علیه‌السلام پیراهنی به سه درهم از نوجوانی خرید، آنگاه پدر آن نوجوان درهم‌ها را نزد آن حضرت آورد، فرمود: این پول‌ها چیست؟ گفت: بهای این پیراهن دو درهم است. فرمود: او با رضایت فروخت و من هم با رضایت خریدم، پولهایت را بردار و برو.

و ان علیاً علیه‌السلام خرج یوماً الی السوق و معه سیف لیبیعه، فقال: **من یشتری هذا السیف؟ فوالذی فلق الحبة لطال ما کشفت به الکرب عن وجه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، و لو کان عندی ثمن ازار ما بعته.**[3]

---

۱. *ذخائرالعقبی*، ص ۱۰۲.
۲. *بحارالانوار*، ج ۴۰، ص ۳۳۲ـ۳۳۳.
۳. *بحارالانوار*، ج ۴۰، ص ۳۳۵.

و روزی علی علیه‌السلام به بازار رفت تا شمشیرش را بفروشد، و فرمود: کیست که این شمشیر را از من بخرد؟ به خدایی که دانه را شکافت چه بسیار گرفتاری‌هایی راکه با این شمشیر از روی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور کردم، و اگر پول جامه‌ای داشتم آن را نمی‌فروختم.

و انه ﷺ خرج الی الناس و علیه ازار مرقوع، فعوتب فی لبسه، فقال ﷺ: **یخشع القلب بلبسه، و یقتدی المؤمن بی.**[1]

و نیز به سوی مردم بیرون آمد در حالی که جامه‌ای وصله‌دار بر تن داشت، او را در این کار سرزنش کردند، فرمود: با پوشیدن این جامه دل نرم و فروتن می‌شود و مؤمن هم در این کار از من درس می‌گیرد.

و عن سلیم‌بن قیس: ان یوم خیبر قال رسول‌اللّه ﷺ: **أین أخی؟ ادعوا لی علیاً.** فأتوا به فاذا هو رمد و علیه ازار و غبار الدقیق علیه، و کان یطحن لأهله.

و سلیم بن قیس گوید: در روز خیبر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادرم کجاست؟ علی را نزد من بخوانید. او را آوردند در حالی که چشم درد داشت و جامه‌ای بر تن او بود که گرد آرد بر آن نشسته بود، زیرا او برای خانواده‌اش آسیا می‌کرد.

و فی *الکافی* عن أبی‌عبداللّه ﷺ قال: قال عیسی ﷺ: **یا معشر الحواریین، لی الیکم حاجة اقضوها لی. قالوا: قضیت حاجتك یا روح‌اللّه. فقام فغسل أقدامهم. فقالوا: کنا نحن أحق بهذا یا روح‌اللّه. فقال: أحق الناس بالخدمة العالم. انما تواضعت هکذا لکیلا تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم.**[2]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که عیسی علیه‌السلام فرمود: ای گروه حواریان ، از شما حاجتی دارم، آن را برآورید. گفتند: حاجتت برآورده است ای روح خدا. آن حضرت برخاست و پاهای آنان را شست. گفتند: ای روح‌خدا، ما به این کار سزاوارتریم. فرمود: سزاوارترین کس به خدمت کردن عالم است. من این چنین تواضع کردم تا شما هم پس از من این‌گونه در میان مردم تواضع کنید.

---

۱. همان، ص ۳۳۴.
۲. *کافی*، ج ۱، ص ۳۷.

و فی شرح *الصحیفة*: قال رسول‌اللّه ﷺ: **من أحب أن یمثل له النساء و الرجال قیاماً فلیتبوّأ مقعده من النار.**[۱]

و نقل أن النبی ﷺ کان یکره أن یقام له، فکان اذا قدم لایقومون لعلمهم کراهة ذلك.[۲]

و در شرح صحیفه آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوست دارد زنان و مردان به احترامش بایستند باید جای خود را در آتش دوزخ تهیه ببیند.

و نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوش نداشت که به احترام او بایستند، از این‌رو هرگاه وارد می‌شد اصحاب برنمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که ناراحت می‌شود.

و در *حقّ‌الیقین* در مقام زهد علی‌بن أبی‌طالب ﷺ گفته است که: «جامه را پینه می‌کرد گاه به پارهٔ پوستی و گاه به لیف خرمایی. و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود. و اگر آستینش دراز بود می‌برید و نمی‌دوخت و رشته رشته بر سر دستش می‌ریخت تا وقتی که تمام شود. و گوشت نمی‌خورد [مگر گاهی] و می‌گفت: شکم خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید. و با این حال زورش از همه کس بیشتر بود. و از همهٔ بلاد سوای شام که در دست معاویه ـ علیه اللعنة ـ بود اموال پیش او می‌آمد و همه را بر مردم قسمت می‌کرد».[۳]

و فی *روضة‌الکافی* عن أبی عبداللّه ﷺ انه قال: **من خصف نعله و رقّع ثوبه و حمل سلعته فقد برئ من الکبر.**[۴]

و در روضهٔ کافی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که کفشش را پینه زند و لباسش را وصله زند و جنسی را که می‌خرد خودش حمل کند از تکبر به دور خواهد بود.

و فی *مجالس* الصدوق ﷺ عن الأصبغ بن نباتة انه قال: کان أمیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب ﷺ اذا أُتی بمال أدخله بیت مال المسلمین، ثم جمع المستحقین، ثم

---

۱. *مکارم‌الاخلاق*، ص ۲۵.
۲. همان، ص ۱۶.
۳. *حق‌الیقین*، ص ۱۴۳.
۴. روضهٔ کافی، ص ۲۳۱.

ضرب یده فی المال فنثره یمنة و یسرة و هو یقول: **یا صفراء یا بیضاء، لا تغرّینی، غرّی غیری.**

هذا جنای و خیاره فیه　　اذ کل جانٍ یده الی فیه

ثم لایخرج حتی یفرّق ما فی بیت مال المسلمین، و یؤتی کل ذی حق حقه، ثم یأمر أن یکنس و یرشّ، ثم یصلی فیه رکعتین، ثم یطلّق الدنیا ثلاثاً، یقول بعد التسلیم: **یا دنیا، لاتتعرضین لی، و لاتتشوقین و لاتغرّینی، فقد طلّقتك ثلاثاً لارجعة لی علیك.**[1]

و در *امالی* صدوق است که اصبغ بن نُباته گفت: هرگاه مالی را نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌آوردند آن را به بیت‌المال مسلمانان وارد می‌کرد، آنگاه مستحقّان را جمع می‌کرد، سپس دست خود را در آن مال فرو می‌برد و آن را به راست و چپ پخش می‌نمود و می‌فرمود: ای زرد و سپید، مرا نفریب، دیگری را بفریب. «این دستاورد و دست‌چین من است که خوب و بدش دَرهم است، در حالی که هر چیننده‌ای دست در دهان دارد». سپس بیرون نمی‌رفت تا آنکه آنچه را در بیت‌المال مسلمانان بود پخش می‌کرد و به هر صاحب حقّی حق او را می‌داد، سپس امر می‌فرمود که آنجا را جارو و آب‌پاشی کنند، سپس دو رکعت نماز در آنجا می‌گزاشت و دنیا را سه طلاقه می‌کرد و پس از سلام نماز می‌گفت: ای دنیا، سر راه من میا و دل به من مبند و مرا مفریب. زیرا من تو را سه طلاقه کرده‌ام که بازگشتی در آن به تو نیست.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه‌الله عن محمد بن قیس قال: کان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله اذا قدم من سفر بدأ بفاطمة علیهاالسلام فدخل علیها فأطال عندها المکث. فخرج مرة الی سفر فصنعت فاطمة علیهاالسلام مُسَکتین من ورق و قلادة و قرطین و ستراً لباب البیت لقدوم أبیها و زوجها. فلما قدم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دخل علیها، فوقف أصحابه علی الباب لایدرون یقفون أو ینصرفون لطول مکثه عندها، فخرج علیهم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و قد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس عند المنبر. فظنّت فاطمة علیهاالسلام أنه انما فعل ذلك رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لما رأی من المسکتین و القلادة و القرطین و الستر، فنزعت قلادتها و قرطیها و مسکتیها و نزعت الستر فبعثت بها الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و قالت للرسول: قل له: **تقرأ علیك ابنتك السلام و تقول: اجعل هذه فی سبیل الله.** فلما أتاه و خبّره قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: فعلت،

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۴۷، ص ۲۵۱.

**فداها أبوها ـ ثلاث مرّات ـ ليست الدنيا من محمّد ولا من آل‌محمّد، و لوكانت الدنيا تعدل عندالله من الخير جناح بعوضة ما أسق فيها (منها) كافراً شربة ماء ثم قام فدخل عليها.**[1]

و در *امالی* صدوق از محمّد بن قیس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از سفر می‌آمد نخست به دیدار فاطمه علیهاالسلام می‌رفت و بر او وارد می‌شد و زیاد نزد او درنگ می‌کرد. یک بار به سفر رفت و حضرت فاطمه علیه‌السلام دو دست‌بند نقره و یک گردنبند و دو گوشواره و نیز پرده‌ای برای درِ خانه تهیه نموده و خود را برای استقبال از پدر و شوهرش آماده ساخت. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر بازگشت بر آن حضرت وارد شد و اصحاب بر درِ خانه ایستادند، نمی‌دانستند بمانند یا بروند، زیرا درنگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طول کشید، آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمد و آثار خشم در چهره‌اش نمایان بود تا آنکه به مسجد آمد و کنار منبر نشست. فاطمه علیه‌السلام پی برد که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیدن دست‌بندها و گردنبند و گوشواره‌ها و پرده ناراحت شده است، پس گردنبند و گوشواره‌ها و دست‌بندها و پرده را بیرون آورد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و به پیک خود فرمود: به پیامبر بگو: دخترت به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: اینها را در راه خدا مصرف کنید. چون پیک آمد و پیامبر را خبر داد، حضرت سه بار فرمود: کار خود را کرد ـ پدرش فدایش باد ـ دنیا از آنِ محمّد و آل‌محمّد نیست، و اگر دنیا نزد خداوند به اندازهٔ بال مگسی می‌ارزید هرگز در دنیا (یا از دنیا) جرعه‌ای آب به کافری نمی‌داد. سپس از جا برخاست و دوباره نزد فاطمه علیه‌السلام رفت.

قال الصادق ﷺ: **الدنيا بمنزلة صورة، رأسها الكبر، و عينها الحرص، و أذنها الطمع، و لسانها الرياء، و يدها الشهوة، و رجلها العُجب، و قلبها الغفلة، و لونها الفناء، و حاصلها الزوال. فمن أحبها أورثته الكبر، و من استحسنها أورثته الحرص، و من طلبها أورثته الطمع، و من مدحها ألبسته الرياء، و من أرادها مكّنته من العُجب، و من اطمأن اليها أركبته الغفلة، و من أعجبه متاعها أفتنته و لاتبق له، و من جمعها و بخل بها أوردته الى مستقرها من النار.**[2]

امام صادق علیه‌السلام فرمود: دنیا به منزلهٔ صورتی است که سرِ آن تکبر، چشم

---

۱. همان، مجلس ۴۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲. *مصباح الشریعة*، باب ۳۲، ص ۱۹۶، و در آن: و هی النار.

آن حرص، گوش آن طمع، زبان آن خودنمایی، دست آن شهوت، پای آن خودپسندی، دل آن غفلت، رنگ آن فنا و حاصل آن زوال است. پس هر که دنیا را دوست بدارد دنیا او را تکبر دهد، و هر که آن را زیبا انگارد دنیا او را به حرص اندازد، و هر که در طلب آن برآید دنیا او را به طمع افکند، و هر که آن را بستاید دنیا لباس خودنمایی بر او بپوشاند، و هر که آن را اراده کند دنیا او را خودپسند سازد، و هرکه بدان دل خوش کند دنیا او را بر مرکب غفلت نشاند، و هر که کالای دنیا در نظرش شگفت آید دنیا او را به فتنه و فریب افکند و کالایش هم برای او باقی نمی‌ماند، و هر که به جمیع دنیا پردازد و به آن بخل ورزد دنیا او را به جایگاه همیشگی‌اش یعنی آتش دوزخ درآورد.

و فی *مجالس* ابن‌الشیخ ﷺ عن ابن‌عباس قال: قیل: یا رسول‌اللّه، أی الجلساء خیر؟ قال: **من ذکّرکم باللّه رؤیته، و زادکم فی علمکم منطقه، و ذکّرکم بالآخرة عمله.**[1]

و در *امالی* طوسی(ره) از ابن‌عباس روایت است که: به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض شد: ای رسول‌خدا، کدام یک از همنشینان بهتر است؟ فرمود: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا افکند، و گفتارش به علم شما بیفزاید، و عملش شما را به یاد آخرت آورد.

و فی *مطالب السؤول* عن مجاهد قال: قال علی ﷺ: **جعت یوماً بالمدینة جوعاً شدیداً، فخرجت أطلب العمل فی عوالی المدینة، فاذا بامرأة قد جمعت مدراً فظننتها ترید بلّه. فأتیتها فقاطعتها کل ذنوب علی تمرة. فمددت ستةعشر ذنوباً حتی مجلت یدای، ثم أتیت الماء فأصبت منه، ثم أتیتها فقلت: یکفی هکذا؟ فعدّت لی ستةعشرة تمرة. فأتیت النبی ﷺ فأخبرته، فأکل معی منها.**

و در *مطالب السؤول* از مجاهد روایت است که علی علیه‌السلام فرمود: در مدینه روزی سخت گرسنه شدم و بیرون آمده تا در بالاشهر مدینه کاری پیدا کنم، ناگاه زنی را دیدم که کلوخ‌هایی جمع کرده و پنداشتم که می‌خواهد آنها را خیس کند..نزد او رفتم و با او قرار گذاشتم که برای کشیدن هر دلوی یک عدد خرما به من دهد. آنگاه شانزده دلو آب کشیدم تا آنکه دستم تاول زد، سپس نزد آب آمدم و مقداری از آن نوشیدم و نزد آن زن رفته، گفتم: آیا بس است؟ او هم شانزده دانه

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۱۵۷.

خرما شمرد و به من داد. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و او را خبر دادم و آن حضرت با من از آن خرما خورد.

و فی الخبر: انه وصل الیه زقاق عسل من الیمن فنزل بالحسن ولده ضیف، فاستسلف الحسن علیه السلام درهماً فاشتری به خبزاً، و احتاج الی الأدم فطلب من القنبر أن یفتح له زقاً من تلك الزقاق، ففتحه و أخذ منه رطلاً. فلما قعد علی تقسیم الزقاق فقال: **یا قنبر قد حدث فی هذا الزق حدث!** فقال: صدق قولك یا أمیرالمؤمنین، و أخبره بالخبر. فغضب و قال: علیَّ به. فلما حضر همّ بضربه، فأقسمه الحسن بعمّه جعفر علیه السلام، و کان علی علیه السلام اذا سئل بحق جعفر سکن؛ فقال: **ما حملك علی ما فعلت و أخذت منه قبل؟** قال: **ان لنا فیه حقّاً فاذا أُعطینا رددناه.** قال: **و ان کان لك فیه حق ولکن لیس لك أن تنتفع بحقك قبل أن ینتفع الناس بحقوقهم. لولا أنی رأیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقبّل ثنیّتك لأوجعتك ضرباً.** ثم دفع الی قنبر درهماً و قال: **اشتر به من أجود عسل تقدر علیه.**

قال الراوی: فکأنی أنظر الی یدی علی علیه السلام علی فم الزق و قنبر یقلّب العسل فیه، ثم شدّه بیده و جعل یبکی و یقول: **اللهم اغفر للحسن فانه لایعلم.**[1]

و در خبر است که چند مَشک عسل از یمن به آن حضرت رسیده بود؛ مهمانی بر فرزند آن حضرت امام حسن علیه‌السلام وارد شد و امام حسن علیه‌السلام درهمی قرض کرد و با آن نان خرید و برای تهیهٔ خورش از قنبر خواست که سرِ یکی از آن مشک‌ها را باز کند. قنبر باز کرد و آن حضرت پیمانه‌ای از آن برگرفت. چون امیرمؤمنان علیه‌السلام برای تقسیم آن مشک‌ها نشست، فرمود: ای قنبر، این مشک دست خورده است! گفت: راست می‌فرمایید ای امیرمؤمنان، و داستان را گفت. حضرت به خشم آمد و فرمود: حسن را بیاور. چون امام حسن علیه‌السلام حاضر شد، حضرت خواست او را بزند که او حضرتش را به عموی خود جعفر ـ رضی اللّه عنه ـ سوگند داد، و علی علیه‌السلام چون کسی او را به حق جعفر سوگند می‌داد آرام می‌شد؛ فرمود: چه باعث شد که چنین کردی و پیش از تقسیم از آنها استفاده کردی؟ امام حسن علیه‌السلام گفت: ما هم از اینها حقی داریم و چون به ما داده شد آن را پس می‌دهیم. فرمود: اگر چه تو هم از این عسل‌ها حق داری ولی حق نداری پیش از آنکه مردم از حقّشان استفاده کنند تو از

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۲، ص ۱۱۷.

حق خود استفاده کنی. اگر ندیده بودم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دندان‌هایت را می‌بوسید حتماً تو را تنبیه می‌کردم. سپس درهمی به قنبر داد و فرمود: با این پول عسلی از بهترین نوع آنکه می‌توانی خریداری کن.

راوی گفت: گویا دارم به دست‌های علی علیه‌السلام می‌نگرم که دهانهٔ مشک را گرفته و قنبر عسل را در آن می‌ریزد. سپس با دست خود آن را گره زد و شروع به گریستن کرد و می‌گفت: خدایا، حسن را بیامرز که نادانسته چنین کرد.[۱]

عن عبداللّه بن مسعود، عن رسول‌اللّه ﷺ انه قال: **علماء هذه الأمة رجلان: رجل آتاه اللّه علماً فبذله للناس، و لم‌یأخذ علیه طمعاً، و لم‌یشتر به ثمناً، فذلك یصلی علیه طیر السماء و حیتان الماء و دواب الأرض و الکرام الکاتبون، و یقدم علی‌اللّه یوم‌القیامة سیداً شریفاً حتی یدانی به المرسلین. و رجل آتاه‌اللّه علماً فی الدنیا فیقترد عن عباداللّه، و أخذ علیه طمعاً، و اشتری به ثمناً قلیلاً، یقدم علی‌اللّه یوم القیامة عبداً مهیناً حتی یفرغ اللّه من حساب الخلایق.**[۲]

عبداللّه بن مسعود گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عالمان این امت دو کس‌اند: اول مردی که خداوند او را علمی داده و او آن علم را برای مردم خرج می‌کند و بر آن چشمداشتی از مردم ندارد و آن را به هیچ بهایی نمی‌فروشد. چنین کسی پرندگان آسمان و ماهیان دریا و جنبندگان زمین و فرشتگان گرامی نویسندهٔ اعمال بر او درود می‌فرستند، و روز قیامت در چهرهٔ شخصی شریف و آقا بر خداوند وارد می‌شود تا جایی که بدان کار به مقامات رسولان الهی نزدیک می‌گردد. و دیگر مردی که خداوند او را در دنیا علمی داده و او آن را از بندگان خدا دریغ می‌دارد و بر آن مزد می‌گیرد و آن را به بهایی اندک می‌فروشد. چنین کسی روز قیامت در صورت بنده‌ای خوار و ذلیل بر خداوند وارد می‌شود تا خداوند از حساب خلایق فارغ شود.

**ای عزیز، علم با عمل دلیل عمارت است آنجا که معلوم را اشارت است. عالِمِ گفتار در عالَم بسیار است اما عالمِ کردار بودن دشوار است.**

---

۱. این خبر هم مرسل است و هم از طریق عامه نقل شده و اعتمادی بدان نیست، زیرا اگرچه سخن از عدالت علی علیه‌السلام می‌گوید ولی نکوهش در حق امام مجتبی علیه‌السلام دارد که در آن ایام سی و چند ساله بوده و شایستگی امامت و جانشینی آن حضرت را داشته است، پس چگونه می‌تواند بدون اذن امام علیه‌السلام چنین کرده باشد؟! او که درهمی برای نان قرض کرد می‌توانست درهمی هم برای عسل قرض کند و دست به بیت‌المال نبرد.

۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۵۴. *مرصادالعباد*، ص ۴۹۳.

سعدی

هش دار تـــا نـیفکندت پـیرویّ نـفس
در ورطـه‌ای کـه سـود ندارد شناوری
با شیر مـردیت سگ ابـلیس صید کـرد
ای بـــی‌هنر بـمیر کـه از گـربه کـمتری
دنیا به دین خریدنت از بی‌بصارتی است
ای بد معاملت بـه هـمه صـیرفی خـری[1]
تـا جانِ مـعرفت نکـند زنـده شـخص را
نـــزدیك عـــارفان ز حـیوان مـحقّری[2]
گر قدر خود بدانی و قَدرت فـزون شـود
نـیکو نـهاد بـاش کـه پـاکـیزه منظری
چـندت نـیاز و آز دوانـد بـه برّ و بـحر
دریاب قدر خـویش[3] کـه دریای گـوهری
پیداست مر تو را[4] که به قیمت کجا رسد
لیکن چـو پـرورش بُـوَدت دانـهٔ دُری
گـر کـیمیای دولت جاویدت آرزوست
بشناس قـدر خـویش کـه گـوگرد احـمری
بـازِ سـپیدِ روضـهٔ اُنسـی چـه فـایده
کـاندر طـلب چـو بـال‌بریده کـبوتری
چون بوم بَد خبر مفِکن سـایه بـر خـراب
در اوج سِدره کوش کـه فـرخـنده طـایری
دعوی مکن که برتری[5] از دیگران به علم
چون کبر کردی از هـمه دونـان فـروتری

---

۱. ای بد معامله به همه هیچ می‌خری
۲. نزدیک عارفان خیَوانی محقّری
۳. رفت خویش
۴. پیداست قطره را
۵. برترم

شاخ درخت علم ندانم مگر عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب
ور نه ددی به صورت انسان مصوری
از صد یکی به جای نیاورده شرط علم
وز حب جاه در طلب علم دیگری
هر علم را که کار نبندی چه فایده
چشم از برای آن بود آخر که بنگری
مردان به سعی و رنج به جایی رسیده‌اند
تو بی‌هنر کجا رسی از نفس پروری؟
ترك هواست کشتی دریای معرفت
عارف به ذات شو نه به ذات[1] قلندری
فرمانبردار خدا و نگهدارِ خلق باش
این هر دو قول گر[2] بگرفتی سکندری
عمری که می‌رود به همه حال جهد کن
تا در رضای خالقِ بیچون به سر بری
مرگ اینك اژدهای دمان است پیچ پیچ
لیکن تو را چه غم که به خوابِ خوش اندری
فارغ نشسته‌ای به فراخای کام دل
باری ز تنگنای لحد یاد ناوری
باری گرت به گور عزیزان گذر بود
از سر بنه غرور کیانّی و سروری

---

۱. به دلق
۲. قرن اگر

کانجا به دست واقعه[1] بینی خلیل وار
بر هم شکسته صورت بتهای آزری
فرق عزیز و پهلوی خود را نهاده‌اند[2]
مسکین به خشت بالشی و خاك بستری
تسلیم شو گر اهل تمیزی که عارفان
بردند گنج عافیت از کنج صابری
زنهار پند من پدرانه است گوش گیر
بیگانگی مورز که در دین برادری
ننگ از فقیر اَشعثِ اَغبر مدار از آنک
در وقت مرگْ اشعث و در گورْ اغبری
دامن مکش ز صحبت ایشان که در بهشت
دامن کشانِ سُندسِ خُضرند و عَبْقری
روی زمین به طلعت ایشان منور است
چون آسمان به زهره و خورشید و مشتری[3]

**پس ای عزیز**، هر که در خود سیاحت نکرد در بحر معنی سباحت نکرد.

تا تو از پا و سر همی گویی　　راه خود رو نه مرد این کویی

شنیده باشی که «بلعم باعور از بی‌نیازیش سگ صفت به انکار (نابکار)، و سگ اصحاب کهف از کارسازیش با مردانْ یارِ غار». بلی بلی طایفه‌ای که اهل وِدادند همگی را به یکی دادند.

اذا اشتغل الأهوان عنك بشغلهم　　جعلت اشتغالی فیك یا منتهی شغلی

**«هرگاه مردمان پست با سرگرمی‌های گوناگون از تو غافل شوند، من سرگرمی خود را به تو قرار می‌دهم ای نهایت سرگرمی من».**

تا تو یکی دهی و دو سِتانی گمان مبرکه از دوستانی.

---

۱. مرگ　　۲. فرق عزیز و پهلوی نازک نهاده تن
۳. کلیات سعدی، ص ۷۵۳-۷۵۵.

ز تو این شکل زیبا کی پذیرند　　چو پا بر سر نهی دست تو گیرند

و فی وصیة النبی ﷺ: **أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها، و أحبها بقلبه، و باشرها بجسده، و تفرّغ لها، فهو لایبالی علی ما أصبح من الدنیا، علی عسر أم علی یسر.**[1]

و در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش کشد و در دل دوست بدارد و با بدن به آن پردازد و خود را برای آن آسوده‌خاطر دارد. چنین کسی باک ندارد که در امور دنیا چگونه صبح کند، بر سختی یا آسانی.

و فی وصیّة ذی‌النون لأخیه: یا أخی، کن بالخیر موصوفاً، و لاتکن واصفاً للخیر.

و در وصیت ذوالنون به برادرش آمده است: برادر! به خیر و خوبی موصوف باش، و فقط دم از خیر و خوبی مزن.

و قال أبویزید ﷺ: رأیت فی المنام رب العزة: فقلت: کیف الطریق الیك؟ فقال: اترك نفسك و تعال.

و قال: خضت فی بحار الأعمال أربعین سنة فاذا أنا مربوط بکلّ زنّار.

و قال: النساء أحسن حالاً منّا، ان المرأة تصیر کل شهر طاهرة، و نحن لانکاد نصیر طاهراً فی عمرنا مرة واحدة.

و ابویزید(ره) گوید: خدای باعزت را در خواب دیدم، گفتم: راه به سوی تو چگونه است؟ فرمود: خود را رها کن و بیا. و نیز گوید: چهل سال در دریاهای اعمال غوطه‌ور شدم تازه دیدم به زنّارهای بسیاری بسته‌ام. و نیز گوید: حال زنان از ما بهتر است، زیرا زن هر ماه پاک می‌شود، ولی ما در تمام عمر خود یک بار هم پاک نمی‌شویم.

و قیل: بأیّ شئ یصل العبد الی اللّه؟ قال: بالخَرَس و الصَّمم و العمی. و قیل له: بماذا نالوا؟ قال: بتضییع ما لهم و شهود ما له.

و قال: لو غفر اللّه لی یوم القیامة و أذن لی بالشفاعة لشفعت أولاً لمن آذانی و جفانی، ثم لمن برّنی و أکرمنی.

و قال: اذا وقفت بین یدی اللّه عزوجل فاجعل نفسك کأنك مجوسی تریدأن تقطع الزنّار بین یدیه.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۳.

و به او گفتند: بنده به چه وسیله به خدا می‌رسد؟ گفت: با فروبستن زبان و گوش و چشم. گفتند: به چه وسیله به این مقام برسند؟ گفت: با از دست‌دادن آنچه خود دارند و چشم‌دوختن به آنچه خدا دارد.

و نیز گوید: اگر در روز قیامت خداوند مرا بیامرزد و مرا اذن شفاعت دهد، نخست از کسانی که مرا آزار داده و به من جفا کرده‌اند شفاعت می‌کنم سپس از کسانی که مرا مورد لطف و عنایت خود قرار داده‌اند.

و نیز گوید: چون در پیشگاه خدای بزرگ ایستادی خود را گبری بدان که می‌خواهی در برابر خدا زنّار پاره کنی.

و قال: کنت اثنی عشر سنة حداد نفسی، و خمس سنین کنت مرآة نفسی، و سنة أنظر فیما بینهما، فاذا فی باطنی زنّار ظاهر. فعملت فی قطعه خمس سنین، فنظرت الی الخلق موتیٰ، فکبّرت علیهم أربع تکبیرات.

و قال: أدنی صفة العارف أن تجری فیه صفات الحقّ. و من هنا قال أبوبکر الورّاق: ان أعظم الحجاب بین الحق و العبد النفس، و لیس نعمة أکبر للعبد من الخروج منها.

و نیز گوید: دوازده سال دربان خود بودم و کشیک نفس کشیدم، و پنج سال آینهٔ خود شدم، و یک سال هم میان این دو حالت می‌نگریستم، و باز دیدم زنّاری آشکار در باطنم هست، پس پنج سال در قطع آن کوشیدم، آنگاه مردم را مرده دیدم و چهار تکبیر برآنان زدم.[1]

و نیز گوید: کم‌ترین صفت عارف آن است که صفات حق در او جاری باشد. و از همین‌رو ابوبکر وراق گفته است: بزرگ‌ترین حجاب میان حق و بنده نفس است، و برای بنده نعمتی بالاتر از این نیست که از حجاب نفس بیرون آید.

---

۱. من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق — چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست (حافظ)

## فصل ۱۱۹

## در تواضع و پرهیز از تکبر

قال النبی ﷺ: **من تواضع للّه رفعه اللّه.**[۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که برای خدا فروتنی کند خداوند او را بلند می‌دارد.

کار آسان نیست بر درگاه او  خال می‌باید شدن در راه او

از اینجاست که چون از بایزید پرسیدند که بنده کی به مقام تواضع می‌رسد؟ فرمود: وقتی که از برای خود هیچ مقامی نبیند، و در جمع مخلوقات از خود شریرتری نبیند.

و فی *مزامیرالعاشقین*: قال بعض العارفین: مادام العبد یظن أن فی الخلق من هو شر منه فهو متکبر.

و در *مزامیرالعاشقین* گوید: یکی از عارفان گفته است: بنده تا زمانی که پندارد که در میان آفریدگان کسی بدتر از او هست متکبر خواهد بود.

هر که را ذره‌ای وجود بود  پیش هر ذره در سجود بود

وکان عطاء السلمی کلّما هبّت ریح أو برق أو رعد أخذ فی البکاء و یقول: هذه منی تصیب الخلایق، لو مات عطاء لاستراح الناس من بلائه. وکثیراً ماکان ینوح

---

۱. شهاب‌الاخبار، ص ۱۴۱.

علی نفسه و یقول: الویل علیك یا عطاء، لعلك أول مسجون فی النار غداً و أنت الیوم عن هذا فی غفلة.

و عطاء سُلَمی هر گاه بادی می‌وزید یا رعد و برقی رخ می‌داد شروع به گریستن می‌کرد و می‌گفت: این بلاها از من است که به آفریدگان می‌رسد، اگر عطا بمیرد مردم از بلای او راحت می‌شوند. و بسیاری اوقات بر خود نوحه می‌کرد و می‌گفت: وای بر تو ای عطا، شاید تو فردای قیامت نخستین زندانیِ آتش باشی و تو امروز از این امر غافلی.

و کان فضیل واقفاً بعرفات فنظر الی کثرة الناس و قال: یا له من موقف ما أشرفه لولا أنی فیهم! ثم بکی و رفع رأسه و قبض علی لحیته و قال: یا سوأتاه علی ما کان من نفسی لکثرة اعراضها عن ربها، و مع الاعراض رأیتها بالستر مغرورة، و بالثناء مسرورة. و لو أن أهل المعرفة عملوا عمل أهل السماوات و الارض من الازل الی الابد لکان ذلك أصغر فی أعینهم فی جنب عظمة اللّه من خردلة من السماء و الارض.

و فُضَیل در عرفات ایستاده بود، نگاهی به کثرت مردم کرد و گفت: وه، چه جایگاه شریفی اگر من در میان آنان نبودم! سپس گریست و سر برداشت و محاسن خود را به‌دست گرفت و گفت: ای زشتی بر آنچه از نفس من سرزده به خاطر اعراض بسیاری که از پروردگار خود دارد و با این اعراض، آن را چنان بینم که از این پرده‌پوشی خدا فریفته شده و به خودستایی شاد است. و اگر اهل معرفت به اندازهٔ عمل اهل آسمان‌ها و زمین از ازل تا ابد، عمل کنند باز هم این عمل در نظرشان نسبت به عظمت خداوند کوچک‌تر از یک خردل در برابر آسمان‌ها و زمین است.

و قال النبی ﷺ: لاتستکثروا طاعتکم، و لاتستقلّوا ذنوبکم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: طاعت خود را فراوان، و گناه خود را اندک نشمرید.

و فی دعاء مکارم‌الأخلاق من *الصحیفة السجادیة*: **اللهم لاتحدث لی عزاً ظاهراً أحدثت لی ذلة باطنة بقدره (بقدرها). و لاترفعنی عند الناس (فی‌الناس) درجة الّا حططتنی عند نفسی مثلها.**[1]

---

۱. صحیفهٔ سجادیه، دعای ۲۰.

و در دعای مکارم الاخلاق صحیفهٔ سجادیهٔ آمده: خدایا، برای من عزتی آشکار پدید نیاور مگر آنکه به همان اندازه ذلتی نهان در باطنم پدید آوری. و مرا در میان مردم درجه‌ای بالا مبر مگر آنکه به همان اندازه در نزد خودم فرود آوری.

و فی *عدة‌الداعی*: ما حدثنی به بعض أصحابنا: ان اللّه تبارك و تعالی أوحی الی موسی ﷺ: **اذا جئت للمناجاة فاصحب معك من تكون خيراً منه.** فجعل موسی ﷺ لایعترض أحداً الّا و هو لایجسر أن یقول انی خیر منه؛ فترك الناس و شرع فی أصناف البهایم حتی مرّ بكلب جرب، فقال **أصحب هذا.** فجعل فی عنقه حبلاً ثم مرّ به. فلما كان فی بعض الطریق شمّر الحبل و أرسله. فلما جاء الی مناجاة اللّه سبحانه قال: **یا موسی، أین ما أمرتك به؟** فقال: یارب، لم‌أجده. فقال‌اللّه تبارك و تعالی: **یا موسی، و عزتی و جلالی لو أتیتنی بأحد محوتك من دیوان النبوة.** ونقله عنه فی الجواهر السنیة.[1]

و فی *مزامیرالعاشقین*: روی الصدوق ﷺ: ان اللّه سبحانه أوحی الی موسی ﷺ: اذا جئت للمناجاة فاصحب معك من تكون خیراً منه ـ الحدیث.

و در کتاب *عُدّةالداعی* گوید: در روایتی که برخی اصحاب‌مان برایم روایت کرده‌اند آمده: خدای متعال به موسی علیه‌السلام وحی کرد: هرگاه برای مناجات آمدی کسی را که تو از او بهتری با خود بیاور. موسی علیه‌السلام به هیچ کس نمی‌رسید مگر آنکه جرأت نمی‌کرد بگوید من‌از او بهترم، بنابراین مردم را رها ساخت و شروع کرد در میان حیوانات گشتن، تا آنکه بر سگی گر عبور کرد، با خود گفت: او را با خود می‌برم. پس ریسمانی به گردن او افکند و او را با خود برد، اما در میان راه ریسمان را از گردن آن برداشت و رهایش کرد. چون به مناجات خدای سبحان رفت، خداوند فرمود: ای موسی، کو آنچه تو را دستور دادم؟ گفت: پروردگارا، نیافتم. خدای متعال فرمود: «ای موسی، به عزت و جلالم سوگند اگر کسی را با خود می‌آوردی نامت را از دفتر پیامبری پاک می‌کردم».

این روایت را شیخ حرّ عاملی در کتاب *جواهرالسنیة* از همان کتاب آورده است، و صاحب کتاب *مزامیرالعاشقین* نیز از شیخ صدوق (ره) نقل کرده است.

تا آب به پای نخل نگذارد سر　　کی بر سر شاخ می‌تواند رفتن؟

---

۱. در هیچ یک از این دو کتاب یافت نشد.

و فی خطبة لعلی ﷺ: المؤمن أوسع شئ صدراً، و أذل شئ نفساً.[۱]

و علی علیه‌السلام در خطبه‌ای فرموده است: مؤمن سینه‌اش از همه گشاده‌تر، و نَفْسش از همه خوارتر است.

قال اللّه تعالی: یا عیسی، انظر فی عملك نظر العبد المذنب الخاطئ، و لاتنظر فی عمل غیرك بمنزلة الرب.[۲]

خدای متعال فرموده: ای عیسی، مانند بندهٔ گنهکار و خطاکار به عمل خود بنگر، و مانند مالک و رئیس به عمل دیگران منگر.

ای خوشا آن کو که عیب خویش دید　　هر که عیبی گفت او بر خود خرید

یا داود، أنین المذنبین أحب الیّ من تسبیح المسبّحین، لأنّ أنین هؤلاء للاحتقار، و تسبیح هؤلاء للافتخار.

ای داود، نالهٔ گنهکاران نزد من از تسبیح تسبیح کنندگان محبوب‌تراست، زیرا نالهٔ آنان از سرِ حقارت و ذلت است، و تسبیح اینان از روی افتخار و عزت.

یار آمد و گفت خسته می‌دار دلت　　دایم به امید بسته می‌دار دلت

ما را به شکستگان نظرها باشد　　ما را خواهی شکسته می‌دار دلت

آری آری،

اوّلاً او طفل را گریان کند　　آنگهی او شیر در پستان کند

تا نگرید طفلك حلوا فروش　　دیگ بخشایش نمی‌آید به جوش

أوحی اللّه تعالی الی اسماعیل: أنا عند منکسرة القلوب. و لذا قیل: العارف عزیز ذلیل، و فقیر غنی، و عفیف سؤول.

خدای متعال به اسماعیل علیه‌السلام وحی کرد: «من نزد دل‌شکستگان هستم». از این رو گفته‌اند: عارف عزیزی است ذلیل، و فقیری است غنی، و آبرومندی است سائل و گدا.

وکان أبویزید ﷺ یقول فی بعض مناجاته: الهی! عزی فی ذلی، و ذلی فی عزی. الهی! سروری فی غمومی، و غمومی فی سروری. الهی! کلما ظننت أنی وجدت

---

۱. نهج‌البلاغة، حکمت ۳۳۳.　　۲. روضهٔ کافی، ص ۱۴۰.

فحینئذ فقدت، و کلما ظننت أنی فقدت فحینئذ وجدت. الهی! کلما قلت: قیّدونی حلّ قیدی، و کلما قلت: حلّوا قیدی قیّدونی و أوثقوا لی المسمار! و کان یسیل الدمع من عینیه عند هذه الکلمات.

و ابویزید(ره) در برخی از مناجاتش می‌گفت: خدایا، عزتم در ذلّتم، و ذلّتم در عزتم نهفته است. خدایا، شادیم در اندوهم و اندوهم در شادیم نهفته است. خدایا، هرگاه پنداشتم که یافتم همان وقت از دست دادم، و هرگاه پنداشتم که از دست دادم همان زمان یافتم. خدایا، هرگاه گفتم: مرا در بند کنید بندم باز شد، و هرگاه گفتم: بندم باز کنید مرا دربند کردند و میخکوب نمودند! و با گفتن این سخنان اشک از دیدگانش جاری می‌شد.

و روی أن موسی علیه السلام مرّ یوماً علی ساحل البحر فقال: **الهی! قد صکّت رکبتای، و انحنی ظهری، و قرحت جبهتی، فما أنت صانع؟** فأوحی اللّه الی ضفدع من ضفادع البحر أن أجب موسی، فأجابه فقال: یابن عمران، **أتمنّ علی ربك بعبادتك و قد اصطفاك و کلّمك و قرّبك و ناجاك؟!** فوالذی خلقنی و برأنی اننی علی صخرة منذ ثلاثمائة و ستین سنة أُسبحه لیلاً و نهاراً لاأفتر فیها طرفة عین، و منذ ثلاثة أیام لم‌آکل شیئاً، و کل ساعة ترتعد فرایصی من هیبته! فقال له موسی علیه السلام: **یا ضفدع، بأی طمع تصنع ما أنت صانع؟** فقال: و ما حسبت [لی] أن یجعلنی من مسبحیه حتی أطمع منه شیئاً آخر.

و روایت است که موسی علیه‌السلام روزی بر ساحل دریا گذشت، گفت: خدایا، (از کثرت عبادت) زانوانم سست و لرزان و پشتم خمیده شد و پیشانیم زخم شد و پینه بست، تو با من چه خواهی کرد؟ خداوند به غوکی از غوک‌های دریا الهام کرد که پاسخ موسی را بده. غوک به آن حضرت گفت: ای پسر عمران، آیا به خاطر عبادتت بر پروردگارت منّت می‌نهی با آنکه او تو را برگزید و با تو سخن گفت و تو را به خود نزدیک ساخت و با تو راز گفت؟! سوگند به آنکه مرا آفرید و ایجاد کرد، سیصد و شصت سال است که بر روی صخره‌ای شب و روز تسبیح او گفته و یک چشم برهم‌زدنی سستی نکرده‌ام، و سه روز هم هست که هیچ نخورده‌ام، با این حال هر لحظه بندهای بدنم از هیبت او می‌لرزد! موسی علیه‌السلام گفت: ای غوک، به چه انتظار و طمعی این کار را می‌کنی؟ گفت: نمی‌پندارم که مرا از تسبیح گویان خود بداند تا به چیز دیگری طمع ورزم.

و فی خبر آخر: أوحی اللّه تعالی الی عیسی علیه السلام: **ما ترید أن أُعطیك جناحین تطیر مع ملائکتی الی السماء؟** فقال: یا سیدی و الهی، لِم لاأُرید؟ فقال: **کن فی التواضع مع خلق کالأرض تحت أقدامهم، و بالسخاوة کالنهر الجاری ینتفع فیه کل غنیّ و فقیر، و بالشفقة کالشمس تطلع فی بیت کل شریف و وضیع، و بالحلم کالنعامة بین الطیور.**

و در خبر دیگری است که خدای متعال به عیسی علیه‌السلام وحی کرد: چرا می‌خواهی دو بال به تو بدهم که با فرشتگان به آسمان پرواز کنی؟ عیسی گفت: ای سرور و معبود من، چرا نخواهم؟ فرمود: (بلند پروازی مکن، بلکه) در فروتنی با آفریدگانم مانند زمین زیر پاهای آنان باش، و در سخاوت مانند نهر روان باش که هر بی‌نیاز و نیازمند از آن بهره‌مند می‌شود، و در مهربانی چون خورشید باش که در خانهٔ هر ارجمند و بی‌مقداری می‌تابد، و در بردباری مانند شترمرغ در میان پرندگان باش.

**بیان:** و اعلم أن حقیقة التواضع أن یتضع العبد لصولة الحق فی حکمه و سلطانه و تجلّیه.

**توضیح:** بدانکه حقیقت فروتنی آن است که بنده در برابر صولت حضرت حق در حکم و سلطنت و تجلی‌اش فروتنی کند.

و فی *رشف‌النصایح* عن عکرمة، عن ابن‌عباس، قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله لجبرئیل: **انی أُحب أن أریك فی صورتك التی فی السماء (الی ان قال جبرئیل) و لو رأیت اسرافیل و رأسه من تحت العرش و رجلاه فی تخوم السابعة، و ان العرش لعلی کاهله، و انه لیتضاءل أحیاناً مخافة اللّه عزوجل حتی یصیر مثل الوضع ـ یعنی العصفور. ـ**

و در کتاب *رشف‌النصایح* از عِکرمه از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرییل فرمود: دوست دارم تو را در چهره‌ای که در آسمان داری ببینم (در ضمن این خبر جبرییل گفت) کاش اسرافیل را می‌دیدی که سرش زیر عرش و پاهایش در طبقهٔ هفتم زمین قرار دارد و عرش بر دوش اوست، با این حال گاهی از ترس خدای بزرگ آن‌قدر کوچک می‌شود تا به اندازهٔ گنجشکی می‌گردد.

و فی شرح *نهج‌البلاغة* عن یزید الرقاشی: ان للّه تعالی ملائکة حول العرش،

یسمون المخلخلین، تجری أعینهم مثل الأنهار الی یوم القیامة، یمیدون کأنهم (کأنما) تنفضهم الریاح من خشیة اللّه تعالی، یقول لهم الرب الجلیل جل جلاله: ملائکتی! ما الذی یخیفکم؟ فیقولون: ربنا لو أن أهل الارض اطلعوا من عزتك و عظمتك علی ما اطلعنا علیه ما ساغوا طعاماً و لا شراباً، و لاانبسطوا فی فرشهم، و لخرجوا الی الصحراء یخورون کما یخور الثور.[1]

و در شرح *نهج‌البلاغه* از یزید رقاشی روایت کرده که: خدای متعال فرشتگانی در پیرامون عرش دارد که مخلخلین نام دارند (کسانی که گوشت بدنشان آب شده است). دیدگانشان مانند نهر تا روز قیامت اشکبار است، و مانند درختی که باد آن را می‌لرزاند از خوف خدا می‌لرزند، پروردگار جلیل به آنان گوید: ای فرشتگان من، موجب ترس شما چیست؟ گویند: پروردگارا، اگر اهل زمین مانند ما بر عزت و عظمت تو اطلاع می‌یافتند هرگز لب به غذا و شراب نمی‌زدند و در بستر نمی‌خوابیدند و به صحرا بیرون رفته و مانند گاو نر نعره می‌زدند.

ای عزیز، فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ[2] چیست؟ یعنی هر که را از سر و بن یاد است داند که این اساس بی‌بنیاد است. خواهی که در سرکشی نمانی بگذار سرکشی. آستین بر تو روزی فشانند که دامن درکشی.

سر سرکشان زیر خاک است و باد — تو را این لطیفه ز من یاد باد
شکسته‌دلان تندرستند و بس — ز بند خود این قوم رستند و بس
مثال سعادت همان کس برد — که تحفه در این در نیاز آورد

نیازمند خسته‌ای است که قرب مرهمِ اوست. شکسته‌دل کشته‌ای است که مقامِ عندیت دِیَت اوست. باد از گردنکشی جز گرد ندید، آب از فروتنی به هم رسید. خاك چون تواضع داشت آدم شد، آتش چون خودنمایی داشت شیطان گشت. ملعونی که تا ابد مردود است رویش سیاه از آن دود است.

فرعون أنا ربّکم از آن گفت — کز باد بروت خود برآشفت

---

۱. شرح *نهج‌البلاغه*، ابن میثم، ج ۱، ص ۱۶۶.
۲. طارق، ۵: «آدمی باید بنگرد که از چه آفریده شده است».

نمرود که سر به آسمان برد　　بنگر که ز نیش پشّه چون مرد
ای خر ز غرور سر بپرهیز　　هست این سر تو بتر ز پالیز[1]

ناز معشوق را جز نیاز عاشق برنتابد، پروانه تا بلند می‌پرد شمع بر او نتابد. مرد این ره نه خود بیند نه خود نماید، هر که تردامن است از خود بوی نم آید. این صفت‌ها لنگر است و قالبْ کِشتی، بارش اگر گران کنی خود راکُشتی. یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِي النّارِ[2] صفت گرانباران است، رفتن این راه به قوّت زاد و راحله نیست، جز ترك خود آدمیزاد را حیله نیست.

شیخ بایزید﵀ آن‌دم که از پیل مات اجل دو اسبه رخ به دار بقا می‌نهاد، و در فرزین‌بند حیرت از مرکب علم و عمل پیاده گشته بود، از سر تواضع ریسمانی در گردن افکنده بود و کاردی بر دست گرفته، می‌گفت: لئن قلت یوماً سبحانی، فأنا الیوم مجوسی أقطع زنّاری، و أقول: أشهد أن لا اله الاّ اللّه وحده لا شریك له، و أشهد أن محمّداً ﷺ عبده و رسوله.

اگر روزی گفتم: من منزهم، امروز گبری هستم که زنّار پاره می‌کنم، و شهادت به توحید خداوند و نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهم.

ای خواجه حدیث همنشینان این است　　وز حال گدایان سر کوی مپرس

اگر وقتی به حکم آنکه «و للأرض من کأس الکرام نصیبٌ»[3] جرعه‌ای بر تو ریزند خود را از حریفان مجلس نپنداری.

زینهار مشو غرّه گر آن روی چو ماه　　از گوشهٔ غیبی بنماید ناگاه

یکی از مشتاقان حضرت جان می‌داد و این بیت می‌گفت:

نه در بدی و نه در بهی می‌میرم　　نه مبتدی و نه منتهی می‌میرم
در من نگر ای هر دو جهان خاك درت　　کز هر دو جهان دست تهی می‌میرم

ای عزیز، از پندار هیچ بار گرانتر نیست، و هیچ عقیله گرانتر از گمان سبکباری نیست.

---

۱. پالیز: جالیز، زمینی که در آن خیار و خربزه و امثال آن بکارند.
۲. قمر، ۴۸: «روزی که به رو در آتش دوزخ کشیده شوند».
۳. زمین را هم از جام کریمان جرعه‌ای نصیب است.

عجب کاری که ما را مشکل از ماست　　دل مـــا را هـمه درد دل از مـاست

دانی که کی گویند: **أَقْبِلْ وَ لاتَخَفْ؟**[1] وقتی که عصا بیفکنی از کف.

مپندار ایـن عـصا را چـوب بـادام　　کـه او را دانـه‌ای دیـدند بـا دام

عصا بفکن که این جز اژدها نیست　　بدان تکیه مکن کان اژدها نیست

و آن عصا را هرکه دست گیرد ناموسیٰ است، و این عصا را هرکه بیفکند موسی است. آنجا که سرحد وادی ایمن است، رونده را چه مجال ما و من است!

و فی *نهج‌البلاغة*: **و لو رخّص اللّه فی الکبر لأحد من عباده لرخّص فیه لخاصة أنبیائه و رسله (أولیائه)، ولکنه سبحانه کرّه الیهم التکابر و رضی لهم التواضع، فألصقوا بالأرض خدودهم، و عفّروا فی التراب وجوههم، و خفضوا أجنحتهم للمؤمنین.**[2]

و در *نهج البلاغه* می‌فرماید: و اگر بنا بود خداوند به احدی از بندگانش رخصت تکبر دهد بی‌شک به پیامبران و رسولان (یا اولیای) خاص خود رخصت می‌داد، ولی خدای سبحان کبرفروشی را در نظر آنان ناخوشایند داشت و فروتنی را برای ایشان پسندید، از این‌رو گونه بر زمین نهادند، و صورت در خاک مالیدند، و بال فروتنی برای مؤمنان گستردند.

خاك شـو خـاك تـا بـرویـد گـل　　کـه به جز خاك نیست مظهر کل

و فی الخبر: ان علیاً علیه السلام رؤی و علیه ازار خلق مرقوع، فقیل له فی ذلك، فقال: **یخشع به القلب، و یذل به النفس، و یقتدی به المؤمنون.**[3]

و در خبر است که علی علیه‌السلام را دیدند که لباسی وصله‌دار به تن دارد، در این مورد با او سخن گفتند، فرمود: با این لباس دل خاشع و نفس سرکوب می‌شود و مؤمنان هم از آن پیروی می‌کنند.

و قال علیه السلام: **من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته.**[4]

و فرمود: هرکه خود را گرامی داند خواسته‌اش در نظر او ناچیز نماید.

و فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لأبی ذر رضی الله عنه: **یا أباذر، أربع لایصیبهن الّا مؤمن: الصمت و هو أول العبادة، و التواضع للّه سبحانه، و ذکر اللّه تعالی علی کل حال، و قلة الشیء ـ أی المال ـ**[5]

---

۱. قصص، ۳۱: «پیش بیا و نترس».　　۲. *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۱۹۲ معروف به قاصعه.

۳. *بحارالانوار*، ج ۴۰، ص ۳۲۳.

۴. *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۷۸. *نهج‌البلاغة*، حکمت ۴۴۹، و در آن «شهواته» است.

۵. *امالی طوسی*، ج ۲، ص ۱۴۹ـ۱۵۰.

و در سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر (ره) آمده است: ای اباذر، چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نیابد: سکوت که آغاز بندگی است، و فروتنی برای خدای سبحان، و یاد خدا در هر حال، و کم‌چیزی ـ یعنی کم‌داشتن مال ـ

سلمان رحمةالله در وقتی که امیر مداین بود یکی از محتشمان شهر چیزی خریده بود، کسی می‌جست که برگیرد. سلمان از آنجا می‌گذشت. آن مرد پنداشت که او روستایی است، وی را بگرفت و آن بار را بر پشت وی نهاد. سلمان بار را بر گرفت و با وی می‌رفت. مردمان چون سلمان را دیدند خدمت می‌کردند و می‌گفتند: ای امیر، ما بار را برداریم؟ مرد دانست که او امیر شهر است، از کار خود پشیمان شد و گفت: آه، امیر شهر را کار فرمودم! به دست و پای او افتاد و عذر می‌خواست. سلمان گفت: خدایت بیامرزد؛ و بار را به درِ خانه آورد.

و فی *الجواهرالسّنیّة*: و روی أن اللّه أوحی الی موسی ﷺ **أن اصعد الجبل لمناجاتی.** فکان هناك جبال فتطاولت و طمع کل واحد أن یکون هو المقصود، الّا جبلاً صغیراً احتقر بنفسه و قال: أنا أقل أن یصعد الیّ (یصعدنی) نبی‌اللّه لمناجاة رب العالمین. فأوحی‌اللّه الیه أن اصعد ذلك الجبل، فانه لایری لنفسه مکاناً.[1]

و در *جواهرالسنیة* گوید: و روایت است که خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد که برای مناجات با من بر بالای کوه برو. در آنجا کوه‌هایی بود که همه سرکشیدند و هر یک طمع داشت که مقصود خداوند همان کوه باشد، مگر کوهی کوچک که خود راکوچک شمرد و گفت: من کوچک‌تر از آنم که پیامبرخدا برای مناجات با پروردگار عالمیان بالای من بیاید. آنگاه خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد که بالای همین کوه بیا، زیرا این کوه برای خود مقام و منزلتی نمی‌بیند.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ　　خاك شو تا گل بروید رنگ رنگ

و عن النبی ﷺ: **ماذئبان ضاریان اُرسلا فی زریبة غنم بأکثر افساداً من حب [الشرف و] المال و الجاه فی دین الرجل المسلم.**[2]

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دو گرگ درنده‌ای که در آغل گوسفندانی راه یابند زیان و تباهی‌شان بیش از زیان و تباهی مال‌دوستی و جاه‌پرستی به دین مرد مسلمان نیست.

---

۱. *الجواهرالسنیة*، ص ۷۵.

۲. *المحجةالبیضاء*، ج ۶، ص ۴۱.

و فی *مصباح‌الشریعة*، قال الصادق علیه‌السلام: **و لأهل التواضع سیماء یعرفها أهل السماء من الملائکة و أهل الأرض من العارفین. قال‌اللّه تعالی: وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیماهُمْ.**[1] **و أصل التواضع من اجلال اللّه تعالی و هیبته و عظمته، و لیس للّه عزوجل عبادة یقبلها و یرضاها الّا و بابها التواضع، و لایعرف ما فی معنی التواضع (حقیقة التواضع) الّا المقربون من عباده المتصلون بوحدانیته. قال اللّه تعالی: وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً.**[2] **و قد أمر اللّه عزوجل خیر خلقه (أعزّ خلقه) و سید بریته محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله بالتواضع فی ذات اللّه تعالی.**[3]

و عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مثل المؤمن مثل الارض، منافعهم منها، و أذاهم علیها.**

و در *مصباح‌الشریعة*، امام صادق علیه‌السلام فرمود: فروتنان را سیمایی است که فرشتگان آسمان و عارفان زمین آن را می‌شناسند. خدای متعال فرموده: «و بر اعراف مردانی قرار دارند که هر یک را به سیمایشان می‌شناسند». و اصل تواضع و فروتنی از بزرگداشت خداوند و هیبت و عظمت او سرچشمه می‌گیرد، و عبادتی برای خداوند صورت نمی‌گیرد که آن را بپذیرد و بپسندد مگر آنکه باب آن تواضع است، و چیزی را که در معنای تواضع نهفته کسی نمی‌شناسد مگر بندگان مقربان خدا که به وحدانیت او پیوسته‌اند. خدای متعال فرموده: «و هرگاه جاهلان آنان (بندگان حقیقی خداوند) را مخاطب قرار دهند آنان سخنی مسالمت‌آمیز گویند». و همانا خداوند بهترین خلق و سرور آفریدگان خود (یا عزیزترین آفریدگان خود) محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به تواضع در راه خدا امر فرموده است.

و هم فرموده است: داستان مؤمن داستان زمین است، که مردم منافعشان از آن است و آزارشان هم به آن.

و لذا قیل فی رسم التصوف: الصوفی کالأرض یطرح علیها کل قبیح، لایخرج منها الّا ملیح.

و از همین‌رو در تعریف تصوف گفته‌اند: صوفی مانند زمین است که هر کار زشتی بر روی آن انجام می‌شود، ولی جز چیز نمکین از آن بیرون نمی‌آید.

کسی مرد تمام است کز تمامی　　کند در خواجگی کار غلامی

---

۱. اعراف، ۴۶.
۲. فرقان، ۶۳.
۳. *مصباح‌الشریعة*، باب ۵۸، ص ۳۲۶، بدون «فی ذات اللّه تعالی».

و فی *الکافی* عن أبی عبدالله علیه السلام: من التواضع أن ترضی بأدنی المجلس دون أعلی المجلس.[۱]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: از نشانه‌های تواضع آن است که راضی شوی در پایین مجلس به جای بالای مجلس بنشینی.

افتادگی آموز اگر تشنهٔ فیضی محروم زآب است زمینی که بلند است

و فی *روح‌الاحباب* عن ابن‌عباس: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال: ما من آدمی الّا فی رأسه سلسلتان: سلسلة الی السماء السابعة، و سلسلة الی الأرض السابعة، فاذا تواضع رفعه‌الله الی السماء السابعة، و اذا تکبر وضعه‌الله الی الارض السابعة.

و در *روح‌الاحباب* از ابن‌عباس روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ انسانی نیست مگر آنکه دو زنجیر به سر او بسته است، یک زنجیر به آسمان هفتم و زنجیر دیگر به زمین هفتم؛ هرگاه تواضع کند خداوند به آسمان هفتمش بالا برد، و هرگاه تکبر کند خداوند او را به زمین هفتم زند.

و فی *مزامیرالعاشقین*: قال مولانا محمد الباقر علیه السلام لجابر: یا جابر، أُوصیک بخمس: ان ظُلمت فلاتظلم، و ان خانوک فلاتخن، و ان کذِّبت فلاتغضب، و ان مدحت فلاتفرح، و ان ذممت فلاتجزع. و فکّر فیما قیل فیک، فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین‌الله عزوجل عند غضبک من الحق أعظم علیک مصیبةً مما خفت من سقوطک من أعین الناس. و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر أن تتعب بدنک.

و اعلم بأنک لاتکون لنا ولیّاً حتی لو اجتمع علیک أهل مصرک و قالوا: انک رجل سوء، لم‌یحزنک ذلک. و لو قالوا: انک رجل صالح، لم‌یسرّک، ولکن اعرض نفسک علی کتاب الله، فان کنت سالکاً لسبیله، زاهداً فی تزهیده، راغباً فی ترغیبه، خائفاً من تخویفه فاثبت و أبشر، فانه لایضرک ما قیل فیک؛ و ان کنت مبایناً للقرآن فما الذی یغرّک من نفسک؟![۲]

و در *مزامیرالعاشقین* گوید: مولای‌مان امام باقر علیه‌السلام به جابر فرمود: ای جابر، تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم: اگر به تو ستم کردند تو ستم مکن، و اگر به تو خیانت کردند تو خیانت مکن، و اگر تو را تکذیب کردند خشمگین مشو، و اگر ستایشت کردند شاد مشو، و اگر نکوهشت کردند بی‌تابی مکن. در آنچه

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۲. تحف‌العقول، ص ۲۸۴.

دربارهات گویند بیندیش، اگر دیدی که آنچه گویند در تو هست بدانکه مصیبتِ از چشم خدا افتادن تو به خاطر آنکه از شنیدن سخن حق خشمگین شدهای بیش از مصیبت ترسی است که از چشم مردم افتادن داری. و اگر غیر از آن بودی که دربارهات گفتهاند بدانکه پاداشی بهدست آوردهای بی آنکه خود را به زحمت افکنده باشی.

و بدانکه ولیّ ما نخواهی بود تا آنکه اگر همهٔ مردم شهرت جمع شوند و گویند تو مرد بدی هستی ناراحت نشوی. و اگر گویند تو مرد صالحی هستی شاد نگردی، ولی خود را به کتاب خدا عرضه کن، اگر به راه خدا میروی و به خاطر اوامر زهدانگیز او زهد میورزی، و به خاطر سخنان رغبتانگیز او رغبت میورزی، و از تهدیدهای او میترسی، پس پایدار باش و مژده باد تو را، زیرا آنچه دربارهات گویند به تو زیانی نرساند؛ و اگر تو با قرآن فاصله داری چرا به خود مغرور میگردی.

مدح و ذمّش گر تفاوت میکند کافر است کو سجده بر بت میکند

و فی النبوی ﷺ: **ألا، رب مکرم لنفسه و هو لها مهین. ألا، رب مهین لنفسه و هو لها مکرم.**[1]

و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: هان، بسا گرامی دارندهٔ خود که در واقع خوارکنندهٔ خویش است، و بسا خوارکنندهٔ خود که در واقع گرامیدارندهٔ خویش است.

**ای عزیز**، در مراتب عروج چون عنصر خاکی از همه بالاتر میرود و در مراتب هبوط، آن عنصر از همه پایین و فروتر میآید، چرا پایین نیاید که مکان طبیعی آن از همه پایینتر است، ناچار صاحب آن اتم و اکمل آمد. فافهم و کن من الشاکرین المتواضعین.[2]

شنیدم که وقت سحرگاه عید ز گرمابه آمد برون بایزید
یکی طشت خاکسترش بیخبر فرو ریختند از سرایی به سر
همی گفت ژولیده دستار و موی کف دستشکرانه مالان به روی
که ای نفس، من در خورِ آتشم به خاکستری روی درهم کشم؟

---

۱. *عدة الداعی*، ص ۱۴۶.
۲. پس بفهم و از شاکران فروتن باش.

بـزرگان نکـردند در خـود نگـاه — خدابینی از خـویشتن‌بین مـخواه
بزرگی به ناموس و پندار نـیست — بلندی به دعویّ و گـفتار نـیست
تـواضـع سـرِ رفـعت افـرازدت — تکـبر بـه خـاك انـدر انـدازدت
به گردون فتد سرکش و تندخوی — بـلندیت بـاید بـلندی مـجوی[1]

پس **ای عزیز**، اگر کسی بینی که در سرش سودای این کار است، در پایش بمیر که آسمان در گرد چنین سر سرگردان است. و چون دلی یابی که سوختهٔ این راه است، در برش گیر که چنین دل نظر رحمان است. به خدایی خدا که آسمان گرد چنین سرسرگردان است، و نظر خدا بر چنین دل نگران است، زیرا که این راه بی‌سامان است، پس باید که به سامان مقید نشد. و این راه شورش و گرمی است خنکی نباید کرد.

کار پاکان شورشیّ و گـرمی است — کار دونان حیله و بی‌شرمی است

و این کار سربازی است، پس هر کس که به راه خدای درآمد باید دست از همه چیز بدارد، چه هر چه به طبع خود با او ماند، و هر چه فرور ریخت از آنجا که اوست همـه چیـز بایـد کـه از خـود فرو ریـزد، خواه قال، و خواه حال. دَعِ الهویٰ لِأُناسٍ یُعْرَفون به».[2]

تو ای مرغ پرکنده چندین ملاف — که عـنقا نشـد سـدرهٔ کـوه قـاف
سوی آسـمان دیـو را راه نـیست — ز حیوان بجز خضر آگاه نـیست
بگویند خس را مکن جای تـنگ — که در قعر دریا نشـد جـز نـهنگ

هیـچ شنیـده‌ای حدیث **الکبریاء ردائی**[3] را که حق‌تعالی متکبر است به حق، چه او را نسبت مغلوبی و مقهوری با کسـی نـیست و قـاهر و غـالب است، پس غـیر حق‌تعالی هیچ کس مستحقّ به تکبر نیست، چه هر کس هست و حَمَلة العرش و جبرئیل شدیدالقویٰ نسبت مغلوبی او با حق اشد است از نسبت غالبی او با دیگری

---

۱. بوستان سعدی، باب تواضع.
۲. هوای نفس را برای مردم هواپرست که بدین صفت شناخته می‌شوند واگذار.
۳. «کبریا ردای من است». مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۸ (احادیث مثنوی، ص ۱۳۳).

الی غیر المتناهی، فکیف یلیق به أن یغفل عن تلك النسبة و یشتغل بالنسبة الأُخری و یدّعی الکبر.

...پس چگونه می‌سزد که از این نسبت غفلت ورزد و به نسبت دیگر سرگرم شود و ادعای تکبر کند.

و تکبر نفس از این جهت است که دعوی الوهیت در نفس کامن است و به تقریب عدم مساعدت قوه بالتمام ظاهر نمی‌شود.

سهل بن عبداللّه گفته است که نفس را سرّی است، و بر هیچ کس ظاهر نشد مگر بر فرعون نفس به بندگی. از آن جهت سرفرود آورده است که او را اسباب خداوندی نیست، و تسلیم خداوند از آن جهت شده است که او را قوت منازعه نیست، که اگر علی الفرض او را چیزی از آن میسر بودی بر بندگی تن در نمی‌داد. کسی که مثلاً نوکر پادشاه می‌شود برای آن است که استعلاء بر او یا مقابله با او ممکن نیست، و به نوکری او مرتبه‌ای از عظمت می‌یابد، که اگر او را استعلاء میسّر بودی یا منازعه، یا بی‌نوکری او همان مرتبه از عظمت و راحت و لذت، البته به نوکری او راضی نشدی. عبودیت خدای عزوجل نیز بر این وجه است، اگر با خود فرض کند که او را خدایی میسر است ـ تعالی اللّه عن ذلك علواً کبیراً ـ فی الفور مایل آن شود.

یا موسی، ما خلقت خلقاً ینازعنی فی الربوبیة غیر نفسك التی بین جنبیك.

ای موسی، من آفریده‌ای نیافریده‌ام که با من در ربوبیت منازعه کند جز همان نفسی که در میان دو پهلوی توست.

و آنچه حالی در نفس هست از توقع مدح خود، و ذم دیگران، و ثنای او از خلق، و آنکه در اوامر و نواهی او را اطاعت نمایند، و محبت او را بر همه اختیارکنند، و از وی خائف و در جمیع احوال مستمسك به اذیال مرحمت و امداد و عنایت او گردند، و غیر از اینها از احکامی که حق عزوجل بندگان را به آن مطالبه می‌نماید، ترشح آن صفت است. و چون نفس طالب اینها است شکی نیست که هرچند بیشتر باید خوش‌ترش می‌آید، و اینها که به غایت رسید عین الوهیت است.

و بدانکه این دعوی از نفس برنخیزد مگر به استیلاء و غلبهٔ محبت حق عزّوجلّ بر او.

«نبرّد عشق را جز عشق دیگر»

چه عاشق بالطبع با معشوق راه عبودیّت و بندگی می‌سپرد اگرچه استعلاء میسّرش باشد، و هر عظمت و عزت و کمال که هست برای معشوق می‌خواهد، چنانچه حکایت کنند که سلطان محمود، ایاز را بر تخت نشاندی و خود پایین تخت نشستی و گفتی که سلطنت تو را، و من تو را چاکر.

محمود غزنوی که هزارش غلام بود　　عشقش چنان گرفت غلامِ غلام شد

و فی *الکافی* حدیث طویل عن أبی عبداللّه علیه السلام: **یا عیسی، ان لطم أحد خدك الأیمن فأعطه الأیسر، و تقرّب الیّ بالمودة بجهدك (جهدك)، و أعرض عن الجاهلین.**[1]

و در کافی در حدیثی طولانی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که خداوند به عیسی علیه‌السلام فرمود: ای عیسی، اگر کسی بر گونهٔ راستت نواخت گونهٔ چپت را هم به او بده، و بکوش که با دوستی‌کردن به من نزدیک شوی، و از جاهلان روی گردان.

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: **أوحی اللّه الی داود علیه السلام: کما أن أقرب الناس من اللّه المتواضعون، کذلك أبعد الناس من اللّه المتکبرون.**[2]

و در همان کتاب فرمود: خداوند به داود علیه‌السلام فرمود: همان‌طور که نزدیک‌ترین مردم به خداوند فروتنانند، دورترین مردم از خدا متکبرانند.

و فی کتاب *صفات‌العارفین* لابن‌فهد علیه السلام: **انّ اللّه أوحی الی موسی علیه السلام: انما أقبل الصلاة لمن تواضع لعظمتی، و لم‌یتعظّم علی خلقی.**[3]

و در کتاب *صفات‌العارفین* ابن‌فهد(ره) آمده: خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد: تنها نماز کسی را می‌پذیرم که در برابر عظمت من تواضع کند و بر آفریدگانم بزرگی نفروشد.

و فی کتب بعض العامة (بعض کتب العامة): انّ السبع أزعج من فی السفینة، فدعا علیه نوح علیه السلام فابتلاه اللّه بالحمّی. فوقع فی زاویة السفینة و له أنین، فلطمه نوح لطمة شدیدة، فأوحی اللّه الیه: **أنا الحکیم العدل، و هذا خلق من خلق و هو مریض یشکو الیّ و أنا أحب شکایة المریض، فقم الیه و صالحه.** فقام الیه و وضع یده علی رأسه، فخفّف اللّه عنه. ولولا وجود الحمّی علی الأسد لعظم ضرره فی الارض.

---

۱. روضهٔ کافی، ص ۱۳۸.　　۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۳ـ۱۲۴.
۳. الجواهرالسنیة، ص ۷۵ به نقل از التحصین و صفات‌العارفین.

و در کتاب‌های برخی از اهل سنّت (یا در یکی از کتاب‌های اهل سنت) آمده: در زمان نوح علیه‌السلام شیری ساکنان کشتی را ناراحت کرد، نوح علیه‌السلام آن را نفرین کرد و خداوند آن را به تب مبتلا کرد. آن حیوان در گوشهٔ کشتی افتاد و ناله می‌کرد، نوح سیلی سختی به او زد. خداوند به او وحی کرد که من حکیم عادلم و این یکی از آفریدگان من است که بیمار شده و به درگاه من ناله می‌کند و من نالهٔ بیمار را دوست دارم، پس برخیز نزد آن برو و با آن آشتی کن. نوح برخاست و دست بر سر او نهاد و خداوند تب آن را سبک کرد. و اگر تب و گرما بر شیر مسلط نبود زیان زیادی بر ساکنان زمین می‌زد.

و عن النبی ﷺ: **ان اللّه بعث الیّ ملکاً من الملائکة و معه جبرئیل، فقال: ان اللّه یخیّرك بین أن تکون عبداً نبیاً و بین أن تکون ملکاً. فالتفت رسول‌اللّه ﷺ الی جبرئیل کالمستشیر، فأشار بیده أن تواضع، فقال رسول‌اللّه ﷺ: لا، بل أکون عبداً نبیاً. فما أکل بعد الکلمة طعاماً متّکیاً.**[1]

و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: خداوند فرشته‌ای از فرشتگان را نزد من فرستاد و جبرییل نیز همراه او بود، و گفت: خداوند تو را مخیّر کرده که بنده‌ای پیامبر باشی یا پادشاهی بزرگ. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم‌مشورت جویانه به جبرییل نگریست، جبرییل با دست اشاره کرد که تواضع کن، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، می‌خواهم بنده‌ای پیامبر باشم. از آن پس که این سخن گفت دیگر در حال تکیه‌دادن غذا خورد.

تو که کلّی، خاضع امر وی ما که زشتیم این‌چنین زشت غَوی[2]

**ای عزیز.** مرتبهٔ عبودیتی که آن جناب اختیار نمود افضل است از درجهٔ رسالتی که افضل از نبوت است، زیراکه عبودیت حالتی است میان عبد و رب، خاصه امت را در آن مدخلیتی نیست. فبالنظر الی هذا ذکره اللّه سبحانه فی مقام الثناء علیه بأعظم الدرجات فی التشهد حیث قدمه علی الرسالة. و قال فی کتابه أیضاً: **سُبْحانَ الَّذی أَسْرىٰ بِعَبْدِه**،[3] و لم‌یقل برسوله، أو نبیه. و أخبر اللّه عنه ﷺ قبل بعثته بأنه رسولی، یأتی من بعد **اسْمُهُ أَحْمَدُ**.[4] و بعد ما أرسل أخبر عنه: **وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ**.[5] و بعد ما شرّفه بمرتبة **قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ**[6] أطلق علیه اسم العبودیة.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲. مثنوی، دفتر پنجم: من که جزوم ظالم و لِدّ و غوی.
۳. اسراء، ۱.
۴. صف، ۶.
۵. آل‌عمران، ۱۴۴.
۶. نجم، ۹.

... و نظر به همین است که خدای سبحان آن حضرت را در مقام ثناگویی، در تشهد به بالاترین درجات یاد کرده، آنجا که بندگی او را بر رسالت او مقدم داشته است. و نیز در قرآن کریم فرموده: «منزه است خدایی که بندهٔ خود را شبی سیر داد...» و نفرمود: رسول خود را ، یا پیامبر خود را. و خداوند پیش از بعثت آن حضرت از او خبر داده که او رسول من است و پس از این خواهد آمد و نامش احمد است؛ و پس از آنکه به رسالت مبعوث شد خداوند از او خبر داده که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسولی بیش نیست. ولی پس از آنکه او را به نزدیک‌ترین مقام قرب رسانید او را بندهٔ خود نامید (و فرمود: پس وحی کرد به بندهٔ خود...).

**عطار**

چشم بگشا که جلوهٔ دلدار — متجلّی است از در و دیوار
«نَحْنُ أقرب الیه» آمده است — دور افتاده‌ای تو از پندار
روزی از روزها کلیم‌اللّه — خواست مرشد ز ایزد دادار
شد ندا از برای او که برو — پیش ابلیس مفسدان سالار
راه سر (کم) کرد و سر به حکم نهاد — رفت در پیش آن لعین، ناچار
گفت می‌خواهم از تو ارشادی — ای تو در راه عشق پاك عیار
گفت ایزد برای ارشادم — بر سر تو نهاد تاج مدار
زین سخن همچو شعله‌ای پیچید — جَست از جا نشست همچو شرار
گفت من از دمِ ازل دارم — طوق لعنت به گردن اِدبار
تو ندیم اللّهی نداری ننگ؟ — تو کلیم اللّهی نداری عار؟
که ز من چشم داری این معنی — که ز من پرسی اندرین طومار
من کجا و طریق این احکام — من کجا و سلوك این اطوار
من پلنگم پلنگ عصمت‌خای — من نهنگم نهنگ دریابار
راه رسم بداعت از من پرس — زیر این چرخ گنبد دوّار

بر زبان نیاز بازش گفت
کای تو در راه عشق پاك عیار

درس کرّوبیان همی گفتی
نکته‌ای هم برای من بگمار

در تکلّم درآمد و بگشود
لب گوهرفشان شکّربار

من مگو تا که همچو من نشوی
این سخن را ز من به خاطر دار

یعنی اول چو من شوی سره‌مرد
زخم او را سپر به سینه مسیار

چون شوی همچو من برو پس ازین
هر چه خواهی بگو و باك مدار

شو ز باطن ربوبیت پرداز
کن به ظاهر عبودیت اقرار

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۲۰

### در مدح فقر و پارسایی

**ای عزیز**، هر که بار خود نینداخت این‌بار نبرد. آن کس که چنین بار یافت هرگز نمرد. حیوان صفتِ این سخن درنیافت، این همان امانت است که عرش برنتافت. مرد معنی از صورت بی‌نشان است، او را به چشم دل بنگر که بینش آن است.

کسی کو نیك و بد را پشت پا زد  سزد او را که این عشق بازد

سر و دستار اگر کس را به کار است  مگس شیخ الشیوخ روزگار است

و فی شرح *نهج‌البلاغة* عن النبی ﷺ: **ان الفقراء لیدخلون الجنة قبل الأغنیاء بخمسمائة عام،**[1] **و ان فقراء اُمتی لیدخلون الجنة سعیاً، و عبدالرحمن یدخلها، و ما ذاك الّا لکثرة حساب الأغنیاء و تعویقهم بثقل ما حملوا من محبة الدنیا وقیناتها عن اللحوق بدرجة المخفّین منها.**

و در شرح *نهج‌البلاغه*، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تهیدستان پانصد سال پیش از ثروتمندان به بهشت می‌روند، و تهیدستان امت من دوان دوان به بهشت درمی‌آیند، و عبدالرحمن (با آنکه ثروتمند است) به بهشت می‌رود،[2] و این نیست مگر به خاطر سنگین بودن حساب ثروتمندان و عقب افتادن آنان به جهت بارگرانی که از دوستی دنیا و جمع ثروت و اموال بر دوش دارند از رسیدن به درجهٔ کسانی که از این جهت سبکبارند.

---

۱. *مجمع‌الزوائد*، ج ۱۰، ص ۲۵۹.

۲. در روایت دیگر است که عبدالرحمن بن عوف آخرین کس از اغنیاست که به بهشت می‌رود (البته اگر بهشتی باشد)!

و فی وصیة النبی ﷺ لأبی ذر رضی الله عنه: **یا أباذر، انی ألبس الغلیظ، و أجلس علی الأرض، و ألعق أصابعی، و أرکب الحمار بغیر سرج، و أردف خلق، فمن رغب عن سنتی فلیس منی.**[۱]

و در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر رحمةالله آمده: ای اباذر، من لباس خشن می‌پوشم، بر زمین روی می‌نشینم، انگشتانم را پس از غذاخوردن می‌لیسم، بر درازگوش بی‌زین سوار می‌شوم و دیگری را ردیف خود سوار می‌کنم، پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست.

و در *عین‌الحیاة* آورده است که «روزی حضرت امام رضا علیه السلام داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمی‌شناخت، به حضرت خطاب کرد که بیا مرا کیسه بکش. حضرت مبادرت نمودند و مشغول کیسهٔ او شدند. بعد از زمانی مردم درآمدند و حضرت مشغول بودند تا کیسهٔ او را تمام کشیدند».[۲]

و فی *جامع‌الأخبار* عن رسول‌الله ﷺ: **یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم، و نساؤهم قبلتهم، و دنانیرهم دینهم، و شرفهم متاعهم، لایبقی من الایمان الّا اسمه، و لا من الاسلام الّا رسمه، و لا من القرآن الّا درسه، مساجدهم معمورة، و قلوبهم خراب، علماؤهم أشر خلق‌الله علی وجه الارض. فحینئذ ابتلاهم الله بأربع خصال: جور من السلطان، و قحط من الزمان، و ظلم من الولاة و الحکام.** فتعجب الصحابة و قالوا: یا رسول‌الله، أیعبدون الاصنام؟ قال: **نعم، کل درهم عندهم صنم.**[۳]

و در *جامع‌الاخبار* آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی بر مردم بیاید که شکم‌هاشان خدای آنان، زنانشان قبلهٔ آنان، و پولشان دین آنان و کالایشان شرف آنها باشد. از ایمان جز اسمی، و از اسلام جز رسمی، و از قرآن جز درسی باقی نماند. مساجدشان (از نظر ساختمان) آباد است و دلهاشان (از نظر هدایت) خراب. دانایانشان بدترین خلق خدا بر روی زمین‌اند. در آن روزگار خداوند آنان را به چهار خصلت گرفتار سازد: جور سلطان، قحطی زمان، ظلم والیان و ستم قاضیان. اصحاب تعجب کردند و گفتند: ای رسول‌خدا، آیا آنان بت می‌پرستند؟ فرمود: آری، هر درهمی نزد آنان بتی است.

---

۱. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۱۴۴.
۲. *عین الحیاة*، ص ۳۵۷.
۳. *جامع‌الاخبار*، فصل ۸۸، ص ۱۵۱.

و فی وصیة النبی ﷺ لأبی ذرؓ: یا أباذر، أخبرك بأهل الجنة؟ قال: نعم یا رسول‌الله، قال: کل أشعث أغبر ذی‌طمرین لایؤبه به، لو أقسم علی‌الله لأبرّه.[۱]

و فرمود: ای اباذر، آیا تو را از اهل بهشت خبر بدهم؟ گفت: آری ای رسول‌خدا. فرمود: هر ژولیده موی غبارآلودی که دو جامهٔ ژنده در بر دارد و کسی به او اعتنا نمی‌کند، ولی اگر خدا را قسم دهد خداوند قسم او را رد نمی‌کند.

و فی وصیة النبی ﷺ لأبی ذرؓ: یا أباذر، من أحب أن یتمثّل الرجال له قیاماً فلیتبوّأ مقعده من النار.

یا أباذر، من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رایحة الجنة، الّا أن یتوب قبل ذلك. فقال رجل: یا رسول‌الله، لیعجبنی الجمال حتی وددت علاقة سوطی و قبال نعلی حسناً (حسنٌ)، فهل یرهب علیَّ ذلك؟ قال: (نعم)[۲] کیف تجد قلبك؟ قال: أجده عارفاً للحق مطمئناً الیه. قال ﷺ: لیس ذلك بالکبر. قال ﷺ: الکبر أن تترك الحق و تجاوز الی غیره، و تنظر الی الناس و لاتری أن أحداً عرضه کعرضك، و لا دمه کدمك.

و فرمود: *ای اباذر*، هر که دوست دارد دیگران به احترام او بایستند، باید جای خود را در آتش دوزخ فراهم بیند.

ای اباذر، هر که بمیرد و به وزن ذره‌ای تکبر در دل او باشد بوی بهشت را نمی‌شنود، مگر آنکه پیش از مرگ توبه کند. مردی گفت: ای رسول‌خدا، من جمال و زیبایی را دوست دارم حتی دوست دارم که بند تازیانه و بند کفشم زیبا باشد، آیا این برای من خطرناک است؟ فرمود: دلت را چگونه می‌یابی؟ گفت: آن را حق‌شناس و دل‌گرم به حق می‌یابم. فرمود: این تکبر نیست، تکبر آن است که حق را ترک گویی و به غیر حق روآوری، و به مردم ینگری و آبرو و خون احدی از آنان را مانند آبرو و خون خود محترم نشماری.

یا أباذر، أکثر من یدخل النار المتکبرون. فقال رجل: و هل ینجو من الکبر أحد یا رسول‌الله؟ قال: نعم، من لبس الصوف، و رکب الحمار، و حلب العنز، و جالس المساکین.

یا أباذر، من جر ثوبه خیلاء لم‌ینظرالله عزوجل الیه.

یا أباذر، من رقع ذیله، و خصف نعله، و عفّر وجهه، فقد برئ من الکبر.

---

۱. *امالی طوسی*، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. در مصدر نیست و زاید هم هست.

ای اباذر، بیشتر کسانی که به دوزخ می‌روند متکبرانند. مردی گفت: ای رسول‌خدا، آیا کسی از تکبر می‌رهد؟ فرمود: آری، هر که لباس پشمینه بپوشد، بر درازگوش سوار شود، با دست خود شیر بز را بدوشد و با فقیران و نیازمندان نشست و برخاست کند.

ای اباذر، هر که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد خداوند نظر رحمت به او نمی‌کند.

ای اباذر، هر که لباسش را وصله دوزد و کفشش را پینه زند و پیشانی بر خاک بساید از تکبر دور می‌گردد.

یا أباذر، طوبی لمن تواضع للّه عزوجل فی غیر منقصة، و أذل نفسه فی غیر مسکنة، و أنفق مالاً جمعه فی غیر معصیة، و رحم أهل الذلّ و المسکنة، و خالط أهل الفقه و الحکمة. طوبی لمن صلحت سریرته، و حسنت علانیته، و عزل عن الناس شره. طوبی لمن عمل بعلمه، و أنفق الفضل من قوته.[1]

یا أباذر، البس الخشن من اللباس، و الصفیق من الثیاب، کیلا یجد الفخر فیك مسلکاً.[2]

ای اباذر، خوشا به حال کسی که بدون آنکه نقصی در او باشد در برابر خداوند فروتنی کند، و بدون آنکه نیازمند باشد خود را خوار و کوچک شمارد، و مالی را که از حرام گرد نیاورده انفاق نماید، و به مردم خوار و نیازمند ترحم کند، و با اهل دانایی و حکمت آمیزش نماید. خوشا به حال کسی که باطنش صالح و ظاهرش نیکو باشد و شر خود را از مردم باز دارد. خوشا به حال کسی که به علم خود عمل کند و زیادی خوراکش را انفاق کند (یا زیادی مالش را انفاق کند و زیادی کلامش را نگاه دارد).

ای اباذر، لباس خشن و جامهٔ رنگ و رو رفته بپوش تا فخر و خودفروشی در تو راه نیابد.

و لایذهب علیك أیها البیب أن المراد من حرکات الظواهر فی الصلاة تحریکات البواطن. فاذا رقّ قلبك و ظهر ذلك فحقّق رجاك فی رحمة ربك، فانها متسارعة الی

---

۱. در مصدر: وأنفق الفضل من ماله، و أمسک الفضل من قوله.

۲. همان، ص ۱۵۱، ۱۵۲.

الذلیل. قال النبی ﷺ: **ان فی یوم القیامة أهوالاً و أفزاعاً و حسرة و ندامة**... قالوا: و ما النجاة من ذلك یا رسول‌الله؟ قال: **اجثوا علی رکبتیکم بین یدی العلماء تنجون من أهوالها.**[۱]

و ای خردمند، فراموشت نشود که مراد از حرکات ظاهر در نماز تحریک باطن‌هاست، پس هرگاه دلت نرم شد و این حال بر تو ظاهر گشت امیدوار به رحمت پروردگارت باش، زیرا رحمت خدا به سوی کسی که خوار و ذلیل درگاه اوست سرعت می‌گیرد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت هول و هراس‌ها و حسرت و پشیمانی‌های فراوانی هست... گفتند: ای رسول‌خدا، نجات از آنها در چیست؟ فرمود: دو زانو در برابر عالمان بنشینید تا از هول و هراس‌های آن روز نجات یابید.

یعنی علما آنانند که نیکی و بدی شما را به شما بنمایند. پس هرکس که زر سلیم و خالص دارد از تاب گرمی و حسرت پشیمانی خلاص است.

صالحی زر خود را در خانه بسنجید و به بازار رفت تا چیزی بخرد. چون پیش صراف رفت دینار آن در وزن ناقص درآمد، به فریاد آمد. صراف گفت: چرا چنین زاری می‌کنی در بازار؟ گفت: زاری من از آن است که در بازار قیامت روز جزا که حسنات من ناقص آید حال من چون خواهد بود؟!

ابوعثمان گفت: ابوحفص را گفتم که مرا چنین روشن شده است که مجلس علم که کنم به خردمندان سخن بگویم. گفت: تو را بدین درجه که آورد؟ گفتم: رحم و شفقت بر خلق. گفت: شفقت تو بر خلق تا به چه حد است؟ گفتم: تا بدان حدی که اگر خدای‌تعالی مرا به دل مسلمانان به دوزخ فرستد و عذاب کند روا دارم. گفت: چون چنین است سخن گفتن رواست، اما چون به مردمان سخن گویی نخست دل خود را پند بده و تن خویش را نگر، جمع آمدن ایشان تو را غرّه نکند.

پیش‌بین این خرد تا گور بود — وانِ صاحبدل به نفخ صور بود
این خرد از گور خاکی نگذرد — وین قدم عرصهٔ عجایب نسپرد
زین قدم وین عقل رو بیزار شو — چشم غیبی جوی و برخوردار شو

---

۱. جامع‌الاخبار، فصل ۲۰، ص ۴۵، و در آن: تنجوا منها و من أهوالها.

همچو موسی نورکی یابد ز جیب — سخرهٔ استاد و شاگرد کتیب
زین نظر وین عقل ناید جز دوار — پس نظر بگذار و بگزین انتظار
از سخن‌گویی مجویید ارتفاع — منتظر را به زگفتن استماع
منصب تعلیم نوع شهوتی است — هر خیالی شهوتی در ره بتی است
گر به فضلش پی ببردی هر فضول — کی فرستادی خدا چندین رسول؟[1]

ابوعثمان گفت: اذا جلست بین الناس فکن واعظاً لقلبك و نفسك، و لایغرّنّ اجتماعهم علیك، فانهم مراقبون ظاهرك، و اللّه رقیب باطنك.

هرگاه میان مردم نشستی واعظ دل و نفس خود باش، و گردآمدن آنان در نزدت تو را نفریبد، زیرا آنان مراقب ظاهر تو هستند و خداوند مراقب باطن توست.

قال یحیی بن کثیر: دخلت مکة فاستقبلنی عطاءبن أبی‌رباح و سلّم علیّ، ثم أقبل الی الناس و قال: تسألونی عن العلم و فیکم یحیی بن کثیر؟ قال: فتضرعت الی اللّه تعالی أربعین یوماً الی أن ذهبت حلاوة هذه المقالة من قلبی، فلم‌أجد الصفاوة التی کانت من قبل.

یحیی بن کثیر گوید: به مکه رفتم و عطاء بن ابی‌رباح با من روبه‌رو شد و سلام کرد، سپس رو کرد به مردم و گفت: آیا مسائل علمی را از من می‌پرسید در حالی که یحیی بن کثیر در میان شماست؟! من چهل روز به درگاه خدا ناله و زاری کردم تا شیرینی این سخنی که شنیدم از دلم بیرون رفت ولی باز هم آن صفای گذشته را در دلم احساس نکردم.

و روی أن النبی ﷺ قال: **ألا ان أوانی اللّه فی الأرض القلوب، فأحبها الی‌اللّه أصفاها و أصلبها و أرقّها.**[2] معناها أصفاها عند المراقبة، و أصلبها فی دین اللّه، و أرقّها علی الاخوان عند المرافقة.

و روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هان، بدانید که ظرف‌های خدا در زمین دل‌های بندگان است، و محبوب‌ترین آنها نزد خدا صاف‌ترین و استوارترین و نازک‌ترین آنهاست». یعنی پاک‌ترین آنها در وقت مراقبه، و استوارترین آنها در دین، و نازک‌ترین و نرم‌ترین آنها برای برادران دینی در وقت رفاقت.

---

۱. مثنوی، دفتر چهارم، ص ۴۲۶.
۲. *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۵۶، ۶۰؛ *آداب النفس*، ج ۱، ص ۷۴.

و قال بعضهم: لما اشتغل قلب مریم بعیسی علیه السلام سمعت صوتاً: لما کان سرّك صافیاً کنّا نرزقك فی الشتاء و الصیف بغیر واسطة ولا شدّة ولا عناء، فاذا میّت سرّک عنی فلاتأتیك رزقك الّا بالشدة، حتی قال عیسی علیه السلام: وَ هُزّی اِلَیْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ.[1] و لهذا کان النبی صلی الله علیه و آله یقول لأصحابه: أسراکم أسراکم، فانها بوادی عندالله تعالی.

و یکی از عارفان گوید: چون دل مریم به عیسی علیه‌السلام سرگرم شد مریم صدایی شنید که: تا سرّ و ضمیر تو صاف و خالص برای ما بود ما تو را در زمستان و تابستان بدون واسطه و رنج و سختی روزی می‌دادیم، و اکنون که دل از من برگرفته و به دیگری میل کرده‌ای روزی تو جز با رنج و سختی نمی‌رسد، تا آنجا که عیسی علیه‌السلام او را (از درون شکمش) صدا زد: و شاخهٔ این درخت خرما را به سوی خود بکش و تکان بده تا خرمای تازه‌چیده شده بر تو فرو ریزد.[2] و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یاران خود می‌فرمود: باطن‌های خود را، باطن‌های خود را نگاه دارید، که باطن‌های شما نزد خداوند آشکار است.

و قال أبومحمد الحریری: ان الله تعالی حکم علی أصفیائه و أحبائه أن لایخرجوا من الدنیا الّا و طوق العبودیة فی أعناقهم، و نحن نقول: و ما اشتغل أحد بغیره ضاع عمره، و ذهب عنه صفاء وقته.

و قال: ان العبد اذا لم یصفُ وقته لله فی اقامة العبودیة لله انقطع عن الله و هو لایشعر. فمن اجتهد فی صفاء معاملة الظاهر أورثه الله صفاء معاملة الباطن.

و معنی قوله انقطع عن الله و هو لایشعر هو قول أبی یزید رحمه الله: من نسی اسم العبودیة ادعی الربوبیة سرّاً و جهراً. و من ظن أنه بالحال یصل، فبالحال ینقطع. و من طلب الانس بالحال یستوحش.

و ابومحمّد حریری می‌گوید: خدای متعال بر برگزیدگان و دوستان خود حکم کرده که از دنیا نروند مگر در حالی که طوق بندگی در گردنشان باشد، و ما

---

۱. مریم، ۲۵.

۲. این سخن درست نیست، زیرا در این آیه نه تنها نکوهشی بر مریم نیست بلکه فضیلت آن بانوی پاک در آن نهفته است، زیرا به کرامت او درخت خرمای خشکیده میوهٔ تازه داد و آب گوارا از زیر پایش جاری شد. این‌گونه سخنان ناروای صوفیانه دربارهٔ حضرت یوسف علیه‌السلام و حضرت ایوب علیه‌السلام نیز گفته شده است.

می‌گوییم: هیچ کس به غیر خدا سرگرم نشد مگر آنکه عمرش را تباه ساخت و صفای وقتش را از دست داد.

و گوید: هرگاه وقت بنده برای خدا در برپایی مراسم عبودیت خدا صاف و خالص نگردد از خداوند جدا می‌شود بدون آنکه خود بفهمد. پس هر که در صفای معاملهٔ ظاهری با خدا بکوشد خداوند صفای معاملهٔ باطنی را به او خواهد بخشید.

و معنای اینکه گفت: «از خداوند جدا می‌شود بدون آنکه خود بفهمد» این سخن ابویزید (ره) است که گفته: هر که اسم عبودیت و بندگی را فراموش کند، در باطن و آشکار ادعای ربوبیت خواهد کرد. و هر که پندارد با حال خود به خدا می‌رسد با همان حال از خدا می‌بُرد. و هر که با حال طالب انس با خدا باشد احساس تنهایی خواهد نمود.

و قال بعضهم: أكلت زبيباً ساقطاً على الطريق، فتضرعت الى اللّه أربعين يوماً فلم‌أجد ما فاتنى من الصفاوة و لذايذ المؤانسة.

و یکی دیگر از عارفان گوید: یک دانه کشمش را که بر زمین افتاده بود خوردم، آنگاه چهل روز به درگاه خدا تضرع کردم ولی باز هم آن صفا و لذت انسی را که از دستم رفت باز نیافتم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

غزالی در رسالهٔ فرزندیه آورده است: از وقتی که جان از بدن مفارقت می‌نماید تا وقتی که او را به لب گور می‌رسانند چهل سؤال جناب باری تعالی از او بلاواسطه می‌نماید. سؤال اول: خطاب می‌نماید که: عبدی! طهّرت منظر الخلایق سنین، فهل طهّرت منظری ساعة؟ سؤال دوم: عبدی! أنت محفوفٌ بخیری، فما تصنع بغیری؟![1]

...بندهٔ من! سال‌ها ظاهر خود را که منظر خلایق است پاکیزه ساختی، آیا ساعتی هم باطن خود را که منظر من است پاکیزه ساختی؟ بندهٔ من! تو غرق در خیر منی، پس چرا سرگرم غیر منی؟!

---

۱. مکاتیب فارسی غزالی، ص ۹۵.

## فصل ۱۲۱

### دام‌های گستردهٔ شیطان در راه آدمی

**ای عزیز**، دانسته شد که چندین هزار آفات در راه آدمی نهاده‌اند و به چندین گونه ابتلا او را مبتلا گردانیده‌اند، اگر نه نظر عنایت خداوندی فریادرسی و دستگیری او کند از دامگاه دنیا که آراستهٔ زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ است و به بندهای محکم بستهٔ شهوات است چگونه خلاص یابد؟ خصوص سرتا سر این دامگاه هفت دانه مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنیا[1] باشند مقابل هفت باب دوزخ، که اگر از این هفت دانه یک نوع بودی نفس بهیمه‌صفتِ آدم دانه‌خوار آن بودی. آدم را به آن همه شرف و مرتبه از یک دانه بیش منع نکردند در دام وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ[2] افتاد.

از جهت تنبیه عالم از ملائکه و جن و بنی‌آدم این حدیث کافی است که: **ان اللّه تعالی أسکن آدم جنته من یوم الجمعة، فا استقر فیها الّا ستّ ساعات من یومه ذلك حتی عصی اللّه، فأخرجهما من الجنة بعد غروب الشمس، و ما باتا فیها و صیّرا بفناء الجنة حتی أصبحا، قال اللّه تعالی لهما: اهبطا من سماواتی الی الأرض، فانه لایجاورنی فی جنتی عاص و لا فی سماواتی.**[3]

---

۱. آل‌عمران، ۱۴: «دوستی خواستنی‌ها از زنان و فرزندان و کیسه‌های بزرگ زر و سیم و اسب‌های نشاندار و چهارپایان و زراعت در نظر مردم آراسته شده؛ در حالی که اینها کالای زندگی دنیاست و خداست که بازگشت نیکو به سوی اوست».

۲. طه، ۱۲۱: «و آدم پروردگار خود را نافرمانی نمود و از راه به‌در شد و به زیان افتاد».

۳. *بحارالانوار*، ج ۱۱، ص ۱۸۸.

خدای متعال آدم را در روز جمعه در بهشت جای داد، و تنها شش ساعت از آن روز در بهشت قرار گرفته بود که خدا را نافرمانی کرد و خداوند او و همسرش را پس از غروب آفتاب آن روز از بهشت بیرون راند، و نتوانستند شب را در بهشت بمانند بلکه بر آستانهٔ بهشت ماندند و چون صبح کردند خداوند به آنان فرمود: «از آسمان‌هایم به سوی زمین فرود آیید، زیرا هیچ گنهکاری در بهشت و آسمان‌های من مجاور من نخواهد بود.

دل اهل آسمان و زمین از این خطاب پرعتاب در خون غرباب، و ساکنان عالم ملك و ملکوت از این معنی در اضطراب.

ای ز غفلت غرقهٔ دریای آز — می‌ندانی از که می‌مانی تو باز
هر دو عالم در لباس تعزیت — اشك می‌بارند، تو در معصیت

پس ای عزیز، هرگاه به سبب یك ترك أولیٰ نوالهٔ خاصان درگاه، و طعمهٔ مقربان حضرت کبریا که به سجده افتاد از برای تعظیم او همگی ملأ اعلی، این باشد که شنیدی، پس نصیب ما دورافتادگان محروم و مهجوران مطرود چه باشد؟! و للّه دَرُّ مَن قال:

جد تو آدم بهشتش جای بود — قدسیان کردند بهر او سجود
یك گنه چون کرد گفتندش تمام — مُذنبی مذنب، برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه — داخل جنّت شوی ای روسیاه![1]

بلی آرزو بر جوانان عیب نیست.

به رنج اندر است ای خردمند گنج — نیابد کسی گنج، نابرده رنج

پس هر کس رنج بیش برد ثمره بیش برد.[2]

گنج خواهی در عوض رنجی ببر — خرمنی می‌بایدت تخمی بکار

وَ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسانِ اِلّا ما سَعیٰ.[3]

ای که دستت می‌رسد کاری بکن — پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

و فی مجالس الصدوق﵀ عن عروة بن الزبیر قال: کنا جلوساً فی مجلس فی

---

۱. کلیات شیخ بهایی، ص ۱۰.
۲. خ: پس هر که رنج بیش بَرَد ثمره بیش یابد.
۳. نجم، ۳۹.

مسجد النبی ﷺ فتذاکرنا أعمال اهل بدر و بیعة الرضوان، فقال أبوالدرداء: یا قوم، ألاأخبرکم بأقل القوم مالاً، و أکثرهم ورعاً، و أشدهم اجتهاداً فی العبادة؟ قالوا: من؟ قال: علی‌بن أبی‌طالب ؑ. قال: فواللّه ان کان فی جماعة أهل المجلس الّا معرض عنه بوجهه. ثم انتدب له رجل من الأنصار فقال له: یا عویمر، لقد تکلمت بکلمة ما وافقك علیها أحد منذ أتیت بها! فقال أبوالدرداء: یا قوم، انی قائل ما رأیت، و لیقل کل قوم منکم ما رأوا. شهدت علی‌بن أبی‌طالب ؑ بشویحطات النجار و قد اعتزل عن موالیه، و اختفی ممن یلیه، و استتر بمغیلات النخل فافتقدته و بعد، فقلت لحق بمنزله، فاذا أنا بصوت حزین و نغمة شجیّ و هو یقول: **الهی کم من موبقة تحمّلت عنی فقابلتها بنعمتك![1] و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك! الهی ان طال فی عصیانك عمری، و عظم فی الصحف ذنبی، فما أنا مؤمل غیر غفرانك، و لا أنا براج غیر رضوانك.**

در *امالی* صدوق از عروة بن زبیر نقل است که گفت: در مجلسی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم و دربارهٔ اعمال اهل بدر و بیعت رضوان (در جریان صلح حدیبیه) گفت‌وگو می‌کردیم، ابودرداء گفت: ای قوم، آیا شما را خبر ندهم از کسی که در میان آنان مالش از همه کمتر و پرهیزکاریش از همه بیشتر و سخت‌کوش‌تر از همه در عبادت بود؟ گفتند: او کیست؟ گفت: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. به خدا سوگند هیچ یک از آن جماعت نبود جز آنکه روی از ابودرداء برگرداند. سپس مردی از انصار پیش آمد و گفت: ای عُوَیمر، تو سخنی گفتی که از آن وقت تاکنون کسی در آن با تو موافق نبوده است! ابودرداء گفت: ای قوم، من آنچه را دیده‌ام گفتم، از شما هم هر یک آنچه را دیده است بگوید. من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در باغ بنی‌نجار ـ که دارای درختانی است که از چوب آن کمان می‌سازند ـ دیدم که از موالی خود کناره گرفت و از اطرافیان خود مخفی شد و خود را در میان انبوه درختان خرما گم کرد و آن‌قدر دور شد که دیگر او را ندیدم، با خود گفتم حتماً به منزل رفته است، ناگاه صدایی غمبار و ناله‌ای سوزناک شنیدم که می‌گفت: «خدایا چه بسیار گناهان هلاکت‌بارِ مرا تحمل کردی و با نعمت خویش پاسخ دادی! و چه بسیار گناهان مرا که از

---

۱. *بحارالانوار*: حلمت عن مقابلتها بنقمتک: «خدایا، چه گناهان هلاکت‌باری از من سرزد و تو در مقابل آن از کیفر من بردباری نمودی».

روی کرمت نادیده گرفتی و آشکار نساختی! خدایا، اگر عمرم در نافرمانی تو دراز گشته، و گناهم در نامه‌های اعمالم فراوان شده، اما آرزویی جز آمرزش تو ندارم، و جز خشنودیت را امید نمی‌برم».

فشغلنی الصوت واقتفیت الأثر فاذا هو علی‌بن أبی‌طالب‌ؑ بعینه، فاستترت له و أخملت الحرکة، فرکع رکعات فی جوف اللیل الغابر، ثم فرغ (فزع) الی الدعاء و البکاء و البثّ و الشکوی، فکان مما به اللّه ناجی: **الهی أفکّر فی عفوك فتهون علیَّ خطیئتی، ثم أذکر العظیم من أخذك فتعظم علیَّ بلیّتی** ـ ثم قال ـ آه آه، أنا اذا (ان أنا) قرأت فی الصحف سیّئة أنا ناسیها و أنت محصیها، فتقول: خذوه! فیاله من مأخوذ لاتنجیه عشیرته، و لاتنفعه قبیلته، یرحمه الملأ اذا أذن فیه بالنداء. ـ ثم قال ـ آه من نار تنضج الأکباد و الکلی، آه من نار نزّاعة للشّوی، آه من غمرة من لهبات لظی.

این صدا مرا به خود جلب کرد و در پی آن رفتم، دیدم خود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. من خود را پنهان کردم و آهسته گام برداشتم که متوجه نشود، پس آن حضرت در دل آن شب چند رکعت نماز گزارد، سپس به دعا و گریه و ناله و شکایت پرداخت، و از جمله مناجاتی که با خدای خود کرد این بود: «خدایا، به عفو تو می‌اندیشم پس گناهم در نظرم سبک می‌شود، سپس کیفر بزرگ تو را به یاد می‌آورم پس بلا و گرفتاریم در نظرم بزرگ می‌آید. آه‌آه، از آن وقتی که گناهی را در نامهٔ عملم ببینم که خودم فراموش کرده‌ام و تو آن را به‌شمار آورده‌ای، آنگاه (به فرشتگان خود) بگویی: او را بگیرید! پس وای به حال آن گرفتاری که خویشانش او را نجات نتوانند داد، و قوم و قبیله‌اش سودی برای او نخواهند داشت. چون او را صدا زنند (تا به آتش دوزخ برند) جمع حاضر دل به حالش بسوزانند. آه از آتشی که دل و روده‌ها را می‌پزد! آه از آتشی که پوست را می‌کند! آه از دریای شعله‌های آتش»!

قال: ثم أنعم (انغمر) فی البکاء فلم‌أسمع له حسّاً و لاحرکة، فقلت غلب علیه النوم لطول السهر، أوقظه لصلاة الفجر. قال أبوالدرداء: فأتیته فاذا هو کالخشبة الملقاة، فحرّکته فلم‌یتحرك، و زویته فلم ینزو، فقلت: **اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعونَ**، مات واللّه علی‌بن أبی‌طالب.

سپس آن‌قدر گریست و گریست تا دیگر صدایی از او نشنیدم و حرکتی ندیدم، با خود گفتم از شدت شب‌زنده‌داری خسته شده و خوابش برده است، بروم او را برای نماز صبح بیدار کنم. چون به او رسیدم دیدم مانند چوب خشکی به روی زمین افتاده، او را حرکت دادم دیدم تکان نمی‌خورد، با خود گفتم: «انّا للّه و انّا الیه راجعون» به خدا قسم علی بن ابی طالب درگذشت!

قال: فأتیت منزله مبادراً نعیه (أنعاه) الیهم، فقالت فاطمة علیها السلام: یا أباالدرداء، ما کان من شأنه و من قصته؟ فأخبرتها الخبر، فقالت: هی واللّه ـ یا أبا الدرداء ـ الغشیة التی تأخذه من خشیة اللّه. ثم أتوه بماء فنضحوه علی وجهه، فأفاق و نظر الیّ و أنا أبکی، فقال: ممّ بکاؤک؟ فقلت: مما أراه تنزله بنفسك، فقال: یا أباالدرداء، فکیف لو رأیتنی و دعی بی الی الحساب، و أیقن أهل الجرایم بالعذاب؛ و احتوشتنی ملائکة غلاظ، و زبانیة فظاظ، فوقفت بین یدی الملك الجبّار، قد أسلمنی الأحباء، و رحمنی أهل الدنیا، لکنت أشد رحمة لی بین یدی من لاتخفی علیه خافیة. فقال أبو الدرداء: فو اللّه ما رأیت ذلك لأحد من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله.[1]

فوراً به منزل او رفتم تا خبر مرگ او را به خانواده‌اش برسانم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای ابادرداء، او را چگونه یافتی؟ داستان چیست؟ داستان را گفتم، فرمود: ای ابادرداء، به‌خدا سوگند این حالت بیهوشی‌یی است که از ترس خدا به او دست می‌دهد، سپس آب آوردند و بر صورت حضرتش پاشیدند تا به هوش آمد و به من نگاه کرد که مشغول گریستن بودم، فرمود: برای چه می‌گریی؟ گفتم: از کاری که می‌بینم بر سر خود می‌آورید. فرمود: ای ابادرداء، پس چگونه است اگر ببینی که مرا به حساب فرا خوانند، و گنهکاران یقین کنند که به عذاب خدا خواهند سوخت، و فرشتگان خشن و دوزخ‌بانان بدخو دور مرا بگیرند، و در پیشگاه خداوند آن پادشاه جبار بایستم، در حالی که دوستان رهایم سازند و اهل دنیا به‌حالم دل بسوزانند، در آن هنگام بیشتر دلت به‌حال من خواهد سوخت که در برابر کسی قرار گرفته‌ام که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست. ابودرداء به اهل آن مجلس گفت: به خدا سوگند این حالت را در هیچ یک از یاران رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم.

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۱۸، ص ۶۹-۷۰.

أو لاتنظر الی ما وصفه ضرار بن حمزة (ضمرة) اللیثی من مقامات سید الأوصیاء حین دخل علی معاویة فقال له: صف علیاً. قال: أو تعفینی من ذلك؟ فقال: لا أعفیك. فقال: کان واللّه بعیدالمدی، شدیدالقوی. یقول فصلاً، و یحکم عدلاً. یتفجر العلم من جوانبه، و تنطق (تنطف) الحکمة من نواحیه. یستوحش من الدنیا و زهرتها، و یستأنس باللیل و وحشتها. کان و اللّه غزیرالعبرة، طویل الفکرة. یقلّب کفّیه، و یخاطب نفسه، و یناجی ربّه. یعجبه من اللباس ما خشن، و من الطعام ما جشب. کان واللّه فیناکأحدنا، یدنینا اذا أتیناه، و یجیبنا اذا سألناه، و کنا مع دنوّه منا و قربنا منه لانکلّمه لهیبته، و لانرفع أعیننا الیه لعظمته. فان تبسّم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم. یعظّم أهل الدین، و یحب المساکین. لایطمع القویّ فی باطله، و لاییأس الضعیف من عدله.

آیا نمی‌نگری به توصیفی که ضرار بن حمزهٔ (ضمرهٔ) لیثی از مقامات سید اوصیا نموده آنگاه که بر معاویه وارد شد و معاویه به او گفت: علی را برایم توصیف کن. ضرار گفت: مرا معاف بدار. گفت: معافت نمی‌دارم. ضرار گفت: به خدا سوگند او دورنگر و قوی‌پنجه بود، قطعی سخن می‌گفت و عادلانه حکم می‌کرد. دانش از پهلوهایش می‌جوشید و حکمت از اطرافش سخن می‌گفت (یا بیرون می‌زد). از دنیا و زینت آن سخت گریزان بود، و با شب و تنهایی آن انس داشت. به‌خدا سوگند دیدگانی پراشک داشت و همیشه در تفکر بود. دست خود را می‌گرداند و با خود سخن می‌گفت و با پروردگارش مناجات می‌کرد. از لباس زبر و غذای خشن خوشش می‌آمد. به‌خدا سوگند او در میان ما چون یکی از خود ما بود، وقتی به نزدش می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌ساخت، و چون از او سؤال می‌کردیم به ما پاسخ می‌داد، ولی با آنکه با ما نزدیک بود و ما هم به او نزدیک بودیم از شدت هیبتش نمی‌توانستیم با او سخن گوییم، و از عظمتش چشم به سوی او برنمی‌داشتیم، و هرگاه می‌خندید دندان‌های مبارکش مثل مروارید به‌رشته کشیده‌شده نمایان می‌گشت. دینداران را بزرگ می‌شمرد و تهیدستان را دوست می‌داشت. زورمندان به ناحق‌گرایی او طمع نمی‌بستند و ناتوانان از عدالت او نومید نمی‌شدند.

و أشهد باللّه لقد رأیته فی بعض مواقفه و قد أرخی اللیل سدوله، و غارت

نجومه، و هو قائم [فی محرابه] قابض علی لحیته، یتململ تململ السلیم، و یبکی بکاء الحزین. فکأنی الآن أسمعه و هو یقول: **یا دنیا یا دنیا، أبی تعرّضت! أم الیّ تشوّقت! هیهات هیهات، (طلّقتك ثلاثاً)،[1] غرّی غیری، لا حاجة لی فیك، فعمرك قصیر، و خطرك یسیر، و أملك حقیر. آه آه من قلّة الزاد، و بعد السفر، و وحشة الطریق، و عظم المورد.**

به خدا گواهی می‌دهم که او را در یکی از مواقفش دیدم در حالی که شب پردهٔ تاریکش را افکنده و ستارگانش فرو رفته بودند، او در محراب عبادتش ایستاده و محاسن خود را در دست گرفته، مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و مانند غم‌زدگان می‌گریست. و گویا هم اکنون صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا، آیا سر راه من آمده‌ای! یا در نظر من جلوه‌گری می‌کنی! هیهات هیهات، (من تو را سه طلاقه کرده‌ام) برو دیگری را بفریب، مرا به تو حاجتی نیست، زیرا عمر تو کوتاه و ارزش تو ناچیز و آرزو و دلبستگی به تو حقیر است. آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه و بزرگی مقصد!

فوکفت دموع معاویة علی لحیته، فنشفها بکمّه، و اختنق القوم بالبکاء. ثم قال معاویة: کان واللّه أبوالحسن کذلك، فکیف کان حبك ایاه؟ قال: کحب أم موسی لموسی، و أعتذر الی اللّه من التقصیر. قال: فکیف صبرك عنه یا ضرار؟ قال: صبر من ذبح ولدها، و أخذها علی صدرها،[2] فهی لاترقأ عبرتها، و لاتسکن حرارتها. ثم قام و خرج و هو باك. فقال معاویة: أما أنکم لو فقدتمونی لما کان فیکم من یثنی علیّ مثل هذا الثناء. فقال له بعض من کان حاضراً: الصاحب علی قدر صاحبه.[3]

پس اشک‌های معاویه بر روی ریشش جاری شد و آن را با آستین خود پاک کرد و گریه گلوی اهل مجلس را گرفت. آنگاه معاویه گفت: به خدا سوگند ابوالحسن چنین بود؛ بگو دوستی تو به او چگونه است؟ گفت: مثل دوستی مادر موسی به موسی (هنگامی که او را در صندوقچه نهاد و به نیل افکند)، و با این حال از تقصیر خود در دوستی او به درگاه خدا پوزش می‌طلبم. معاویه گفت: چگونه در

---

۱. در مصدر ندارد و به جای آن بعد از «لا حاجة لی فیك» آمده: «قد بتتُك ثلاثاً، لارجعة لی فیها».

۲. در مصدر: صبر من ذبح واحدها علی صدرها: «مانند مادری که یکی از فرزندانش را در آغوش او سر بریده باشند».

۳. *أعلام‌الدین*، ص ۱۵۰-۱۵۱. *بحارالانوار*، ج ۸۷، ص ۱۵۶-۱۵۷.

فراق او صبر می‌کنی ای ضرار؟ گفت: مانند صبر مادری که فرزندش را سر ببرند و او فرزند سر بریده‌اش را در آغوش گرفته باشد، که هرگز اشک دیده‌اش خشک نمی‌شود و سوز دلش فرو نمی‌نشیند. آنگاه ضرار برخاست و با حال گریه از مجلس بیرون رفت. معاویه به اطرافیانش گفت: هان، اگر من بمیرم کسی در میان شما نیست که این‌گونه مرا بستاید. یکی از حاضران گفت: ارزش هر کس به قدر ارزش همنشین اوست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۲۲

### در مدح علم سودمند، و پرهیز از علم بی‌عمل

ای عزیز، افعال ایشان را و اعمال ایشان را دانستی؛ درکدام یك از اینها شباهت به ایشان داری و متابعت می‌نمایی؟ و وارث کدام یك از اطوار ایشان می‌باشی؟ ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی / این ره که تو می‌روی به ترکستان است

قال رسول‌اللّه ﷺ: نعوذ باللّه من علم لاینفع. و هو العلم الذی یضاد العمل بالاخلاص. و لیس الی اللّه عزوجل طریق یسلك الّا بعلم، و العلم زین المرء فی الدنیا، و سائقه الی الجنة، و به یصل الی رضوان‌اللّه عزوجل. و العالم حقاً هو الذی ینطق فیه أعماله الصالحة ـ الحدیث، و قد تقدم.[1]

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پناه می‌بریم به خدا از علمی که سودمند نیست». و آن علمی است که با عمل مخلصانه تضاد داشته باشد. و راهی به سوی خداوند جز با علم پیموده نمی‌شود، و علم زینت مرد در دنیا و پیش‌برندهٔ او به سوی بهشت است، و به سبب علم است که آدمی به خشنودی خداوند می‌رسد. و عالم حقیقی کسی است که اعمال صالحش گویای علم او باشد... این حدیث قبلاً گذشت.

قیل لمحمدبن الفضل السمرقندی: ما العلم باللّه؟ قال: أن تری قضاءَه بالخلق مبرماً، و أن تری جمیع الضرر و النفع والعطاء و المنع و الذل و العز منه، و أن تری

---

۱. مصباح‌الشریعة، باب علم، ص ۳۴۴ـ۳۴۶.

نفسك للّه، و ترى اللّه لنفسک، و أن ترى الأشياء كلّها للّه و فی قبضته، و أن [لا] تختار لنفسك غير اختياره، و أن تعمل للّه خالصاً، يطيب لك الصحبة و المعاملة و المؤانسة، و يذهب الغربة والحشمة و الوحشة، فمرة تلخص الى اللّه، و مرة ترى نظره اليك، و مرة تفرح به، و مرة تخافه، و مرة تحيى من رؤية امتنانه، و مرّة تموت من خوف هجرانه، لا مع الحياة و لا مع الموت، فحينئذ يصير هذا العبد حرّاً من الأحرار، و سيداً من السادات، كما قال النبی ﷺ: **هم السادات فی الأرض.**

به محمّد بن فضل سمرقندی گفتند: خداشناسی چیست؟ گفت: آن است که قضا و قدرِ او را بر بندگان حتمی بدانی، و همهٔ زیان‌ها و سودها و بخشش‌ها و منع‌ها و ذلت‌ها و عزت‌ها را از ناحیهٔ او بدانی، و خود را از آنِ خدا و خدا را از آنِ خود بدانی، و همهٔ چیزها را از آنِ خدا و در قبضهٔ قدرت او ببینی، و غیر اختیار و خواست او چیزی را برای خود اختیار نکنی، و خالصانه برای خدا کار کنی، اینجاست که همنشینی و معامله و انس با خدا برایت گوارا می‌شود، و غربت و حشمت و وحشت از تو دور می‌گردد، گاه تو روی اخلاص به درگاه خدا می‌بری و گاه می‌بینی که او به تو نظر دارد، گاه به او شادمان می‌شوی و گاه از او بیم می‌کنی، گاه از دیدن لطف و عنایتش زنده می‌شوی و گاه از بیم هجرانش جان می‌دهی، نه زندهٔ زنده هستی و نه مردهٔ مرده. در این حال است که بنده آزاده‌ای از آزادگان و سروری از سروان خواهد گشت، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آنان سروران در زمین‌اند».

و فی *فردوس العارفین*: روی عن النبی ﷺ قال: **العلم علمان، علم باللسان و علم بالقلب. فأما علم اللسان فهو حجةاللّه على العباد، و أما علم القلب فهو العلم الأعلى الذی لا يخشى العباد الّا به. و من ذاك قال ﷺ: أشدكم خشيةً من اللّه أعلمكم به.**

و در *فردوس العارفین* گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: «علم دو قسم است، علم به زبان و علم به دل. علم زبانی حجت بر بندگان خداست، و اما علم دل آن علم اعلایی است که بندگان تنها به سبب آن از خدا می‌ترسند». و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ترسنده‌ترین شما از خدا، خداشناس‌ترین شماست».

و فی *الکافی* عن أبی عبداللّه ﷺ قال: **مرّ عيسى بن مريم ﷺ على قرية قد مات أهلها و**

طیرها و دوابّها، فقال: أما انهم لم‌یموتوا الّا بسخط، و لو ماتوا متفرقین لتدافنوا. فقال الحواریون: یا روح‌اللّه و کلمته، ادع‌اللّه أن یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت أعمالهم فنجتنبها. فدعا بربّه (فدعا عیسی ربه) فنودی من الجو أن نادهم. فقام عیسی‌ﷺ بالتل (باللیل) علی شرف من الارض فقال: یا أهل هذه القریة، فأجابه منهم مجیب: لبیك یا روح‌اللّه و کلمته. فقال: ویحکم! ما کانت أعمالکم؟ قال: عبادة الطاغوت و حب الدنیا مع خوف قلیل و أمل بعید و غفلة فی لهو و لعب. فقال: کیف کان حبکم للدنیا؟ فقال: کحب الصبی لأُمه، اذا أقبلت علینا فرحنا و سررنا، و اذا أدبرت عنّا بکینا و حزنّا. قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت؟ قال: الطاعة لأهل المعاصی. قال: کیف کان عاقبة أمرکم؟ قال: بتنا لیلة فی عافیة، و أصبحنا فی الهاویة. قال: و ما الهاویة؟ قال: سجین. قال: و ما سجین؟ قال: جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیامة.

و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: عیسی بن مریم علیه‌السلام بر شهری گذشت که همهٔ مردم و پرندگان و چهارپایان آن مرده بودند، فرمود: آگاه باشید که آنان حتماً به خشم الهی گرفتار آمده و یکجا مرده‌اند، زیرا اگر تدریجاً مرده بودند یکدیگر را دفن می‌کردند. حواریون گفتند: ای روح خدا و کلمهٔ او، خدا را بخوان که آنان را برای ما زنده کند تا ما را خبر دهند که اعمالشان چه بوده تا از آن بپرهیزیم. عیسی علیه‌السلام پروردگار خود را خواند و از فضا ندایی شنید که این مردگان را ندا بده. عیسی علیه‌السلام بالای تلی که بر آن سرزمین اشراف داشت ایستاد (یا شبانه بر تپه‌ای از زمین برآمد) و گفت: ای مردم این شهر! یکی از آنان پاسخ داد: لبیک ای روح خدا و کلمهٔ او. فرمود: وای بر شما! مگر اعمال شما چه بود؟ گفت: طاغوت‌پرستی و دنیادوستی با ترس کم و آرزوی دور و دراز و غفلتی همراه با لهو و لعب. فرمود: دنیا را چگونه دوست می‌داشتید؟ گفت: مانند دوستی کودک به مادرش، هرگاه دنیا به ما روی می‌آورد شاد و خرسند می‌شدیم، و هرگاه به ما پشت می‌کرد گریان و اندوهگین می‌شدیم. فرمود: طاغوت را چگونه می‌پرستیدید؟ گفت: از گنهکاران فرمان می‌بردیم. فرمود: فرجام کارتان چگونه بود؟ گفت: شبی در عافیت به سر بردیم و صبح در هاویه سرنگون شدیم. فرمود: هاویه چیست؟ گفت: سجّین است. فرمود: سجّین چیست؟ گفت: کوه‌هایی است از آتش گداخته که تا روز قیامت بر سر ما شعله‌ور است.

قال: فما قلتم و ما قيل لكم؟ قال: قلنا: ردُّونا الى الدنيا فنتنزّه فيها (ردّنا الى الدنيا فنزهد فيها)، قيل لنا: كذبتم. قال: و يحك! لِمَ لم يكلّمني غيرك من بينهم؟ قال: يا روح‌اللّه، انهم ملجمون بلجام من نار بأيدى ملائكة غلاظ شداد، و انى كنت فيهم و لم أكن منهم، فلما نزل العذاب عمّني معهم، فأنا معلق بشعرة على شفير جهنم لاأدرى أكبّ فيها أم أنجو منها. فالتفت عيسى عليه السلام الى الحواريين فقال: يا أولياءاللّه، أكل الخبز اليابس بالملح الجريش، و النوم على المزابل خير كثير مع عافية الدنيا و الآخرة.[1]

فرمود: شما چه گفتید و به شما چه گفتند؟ گفت: ما گفتیم: ما را به دنیا بازگردانید تا در آن پاکی ورزیم (یا ما را به دنیا بازگردانید تا در آن زهد و پارسایی ورزیم)، و به ما گفته شد: دروغ می‌گویید. فرمود: وای بر تو! چرا کس دیگری جز تو با من سخن نگفت؟ گفت: ای روح‌اللّه، آنان لگامی از آتش بر دهان دارند که سر آن به‌دست فرشتگانی خشن و بدخوست، و من در دنیا میان آنان به سر می‌بردم ولی از آنان نبودم، و چون عذاب نازل شد مرا هم با آنان فراگرفت، و من اکنون بر لب دوزخ به مویی بندم، نمی‌دانم در آن سرنگون می‌شوم یا از آن نجات می‌یابم. عیسی علیه‌السلام رو کرد به حواریون و فرمود: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمک زبر، و خوابیدن بر روی زباله‌دان‌ها همراه با عافیت دنیا و آخرت بسیار بهتر است (از زیستن در ناز و نعمت همراه با عذاب آخرت).

آورده‌اند که کسی در خواب دید که قیامت برخاست و فقیران را پیش از اغنیا به بهشت دعوت کردند، و دو کس از فقراء که من آن دو کس را می‌شناختم دیدم فرشتگان یکی از آن دو کس را مقدم بر آن دیگر داخل بهشت کردند. من از سبب آن پرسیدم، گفتند: آن یکی یک پیراهن دارد و آن دیگری دو پیراهن.

نی بگفت است آن سراج امتان
این جهان و آن جهان را ضرّتان؟[2]
پس وصال این، فراق آن بود
صحت این تن، سَقام جان بود

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹.
۲. ضرّتان: دو هَوو

سـخت مـی‌آید فـراق ایـن مـمر[1]
پس فراق آن مَمر[2] تا چه سخت آید ز نقاشش جدا

ای کـه صـبرت نـیست از دنـیای دون
چـونْت صـبرت از خـدای دوست چـون

چـونکه صـبرت نـیست از آب سـیاه
چـون صـبوری داری از چشـمهٔ اله!

چـونکه بـی ایـن شـرب کـم داری سکـون
چـون ز آبـراری جـدا وز یَشْـربون؟

گـر بـبینی یك نـفس حسـن وَدود
انـدر آتش افکـنی حسـن وجـود

جـیفه بـینی بـعد از آن ایـن شـرب را
چـون بـبینی کـرّ و فـرّ قـرب را[3]

**ای عزیز**، تا به کلی از خود و از آرزوی خود بیرون نیایی این مراتب تو را میسر نشود بلکه فهم این مراتب را نیز به حقیقت نیابی، و نظّارهٔ جمال باکمال آن حضرت تو را میسر (حاصل) نشود تا سر مویی به‌خود پیوسته‌ای. هزار ساله مسافت در میان است، حجاب تو هم تویی و هم خیال وهمی تو.

**ای عزیز**، چون آدم را به لطف خود برداشت سمت اِنّ اللّهَ اصْطَفیٰ آدَمَ[4] شد، و چون به آدم توفیق رفیق شد دنیا که دامگاه بود وی را کامگاه آمد. به یك کلمهٔ رَبَّنا ظَلَمْنا[5] به‌کام ثُمَّ اجْتَبیٰهُ رَبُّهُ[6] رسید. و یك ساعت که مدد لطف به آدم کمتر رسید آدم بر آن دم نماند، و چون مدد لطف دررسید بر آن دم قدم نماند.

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد　　مقبول تو جز به عقل جاوید نشد

---

۱. مقر.　　۲. همان.
۳. مثنوی، دفتر چهارم، ص ۴۲۳ با اندکی تفاوت در برخی الفاظ.
۴. آل عمران، ۳۳: «خداوند آدم را برگزید».　　۵. اعراف، ۲۳: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم».
۶. طه، ۱۲۲: «سپس پروردگارش او را برگزید».

لطفت به کدام ذره پیوست دمی　　کان ذره به از هزار خورشید نشد

و شمه‌ای از لطف آن حضرت بشنو تا آنکه بدانی که از او دور مانده‌ای و چقدر دور مانده‌ای!

و فی شرح *الصحیفة*: و روی أنّ‌اللّه تعالی قد جعل علی کلّ انسان أربعین جنّة تستره و تغطّی مساویه، فان فعل کبیرة هتك منها جنة، و کل کبیرة یفعلها ترتفع بها جنة، حتی ترتفع الجنن کلها، فیبقی مهتوك الحجاب، فیأمر اللّه تعالی الملائکة الحافظین لأعماله بأن یضعوا أجنحتهم علیه ستراً له، فاذا أخذ فی بغض أهل‌البیت علیهم‌السلام أمراللّه تعالی الملائکة بأن یرفعوا أجنحتهم عنه، فیبقی بلا ستر و لا حجاب، و یقول تعالی للملائکة: **لو کان فیه خیراً (خیر) ماترکته من أیدی (یدی).**

و در شرح صحیفه آورده: و روایت است که خدای متعال برای هر انسانی چهل سپر قرار داده که او را می‌پوشاند و بر گناهانش سرپوش می‌نهد، پس اگر گناه کبیره‌ای انجام دهد یک سپر پاره می‌شود، و با هر گناه کبیره‌ای که انجام دهد یک سپر برداشته می‌شود تا آنکه تمام سپرها برداشته می‌شود، و در نتیجه پردهٔ او دریده می‌گردد: پس خدای متعال فرشتگان حافظ اعمال او را امر می‌کند که بال‌های خود را بر او نهند تا پوششی برای او باشد. و چون به دشمنی اهل‌بیت علیهم‌السلام پردازد خدای متعال فرشتگان را امر می‌کند تا بال‌های خود را از او بردارند پس او بدون پوشش و پرده می‌ماند، و خداوند به فرشتگان می‌فرماید: اگر در او خیری بود او را از دست خود رها نمی‌کردم.

سعدی

کرم بین و لطف خداوندگار　　گنه بنده کرده است و او شرمسار

**ای عزیز**، به حقیقت هر سلاسل و اغلال که در این ساخته‌اند مایهٔ همه از آن هفت دانه بود که زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ ـ الآیة.[1] پس عالم باید که به لذات و شهوات و زیبایی و دلربایی دنیای دون که منظر او سراب، و مسکن او خراب، و بود او نابود و

۱. آل عمران. ۱۴: «دوستی خواستنی‌ها در نظر مردم آراسته شده».

ظاهر او چون حنظل زیبا، و باطن او چون باطن حنظل زشت است دل نبندد و مطابق کریمهٔ **قُلْ اِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونی**[۱] متابعت پیغمبر خود را نماید و قلادهٔ تقلید آن جناب را بر رقبهٔ عبودیت خود محکم گردانیده مصداق **أجوع یوماً و أشبع یوماً**.[۲] **و کونوا فی الدنیا أضیافاً، واتخذوا المساجد بیوتاً، و عوّدوا قلوبکم الرقّة، و أکثروا التفکر و البکاء، و لاتختلفنّ بکم الأهواء**[۳] گردد تا به درجه و سعادت عالم ربانی برسد.

... «می‌خواهم روزی گرسنه بمانم و روزی سیر. و خود را در دنیا مهمان بدانید، و مساجد را خانهٔ خود قرار دهید، و دل‌هایتان را به رقّت و نرمی عادت دهید، و فراوان تفکر و گریه کنید، و مبادا خواسته‌های ناروا شما را به راه‌های گوناگون برد».

و فی *جامع‌الأخبار*: قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا أباذر، الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم أحب الی اللّه من ألف جنازة من جنایز الشهداء. و الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم أحب الی‌اللّه من غزوة و قراءة القرآن کله.** قال: یا رسول‌اللّه، مذاکرة العلم خیر من قراءة القرآن؟ قال رسول‌اللّه ﷺ: **یا أباذر، الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم أحب الی اللّه من قراءة القرآن کله اثنی‌عشر ألف مرّة. علیکم بمذاکرة العلم، فان بالعلم تعرفون الحلال من الحرام. و من خرج من بیته لیلتمس باباً من العلم کتب‌اللّه عزوجل له بکل قدم ثواب نبی من الأنبیاء، و أعطاه بکل حرف یسمع أو یکتب مدینة فی الجنة. و طالب العلم أحبه اللّه و أحبه الملائکة و أحبه النبیون. و لایحب العلم الّا السعید، و طوبی لطالب العلم یوم القیامة.**

و در *جامع‌الاخبار* روایت است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اباذر، یک ساعت نشستن نزد گفت‌وگوی علمی، در پیشگاه خدا محبوب‌تر است از (تشییع) هزار جنازه از جنازهٔ شهیدان. و یک ساعت نشستن نزد گفت‌وگوی علمی، در پیشگاه خدا محبوب‌تر است از جنگ و قرائت همهٔ قرآن. ابوذر گفت: ای رسول‌خدا، گفت‌وگوی علمی از قرائت قرآن بهتر است؟ فرمود: ای اباذر، یک ساعت نشستن نزد گفت‌وگوی علمی در پیشگاه خدا محبوب‌تر است از قرائت همهٔ قرآن دوازده هزار مرتبه. بر شما باد به گفت‌وگوی علمی، زیرا

---

۱. آل عمران، ۳۱: «بگو: اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید».
۲. *روضهٔ کافی*، ص ۱۳۱.
۳. *بحارالانوار*، ج ۷۳، ص ۸۱.

با علم است که حلال را از حرام بازمی‌شناسید. و هر که از خانه‌اش برای طلب بابی از علم خارج شود خداوند به هر قدمی که برمی‌دارد ثواب یکی از پیامبران را برای او می‌نویسد، و به هر حرفی که می‌شنود یا می‌نویسد شهری در بهشت به او عطا می‌کند. و طالب علم را خدا و فرشتگان و پیامبران دوست می‌دارند، و علم را دوست نمی‌دارد جز سعادتمند، و خوشا به حال طالب علم در قیامت.

یا أباذر، **الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم خیر لك من عبادة سنة صیام نهارها و قیام لیلها. و النظر الی وجه العالم خیر لك من عتق ألف رقبة. و طالب العلم حبیب اللّه، و من أحب العلم و** جبت له الجنة. و یصبح و یمسی فی رضاء اللّه، و لا یخرج من الدنیا حتی شرب من الکوثر و یأکل من ثمرة الجنة، و لایأکل الدود جسده، و یکون فی الجنة رفیق الخضر علیه السلام. و هذه کلها تحت هذه الآیة: یَرْفَعِ اللّهُ الَّذینَ اٰمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ.[۱ و ۲]

ای اباذر، یک ساعت نشستن نزد گفت‌وگوی علمی برای تو بهتر است از عبادت یک سال که روزهایش را روزه‌داری و شب‌هایش را به نماز بگذرانی. و نگاه به چهرهٔ عالم برای تو بهتر است از آزاد کردن هزار بنده. طالب علم حبیب خداست، و هر که دوستدار علم باشد بهشت بر او واجب می‌شود، و شب و روز در خشنودی خدا به سر می‌برد، و از دنیا بیرون نمی‌رود تا از حوض کوثر بنوشد و از میوهٔ بهشت بخورد، و کرم قبر بدنش را نمی‌خورد، و در بهشت رفیق خضر علیه‌السلام خواهد بود. و همهٔ این فضایل تحت این آیه قرار دارد: «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی بالا می‌برد».

و فی *الکافی* عن أبی جعفر علیه السلام: **عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد.**[۳]

و در *کافی* است که امام باقر علیه‌السلام فرمود: عالمی که از علم او بهره‌مند شوند برتر از هفتاد هزار عابد است.

و فی *مجالس* الصدوق رحمه الله عن أنس بن مالك قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: **المؤمن اذا مات و ترك ورقة واحدة و علیها علم، تکون تلك الورقة یوم‌القیامة ستراً فیما بینه و بین النار، و أعطاه‌اللّه تبارك و تعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة أوسع من الدنیا سبع مرات. و ما من**

---

۱. مجادله، ۱۱.
۲. جامع‌الاخبار، فصل ۲۰، ص ۴۴-۴۵.
۳. *کافی*، ج ۱، ص ۳۳.

مؤمن یقعد ساعة عند العالم الّا ناداه الله تبارك و تعالی: جلست الی حبیبی؛ و عزتی و جلالی لأُسکننّك الجنة معه و لا أُبالی.[۱]

و در *امالی* صدوق از أنس بن مالک روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن چون بمیرد و ورقی از خود به یادگار گذارد که در آن نکته‌ای علمی نوشته باشد، آن ورق در روز قیامت پرده‌ای میان او و آتش دوزخ خواهد بود، و خدای متعال به هر حرفی که بر روی آن نوشته شده شهری هفت برابر دنیا به او عطا می‌کند. و هیچ مؤمنی نیست که ساعتی نزد عالم بنشیند مگر آنکه خدای متعال او را ندا می‌کند: نزد حبیب من نشستی؛ به عزت و جلالم سوگند که تو را با او در بهشت جای دهم و باک ندارم.

ای عزیز، این مراتب از برای عالمی است که به حسب دل و زبان عالم باشد و در دل او خشیت الهی باشد و با علم و عمل و تقوی قرین باشد، و تحصیل علم و نشر آن برای نجات کند، و نظر از جاه و منال دنیوی منقطع سازد، و بر سر گنج قناعت نشیند، و به جذبات عنایت حق سلوك راه را تمام یافته، و از ولایت مشایخ به دلالت و تربیت خلق و دعوت به حق مأمور گشته باشد بعد از آنکه عمری واعظ نفس خویش بوده، و قبولِ وعظ کرده و کمینگاه مکر و حیلهٔ نفس نگاه داشته، و خلق را از خرابات دنیا و مستی غفلات و خمر شهوات به حظایر قدس و مجلس أنس [فی] مقعد صدق، و شراب طهور و تجلی [جمال] ساقی که وَ سَقیٰهُمْ رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً[۲] می‌خواند که وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللّهِ،[۳] و ایشان را ذوق مشارب مردان می‌چشانند، و سلسلهٔ شوق و محبت در ایشان می‌جنبانند، و [به حسب عقل و] شناخت [و] ذوق و شوق هر طایفه را از شریعت و طریقت و حقیقت بیان می‌کنند تا هر کس به قدر همت خویش نصیب و حظ خود برمی‌دارد که قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُناسٍ مَشْرَبَهُمْ.[۴]

و حدیث ابی‌ذر رضی الله عنه دلالت واضحی دارد که مراد از علم که در آن حدیث مذکور است علم باطن و ولایت است خصوص «و یکون فی الجنة رفیق الخضر».[۵]

---

۱. *امالی* صدوق، مجلس ۱۰، ص ۳۳.
۲. دهر، ۲۱: «و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و پاک کننده می‌نوشاند».
۳. ابراهیم، ۵: «و روزهای نعمت و نقمت الهی را به یادشان آر».
۴. بقره، ۶۰: «هر گروهی آبشخوار خود را می‌شناخت».
۵. «و در بهشت رفیق خضر خواهد بود».

ای عزیز، این علم است که چشم هوای نفس از جهان مرادات دو جهانی برمی‌دوزاند، و به طعمهٔ ذکر حق‌تعالی پرورش می‌دهد تا آنکه دهشت التفات به ماسوای حق از او منقطع شود و مقام انس حاصل کند و مستحق آن شود که نشیمن‌دست ملك سازد.

و فی *الکافی* عن أبی‌عبدالله ﷺ: **العبّاد ثلاثة: قوم عبدوا اللّه عزوجل خوفاً فتلك عبادة العبید. و قوم عبدوا اللّه تبارك و تعالی طلباً للثواب فتلك عبادة الأجراء. و قوم عبدوا اللّه عزوجل حبّاً له فتلك عبادة الأحرار و هی أفضل العبادة.**[1]

و در کافی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: عبادت‌کنندگان سه دسته‌اند: قومی خدا را از روی ترس عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است. و قومی خدا را به خاطر ثواب عبادت می‌کنند و این عبادت اجیران است. و برخی خدا را از روی دوستی و عشق او عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است و آن برترین عبادت است.

ای عزیز، این طایفه خلاصهٔ آفرینش و خلیفه و نایب و میراث‌دار انبیائند علماء اُمتی کأنبیاء بنی‌اسرائیل.[2] دیدهٔ هرکس بر جمال و کمال ایشان نیفتد، چه در تحت قباب لایعرفهم غیری[3] متوارینند که خلق از ایشان همی سر و ریشی می‌بینند که قیاس احوال ایشان بر خویش و دیگران کنند و ندانسته که لایقاس الملائکة بالجن (بالحدادین).[4]

و فی أخبار آل‌داود ﷺ: **ان قلوب أهل الشوق الیّ لَتضیء للملائکتی کما تضیء الشمس لأهل الأرض. و کان أربعةعشر رجلاً فی جبل لبنان، فدلّ داود علیهم، فمضی الیهم**[5] **ـ و الحدیث طویل و سیأتی ان‌شاء اللّه فی باب المحبة فی المرتبة الثانیة.**

و در اخبار آل‌داود علیه‌السلام آمده است: دل‌های مشتاقان من برای فرشتگان نور می‌افشاند چنان‌که خورشید برای اهل زمین نورافشانی می‌کند. و چهارده نفر مرد در کوه لبنان مقیم بودند و داود علیه‌السلام به آنان راهنمایی شد، پس نزد آنان

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۴.
۲. «عالمان امت من مانند پیامبران بنی‌اسرائیل‌اند».
۳. «کسی جز من آنان را نمی‌شناسد».
۴. *مرصادالعباد*، ص ۴۹۶: «فرشتگان با جن (با آهنگران) قابل مقایسه نیستند».
۵. ... «کسی جز من آنان را نمی‌شناسد».

رفت... این حدیث طولانی است و به خواست خدا در باب محبت، در مرتبهٔ دوم سلوک خواهد آمد.

و فی مجالس الصدوق﵀ عن الصادق جعفربن محمّدﷺ قال: ان داودؑ خرج ذات یوم یقرأ الزبور، و کان اذا قرأ الزبور لایبق جبل و لاحجر و لاطایر و لاسبع الّا جاوبه، فازال یمرّ حتی انتهی الی جبل، فاذا علی ذلك الجبل نبیٌّ عابد یقال له حزقیل، فلما سمع دویّ الجبال و أصوات السباع و الطیر علم أنه داودؑ، فقال داودؑ: یا حزقیل، أتأذن لی فأصعد علیك (الیک)؟ قال: لا. فبکی داودؑ، فأوحی‌اللّه جلّ جلاله الیه: یا حزقیل، لاتعیّر داود و سلنی العافیة. فقام حزقیلؑ فأخذ بید داود فرفعه الیه. فقال داود: یا حزقیل، هل همت بخطیئة قط؟ قال: لا، فقال: فهل دخلك العجب مما أنت فیه من عبادة اللّه عزوجل؟ قال: لا، قال: فهل رکنت الی الدنیا فأحببت أن تأخذ من شهوتها و لذتها؟ قال: ربما عرض بقلبی، قال: فماذا تصنع اذا کان کذلك؟ قال: أدخل هذا الشعب فأعتبر بما فیه.

و در *امالی صدوق* است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: داود علیه‌السلام روزی بیرون شد در حالی که زبور می‌خواند، و هرگاه زبور می‌خواند کوه و سنگ و پرنده و درنده‌ای نمی‌ماند مگر آنکه با او هم‌صدا می‌شد. پس آن‌قدر رفت تا به کوهی رسید، و بر بالای آن کوه پیامبر عابدی را دید که حزقیل نام داشت، چون صدای کوه و درندگان و پرندگان را شنید دانست که داود علیه‌السلام در آنجاست. داود علیه‌السلام گفت: ای حزقیل، اجازه می‌دهی که به سوی تو بالا بیایم؟ گفت: نه. داود علیه‌السلام گریست. خداوند به حزقیل وحی کرد که ای حزقیل، داود را ملامت مکن و از من عافیت (از گناه) بخواه. حزقیل علیه‌السلام دست داود را گرفت و به سوی خود بالا برد. داود گفت: ای حزقیل، هرگز به فکر گناه افتاده‌ای؟ گفت: نه. گفت: آیا از اینکه در عبادت خدا به سر می‌بری عُجب و خودبینی به تو راه یافته است؟ گفت: نه. گفت: آیا هیچ دل به دنیا داده‌ای تا دوست داشته باشی که از شهوت و لذت آن بهره‌مند گردی؟ گفت: گاهی به دلم راه یافته است. گفت: وقتی چنین می‌شوی چه می‌کنی؟ گفت: به این دره وارد می‌شوم و از آنچه در آن است عبرت می‌گیرم.

قال: فدخل داود النبیؑ الشعب فاذا سریر من حدید علیه جمجمة بالیة و عظام فانیة، و

اذا لوح من حديد فيه كتابة، فقرأها داود عليه السلام فاذا هي: أنا أروى [ابن] شلم، ملكت ألف سنة، و بنيت ألف مدينة، و افتضضت ألف بكر، فكان آخر أمري التراب فراشي، و الحجارة وسادتي، و الديدان و الحيّات جيراني، فمن رآني فلايغترّ بالدنيا.[1]

داود علیه‌السلام داخل آن دره شد تابوتی از آهن دید که یک جمجمه و چند استخوان پوسیده بر روی آن بود، و نیز لوحی از آهن دید که بر آن چیزی نوشته بود، داود علیه‌السلام آن را خواند دید نوشته است: من اَرویٰ شَلَم هستم، هزار سال حکومت کردم، و هزار شهر بساختم، و هزار دختر بکر را به ازدواج درآوردم، و فرجام کارم این است که خاک بسترم و سنگ بالشم و کرم‌ها و مارها همسایگانم هستند، پس هر که مرا ببیند فریب دنیا را نمی‌خورد.

و ابن‌عباس رضی الله عنه روایت کرده است که علما را بر مؤمنان فضیلت است به هفتصد درجه، میان هر درجه‌ای پانصد سال راه است.[2]

بزرگی گفته است که من از علم فقه سه مسأله آموختم که مجموع دانش‌ها در آن سه مسأله است. از کتاب نکاح یك مسأله که «لایجوز الجمع بین الأُختین»[3] پس دیدم که دنیا و آخرت با هم دو خواهرند، دنیا را دست برداشتم و به فکر آخرت افتادم. و از کتاب طلاق یک مسأله آموختم که «مطلقهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر امت حرام مؤبّد است که خدای‌تعالی فرموده است که: وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ[4] و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را طلاق گفت پس بر من حرام است، و ترك خواهش او نمودم. و یک مسأله از کتاب بیع آموختم که الحنطة بالحنطة مثلاً بمثل، و التفضیل حرام[5] پس گفتم: صاع رزق برای صاع عمر است، زیاده از حاجت روا نیست.

ای عزیز، هر نصیحتی و وعظی که همچنین عالمی فرماید به هر حرفی او را قربی و درجه‌ای حاصل شود، و هر کس که به‌واسطهٔ چنین عالمی طاعتی کند و توبه نماید

---

۱. امالی صدوق، مجلس ۲۱، ص ۸۷ـ۸۸. و در آن: فاذا کان آخر عمری أن صار التراب فراشی ...
۲. مرصادالعباد، ص ۴۹۴.
۳. «جمع میان دو خواهر در همسری جایز نیست».
۴. احزاب، ۵۳: «و حق ندارید با همسران پیامبر پس از او ازدواج کنید».
۵. فروش گندم به گندم باید به صورت برابر و هم وزن باشد و زیاده گرفتن حرام است».

در کفهٔ حسنات او مانند آن ثواب باشد.

قال عیسی بن مریم﵇: **جالسوا من یذکّرکم اللّه رؤیته و لقاؤه فضلاً عن الکلام، و لاتجالسوا من یوافقه ظواهرکم و یخالفه بواطنکم، فان ذلك المدعی ما لیس له، ان کنتم صادقین فی استفادتکم. فاذا لقیت من فیه ثلاث خصال فاغتنم رؤیته و لقاءَه و مجالسته و لو ساعة، فان ذلك یؤثّر فی دینك و قلبك و عبادتك: قول لایجاوزه فعله، فعل لایجاوزه صدقه، و صدق لاینازعه ربّه. فجالسه بالحرمة، و انتظر الرحمة و البرکة، و احذر لزوم الحجة علیك، و راع وقته کیلا تلومه فتخسر، وانظر الیه بعین فضل اللّه علیه و تخصیصه له و کرامته ایاه.**[1]

عیسی بن مریم علیه‌السلام فرمود: با کسی همنشینی کنید که علاوه بر گفتارش، دیدارش نیز شما را به یاد خدا بیاورد، و با کسی همنشینی نکنید که ظاهرتان با او موافقت کند ولی باطنتان با او مخالفت ورزد، زیرا چنین کسی مدعی چیزی است که ندارد، اگر در استفاده کردن خود صادق هستید. پس هرگاه کسی را دیدی که سه خصلت در او بود دیدار و برخورد و همنشینی با او را غنیمت شمار اگر چه یک ساعت باشد، زیرا در دین و دل و عبادتت اثر می‌گذارد، و آن سه خصلت این است: سخنی که کردارش از آن تجاوز نکند (قول و عملش یکی باشد)، کرداری که راستی‌اش از آن نگذرد (عملش صادقانه باشد)، و راستی‌یی که پروردگارش با آن ستیز نکند (خداوند آن را بپذیرد). پس با چنین کسی به احترام نشست و برخاست کن، و منتظر رحمت و برکت باش، و بپرهیز از اینکه حجت بر تو تمام شود، و وقت او را رعایت کن تا مبادا به ملامت‌او برخیزی و گرفتار زیان گردی، و با همان چشمی که خداوند با آن به او عنایت داشته و او را مخصوص خود داشته و به او کرامت نموده است به او بنگر.

---

۱. *مصباح‌الشریعة*، باب موعظه، ص ۳۹۹-۴۰۱ با اندکی اختلاف در برخی الفاظ.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۲۳

### نشانه‌های عالم دنیادوست

ای عزیز، چون نشان عالم‌باللّه و رتبه و درجهٔ آن را شناختی و دانستی، پس درکات عالم دنیایی را نیز بدان تا جدّ و جهد تو در تحصیل علوم ربّانیین زیاده گردد.

و فی *مجالس* ابن الشیخ ﷺ عن أبی عبداللّه ﷺ: و من أتی غنیاً لتضعضع له لیصیب [من] دنیاه ذهب ثلثا دینه.[1]

در *امالی* طوسی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: و هر که نزد ثروتمندی رود و برای او کرنش کند تا بهره‌ای از دنیای او ببرد دوسوم دینش از دست رفته است.

و شیخ ابوطالب مکی در *قوت القلوب* آورده است که:

مِن أغلظ ما سمعت فیمن اتّبع (ابتاع) الدنیا بالعلم ما روی عبید بن واقد، عن عثمان‌بن أبی‌سلیمان قال: کان رجل یخدم موسی ﷺ فجعل یقول: حدّثنی موسی صفی‌اللّه، حدثنی موسی نجی‌اللّه، حدثنی موسی کلیم‌اللّه، حتی أثری و اکثر ماله، و فقده موسی ﷺ فجعل یسأل عنه فلایخبر (فلایحسّ) منه أثراً، حتی جاءه رجل ذات یوم و فی یده خنزیر فی عنقه حبل أسود، فقال له موسی: تعرف فلاناً؟ فقال: نعم، هو هذا الخنزیر. فقال: یا رب أسألك أن تبرز الیّ حاله (أن تردّه الی حاله) حتی أسأله فیما

---

۱. *امالی* طوسی، ج ۱، ص ۲۳۳.

أصابه هذا. فأوحى اللّه اليه: لو دعوتنی بالذی دعا به آدم و من دونه ما أُجيبك فيه ولكن أُخبرك لم صنعت [هذا] به، لأنه كان يطلب الدنيا بالدين.[۱]

... سخت‌ترین چیزی که دربارهٔ کسی که علم را دستمایهٔ دنیاطلبی کند شنیده‌ام روایتی است که عُبَید بن واقد از عثمان بن ابی سلیمان نقل کرده که گفت: مردی خدمت موسی علیه‌السلام می‌کرد و می‌گفت: موسی صفی‌اللّه برایم حدیث کرد، موسی نجیّ‌اللّه برایم حدیث کرد، موسی کلیم‌اللّه برایم حدیث کرد. و از این راه به ثروت و مال فراوان رسید. مدتی موسی علیه‌السلام او را نیافت و از حال او پرسش می‌کرد و اثری از او نمی‌یافت، تا آنکه روزی مردی آمد در حالی که خوکی در دست داشت که ریسمان سیاهی به گردن آن بود، موسی به او گفت: فلانی را می‌شناسی؟ گفت: آری، او همین خوک است. موسی گفت: پروردگارا، از تو می‌خواهم که او را به حال خود بازگردانی تا علت خوک شدنش را از او بپرسم. خداوند به او وحی کرد: اگر مرا به آنچه آدم و دیگر پیامبران مرا به آن خوانده‌اند بخوانی دعایت را در حق او اجابت نمی‌کنم ولی تو را خبر می‌دهم که چرا با او چنین کرده‌ام. او را به این صورت درآوردم زیرا که دین را سرمایهٔ دنیا کرده بود.

و فی كتاب *آداب‌المفيد و المستفيد للشهيد الثانی*ﷺ عن أبی عبداللّه‌ؑ: ان موسیؑ كان له جليس من أصحابه قد وعی علماً كثيراً، فغاب عنه، فلم‌يخبره أحد بحاله حتی سأل عنه جبرئيلؑ فقال: هو ذا علی الباب و قد مسخ قرداً. ففزع موسی الی ربه و قام الی مصلاّه فقال: يا رب، صاحبی و جليسی! فأوحی اللّه اليه: يا موسی، لو دعوتنی حتی تنقطع ترقوتاك ما استجبت لك فيه، انّی كنت حكمته علماً فضيّعه و ركن الی غيره.[۲]

و در کتاب *مُنیةالمرید* شهید ثانی آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: موسی علیه‌السلام همنشینی از یاران خود داشت که علم فراوانی فراگرفته بود. مدتی غایب شد و هیچ کس برای موسی از حال او خبری نیاورد تا آنکه از جبرییل علیه‌السلام از حال او جویا شد، جبرییل گفت: او هم اینک بر در ایستاده و به صورت بوزینه مسخ گردیده است. موسی علیه‌السلام روی به درگاه خدا کرد و

---

۱. *مرصادالعباد*، ص ۴۹۳. *احیاء علوم‌الدین*، ج ۱، ص ۵۵.

۲. *منیة المرید فی آداب المفید والمستفید*، باب اول، ص ۴۹.

در مصلاّی خود ایستاد و گفت: پروردگارا، این یار و همنشین من است! خداوند به او وحی کرد: ای موسی، اگر آن‌قدر مرا بخوانی تا استخوان‌های شانه‌ات بشکند من هرگز دعای تو را در حق او اجابت نمی‌کنم، زیرا من علم فراوانی را بر دوش او نهادم و او آن را ضایع کرد و به غیر آن دل بست.

و قال ﷺ: **أشد الناس عذاباً يوم القيامة العالم السوء.**[۱]

و عن علی ؑ: **زلّة العالم كانكسار السفينة تغرق و يغرق من فيه.**

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سخت‌ترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت عالم بدکردار است.

و علی علیه‌السلام فرمود: لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می‌شود و هم سرنشینان را غرق می‌سازد.

قال ﷺ: **العلماء أُمناء الرسل ما لم يخالطوا السلطان، فاذا فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل، فاحذروهم و اعتزلوهم.**[۲]

و قال بعضهم: فی جهنم واد لا يسكنه الّا القرّاء الزاورون[۳] للملوك.

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عالمان امینان پیامبرانند تا زمانی که با سلاطین درنیامیخته‌اند، و هرگاه چنین کردند مسلماً به پیامبران خیانت نموده‌اند، پس از آنان بپرهیزید و از آنان کناره‌گیری کنید.

و یکی از عارفان گفته است: در دوزخ وادیی است که جز قاریانی که به دیدار شاهان می‌رفته‌اند در آن جای نمی‌گیرند.

و قال ﷺ: **العلم ثلاثة: كتاب ناطق، و سنة قائمة، و لا أدرى.**[۴]

و قال ابن‌مسعود: ان الذی يفتی الناس فی كل ما يستفتونه لَمجنون.[۵]

قيل: أسد حطوم خير من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خير من فتنة تدوم.

و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علم سه تاست: کتاب گویای الهی، سنّت برپای نبوی، و نمی‌دانم (که خود نوعی علم است).

و ابن‌مسعود گوید: کسی که به مردم از هر چه پرسند پاسخ دهد دیوانه است.

---

۱. *الجامع‌الصغیر*، ج ۱، ص ۴۲.
۲. *محجة‌البیضاء*، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳. الزوّارون یا *الزائرون* صحیح است.
۴. *محجة‌البیضاء*، ج ۱، ص ۱۴۶.
۵. همان.

گویند: شیر ویرانگر بهتر از سلطان ستمگر است، و سلطان ستمگر بهتر از فتنهٔ ادامه‌دار.

و فی *الکافی* عن أبی عبدالله علیه السلام قال: **اذا رأیتم العالم محباً لدنیاه فاتّهموه علی دینکم، فان کل محب للشیء یحوط ما أحب.**[1]

و در *کافی* از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: هرگاه عالم را دیدید که دوستدار دنیای خود است به او نسبت به دین خود بدبین باشید، زیرا هر که چیزی را دوست دارد آن را برای خود ذخیره و حفظ می‌کند.

و قال علیه السلام: **أوحی الله الی داود علیه السلام: لاتجعل بینی و بینك عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدّك عن طریق محبّتی، فان اولئك قطاع طریق عبادی المریدین. ان أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتی من (عن) قلوبهم.**[2]

و فرمود: خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد که بین من و خودت عالمی را که شیفتهٔ دنیاست قرار مده که تو را از راه محبت من باز می‌دارد، زیرا چنین کسانی رهزنان بندگانی هستند که خواستار منند. من کمترین کاری که با آنان می‌کنم این است که شیرینی مناجاتم را از دل‌های آنان می‌زدایم.

و فی *الخصال* عن أمیرالمؤمنین علیه السلام: **قال عیسی بن مریم علیه السلام: الدنیا (الدینار) داء الدین، و العالم طبیب الدین. فاذا رأیتم العالم یجر الداء الی نفسه فاتهموه و اعلموا أنه غیر ناصح لغیره.**[3]

و در *خصال* از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که عیسی بن مریم علیه‌السلام فرمود: دنیا (یا دینار) درد دین است و عالم طبیب دین. پس هرگاه دیدید که عالم درد را به سوی خود می‌کشد به او بدبین شوید و بدانید او (که خیرخواه خود نیست حتماً) خیرخواه دیگران نخواهد بود.

و فی *المعانی* عن الباقر علیه السلام **فی قوله سبحانه: وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُنَ**[4] **قال: هل رأیت شاعراً یتّبعه أحد؟ انما هم قوم تفقهوا لغیرالله (لغیرالدین) فضلّوا و أضلّوا.**[5]

و در *معانی‌الاخبار* از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۶.
۲. کافی، ج ۱، ص ۴۶.
۳. خصال، ص ۱۱۳، باب ثلاثه.
۴. شعراء، ۲۲۴.
۵. معانی‌الاخبار، ص ۳۸۵.

«و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» فرمود: آیا شاعری را دیده‌اید که کسی از او پیروی کند؟ بلکه منظور از شاعران در این آیه کسانی هستند که برای غیرخدا (یا برای غیر دین) درس دین می‌خوانند و در نتیجه خود و دیگران را به گمراهی می‌کشند.

و فی *الکافی* عن [ابی بصیر، عن] أبی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: **اِتَّخَذُوا اَحبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ اَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ**[1] قال: **أما واللّه ما دعوهم الی عبادة أنفسهم، و لو دعوهم ماأجابوهم، ولکن أحلّوا لهم حراماً و حرّموا علیهم حلالاً، فعبدوهم من حیث لایشعرون.**[2]

و در کافی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: قرآن می‌فرماید: «قوم یهود دانشمندان و راهبان خود را به جای خداوند اربابان خویش قرار داده و آنان را می‌پرستند» امام علیه‌السلام فرمود: هان، به خدا سوگند که آنان ایشان را به پرستش خود نخواندند، و اگر هم می‌خواندند ایشان اجابت نمی‌نمودند، ولی حرام را برای آنان حلال، و حلال را برای آنان حرام کردند و ایشان در اثر اطاعت آنان نادانسته آنان را پرستیدند.

و فی *کتاب التحصین*: **أوحی اللّه الی موسی علیه السلام: ما لك و لدار الظالمین؟! انها لیست لك بدار، فأخرج منها همك، و فارقها بعقلك، فلیست الدار هی الّا للعامل فیها، فنعمت الدار هی. یاموسی، انی مرصد للظالم حتی آخذ للمظلوم منه.**[3]

و در کتاب تحصین آمده: خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد: تو را با خانهٔ ستمکاران چه کار؟! آنجا خانهٔ تو نیست، پس فکر و اندیشه‌ات را از آن بیرون آر و با عقل خود از آن جدا شو؛ آن خانه نیست جز برای کسی که در آن (برای آخرت) کار کند، پس چه خوب خانه‌ای است آن! ای موسی، من در کمین ظالم نشسته‌ام تا حق مظلوم را از او بگیرم.

و فی *التحصین*: و قال صلی الله علیه و آله: **لیجیئنّ أقوام یوم‌القیامة و أعمالهم کجبال تهامة، فیؤمر بهم الی النار. قالوا: یا رسول‌اللّه، مصلّین؟ قال: نعم، کانوا یصلون و یصومون و یأخذون وهناً من‌اللیل، فاذا عرض لهم شئ من الدنیا وثبوا علیه.**[4]

و در همان کتاب آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا در

---

۱. توبه، ۳۱.
۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳.
۳. *التحصین*، ص ۲۹.
۴. همان، ص ۲۹-۳۰.

روز قیامت اقوامی می‌آیند که اعمالشان مانند کوه‌های تهامه بزرگ است، آنگاه دستور می‌رسد که آنان را به دوزخ برند. گفتند: ای رسول‌خدا، آیا آنان نمازگزار بوده‌اند؟ فرمود: آری، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و نیمهٔ شب را به عبادت برمی‌خاستند، اما همین که چیزی از دنیا به آنان روی می‌آورد بر آن می‌جهیدند.

و فی *الکافی*: أوحی اللّه الی داود علیه‌السلام: **ان أدنی ما أنا صانع بعبد غیرعامل بعلمه من سبعین عقوبة باطنیة أن أنزع من قلبه حلاوة ذکری.**[1]

و فی خبر آخر: یا عیسی، **أحی ذکری بلسانك، ولیکن ودّی فی قلبك.**[2]

**أوحی اللّه الی داود علیه‌السلام: لاتسألنی عن عالم قد أسکرته حب الدنیا، فأولئك قطاع الطریق علی عبادی.**

و در کافی است که خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: کمترین کیفر از هفتاد کیفر باطنی که به بنده‌ای که به علمش عمل نمی‌کند می‌دهم این است که شیرینی یادم را از دلش می‌زدایم.

و در خبر دیگری است: ای عیسی، یادم را به زبانت زنده‌دار، و باید دوستی‌ام در دلت جای گیرد.

و خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: از عالمی که حبّ دنیا او را مست کرده دربارهٔ من مپرس، که اینان رهزن بندگان منند.

و فی *مسکّن‌الفؤاد*: و فی أخبار داود: **ما لأولیائی و الهمّ بالدنیا؟ فان الهمّ بالدنیا یذهب حلاوة مناجاتی من قلوبهم. یا داود، ان محبتی من أولیائی أن یکونوا روحانیین لایغتمّون.**[3]

و در کتاب *مسکّن‌الفؤاد* آمده: و در اخبار داود علیه‌السلام وارد است: دوستان مرا با تعلّق خاطر به دنیا چه کار؟ زیرا تعلّق خاطر به دنیا شیرینی مناجات مرا از دل‌هاشان می‌برد. ای داود، چیزی که من از دوستانم انتظار دارم آن است که روحانی و اهل معنی باشند که هیچ غم ندارند.

و فی *الکافی* فی حدیث طویل عن أبی عبداللّه علیه‌السلام [عن اللّه تعالی] مخاطباً

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۶. و به عین این الفاظ: *مصباح‌الشریعة*، باب ۶۲، ص ۳۴۵، و در آن بعالم به جای بعبد است.
۲. کافی، ج ۸، ص ۱۳۲.
۳. *الجواهرالسنیة*، ص ۹۴ به نقل از کتاب مذکور.

لعیسی: یاعیسی، **أذلَّ قلبك بالخشیة، و انظر الی من هو دونك، و لاتنظر الی من هو فوقك، و اعلم أن رأس کل خطیئة أو ذنب هو حب الدنیا، فلاتحبَّها.**[۱]

و در *کافی* ضمن حدیثی طولانی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که خداوند در خطاب به عیسی علیه‌السلام فرمود: ای عیسی، دلت را با ترس از من فروتن و رام‌ساز، و (در امور دنیا) به زیر دست خود بنگر، و به بالادست خود منگر، و بدان‌که سر هر خطا و گناهی دوستی دنیاست، پس دنیا را دوست مدار.

و عن الائمة الأطهار علیهم‌السلام: من أحبنا أهل البیت فلیستعدّ للبلاء.[۲]

و از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روایت است که: هر که ما خاندان را دوست دارد باید آمادهٔ بلا باشد.

و قال علیّ علیه‌السلام: **من أحبنی فلیتجلبب للفقر جلباباً.**[۳]

و علی علیه‌السلام فرموده است: هر که مرا دوست دارد باید چادر فقر بر سر کند.

و قال علیه‌السلام: **لو أحبنی جبل لتهافت.**[۴]

و فرمود: اگر کوهی مرا دوست بدارد (در اثر مشکلات) پاره پاره شود و فرو ریزد.

**أبوبکر وراق گفت:** طوبی للفقیر فی الدنیا و الآخرة، لایطلب السلطان،[۵] و لا یطلب‌اللّه تعالی منه فی الآخرة الحساب.

... خوشا به حال فقیر در دنیا و آخرت، که در دنیا به دنبال سلطان نمی‌رود، و در آخرت خداوند از او حساب نمی‌کشد.

فاقبل علی القلب واستکمل فضایله　　فأنت بالقلب لا بالجسم انسان

یا خادم الجسم کم تسعی لخدمته　　و تطلب الربح فیما فیه خسران

به دل خود توجه کن و فضایلش را کامل ساز، زیرا تو به دل انسانی نه به جسم.

ای خدمتکار جسم تا کی در خدمت آن می‌کوشی، و از چیزی که زیان‌بار است سود می‌جویی؟!

قال ذوالنون المصری: علامة سخط‌اللّه علی العبد خوفه من الفقر.

---

۱. *کافی*، ج ۸، ص ۱۴۰.
۲. *نهج‌البلاغة*، حکمت ۱۱۲.
۳. همان.
۴. *نهج‌البلاغة*، حکمت ۱۱۱.
۵. ظاهراً، *لایطلبه السلطان* صحیح باشد، یعنی در دنیا سلطان به دنبال اوست (تا از او مالیات بگیرد) و در آخرت هم خدا از او حساب نمی‌کشد (زیرا مالی نداشته است).

ذوالفنون مصری گفت: نشانهٔ خشم خدا بر بنده آن است که از فقر بترسد.

اندرین عمری که او جز برق نیست　　خواه گریی خواه خندی فرق نیست

و فی *الکافی* عن علی بن الحسین علیه‌السلام: مکتوب فی الانجیل: **لاتطلبوا علم ما لاتعلمون و ما تعملون ( لمّاتعملوا) بما علمتم، فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الّا کفراً، و لم یزدد من اللّه الاّ بعداً.**[1]

و اعلم أنه لیس العلم عبارة عن استحضار المسائل و تقریر الدلایل و البحوث، بل هو ما زاد فی خوف العبد من اللّه سبحانه، و نشّطه فی عمل الآخرة، و زهّده فی الدنیا.

و در *کافی* از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در *انجیل* نوشته است: علم چیزی را که نمی‌دانید نجویید تا به آنچه دانسته‌اید عمل نکرده‌اید، زیرا علم هرگاه به آن عمل نشود جز بر کفر صاحبش نیفزاید، و بر صاحبش جز دوری از خدا افزوده نمی‌گردد.

و بدان‌که علم عبارت از حاضرساختن مسائل در ذهن و تقریر و توضیح دلایل و بحث‌ها نیست، بلکه علم آن است که بر ترس بنده از خدای سبحان بیفزاید و او را در عمل مربوط به آخرت پرنشاط سازد و نسبت به دنیا بی‌رغبت گرداند.

قال العالم علیه‌السلام: **أولی العلم بك ما لایصلح لك العمل الّا به. و أوجب العلم بك ما أنت مسؤول عن العمل به. و ألزم العلم لك ما دلّك علی صلاح قلبك، و أظهر لك فساده. و أحمد العلم عاقبة ما زاد فی عملك العاجل. فلاتشتغلنّ بعلم ما لایضرك جهله، و لاتغفلنّ عن علم ما یزید فی جهلك ترکه.**[2]

امام کاظم علیه‌السلام فرمود: شایسته‌ترین علم برای تو علمی است که عمل جز به‌وسیلهٔ آن برای تو سامان نیابد. و واجب‌ترین علم برای تو علمی است که نسبت به عمل آن مسئول باشی. و لازم‌ترین علم برای تو علمی است که تو را بر راه و رسم صلاح دلت رهنمایی کند و راه فاسدشدن آن را برایت آشکار سازد. و ستوده‌ترین علم از نظر عاقبت علمی است که در عمل فعلی تو بیفزاید. پس به علمی که ندانستن آن برایت زیانی ندارد سرگرم مشو، و از علمی که ندانستن آن بر جهل تو می‌افزاید غافل مباش.

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۴۴-۴۵.　　۲. *بحارالانوار*، ج ۷۸، ص ۳۳۳؛ *عدةالداعی*، ص ۹۳.

ثم انظر الی الآیات الواردة بمدح العلم تجدها واصفات للعلماء بما ذکرناه، قال اللّه تعالی: **اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماءُ**،[1] فوصفهم بالخشیة. و قال تعالی: **اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ اٰناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الآخِرَةَ وَ یَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لایَعْلَمُونَ**،[2] فوصفهم باحیاء اللیل بالقیام، و مواصلة الرکوع و السجود و الخوف [والرجاء].

سپس به آیاتی که در ستایش علم وارد شده بنگر، خواهی دید که این آیات در وصف علمایی است که ما گفتیم، خداوند فرموده: «جز این نیست که تنها عالمان از خدا می‌ترسند». در این آیه آنان را به ترس از خدا وصف کرده است. و فرموده: « (آیا کسی که از خدا بی‌خبر است ره‌یافته‌تر است) یا آنکه مطیع و متواضع در برابر خداست و در ساعات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت خدا مشغول است، از (عذاب) آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟! بگو: آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟» در این آیه آنان را به شب زنده‌داری در حال قیام و پیوستن رکوع و سجود و داشتن بیم و امید وصف کرده است.

و قال الصادق علیه‌السلام: **الخشیة میراث العلم، و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان، و من حرم الخشیة لایکون عالماً و ان شقّ الشعر بمتشابهات العلم.**[3]

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: ترس از خدا میراث علم است، و علم پرتو معرفت و قلب ایمان است، و هر که از ترس از خدا محروم است عالم نیست اگرچه در متشابهات علمی موشکافی کند.

قال معاذ رحمه‌الله: تعلّموا العلم، فان تعلّم العلم للّه خشیة، و طلبه عبادة، و مداومته تسبیح، و البحث عنه جهاد.

معاذ (ره) گوید: علم بیاموزید، زیرا آموختن علم برای رضای خدا ترس از خدا می‌آورد، و طلب آن عبادت است، و مداومت بر آن ثواب ذکر تسبیح دارد، و بحث از آن جهاد در راه خداست.

و آدابه خمسة: تقدیم تطهیر النفس عن رذایل الأخلاق، و تقلیل العلایق، و

---

۱. فاطر، ۲۸.
۲. زمر، ۹.
۳. مصباح‌الشریعة، باب ۶۵، ص ۳۶۵.

الانقیاد الی اشارة المعلم، و أن یکون قصده تخلیة باطنه فی الحال، و تحصیل السعادة الی الاستقبال.

و آداب آن پنج چیز است: پاک کردن نفس از رذایل اخلاقی پیش از هر چیز، و کم کردن وابستگی‌ها، و تسلیم در برابر اشارات استاد، و اینکه قصدش تهذیب نفس در امروز، و تحصیل سعادت در آینده باشد.

و قال عیسی علیه‌السلام: **أشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله.**[۱]

و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مثل الذی یعلّم الخیر و لایعمل به مثل السراج یضیء للناس و یحرق نفسه.**[۲]

عیسی علیه‌السلام فرمود: بدبخت‌ترین مردم کسی است که نزد مردم شناختهٔ به علم، و ناشناختهٔ به عمل باشد.

و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: داستان کسی که خوبی را به دیگران می‌آموزد و خود به آن عمل نمی‌کند داستان چراغ است که برای مردم نور می‌دهد و خود را می‌سوزاند.

و عن کعب‌الأحبار انه قال: و روی أن موسی علیه‌السلام مر برجل و هو یبکی، ثم رجع و هو یبکی، فقال: **الهی، عبدك یبکی من مخافتك! فقال: یا موسی، لو نزل دماغه مع دموع عینیه لم‌أغفر له و هو یحب الدنیا.**[۳]

و از کعب‌الاحبار نقل است که گفته: روایت است که موسی علیه‌السلام به مردی گذشت که می‌گریست، و پس از بازگشت دید که بازهم می‌گرید، موسی گفت: خدایا، بنده‌ات از ترس تو می‌گرید! خداوند فرمود: ای موسی، اگر مغز سرش هم با اشک چشمش بیرون آید هرگز او را نمی‌بخشم در حالی که دنیا را دوست می‌دارد.

و فی کتاب *أسرارالامامة* عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **علم لاینفع ککنز لاینفق منه.**[۴]

و قال علیه‌السلام: **عالم لایعمل بعلمه فالعلم و العالم فی النار.**

و در کتاب *اسرارالامامة* از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: علمی که سود ندهد مانند گنجی است که از آن برداشت نشود.

و فرمود: عالمی که به علمش عمل نکند آن علم و عالم هر دو در آتش دوزخ خواهند بود.

---

۱. *مصباح‌الشریعة*، باب ۶۵، ص ۳۶۸.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۳۸.
۳. *محجة‌البیضاء*، ج ۵، ص ۳۶۱.
۴. *ارشادالقلوب*، ص ۱۵.

آورده‌اند که ابلیس به صورت پیری پیش حضرت سلیمان علیه‌السلام آمد، حضرت فرمودند که امت کلیم‌اللّه را چه خواهی کرد؟ گفت: عناد و حب دنیا در دل ایشان اندازم. فرمود: امت روح اللّه را چه خواهی کرد؟ گفت که بگذارم ایشان راکه یتّخذونَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دونِ اللّه.[۱] فرمود که امت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را چه خواهی کرد؟ گفت: بگذارم ایشان را حتی یکون الدرهم و الدینار أشهی عندهم من شهادة أن لا اله الاّ اللّه.[۲] سلیمان علیه‌السلام گفت: أعوذ باللّه منك.[۳] ابلیس غایب شد.

و عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: حب المال و الشرف ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل.[۴]

و فی جملة ما ناجی اللّه موسی علیه‌السلام قال: یا موسی، انظر الی الأرض فانها عن قریب قبرك، و ارفع عینیك الی السماء فان فیها فوقك ملکاً عظیماً، و ابك علی نفسك ما دمت فی الدنیا، و تخوّف العطب و المهالك، و لا تغرّنّك زینة الحیاة الدنیا و زهرتها، و لاترض بالظلم و لاتکن ظالماً، فانی للظالم رصید حتی أدین (أُدیل) منه المظلوم.[۵]

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَثَل دوستی و جاه‌طلبی نفاق را در دل می‌رویاند چنان که آب سبزه را می‌رویاند.

و از سخنانی که خداوند به موسی علیه‌السلام گفت این است که فرمود: ای موسی، به زمین بنگر که به همین زودی گور تو خواهد شد، و دیدگانت را به آسمان افکن ببین که بالای سرت مُلکی بزرگ (یا پادشاهی بزرگ) قرار دارد، و تا در دنیا هستی بر گناه خود گریه کن، و از هلاکت و نابودی بترس، و مبادا زر و زیور زندگی دنیا و زرق و برق آن تو را بفریبد، و به ظلم تن مده و ظالم هم مباش، زیرا من در کمین ظالم هستم تا داد مظلوم را از او بستانم.

---

۱. اقتباس از مائده، ۱۶: «دو خدا به جای خدای یکتا به پرستش گیرند».
۲. ... تا درهم و دینار نزد آنان خواستنی‌تر از شهادت به توحید باشد.
۳. از تو به خدا پناه می‌برم.
۴. محجة‌البیضاء، ج ۶، ص ۴۰.
۵. کافی، ج ۸، ص ۴۸-۴۹.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۲٤

## لزوم دنیاگریزی

پس ای عزیز، اگر خدا را دوست می‌داری باید که دنیا را دوست نداری، که دوستِ او را نمی‌دارد دوست. هیچ می‌دانی که دنیا عبارت از چه چیز است؟ شاید که تصور نمایی که ثروت و حشمت و جمع‌نمودن مال و منال است، نه همچنین است بلکه هر چه تو را از دوست غافل می‌سازد و دور می‌دارد دنیاست اگرچه نماز و روزه و حج و بهشت باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

«به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش چه زیبا»

قال ﷺ: **الدنیا لکم، و العقبی لکم، و المولی لی.**

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دنیا برای شما، آخرت هم برای شما، و مولی برای من.

فان قلت: أنا آخذ بقول اللّه تعالی: **قُلْ مَن حَرَّمَ زِينَةَاللّهِ الَّتِی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ؟**[1] فأتنعم بما أباحه‌اللّه من المآكل و الملابس اللذيذة و المراكب الفاخرة و الدور العامرة، و أقوم بالواجبات و اخراج الحقوق، و لايمنعنی ذلك من الاستباق الی الجنة مع السابقين.

حال اگر گویی: من به این آیه که فرموده: «بگو: چه کسی حرام کرده زینتی را که خداوند برای بندگانش آشکار ساخته و روزی‌های پاک را؟» عمل می‌کنم و از

---

۱. اعراف، ۳۲.

خوراک‌ها و پوشاک‌های لذیذ و زیبا و مرکب‌های فاخر و خانه‌های آباد و آراسته که خداوند مباح ساخته بهره می‌برم و به انجام واجبات هم می‌پردازم و حقوق الهی و مردمی را ادا می‌کنم، و این روش مرا از پیشی گرفتن به سوی بهشت همراه با پیشی‌گیرندگان بازنمی‌دارد.

فجوابك: هيهات، ان هذا المقال حمق و غرور، لان المتوغل فی فضول الدنيا لاينفك عن الحرص المهلك الواقع (الموقع) فی الشبهات، و من تورط فی الشبهات هلك لامحالة، و لو سلم من الحرص ـ و أنّىٰ بالسلامة منه ـ لم‌يسلم من الفظاظة و قسوة القلب و التكبر، كيف و هو تعالى يقول: إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغىٰ. اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنىٰ.[1]

پاسخت این است که: هیهات، این سخن حماقت و فریبی بیش نیست، زیرا کسی که در فضولات دنیا فرو رود هرگز از حرص هلاکت‌بار و دراندازندهٔ در شبهات جدا نخواهد بود، و هر که در ورطهٔ شبهات افتد بی‌شک هلاک خواهد شد. و اگر به فرض از حرص هم در امان بماند ـ و کجا می‌توان در امان ماند؟ ـ از خشونت و سنگدلی و تکبّر مصون نخواهد ماند، و چگونه مصون بماند در حالی که خداوند می‌فرماید: «همانا آدمی طغیان می‌کند از آن رو که خود را بی‌نیاز می‌بیند».

و قال ﷺ: اياكم و فضول المطعم، فانه يسم القلب بالقسوة.

و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از پرخوری بپرهیزید، که پرخوری داغ سنگدلی بر دل می‌نهد.

و كان عيسى عليه السلام يقول: اللهم ارزقنی غدوة رغيفاً من شعير و عشية رغيفاً من شعير، و لاترزقنی فوق ذلك فأطغى.

و عیسی علیه‌السلام می‌گفت: «خدایا، مرا در صبح گرده نان جوی و در شب هم گرده نان جوی روزی کن، و بیش از این روزیم نکن که طغیان خواهم کرد».

وكما أن الخائض فی الماء يجد بللاً لامحالة، كذلك صاحب الدنيا يجد على قلبه رينا و قسوة لامحالة، و يخرج من قلبه حلاوة العبادة و الدعاء.

و همان‌طور که کسی که در آب فرو رود ناچار بدنش تر می‌شود، دنیا دار هم

---

۱. علق، ۶ و ۷.

زنگار و گرد و غبار سنگدلی را بر روی دلش می‌یابد و شیرینی عبادت و دعا از دلش بیرون می‌رود.

و تحسّر سلمان﵁ عند موته، فقیل له: علی مَ تأسفك یا أباعبداللّه؟ قال: لیس تأسفی علی الدنیا، ولکن رسول‌اللّه ﷺ عهد الینا و قال: لتکن بُلغة أحدکم کزاد الراکب و أخاف أن یکون قد جاوزنا أمره و حولی هذه الأشیاء (الأساود)؛ و أشار الی ما فی بیته واذا هو دست (دبّة) و سیف و جفنة.

و سلمان (ره) هنگام مرگ حسرت می‌خورد، به او گفتند: ای اباعبداللّه، بر چه تأسّف می‌خوری؟ گفت: تأسّف من بر دنیا نیست، ولی رسول‌خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به ما سفارش فرموده بود که «باید زاد و توشهٔ شما به اندازهٔ زاد و توشهٔ یک سواره باشد و بس» و من وقتی به این اثاثیه در اطراف خود می‌نگرم می‌ترسم که از این فرمان آن حضرت تجاوز کرده باشم. و اشاره کرد به اثاثیه‌ای که در خانه‌اش بود دیدیم فقط یک طشت مسی (یا دبّه) است و شمشیری و کاسه‌ای (یا خمره‌ای).

و هذا موسی کلیم‌اللّه الذی اصطفاه لوحیه و کلامه، کان یری خضرة البقل من صفاق بطنه و هزاله. و یروی أنه ﷺ قال یوماً: یا رب انی جایع، فقال‌اللّه تعالی: انی أعلم بجوعك. قال: یا رب أطعمنی، قال: الی أن أرید.

و این موسی سخن‌گوی باخداست که خداوند او را برای وحی و کلام خود برگزید، از شدت لاغری و نازکیِ پوست شکم، رنگ سبز سبزی‌هایی که خورده بود از زیر پوست شکمش دیده می‌شد. و روایت شده که روزی گفت: پروردگارا، من گرسنه‌ام، خداوند فرمود: من گرسنگی‌ات را می‌دانم، گفت: پروردگارا، طعامی به من ده، خدا فرمود: باشد تا هر وقت که خواستم.

و فیما أوحی الیه: یا موسی، ارض بکسرة من شعیر تسدّ بها جوعتك، وبخرقة تواری بها عورتك، واصبر علی المصائب، و اذا رأیت الدنیا مقبلة علیك فقل: انا للّه و انا الیه راجعون، عقوبة عجّلت فی الدنیا. و اذا رأیت الدنیا مدبرة عنك فقل: مرحباً بشعار الصالحین. یا موسی، لاتعجبنّ بما أُوتی فرعون و ما متّع به، فانما هی زهرة الحیاة الدنیا.

و از جمله چیزهایی که خدا به او وحی فرمود این است: ای موسی، به پاره نان‌جویی که گرسنگی‌ات را برطرف کنی، و پارچه‌ای که عورتت را بپوشانی

راضی باش، و بر مصیبت‌ها و مشکلات صبر پیشه کن، و چون دیدی که دنیا به تو روی آورده بگو «انّا للّه...»، این کیفری است که در دنیا در آن تعجیل شده است. و هرگاه دیدی که دنیا از تو روی گردانده بگو: مرحبا به شعار صالحان! ای موسی، از آنچه به فرعون داده شده و او از آنها برخوردار است شگفت‌زده مشو، زیرا آنها زرق و برق زندگی دنیاست.

و أما عیسی روح‌اللّه و کلمته، فانه کان یقول: **خادمی یدای، و دابتی رجلای، و فراشی الأرض، و وسادی الحجر، و دفئی فی الشتاء مشارق الأرض، و سراجی باللیل القمر، و ادامی الجوع، و شعاری الخوف، و لباسی الصوف، و فاکهتی و ریحانی ما أنبتت الأرض للوحوش و الأنعام، أبیت و لیس لی شئ، و أصبح و لیس لی شئ، و لیس علی وجه الأرض أحد أغنی منی.**

و اما عیسی که روح‌خدا و کلمهٔ او بود می‌فرمود: خادمم دست‌هایم، مرکبم پاهایم، بسترم زمین، بالشم سنگ، وسیلهٔ گرم‌کننده‌ام در زمستان نواحی شرقی زمین، چراغ شبم ماه، خورشم گرسنگی، لباس زیرم ترس، لباس رویم پشم، و میوه و سبزیم گیاهانی است که از زمین برای حیوانات وحشی و چهارپایان می‌روید، شب را می‌گذرانم در حالی که هیچ ندارم، و صبح می‌کنم در حالی که هیچ ندارم، و با این حال هیچ کس بر روی زمین از من بی‌نیازتر نیست.

أما نوح علیه‌السلام مع کونه شیخ المرسلین، و عمّر فی الدنیا مدیداً، ففی بعض الروایات انه عاش ألفی عام و خمسمائة عام، و[1] مضی من الدنیا و لم‌یبن فیها بیتاً. و کان اذا أصبح یقول لاأمسی، و اذا أمسی یقول لا أصبح.

و کذلك نبینا صلی‌الله‌علیه‌وآله، فانه خرج من الدنیا و لم یضع لبنة علی لبنة.

اما نوح علیه‌السلام با آنکه کهنسال‌ترین رسولان بود و سال‌های دراز در دنیا عمر یافت و در برخی روایات آمده که دو هزار و پانصد سال زندگی کرد، از دنیا رفت در حالی که خانه‌ای نساخت. و چون صبح می‌شد می‌گفت معلوم نیست به شب برسم، و چون شب می‌شد می‌گفت معلوم نیست به صبح برسم.

و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود، زیرا آن حضرت از دنیا رفت در حالی که خشتی بر روی خشتی ننهاد.

---

۱. «واو» ظاهراً زیاد است.

و أما ابراهیم علیه السلام أبوالأنبیاء علیهم السلام کان لباسه الصوف، و أکله الشعیر.

و أما یحیی علیه السلام فکان لباسه اللیف و الشعر، و أکله ورق الشجر.

و أما سلیمان علیه السلام فقد کان مع ما هو فیه من الملك یلبس الشعر، و اذا جنّه اللیل شدّ یده (یدیه) الی عنقه، فلایزال قائماً حتی یصبح باکیاً. و کان قوته من سفایف الخوص یعملها بیده.

و اما ابراهیم علیه‌السلام که پدر انبیا علیهم‌السلام بود لباسش از پشم و خوراکش نان جو بود.

و اما یحیی علیه‌السلام لباسش از لیف خرما و موی حیوانات، و خوراکش برگ درخت بود.

و اما سلیمان علیه‌السلام با آنکه پادشاه بود لباس پشمینه می‌پوشید، و چون شب فرا می‌رسید دست‌های خود را بر گردنش می‌بست و تا صبح سرپا می‌ایستاد و گریه می‌کرد. و روزیش از بافتن سبدهایی از لیف خرما که با دست خود می‌بافت فراهم می‌شد.

و أما محمّد سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله ففی الأخبار انه نزل جبرئیل علیه السلام الیه ثلاث مرات بمفاتیح کنوز الدنیا، و فی کلها یقول: هذه مفاتیح کنوز الدنیا، و قال: خذها و لاینقص من حظك عند ربك شئ، فیأبی و یحب تصغیر ما یحب اللّه تصغیره.

و اما محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که سرور رسولان الهی بود، در خبرها آمده که جبرییل علیه‌السلام سه بار بر او نازل شد و کلید گنج‌های دنیا را برای او آورد و در هر بار می‌گفت: اینها کلید گنج‌های دنیاست، اینها را بگیر و بدانکه چیزی از بهرهٔ تو نزد پروردگارت نمی‌کاهد. با این حال آن حضرت نمی‌پذیرفت و دوست داشت آنچه راکه خدا کوچک شمرده است کوچک بشمارد.

و روی أنه صلی الله علیه و آله أصابه یوماً الجوع، فوضع صخرة علی بطنه ثم قال: ألا رب مکرم لنفسه و هو لها مهین، ألا رب مهین لنفسه و هو لها مکرم. ألا رب نفس جائعة عاریة فی الدنیا طاعمة فی الآخرة، ناعمة یوم القیامة. ألا رب نفس کاسیة ناعمة فی الدنیا جایعة عاریة یوم القیامة. ألا رب متخوّض متنعم فیما أفاء اللّه علی رسوله ما له فی الآخرة من خلاق. ألا ان عمل أهل الجنة حزنة بربوة. ألا انّ عمل أهل النار کله سهلة بشهوة. ألا ربّ ساعة شهوة أورثت حزناً طویلاً یوم القیامة.

و روایت است که روزی آن حضرت گرسنه شد، سنگی به شکم بست و فرمود: هان، بسا کسی که خود را گرامی می‌دارد و حال آنکه در واقع خود را خوار می‌سازد. هان، بسا کسی که خود را خوار می‌سازد و حال آنکه در واقع خود را گرامی می‌دارد. هان، بسا شخص گرسنه و برهنه‌ای در دنیا که در آخرت طعام دارد و در روز قیامت در آسایش و خوشی به سر می‌برد. هان، بسا شخص لباس‌پوش و خوش‌گذران در دنیا که در روز قیامت گرسنه و برهنه خواهد بود. هان، بسا غوطه‌ور در ناز و نعمت و برخوردار از غنایمی که خدا به رسولش ارزانی داشته در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. هان، بدانید که عمل بهشتیان سخت و سنگلاخ است و کوهستانی. هان، بدانید که عمل دوزخیان همگی آسان و هموار است و شهوت‌آمیز. هان، بسا شهوت لحظه‌ای که در روز قیامت اندوهی دراز به جای می‌گذارد.

أما علی علیه‌السلام سیدالوصیین و رئیس‌الموحدین و تاج‌العارفین و صنو رسول رب‌العالمین، فحاله فی الزهد مشهور و أظهر من أن یحکی.[1]

و قال علیه‌السلام مخاطباً للدنیا: **الیک عنی یا دنیا، فحبلک علی غاربک، قد انسللت من مخالبک، و أفلتّ من حبائلک، و اجتنبت الذهاب فی مداحضک. أین القوم (القرون) الذین غررتهم بمداعبک؟ و أین الأمم الذین فتنتهم بزخارفک؟ هاهم رهائن القبور، و مضامین اللحود. واللّه لوکنت شخصاً مرئیاً أو قالباً حسیاً لأقمت علیک حدود اللّه فی عباد غررتهم بالأمانی، و أمم ألقیتهم فی المهاوی، و ملوک أسلمتهم الی التلف و أوردتهم موارد البلاء، اذ لا ورد و لا صدر. هیهات، من وطئ دحضک زلق، و من رکب لججک غرق، و من ازورّ عن حبائلک وفّق، و السالم منک لایبالی ان ضاق به مناخه، و الدنیا عنده کیوم حان انسلاخه.**[2]

اما علی علیه‌السلام که سرور اوصیاء و رئیس موحدان و تاج عارفان و هم‌شاخهٔ رسول پروردگار عالمیان بود، حالش در زهد و پارسایی مشهور و آشکارتر از آن است که نقل شود.

آن حضرت در خطاب به دنیا فرمود: ای دنیا از من دور شو، که من افسارت را بر پشتت افکنده‌ام، و از چنگالت رهیده‌ام، و از دام‌هایت گریخته‌ام، و از درافتادن به

---

۱. از اول فصل تا اینجا ر.ک: عدةالداعی، ص ۱۳۹-۱۴۶.
۲. نهج‌البلاغة، نامهٔ ۴۵.

چاله‌هایی که بر سر راهم کنده‌ای پرهیخته‌ام. کجایند آن مردمانی که با شوخی و بازی‌هایت فریفتی! کو آن امت‌هایی که با زر و زیورهایت شیفتهٔ خود ساختی! هان، اینک در گرو گورها و نهفته در دل قبرهایند. به خدا سوگند اگر شخصی دیدنی و قالبی حس کردنی بودی همانا به خاطر بندگانی که به سراب آرزوها فریفتی، و امت‌هایی که در پرتگاه‌های هلاکت افکندی، و پادشاهانی که به‌ورطهٔ نابودی سپردی و به آبشخورهای بلا که راه ورود و خروج آن بسته شده است درآوردی، بر تو حد جاری می‌کردم! هیهات، هرکه بر لغزشگاه تو گام نهاد لغزید، و هرکه بر گرداب تو نشست غرق گردید، و هرکه از دام‌های تو رهید به سلامت رسید، و کسی که از دست تو به سلامت مانده باکی ندارد اگر عرصه بر او تنگ گردد، و دنیا نزد او مانند روزی است که هنگام غروبش فرا رسیده است.

سیدحسن در *طرب‌المجالس* آورده است که چون آدم صفی‌اللّه را با حوّا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز به یکدیگر پیوستند، چنان‌که از امتزاج آدم و حوّا فرزند پدید آمد، از اجتماع اینان «هویٰ» متولد شد و هویٰ در مهد طبیعت و پستان اخلاط اربعه تربیت یافته، و جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان است از هویٰ مدد یابند، و رسوم و عادات و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تأثیر او ظهور می‌یابد، و قوه و غلبهٔ او به حدّی است که گفته‌اند: اول ما عبد فی الأرض الهویٰ. قال اللّه تعالی: اَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَواهُ![1]

...نخستین چیزی که در روی زمین پرستیده شد هویٰ بود. خدای متعال فرموده: «آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است»!

---

۱. جاثیه، ۲۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فصل ۱۲۵

## لزوم زهد و پارسایی در دنیا

پس ای عزیز، اهل دنیا بی‌همتان و پست فطرتانند که دنیا صد مشت بر دهانشان می‌زند آنگاه یك لقمه حلوا به ایشان می‌دهد، و از جهت حرص آن لقمه حلوا این همه خواری را قبول می‌کنند، و با این همه رذالت و فرومایگی، خود را بزرگان جهان می‌دانند!

بین که بر عکسی اسیر این جهان  ننگ خود کرده امیر این جهان
تخته‌بند است آنکه تختش خوانده‌ای!  صدر پنداریّ و بر در مانده‌ای

بزرگ جهان آن کس است که از قید او آزاد است و غم و شادی او را به فلسی نمی‌خرد و به قدر جوی منّت‌پذیرای این جهان نیست. غایت آنچه ما در این جهان داریم و از وی می‌اندیشیم که از ما بگیرند تن است، جز این تسلط دنیا به ما ندارد، و جان آدمی از این جهان (دایم)[1] نیست، پس تن را به‌دست جهان بده و جان را به سلامت از دست جهان نگه دار. و تن را به‌دست جان دادند که وسیلهٔ معرفت شود چنانچه گذشت، و چون به سعادت هدایت برسی گو تن باش، گو مباش.

عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت  صد بدن پیشش نیرزد برگ توت[2]

عطای جهان در حق ما جز این تن نیست، و (او)[3] همهٔ تطاول او برای ما به

---

۱. در نسخهٔ خطی نیست.
۲. مثنوی، دفتر پنجم، ص ۵۱۳.
۳. ظاهراً زاید است.

جهت عطای اوست، عطای خود راگو بستان و بروکه احتیاج به آن نداریم. پس ای عزیز من!

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات  مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

قال سویدبن غفلة: دخلت علی أمیرالمؤمنین علیه السلام بعد ما بویع بالخلافة و هو جالس علی حصیر صغیر لیس فی البیت غیره، فقلت: یا أمیرالمؤمنین، بیدك بیت المال و لست أری فی بیتك شیئاً مما یحتاج الیه البیت! فقال: یابن غفلة، ان البیت لا یتأثث فی دار النقلة، و لنا دار أمن نقلنا الیها خیر متاعنا و انّا عن قلیل الیها صائرون.

سوید بن غَفَله گوید: پس از آنکه با امیرمؤمنان علیه‌السلام برای خلافت بیعت شد بر آن حضرت وارد شدم دیدم بر روی حصیر کوچکی نشسته و جز آن چیزی در خانه نبود، گفتم: ای امیرمؤمنان، بیت‌المال در اختیار شماست و با این حال چیزی از مایحتاج خانه در خانهٔ شما نمی‌بینم! فرمود: ای پسر غفله، در سرای انتقال برای خانه اثاث جمع نمی‌کنند، و ما را خانهٔ امنی است که بهترین اثاث خود را به آنجا فرستاده‌ایم و خود نیز به زودی به آن خانه خواهیم رفت.

وکان علیه السلام اذا أراد أن یکتسی دخل السوق فیشتری ثوبین، فیخیّر قنبراً أجودهما و یلبس الآخر، ثم یأتی النجار فیمدّ له احدی کمّیه فیقول: قدّ هذه (خذه) بقدومك، و یقول: هذه تخرج فی مصلحة أُخری؛ و یبقی الکم الآخر بحالها و یقول: هذه نأخذ فیها من السوق للحسن و الحسین علیهما السلام.[1]

و آن حضرت هرگاه می‌خواست لباسی بخرد به بازار می‌رفت و دو جامه می‌خرید و قنبر را مخیّر می‌ساخت که جامهٔ بهتر را برگزیند و خود جامهٔ دیگر را می‌پوشید، سپس نزد نجار می‌رفت و یکی از آستین‌هایش را می‌کشید و می‌فرمود: این را با تیشه‌ات قطع کن. و می‌فرمود: این تکهٔ اضافی به کار دیگری می‌آید، و آستین دیگر را به حال خود می‌نهاد (یعنی از آن کیسه‌ای می‌دوخت) و می‌فرمود: در این آستین برای حسن و حسین از بازار جنس تهیه می‌کنیم.

و مع هذه، و ما أیام دنیاك التی تشتری بها کنعیم الباقیة التی لا رأت عین مثلها، و لا سمعت أُذن شبهها، ولا خطر علی قلب نحوها، الّا عبارة عن ساعة واحدة، لان

---

۱. عدةالداعی، ص ۱۴۶-۱۴۷.

الماضی لاتجد لنعیمه لذة، و لا لبؤسه ألماً، و المستقبل لاتدرکه، و انما الدنیا عبارة عن الساعة التی أنت فیها. و قال ﷺ: **الدنیا ساعة فاجعلها طاعة.**[۱]

علاوه بر این، ایام دنیایت که با آن نعمت‌های سرای باقی را ـ که هیچ چشمی مثل آن را ندیده و هیچ گوشی مانند آن را نشنیده و مانند آن بر هیچ دلی خطور نکرده است ـ می‌خری یک ساعت بیش نیست، زیرا لذت نعمت و درد ناراحتی گذشته را که احساس نمی‌کنی و آینده را هم که هنوز درک نمی‌کنی، پس دنیا فقط همان ساعتی است که در آن به سر می‌بری. و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دنیا یک ساعت است پس آن را در طاعت خدا قرار ده.

و ما ذکرواﷺ فی ذمها لأنهمﷺ قد علموا أن الدنیا و الآخرة ضرّتان، بقدر ما یقرب من احدیهما یبعد من الأخری.[۲] و الأنبیاء و الأولیاءﷺ و ان کانوا أکمل الخلق نفوساً، و أقویهم استعداداً لقبول الکمالات النفسانیة الّا أنهم محتاجون أیضاً الی الریاضة التامّة بالاعراض عن الدنیا و طیّباتها، و هو الزهد الحقیقی، و الی تطویع نفوسهم الأمارة بالسوء لنفوسهم المطمئنة بالعبادة التامة کما هو المشهور من أحوالهمﷺ، فان رسول‌اللّهﷺ کان یربط علی بطنه الحجر من الجوع و یسمّیه المشبع، لا لأنه کان لایقدر علی شیء یأکله، و کان یرقع ثوبه لا لعدم قدرته علی ثوب یلبسه، کیف و قد توفی و بیده هذا القطعة العظیمة من المعمورة! بل ذلك و أمثاله زهادة فی الدنیا و اعراض عن متاعها و زینتها، لانهمﷺ وجدوا من الکمالات العقلیة و الموعودة ما هو أشرف و أعلی من هذه الکمالات الحسیة الفانیة، و علموا أن الوصول الی تلك الکمالات لایتم و لایتحقق الّا بالاعراض عن الدنیا، فرفضوا ما هو أخسّ فی جنب ما هو أشرف.

و آنچه معصومان علیهم‌السلام در نکوهش آن فرموده‌اند برای آن است که آنها می‌دانند دنیا و آخرت دو هوو هستند، به هر اندازه که به یکی از آنها نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد. و انبیا و اولیا علیهم‌السلام اگرچه نفوسشان از همهٔ خلق کامل‌تر، و استعدادشان برای قبول کمالات نفسانی از همه بیشتر است، ولی آنها هم نیازمند ریاضت کامل‌اند به‌وسیلهٔ اعراض از دنیا و لذایذ آن، و این همان زهد

---

۱. *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. *نهج‌البلاغة*، حکمت ۱۰۳.

حقیقی است، و نیز نیازمند آنند که نفس امّارهٔ خود را مطیع و خاضع نفس مطمئنّهٔ خود کنند به‌وسیلهٔ عبادت کامل چنان که از احوال آنان مشهور است، زیرا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست و آن را مُشبِع (سیرکننده) می‌نامید، البته نه از آن‌رو که چیزی برای خوردن نداشت؛ و لباسش را وصله می‌زد نه از آن رو که لباس نوی برای پوشیدن نداشت؛ چگونه چنین باشد با آنکه آن حضرت از دنیا رفت در حالی که بخش عظیمی از سرزمین آباد کرهٔ زمین را در اختیار داشت! بلکه این رفتار و مانند آن به خاطر پارسایی در دنیا و اعراض از کالا و زر و زیور آن بود، زیرا آن بزرگواران علیهم‌السلام از کمالات عقلی و موعود چیزها در اختیار داشتند که شریف‌تر و بالاتر از این کمالات حسی فناپذیر بود، و می‌دانستند که دستیابی به آن کمالات میسر و محقق نمی‌شود مگر با اعراض از دنیا، پس چیز پست‌تر را به خاطر چیز شریف‌تر از دست رها کردند.

و لذلك قامﷺ فی العبادة حتی تورمت قدماه، فقیل: یا رسول‌اللّه، ألیس قد بشّرك‌اللّه بالجنة، فلِمَ تفعل ذلك؟ فقال: أفلا أکون عبداً شکوراً؟![1] و ذلك لأنّ الاستعداد بالشکر یفید کمالاً أعلی و أزید مما أوتی.

و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چندان به عبادت بر سرپا ایستاد که قدم‌های مبارکش ورم کرد. گفتند: ای رسول‌خدا، مگر خداوند شما را به بهشت مژده نداده است؟ پس چرا چنین می‌کنید؟ فرمود: آیا نباید بنده‌ای شکرگزار باشم؟!» زیرا استعدادی که به سبب شکر حاصل می‌شود کمالی برتر و بیشتر از آنچه به او داده شده برایش فراهم می‌آورد.

و اذا کان حال أشرف الأنبیاء و أکملهم کذلك، فما ظنك بسایرهم؟ و حینئذ فتعلم أن ترکهم للدنیا و عدم اشتغالهم بها شرط فی بلوغهم درجات الوحی و الرسالة و تلقّی أخبار السماء، و انهم لو خلقوا منغمسین فی الدنیا، و فتحت علیهم أبوابها فاشتغلوا بقیناتها لانقطعوا الیها عن حضرة جلال‌اللّه تعالی، و اضمحل بسبب ذلك عنهم الأنباء، و انقطع عنهم الوحی، و انحطوا [عن ظ] مراتب الرسالة. فعلی

---

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۶۶-۳۶۷، ذیل طه، ۱ و ۲.

هذا كيف يرغب العاقل عن حبّ الفقر و المسكنة و هو يرى الأنبياء و الأوصياء و الأولياء على هذه الأوصاف؟!

و هرگاه حال اشرف و اکمل انبیا چنین باشد، گمانت به سایرین چه خواهد بود؟ پس در این حال خواهی دانست که ترک دنیای آنان و عدم اشتغالشان به آن شرطِ رسیدن آنان به درجات وحی و رسالت و دریافت خبرهای آسمانی است، و اگر آنان غرق در امور دنیوی آفریده می‌شدند و درهای دنیا به رویشان گشوده می‌شد و به لذات و اموال آن سرگرم می‌شدند بی‌شک بدان دلبسته شده و از حضرت جلال‌الهی منقطع می‌گشتند، و بدین سبب اخبار آسمانی از آنان قطع می‌شد و وحی به آنان نمی‌رسید و از مراتب رسالت فرومی‌افتادند. بنابراین عاقل چگونه به دوستی فقر و مسکنت بی‌رغبت باشد در حالی که انبیا و اوصیا و اولیا را بر این‌گونه اوصاف می‌بیند؟!

و يقول نبيّنا ﷺ: **اللّهم أحينى مسكيناً، و أمتنى مسكيناً، و احشرنى مع (فى) زمرة المساكين.**[1]

و فى السجادية: **اللّهم حبّب الىّ صحبة الفقراء، و أعنّى على صحبتهم بحسن الصبر.**[2]

و پیامبر ما می‌گفت: خدایا مرا مسکین زنده بدار، و مسکین بمیران، و در زمرهٔ مسکینان محشور فرما.

و در صحیفهٔ سجادیه گوید: خدایا، همنشینی با فقیران را در نظرم محبوب ساز، و مرا با موفق‌شدن به صبر نیکو برای همنشینی با آنان یاری رسان.

و اللّه تعالى يقول لعيسى ﷺ: **يا عيسى، انى وهبت لك [حب] المساكين و رحمتهم، تحبهم و يحبونك، و يرضون بك اماماً و قائداً، و ترضى بهم صحابة و تبعاً. و هما ـ أعنى المسكنة و القلّة ـ خلقان، من لقينى بهما لقينى بأزكى الأعمال و أحبها [الىّ].**[3]

و خدای متعال به عیسی علیه‌السلام می‌فرماید: ای عیسی، من دوستی و دلسوزی برای فقیران را به تو بخشیدم، هم تو آنان را دوست می‌داری و هم آنان تو را، آنان به امام و پیشوا بودن تو خوشنودند و تو هم به یار و پیرو بودن آنان. و فقر و تهی‌دستی دو صفت‌اند که هر که مرا با آنها دیدار کند با پاک‌ترین و محبوب‌ترین اعمال در نظر من مرا دیدار نموده است.

---

۱. *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۳۹.
۲. صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۰.
۳. همان.

و عن عیسی علیه‌السلام: **بحق أقول لکم، أن أکناف السماء خالیة من الأغنیاء، و لَدخول الجمل فی سم الخیاط أیسر من دخول غنیّ فی الجنة.**[۱]

و عیسی علیه‌السلام فرمود: به راستی به شما می‌گویم، همانا اکناف آسمان از ثروتمندان خالی است، و گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از رفتن ثروتمند به بهشت.

و لو لم‌یکن فی الغنی الّا الخطر من ترک مواساة الفقراء و المساکین، و مساعدة الضعفاء لکان کافیاً، و ان هو قام بها ذهب بما معه و یقعد (قعد) ضعیفاً محسوراً، و صار فی الناس فقیراً. و من هذا قول أُویس القرنی رحمه‌الله: ان حقوق اللّه لم‌یبق لنا فضة و لا ذهباً.

و اگر در ثروت خطری جز ترک همدردی با فقرا و تهی‌دستان و ترک همیاری با ضعیفان نباشد همین برای عیب آن کافی است، و اگر ثروتمند بخواهد همهٔ حقوق را بپردازد ثروتش تمام می‌شود و خود ناتوان و وامانده می‌ماند و در میان مردم فقیر می‌گردد. و از همین جهت است که اویس قرنی (ره) گفت: ادای حقوق الهی سیم و زری برای ما باقی نگذاشت.

و باع علی علیه‌السلام الحدیقة التی غرسها له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و سقاها هو بیده باثنی عشر ألف درهم، و راح الی عیاله و قد تصدق بأجمعه، فقالت له فاطمة علیهاالسلام: تعلم أن لنا أیاماً لم‌نذق فیها طعاماً و قد بلغ بنا الجوع، و ما أظنک الّا کأحدنا، فهلاّ ترکت لنا من ذلک قوتاً؟ فقال علیه‌السلام: **منعنی من ذلک وجوه أشفقت أن أری علیها ذل السؤال.**[۲]

و علی علیه‌السلام باغی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او احداث کرده و با دست خود آبیاری نموده بود به دوازده هزار درهم فروخت و نزد خانوادهٔ خود رفت در حالی که همهٔ آنها را صدقه داده بود، فاطمه علیه‌السلام به آن حضرت گفت: می‌دانی که چند روز است ما غذا نخورده و سخت گرسنه مانده‌ایم و گمان می‌کنم تو هم مانند ما گرسنه‌ای، پس چرا از آن پول‌ها چیزی برای تهیهٔ غذا برای خودمان باقی نگذاشتی؟ فرمود: دیدن چهره‌هایی که ترسیدم ذلّت درخواست را در آنها بنگرم مرا از این کار باز داشت.

و فی *عُدة‌الداعی*: و روی أنه لما بعث اللّه موسی و هارون علیهماالسلام الی فرعون قال

---

۱. *عدة‌الداعی*، ص ۱۵۰-۱۵۱.
۲. همان.

لهما: لایروّعکما لباسه فان ناصیته بیدی، و لایعجبنّکما ما متّع به من زهرة الحیاة الدنیا و زینة المترفین، فلو شئت لألبستکما (زیّنتکما) بزینة یعرف فرعون حین یراها أن مقدرته یعجز عنها، ولکنی أرغب بکما عن ذلك فأزوی الدنیا عنکما، و کذلك أفعل بأولیائی، انی لأذودهم عن نعیمها کما یذود الراعی غنمه عن مراتع الهلکة. و انی لأجنّبهم سلوکها کما یجنّب الراعی الشفیق ابله عن موارد الغرّة (العثرة)، و ما ذلك لهوانهم علیّ ولکن لیستکملوا نصیبهم من کرامتی سالماً موفّراً.

و در *عدة‌الداعی* آورده: و روایت است که چون خداوند موسی و هارون علیهما السلام را به سوی فرعون فرستاد به آنان فرمود: مبادا لباس او شما را بترساند، زیرا اختیار او به‌دست من است، و مبادا زرق و برق زندگی دنیا که فرعون از آن برخوردار است و زر و زیور رفاه‌زدگان شما را به شیفتگی وادارد، زیرا اگر می‌خواستم زر و زیوری بر شما می‌پوشاندم که وقتی فرعون آنها را ببیند قدرت خود را از تهیهٔ آنها عاجز یابد، ولی من نخواستم آنها را به شما بدهم پس دنیا را از شما بازداشتم، و با دوستان خودم نیز چنین می‌کنم، من آنان را از نعمت‌های دنیا دور می‌کنم چنان که شبان رمهٔ گوسفندان خود را از چراگاه‌های هلاکت دور می‌سازد. و من آنان را از پیمودن راه‌های دنیا دور می‌سازم چنان که شبان دلسوز شتران خود را از آبشخورهای فریبنده (یا از لغزشگاه‌ها) دور می‌سازد. و این به خاطر پستی و بی‌ارزش بودن آنان نزد من نیست بلکه برای آن است که بهرهٔ خود از کرامت مرا سالم و کامل فراگیرند.

و انما یتزین لی أولیائی بالذل و الخشوع و الخوف الذی ثبت (ینبت) فی قلوبهم فیظهر من قلوبهم علی أجسادهم، فهو شعارهم و دثارهم الذی به یستشعرون، و نجاتهم التی بها یفوزون، و رجاؤهم الذی به یأملون (و درجاتهم التی لها یأملون)، و مجدهم الذی به یفتخرون، و سیماهم التی بها یعرفون. فاذا لقیتهم ـ یا موسی ـ فاخفض لهم جناح الذل (جناحك)، و ألن لهم جانبك، و ذلّل لهم قلبك، و اعلم أنه من أخاف أولیائی فقد بارزنی بالمحاربة، ثم أنا الثائر لهم یوم القیامة.[1]

و جز این نیست که دوستان من خود را با ذلت و فروتنی و ترسی که در دل‌هاشان پابرجاست (یا می‌روید) و از دل‌هاشان بر اجسادشان آشکار می‌شود برای من

---

۱. *عدة‌الداعی*، ص ۱۹۳.

می‌آرایند، و آن جامهٔ زیر و روی آنان است که به تن می‌کنند، و نجات آنها است که بدان سبب رستگار می‌گردند، و امید آنها است که بدان آرزو می‌کنند (یا درجات آنها است که آرزوی آن را دارند)، و مجد و شکوه آنها است که بدان فخر می‌ورزند، و سیمای آنها است که به آن شناخته می‌شوند. ای موسی، هرگاه آنان را دیدی بال فروتنی را برای آنان فرودآر و با آنان به نرمی همنشینی کن و دلت را برایشان رام‌ساز، و بدان‌که هر کس دوستان مرا بترساند به جنگ با من بیرون شده است، و من خود خونخواه آنان در روز قیامت خواهم بود.

و عن العسکری علیه‌السلام: من أنس باللّه استوحش من الناس. و علامة الأُنس باللّه الوحشة من الناس.[1]

و امام عسکری علیه‌السلام فرمود: هر که با خدا انس گیرد از مردمِ (غافل) وحشت و دوری کند. و نشانهٔ انس با خدا وحشت و دوری از مردمِ (غافل) است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. همان، ص ۲۴۲.

## فصل ۱۲۶

## پرهیز از عُجب، و بیان مراتب سلوک و انواع ریاضات شرعی

**ای عزیز**، هر گاه سزای عالم غیر عامل آن بود که دانسته شد، پس ویل و صد ویل! نعوذ باللّه من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا.[۱] و این علامات مردگی دل است که در علم‌آموختن و نشرکردن نیت تحصیل جاه و قبول خلق داشته، لاجرم هوا بر وی غالب شود و تابع هوا گردد، و بر علمای متّقی دین‌پرور حسد برد، و در پوستین ایشان افتاد و مصداق قول پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم: **اتّقوا کلّ منافق علیم اللسان، یقول ما تعرفون، و یفعل ما تنکرون**[۲] گردیده است، و ضرر همچنین عالمی که در دین اسلام پدید می‌آید به هیچ چیز پدید نمی‌آید، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

**ما قطع ظهری فی الاسلام الّا رجلان: عالم فاجر، و ناسك مبتدع. فالعالم الفاجر یزهّد الناس فی علمه لما یرون من فجوره، و المبتدع الناسك یرغّب الناس فی بدعته لما یرون من نسکه.**[۳]

...پشت مرا جز دو کس نشکستند: عالم بدکار و عابد بدعت‌گزار. عالم بدکار مردم را به علم خود بی‌رغبت می‌کند به جهت کارهای زشتی که از او می‌بینند. و عابد بدعت‌گزار مردم را به بدعت خود راغب می‌سازد به جهت عبادتی که از او مشاهده می‌کنند.

---

۱. از شرور نفس خود و کردارهای زشت خویش به خدا پناه می‌بریم.

۲. *نهج‌البلاغة*، نامهٔ ۲۷؛ *منیة المرید*، ص ۳۸: «از هر منافق چرب‌زبان بپرهیزید، که آنچه را می‌پسندید می‌گوید، و آنچه را نمی‌پسندید عمل می‌کند».

۳. *مرصادالعباد*، ص ۴۸۵.

لاجرم شومی علمای سودایی و زاهدان مرائی و درویشان گدایی که از حرص، دین را به دنیا فروشند و همواره به درگاه ملوك به مذلت می‌گردند، و بر درِ بزرگان و امیران به استخفاف در می‌روند، و به خواری و اهانت، ایشان را مدح می‌کنند، و به طمع فساد، در امر [به] معروف و نهی از منکر مساهله می‌ورزند تا حاصل کار درمی از ایشان بستانند حرام، یا رشوتی به دیگری بدهند و عملی و منصبی بگیرند؛ و به سبب خبث طبع و همت دنی که دارند به چشم حقارت به خواص حق و اولیاء اللّه نگرند، و به کلی روی از ایشان بگردانند، و از فواید خدمت و صحبت ایشان محروم مانند، و از نور علم و پرتو ولایت ایشان بی‌نصیب باشند، و خود را مصداق من أهان لی ولیاً فقد أرصد لمحاربتی[1] می‌سازند، و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا می‌کردند که أعوذ بك من علم لاینفع[2] اشاره بدین علم است.

و ربما یکون قصور العلم من التصدی للریاسة قبل أوانها، و التصدر للامامة قبل زمانها، فهو یستنکف أن یسأل و أن یتعلم مالم یعلم، و اذا استفاد یُری أنه مفید، و اذا تعلّم یُظهر أنه یعلّم، فذلك الذی لایزال فی نقصان و خسران.

و بسا که کوتاهی و نارسایی علم از عهده‌دار شدن ریاست پیش از وقت، و پیشوایی پیش از زمان لازم پیدا می‌شود، که در چنین حالی شخص رئیس و پیشوای نادان از پرسش و فراگیری چیزی که نمی‌داند خودداری می‌کند، و هرگاه استفاده‌ای از کسی برد چنان وانمود می‌کند که دارد فایده می‌رساند، و هرگاه چیزی می‌آموزد وانمود می‌کند که دارد می‌آموزاند. و چنین کسی است که دائماً در نقصان و زیان به سر می‌برد.

قال أبوحاتم: فاتنی نصف العلم. قیل: و کیف ذاك؟ قال: تصدّرت و لم‌أکن للتصدّر أهلاً، و استحییت أن أسأل مَن دونی، و أختلف الی مَن فوتی، فذلك الجهل الی الیوم فی نفسی.

ابوحاتم گفته: نیمی از علم از دستم رفت. گفتند: چگونه؟ گفت: به ریاست رسیدم در حالی که شایستگی آن را نداشتم و شرم می‌کردم که از زیردستان خود چیزی بپرسم و با بالادستان خود رفت و آمد کنم، از این رو نادانی تا امروز در جانم باقی مانده است.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۱: «هر که یکی از دوستان مرا خوار شمارد در کمین جنگ با من نشسته است».
۲. جامع‌الصغیر، ص ۵۸: «پناه می‌برم به تو از علمی که سودمند نباشد». مرصادالعباد، ص ۴۸۵-۴۸۶.

**ای عزیز**، بدانکه مراتب حالات انسان مختلف است، و عالم کامل هر کس را مناسب حال او دوایی و شربتی باید بدهد. یکی را از دنیا اجتناب باید نمود، چه هر گاه از دنیا آویزد نفس اوطاغی می‌شود، و یکی دیگر به قوت معرفتی که دارد آلوده نمی‌گردد بلکه دیدهٔ باطن او بینا شده است و می‌گوید:

«عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

مناسب این حال است که سرور مشتاقان، خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم میوهٔ نو رسیده را بوسه دادی و بر دیده مالیدی که نگاشتهٔ قلم تصویر و نورسیدهٔ بستان اوست. عارفان را اگر با عالم و عالمیان دمی است از آن روی است، و اگر با جهان و جهانیان اُنسی است از آن بوی است، **و الخلق یزعمون أنهم مع الأکوان، هیهات! الناس فی شأن و هم فی شأن.**

... و خلق پندارند که آنان با موجودات همراهند، هیهات!مردم به کاری سرگرمند و اولیاء خدا به کار دیگر.

بر در میکده رندان قلندر دیدم
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشتْ زیر سر و بر تارَك هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جاهی

معروف کرخی را طعام‌های خوب آوردند و او خوردی و با وی گفتند که برادرت بِشْرِ حافی از اینها نمی‌خورد، فرمود که برادرم را ورع بسته بود، و مرا معرفت گشاده. و بعد از آن فرمود: نیستم مگر مهمانی در خانهٔ خداوند خویش، اگر مرا طعام دهد خورم، و اگر گرسنه دارد صبر کنم؛ مرا با اعتراض و با تمیز چه کار؟

پس حقیقت امور به نیت است که روح علم است. از اینجاست که یحیی بن معاذ رحمه الله فرموده است که: طلب العاقل الدنیا أحسن من ترك الجاهل لها.

... دنیاطلبی عاقل بهتر از ترک دنیای جاهل است.

**ای عزیز**، عارف به هر چه نظر می‌اندازد دوست را می‌بیند، **فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلیمٌ.**[1]

---

۱. بقره، ۱۱۵: «پس هر سو رو کنید همان‌جا روی خداست».

گر به جنّت می‌روی بُستان اوست ور بـه دوزخ مـی‌دوی زنـدان اوست
گر به مشرق می‌روی سوی وی است ور به مغرب مـی‌روی هـم زانِ اوست

و عارفان چند روزی که ساکن این دارند، اگر تسلّی دارند به این جهت است و اگر نه نفور از نهاد ایشان برآمدی.

اگر دلم نبدی پای‌بند طرهٔ دوست کیَم قرار دراین خـاکـدان بـودی؟

* * *

نـدا آمـد ز عشـق ای جـان سفرکن کـه مـن مـحنت سـرایـی آفـریدم
بسـی گـفتم که مـن اینجا نـخواهـم بسـی نـالیدم و جـامه دریـدم
بگفت ای جان برو هر جا که خواهی کـه مـن نـزدیك چـون حَبْلُ‌الوَریـدم

و اعلم أن العبد ینبغی أن لایطمئن قلبه لا بمرتبة العلماء و لا بمرتبة الاولیاء و لا بمرتبة الزهاد، لأن اللّه تعالی ربما یزیّن أعداءَه بلباس أولیائه و أصفیائه حتی انهم یغترون بصفاوة الاوقات، و یحسبون أنهم من أهل ولایة اللّه، فهذا لهم من اللّه استدراج، ثم لایترکهم اللّه کذلك بل یردّهم الی حقایق معلومة.

و بدان‌که سزوار بنده آن است که نه به مقام و مرتبهٔ عالمان دل خوش کند و نه به مرتبهٔ اولیا و نه به مرتبهٔ زاهدان، زیرا بسا هست که خداوند دشمنانش را به لباس دوستان و برگزیدگانش می‌آراید تا جایی که آنان فـریب صـفای اوقـات خـود می‌خورند و پندارند که از اولیای الهی شده‌اند، در حالی که این حالت برای آنان نوعی کیفر غافلگیرانه است، سپس خداوند آنان را بر این حال باقی نمی‌نهد بلکه به حقایق معلومی (که جایگاه واقعی آنها است) بازمی‌گرداند.

و ربما یزیّنهم بلباس العزّ و الجاه و الریاسة و المنزلة عند الناس حتی انهم یغترون بثناءالناس و محمدتهم، و یحسبون أنهم من أهل فضله، فهذا أیضاً استدراج من اللّه لهم، ثم لایترکهم فی العز و الجاه بل یردّهم الی حقایق معلومة.

و بسا هست که آنان را به لباس عزت و جاه و ریاست و مقام و منزلت نزد مردم می‌آراید تا جایی که فریب مدح و ثنای مـردم را مـی‌خورند و پـندارنـد کـه از شایستگان فضل الهی شده‌اند، در حالی که این نیز نوعی کیفر غافلگیرانهٔ الهی برای آنها است، سپس خداوند آنان را در آن عزت و جاه باقی نمی‌نهد بلکه به حقایق معلومی (که جایگاه واقعی آنها است) بازمی‌گرداند.

و كذلك ربما يزيّنهم بأنواع العلوم و الفصاحة، و افتتاح الخواطر بأنواع لطايف الحكمة، قال تعالى: **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِن حَيْثُ لايَعْلَمُونَ.**[1] فهذا ما كدّر عيش المريدين في دار الدنيا حتى دام كمدهم، و اصفرت ألوانهم، و ذابت نفوسهم، و فقدوا من بين الخلايق حتى لايخالطوهم، و أكثر الناس عن هذا غافلون.

و همچنین بسا هست که آنان را به انواع علوم و فصاحت و دل‌خوشی به انواع لطایف حکمت می‌آراید. خداوند فرموده: «به زودی آنان را از جایی که نمی‌دانند غافلگیر می‌کنیم». و همین است که عیش مریدان را در سرای دنیا مکدر ساخته تا آنجا که اندوهی پیوسته بر دلشان نشسته و رنگ رویشان پریده و جانشان آب شده و از میان خلایق ناپدید گشته به‌طوری که با آنان آمیزش ندارند، ولی بیشتر مردم از این امر غافلند.

و واجب على كل ذي‌عقل و معرفة أن يحذر مولاه كما حذّره نفسه بقوله سبحانه: **وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ،**[2] **وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما فى اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ.**[3] و قال النبى ﷺ: **المؤمن لايسكن اضطرابه، و لا يأمن روعته حتى يجوز جسر جهنم.**

و بر هر عاقل و عارفی لازم است که از مولای خویش برحذر باشد چنان که خداوند او را از خویش برحذر داشته و فرموده: «و خداوند شما را از خویش برحذر می‌دارد»، «و بدانید که خداوند از باطن شما با خبر است، پس از او حذر کنید». و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اضطراب مؤمن فرو نمی‌نشیند و دلهره‌اش برطرف نمی‌شود تا از پل دوزخ عبور کند.

و قال يحيى‌بن معاذ: ان اللّه تعالى غيّب أشياء في أشياء: غيّب مكره في حلمه، و خداعه في لطفه، و عدله في كرمه، و خذلانه في أنواع نعمه، و سخطه في جميل ستره، و قطيعته في امهاله. فينبغي للعبد أن لايعتمد على حسن أوقاته، و كثرة حسناته. فكم من أحد تراه في زيّ المريدين و هو في علم اللّه من المطرودين و لايشعر أن اللّه تعالى ربما يزيّن عدوه بلباس أوليائه، ثم يرده آخر الأمر الى بُعده، و ربما يكسو وليّه بلباس أعدائه، ثم يردّه آخر الآخر الى حقايق قربه، لأنه هو يبدئ و

---

۱. اعراف، ۱۸۲.
۲. آل‌عمران، ۲۸.
۳. بقره، ۲۳۵.

یعید، یعنی یبدئ علی أولیائه صفات أعدائه، و علی أعدائه صفات أولیائه، ثم یعیدهم الی حقایق معلومة، و هو الفعال لما یرید باظهار فضله [فی أهل عدله، و اظهار عدله فی اهل فضله].

و یحیی بن معاذ گفته: خداوند چند چیز را در چند چیز نهان داشته است: مکر خود را در بردباریش، نیرنگ خود را در لطفش، عدل خود را در کرمش، رها کردن و یاری نرساندن بنده‌اش را در انواع نعمتش، خشم خود را در پرده‌پوشی نیکویش، و قطع رابطه با بنده‌اش را در مهلت دادنش نهان ساخته است. پس سزاوار است که بنده بر اوقات خوش و حسنات فراوانش اعتماد نورزد. زیرا بسا کسانی را می‌بینی که در هیئت مریدانند و حال آنکه در علم خدا از مطرودین‌اند و نمی‌دانند که خداوند بسا دشمن خود را به لباس دوستانش می‌آراید ولی سرانجام او را به بُعد و دوری از خود می‌رساند، و بسا دوست خود را به لباس دشمنانش درمی‌آورد، اما سرانجام او را به حقایق قرب خود می‌رساند، زیرا اوست که آغاز می‌کند و باز می‌گرداند، یعنی ابتدا صفات دشمنانش را بر دوستانش، و صفات دوستانش را بر دشمنانش آشکار می‌سازد، سپس آنان را به حقایق معلومی (که جایگاه واقعی آنها است) بازمی‌گرداند، و اوست که هر چه خواهد می‌کند، فضلش را در میان سزاواران عدلش، و عدلش را در میان سزاواران فضلش آشکار می‌سازد.

ألاتری أنه زیّن ابلیس بزینة عظمته، و هو فی سابق علم اللّه من أهل لعنته؟!، فستر علیه ما سبق منه الیه حتی أظهره علیه فی العاقبة. و کذلك زیّن بلعام باعور بأنواع ولایته، و هو عند اللّه من أهل نقمته. و غرق قارون فی بحر نعمته، و هو عند اللّه من أهل سخطه.

آیا نمی‌بینی که ابلیس را به زینت عظمتش آراست در حالی که او در علم ازلی خداوند از اهل لعنت او بود؟! اما علم ازلی خود را از او پوشیده داشت تا آنکه سرانجام او را از آن آگاه ساخت. همچنین بَلعام باعور را به انواع ولایت خود آراست در حالی که نزد خداوند سزاوار نقمت بود (و سرانجام به نقمت الهی گرفتار آمد). و قارون را غرق دریای نعمت خویش ساخت در حالی که نزد خداوند سزاوار خشم و کیفر بود (و سرانجام به کیفر خود رسید).

و قال أبوعبدالله عليه السلام: **لا يغرّنك عن الله أربعة أشياء: اظهاره لك ما لم‌تعلم، و ستره عليك ما قد علمت، و زيادته لك ما لم‌تشكره، و اعطاؤه اياك ما لم‌تسأله، فانما أراد الله تنبيهاً لك أو استدراجاً عليك.**

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: مبادا چهار چیز تو را نسبت به خداوند بفریبد: اینکه چیزی راکه نمی‌دانی بر تو آشکار سازد، و عیبی راکه خود می‌دانی بر تو بپوشاند، و بر نعمتی که شکر آن را به‌جا نیاورده‌ای بیفزاید، و چیزی راکه درخواست نکرده‌ای به تو عطا نماید. زیرا خداوند با این کار می‌خواهد تو را بیدار و آگاه سازد و یا غافلگیر نماید.

واعلم أن استدراج أهل الدنيا الركون اليها و الاصرار على الاعراض عن‌الله تعالى. و استدراج أهل العلم طلب الجاه و المنزلة عند الخلق. و استدراج أهل الاجتهاد الاستكبار و الاعجاب به. و استدراج المريدين تطلّعهم الى العطايا و الكرامات، و سكونهم اليها. و استدراج العارفين استغناؤهم بالمعرفة دون المعروف حتى جعلوا لها حدّاً و غاية و نهاية، و ظنّوا أنهم قد أحاطوا بها. فكل من كانت منزلته و درجته أعلى كان استدراجه أعظم و أدق.

و قال أبوسعيد الخراز: انك لو كنت تركت الدنيا و افتخرت بتركها فالفخر أعظم.

و بدان‌که غافلگیر شدن اهل دنیا به این است که به آن دل بندند و بر روی‌گردانی از خداوند اصرار ورزند. و غافلگیرشدن اهل علم به این است که در پی کسب جاه و مقام در نزد مردم روند. و غافلگیرشدن اهل کوشش در عبادت آن است که استکبار و خودبزرگ‌بینی پیدا کنند. و غافلگیرشدن مریدان الهی آن است که چشم به عطاها و کرامات خداوند دوزند و بدان دل‌خوش شوند. و غافلگیرشدن عارفان آن است که خود را با پیداکردن معرفت از خودِ معروف (خداوند) بی‌نیاز دانند تا آنجا که برای معرفت حد و غایت و نهایتی قرار دهند و پندارند که به همهٔ جوانب آن دست یافته‌اند. و هر کس که درجه و منزلتش بالاتر باشد غافلگیرشدنش بیشتر و دقیق‌تر است.

ابوسعید خراز گوید: اگر دنیا را ترک گویی اما به ترک دنیا افتخار کنی، زیان این افتخار از زیان دنیا دوستی بزرگ‌تر است.

## [مقامات سلوک]

ای **عزیز**، مقامات سلوك را خواجه نصیرالدین ﷺ در *أوصاف‌الاشراف* بالتمام ذکر نموده است، ولیکن صاحب بحرالخضمّ ذکر المقامات‌المذکورة و استشهد علیها من الکتاب العزیز، فقال: درجات السلوك تنتهی الی مائة درجة، کل درجة منها مقام من المقامات التی یصل الیها أهل السلوك و السیر الی‌اللّه. و اما السیر و السلوك فی اللّه فدرجاته و مقاماته غیر متناهیة.

... ولی صاحب کتاب *بحرالخضمّ* آن مقامات را ذکر کرده و برای هر یک از آنها شاهدی از قرآن کریم[1] آورده و گفته: درجات سلوک به صد درجه می‌رسد که هر درجه‌ای مقامی از مقامات است که اهل سیر و سلوک الی اللّه به آن واصل می‌گردند. اما درجات سیر و سلوک فی اللّه نامتناهی است.

۱. الیقظة، قال‌اللّه تعالی: **قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ.** (سبأ، ۴۶)
یَقَظه (بیداری) بگو: «تنها شما را به یک چیز نصیحت می‌کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید».

۲. التوبة، قال‌اللّه تعالی: **یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصوحاً.** (تحریم، ۸)
توبه (بازگشت از گناه): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خداوند توبه‌ای پاک و خالص کنید».

۳. المحاسبة، قال‌اللّه تعالی: **إِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً.** (اسراء، ۱۴)
محاسبه: «نامهٔ عملت را بخوان، همین بس که امروز خود حسابگر خویش باشی».

۴. الانابة، قال تعالی: **وَأَنیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ.** (زمر، ۵۴)
انابه (بازگشت به خدا): «و به سوی پروردگار خود بازگردید و تسلیم او شوید پیش از آنکه عذابتان فرارسد».

۵. التفکر، قال تعالی: **وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ.**
(نحل، ۴۴)

---

۱. بسیاری از آیاتی که آورده شده مناسب عنوان نیست و برخی را در پاورقی تذکر داده و از بقیه صرف‌نظر نمودیم.

تفکر: «و این ذکر (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه راکه به سوی آنان فرو فرستاده شده روشن سازی و شاید تفکر کنند».

۶. التذکر، قال تعالی: وَ ما یَذَّکَّرُ اِلّا اُولُوا الْاَلْبابِ. (آل‌عمران، ۷)

تذکر (یاد کردن): «و یاد نمی‌کنند مگر خردمندان».

۷. الاعتصام، قال تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً. (آل‌عمران، ۱۰۳)

اعتصام (چنگ زدن به ریسمان الهی): «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید».

۸. الفرار، قال‌اللّه تعالی: فَفِرُّوا اِلَی اللّهِ. (ذاریات، ۵۰) و معناه التوجه الیه.

فرار (گریز): «پس همگی به سوی خدا بگریزید»، یعنی به سوی خدا توجه کنید.

۹. الریاضة، قال تعالی: وَ الَّذینَ یُؤْتُونَ ما اَتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ. (مؤمنون، ۶۰)

ریاضت (برای تحصیل صدق و اخلاص): «و آنان که می‌دهند آنچه می‌دهند و در عین حال دل‌هاشان ترسناک است «که مبادا از ایشان پذیرفته نشود».

۱۰. السماع، قال‌اللّه تعالی: وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فیهِمْ خَیْراً لَاَسْمَعَهُمْ. (انفال، ۲۳) و المرادالاستماع.

سماع (شنوایی): «و اگر خداوند خیری در آنان می‌دید شنوایشان می‌ساخت». ومراد از سماع گوش‌دادن است.

۱۱. الحزن، قال اللّه تعالی: تَوَلَّوْا وَ اَعْیُنُهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً. (توبه، ۹۲)

حزن (اندوه): «...بازمی‌گردند در حالی که دیدگانشان از اندوه اشک می‌بارد».

۱۲. الخوف، قال تعالی: اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً. (دهر، ۱۰)

خوف (ترس): «ما از سوی پروردگار خود می‌ترسیم از روزی که بسیار دژم و درهم است».

۱۳. الشفقة،[1] قال تعالی: اِنّا کُنّا قَبْلُ فی اَهْلِنا مُشْفِقینَ. (طور، ۲۶)

شفقت (اشفاق، بیم): «همانا ما پیش از این در میان کسان خود بیمناک بودیم».

۱۴. الخشوع، قال تعالی: اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ اٰمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ. (حدید، ۱۶)

خشوع: (دل شکستگی) آیا اهل ایمان را هنوز وقت آن نرسیده که در برابر یاد خدا دل شکسته شوند»؟!

---

۱. الاشفاق ـ ظ

۱۵. الاخبات، قال تعالی: وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ. (حج، ۳۴)

اخبات (دلدادگی به خدا): «و دلدادگان به خدا را بشارت ده».

۱۶. الزهد، قال تعالی: لاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا. (طه، ۱۳۱)

زهد (عدم دلبستگی به دنیا): «دیدگان خود را ندوز به آنچه ما گروهی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم، که اینها زرق و برق زندگانی دنیاست».

۱۷. الورع، قال تعالی: وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ، وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. (مدّثر، ۴ و ۵)

ورع (پرهیزگاری): «و جامه‌ات را پاکیزه ساز، و از پلیدی دوری کن».

۱۸. التبتّل، قال تعالی: وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً. (مزّمّل، ۸) والتبتل الانقطاع بالكلية اليه تعالى.

تبتّل (از همه بریدن و به خدا پیوستن): «و کاملاً از همه ببُر و به خداوند پیوند».

و تبتّل انقطاع کامل به سوی خداست.

۱۹. الرجاء، قال تعالی: لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ. (احزاب، ۲۱)

رجاء (امیدواری): «...برای کسی که به خدا و روز قیامت امید دارد».

۲۰. الرغبة، قال تعالی: يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً. (انبیاء، ۹۰) و الرغبة الميل، و الرهبة الخوف.

رغبت: «ما را از روی میل و رغبت و بیم و ترس می‌خوانند». رغبت میل است، و رهبت ترس است.

۲۱. الرعاية، قال تعالی: فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها. (حدید، ۲۷) و هو أمر بحق الرعاية.

رعایت: «پس آن (رهبانیت) را چنان که باید رعایت نکردند».

۲۲. المراقبة، قال تعالی: فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ. (دخان، ۵۹) و هی دوام ملاحظة المقصود.

مراقبت و انتظار: «پس تو هم مراقب و منتظرِ (پیروزی) باش که آنان نیز مراقب و منتظرِ (پیروزی خود)اند. و آن پیوسته زیر نظر داشتن هدف است.

۲۳. الحرمة، قال تعالی: وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ. (حج، ۳۰)

حرمت (پاسداشت مقام حق): «و هر که حرمت‌های الهی را بزرگ شمارد و پاس بدارد برای او بهتر است».

۲۴. الاخلاص، قال تعالی: أَلا لِلّهِ الدّینُ الخالِصُ. (زمر، ۳) و الخالص هو الخالی عن الغش.

اخلاص: «هان، بدانید که دین و پرستش خالص فقط برای خداست». و عمل خالص عمل خالی از غش و ناراستی است.

۲۵. التهذیب، قال تعالی: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّیها، وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّیها. (شمس، ۹ و ۱۰) و التزکیة التهذیب.

تهذیب (پاک‌سازی نفس): «به تحقیق رستگار شد هر که نفس خود را پاک ساخت، و زیانکار گشت هرکه آن را بیالود». و تزکیه (که در آیه آمده) همان تهذیب است.

۲۶. الاستقامة، قال تعالی: إِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ. (فصلت، ۳۰)

استقامت: «آنان که گفتند: پروردگار ما اللّه است و سپس استقامت و پایداری نمودند فرشتگان بر آنها فرود می‌آیند».

۲۷. التوکل، قال تعالی: وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنونَ. (آل‌عمران، ۱۲۲)

توکل: «و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند».

۲۸. التفویض، قال تعالی: وَ أُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللّهِ. (غافر، ۴۴)

تفویض (واگذاری): «و من کار خود را به خداوند وامی‌گذارم».

۲۹. الثقة، قال تعالی: فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ. (قصص، ۷) و الالقاء من الثقة.

ثقه (اعتماد به خدا): «پس هرگاه بر او ترسیدی او را به دریا افکن». و به دریا افکندن از روی اعتماد به خداست.

۳۰. التسلیم، قال تعالی: فَلا وَ رَبِّکَ لایُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لایَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً. (نساء، ۶۵)

تسلیم: «نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان ندارند تا آنکه تو را در مشاجرات خود داور کنند، آنگاه از حکم تو کمترین دلتنگی در خود نیابند و دربست تسلیم حکم تو باشند».

۳۱. الصبر، قال تعالی: وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلاّ بِاللّهِ. (نحل، ۱۲۷)

صبر: «و صبر پیشه کن، و صبر تو جز به یاری خدا نیست».

۳۲. الرضا، قال تعالی: رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عنْهُ. (مائده، ۱۱۹) و الرضا باب اللّه الأعظم.

رضا(خوشنودی): «خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنود». و رضایت دروازهٔ بزرگ الهی است.

۳۳. الشکر، قال تعالی: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ. (ابراهیم، ۷)

شکر: «اگر شکرگزارید بر نعمت شما بیفزایم، و اگر ناشکری کنید عذاب من بسیار سخت است».

۳۴. الحیاء، قال تعالی: إِنَّ اللّهَ لایَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها. (بقره، ۲۶)

حیا (شرم): «خداوند شرم نمی‌کند از اینکه مثلی زند، پشه باشد یا بزرگ‌تر از آن».[1]

۳۵. الصدق، قال تعالی: فَلَوْ صَدَقُوا اللّهَ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ. (محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ۲۱)

صدق (راستی): «پس اگر با خدا راستی می‌ورزیدند برایشان بهتر بود».

۳۶. الایثار، قال تعالی: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ. (حشر، ۹)

ایثار (از خودگذشتگی): «و دیگران را بر خود مقدم می‌شمارند اگر چه خود نیازمندترند».

۳۷. الخُلق، قال تعالی: إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ. (قلم، ۴) و قال ﷺ: تخلّقوا بأخلاق اللّه.[2]

خلق (اخلاق نیکو): «همانا تو بر اخلاقی بزرگ قرار داری». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به اخلاق الهی آراسته شوید.

۳۸. التواضع، قال تعالی: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الأَرْضِ هَوْناً. (فرقان، ۶۳)

تواضع (فروتنی): «و بندگان خدای مهربان کسانی هستند که بر روی زمین با فروتنی راه می‌روند».

۳۹. الفتوة، قال تعالی: إِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً. (کهف، ۱۳)

فتوّت (جوانمردی): «اصحاب کهف جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما هم بر هدایتشان افزودیم».

---

۱. این آیه مناسب نیست و آیه‌ای است که خواجه عبداللّه انصاری در منازل‌السالکین آورده مناسب است: أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللّهَ یَرَیٰ. (علق، ۱۴): «آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند»؟!

۲. شرح منازل السالکین، ص ۲۳۵.

۴۰. الانبساط، قال تعالی: أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا إِنْ هِيَ إِلّا فِتْنَتُكَ. (اعراف، ۱۵۵)
انبساط (خوشدلی و نوعی گستاخی): «موسی گفت: آیا ما را هلاک می‌کنی به خاطر کاری که نابخردان ما انجام دادند؟! این نیست جز فتنه‌گری و آزمایش تو»!

۴۱. القصد، قال تعالی: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ... (نساء، ۱۰۰)
قصد: «و هر که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون رود آنگاه مرگ او فرا رسد اجرش با خداست».

۴۲. العزم، قال تعالی: فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل‌عمران، ۱۵۹)
عزم (شروع به کار): «پس هرگاه عزم کردی بر خداوند توکل کن، که خداوند اهل توکل را دوست دارد».

۴۳. الارادة، قال تعالی: يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ. (بقره، ۱۸۵)
اراده: «خداوند آسانی را برای شما اراده دارد و سختی را اراده ندارد».[1]

۴۴. الأدب، قال تعالی: وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ. (توبه، ۱۱۲)
ادب: «و آنان که حدود و احکام خدا را رعایت می‌کنند».

۴۵. اليقين، قال تعالی: وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ. (حجر، ۹۹)
یقین: «و پروردگارت را بپرست تا یقینت فرا رسد».[2]

۴۶. الأُنس، قال تعالی: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ. (بقره، ۱۸۶) و القرب موجب للأُنس.
اُنس: «و هرگاه بندگانم دربارهٔ من از تو پرسیدند بگو که من نزدیکم». و نزدیکی موجب انس است.

۴۷. الذكر، قال تعالی: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ. (کهف، ۲۴) أی اذا نسيت نفسك بالفناء.
ذکر (یادآوری): «و پروردگارت را یاد کن هرگاه فراموش کردی». یعنی هرگاه با فنای در ذات حق خود را فراموش کردی.[3]

---

۱. آیهٔ مناسب آن است که خواجه فرموده: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ. (اسراء، ۸۴): «بگو: هر کس بر اساس سرشت و ارادهٔ خود عمل می‌کند».
۲. مراد از یقین در این آیه مرگ است. و آیهٔ مناسب آن است که خواجه فرموده: وَ فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ. (ذاریات، ۲۰): «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین».
۳. این تفسیر درست نیست، زیرا مراد فراموشی نام پروردگار (ان‌شاءالله نگفتن) است نه فراموشی خود؛ چه فراموشی خود و فنای در ذات حق، عین ذکر حق است.

۴۸. الفقر، قال تعالی: أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ. (فاطر، ۱۵) و الفقر نهایة الفناء المؤدّی الی البقاء.

فقر (نیازمندی): «شما نیازمندان به خدایید». و فقر نهایت فناست که به بقا می‌انجامد.

۴۹. الغنیٰ، قال تعالی: وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَأَغْنیٰ. (ضحی، ۸)

غِنیٰ (بی‌نیازی): «و تو را نیازمند یافت و بی‌نیاز نمود».

۵۰. الاحسان، قال تعالی: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ. (الرحمن، ۶۰)

احسان (نیکی‌کردن): «آیا پاداش نیکی جز نیکی‌کردن است»؟!

۵۱. العلم، قال تعالی: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسماءَ کُلَّها. (بقره، ۳۱) وَ اتَّقُوااللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ. (بقره، ۲۸۲) وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً (کهف، ۶۵)

علم: «و همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت». «و از خدا پروا کنید، خدا هم به شما می‌آموزد». «و او را از نزد خود علمی داده بودیم».

۵۲. الحکمة، قال تعالی: وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً. (بقره، ۲۶۹)

حکمت (دانش راستین و مطابق واقع): «و هر که را حکمت دهند همانا خیر بسیاری به او داده‌اند».

۵۳. اللقاء، قال تعالی: فَمَنْ کانَ یَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ. (کهف، ۱۱۰)

لقاء (دیدار): «پس هر که امید دیدار پروردگارش را داشته باشد...».

۵۴. البصیرة، قال تعالی: قُلْ هٰذِهِ سَبیلی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلیٰ بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی. (یوسف، ۱۰۸)

بصیرت (بینش کامل): «بگو: این راه من است که من و پیروانم با بینش کامل به سوی خدا فرا می‌خوانیم».

۵۵. الفراسة، قال تعالی: إِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ. (حجر، ۷۵)

فراست (هوشمندی): «بی‌شک در این سرگذشت نشانه‌هایی برای هوشمندان است».

۵۶. التعظیم، قال تعالی: وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللّهِ. (حج، ۳۰) و قال: ما لَکُمْ لاتَرْجُونَ لِلّهِ وَقاراً. (نوح، ۱۳)

تعظیم (بزرگداشت): «و هر که حرمت‌های الهی را بزرگ شمارد...». «شما را چیست که وقار و احترامی برای خدا در نظر نمی‌آرید»؟!

۵۷. الالهام، قال تعالی: وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْوىٰها. (شمس، ۷ و ۸)

الهام: «و سوگند به نفس و آنکه آن را معتدل ساخت، پس کارهای زشت و نیکش را به او الهام نمود».

۵۸. السکینة، قال تعالی: هُوَ الَّذی أَنْزَلَ السَّکینَةَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیَزْدادُوا ایماناً مَعَ ایمانِهِمْ. (فتح، ۴) و السکینة الطمأنینة.

سکینه (آرامش): «اوست که آرامش را در دل‌های مؤمنان فروفرستاد تا بر ایمانشان افزوده شود». و سکینه اطمینان و آرامش است.

۵۹. الهمّة، قال تعالی: فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ. فَأَوْحیٰ إِلیٰ عَبْدِهِ ما أَوْحیٰ. (نجم، ۹ و ۱۰) و هذا غایة الهمّة.

همّت: «پس فاصلهٔ آن‌دو به اندازهٔ دو کمان یا کمتر بود، پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را که وحی کرد». و این نهایت همت است.

۶۰. المحبة، قال تعالی: فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ. (مائده، ۵۴)

محبت: «پس به زودی خداوند قومی را بیاورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند».

۶۱. الغیرة، قال تعالی: رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّاراً. (نوح، ۲۶) و هذا غایة الغیرة.

غیرت: «پروردگارا، احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار». و این نهایت غیرت است.

۶۲. الشوق، قال تعالی: مَنْ کانَ یَرْجُو لِقاءَاللّٰهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ. (عنکبوت، ۵) و هذا غایة الشوق.

شوق: «هر که دیدار خدا را امید دارد بداند که اجل الهی فرا خواهد رسید». و این نهایت شوق است.

۶۳. القلق، قال تعالی: وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضیٰ. (طه، ۸۴) و لایکون العجلة من القلق.

قَلَق (شوق بی‌صبرانه): «پروردگارا، به سویت شتاب کردم تا خشنود گردی». و عجله و شتاب تنها ناشی از شوق بی‌صبرانه است.

۶۴. العطش، قال تعالی: یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتّیٰ إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً. (نور، ۳۹)

عطش: «سراب را آدم تشنه آب پندارد، اما همین که به آن برسد آن را چیزی نیابد».

۶۵. الوجد، قال تعالی: وَ وَجَدَاللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ وَ اللّٰهُ سَریعُ الْحِسابِ. (نور، ۳۹)

وجد (آتش شوق): «و خدا را نزد آن بیابد و خداوند حساب او را کاملاً برسد و خداوند زود حساب است».[۱]

۶۶. الدهش، قال تعالی: فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ. (یوسف، ۳۱)

دَهَش (مدهوش شدن): «پس چون آن زنان یوسف علیه‌السلام را دیدند او را بزرگ یافتند و دست‌های خود را بریدند».

۶۷. الهَیَمان، قال تعالی: فَلَمّا تَجَلّیٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً. (اعراف، ۱۴۳)

هَیَمان (بی‌خود شدن): «پس چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را پاره پاره ساخت و موسی بی‌خود شد و بر زمین افتاد».

۶۸. البرق، قال تعالی: إِذْ رَأیٰ ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنّیٰ آنَسْتُ ناراً لَعَلّیٰ آتیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ. (طه، ۱۰)

برق (درخشش نور): «آنگاه آتشی را دید، به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم، شاید پاره‌ای از آن برایتان بیاورم».

۶۹. الذوق، قال تعالی: ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْکَریمُ. (دخان، ۴۹) و قال: فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ. (اعراف، ۲۲)

ذوق (چشیدن): «بچش، تو همانی که خود را توانمند و گرامی می‌دانستی». «و چون از آن درخت چشیدند».

۷۰. اللحظ، قال تعالی: فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی. (اعراف، ۱۴۳)

لَحْظ (نگاه): «پس اگر کوه بر جای خود ماند تو مرا خواهی دید».

۷۱. الوقت، قال تعالی: ثُمَّ جِئْتَ عَلیٰ قَدَرٍ یا موسیٰ. (طه، ۴۰) و القدر الوقت المعلوم.

وقت: «سپس بر اساس قَدَر آمدی ای موسی». و قَدَر وقت معلوم است.

۷۲. الصفاء، قال تعالی: وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ. (ص، ۴۷) و هذا یدل علی الصفاء.

---

۱. در اینجا وجد با وجود و وجدان (شماره ۹۵) یکی دانسته شده. ولی آیهٔ مناسب همان است که خواجه آورده: و رَبَطْنا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا (کهف، ۱۴): «و دل‌های آنان (اصحاب کهف) را محکم کردیم آنگاه که (به‌شوق الهی) قیام کردند...».

صفا: «و آنان نزد ما از برگزیدگان نیک بودند». و برگزیدگی دلالت بر صفا و پاکی نفس دارد.

۷۳. السرور، قال تعالی: قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا. (یونس، ۵۸) و الفرح السرور.

سرور (شادمانی): «بگو: پس باید به فضل و رحمت‌الهی شادمان باشند». و فرح سرور و شادمانی است.

۷۴. السرّ، قال تعالی: فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَىٰ. (طه، ۷) و السر باطن الشئ و حقیقته.

سرّ (راز نهان): «زیرا او راز نهان و نهان‌تر را می‌داند». و سر باطن یک چیز و حقیقت آن است.

۷۵. التنفس، قال تعالی: فَلَمّا أَفاقَ قالَ: سُبْحانَكَ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ. (اعراف، ۱۴۳) و هذا هو التنفس.

تنفس: «پس چون موسی به هوش آمد گفت: خدایا، تو منزهی، من به سویت توبه کردم». و این همان تنفس و آسایش روح است.

۷۶. الغربة، قال تعالی: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ. (نساء، ۱۰۰)

غربت: «...(ترجمه در شمارهٔ ۴۱ گذشت)»

۷۷. الغرق، قال تعالی: أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً. (کهف، ۷۱)

غرق (غرق دیدار بودن): «آیا این کشتی را سوراخ کردی تا اهل آن را غرق کنی؟! راستی که کاری شگفت و ناروا کردی»!

۷۸. الغيبة، قال تعالی: وَ تَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قالَ: يا أَسَفىٰ عَلىٰ يُوسُفَ. (یوسف، ۸۴)

غیبت (دوری و روی‌گردانی): «و یعقوب از فرزندانش روی گرداند و گفت: ای افسوس بر یوسف»!

۷۹. التمكن، قال تعالی: وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ. (یوسف، ۲۱)

تمکّن (قرار و آرامش): «و این چنین یوسف را در زمین تمکن دادیم (برای چند منظور) و برای آنکه او را از تعبیر خواب‌ها بیاموزیم».

٨٠. المكاشفة، قال تعالى: فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطائَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ. (ق، ٢٢)
مكاشفه: «پس پرده‌ات را از چشمت برداشتیم، پس دیده‌ات امروز تیزبین است».

٨١. المشاهدة، قال تعالى: اِنَّ فی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهیدٌ. (ق، ٣٧)

مشاهده: «بی‌شک در این سرگذشت‌ها یادآوریی است برای کسی که دلِ آگاه دارد یا گوش فرا دهد در حالی که حضور قلب داشته باشد».

٨٢. المعاينة، قال تعالى: ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأیٰ، أَفَتُمارُونَهُ عَلیٰ ما یَریٰ. (نجم، ١١ و ١٢)
معاینه: «دل پیامبر آنچه را او دید دروغ نپنداشت، پس آیا با او در آنچه می‌بیند مجادله می‌کنید»؟!

٨٣. الحياة، قال تعالى: اَوَمَنْ کانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ. (انعام، ١٢٢)

حیات (زندگانی): «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود...».

٨٤. القبض، قال تعالى: ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَیْنا قَبْضاً یَسیراً. (فرقان، ٤٦)
قبض (در این باب به معنی خاص خدا شدن): «سپس آن را به آسانی به سوی خودمان باز می‌گیریم».

٨٥. البسط، قال تعالى: بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ. (مائده، ٦٤)
بسط (دست و دل بازی و بخشندگی): «بلکه دو دست او گشاده است».

٨٦. السكر، قال تعالى: اَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا. (اعراف، ١٥٥) و هذا غاية السكر.
سُکر (مستی): «آیاما را هلاک می‌کنی به خاطر کاری‌که نابخردان ماکردند»؟! و این نهایت‌مستی است.

٨٧. الصحو، قال تعالى: فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ. (اعراف، ١٤٣) و الافاقة هی الصحو.

صَحْو (هوشیاری): «پس چون موسی افاقه یافت (به هوش آمد) گفت: تو منزهی، من به سویت توبه کردم». و افاقه همان هوشیاری است.

٨٨. الاتصال، قال تعالى: ثُمَّ دَنا فَتَدَلّیٰ فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَو اَدْنیٰ. (نجم، ٨ و ٩)
اتصال (پیوستگی): «سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد، پس فاصلهٔ آن‌دو به اندازهٔ دو کمان یاکمتر بود».

۸۹. الانفصال، قال تعالی: هٰذا فِراقُ بَیْنی وَ بَیْنِكَ. (کهف، ۷۸)

انفصال (جدایی): «این جدایی میان من و توست».

۹۰. المعرفة، قال تعالی: تَرىٰ أَعْیُنَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ. (مائده، ۸۳)

معرفت(شناخت): «می‌بینی که چشم‌هاشان اشک می‌بارد به خاطر شناختی که از حق پیدا کرده‌اند».

۹۱. الفناء، قال تعالی: كُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ، وَ یَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَالْإِكْرامِ. (الرحمن، ۲۶ و ۲۷)

فناء: «هر که بر روی زمین است فناپذیر است، و تنها ذات شکوهمند و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند».

۹۲. البقاء، قال تعالی: وَ اللّٰهُ خَیْرٌ وَ أَبْقىٰ. (طه، ۷۳) و البقاء معنوی و صوری.

بقاء: «و خداوند بهتر و باقی‌تر است». و بقا دو قسم است: معنوی و صوری.

۹۳. التحقیق، قال تعالی: أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟ قالَ بَلىٰ وَلٰكِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی. (بقره، ۲۶۰)

تحقیق: «آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی می‌خواهم دلم مطمئن شود».

۹۴. التلبیس، قال تعالی: وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ. (انعام، ۹)

تلبیس (به اشتباه افکنی): «و اگر پیامبر را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً او را به صورت مردی قرار می‌دادیم و باز هم همان اشتباهی را که اکنون می‌کنند برایشان فراهم می‌کردیم».

۹۵. الوجود، قال تعالی: لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحیماً. (نساء، ۶۴) والوجود و الوجدان بمعنی واحد.

وجود (یافتن): «حتماً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». وجود و وجدان به یک معنی است.

۹۶. التجرید، قال تعالی: فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ (طه، ۱۲). و النعل هو الدنیا و الآخرة، و الخلع منهما التجرید.

تجرید (برهنه شدن از همه چیز): «پس کفش خود را درآر». مراد از کفش دنیا و آخرت است، و درآوردن آن همان تجرید است.

٩٧. التفريد، قال تعالى: ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ. (انعام، ٩١) و هذا عین التفرید.

تفرید (یکتاشدن): «سپس رهاشان ساز تا در سخنان باطل خویش سرگرم باشند (و تو با خدای خود تنها بمان)». و این عین تفرید است.

٩٨. الجمع، قال تعالى: وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ رَمیٰ. (انفال، ١٧)

جمع (یکتادیدن): «و آنگاه که ریگ (به صورت مشرکان) پاشیدی تو نبودی که پاشیدی ولی خدا پاشید».

٩٩. التوحید، قال تعالى: شَهِدَاللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ. (آل‌عمران، ١٨) التوحید أول مراتبه التصدیق بأنه تعالى اله واحد، ثم یتیقن أنه لیس فی الوجود الّا اللّه و فیضه. و أعلى منه أن یفرّد الوجود عن الکل بحیث یعریه عن جمیع القیود، و یجعل أن لاوجود عارضی لشیء، فلا وجود فی الحقیقة غیره، فغیره لایسمی وجوداً حقیقةً. و أما الاتحاد فهو کون الشیء فی نفسه واحداً، فهو أبلغ من التوحید، لأن فیه شائبة کثرة دونه.

توحید (یکتایی): «خداوند و فرشتگان و صاحبان علم گواهی دهند که معبودی جز خدای یکتا نیست که قائم به عدل است». اول مرتبهٔ توحید تصدیق به آن است که خداوند یکی است، سپس یقین به آنکه در عالم وجود کسی جز خدا و فیض او نیست، و بالاتر از آن این است که وجود را از همه چیز جدا داند به‌طوری که آن را از همهٔ قیدها برهنه سازد، و باور دارد که هیچ وجود عارضی برای چیزی نیست، پس در حقیقت غیر خدا وجودی نیست، و غیر او را حقیقتاً وجود نخوانند. اما اتحاد آن است که چیزی فی نفسه یکی باشد، و این بلیغ‌تر از توحید است: زیرا در توحید شائبهٔ کثرت وجود دارد و در اتحاد نه.

١٠٠. الوحدة، قال تعالى: لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ. (آل‌عمران، ١٨)

وحدت: «هیچ معبودی جز او نیست».

و الوحدة نفی الاتحاد و نفی کل مقام سوی الوجود البحت، فیعدم عنده کل شیء، و ما بعده الّا مقام الفناء و هو نفی کل شیء عن مطمح النظر سوی الحق، فیکون المعاد الیه کما أن المبدأ منه.

و وحدت نفی اتحادِ (خالق و مخلوق) و نفی هر مقامی غیر از وجودِ صرف

است، و در این مقام همه چیز نابود است، و پس از این مقام تنها مقام فنا قرار دارد و آن این است که سالک جز حق هیچ نبیند، پس معاد به سوی خداست چنان که مبدأ از سوی اوست.

**[ترتیب منازل سلوک]**

هذا خلاصة المقامات، والغرض منها أن يتحقق عندك أن العالم الصورى كما أنه مظهر الأسماء الالهية فكذلك العالم المعنوى فانه أيضاً مظاهرها، و ان احصاء الأسماء لايتهيأ لأحد الّا بقيامه بهذه المقامات. و قد قالوا: ان المقامات تتعلق بسير الانسان من بدايته الى نهايته، و ذلك ينتهى الى هذا لا غير.

این خلاصهٔ مقامات است. و غرض از بیان آنها این است که بدانی چنان که عالم صوری مظهر اسماء الهی است، عالم معنوی نیز مظاهر اسماء الهی است، و شمارش اسماء خدا برای کسی میسر نمی‌شود مگر آنکه به همهٔ این مقامات بپردازد و برسد. و گفته‌اند: این مقامات متعلّق است به سیر انسان از آغاز تا انجام، و این سیر به همین جا می‌انجامد نه چیز دیگر.

و بيانه: انهم قالوا: للانسان فى سيره و سلوكه بداية و نهاية، و ما بينهما مراتب، و هى قد انحصرت فى عشرة: البدايات، و الأبواب، و المعاملات، و الأخلاق، و الاصول، و الأودية، و الأحوال، و الولايات، و الحقايق، و النهايات. و هذه العشرة صارت مائة، لأن كل واحد تحته عشرة، و المائة تجوز أن تصير ألفاً لدورانها فى المائة عشرة.

و بیانش آن است که گفته‌اند: انسان در سیر و سلوک خود آغاز و انجامی دارد و میان این دو مرحله هم مراتبی هست، و این مراتب منحصر است در ده مرتبهٔ اصلی: بدایات، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، اَودیه، احوال، ولایات، حقایق، نهایات. و این ده مرحلهٔ خود به صد مرتبه ارتقا می‌یابد، زیرا هر مرتبه‌ای دارای ده مرتبهٔ فرعی دیگر است، و این صد مرتبه نیز می‌تواند هزار مرتبه گردد، زیرا هر مرتبه ده مرتبهٔ فرعی دیگر دارد.

و تفصيلها: ان سير الانسان الى الحق بالباطن و ان كان مع استعانته بالظاهر،

لصعود الهيئات البدنية الى حيّز النفس و القلب، و هبوط الهيئات النفسانية و القلبية الى الظاهر للعلاقة بينهما. و مراتب غيوب الباطن بحسب الوجود ستّ: غيب الحس الظاهرى الذى هو غيب القوى الباطنية، و غيب النفس، و غيب القلب، و غيب العقل، و غيب الروح، و غيب الغيوب [الذى] هو غيب الذات الأحدية.

تفصيل اين مطلب آن است كه: سير انسان به سوى حق به‌وسيلهٔ باطن او صورت مى‌گيرد اگرچه باكمک اعضاى ظاهرى باشد، زيرا هيئات بدنى به جايگاه نفس و قلب صعود مى‌كند، و هيئات نفسى و قلبى نيز به جايگاه ظاهر هبوط مى‌كند به خاطر ارتباطى كه ميان باطن و ظاهر وجود دارد. مراتب غيب‌هاى باطن به حسب وجود شش تاست: غيب حس ظاهرى كه همان (مرتبهٔ) غيب قواى باطنى است، غيب نفس، غيب قلب، غيب عقل، غيب روح، غيب‌الغيوب كه همان غيب ذات احدّيت است.

و بحسب السير و الترقى يحصل للنفس مرتبتان دون مقام القلب، فانها قبل التوجه الى الحق أمارة بالسوء، ثم تصير لوامة، ثم تصير مطمئنة. و للقلب مرتبة فوق مقام العقل و دون مقام الروح يسمى السرّ، و هو عند ترقيه الى مقام الروح فى التجرد و الصفاء. و للروح مرتبة تسمى الخفاء، و هو عند ترقيه الى مقام الوحدة. فيكون له فى الغيب عشر مراتب، و له فى كل مرتبة قسم من الأقسام المذكورة تحتوى على عشرمقامات هى أمهات المقامات كلّها. و هذه العشرة تصير مائة، و المائة ألفاً.

و به حسب سير و ترقى، دو مرتبه براى نفس پيش از مقام قلب حاصل مى‌گردد، زيرا نفس پيش از توجه به حق نفس امّاره است، سپس نفس لوّامه و پس از آن نفس مطمئنه مى‌گردد. و قلب مرتبه‌اى دارد فراتر از مقام عقل و فروتر از مقام روح كه مقام «سرّ» ناميده مى‌شود، و اين به هنگام ترقى قلب در تجرد و صفاى خود به سوى مقام روح حاصل مى‌گردد. و روح نيز مقامى دارد به نام مقام «خفاء» و اين به هنگام ترقى روح به مقام وحدت حاصل مى‌شود. پس براى انسان در مراحل غيب ده مرتبه است (شش مرحلهٔ غيب باطن، و دو مرتبهٔ نفس، و مرتبهٔ سرّ و مرتبهٔ خفاء) و او در هر مرتبه‌اى يكى از اقسام

مذکور (در قبل) را داراست که مراتب اصلی است و آن مراتب نیز هر یک دارای ده مرتبهٔ فرعی است. بنابراین ده مرتبهٔ غیب به صد مرتبه و صد مرتبه به هزار مرتبه بالغ می‌گردد.

و تنتهی مقاماته و منازله الی غایة الکمال و نهایة الجلال. و یقول الانسان حینئذ بلسان الحال و المقال: **لیس وراء عبّادان قریة** و یقول: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً.**[۱] و یعرف سرّ قوله تعالی: **وَ کَذٰلِکَ نُری اِبراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ.**[۲] و یتحقق معنی **وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ.**[۳] و یتم قوله تعالی: **اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلیٰ اَهْلِها.**[۴]

و مقامات و منازل انسان به نهایت کمال و جلال می‌انجامد، و اینجاست که انسان به زبان حال و قال می‌گوید: «پس از عَبّادان، دیگر شهری نیست» و می‌گوید: «اگر پرده کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌گردد» و راز این آیه را می‌فهمد که فرموده: «و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمودیم» و معنای این آیه تحقق می‌یابد که: «و پروردگارت را بپرست تا یقینت فرا رسد»[۵] و این آیه تمامیت می‌یابد که: «خداوند شما را امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید».

و من منح الجهال علماً أضاعه　　و من منع المستوجبین فقد ظلم

«و هرکه علمی را به جاهلان ببخشد آن علم را تباه کرده، و هر که آن را از شایستگان دریغ دارد به آنان ستم نموده است».

## [انواع ریاضات]

و لایذهب علیک أن الوصول بهذه المقامات لایمکن الّا بالریاضات، و الریاضات ثلاث:

---

۱. شرح این میثم بر صد کلمهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام از حاحظ، کلمهٔ اول.
۲. انعام، ۷۵.
۳. حجر، ۹۹.
۴. نساء، ۵۸.
۵. چنان که مفسران فرموده‌اند مراد از یقین در این آیه «مرگ» است نه «یقین» به معنای علم قطعی و آگاهی از پس پردهٔ غیب.

و فراموشت نشود که وصول به این مقامات جز با تحمّل ریاضت‌ها ممکن نیست، و ریاضت‌ها سه قسم است:[1]

## [۱ـ ریاضات حکیمان]

ریاضات الحکماء، و هی المذکورة فی قوتی العلم و العمل بمراتبهما. فان القوة العلمیة هی المدرکة لما لیس للقدرة الاختیاریة فیه تصرف، و مراتبها أربع:

ریاضت‌های حکیمان، و آن در دو قوهٔ علم و عمل و مراتبی که دارند مذکور است. زیرا قوهٔ علمی قوه‌ای است که ادراک حقایقی می‌کند که از قدرت اختیار انسان بیرون است (شناخت «هست»ها)، و دارای چهار مرتبه است:

## [مراتب حکمت علمی]

**الاول** العقل الهیولانی، و هو کون النفس خالیة من جمیع العلوم بالفعل مع کونها قابلة لها، لأنها خلقت من مبدأ الفطرة عاریة عن جمیع التعقلات الّا أنها مستعدة لقبولها، قال‌اللّه تعالی: **اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ لاتَعْلَمُونَ شَیْئاً**.[2] و یسمونها المشکوة،[3] و سمیت عقلاً هیولانیاً، تشبیهاً لها بالهیولی الخالیة عن جمیع الصور القابلة لها، لخلوها عن العلوم و قبولها لها.

اول ـ عقل هیولانی، و آن این است که نفس، بالفعل خالی از همهٔ علوم است و بالقوّه قابلیت همهٔ آنها را دارد، زیرا نفس در آغاز آفرینش آن عاری از همهٔ تعلّقات است و فقط مستعد قبول آنها است. خداوند می‌فرماید: «شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید». و این مرحله را «مشکات (چراغدان)» یا «عقل هیولانی» نامند، زیرا شبیه به هیولاست که بالفعل خالی از همهٔ صورت‌ها و بالقوه قابل همهٔ آنها است، زیرا نفس در این حال از همهٔ علوم خالی است ولی استعداد قبولی آنها را دارد.

**الثانی** العقل بالملکة، و هو حصول العلوم الضروریة بالفعل و انطباعها فی النفس،

---

۱. ۱) ریاضات حکیمان. ۲) ریاضات عارفان، و قسم سوم ذکر نشده است.

۲. نحل، ۷۸.

۳. اقتباس از نور، ۳۵، و همچنین دو مورد بعد.

و سمی عقلاً بالملکة، لأن النفس لما حصّلت العلوم الضرورية ملكت بها الانتقال الى العلوم النظرية، و يسمونها الزجاجة.

دوم ـ عقل بالمَلَکه، و آن حصول بالفعل علوم ضروری و نقش بستن آنها در نفس است. و این را «عقل بالملکه» نامند از آن جهت که نفس چون علوم ضروری را دانست، به سبب آنها می‌تواند به علوم نظری انتقال یابد، و این مرحله را «زُجاجه (شیشه)» نامند.

**الثالث** العقل بالفعل، و هو حصول العلوم النظرية للنفس و انتقاشها فيها كالصورة في المرآة. و سمي بالفعل لأن النفس حصّلت بكسبها العلوم النظرية، و استفادتها بسبب الاستعدادات بالأفكار الصالحة بآلة العلوم الضرورية، فصارت أيّ وقت شاءت و أرادت حصّلتها؛ و يسمونها السراج و النور.

سوم ـ عقل بالفعل، و آن حصول علوم نظری و نقش بستن آن در نفس است مانند صورتی که در آینه نقش می‌بندد. و این را «عقل بالفعل» گویند از آن جهت که نفس با کسب علوم نظری و استفادهٔ آنها به سبب تنظیم مقدمات لازم از علوم ضروری به جایی می‌رسد که هر وقت بخواهد و اراده کند می‌تواند آنها را تحصیل (و احضار) کند. و این مرحله را «سراج (چراغ) و نور» نامند.

**الرابع** العقل المستفاد، و هو حصول العلوم النظرية و صيرورتها ملكة ثابتة في النفس لا يزول عنها. و سمي مستفاداً لأن النفس استفادته من المفارق المفيض عليها ما تستحقّه بسبب استعدادها؛ و يسمونها «نُورٌ عَلىٰ نُورٍ»[1] و بعض يجعل هذه المرتبة هي الثالثة و يقول: المستفاد استفادة النفس معرفة الانتقال من العلوم الضرورية الى تحصيل العلوم النظرية منها بترتيبها و تأليفها لتصير مستعدّة لقبول فيض المعارف عليها، و يجعل الثالثة هي الرابعة، لأن العلوم النظرية بالفعل للنفس، و انتقاشها فيها هو المطلوب الأعلى و المقصود بالذات من ذلك الترقي و التدرج، فليس وراءه شي الاّ مقامات المكاشفات.

چهارم ـ عقل مستفاد، و آن حصول علوم نظری است به گونه‌ای که ملکهٔ ثابت و زوال ناپذیر در نفس گردد. و آن را «عقل مستفاد» نامند از آن جهت که نفس از عقل مفارق که افاضه کنندهٔ علوم بر نفس است آنچه را که شایستهٔ آن است به

---

۱. نور، ۳۵.

سبب استعدادی که دارد استفاده می‌برد. و این مرحله را «نورٌ علی نور» نامند، و برخی این مرتبه را مرتبهٔ سوم قرار می‌دهند و می‌گویند: «مستفاد استفاده کردن نفس است معرفت انتقال از علوم ضروری به علوم نظری را با ترتیب و تألیف علوم ضروری، تا آنکه مستعد قبول فیض معارف بر خود گردد». و مرتبهٔ سوم (عقل بالفعل) را مرتبهٔ چهارم قرار می‌دهند، زیرا حصول بالفعل علوم نظری برای نفس و نقش بستن آن در نفس بالاترین مطلوب است و مقصود اصلی از آن ترقی و تدرج همین است، از این رو پس از این مرحله چیزی نیست مگر مقامات مکاشفات.

**[مراتب حکمت عملی]**

و أماالقوةالعملية فهی تعقل مایکون‌للقدرة و الاختیارفیه تصرف. و مراتبهاأیضاً أربع:

و اما قوهٔ عملی ادراک چیزهایی است که انسان قدرت و اختیار دخل و تصرف در آن را دارد (شناخت بایدها و نبایدها). و آن نیز دارای چهار مرتبه است:

**الاول** تهذیب الظاهر باستعمال الشرایع الحقة بعد معرفتها، و الالتزام بجمیع أحکامها، و المداومة علی الأعمال الصالحة بصورها الواردة فی الشریعة.

اول ـ تهذیب، و آن پیراستن و آراستن ظاهر است با به‌کار بردن شرایع حقّهٔ الهی پس از شناخت آن، و ملتزم بودن به جمیع احکام آن، و مداومت بر اعمال صالح به صورت‌هایی که در شریعت وارد است.

**الثانی** تخلیة النفس عن جمیع الرذائل و العیوب الخُلقیة بمجانبة طرفی الافراط و التفریط.

دوم ـ تخلیه، و آن پاک کردن نفس است از همهٔ رذایل و عیوب اخلاقی با دوری‌گزیدن از دو جانب افراط و تفریط.

**الثالث** تحلیة السرّ بالأخلاق الحمیدة و الخصال الکمالیة التی هی الوسط، او مقاربته بحیث یکون علی الطریقة المستقیمة و الجادة الوسطی التی هی صراط اللّه المستقیم، أو علی حاق الوسط.

سوم ـ تَحْلیه، و آن آراستن درون است به اخلاق ستوده و خصال کمال، که همان حد وسط یا نزدیکی به آن است به‌طوری که بر راه راست و جادهٔ میانه که راه راست الهی است قرار گیرد، یا بر حاقّ وسط در مسائل اخلاقی بایستد.

**الرابع** ما یحصل للنفس بعد ذلك من مشاهدة آثار الملكوت، و معاینة أنوار الجبروت الذی هو المقصود بالذات من هذه المجاهدات و ریاضات الشرع و هی العبادات بجمیع أقسامها و لواحقها.

چهارم ـ مشاهده، و آن مشاهدهٔ آثار ملکوت و معاینهٔ انوار جبروت است که برای نفس حاصل می‌شود، و آن مقصود اصلی از این مجاهدات و ریاضات شرعی است، یعنی عبادات با همهٔ اقسام و لواحق آنها.

**[۲ـ ریاضات عارفان]**

و ریاضات العارفین و هی أدق أنواع الریاضات، لأن حاصلها ارادة وجه اللّه تعالی و طلب مرضاته بمنع النفس عن الالتفات الی ما سواه، و اجبارها علی التوجه الیه حتی یصیر ذلك ملكة ثابتة للنفس. و تتم بازالة الموانع الخارجة و تطویع [النفس] الأمارة للنفس المطمئنة و تلطیف السرّ و تهیؤ النفس للانتقاش بالصور العقلیة و قبول الاشراقات العِلویّة بسرعة.

ریاضت‌های عارفان، و آن دقیق‌ترین انواع ریاضات است، زیرا حاصل آن طلب ذات حق و خشنودی اوست با منع کردن نفس از توجه به غیر او و مجبور ساختن آن بر توجه به او، تا این حالت به ملکهٔ ثابت در نفس تبدیل گردد. و این ملکه با برطرف کردن موانع خارجی، و رام کردن نفس اماره در برابر نفس مطمئنه، و مصفا کردن درون، و آماده نمودن نفس برای نقش پذیری از صُوَر عقلی و قبول سریع اشراقات آسمانی، حاصل می‌گردد.

فالأول بالزهد و هو التنزه عما یشتغل السرّ عن الحق. و الثانی بالعبادة المقرونة بالفكر لیكون مقبلاً علی الحق بالكلیة. و یعین علی الثالث بالفكر اللطیف المعتدل كمّاً و كیفاً ـ و انما یكون باعتدال البدن فی جمیع أحواله الشاغلة عن الادراكات العقلیة ـ فان هذه الأفكار تفید النفس هیئة نورانیة تعدّها لادراك مطالبها علی الوجه الأسهل. ثم ینتهی الی العشق العفیف و هو التابع شمایل المحبوب، فیحصل للنفس لطیفة شدیدة الشوق كثیرة الوجد ذات أُنس و رقّة، معرضة عما سوی المعشوق،

مقبلة بجملتها عليه، و ذلك موجب لانقطاعها عن جميع الشواغل البدنية، مقبلة على الامور الربانية الحقيقية.

مرحلهٔ اول با زهد حاصل می‌شود و زهد تصفیهٔ باطن است از آنچه که آن را از حضرت حق غافل و سرگرم می‌سازد. و مرحلهٔ دوم با عبادت همراه فکر به‌دست می‌آید، تا با تمام وجود به حق رو آورد. و مرحلهٔ سوم با کمک فکر و اندیشهٔ لطیف و معتدل از نظر کمّ و کیف حاصل می‌شود ـ و این فکر لطیف با اعتدال بدن در همهٔ احوالش که بازدارنده از ادراکات عقلی هستند صورت می‌گیرد ـ زیرا این‌گونه افکار هیئتی نورانی به نفس می‌بخشد که آن را برای ادراک مطالب خود به نحو آسان‌تر آماده می‌سازد. سپس به عشق پاک منتهی می‌شود که همان پی‌گیری شمایل محبوب است، و در نتیجه لطیفه‌ای با شوق فراوان و وجد بسیار و دارای انس و رقّت برای نفس حاصل می‌شود به‌طوری که از غیر محبوب روی می‌گرداند و با همهٔ وجود به او رو می‌آورد، و همین موجب می‌شود تا نفس از همهٔ مشغولیت‌های بدنی منقطع گردد و به امور ربانی حقیقی روی آورد.

و قد أشار مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام الى هذه الجملة فى بعض كلامه باشارة وجيزة جامعة لجميع هذه المقامات و زيادة أخرى فى قوله عليه السلام: **فاتّقوا اللّه عباداللّه، و فرّوا الى‌اللّه من اللّه.**[1] فان معنى الفرار الى اللّه هو الاقبال عليه بالكلية، و توجيه السر شطره بحيث لايكون له توجه ما الى غيره، و ذلك على مراتب:

و مولای ما امیرمؤمنان علیه‌السلام در یکی از سخنان خود با اشاره‌ای کوتاه که جامع همهٔ این مقامات و افزون بر اینها است به همین جمله اشاره کرده، آنجا که فرموده: «پس ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید، و از خدا به سوی خدا بگریزید». زیرا فرار به سوی خدا همان است که آدمی با همهٔ وجود به او روی آورد و باطن خود را متوجه او سازد به‌طوری که کم‌ترین توجهی به غیر او نداشته باشد. و این خود دارای چند مرتبه است:

### [مراتب سلوک عرفانی]

**أولها** الفرار من بعض آثاره الى البعض كالفرار من أثر غضبه الى أثر رحمته. و انما يكون بالتوبة الحقيقية عن الالتفات عما يصد عن التوجه اليه.

---

۱. نهج‌البلاغة، خطبهٔ ۲۴.

اول ـ فرار از برخی آثار خدا به برخی دیگر، مانند فرار از اثر خشم او به اثر رحمتش. و این با توبهٔ حقیقی از توجه به آنچه مانع توجه به خداست حاصل می‌شود.

**و ثانیها** أن یترقی السالك الی مرتبة عدم ملاحظة الأفعال، فیفنی عنده مشاهدتها بالکلیة، فیترقی بذلك فی درجات القرب المستلزم للارتقاء فی درجات المعرفة، فینتهی الی مصادر الأفعال، أعنی الصفات التی بها یقع الأفعال عند أهل ملاحظتها، فیفر حینئذ من بعض الی البعض کالاستعاذة من سخط‌اللّه بعفوه؛ و عفوه و سخطه صفتان بهما یحصل آثارهما عند مستحقهما.

دوم ـ آن است که سالک به مرتبه‌ای ترقی کند که نظر به افعال خدا نداشته باشد و مشاهدهٔ آنها به‌طور کلی نزد او فانی باشد، و بدین وسیله در درجات قرب که مستلزم ارتقا در درجات معرفت است بالا رود و به مصادر افعال ـ یعنی همان صفاتی که افعال در نظر بینندگانِ آنها از آن صفات صادر می‌شود ـ برسد، و آنگاه از یک صفت به صفت دیگر بگریزد، مانند پناه‌بردن از خشم خدا به عفو او. و عفو و خشم خدا دو صفتی هستند که آثار آنها به‌وسیلهٔ خودشان برای مستحق آنها حاصل می‌گردد.

**و ثالثها** أن یرتقی السالك الی مقام أعلی، بأن یطرح عنه ملاحظة الصفات أیضاً، و ینتقل الی ملاحظة الذات لاغیر. و حینئذ یکون الفرار منها الیها، لصیرورته فی مقام الوحدة الصرفة.

سوم ـ آن است که سالک به مقامی برتر بالا رود، یعنی نظر به صفات را نیز رها کند و به ملاحظهٔ ذات بپردازد و بس. در این هنگام فرار از ذات به خود ذات خواهد بود، زیرا سالک در مقام وحدت صرف قرار گرفته است.

و قد جمع نبینا ﷺ هذه المراتب الثلاث حین أمره اللّه تعالی بالقرب فی قوله تعالی: **وَاسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ**،[1] فسجد ﷺ و قال فی سجوده: **أعوذ بعفوك من عقوبتك**.[2] و ذلك هو المرتبة الاولی، أعنی الفرار من بعض أفعاله الی البعض، لأن العفو کما یکون صفة للعافی فقد یراد به أیضاً الأثر الحاصل عن صفة العفو؛ و کذلك العقوبة.

---

۱. علق، ۱۹.

۲. جامع‌الصغیر، ص ۶۰، و در آن به جای «بعفوك» «بمعافاتك».

و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این سه مرتبه را پیمود آنگاه که خداوند او را امر به قرب نمود و فرمود: «و سجده کن و تقرب بجوی»، و آن حضرت به سجده افتاد و در سجده گفت: «پناه می‌برم به عفو تو از عقوبت تو». و این همان مرتبهٔ اول است یعنی فرار از برخی افعال خدا به برخی دیگر، زیرا عفو همان‌گونه که صفت عفوکننده است گاهی مقصود از آن اثری است که از صفت عفو حاصل می‌گردد (فعل عفو)، و عقوبت نیز چنین است.

ثم لما زاد قربه و ترقّی فی درجاته ففنی عن مشاهدة الأفعال بالکلیة و صار انما یلاحظ مصادرها، أعنی الصفات الحاصل عنها تلك الافعال، فقال عند ذلك: **أعوذ برضاك من سخطك.**[1] و قد عرفت أن الرضا و السخط صفتان متضادتان هما مبدأ الآثار الصادرة عنها.

سپس چون قربش افزوده گشت و در درجات آن بالا رفت، به کلی از مشاهدهٔ افعال فانی شد و به ملاحظهٔ مصادر آن افعال ـ یعنی صفاتی که افعال از آنها حاصل می‌شود ـ منتقل شد، و در این مقام گفت: «پناه می‌برم به خشنودی تو از خشمت». و دانستی که خشنودی و خشم دو صفت متضادی هستند که مبدأ آثار صادرهٔ از آنها می‌باشند.

ثم لما زاد قربه و ترقّی الی مقام الفناء عن مشاهدة الصفات الی مقام ملاحظة الذات، و اقترب الی مشاهدة الحقیقة الواحدیة (الوحدانیة) الذاتیة قال: **و أعوذ بك منك.**[2] فراراً منه الیه؛ و ذلك مقام الوصول الی ساحل بحر العزة بعد قطعه بالسباحة المعنویة.

و باز چون قربش افزوده گشت و به مقام فنای از مشاهدهٔ صفات به مشاهدهٔ ذات رسید و به مشاهدهٔ حقیقتِ واحدیت ذاتی تقرب یافت گفت: «و پناه می‌برم به خودت از خودت» که فرار از ذات خدا به ذات خداست؛ و این مقام وصول به ساحل دریای عزت است پس از آنکه این دریا را با شنای معنوی پیمود.

ثم لما کان لذلك الوصول درجات لاتتناهی، و زاد القرب منه، و ارتقی من مرتبة السیر الی اللّه الی مرتبة السیر فیه، فقال: **لا أُحصی ثناءً علیك.**[3] و هو مقام حذف نفسه

---

۱. جامع‌الصغیر، ص ۶۰.
۲. همان.
۳. همان.

عن درجة الاعتبار، و اعراض منه عن التبجح بزينة الحق و حضور جماله فی ذاته. ثم قال بعد ذلك: **أنت كما أثنيت على نفسك.**[1] تكميلاً للاخلاص، و تجريداً له عن شوايب الغيرية.

آنگاه چون برای این وصول درجات نامتناهی هست، و آن حضرت به قربش افزوده گشت و از مرتبهٔ «سیر الی اللّه» به مرتبهٔ «سیر فی‌اللّه» ارتقا یافت، گفت: «من نمی‌توانم آن‌گونه که باید تو را بستایم». و این مقام حذف خود از درجهٔ اعتبار و اعراض از فخر و خودفروشی به زینت حق، و حضور جمال حق در ذات او بود. سپس گفت: «تو آن‌گونه‌ای که خود، خویش را ستوده‌ای» و این را برای تکمیل اخلاص و تجرید ذات حق از شوایب غیریت گفت.

فعلم من ذلك أن قوله ﷺ: **ففروا الى اللّه من اللّه** أمر بالترقی الی المرتبة الثالثة من المراتب المذكورة. و ما نهجه ﷺ لهم و أوضحه و أشار الی تعیین سلوكه هو الصراط المستقیم و السبیل العدل المجانب لطرفی الافراط و التفریط المؤدیین الی المضلة.

پس دانسته شد که «از خدا به سوی خدا بگریزید» امر به ترقی در درجات توحید است تا مرتبهٔ سوم از مراتب مذکور (فنای در ذات). و آنچه آن حضرت برای مردم ترسیم کرد و روشن نمود و به تعیین سلوک آن اشاره فرمود همان راه راست و میانه است که از افراط و تفریط که به گمراهی می‌انجامد به دور است.

و لما تبین أن سلوك هذا السبیل انما یكون بالامور الثلاثة أعنی الزهد الذی هو حقیقة فی ازالة الموانع، و العبادة التی هی فی الحقیقة تطویع النفس الأمارة بالسوء للنفس المطمئنة، و الفكر اللطیف المستتبع للعشق العفیف، المستلزم لدوام التوجه نحو المعشوق و عدم الغیبة عنه فی جمیع الأوقات و الأحوال (و)[2] علم أیضاً أنّ هذه الثلاثة هی التی علیها مدار الریاضة.

و چون روشن گشت که پیمودن این راه فقط با سه چیز ممکن است ـ یعنی «زهد و پارسایی» که حقیقت در ازالهٔ موانع است، و «عبادت» که در حقیقت رام کردن نفس امّاره در برابر نفس مطمئنه است، و «فکر لطیف» که عشق پاک را به دنبال دارد و مستلزم توجه دائمی به معشوق و غایب نبودن از او در همهٔ اوقات و احوال است ـ دانسته می‌شود که این سه چیز محور ریاضت است.

---

۱. جامع‌الصغیر.

۲. ظاهراً زیاد است.

فالأول بالتقوى فانها مستلزمة للزهد الحقيقى الذى هو معنى حذف الموانع الداخلة و الخارجة. و الثانى بسلوك سبيل اللّه الذى به يتعين تطويع الأمارة للمطمئنة حتى تصير منقادة لها. و الثالث بالفرار الى اللّه الذى يتعين به توجيه السر اليه و الاقبال بالارادات و العزايم عليه. و بهذه الأغراض الثلاثة تتم الرياضة و يحصل التوجه نحوها، المستلزم لكمال الاستعداد للوصول الى الحضرة الالهية و القبول للفيض من العنايات الربانية، و به يتم الكمال الأعلى و المقصود الأسنى. ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ.[1]

اما اولى (زهد) با تقوا حاصل می‌شود، زیرا تقوا مستلزم زهد حقیقی است که همان حذف موانع داخلی و خارجی است. و دومی (عبادت) با پیمودن راه خدا به‌دست می‌آید که بدان سبب نفس امّاره در برابر نفس مطمئنه رام می‌گردد و سر به فرمان آن می‌آورد. و سومی (فکر لطیف) با فرار به سوی خدا حاصل می‌شود که بدان سبب می‌توان باطن را به خدا متوجه ساخت و با اراده‌های قوی و عزم‌های آهنین به سوی خدا روی آورد. و با این اغراض سه‌گانه ریاضت کامل می‌شود و توجه به آن حاصل می‌گردد، که این خود مستلزم کمال استعداد برای وصول به حضرت الهی و قبول فیض از عنایات ربانی است، و به این واسطه کمال اعلی و مقصود والا به‌دست می‌آید، «این فضل و بخشش خداست که آن را به هر که خواهد می‌دهد، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگ است».

فمتى بلغ السالك هذا الحد من الرياضة، و وصل الى هذا المقام بالمجاهدة، عنّت له الخلسات من أطلاع نور الحق لذيذة كلها (كأنها) بروق تومض اليه، و تسمى هذه البروق [أوقاتاً]، فهى مرتبة المبتدئين الحاصلة لهم فى أول زمان، و هى أول درجات الوجدان الحاصل بعد حصول الاستعدادات المستفادة بالارادة و الرياضات.

و هرگاه سالک به این حد از ریاضت رسید و با مجاهده و کوشش به این مقام دست یافت، خلسه‌هایی لذت‌بخش از افق نور حق بر او خودنمایی می‌کند و مانند برق درخشیدنی گیرد و پنهان گردد. و این حالت نزد عارفان «وقت» نامیده

---

۱. جمعه، ۴.

می‌شود. و این مرتبهٔ مبتدیان است که در آغاز زمان سلوک برای آنها حاصل می‌شود، و این اولین درجات وجدان و یافتن است که پس از حصول استعداداتی که با اراده و ریاضات حاصل گشته به‌دست می‌آید.

و لاتزال هذه الأنوار البرقية والخطفات الالهية يتزايد بتزايد الاستعداد، و تكثر عليه كلما أمعن فی الارتياض. فاذا توغل ربما تغشاه سكون، فيكون فی حالة من نظره عن عبرة، و سكوته عن خبرة، بحيث كلما لمح شيئاً من العالم الجسمانی رجع عنه الی العالم الروحانی، متنكراً بعض أحواله، فيغشاه غاش، فيكاد يری الحق فی كل شیء، الّا أنه ربما انزعج أحياناً عند مفاوضة الانوار العقلية. فاذا دام تواليها بداوم الرياضة زال ذلك الانزعاج. فاذا استمرت رياضته و طالت حتی ثبتت تلك الانوار الخاطفة سمی «سكينة» حتی يصل الی مطلوبه من الاتصال بالجواهر العقلية، فيصير كمرآة مجلوّة تحاذی شطر الحق، فتتوالی عليه اللذات العقلية و المسرّات الروحانية.

و این انوار درخشنده و پرتوهای الهی که می‌درخشد و پنهان می‌شود با افزایش یافتن استعداد سالک رو به‌فزونی می‌گذارد، و هر چه سالک بیشتر ریاضت کشد این انوار فزون‌تر می‌گردد. پس هرگاه غرق در ریاضت شد بسا که سکون و آرامشی او را فرا می‌پوشد و او در حال کسی قرار می‌گیرد که نظرش از روی عبرت و سکوتش از روی آگاهی است، به‌طوری که هرگاه چیزی از عالم جسمانی را بنگرد به عالم روحانی متوجه می‌شود و برخی از احوالش قابل توجیه برای دیگران نیست، و باز هم از این حالات به او دست می‌دهد تا جایی که نور حق را در همه چیز می‌نگرد، جز اینکه بسا هنگام برخورد با این انوار عقلی بی‌قرار و ناآرام می‌شود. پس هرگاه با ریاضت مداوم تابش این انوار ادامه یافت این حالت ناآرامی و بی‌قراری از او برطرف می‌شود. پس چون ریاضتش ادامه یافت و طولانی شد تا آنجا که این انوارِ گاه و بی‌گاه پایدار و همیشگی شد این حالت را «سکینه (آرامش)» نامند، و این ادامه یابد تا جایی که به مطلوب خود که اتصال به جواهر عقلی است برسد، و سالک مانند آینهٔ پاک و صیقلی می‌شود که در برابر حق قرار می‌گیرد و پیوسته لذات عقلی و شادمانی‌های روحانی در او منعکس می‌گردد.

ثم انه حينئذ يصير له نظران: نظر الی الحق، و نظر الی نفسه. فلايزال الفيض

یتوالی علیه حتی یغیب عن نفسه فیلحظ جناب القدس فقط، و ان لحظ نفسه فمن حیث هی لاحظة للحق لامن حیث منتقشة متزینة منه، لأن ملاحظة المتوجه تستلزم ملاحظة المتوجه‌الیه فهی غیرمنفکة عنها. و هذه آخر درجاته التی تنتهی الی الحق حتی ینتهی الی الفناء.

آنگاه برای سالک دو نظر پیدا می‌شود: نظری به حق و نظری به خود. و پیوسته فیض الهی بر او فرو می‌بارد تا جایی که سالک از خود غایب می‌شود و فقط جناب قدس الهی را می‌بیند، و اگر هم خود را ببیند از آن جهت است که خود را بینندهٔ حق می‌داند نه از آن جهت که نقش‌پذیر و آراسته به جلوه‌های الهی است، زیرا مشاهدهٔ توجه‌کننده مستلزم مشاهدهٔ توجه‌شونده است و این دو مشاهده از یکدیگر جدا نیستند. و این آخرین درجاتی است که به حق منتهی می‌گردد تا جایی که سالک به فنای مطلق برسد.

و تحقیقه أن العارف اذا تخلی عما سوی الحق، و انقطع عن نفسه، و اتصل بالحق، فهو حینئذ یری [أن]کل قدرة مستغرقة فی القدرة الالهیة، وکل علم مستغرق فی علمه المحیط بالعلم، و کذا الارادة، بل یری [أن]کل وجود و کمال قاهر له و محیط به [و] مشتمل علیه، فیصیر الحق تعالی بصر هذا العارف و سمعه و یده و رجله و قدرته و علمه، کما جاء فی الخبر: **لا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل حتی أحبّه، فاذا أحببته صرت بصره الذی یبصر به، و سمعه الذی یسمع به، ویده التی یبطش بها، و رجله التی یمشی بها.**[1] و کذلك فی جمیع النعوت و الاوصاف.

تحقیق این مطلب آن است که وقتی عارف از غیر حق برید و از خود جدا شد و به حق پیوست، در این حال می‌بیند که همهٔ قدرت‌ها غرق در قدرت الهی و همهٔ علم‌ها غرق در علم محیط به علم اوست و همچنین است اراده؛ بلکه هر وجود و کمالی را قاهر بر خود و محیط به خود و مشتمل بر خود می‌بیند، و در نتیجه حق‌تعالی چشم و گوش و دست و پا و قدرت و علم او می‌شود، چنان که در خبر آمده که خداوند می‌فرماید: «بنده پیوسته با انجام اعمال مستحبی به من نزدیک می‌شود تا جایی که او را دوست می‌دارم، و چون دوستش داشتم چشم بینا و

---

۱. *جامع‌الاصول*، ج ۹، ص ۵۴۲ به نقل از *صحیح بخاری*، کتاب الرقاق، باب التواضع. و نظیر آن در *کافی*، ج ۲، ص ۳۵۲.

گوش شنوا و دست کارساز و پای‌روندهٔ او می‌گردم». و همچنین است در همهٔ صفات و اوصاف.

فیصیر السالك العارف متخلقاً بأخلاق اللّه جل و علا، و شاهد تکثرها بالنسبة الی الممکنات، و اتحادها بالنسبة الی مبدأ الکل الواحد من جمیع الوجوه. فلایصیر فی هذا المقام واصف و لا سالك و لا مسلوك و لا عارف و لا معروف و هو مقام الاتحاد. فهذا العارف الواجد للعرفان کأنه لم‌یجده بل لم‌یجد الّا درجات السلوك فیه، و هی درجات التجلیة بالامور الوجودیة، و تسمی هذه الدرجة بـ«الفناء فی التوحید» و هو الاتصال التام بالحق تعالی و السلوك فیه، و الاستغراق فی مشاهدته مع الغیبة عن الشعور بذاته، و هی غیر متناهیة بالنسبة الی شدة نورانیته تعالی الغیر المتناهیة.

در این حال سالک آراسته به اخلاق الهی می‌گردد و این اخلاقیات و صفات را نسبت به ممکنات، متکثّر و نسبت به مبدأکل که از همه جهت واحد است یگانه می‌بیند. پس در این مقام، دیگر نه واصفی هست، نه سالکی، نه مسلوکی، نه عارفی و نه معروفی، و این مقام اتحاد است. بنابراین عارفی که به عرفان دست یافته گویا آن را نیافته بلکه فقط درجات سلوک در آن را یافته، و آنها درجات آراستگی به امور وجودی است، و این درجه را «فنای در توحید» نامند، و آن اتصال کامل به حق‌تعالی و سلوک در او و غرق‌شدن در مشاهدهٔ اوست با آنکه آگاهی از ذات او ندارد، و ذات حق نسبت به شدت نورانیت نامتناهی خود نامتناهی است.

و لایمکن التعبیر عن هذه الدرجات العظیمة و المراتب الجلیلة، لأن العبارات وضعت للمعانی المتصورة لأرباب اللغات بالقوی البدنیة الخیالیة و الوهمیة، و هذه الدرجة لایمکن أن‌یصل الیها الّا السالك الغائب عن نفسه، الذی لم‌یدرك ذاته لشدة استغراقه بالحق، فکیف یمکنه أن یعبّر عنها بالعبارات اللفظیة المحتاجة الی الآلات الجسمانیة و القوی البدنیة؟ فوضع الألفاظ لتلك الدرجات، و التعبیر عنها بالعبارات محال. و لهذا قال الشیخ الرئیس: «لایفهمها الحدیث، و لاتشرحها العبارة، و لاتکشف عنها المقال، و لایعبرعنها غیر الحال. و من أحب أن یعرفها (یتعرفها) فلیتدرج الی أن یصیر من أهل المشاهده دون المشافهة، و من الواصلین الی

العين دون السامعين للأثر»[1] فان ما يمكن أن يعاين بعين اليقين لايمكن أن يعاين بعلم اليقين.

و تعبیر از این درجات عظیم و مراتب جلیل ممکن نیست، زیرا عبارات برای معانی وضع شده که برای ارباب لغت با قوای بدنی خیالی و وهمی قابل تصور است، اما این درجه‌ای است که بدان نمی‌رسد جز سالکی که از خویش غایب شده و به جهت آنکه غرق ذات حق شده دیگر خویش را درنمی‌یابد، پس چگونه سالک می‌تواند این درجه را با عبارات لفظی که محتاج آلات جسمانی و قوای بدنی است توضیح دهد؟ بنابراین وضع الفاظ برای بیان این درجات، و تعبیر از این درجات با عبارات لفظی محال است. از این‌رو بوعلی سینا گوید: «گفت‌وگو این درجه را تفهیم نتواند کرد، و عبارت شرح آن نتواند داد، و سخن پرده از روی آن بر نمی‌دارد، و جز «حال» آن را بیان نتواند کرد (یا سخنِ از آن جز خیال نشان ندهد) و هر که خواهد آن را بشناسد باید به تدریج پیش رود تا از اهل مشاهده (دیدار) گردد نه اهل مشافهه (گفت‌وگو)، و از کسانی باشد که به عین آن رسند نه اثر آن بشنوند» زیرا چیزی که ممکن است با عین الیقین دیده شود ممکن نیست با علم الیقین دیده شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## [منازل سالکان]

و ان أردت تفصيل هذه المراتب فاعلم أن لأهل السلوك منازل:

فأولهم أهل البدايات و هم أهل الأنوار اللامعة و الخطفات الشارقة، و هو المراد بقولهم (بقوله) «عنّت لهم خلسات من أطلاع نور الحق عليه لذيذة».[2] و الخلسات جمع خلسة و هی هنا جذب النفس عن البدن و متعلقاته، فتومض له تلك الأنوار ساعة بمعنى تظهر عليه أحياناً و تغيب أحياناً.

و اگر تفصیل این مطلب خواهی، بدانکه سالکان را چند منزل است:

اول ـ اهل بدایات هستند یعنی تازه‌کارانی که انوار جهنده و پرتوهایی که می‌درخشد و نهان می‌گردد برایشان ظاهر می‌شود، و چنین کسی منظور است از

---

۱. اشارات، ج ۳، ص ۳۹۰، و در آن: و لانكشف عنها المقال غير الخيال.
۲. همان، ۳۸۴.

اینکه گفته: «خلسه‌هایی لذت‌بخش از افق نور حق بر او خودنمایی می‌کند». و خلسات جمع خلسه است و مراد از آن در اینجا مجذوب‌شدن نفس و غافل شدن آن است از بدن و متعلّقات آن، که در این حال آن‌گونه انوار گاهی برایش آشکار می‌شود و گاه نهان می‌گردد.

**و ثانیهم** أهل الثوانی و هم أهل الجمع، و أشار الیهم بقوله «فیصیر الحق بصر هذا العارف و سمعه کما فی الحدیث المشهور». و هو فی مقام جمع ذات السالك و ذات الحق باعتبار ظهور الآثار فیه، کظهور آثار النار فی الحدیدة المحماة باجتماع النارية مع جرمها، فأثرت کآثارها من الاحراق و الاسخان؛ و الیه الاشارة فی الکتاب العزیز بقوله: وَ ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی،[1] و فی قوله ﷺ فی حق علی علیه السلام: «ما أنا انتجیته ولکنّ اللّٰه انتجاه»،[2] و قول علی علیه السلام: **ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة بل بقوة ربانیة**[3] اشارة الی هذا المقام.

دوم ـ اهل ثوانی، یعنی کسانی که در مرتبهٔ دوم قرار دارند و اهل جمع‌اند، چنان که گفته: «حضرت حق چشم و گوش این عارف می‌شود؛ چنان که در حدیث مشهور آمده است». و این در مقام جمع ذات سالک با ذات حق است به اعتبار ظهور آثار ذات حق در او، مانند ظهور آثار آتش در آهن تفتیده به اعتبار جمع شدن آتش با جرم خود با آهن، که در این صورت آهن هم مثل آتش می‌سوزاند و گرم می‌کند. و در قرآن کریم به همین معنی اشاره دارد که فرموده: «و آنگاه که ریگ (به صورت مشرکان) پاشیدی تو نپاشیدی بلکه خدا پاشید». و نیز این سخن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در ذیل آیهٔ نجوا) که دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: «من با او راز نگفتم بلکه خدا با او راز گفت» و فرمایش علی علیه‌السلام که: «من درِ قلعهٔ خیبر را با نیروی جسمانی از جای نکندم بلکه با نیروی ربانی کندم» اشاره به همین مقام دارد.

**و ثالثهم** أهل الفرق، و ذلك عند مشاهدة هذا السالك للحق تعالی فی کل شیء، فیلاحظه فی المرایا المتعددة و المظاهر المتکثرة باعتبار ظهورها به باعتبار النسبة الایجادیة و ظهوره بها باعتبار التجلی فیها. و هذا المقام و الذی قبله فی مرتبة

---

۱. انفال، ۱۷.
۲. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۹.
۳. امالی صدوق، مجلس ۷۷، ص ۴۶۱ با اندکی تفاوت.

واحدة، فهو مقام أهل التوسط، و هوالمقام الثانی بعد مقام أهل البدایات، و یتفاوت أهله فیه باعتبار شدة الاستعداد و ضعفه.

سوم ـ اهل فرق، و آن وقتی است که سالک حق‌تعالی را در همه چیز مشاهده می‌کند، از این رو او را در آینه‌های متعدّد و مظاهر متکثّر ملاحظه می‌کند به اعتبار ظهوری که این مظاهر به سبب او دارد، بدین اعتبار که حق‌تعالی نسبت ایجادی با آنها دارد و نیز به اعتبار ظهور حق‌تعالی به آن مظاهر به اعتبار اینکه در آنها تجلی نموده است. و این مقام با مقام پیشین در یک مرتبه قرار دارد که مقام اهل وسط است و آن مقام دوم پس از مقام اهل بدایات است، و تفاوت اهل این دو مقام به اعتبار شدت و ضعف استعداد آن است.

و رابعهم أهل الفرق و الجمع، و هو مقام جمع الجمع، و ذلك عند قوة استعداد السالك و عدم اشتغاله بمقام عن ملاحظة المقام الآخر، بل له من القوة الاستعدادیة ما تقبل فیضمها علیه معاً، فلایشغله تعدد المظاهر و المرایا، و ظهوره فیها فی نظره عن اتحادها و انطوائها فی عظمته القیومیة، فیشاهده واحداً غیرمتعدد باعتبار اختفاء المظهر و المرآة فی الظاهر و المرئی و استیلائه علیها، فیری الکل واحداً. و هذا مقام عزیز جداً هو أعلی المقامات لقوة استعداد صاحبه و شدة جلاء نفسه و سرعة انتقالها و عدم اشتغالها بحال عن حال و بمقام عن مقام، فهو مقام الجمعیة التامة، و مقام أهل الحقایق من أهل التوحید.

چهارم ـ اهل فرق و جمع، و آن مقام جمع‌الجمع است. و این مقام زمانی حاصل می‌شود که استعداد سالک قوّت می‌گیرد و با بودن در مقامی از مقام دیگر غفلت نمی‌ورزد، بلکه قوت استعدادی او به حدّی است که هر مقامی را به ضمیمهٔ مقام دیگر دارا می‌شود، بنابراین تعدّد مظاهر و مرایا او را سرگرم نمی‌سازد، و ظهور حق در آن مظاهر در نظر او به جهت اتحاد آنها و انطوای آنها در عظمت قیّومی حق است، از این‌رو حق را یکی می‌بیند نه متعدّد، به اعتبار آنکه مظهر و مرآة در ظاهر و مرئی پوشیده‌شده و ظاهر بر مظهر غلبه دارد، از این جهت همه را یکی می‌بیند. و این مقامی جداً کمیاب است و بالاترین مقامات است به جهت قوّت استعداد و شدت صفای نفس و سرعت انتقال صاحب آن و بدین جهت که وی به حالی از حال دیگر و به‌مقامی از مقام دیگر باز نمی‌ماند، و این مقام جمعیت تامّه و مقام به حقایق رسیدگان از اهل توحید است.

و خامسهم أهل التحیر، و الی هذا المقام أشار ﷺ بقوله: اللّهم زدنی فیكَ تحیُّراً.[۱] و هذا انما یکون عند الانقطاع عن السلوك الی اللّه بالسلوك فیه، لأن ذلك مقام الدهشة و الوقوف و التحیر، و ذلك عند مشاهدة هذا السالك أنوار الذات الالهیة و اشراقات الاضواء اللامعة الربانیة التی هی الحجب النوریة المشار الیها فی قوله ﷺ: لو کشفها عن وجهه لأحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه.[۲]

پنجم اهل تحیّر و به این مقام اشاره فرموده رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این دعایش: «خدایا تحیّر مرا در خودت افزون ساز». و این هنگامی است که سالک از «سلوک الی اللّه» به «سلوک فی اللّه» می‌رسد، و این مقام دهشت و ایستایی و تحیّر است، و این وقتی است که سالک انوار ذات الهی و اشراقات پرتوهای درخشان ربانی را که همان حجاب‌های نورانی است مشاهده می‌کند، حجاب‌هایی که معصوم دربارهٔ آن فرموده است: «اگر خداوند آنها را از چهرهٔ خود کنار زند درخشش‌های چهرهٔ او آنچه را که چشم آفریدگان بدان می‌افتد خواهد سوخت».

و ذلك ماداموا فی عالم الغربة و التعلق بالجسمانیات، فأما اذا حصل التجرد الحقیقی و الانسلاخ عن النواسیت بالکلّیة فان لسالك حینئذ یقوی علی مشاهدة هذه الأنوار و مطالعة هذه الأضواء بقوة استعداده و شدة انسلاخه، لکنه مقام مدهش و منزل محیّر لتحیر النفس حینئذ فی الکمالات الالهیة التی هی غیرمتناهیة، و هذا أول (مراتب)[۳] مقام أهل النهایات، و یسمی «درجات التجلیة» و هو تجلی أنوار الذات الالهیة للنفس لا باعتبار واسطة تشاهدها النفس فیها، بل انما تشاهدها فی مراتبها الکاملة.

و این تا زمانی است که سالکان در عالم غربت و تعلّق به جسمانیت قرار دارند، اما وقتی تجرّد حقیقی و جدایی کلی از عالم ناسوت حاصل شد در آن حال سالک توان مشاهدهٔ این انوار و دیدن این پرتوها را به قوّت استعداد و شدت جدایی و عدم وابستگی‌اش پیدا می‌کند. اما با این حال این مقامی دهشت‌انگیز و

---

۱. شرح *منازل السایرین*، ص ۳۱.
۲. ر.ک: جلد اول همین کتاب، ص ۲۳۵-۲۵۷.
۳. در نسخهٔ خطی نیست.

منزلی حیرت‌خیز است، زیرا نفس در آن هنگام در کمالات نامتناهی الهی متحیّر می‌ماند، و این آغاز (مراتب) مقام اهل نهایات است، و «درجات تجلیه» نام دارد و آن تجلّی انوار ذات الهی برای نفس است، اما نه به اعتبار واسطه‌ای که نفس آن تجلی را در آن واسطه ببیند، بلکه آن را در مراتب کامل خود مشاهده می‌نماید.

**و سادسهم** أهل الفناء و الاستغراق، و ذلك انما يكون للسالك عند الاتصال التام بالحق و الاستغراق فی مشاهدته بحيث يغفل فی جنب تلك المشاهدة حتی عن نفسه عند ملاحظة جناب العزة، و السكر بشراب المحبة المشار اليه فی قوله تعالی: وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً.[1] و يسمونه «سكر الوصول» و هو كالحال التی جرت لصويحبات يوسف عليه السلام لمّا رأينه أكبرنه و قطّعن أيديهن،[2] فلم‌يشعرن بأنفسهم عند رؤية يوسف عليه السلام لاشتغالهن بذلك الجمال و البهاء و الكمال عن كل شیء مما عداه حتی عن أنفسهن.

ششم ـ اهل فنا و استغراق، و این زمانی است که سالک اتصال کامل با حق پیدا کند و غرق مشاهدهٔ او شود به‌طوری که در جنب این مشاهده حتی خود را هم فراموش کند، زیرا جناب عزّت را مشاهده می‌کند و از شراب محبت سرمست است، شرابی که در قرآن فرموده: «و پروردگارشان آنان را شراب طهور می‌نوشاند». و این مستی را «مستی وصول» نامند و آن مانند حالی است که به زنان بینندهٔ یوسف علیه‌السلام دست داد آنگاه که او را دیدند و بس بزرگ یافتند و ناخودآگاه دست‌های خویش بریدند، و با دیدن آن حضرت از خود غافل شدند و از بس سرگرم مشاهدهٔ آن جمال و بهاء و کمال بودند از همه چیز جز او حتی از خودشان غافل گشتند.

فكذلك السالك المنتهی الی مشاهدة الكمال الأعلی و الجمال الأبهی الذی لايمكن للعقول اكتناه بعض أحواله و صفاته و أفعاله فضلاً عن حقيقة ذاته، فانه بالضرورة يكون حالها [حاله‌ظ] فی مشاهدته كحال صويحبات يوسف عليه السلام فی عدم شعورهن بما سواه حتی أنفسهن. فلا جرم يشتغل السالك بتلك المشاهدة عن كل شیء حتی عن نفسه، فلايری نفسه و لاغيره، بل يری كأنه متعلّق (معلّق) بها و

---

۱. دهر، ۲۱.

۲. اقتباس از یوسف، ۳۱.

موضوع فیها. و هذه هی درجات أهل النهایات الذین خاضوا تیّار بحارالأنوار، و انغمسوا فی جلال جمال الملك الواحد القهار.

سالکی هم که به مشاهدهٔ کمال اعلی و جمال الهی نایل آمده ـ کمال و جمال خدایی که عقل‌ها نمی‌توانند حقیقت برخی از احوال و صفات و افعالش را دریابند چه رسد به حقیقت ذاتش ـ حال او ضرورتاً مانند حال زنان مصری است که یوسف علیه‌السلام را دیدند و از هرچه غیر او بود حتی از خودشان غافل شدند. ناگریز سالک نیز با آن مشاهده از همه چیز حتی از خودش هم غافل می‌شود، نه خود را می‌بیند و نه غیر خود را، بلکه خود را آویزان به آن ذات و نهاده شدهٔ در آن می‌بیند. و این همان درجات اهل نهایات است که در امواج دریای انوار فرو رفته و در شکوه جمال آن پادشاه یگانهٔ قهار غرق گشته‌اند.

و هذا المقام مقام عریض طویل لا نهایة له، لأن هذا سکر لا افاقة معه، و فناء لاوجود بعده. و لهذا قالوا: ان مراتب هذه الدرجة لایمکن التعبیر عنها بالعبارات، و لا ضبطها بالاشارات، کما أشار الیه الشیخ الرئیس بقوله: «لاتشرحها العبارة». و لیس وراء هذه الدرجة الّا درجة البقاء به بعد الفناء فیه، و هو عبارة عن الانغماس و الانطماس فی الانوار السبحانیة، و السیر فی تلك الفلوات، و التنزه فی حظایر القدس الی ما لا نهایة له. و هذا مقام عظیم شریف لایصل الیه الّا الأفراد من الأنبیاء و الأولیاء علیهم‌السلام، و قد یعبّرون عنه بمقام *الطمس*. و المشهور بینهم أنه مقام البقاء بعد الفناء، و هو المشهور بقولهم: «لیس وراء عبّادان قریة».

و این مقامی عریض و طویل و بی‌نهایت است، زیرا این مستی‌یی است که هشیاری با آن نیست، و فنایی است که پس از آن وجودی نخواهد بود. از این رو گفته‌اند: بیان مراتب این درجه با عبارات و ضبط آن با اشارات ممکن نیست، چنان که بوعلی سینا گفت: «عبارت شرح آن نتواند داد». و پس از این درجه، درجهٔ دیگری نیست مگر درجهٔ بقای به حق پس از فنای در حق، و آن عبارت است از فرورفتن و ناپدید شدن در انوار سبحانی، و سیر در آن بیابان‌ها، و تفریح در حظایر قدس تا جایی که نهایت ندارد. و این مقامی بزرگ و شریف است که کسی جز افرادی از انبیا و اولیا علیهم السلام به آن دست نمی‌یابد، و از آن به مقام

«طمس (ناپدیدی)» تعبیر می‌کنند. و مشهور میان آنان این است که آن را مقام بقای بعد از فنا خوانند، و همین مقام است که میان آنان شهرت دارد به اینکه گویند: «پس از عَبّادان دیگر قریه‌ای نیست».

**لا حول و لا قوة الّا باللّه العلی العظیم، و الحمد للّه رب العالمین، و صلّی اللّه علی نبیّنا و ولیّنا و هداة دیننا محمد و آله أجمعین، آمین.**[1]

حسین استاد ولی

۱۴/ربیع ۱۴۲۳/۲

۱۳۸۱/۴/۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. پایان جلد سوم و ختم این کتاب شریف.

# کتابنامه


*آداب المفید والمستفید*، زین‌الدین عاملی (شهید ثانی)، تحقیق احمدالحسینی، مجمع‌الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۲ ق.

*آداب النفس (ادب النفس)*، سیدمحمد عیناثی عاملی، تحقیق سیدکاظم موسوی هیاهوی، المکتبة المرتضویة، تهران، ۱۳۸۰ ق.

*اثولوجیا*، افلوطین، تحقیق عبدالرحمن بدوی، انتشارات بیدار، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

*احادیث مثنوی*، بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ش.

*احقاق‌الحق*، قاضی نورالله شوشتری، تکمیل آیة‌الله مرعشی نجفی.

*احیاء علوم‌الدین*، حجة‌الاسلام غزالی، عالم الکتب، بی‌جا، بی‌تا.

*الاختصاص*، شیخ مفید، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۷۹ ق.

*اربعین (شرح الأربعین)*، شیخ بهائی، مطبعهٔ صابری، تبریز، ۱۳۵۷ ش.

*ارشادالقلوب*، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، منشورات شریف رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

*الارشاد*، شیخ مفید، مکتبهٔ بصیرتی، قم، بی‌تا.

*اسرارالإمامة*، عمادالدین طبرسی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

*اصول فلسفه و روش رئالیسم*، علامهٔ طباطبائی، مقدمه و پاورقی (شهید) مرتضی مطهری، مؤسسهٔ مطبوعات دارالعلم، قم، بی‌تا.

*اعلام‌الدین فی صفات المؤمنین*، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

*اقبال‌الاعمال*، سید بن طاووس، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش.

*اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة*، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.

الاثناعشرية فی المواعظ العددیه، سیدمحمد عیناثی عاملی، المکتبة، تهران، ۱۳۷۶ ق.
الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، تحقیق سیدمحمدباقر خرسان، دارالنعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ق.
الاشارات و التنبیهات، ابوعلی سینا، شرح خواجه نصیر طوسی و قطب‌الدین رازی، دفتر نشر کتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
الامام علی بن ابیطالب(ع) من حبة عنوان الصحیفة، احمد رحمانی همدانی، مکتبة الصدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
الامامة والسیاسة، ابن قتیبهٔ دینوری، تحقیق طه محمد زینی، دارالمعرفة، بیروت ـ لبنان، بی‌تا.
الانوارالنعمانیة، سید نعمةالله جزائری، تحقیق (شهید) قاضی طباطبائی، شرکت چاپ، تبریز، بی‌تا.
الجواهرالسنیة فی الاحادیث القدسیة، شیخ حر عاملی، مکتبة المفید، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ق.
الجواهرالغوالی (شرح العوالی)، سید نعمةالله جزائری، چاپ‌شده در حاشیهٔ العوالی.
الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ‌آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
الروضةالمختارة، جمع‌آوری صالح علی صالح، مکتبهٔ حوزهٔ نجف، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۳۹۱ ق.
الزام‌الناصب، شیخ علی یزدی حائری، مؤسسة الاعلمی، لبنان، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ق.
الصراط‌المستقیم، علی بن یونس نباطی بیاضی، کتابخانهٔ حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۴ ق.
الصوارم‌المهرمة، علی بن عیسی اربلی، مکتبة بنی‌هاشم، تبریز، ۱۳۸۱، ق.
الطرائف، سید بن طاووس، چاپخانهٔ خیام، قم، ۱۴۰۰ ق.
الغارت، ثقفی کوفی اصفهانی، تحقیق محدث ارموی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.
الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، علامهٔ امینی، مکتبة الامام امیرالمؤمنین(ع) العامة، (فرع تهران) تهران، ۱۳۹۶ ق.
المحجةالبیضاء فی تهذیب الاحیاء، مولی محسن فیض کاشانی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۴۰ ش.
المراجعات، سیدعبدالحسین شرف‌الدین موسوی، دارالنعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۴ ش.
المناقب، ابن شهرآشوب، مؤسسهٔ انتشارات علامه، قم، بی‌تا.
المودات (مودة القربی)، میرسید علی همدانی، مطبوع در ضمن ینابیع المودة.
النقض، عبدالجلیل قزوینی، تحقیق محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۱ ق.

*الامالی (مجالس صدوق)*، شیخ صدوق با مقدمهٔ علامه سیدحسن موسوی خرسان، مطبعة الحیدریة، نجف اشرف، ۱۳۸۹ ق.
*الامالی (مجالس شیخ)*، شیخ طوسی با مقدمهٔ علامه سید محمدصادق بحرالعلوم، المکتبة الاهیلیة، بغداد، ۱۳۸۴ ق.
*الامالی*، شیخ مفید، تحقیق حسین استادولی، علی‌اکبر غفاری، منشورات جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، قم، ۱۴۰۳ ق.
*امان‌الامة من الضلال والاختلاف*، لطف‌الله صافی گلپایگانی، المطبعة العلمیة، قم، ۱۳۹۷ ق.
*امل الآمل*، شیخ حرّ عاملی، تحقیق سیداحمد حسینی، مکتبة الاندلس، بغداد، بی‌تا.
*انجیل* (ترجمهٔ فارسی)، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۸۰م.
*اوصاف‌الاشراف*، خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات هدی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
*الایضاح*، فضل بن شاذان نیشابوری، تحقیق محدث ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ ش.
*بحارالانوار*، علامهٔ مجلسی، دارالکتب الاسلامیة ـ المکتبة الاسلامیة، تهران، بی‌تا.
*بشارة‌المصطفی لشیعة‌المرتضی*، محمد بن ابی‌القاسم طبری، المکتبة الحیدریه، نجف اشرف، چاپ دوم، ۱۳۸۳ق.
*بصائرالدرجات*، محمد بن الحسن الصفار، تعلیق و تصحیح حاج میرزا حسن کوچه‌باغی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
*بلاغات‌النساء*، ابن طیفور، مکتبة بصیرتی، قم، بی‌تا.
*بوستان*، سعدی شیرازی، تصحیح و شرح لغات از حسین استادولی، انتشارات قدیانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸ ش.
*تاریخ الامم و الملوک*، محمد بن جریر طبری، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.
*تاریخ الیعقوبی*، دارصاد ـ دار بیروت، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
*تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة (الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة)*، سیدشرف‌الدین استرآبادی، تحقیق حسین استادولی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
*التحصین فی صفات العارفین*، ابن فهد حلی، مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق.
*تحف‌العقول عن آل الرسول*، ابن‌شعبه حرانی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
*تذکرة خواص الأمة فی خصائص الائمة*، سبط ابن‌جوزی، با مقدمهٔ علامه سید محمدصادق بحرالعلوم، مکتبهٔ نینوی، تهران، بی‌تا.

*تشییدالمطاعن*، علامه سید محمدقلی کنتوری هندی، بی‌جا، بی‌تا.
*التعجب*، ابوالفتح کراچکی، مکتبة المصطفوی، تهران، بی‌تا.
*تفسیر القمی (تفسیر علی بن ابراهیم)*، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق سیدطیّب موسوی جزائری، مطبعة النجف، افست، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق.
*تفسیر المیزان*، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۳ق.
*تفسیر منسوب به امام عسکری*علیه‌السلام، تحقیق مدرسة الامام المهدی‌علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
*تفسیر البرهان*، علامه سیدهاشم بحرانی، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۳۷۵ ق.
*تفسیر الدرالمنثور*، جلال‌الدین سیوطی، کتابخانهٔ آیةالله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
*تفسیر صافی*، ملامحسن فیض کاشانی، کتابفروشی محمودی، تهران، بی‌تا.
*تفسیر*، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، علمیهٔ اسلامیه، تهران، بی‌تا.
*تفسیر نورالثقلین*، عبدعلی بن جمعهٔ حویزی، دارالکتب العلمیة، قم، ۱۳۸۳ ق.
*تلخیص الشافی*، شیخ طوسی، با مقدمهٔ سیدحسین بحرالعلوم، دارالکتب اسلامیة، قم، چاپ سوم، ۱۳۹۴ ق.
*التمحیص*، محمد بن همام اسکافی، تحقیق مدرسة الامام المهدی‌علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
*تنبیه الخواطر و نزهة النواظر*، ورام بن ابی فراس، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.
*تنزیةالانبیاء*، سیدمرتضی علم‌الهدی، مکتبة بصیرتی، قم، بی‌تا.
*التوحید*، شیخ صدوق، تحقیق سیدهاشم حسینی تهرانی، مکتبة الصدوق، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق.
*تورات* (ترجمهٔ فارسی)، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۸۰ ق.
*تهذیب‌الاحکام*، شیخ طوسی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
*ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال*، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۱ق.
*جامع‌الاخبار*، محمد بن محمد شعیری، با مقدمهٔ حسن مصطفوی، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱ش.
*جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار*، سیدحیدر آملی، تصحیح هنری کربن، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

جامع‌الاصول فی احادیث الرسول، ابن‌اثیر جزری، تحقیق عبدالقادر الارناووط، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

الجامع‌الصغیر، فی احادیث البشیر النذیر، جلال‌الدین سیوطی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ چهارم، بی تا.

جامع‌المقاصد فی شرح القواعد (شرح قواعد)، محقق کرکی، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

حدائق (حدائق‌الابرار و حقایق‌الاخبار ـ ظ)، سیدمحمد عیناثی عاملی، محظوط.

حق‌الیقین، علامه مجلسی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ق.

الحقایق، ملامحسن فیض کاشانی، تحقیق سیدابراهیم میانجی، دارالکتاب العربیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۹ ق.

حلیة‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء، حافظ ابونعیم اصفهانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

الخرائج و الجرائح (جرائح الخرائج)، قطب‌الدین راوندی، تحقیق مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

الخصال، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۸۹ ق.

الدعوات قطب‌الدین راوندی، تحقیق مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

دیوان حافظ، تصحیح و توضیح سید علی‌محمد رفیعی، مؤسسهٔ فرهنگی و انتشاراتی ستارگان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.

دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال‌الدین مولوی، مقدمه و تصحیح محمد عباسی، نشر طلوع، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش.

ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی‌القربی، محب‌الدین طبری، مکتبة المقدسی، قاهره، ۱۳۵۶ ق.

راه سعادت، میرزا ابوالحسن شعرانی، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۱ ش.

ربیع‌الابرار و نصوص‌الاخبار، علامهٔ زمخشری، تحقیق دکتر سعید نعیمی، دارالذخائر للمطبوعات، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

رسائل‌الشریف المرتضی، اعداد سیدمهدی رجائی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵ ق.

حدیث‌الثقلین، شیخ قوام‌الدین وشنوی، دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیة، قاهره، ۱۳۷۴ ق.

رسالهٔ حی بن‌یقظان، ابن‌طفیل، ترجمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۰.

*رشف النصائح الایمانیة و کشف الفضائح الیونانیة*، شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی، تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ و نشر بنیاد، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.

*روضة الواعظین*، فتال نیشابوری، منشورات الرضی، قم، بی‌تا.

*ریاض السالکین (شرح صحیفهٔ سیدعلی‌خان مدنی)*، سیدعلی‌خان مدنی شیرازی، تحقیق سیدمحسن حسینی امینی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۱ ق.

*السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

*سفینة البحار و مدینة الحِکَم و الآثار*، محدث قمی، انتشارات فراهانی، تهران، بی‌تا.

*السقیفة و فدک*، احمد بن عبدالعزیز جوهری، تحقیق دکتر محمدهادی امینی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران، بی‌تا.

*سنن ابن‌ماجه*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵ ق.

*سنن ابی‌داود*، تحقیق سعید محمد لحام، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

*سنن ترمذی*، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

*سنن النسائی (صحیح سنائی)*، بشرح السیوطی و حاشیة الامام السندی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

*شرح صد کلمهٔ امیرالمؤمنین* علیه‌السلام، ابن‌میثم بحرانی، تحقیق محدث ارموی، سازمان چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۹۰ ق.

*شرح غررالحکم و دررالکلم*، جمال‌الدین محمدخوانساری، تصحیح محدث ارموی، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۴۶ ش.

*شرح فصوص‌الحکم*، خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.

*شرح المواقف (مواقف ایجی)*، سید شریف جرجانی، تصحیح سیدمحمد بدرالدین نعمانی، مطبعة السعادة مصر، ۱۳۲۵ ق. افست منشورات الرضی، قم، بی‌تا

*شرح منازل‌السائرین (منازل‌السائرین)*، عبدالرزاق قاسانی، تحقیق محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

*شرح نهج‌البلاغه* (۴ جلدی) ابن ابی‌الحدید، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

*شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌میثم بحرانی، دفتر نشر کتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

*الشفاء*، ابن‌سینا، تحقیق الاب قنواتی ـ سعید زاید، انتشارات ناصرخسرو، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳.

شواهدالتنزیل لقواعدالتفضیل، حاکم حسکانی، تحقیق محمدباقر محمودی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.
شرح فارسی شهاب‌الأخبار، تألیف قاضی قضاعی، شارح، تحقیق محدث ارموی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.
صحیح البخاری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
صحیح مسلم، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.
صحیفهٔ سجادیه، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، ۱۳۷۵ ق.
الصراط المستقیم، عاملی نباطی بیاضی، تحقیق محدباقر بهبودی، المکتبة المرتضویة، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق.
صفات‌الشیعة، شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، تهران، بی‌تا.
الصواعق‌المحرقة، ابن‌حجر هیتمی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبة القاهرة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
عدةالداعی و نجاح‌الساعی، ابن‌فهد حلّی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
علل‌الشرایع، شیخ صدوق، با مقدمهٔ علامه سیدمحمد صادق بحرالعلوم، مکتبة الحیدریة، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ق.
علم‌الیقین فی اصول‌الدین، مولی محسن فیض کاشانی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۰ ق.
عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، ابن بطریق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.
عوالی‌اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، ابن ابی‌جمهور احسائی، تحقیق حاج آقا مجتبی عراقی، مطبعة سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۳ ق.
عین‌الحیاة، علامه مجلسی، انتشارات رشیدی، تهران، بی‌تا.
عیون أخبارالرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، تصحیح سیدمهدی لاجوردی، انتشارات جهان، تهران، بی‌تا.
غررالحکم (شرح غررالحکم)، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، انتشارات دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۶۶ ش.
الفتوحات المکیه، محیی‌الدین ابن‌عربی، داراحیاء التراث العربی، دارالصادر، بیروت، بی‌تا.
فرج‌المهموم فی تاریخ علماء النجوم، سید بن طاووس، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش.
الفردوس بمأثور الخطاب (فردوس‌الاخبار)، ابن‌شیرویه دیلمی، تحقیق سعید بن بسیونی زغلول، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
فصوص الحکم، محیی‌الدین ابن‌عربی، با تعلیقات ابوالعلاء عفیفی، انتشارات الزهراء، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.

*الفصول المهمة*، ابن‌صباغ مالکی، انتشارات اعلمی، تهران، بی‌تا.
*فضائل الشیعة*، شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، تهران، بی‌تا.
*فلاح السائل*، سید بن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی‌تا.
*القاموس المحیط*، فیروزآبادی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ق.
قدسیه، خواجه محمد پارسا، تصحیح احمد طاهری عراقی، کتابخانهٔ طهوری، تهران، ۱۳۵۴ ش.
*قرب الاسناد*، ابوالعباس حمیری، مکتبة نینوی الحدثیة، تهران، بی‌تا.
*الکافی (اصول و فروع و روضه)*، محمد بن یعقوب، تحقیق علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ق.
*کامل الزیارات*، ابن قولویه قمی، تحقیق بهراد حنجوی، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۷۵ ش.
کتاب سلیم بن قیس هلالی، دارالکتب الاسلامیة، قم، بی‌تا.
*کتاب الغیبة (غیبت)*، شیخ طوسی، با مقدمهٔ شیخ آقا بزرگ تهرانی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران، بی‌تا.
*کتاب الغیبة (غیبت)*، محمدبن ابراهیم نعمانی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.
*تأویل ما نزل من القرآن الکریم فی النبی و آله علیهم‌السلام*، محمد بن عباس ابن ماهیار، جمع فارس تبریزیان، نشر الهادی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
*الکشاف عن حقائق التنزیل*، جارالله زمخشری، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.
*کشف المحجوب*، هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، مقدمهٔ قاسم انصاری، کتابخانهٔ طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.
*کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (التجرید)*، علامهٔ حلی، مکتبة مصطفوی، قم، بی‌تا.
کشکول، شیخ بهاءالدین عاملی، انتشارات فراهانی، تهران، بی‌تا.
کفایة‌الاثر، فی‌النص علی الائمة الاثناعشر، خزّار قمی، تحقیق سیدعبداللطیف کوه‌کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
*کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام*، محمد بن یوسف گنجی شافعی، تحقیق محمدهادی امینی، داراحیاء تراث اهل‌البیت علیهم‌السلام، تهران، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
*کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة*، ملامحسن فیض کاشانی، تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۵ ش.

*کلیات شیخ بهائی*، به کوشش غلامحسین جواهری، کتابفروشی محمودی، تهران، بی‌تا.
*کلیات عراقی*، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانهٔ سنائی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ ش.
*کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
*کنزالحفاظ فی تهذیب الالفاظی (تهذیب الالفاظ)*، خطیب تهذیب تبریزی، کتاب اصلاح المنطق، ابن سکیت، تحقیق اویس شیخو یسوعی، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶ ش.
*کنوزالحقایق فی حدیث خیرالخلایق*، عبدالرؤف مناوی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ چهارم، بی‌تا.
*کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، متقی هندی، تحقیق شیخ بکری حیانی ـ شیخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ ق.
*گنجینهٔ معارف شیعهٔ امامیه (ترجمهٔ کنزالفوائد)*، میرزا محمدباقر کمره‌ای، مرکز پخش: کتابخانهٔ طهوری، تهران، بی‌تا.
*اللهوف علی قتلی الطفوف*، سید بن طاووس، مکتبة الداوری، قم، بی‌تا.
*مائة منقبة من مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و الأئمة من ولده علیهم‌السلام من طریق العامه (مناقب‌ابن شاذان)*، ابن شاذان، مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
*مثنوی*، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، بی‌تا.
*المجازات‌النبویة*، شریف رضی، تحقیق طه محمد زینی، مکتبة بصیرتی، قم، بی‌تا.
*مجالس‌المؤمنین*، علامه قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۴ ش.
*مجمع‌البحرین*، علامه شیخ فخرالدین طُرَیحی، مکتبة المصطفوی، تهران، ۱۳۳۹ ش.
*مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
*مجمع‌الزوائد و منبع‌الفوائد*، نورالدین هیثمی، دارالفکر ـ دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
*مجموعه مصنفات شیخ اشراق (حکمة‌الاشراق / التلویحات)* (جلد دوم)، تصحیح هنری کربن، انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، تهران، ۱۳۹۷ ق.
*المحاسن*، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق محدث ارموی، مرکز پخش: دارالکتب الاسلامیة، مکتبة المصطفوی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
*مدینة‌المعاجز*، علامه سیدهاشم بحرانی، مکتبة المحمودی، تهران، بی‌تا.
*مرصادالعباد*، نجم‌الدین رازی معروف به دایه، به اهتمام محمدامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش.

مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، علی بن حسین مسعودی، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مطبعة السعادة، مصر، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق.

مستدرک‌الوسائل و مستنبط‌المسائل، حاج میرزا حسین نوری، مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

مستدرک سفینة‌البحار، حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، مؤسسة البعثة، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

مستطرفات السرائر (السرائر)، ابن‌ادریس حلّی، مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

مسکن‌الفؤاد عند الأحبة و الأولاد، زین‌الدین شهید ثانی، مکتبة بصیرتی، قم، بی‌تا.

مسند، الامام احمد بن حنبل، داراحیاء التراث العربی ـ دارصادر، بیروت، بی‌تا.

مشارق‌انوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، حافظ رجب بُرسی، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت، چاپ دهم، بی‌تا.

مشکاة‌الانوار (المشکاة)، امام محمد غزالی، ترجمهٔ دکتر زین‌الدین کیانی‌نژاد، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

مصابیح‌الانوار فی حل مشکلات‌الأخبار، مکتبة بصیرتی، قم، بی‌تا.

مصابیح‌السنة، امام بغوی، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمن الرعشلی و...، دارالمعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقه، (منسوب به امام صادق علیه‌السلام) تصحیح محدث ارموی، مکتبة الصدوق، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.

المصباح (جنة الأمان الواقیة و جنة الأیمان الباقیة) (منتخبات مصباح کفعمی)، شیخ تقی‌الدین کفعمی، منشورات الرضی، الزاهدی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

مصنفات (جاودان‌نامه)، افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح مجتبی مینوی ـ یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

معانی‌الاخبار، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ق.

معجم‌البلدان، یاقوت حموی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ق.

مفاتیح‌الغیب، صدرالدین شیرازی، تصحیح محمد خواجوی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

مفتاح‌الفلاح، شیخ بهائی، ترجمهٔ علی بن طیفور بسطامی، تصحیح حسین استادولی، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

*مقاتل الطالبین*، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق سید احمد صقر، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.
*مقدمهٔ تاریخ ابن‌خلدون*، تحقیق استاد خلیل شحاده، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
*مقصدالاقصی* (چاپ‌شده ضمن *اشعة اللمات* جامی)، شیخ عزیز نسفی، انتشارات گنجینه، تهران بی‌تا.
*لمرقنعه*، شیخ مفید، مکتبة الداوری، قم، بی‌تا.
*مکاتیب فارسی غزالی* (فضائل الأنام من رسائل حجةالاسلام)، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانهٔ سنائی طهوری، ۱۳۶۳ ش.
*مکارم‌الاخلاق*، رضی‌الدین حسن بن فضل طبرسی، تحقیق محمدحسین اعلمی، مؤسسة الأعلمی، بیروت، چاپ ششم، ۱۳۹۲ ق.
*الملل و النحل*، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تحقیق محمد سیدگیلانی، دارالمعرفة، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
*المناقب*، ابن‌شهر آشوب، مؤسسهٔ انتشارات علامه، قم، بی‌تا.
*مناقب علی بن ابی‌طالب*ؑ، ابن‌مغازلی شافعی، تحقیق محمدباقر بهبودی، المکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۴ ش.
*المناقب*، موفق بن احمد خوارزمی، مقدمهٔ علامه محمدرضا موسوی خراسان، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران، بی‌تا.
*من لایحضره الفقیه* (*الفقیه*)، شیخ صدوق، تحقیق علی‌اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۲ش.
*منهاج‌الکرامة فی معرفةالامامة*، علامه حلّی، تحقیق استاد عبدالرحیم مبارک، مشهد، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
*منیةالمرید فی آداب المفید و المستفید*، زین‌الدین شهید ثانی، إعداد سیداحمد حسینی، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم، ۱۴۰۲ ق.
*مهج‌الدعوات و منهج‌العنایات*، سید بن طاووس، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مؤسسة الآفاق، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
*مهدی منتظر*ؑ، حاج شیخ محمدجواد خراسانی، مکتبة الصدوق، تهران، بی‌تا.
*نفحات الانس من حضرات القدس*، عبدالرحمن جامی، تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش.
*نوادر الأخبار*، ملامحسن فیض کاشانی، تحقیق مهدی انصاری قمی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش.

*النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، ابن‌اثیر جزری، تحقیق طاهر احمد زاوی ـ محمد محمود طناجی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

*نهج‌البلاغه*، از سخنان علی علیه‌السلام، گردآوری سیدرضی، به اهتمام دکتر صبحی صالح، مرکز البحوث الاسلامیة، قم، ۱۳۹۵ ق.

*نهج‌الحق و کشف‌الصدق*، علامه حلّی، تعلیق عین‌الله حسنی ارموی، مؤسسة دارالهجرة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

*الوافی*، ملامحسن فیض کاشانی، منشورات مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

*وسائل‌الشیعة الی تحصیل مسائل‌الشریعة*، شیخ حر عاملی، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.

*الیقین فی امرة امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام*، سید بن طاووس، دارالکتاب للطباعة و النشر، قم، ۱۳۶۹ ق.

*ینابیع المودة*، شیخ سلیمان قندوزی، مقدمهٔ علامه سید محمدمهدی خرسان، مکتبة بصیرتی، قم، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ ق.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# نمایه

## آیات

### بقره


هدی للمتقین (بقره/۲) ۴۴۹

ممّا رزقناهم ینفقون (بقره/۳) ۴۵۰

اولئك علی هدی (بقره/۵) ۴۵۱

سواء علیهم (بقره/۶) ۴۵۱

ختم الله علی قلوبهم (بقره/۷) ۴۵۱

یخادعون الله (بقره/۹) ۴۵۲

اولئك الذین اشتروا الضلالة (بقره/۱۶) ۴۵۲

یا ایها الناس اعبدوا (بقره/۲۱) ۴۵۲

انّ الله لایستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها (بقره/۲۶) ۴۵۸، ۶۱۰

و علّم ادم الاسماء کلّها (بقره/۳۱) ۶۱۲

و ان کنتم فی ریب... (بقره/۲۳) ۴۵۴

و اذ قلنا للملائکة اسجدوا... (بقره/۳۴) ۴۵۹

اسکن انت و زوجك الجنّة... (بقره/۳۵) ۱۹۶، ۳۷۲، ۴۶۲

و اقیموا الصّلوة و اتوا الزّکوة و ارکعوا مع الرّاکعین (بقره/۴۳) ۴۶۴

أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم؟! (بقره/۴۴) ۴۹۶

و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان (بقره/۵۳) ۴۶۴

قد علم کل اناس مشربهم (بقره/۶۰) ۵۶۵

و اذ اخذنا میثاقکم (بقره/۶۳) ۴۶۴

و اذ قال موسی لقومه انّ الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة... (بقره۶۷)۴۶۵

فهی کالحجارة (بقره/۷۴) ۴۶۵

و قالوا لن تمسنا النار (بقره/۸۰) ۴۶۸

والّذین امنوا و عملوا الصّالحات اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون (بقره/۸۲) ۴۷۳

و لقد اتینا موسی الکتاب (بقره/۸۷) ۴۷۵

و قالوا قلوبنا غلف (بقره/۸۸) ۴۷۶

و لمّا جائهم کتاب من عند الله (بقره/۸۹) ۴۷۶

و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله (بقره/۹۱) ۴۷۶

و لقد جائکم موسی بالبیّنات (بقره/۹۲) ۴۷۷

قل من کان عدوّا لجبریل (بقره/۹۷) ۴۷۷

و لقد انزلنا الیك ایات بیّنات و ما یکفر بها الّا الفاسقون (بقره/۹۹) ۴۸۰

یا أیّها الّذین امنوا لاتقولوا راعنا (بقره/۱۰۴) ۴۸۲
یختصّ برحمته من یشاء (بقره/۱۰۵) ۶۸
أم تریدون ان تسئلوا رسولکم (بقره/۱۰۸) ۴۸۳
فاینما تولّوا فثمّ وجه اللّه (بقره/۱۱۵) ۶۰۱
انّی جاعلك للنّاس اماما ... (بقره/۱۲۴) ۱۸ و ۱۲۳
انّا للّه و انّا الیه راجعون (بقره/۱۵۶) ۵۵۲
کلوا ممّا فی الأرض حلالا طیّبا (بقره/۱۶۸) ۴۸۴
لیس البرّ ... (بقره/۱۷۷) ۴۸۵
یریداللّه بکم الیسر و لایرید بکم العسر (بقره/۱۸۵) ۶۱۱
و اذا سألك عبادی عنّی فانّی قریب (بقره/۱۸۶) ۶۱۱
و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه (بقره/۲۰۷) ۱۹۴، ۳۱۳
و اعلموا انّ اللّه یعلم ما فی انفسکم فاحذروه (بقره/۲۳۵) ۶۰۳
فقد استمسك بالعروة الوثقی (بقره/۲۵۶) ۵۶
اولم تؤمن؟ قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی (بقره/۲۶۰) ۶۱۷
و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا (بقره/۲۶۹) ۶۱۲
فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان (بقره/۲۸۲) ۴۸۸
و اتّقوا اللّه و یعلّمکم اللّه (بقره/۲۸۲) ۶۱۲
آمن الرّسول بما انزل الیه من ربّه ...(بقره/۲۸۵) ۱۱۷، ۴۱۰

## آل عمران

و ما یذّکّر الّا اولوا الالباب (آل‌عمران/۷) ۶۰۷
زین للناس حب الشهوات (آل‌عمران/۱۴) ۵۶۲
شهداللّه أنّه لا اله الّا هو و الملائکة و اولوالعلم قائما بالقسط (آل‌عمران/۱۸) ۷۱۸
ویحذّرکم اللّه نفسه (آل‌عمران/۲۸) ۶۰۳
قل ان کنتم تحبون اللّه فاتبعونی (آل‌عمران/۳۱) ۵۶۳
انّ اللّه اصطفی آدم (آل‌عمران/۳۳) ۱۹۴، ۵۶۱
ذرّیّة بعضها من بعض و اللّه سمیع علیم (آل‌عمران/۳۴) ۲۷۰
انّ اللّه اصطفاك و طهّرك واصطفاك علی نساء العالمین (آل‌عمران/۴۲) ۴۴۰
و انبّئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم (آل‌عمران/۴۹) ۲۱
وأنفسنا و أنفسکم (آل‌عمران/۶۱) ۲۰۳
فمن حاجّك فیه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم (آل‌عمران/۶۱) ۳۷۷
و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا (آل‌عمران/۱۰۳) ۶۰۷
و علی اللّه فلیتوکّل المؤمنون (آل‌عمران/۱۲۲) ۶۰۹
و ما محمّد الّا رسول (آل‌عمران/۱۴۴) ۵۳۸
فبما رحمة من اللّه لنت لهم و لو کنت فظّا غلیظ القلب لانفضّوا من حولك (آل‌عمران/۱۵۹) ۵۰۳
فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه انّ اللّه یحبّ المتوکّلین (آل‌عمران/۱۵۹) ۶۱۱
الّذین یذکرون اللّه قیاما و قعودا و علی جنوبهم (آل‌عمران/۱۴) ۲۱۰

## نساء

انّ اللّه لایغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء (نساء/۴۸) ۲۰۹، ۳۰۳

و کلّما نضجت جلودهم... لیذوقوا العذاب (نساء/۵۶) ۳۷۲
انّ اللّه یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها (نساء/۵۸) ۶۲۱
لوجدوا اللّه توّابا رحیما (نساء/۶۴) ۶۱۷
فلا و ربّك لایؤمنون حتّی یحکّموك فیما شجر بینهم... (نساء/۶۵) ۶۰۹
فاولئك مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین و الصّدّیقین... (نساء/۶۹) ۳۰۲
و لولا فضل اللّه علیکم و رحمته (نساء/۸۳) ۱۹۸
و من أصدق من اللّه حدیثا؟! (نساء/۸۷) ۲۵۵
و من یخرج من بیته مهاجرا الی اللّه و رسوله ثمّ یدرکه الموت... (نساء/۱۰۰) ۶۱۱، ۶۱۵
و لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلا (نساء/۱۴۱) ۴۴۴

مائده

فسوف یأتی‌اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه (مائده/۵۴) ۶۱۳
الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکوة و هم راکعون (مائده/۵۵) ۱۹۵
بل یداه مبسوطتان (مائده/۶۴) ۶۱۶
و ان لم‌تفعل فما بلّغت رسالته (مائده/۶۷) ۷۴
تری أعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ (مائده/۸۳) ۶۱۷
یا ایّها الّذین امنوا علیکم انفسکم لایضرّکم من ضلّ اذا اهتدیتم (مائده/۱۰۵) ۳۸۷
الهین من دون الله (مائده/۱۱۶) ۵۷۵
رضی‌اللّه عنهم و رضوا عنه (مائده/۱۱۹) ۶۱۰

انعام

و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون (مائده/۹) ۶۱۱
و هو الذی یطعم و لایطعم (مائده/۱۴) ۲۳۹
ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه و انّهم لکاذبون (مائده/۲۸) ۲۰۲
و عنده مفاتح الغیب (مائده/۵۹) ۱۲۷
و کذلك نری ابراهیم ملکوت السّماوات و الارض (مائده/۷۵) ۱۸، ۷۷، ۶۲۱
ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون (مائده/۹۱) ۶۱۸
و تمت کلمة ربك صدقاً و عدلا... (مائده/۱۱۵) ۱۲۵
اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی النّاس (مائده/۱۲۲) ۶۱۶
و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه (مائده/۱۵۳) ۳۱۵
انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین (مائده/۱۶۲) ۴۹۷

اعراف

و الوزن یومئذ الحقّ (اعراف/۸) ۴۵
فرق انك انت العزیز الحکیم (اعراف/۲۱۲) ۶۱۴
فوسوس لهما الشّیطان لیبدی لهما ماوری عنهما من سواتهما... (اعراف/۲۰-۲۳) ۳۷۳، ۳۷۴
ربنا ظلمنا (اعراف/۲۳) ۵۶۱
کما بدأکم تعودون (اعراف/۲۹) ۴۹، ۲۸۴
قل من حرّم زینةاللّه الّتی اخرج لعباده و الطّیّبات من الرّزق (اعراف/۳۲) ۵۸۳

فاذّن مؤذّن بينهم ان لعنة اللّه على الظّالمين (اعراف/۴۴) ۲۱۰
و على الاعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم (اعراف/۴۶) ۲۱۰، ۵۳۱
فان استقرّ مكانه فسوف ترانى فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّا (اعراف/۱۴۳) ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶
كتبنا له فى الألواح من كلّ شىء (اعراف/۱۴۵) ۲۳۴
أتهلكنا بما فعل السّفهاء منّا ان هى الّا فتنتك (اعراف/۱۵۵) ۶۱۱
أتهلكنا بما فعل السّفهاء منّا (اعراف/۱۵۵) ۶۱۱
و اذ اخذ ربّك من بنى‌آدم من ظهورهم ذريّتهم ... (اعراف/۱۷۲) ۵۹، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۰
سنستدرجهم من حيث لايعلمون (اعراف/۱۸۲) ۶۰۳

انفال

و ما رميت اذ رميت ولكنّ اللّه رمى (اعراف/۱۷) ۶۱۸، ۶۳۵
و لو علم اللّه فيهم خيرا لأسمعهم (اعراف/ ۲۳) ۶۰۷
هو الّذى ايدك بنصره و بالمؤمنين (اعراف/۶۲) ۳۱۸
يا ايها النبى حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين (اعراف/۶۴) ۳۱۷

توبه

و أذان من اللّه و رسوله (توبه/۳) ۲۱۰
اتّخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون اللّه (توبه/۳۱) ۵۷۵
تولّوا و اعينهم تفيض من الدّمع حزنا (توبه/۹۲) ۶۰۷
و قل اعملوا فسيرى اللّه عملكم و رسوله و المؤمنون (توبه/۱۰۵) ۲۵۳، ۳۱۵، ۳۱۷
انّ اللّه مع الصّادقين (توبه/۱۱۹) ۲۱۰
و الحافظون لحدود اللّه (توبه/۱۱۲) ۶۱۱

يونس

قل بفضل اللّه و رحمته فليفرحوا (يونس/۵۸) ۱۹۸، ۶۱۵
و ما يعزب عن ربّك من مثقال ذرّة فى الأرض و لا فى السّماء... (يونس/۶۱) ۲۵۶
و ان كنت فى شكّ ممّا انزلنا اليك... (يونس/۹۴) ۱۵۷، ۱۷۱

هود

افمن كان على بيّنة من ربّه و يتلوه شاهد منه (هود/۵۸) ۱۵۶، ۳۰۵، ۳۰۷
بسم اللّه مجريها و مرسيها (هود/۴۱) ۹۹
بقيّة اللّه خير لكم ان كنتم مؤمنين (هود/۸۶) ۱۷۲
لاملئنّ جهنّم من الجنّة و النّاس اجمعين (هود/۱۱۹) ۴۲۹

يوسف

و كذلك مكّنّا ليوسف فى الارض و لنعلّمه من تأويل الاحاديث (يوسف/۵۸) ۶۱۵
فلمّا رأينه أكبرنه و قطّعن أيديهنّ (يوسف/۳۱) ۶۱۴
و تولّى عنهم و قال: يا أسفى على يوسف (يوسف/۸۴) ۶۱۵
قل هذه سبيلى ادعو الى اللّه على بصيرة انا و من اتّبعنى (يوسف/۱۰۸) ۶۱۲

رعد

انّما أنت منذر و لكلّ قوم هاد (رعد/۷) ۴۳۰

الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات طوبى لهم و حسن مآب (رعد/۲۹) ۳۲۹

قل كفى باللّه شهيدا بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب (رعد/۴۳) ۲۳۴، ۳۰۵، ۳۴۱

ابراهيم

و ذكّرهم بايام الله (ابراهيم/۵) ۵۶۵

لئن شكرتم لازيدنّكم و لئن كفرتم انّ عذابى لشديد (ابراهيم/۷) ۶۱۰

حجر

واعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين (حجر/۴۴) ۶۱۱، ۶۲۱

انّ فى ذلك لايات للمتوسّمين (حجر/۷۵) ۶۱۲

نحل

و انزلنا اليك الذّكر لتبيّن للنّاس ما نزّل اليهم و لعلّهم يتفكّرون (نحل/۴۴) ۶۰۶

اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئا (نحل/۷۸) ۶۲۲

و جئنا بك شهيدا على هؤلاء و نزّلنا عليك الكتاب تبيانا لكلّ شىء (نحل/۸۹) ۲۳۴

واصبر و ما صبرك الّا باللّه (نحل/۱۲۷) ۶۰۹

اسراء

سبحان الّذى اسرى بعبده (اسراء/۱) ۵۳۷

كان عبداً شكوراً (اسراء/۳) ۱۹۴

اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا (اسراء/۱۴) ۶۰۶

و ما اوتيتم من العلم الّا قليلا (اسراء/۸۵) ۱۵۳

كهف

انّهم فتية امنوا بربّهم و زدناهم هدى (كهف/۱۳) ۶۱۰

و اذكر ربّك اذا نسيت (كهف/۲۴) ۶۱۱

و علّمناه من لدنّا علما (كهف/۶۵) ۶۱۲

أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا امرا (كهف/۷۱) ۶۱۵

هذا فراق بينى و بينك (كهف/۷۸) ۶۱۷

اولئك ضلّ سعيهم فى الحيوة الدّنيا و هم يحسبون انّهم يحسنون صنعاً (كهف/۱۰۴) ۲۰۷

قل لوكان البحر مدادا لكلمات ربّى... (كهف/۱۰۹) ۱۵۱

فمن كان يرجو لقاء ربّه (كهف/۱۱۰) ۶۱۲

مريم

و اوصانى بالصّلوة و الزّكوة (مريم/۳۱) ۱۹۵

و هزى اليك بجذع النخلة (مريم/۲۵، ۵۴۷

انّه كان [مخلصاً و كان] رسولا نبيّا (مريم/۵۱) ۱۹۴

رفعناه مكانا عليّا (رعد/۵۷) ۱۹۵

طه

فانّه يعلم السّرّ و اخفى (طه/۷) ۶۱۵

اذ رأى ناراً فقال لاهله امكثوا انّى انست نارا لعلّى اتيكم منها بقبس (طه/۱۰) ۶۱۴

فاخلع نعليك (طه/۱۲) ۶۱۷

ثمّ جئت على قدر يا موسى (طه/۴۰) ۶۱۴

و اللّه خير و ابقى (طه/۷۳) ۶۱۷

و عجلت اليك ربّ لترضى (طه/۸۴) ۶۱۳

و لاتعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه (طه/۱۱۴) ۲۵۶، ۴۳۱

فنسى و لم‌نجد له عزما (طه/۱۱۵) ۱۴۶

و عصى آدم ربه فغوى (طه/۱۲۱) ۵۴۹

ثم اجتبيه ربه (طه/۱۲۲) ۵۶۱

لاتمدّنّ عينيك الى ما متّعنا به ازواجا منهم زهرةالحيوة الدّنيا (طه/۱۳۱) ۶۰۸

انبياء

عباد مكرمون. لايسبقونه بالقول و هم بامره يعملون (انبياء/۲۶،۲۷) ۳۸۹

و جعلنا من الماء كلّ شيء حيّ (انبياء/۳۰) ۵۴

و وهبنا له اسحق و يعقوب نافلة و كلاً جعلنا صالحين... (انبياء/۷۲، ۷۳) ۱۲۳

لا اله الاّ انت سبحانك انّى كنت من الظالمين (انبياء/۸۷) ۶۲

يدعوننا رغبا و رهبا (انبياء/۹۰) ۶۰۸

حج

و من يعظّم حرمات اللّه فهو خير له (حج/۳۰) ۶۰۸

و بشّر المخبتين (حج/۳۴) ۶۰۸

اذن للّذين يقاتلون بانّهم ظلموا و انّ اللّه على نصرهم لقدير (حج/ ۳۹) ۴۴۷

مؤمنون

و الّذين يؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة (مؤمنون/۶۰) ۶۰۷

نور

نور على نور (نور/۳۵) ۶۲۳

يحسبه الظّمأن ماء حتّى اذا جاءه لم‌يجده شيئا (انبياء/۳۹) ۶۱۳،۶۱۴

و من لم‌يجعل اللّه له نورا فما له من نور (انبياء/۴۰) ۲۳۵

قل اطيعوا اللّه و اطيعوا الرّسول... ما على الرّسول الاّ البلاغ المبين... (انبياء/۵۴) ۳۸۷

وعد اللّه الّذين امنوا منكم... (انبياء/۵۵) ۱۹۴، ۴۰۲

فرقان

فاولئك يبدّل اللّه سيّئاتهم حسنات (فرقان/۳۲) ۲۰۶

ثمّ قبضناه الينا قبضا يسيرا (فرقان/۴۶) ۶۱۶

و هو الّذى خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربّك قديرا (فرقان/۵۴) ۳۶۲

و عباد الرّحمن الّذين يمشون على ا لأرض هونا... (فرقان/۶۳) ۵۳۱، ۶۱۰

و قدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا (فرقان/۷۰) ۲۰۶

اولئك يجزون الغرفة بما صبروا و يلقّون فيها تحيّة و سلاما (فرقان/۷۵) ۳۹۱

شعراء

انّى أخاف ان يقتلون (شعرا/۱۴) ۱۹۶

نزل به الرّوح الامين على قلبك لتكون من المنذرين، بلسان عربيّ مبين (شعرا/ ۱۹۳ تا ۱۹۵) ۵۹

و الشّعراء يتبعهم الغاوون (شعرا/۲۲۴) ۵۷۴

نمل

لاتخف انّى لايخاف لدىّ المرسلون (نمل/۱۰) ۱۹۶

قال الّذى عنده علم من الكتاب (نمل/۴۰) ۲۳۳

و ما من غائبة فی السّماء و الارض الّا فی کتاب مبین (نمل/۷۵) ۲۵۷
سیریکم ایاته (نمل/۹۳) ۷۰

قصص

فاذا خفت علیه فالقیه فی الیمّ (قصص/۷) ۶۰۹
ربّ انّی لما انزلت الیّ من خیر ففیر (قصص/۲۴) ۵۰۴
قال ربّ انّی قتلت منهم نفساً فاخاف أن یقتلون (قصص/۳۳) ۱۹۶
سنشدّ عضدك باخیك و نجعل لکما سلطانا (قصص/۳۵) ۳۹۷
و ما کنت بجانب الغربیّ (قصص/۵۵) ۴۱۹
ما عندالله خیر و ابقی (قصص/۶۰) ۵۰۰

عنکبوت

من کان یرجو لقاءالله فانّ أجل الله لآت (عنکبوت/۵) ۶۱۳
و انّ الله لمع المحسنین (عنکبوت/۶۹) ۲۱۰

لقمان

ان الشرك لظلم عظیم (لقمان/۱۳) ۴۹۷
ان اشکر لی و لوالدیك (لقمان/۱۴) ۱۷۹
و لو أنّ ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر... (لقمان/۲۷) ۲۳۹

سجده

فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین جزاء بما کانوا یعملون (سجده/۱۷) ۴۴۸
کلّما أرادوا أن یخرجوا منها اعیدوا فیها (سجده/۲۰) ۳۷۲

احزاب

النّبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امّهاتهم (احزاب/۶) ۱۷۹
لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر (احزاب/۲۱) ۶۰۸
و ردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم‌ینالوا خیراً و کفی الله المؤمنین القتال (احزاب/۲۵) ۱۸۵،۲۵
و لا تنکحوا ازواجه من بعده (احزاب/۵۳) ۵۶۸
انّ الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدّنیا و الآخرة... (احزاب/۵۷) ۴۵۳
انّا عرضنا الامانة علی السّماوات و الارض و الجبال... (احزاب/۷۲) ۱۴۹

سباء

و ما ارسلناك الّا کافّة للنّاس (سباء/۲۸) ۹۱
قل انّما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله (سباء/۴۶) ۶۰۲

فاطر

انتم الفقراء الی الله (فاطر/۱۵) ۶۱۲
انّما یخشی الله من عباده العلماء (فاطر/۲۸) ۵۷۹
ثمّ اورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا (فاطر/۳۲) ۱۹۴

یس

و کلّ شیء احصیناه فی امام مبین (یس/۱۲) ۷۱، ۷۵، ۱۲۲، ۲۳۸، ۳۸۱
و ما لی لااعبد الذی فطرنی (یس/۲۲) ۴۳۲
ان کانت الّا صیحة واحدة فاذا هم من الاجداث الی ربّهم ینسلون (یس/۵۱،۵۳) ۹۸

صافات

و فقوهم انّهم مسئولون (صافات/٢٤) ۴۴۳

انّه من عبادنا المؤمنين (صافات/٨١) ١٧٣

و انّ من شيعته لابراهيم، اذ جاء ربّه بقلب سليم (صافات/٨٣،٨۴) ٣١٩، ۴۶٨

فلمّا اسلما و تلّه للجبين (صافات/١٠٣) ١٩۴

انّه من عبادنا المؤمنين (صافات/١١١) ١٧٣

انّهما من عبادناالمؤمنين (صافات/١٢٢) ١٧٣

انّه من عبادنا المؤمنين (صافات/١٣٢) ١٧٣

و انّا لنحن الصّافّون، و انّا لنحن المسبّحون (صافات/١۶۵،١۶۶) ١٩۴

ص

انّا جعلناك خليفة فى الارض (ص/٢۶) ١٩۴

هذا عطاءنا فامنن او امسك بغير حساب (ص/٣٩) ٢۴۴

انّا وجدناه صابراً نعم العبد انّه اوّاب (ص/۴۴) ١٩۴

و انّهم عندنا لمن المصطفين الاخيار (ص/۴٧) ۶١۴

ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده (ص/۵٣) ۵۶٨

ما كان لى من علم بالملإ الاعلى اذ يختصمون (ص/۶٩) ۴٢٨

زمر

ألا للّه الدّين الخالص (زمر/٣) ۶٠٩

امّن هو قانت اناء اللّيل ساجدا و قائما يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربّه... (زمر/٩) ۵٧٩

و رجلا سلماً لرجل (زمر/٢٩) ٢١١

و انيبوا الى ربّكم و اسلموا له من قبل ان يأتيكم العذاب (زمر/۵۴) ۶٠۶

لئن اشركت ليحبطنّ عملك (زمر/۶۵) ۴۴٩

و ترى الملائكة حافّين من حول العرش يسبّحون بحمد ربّهم (زمر/٧۵) ٣٩

غافر

الّذين يحملون العرش و من حوله يسبّحون بحمد ربّهم... (غافر/٧) ٢١٩

و افوّض امرى الى اللّه (غافر/۴۴) ۶٠٩

فصّلت

انّ الّذين قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا تتنزّل عليهم الملائكة (فصلت/٣٠) ۶٠٩

سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم (فصلت/۵٣) ٩١

شورى

حم عسق. كذلك يوحى اليك و الى الّذين من قبلك اللّه (شورى/١، ٣) ٢٣٧

شرع لكم من الدّين ما وصّى به نوحاً... (شورى/١٣) ٢٢۶

و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا. انّ اللّه غفور شكور (شورى/٢٣) ٣٢٩

و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا... (شورى/۵٢) ۴٠، ٣٢۴

صراط اللّه الّذى له ما فى السّماوات و ما فى الارض (شورى/۵٣) ١٢٧

زخرف

ستكتب شهادتهم و يسئلون (زخرف/١٩) ١۶۵

فاستمسك بالذى اوحى اليك (زخرف/۴٣) ١٧۵

و اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا (زخرف/۴۵) ۵۶، ۱۵۷
و ما نریهم من آیة الّا هی اکبر من اختها (زخرف/۴۸) ۹۱
و لابیّن لکم بعض الّذی تختلفون فیه (زخرف/۶۳) ۲۳۴
فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین (زخرف/۷۱) ۴۰۷

دخان

فیها یفرق کلّ امر حکیم (دخان/۴) ۲۵۸
ذق انّك أنت العزیز الکریم (دخان/۴۹) ۶۱۴
فارتقب انّهم مرتقبون (دخان/۵۹) ۶۰۸

جاثیه

افرایت من اتخذ الهه هواه (جاثیه/۲۳) ۵۸۹
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ (جاثیه/۲۹) ۲۵۵

محمد(ص)

فلو صدقوا اللّه لکان خیرا لهم (محمد/۲۱) ۶۱۰

فتح

لیغفر لك اللّه ما تقدّم من ذنبك و ما تاخّر (فتح/۲) ۶۸۷
هو الّذی أنزل السّکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم (فتح/۴) ۶۱۳
و ألزمهم کلمة التقوی (فتح/۲۶) ۳۲۶
وعداللّه الذین آمنوا و عملو الصالحات (فتح/۲۹) ۳۲۱

ق

قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ (ق/۴) ۹
و جاءت کلّ نفس معها سائق و شهید (ق/۲۱) ۳۲۵
فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید (ق/۲۲) ۶۱۶
القیا فی جهنّم کلّ کفّار عنید (ق/۲۴) ۳۲۴، ۳۲۵
انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب أو ألقی السّمع و هو شهید (ق/۳۷) ۲۱۰، ۶۱۶

ذاریات

ففروا الی اللّه (ذاریات/۵۰) ۶۰۷

طور

انّا کنّا قبل فی اهلنا مشفقین (طور/۲۶) ۶۰۷

نجم

ثمّ دنی فتدلّی فکان قاب قوسین او ادنی (نجم/۸، ۹) ۱۸۵، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۶، ۵۳۷
فأوحی الی عبده ما أوحی (نجم/۱۰) ۶۱۳
ما کذب الفؤاد ما رأی، أفتمارونه علی ما یری (نجم/۱۱، ۱۲) ۶۱۳
ما زاغ البصر و ما طغی. لقد رأی من آیات ربّه الکبری (نجم/۱۷، ۱۸) ۱۱۶
اذ یغشی السّدرة ما یغشی (نجم/۱۶) ۱۱۵
لیجزی الّذین أساؤا بما عملوا و یجزی الّذین أحسنوا بالحسنی (نجم/۳۱) ۳۶۷
الّذی وفی (نجم/۳۷) ۱۹۴
و ان لیس للانسان الّا ما سعی (نجم/۳۹) ۵۵۰

رحمن

و لاتخسروا المیزان (رحمن/۹) ۱۴۵
کلّ من علیها فان. و یبقی وجه ربّك ذوالجلال والاکرام (رحمن/۲۶، ۲۷) ۶۱۷
هل جزاء الاحسان الّا الاحسان (رحمن/۶۰) ۶۱۲

حدید

هو الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن و هو بكلّ شیء علیم (حدید/۳) ۱۱۱

قیل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً (حدید/۱۳) ۳۱۶

الم یأن للّذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر اللّه (حدید/۱۶) ۶۰۷

و الّذین آمنوا باللّه و رسله اولئك هم الصّدّیقون... (حدید/۱۹) ۳۱۷، ۳۲۲

فما رعوها حقّ رعایتها (حدید/۲۷) ۶۰۸

مجادله

یرفع اللّه الّذین امنوا منكم و الّذین اوتوا العلم درجات (مجادله/۱۱) ۵۶۴

حشر

و یؤثرون علی أنفسهم و لو كان بهم خصاصة (حشر/۹) ۶۱۰

اصحاب الجنة هم الفائزون ۱۴۲

صف

اسمه احمد (ص/۶) ۵۳۷

جمعه

ذلك فضل اللّه یؤتیه من یشاء واللّه ذوالفضل العظیم (جمعه/۴) ۶۳۰

تحریم

انّ اللّه هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر (تحریم/۴) ۴۱۸

یا أیّها الّذین امنوا توبوا الی اللّه توبة نصوحا (تحریم/۸) ۶۰۶

قلم

انّك لعلی خلق عظیم (قلم/۴) ۶۱۰

حاقه

و تعیها اذن واعیة (حاقه/۱۲) ۱۱

نوح

ما لكم لاترجون للّه وقارا (نوح/۱۳) ۶۱۲

ربّ لاتذر علی الارض من الكافرین دیّارا (نوح/۲۶) ۶۱۳

جن

عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً (جن/۲۶) ۲۶۷

الاّ من ارتضی من رسول فانّه یسلك من بین یدیه و من خلفه رصدا (جن/۲۷) ۱۷، ۱۱۳، ۳۳۱

مزّمّل

و تبتّل الیه تبتیلا (مزمل/۸) ۶۰۸

مدّثّر

و ثیابك فطهّر، والرّجز فاهجر (مدثر/۶، ۷) ۶۰۸

دهر

انّا هدیناه السّبیل امّا شاكراً و امّا كفوراً (دهر/۳) ۱۹۴

انّ الأبرار یشربون من كأس كان مزاجها كافوراً (دهر/۵) ۱۹۴

یوفون بالنّذر و یخافون یوما كان شرّه مستطیرا (دهر/۷) ۱۹۴

عینا یشرب بها عباداللّه یفجّرونها تفجیرا... (دهر/۶) ۱۹۵

و یطعمون الطّعام علی حبّه مسكینا و یتیما و اسیرا (دهر/۸) ۱۹۵، ۳۳۹

انّا نخاف من ربّنا یوما عبوسا قمطریراً (دهر/۱۰) ۶۰۷

و جزاهم بما صبروا جنّة و حریراً (دهر/۱۲) ۱۹۴

[عالیهم ثیاب] سندس خضر و استبرق و حلّوا اساور من فضّة و سقیهم ربّهم شرابا طهورا (دهر/۲۱) ۱۹۵، ۶۳۸، ۵۶۵

و اذ رایت ثم رایت نعیما و ملک کبیرا (دهر/۲۰) ۱۹۴

نبأ

عمّ یتسائلون. عن النّبا العظیم، الّذی هم فیه مختلفون (نبأ/ ۱، ۳) ۷۱

تکویر

الاّ ان یشاء اللّه ربّ العالمین (تکویر/۲۹) ۷۷

مطففین

کلاّ انّ کتاب الفجّار لفی سجّین (مطففین/۷) ۱۸۱

انّ کتاب الابرار لفی علّیّین، و ما ادریك ما علّیّون، (مطففین/۱۸، ۲۰) ۱۸۰

بروج

بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ (بروج/۲۲) ۱۹

طارق

فلینظر الانسان ممّ خلق (طارق/۵) ۵۲۷

شمس

و نفس و ما سوّاها، فالهمها فجورها و تقویها (شمس/۷، ۸) ۶۱۳

قد افلح من زکّیها، و قد خاب من دسّیها (شمس/۹، ۱۰) ۶۰۹

ضحی

و وجدك عائلا فأغنی (ضحی/۸) ۶۱۲

انشراح

الم نشرح لك صدرك... (انشراح/۱، ۵) ۶۰، ۲۰۴

علق

انّ الانسان لیطغی، أن راه استغنی (علق/۶، ۷) ۵۸۴

و اسجد و اقترب (علق/۱۹) ۶۲۷

قدر

انّا انزلناه فی لیلة القدر (قدر/۱) ۲۵۸

تنزّل الملائکة و الرّوح فیها باذن ربّهم من کلّ امر سلام (قدر/۴، ۵) ۴۳۴

بینه

انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئك هم خیر البریّة (بینه/۷) ۲۱۲

زلزال

اذا زلزلت الارض زلزالها. و اخرجت الارض اثقالها. و قال الانسان ما لها؟ (زلزال/۱، ۳) ۴۳۴، ۴۳۵

قارعه

و امّا من خفّت موازینه فامّه هاویة (قارعه/۸، ۹) ۲۱۴

کوثر

انّا أعطیناك الکوثر (کوثر/۱) ۱۹۵

روم

و له المثل الاعلی فی السماواتِ وَالارضِ (روم/۱) ۳۱۱

قمر

یوم یسحبون فی النار (قمر/۱) ۵۲۸

# احادیث

## الف


آه آه، لو أجد حملة... ، ۱۵۰، ۴۱۵

أأنت الذی تسیّر الجاریات... ، ۲۴۵

أبشر یا علی، فلو وزن الیوم عملك بعمل... ، ۱۸۷

ابنَ عامر، کیف أجسر أن أقول: «لبّیك... ، ۴۹۳

أبره أفضل منه، للأول مثل اجورهم کلّهم... ، ۳۴۹

أتانی جبرئیل فقال: یا محمد، ان ربك یأمرك... ، ۱۶۰

اتّقوا کلّ منافق علیم اللسان... ، ۵۹۹

أتیت النبی و هو فی بعض حجراته... ، ۳۰۴

اتی جبرئیل رسول‌اللّه برمّانتین... ، ۱۳۲

أحبب حبیب آل‌محمّد و ان کان فاسقا زانیا... ، ۲۱۲

احمدوا اللّه الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السماوات... ، ۳۴۲

أخبرنی به جبرئیل عن اللّه... ، ۴۷۷

اختر أیهما شئت... ، ۵۰۸

اخسأ یا کلب... ، ۴۰۶

ادخل لا أبا لك! فلو کانت الجدران تحجب... ، ۲۶۱

ادن... اذهب فغیّر اسم ابنتك التی... ، ۲۶۹

ادن منّی یاعلی... ، ۳۵۷

أدنی اللّه محمّدا منه، فلم‌یکن بینه و بینه الّا قفص (قصر) لؤلؤ... ، ۱۱۵

اذا أنا متّ فاسنق لی سبع قرب من ماء بئر... ، ۳۶۹

اذا جئت للمناجاة فاصحب معك من تکون خیرا منك... ، ۵۲۳

اذا رأیت السبع فافرأ فی وجهه آیة الکرسی... ، ۲۴۱

اذا رأیتم العالم محبا لدنیاه فاتّهموه علی دینکم... ، ۵۷۴

اذا فرغ اللّه تعالی من الحساب یأمر الملکین... ، ۳۴۰

اذا کان لك حاجة - یا سماعة - الی اللّه عزوجل... ، ۵۵

اذا کان یوم‌القیامة جیء بمیزان المعالم... ، ۲۱۴

اذا کان یوم القیامة ضرب لی عن یمین العرش قبّة... ، ۳۳۵

اذا کان یوم القیامة عقد لواء من نور أبیض... ، ۳۲۱

اذا کان یوم القیامة یأتی جبرئیل بحزمتین من المفاتیح... ، ۲۱۴

اذا کان یوم القیامة یقول‌اللّه عزوجل لی و لعلیّ‌بن أبی‌طالب... ، ۲۱۶

اذا نقرت طشت و تقول فی طشتها یاعلی... ، ۲۷۷
اذا وضعتمانی فی الضریح فصلّیا رکعتین... ، ۴۰۵
اذکره... لقد کان ذلك... ، ۱۳۹
ارفع رأسك... ، ۷۷
ارکب جملك و طف فی قبایل الکوفة... ، ۹۷
أرنا الاشیاء کما هی... ، ۴۴
أری نور الوحی و الرسالة... ، ۴۰
أسد حطوم خیر من سلطان ظلوم... ، ۵۷۳
اسکب لی وضوءا... ، ۳۳۳
أشد الناس عذابا یوم القیامة العالم السوء... ، ۵۷۳
أشدکم خشیة من اللّه أعلمکم به... ، ۵۵۸
أشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله... ، ۵۸۰
أصبحنا واللّه بمنزلة بنی‌اسرائیل من آل‌فرعون... ، ۴۱۸
اطلبوا العلم و لو بالصین... ، ۴۹۵
أعطی اللّه علیّا من الفضل جزءا لو قسم علی أهل الأرض لوسعهم... ، ۳۱۰
أعطانی اللّه خمساً و أعطی علیّا خمساً... ، ۳۳
اعطیت ألف مفتاح من العلم... ، ۲۵۷
أعلمهم بی... ، ۴۹۳
أعوذ باللّه منك... ، ۶۲۸
أعوذ برضاك من سخطك... ، ۶۲۸
أعوذ بعفوك من عقوبتك... ، ۶۲۷
أعوذ بك من علم لاینفع... ، ۶۰۰
افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال: أنا خیر منك... ، ۱۶۷
أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها... ، ۵۱۹
أفلا أکون عبدا شکورا... ، ۵۹۴
أفمن کان علی بینة من ربه» النبی... ، ۱۵۶ ، ۳۰۷
اقنع بما أعطیتك، فلن‌تبلغ شرف محمد... ، ۴۸۵
اکفنی هذه... ، ۴۴۲
ألا ان أوانی اللّه فی الأرض القلوب... ، ۵۴۶
ألا تسمعون؟ هذا صوت جبرئیل... ، ۴۴۲
ألا، رب مکرم لنفسه و هو لها مهین... ، ۵۳۳
ألا و من أحب علیا فقد اوتی کتابه بیمینه... ، ۱۴۲
الآیات أمیرالمؤمنین و الائمة... ، ۷۰
الأمانة هی الولایة، و الانسان أبوالشرور المنافق... ، ۳۷۵
الحسن و الحسین خیر أهل الارض بعدی... ، ۴۴۴
الحسنة ههنا حبّ علیّ... ، ۳۲۹
الحمد للّه الّذی فتق الأجواء... ، ۱۱
الخشیة میراث العلم، و العلم شعاع المعرفة... ، ۵۷۹
الدنیا(الدینار) داءالدین، و العالم طبیب‌الدین ، ۵۷۴
الدنیا بمنزلة صورة، رأسها الکبر... ، ۵۱۲
الدنیا ساعة فاجعلها طاعة... ، ۵۹۳
الدنیا لکم، و العقبی لکم، و المولی لی... ، ۵۸۳
الرصد المتعلّم من النبی... ، ۱۷
السابق أمیرالمؤمنین، و الشهید رسول‌اللّه... ، ۳۲۵
ألستم تعلمون أنی أولی بکل مؤمن من نفسه... ، ۳۴۵
الطرق الی اللّه بعدد أنفاس الخلایق... ، ۱۱۰
العالم باللّه هو الذی اذا نظرت الیه ذکّرك الآخرة. ، ۴۹۳

العالم حقّا هو الذی ینطق عنه أعماله الصالحة... ، ۴۹۴

العبّاد ثلاثة: قوم عبدوا اللّه عزوجل خوفا... ، ۵۶۶

العظمة ازاری، و الکبریاء ردائی... ، ۴۹۷

العلماء امناء الرسل ما لم یخالطوا السلطان... ۵۷۳

العلماء امناء اللّه... ، ۴۹۲

العلماء ورثة الانبیاء... ، ۴۹۸

العلم أصل کل حال سنیّ... ، ۴۹۵

العلم باللّه... ، ۴۹۳

العلم ثلاثة: کتاب ناطق، و سنة قائمة، و لا أدری ، ۵۷۳

العلم خلیل المؤمن... ، ۴۹۶

العلم علمان: علم باللسان و علم بالقلب... ، ۵۵۸

العلم نقطة کثّرها الجاهلون... ، ۲۸۲

القبر روضة من ریاض الجنة... ، ۲۸۶

الکبریاء ردائی... ، ۴۹۷

اللهم ائتنی بأحب خلقك الیك... ، ۴۸۶

اللهم أحینی مسکینا، و أمتنی مسکینا... ، ۴۹۷، ۵۹۵

اللّهم أرنا الاشیاء کما هی... ، ۲۸۳

اللهم ارزقنی غدوة رغیفا من شعیر... ، ۵۸۴

اللهم اشف علیا و عافه، فانه قد أسهرنی اللیلة... ، ۳۰۶

اللهم أعط علیا فضیلة لم تعطها أحدا قبله... ، ۱۸۸

اللهم انی اسألك باسمك الاعظم الذی خلقت به کل شیء... ، ۳۱۰

اللّهمّ انّی أسألك بحقّ محمّد و علیّ... ، ۵۵

اللّهم انی أتقرب الیك بمحمّد و آل محمّد... ، ۳۶۰

اللّهم انی أسألك بحقّ علیّ عبدك أن تغفر لعلیّ... ، ۳۰۱

اللهم انی أسألك بحق نبیّك أن تغفر لعلیّ دلیلك... ، ۳۰۲

اللّهم حبّب الیّ صحبة الفقراء... ، ۵۹۵

اللّهم زدنی فیك تحیّرا... ، ۶۳۷

اللهم لاتحدث لی عزا ظاهرا الّا أحدثت... ، ۵۲۲

اللهمّ لاتمتنی حتی ترینی علیّاً... ، ۲۱۴، ۳۸۳

اللّهمّ لك الحمد علی نعمك التی لاتحصی... ، ۲۱۰

اللهم هذا نفسی و هو عندی عدل نفسی... ، ۴۸۹

المخالف علی علیّ بن أبی طالب بعدی کافر... ، ۴۲۳

المختصّون بالرحمة نبی اللّه و وصیّه و عترتهما... ، ۶۸

المؤمن اذا مات و ترك ورقة واحدة و علیها علم... ، ۵۶۴

المؤمن أوسع شیئ صدرا، و أذل شیئ نفسا... ، ۵۲۴

المؤمن لایسکن اضطرابه... ، ۶۰۳

ألواح موسی عندنا، و نحن ورثة النبیین... ، ۲۷۰

الهی عبدك یبکی من مخافتك... ، ۵۸۰

الهی قد صکّت رکبتای، و انحنی ظهری... ، ۵۲۵

الهی کم من موبقة تحمّلت عنی فقابلتها بنعمتك... ، ۵۵۱

الیك عنی یا دنیا، فحبلك علی غاربك... ، ۵۸۸

الی ولایة علی بن أبی طالب... ، ۳۲۵

أما علمت أنّ أحد الابوین الّذین قال اللّه... ، ۱۸۰

أما قولك یا عم، ألسنا من نبعة واحدة... ، ۱۸۹

أما انهم لم یموتوا الّا بسخط... ، ۵۵۹

أما ما كان من النصّاب فهو أن رسول‌الله لما كان لايزال يقول في علي...، ۴۷۷
أما والله ما دعوهم الى عبادة أنفسهم...، ۵۷۵
أمايكفيك أنك جلدة مابين عيني و نور بصري...، ۴۸۲
أمر الله تعالى بسدّ أبواب المهاجرين و الأنصار...، ۳۵۳
أميرالمؤمنين الشاهد على رسول‌الله...، ۳۰۷
أمر رسول‌الله أبابكر و عمر و عليا أن يمضوا الى الكهف و الرقيم...، ۱۶۵
امضيا الى باب قصر اكيدر فخذاه و أتياني به...، ۴۸۲
أنا السور، و عليّ الباب...، ۳۱۶، ۳۹۴
أنا الشاهد على (من) رسول‌الله...، ۳۰۵
أنا الصدّيق الاكبر، آمنت قبل أن آمن أبوبكر...، ۳۴۷
أنا المؤتمن على سرّالله، و الخازن لعلم الله...، ۲۷۱
أنا النقطة تحت الباء...، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳
أنا أعلمكم بالله، و أخشاكم منه...، ۴۹۵
أنا حجة الله، و أنا خليفةالله...، ۲۷۱
أنا دليل السماوات، و أنا أنيس المسبّحات...، ۳۹۸
أنا سيد الأولين و الآخرين...، ۳۳۷
أنا سيّد ولد آدم، و عليّ سيّد العرب...، ۳۷۶
أنا سيد ولد آدم، و عليّ سيد العرب...، ۳۴۹
أنا سيّد ولد آدم يوم القيامة و لا فخر...، ۳۳۵
أن اشكر لي ولوالديك: عليّ...، ۱۷۹، ۱۸۰
أنا علم الله، و أنا قلب الله الواعي...، ۴۱۳
أنا عند منكسرة القلوب...، ۵۲۴
أنا كالشمس و عليّ كالقمر...، ۳۷۷
أنا ما سددتها و لا فتحت بابه...، ۳۵۲
أنا مكلّم موسى من الشجرة...، ۳۹۹
أنا و عليّ نلقى في جهنم كل من عادانا...، ۳۲۵
أنا أخو رسول‌الله، و ابن عمّه، و سيف نقمته...، ۲۵۹
انا الحجة عليهم و من بعدى اولادى...، ۷۷
أنا النقطة تحت الباء...، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۳۵۰
أنا رسول‌الله و المبلّغ عنه...، ۲۰۴
أنا سيد الأنبياء و أنت سيد الأوصياء...، ۱۷۷
أنا سيد من خلق الله عزوجل، و أنا خير من...، ۱۷۸
أنا مكلّم موسى من الشجرة، أنا ذلك النور...، ۲۵۰
أنا من الثقلين...، ۱۸۷
أنا ميزان العلم، و على كفّتاه...، ۱۵۶
أنا والله الامام المبين...، ۷۱
أنا وجه‌الله الذى أتقلب بين أظهركم...، ۴۱۳
أن و عليّ أبوا هذه الامة...، ۱۷۹
أنا يا رسول‌الله...، ۱۸۶
انّا آل‌محمد، كنّا أنوارا حول العرش، فأمرنا الله...، ۱۸۴
انا اذا عجل لنا أمر نرسل بعضا من الجن...، ۱۶۳
ان آل‌محمد أفضل آل‌النبيين...، ۴۵۲
ان أبى كان عندى البارحة...، ۲۶۸
ان أدنى معرفة الامام أنه عدل النبى...، ۳۸
ن أصحاب أميرالمؤمنين قالوا له يوما...، ۲۶۵
ان أعلم الناس بالله أشدهم تعظيما لحرمة أهل لااله‌الاّ الله...، ۴۹۳
ان الامامة أجلّ قدرا، و أعظم شأنا...، ۱۲۳

ان الامام يعرف بخصال... ، ١٢١
ان الحسين لمّا سقط عن فرسه يوم الطفّ قالت الملائكة... ، ٤٢٣
ان الدليل بعد الرسول و الحجة على المؤمنين عليّ بن أبي طالب... ، ٣٣٣
ان الذى خرج الى الملائكة المقربين من معرفة آل‌محمد... ، ١٥٣
ان الذى يفتى الناس فى كل ما يستفتونه لمجنون... ، ٥٧٣
انّ السبع أزعج من فى السفينة، فدعا عليه نوح... ، ٥٣٦
ان الفقراء ليدخلون الجنة قبل الأغنياء بخمسمائة عام... ، ٥٤١
ان القائم اذا قام بمكة و أراد أن يتوجه الى الكوفة... ، ٢٧١
ان اللّه أخذ الميثاق على الناس للّه بالربوبية... ، ١٦٩
ان اللّه اطّلع على الارض اطلاعة من عرشه... ، ٣٤١
أن اللّه أوحى الى موسى أن اصعد الجبل لمناجاتى... ، ٥٣٠
ان اللّه أوحى الى موسى: انما أقبل الصلاة لمن تواضع لعظمتى... ، ٥٣٦
ان اللّه بعث الىّ ملكا من الملائكة و معه جبرئيل... ، ٥٣٧
انّ اللّه تبارك و تعالى أحد واحد... ، ٢٩
ان اللّه تبارك و تعالى خلق الأرواح قبل الاجساد بألفى عام... ، ٣٧١
ان اللّه تبارك و تعالى خلق أربعةعشر نورا... ، ٣٥٩
انّ اللّه تبارك و تعالى خلق نور محمّد... ، ٢٩
ان اللّه تعالى أسكن آدم جنته من يوم الجمعة... ، ٥٤٩
انّ الله تعالى خلقنا من أعلى عليين... ، ١٨٠
ان اللّه تعالى خلقنى و خلق عليا و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمّة من نور واحد... ، ٤١١
ان اللّه جعلنى اماما لخلقه، ففرض على التقدير... ، ٤٩٩
ان اللّه جلّ جلاله أمر موسى بن عمران أن يبنى مسجداطاهرا ... ، ٣٥٢
ان اللّه خاطبنى ليلة المعراج بلغة على... ، ٢٥١
ان اللّه خلق عليّا فى صورة اثناعشر نبيّا... ، ٣٠٨
ان اللّه خلق عمودا من نور يضيء لأهل الجنة كالشمس لأهل الدنيا... ، ٢٧٧
انّ اللّه خلق محمّدا و عليّا والطيّبين من ذريتهما من نور عظمته... ، ٨٧
ان اللّه خلقنى و عليا من نور واحد... ، ١٣٥
ان اللّه سبحانه عرض ولاية الائمة فى عالم الذر و الارواح... ، ١٤٦
ان اللّه سبحانه لمّا خلق ابراهيم كشف له... ، ٣١٩
ان اللّه عرض ولايتى على أهل السماوات... ، ١٦٢
ان اللّه عزوجل اذا أراد أن يخلق الامام... ، ١٢٥
انّ الله عزوجل اطلع على أهل الأرض اطلاعة فاختارنى... ، ٤٤٤
ان اللّه عزوجل خلق ثلاثمائة عالم... ، ٣٦١

ان اللّه علّمنا منطق الطیر... ، ۱۲۲
ان اللّه فضّل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم... ، ۲۳۳
ان اللّه قد عهد الیّ: من خرج علی علیّ فهو کافر... ، ۳۴۱
ان اللّه لم یزل فردا متفرّدا، فلما أراد أن یتم أمره تکلم بکلمة... ، ۴۱۴
ان اللّه له الحمد عرض حب علی و... علی البرّیة... ، ۱۵۹
ان اللّه نصب علیا علما بینه و بین خلقه... ، ۱۶۲
ان اللّه واحد أحد خلق خلقا ففوّض الیهم أمر دینه... ، ۴۱۲
ان اللّه یخبّرک بین أن تکون عبدا نبیا... ، ۵۳۷
ان اللّه یعطی ولیّه عمودا من نور بینه و بینه... ، ۷۶
ان الملائکة أشرفها عنداللّه أشدها حبّا لعلیّ بن أبی طالب... ، ۴۷۸
ان الموعظة اذا خرجت من القلب وقع فی القلب... ، ۴۹۶
ان «المؤمنون» هم الائمة... ، ۲۵۳ ، ۳۱۷
ان النبی أشار الی شجرة أن تعالی... ، ۴۵۵
ان النبی کان یجلس علی الأرض... ، ۵۰۲
ان النبی لیلة اسری به جمع اللّه تعالی بینه... ، ۵۶
ان النبی لیلة المعراج رأی الرسل الکرام فی السماء... ، ۴۰۵
ان النبی وجد شبه علیّ تحت العرش... ، ۲۰۹
ان أمرنا صعب مستصعب... ، ۵۴ ، ۴۲۷
ان امرأة من الجن یقال لها عفراء... ، ۳۲۸
ان أمیرالمؤمنین أتی أبابکر فاحتج علیه... ، ۳۹۴
ان جبرئیل نزل و یقول: یا محمّد، اللّه یقرئک السلام... ، ۲۳۶
ان حافظی علیّ بن أبی طالب لیفتخران علی جمیع الحفظة... ، ۳۵۷
ان حبّ علیّ یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب... ، ۲۱۳
ان خراسانیا دخل علی أبی الحسن موسی... ، ۱۲۱
ان داود خرج ذات یوم یقرأ الزبور... ، ۵۶۷
انّ ذاالقرنین قد خیّر بین السحاب الصعب و الذلول... ، ۲۶
انّ رجلا من أصحاب عمربن سعد رأی فی اللیلة التی... ، ۴۰۴
ان رسول اللّه حمل الحسن و جبرئیل حمل الحسین... ، ۳۸۷
ان رسول اللّه قال لعلیّ بن ابی طالب... ، ۱۲۸
ان رسول اللّه و علیا الوالدان... ، ۱۷۹
انّ سماطة سلیمان کلّ یوم کان ملحه سبعة أکرار... ، ۷۲
ان شفقة النبی علی امته شفقة الآباء علی الاولاد... ، ۱۷۹ ، ۳۳۴
ان علیّا علم الهدی و الهدی طریقه... ، ۳۳۷
ان علیا کان یوم الأحزاب واقفا علی شفیر الخندق... ، ۴۶
انّ علیّا ملک ما فوق الارض و ما تحتها... ، ۲۵

ان علیا هو السرّ المودع فی فواتح السور... ، ٢٣٧
ان علی‌بن أبی‌طالب أفضل خلق اللّه غیری... ، ٣٣٨
ان فی علیّ تسعین خصلة من خصال الانبیاء... ، ٤٢٤
انّ فی هذه الظهرة أرواح کلّ مؤمن و مؤمنة... ، ١٩
ان فی یوم القیامة أهوالا و أفزاعا... ، ٥٤٥
ان قلوب أهل الشوق الیّ لتضیء لملائکتی کما... ، ٥٦٦
ان کل نبی أب لامته... ، ١٧٩
انکم لاتحتملون علم العالم... ، ٢٦٧
ان للّه بلدة خلف المغرب یقال لها «جابلقا»... ، ٨٠
ان للّه تعالی ملائکة حول العرش، یسمون المخلخلین... ، ٥٢٦
ان للّه خلف هذا النطاق زبرجدة خضراء... ، ٨٠
ان للّه عبادا أطاعوه فیما أراد، فأطاعهم فیما أرادوا... ، ٢٧٩
ان للّه عزوجل اثنی‌عشر الف عالم... ، ٧٦
أن للّه عزّوجّل مدینتین : مدینة بالمشرق... ، ٨٣
ان للّه عزوجل مدینة بالمشرق اسمها «جابلقا»... ، ٨٦
ان للّه عزوجل مدینة خلف البحر... ، ٨٦
ان للّه لملائکة تتقرب الی اللّه بمحبّة علی‌بن أبی‌طالب... ، ٣٥٤
ان للّه مدینتین، احدیهما بالمشرق... ، ٦٧، ٨٢، ٨٣
ان لنا فی لیالی الجمعة لشأنا من الشأن... ، ٢٨٩
ان لی مع اللّه مقام (مقاماً)... ، ٢٩٦
ان محمّدا و علیّا کانا نوراً بین یدی اللّه... ، ٢٠٥
ان ملائکة السماوات و الحجب لیشتاقون الی رؤیة علی‌بن أبی‌طالب... ، ٤٧٨
ان من جحد ولایة علیّ لایری الجنة بعینه أبدا... ، ٤٦٧
ان من وراء أرضکم هذه أرضا بیضاء... ، ٨٠
ان من وراء عین شمسکم هذه اربعین عین شمس... ، ٨٠
انّ موسی سأل ربّه عزّوجّل أن یعرّفه بدء الدنیا... ، ٨١
ان موسی کان له جلیس من أصحابه قد وعی علما کثیرا... ، ٥٧٢
ان نفوسا فی الملأ الأعلی اختصمت فطهّرتها... ، ٤٢٧
ان الدنیا و الآخرة ضرّتان... ، ٥٩٣
انّاللّه تعالی قد جعل علی کلّ انسان أربعین جنّة تستره... ، ٥٦٢
ان اللّه لمّا خلق العقل فقال له... ، ٣٢٤
ان النبی کان یکره أن یقام له... ، ٥١٠
انما الملک الموکل بالماء خرج فسلّم علیّ واعتنقنی... ، ٣٧٦
انها تعرض علی رسول‌اللّه فی عشیّة کل اثنین و خمیس... ، ٢٥٣
انه استقبل أمیرالمؤمنین دهقان من دهاقین الفرس... ، ٣٢٤
انه علیّ... ، ٣٨١

انه عمرو! اجلس... ، ١٨٦
انه لما حضرت الولادة لخديجة دخل عليها ثلاث نسوة... ، ٤٠٤
انه ليس هذا بعلىّ، و انما الملائكة سمعوا منّا... ، ٢١٠
انه نطق سوط أبى‌لبابة عبدالمنذر فقال: أشهد أن لا اله الاّ اللّه... ، ٤٥١
انه يخيط ثوبه و يخصف نعله... ، ٥٠٢
انه يموت من مات منّا و ليس بميّت... ، ٣٩٥
ان هذا صراطى مستقيما... ، ٣١٦
انى احب أن أريك فى صورتك التى فى السماء... ، ٥٢٦
انى افترضت الصلاة على عبادى فوضعتها عن الذى لايستطيع... ، ١٩٠
انى أظلّ عند ربى يطعمنى و يسقينى... ، ٢٩٦
انى تارك فيكم الثقلين... ، ٢٥٥
انى ظاعن عنك فى هذه الليلة الى المدينة لأعهد الى من بها عهدا... ، ٤٣٨
انى قد آخيت بينكما و جعلت عمر أحدكما أطول من آخر... ، ٣١٣
أنت الذى احتج اللّه بك فى ابتدائه الخلق... ، ١٨٩، ١٩٠
أنت كما أثنيت على نفسك... ، ٦٢٩
أنت منّى بمنزلة هارون من موسى... ، ٣٠٥
أنت - يا على - أفضل شهداءاللّه فى الأرض بعد محمّد رسول‌اللّه... ، ٤٥١
ان جنبا كان جالسا عند النبى... ، ٤٢٥
انظر يا أبابكر، فنظر فى آفاق السماء، فرأى أملاكا من نار على أفراس من نار... ، ٤٨١
أن يا داود، تعلّم العلم النافع ... ، ٤٩٣
أوحى اللّه الى داود: ان أدنى ما أنا صانع بعبد غيرعامل بعلمه... ، ٥٧٦
أوحى اللّه الى داود: كما أن أقرب الناس من اللّه المتواضعون... ، ٥٣٦
أوحى اللّه الى داود: لاتجعل بينى و بينك عالما مفتونابالدنيا... ، ٥٧٤
أوحى اللّه الى داود: لاتسألنى عن عالم قد أسكرته حب الدنيا... ، ٥٧٦
أوحى اللّه الى موسى: و قد بقى الفرقان... ، ٤٦٤
أوحى اللّه الى موسى: ما لك و لدار الظالمين... ، ٥٧٥
أوحى اللّه تعالى الى عيسى: ما تريد أن اعطيك جناحين تطير... ، ٥٢٦
أو لست أفعل؟ واللّه ان اعمالكم تعرض علىّ... ، ٢٥٤
أوحى اللّه عزوجل الى نبيّه... ، ١٧٥
أول ما خلق اللّه اللوح... ، ٢٥٧
أول ما خلق اللّه نورى... ، ٢٧، ٤٢٦
اول ما عبد فى الأرض الهوى... ، ٥٨٩
أول من اتّخذ علىّ‌بن أبى‌طالب أخا من أهل السماء اسرافيل... ، ٣٠١
أولى العلم بك ما لايصلح لك العمل الاّ به... ، ٥٧٨
اهبطا من سماواتى الى الأرض... ، ٥٤٩

اهدی الی النبی قنو موبز (موز)... ، ٢١٥
اهدی الی رسول‌اللّه بانجوح فیه حبٌّ مختلف... ، ٣٦٣
ایاکم و فضول المطعم، فانه یسم القلب بالقسوة... ، ٥٨٦
ایانا عنیٰ و علیٌّ أولنا و أفضلنا و خیرنا بعد النبی... ، ٢٣٧
ایتنی بسیفی... ، ٤٢٧
أیها الناس، من أبغضنا أهل البیت بعثه اللّه... ، ٢٠٩
ایهاً أبامحمد... ، ٣٢٤
انظر یا أبابکر، فنظر فی آفاق السماء فرأی أملاکا من نار علی أفراس من نار... ، ٤٨١
أن یا داود، تعلّم العلم النافع... ، ٥٦٧
أیکم ینال السماء؟ فواللّه ان أرواحنا... ، ٢٩٠
أیما امرأة صلّت فی الیوم و اللیلة خمس صلوات... ، ٤٤٠
أین أخی؟ ادعوا لی علیا... ، ٥٠٩
أیها الناس، ان اللّه تعالی نادانی و حیّانی... ، ٣٤٣
أیها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون... ، ٢٧٦

ب

بئس ما صنعت، و لولا أنك من شیعتنا ما نظرت الیك... ، ٣٨٢
بأبی من بحفر و جبرئیل بین یدیه... ، ٢٧٦
بأبی و امی من شدّ اللّه به عضدی... ، ٤٤٧
بالباء ظهر الوجود... ، ٤١ ، ٤٣ ، ٢٨١ ، ٢٨٢
بالخرس و الصّمم و العمی... ، ٥١٩
بایعنا رسول‌اللّه علی النّصح للمسلمین... ، ٣٣٣
بحق أقول لکم، ان أکناف السماء خالیة من الأغنیاء... ، ٥٩٦
برز الایمان کلّه الی الشرك کله... ، ١٨٦
بك آخذ و بك اعطی... ، ٣٤٤
بل‌اللّه افترضه و أوجبه من السماء... ، ٥٢
بولایة علی... ، ٢٠٤
بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی‌مثل و بی‌نظیر است... ، ٤٠١
بیت علیّ و فاطمة من حجرة رسول‌اللّه... ، ٤٣٣
بینا النبی ذات یوم و رأسه فی حجر علی... ، ١١٣
بینا رسول‌اللّه فی ملأ من أصحابه و اذا أسود... ، ٤٣٦
بینما أمیرالمؤمنین یتجهّز الی معاویة و یحرّض الناس علی قتاله... ، ٣٨٩

ت

تحفة من الطالب الغالب الی علی‌بن أبی‌طالب... ، ١٨٨
تخلّقوا بأخلاق اللّه... ، ٤٠٤
ترضی برسول‌اللّه یحکم بینی و بینك... ، ٣٩٤
تزکیة المرء نفسه قبیح... ، ١٩٦
تعلم أن لنا أیاما لم‌نذق فیها طعاما... ، ٥٩٦
تنام عینی و لاینام قلبی... ، ٢٦٩

ث

ثم مضیت فرأیت رجلا جسیما... ، ٣٩٦

## ج

جائنی جبرئیل من عندالله بورق آس أخضر... ۵۱

جاء ابلیس الی موسی‌بن عمران و هو یناجی ربّه... ۲۱۷

جاء اناس الی الحسن بن علی فقالوا: أرنا بعض ما عندك من أعاجیب أبیك... ۳۹۴

جاء نفر من الیهود عند رسول‌الله ثم جاء أعرابی کأنما یدفع فی قفاه... ۴۸۳

جالسوا من یذکّرکم الله رؤیته و لقاؤه... ۵۶۹

جامه را پینه می‌کرد گاه به پارهٔ پوستی... ۵۱۰

جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره... ۲۷۷

جعت یوما بالمدینة جوعا شدیدا... ۵۱۳

جنّبونا آلهة نعبد، واجعلوا لنا ربّا نؤوب الیه... ۲۷۹

## ح

حب آل محمد یوما خیر من عبادة سنة... ۵۶

حب المال و الشرف ینبت النفاق فی القلب... ۵۲۸

حب علی‌بن أبی‌طالب حسنة لایضر معها سیّئة... ۵۵، ۲۲۴، ۲۷۷

حب علی‌بن ابی‌طالب سید الأعمال... ۵۳

حبّ علی‌بن أبی‌طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب... ۳۴۱

حب علی یأکل السیئات کما تأکل النار الحطب... ۵۷

حبّه حسنة لایضرّ معها سیّئة، و بغضه سیّئة لاینفع معها حسنة... ۲۰۱

حبی و حب علی‌بن ابی‌طالب و حب أهل‌بیتی نافع... ۵۷

حدثنی جبرئیل عن الله عزوجل: انّ الله یحب عبدا... ۱۷۶

حسب فتیرا و بلالا من التفویم لأفعاله... ۴۵۱

حسبك، لو زادك جدّی رسول‌الله لزدتك... ۲۶۲

حق تعالی تدبیر امور می‌کند به هر نحو که می‌خواهد... ۲۲

حقّ علیّ علی المؤمنین و المسلمین کحق الوالد علی الولد... ۳۰۹

حقّ علیّ علی هذه الامة کحقّ الوالد علی ولده... ۳۳۲

حوض ما بین بصری الی صنعاء... ۲۶۳

## خ

خادمی یدای، و دابتی رجلای... ۸۶

خاطبتی بلغة علی‌بن أبی‌طالب... ۲۵۱

خرج أمیرالمؤمنین ذات لیلة مظلمة، علیه قمیص آدم... ۲۷۱

خرجت مع أبی الی بعض أمواله... ۳۹۳، ۳۹۵

خرج رسول الله الی غزوة... ۲۳

خرج رسول‌الله ذات یوم و هو راکب... ۳۵۹

خطب أمیرالمؤمنین بالکوفة عند منصرفه عن النهروان... ۲۱۰

خفنی کما تخاف السّبع الضاری... ۴۹۵

خلق الله عزوجل من نور وجه علی‌بن أبی‌طالب سبعین ألف ملك... ۲۰۵


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خلقت أنا و علي من نور واحد... ، ۳۸۵
خمس لا أدعهن حتى الممات... ، ۵۰۳

د

دخل سلمان على أميرالمؤمنين فسأله عن نفسه... ، ۶۳
دخل عبدالله بن عمرعلى على بن الحسين... ، ۶۱
در شب معراج ملكى از جانب حق تعالى به حضرت رسول گفت... ، ۳۲۹
دع الهوى لاناس يعرفون به... ، ۶۷۲
دعانى رسول‌الله فقال: الا ابشرك... ، ۴۱۸
دنوت من ربّى عزّوجلّ حتى كان... ، ۳۶

ذ

ذكر علي‌بن أبي‌طالب عبادة... ، ۳۵۴
ذلك علي‌بن أبي‌طالب... ، ۳۲۴

ر

رأس الحكمة خشية الله... ، ۴۹۵
رأس الحكمة مخافة الله... ، ۴۹۱
رأيت الخيمة التى دخلتها أوّلا؟... ، ۷۹
رأيت فى السماء الرابعة ملكا نصفه من نار و نصفه من ثلج... ، ۳۳۷
رأيت رسول‌الله ههنا و التزمته... ، ۳۹۴
رسول‌الله أحد الوالدين... ، ۱۸۰
روزى حضرت امام رضا داخل حمام شدند... ، ۵۴۲
روى أن العبد الأسود الوحش الكريه الرايحة... ، ۵۰۳
زلّة العالم كانكسار السفينة تغرق و يغرق من فيه... ، ۵۷۳

س

سألت أباعبدالله عن ميراث العلم ما مبلغه؟... ، ۸۳
سألت النبى مرة أن يدعو لى بالمغفرة... ، ۳۰۱
سبحان الله، اذا كنت لاحسن أن اجيبك فما... ، ۱۲۱
سبحان من خلق الجنة لمحمد و آل محمد و شيعتهم... ، ۱۷۳
سدّوا هذه الابواب الّا باب علي... ، ۳۵۳
سلّما السرير الي، و كشف النقاب... ، ۳۹۸
سلونى عمّا تحت العرش... ، ۴۴، ۲۸۳
سلونى عن طرق السماوات... ، ۳۵۵، ۵۳۰
سلونى قبل أن تفقدونى... ، ۳۵۹
سمّاه الله، و هكذا أنزل الله فى كتابه... ، ۱۷۰
سمع الله لمن حمده... ، ۳۵۷
سمع هؤلاء شيئا و لم‌يضعوه على وجهه... ، ۴۵۹
سمّى الناس مؤمنين من أجل علي... ، ۳۴۱

ش

شهدت البصرة مع أميرالمؤمنين... ، ۴۶

ص

صراط الله علي... ، ۱۲۷

صلّیت مع رسول‌اللّه سبع سنین قبل أن یسلم أحد...، ۳۴۷

ط

طاف رسول‌اللّه بالکعبة فاذا آدم بحذاء الرکن الیمانی...، ۳۹۶

طریق الامامة فاتّبعوه «ولاتتّبعوا السبل» أی طرقاً غیرها...، ۳۱۵

طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة...، ۴۹۵

طوبی درختی است که اصلش در خانهٔ علی است...، ۳۲۹

ظ

ظهر الموجودات من باء بسم اللّه الرحمن الرحیم...، ۴۳، ۲۸۲

ع

عالم لایعمل بعلمه فالعلم و العالم فی النار...، ۵۸۰

عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد...، ۵۶۴

عباداللّه، علیکم بخدمة من أکرمه اللّه بالارتضاء...، ۴۵۲

عبدی أطعنی أجعلك مثلی...، ۲۷۸

عبدی طهّرت منظر الخلایق سنین...، ۶۹۱

عد الی موضعك...، ۴۶۸

عرج بالنبی مائة و عشرین مرة...، ۴۴۳

«عسق» سرّ علی...، ۲۳۷

علما را بر مؤمنان فضیلت است به هفتصد درجه...، ۷۱۷

علم النبی جمیع علم النبیین...، ۱۴۰

علماء امتی کأنبیاء بنی‌اسرائیل...، ۵۶۶

علماء هذه الامة رجلان...، ۵۱۵

علّمت علوم الأولین و الآخرین...، ۴۴، ۲۸۳

علم لاینفع ککنز لاینفق منه...، ۵۸۰

علمنا غایر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع...، ۲۶۱

علّمنی رسول‌اللّه ألف باب من العلم...، ۴۳۱

علیّ أول من اتّبعنی، و هو أول من یصافحه الحق...، ۴۴۳

علیّ بمائة رجل من أصحاب رسول‌اللّه من البدریین...، ۴۳۵

علی‌بن أبی‌طالب خیر البشر...، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۴۱، ۳۴۳

علی‌بن أبی‌طالب خیر من طلعت علیه الشمس...، ۴۱۸

علیّ حصنی، فمن دخله أمن من النار...، ۱۵۶

علی زوج ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین...، ۳۳۰

علیّ سید العرب...، ۳۷۶

علیّ صراط مستقیم...، ۱۷۵

علیّ فی السماء السابعة کالشمس بالنهار فی الارض...، ۴۱۶

علیّ قرینی فی الدنیا و الآخرة...، ۳۷۸

علی لایسُرّه من اللّه حجاب...، ۴۱۵

علی مع الحق و الحق مع علی...، ۱۷۶، ۳۳۶

علیّ منّی بمنزلة رأسی من بدنی... ، ٣٣٩
علیّ منی و أنا من علیّ... ، ٣٣٢
علیٌّ نفس رسول‌اللّه، و آیات رسول‌اللّه آیات علیّ... ، ۴۷۷
عنوان صحیفة المومن حب علی‌بن أبی‌طالب... ، ٢٥٩
عن ولایة علی... ، ۴۲۳
عنی اللّه عزوجل بقوله: وأنفسنا و انفسکم علی‌بن أبی‌طالب... ، ٢٠٣

ف

فاتّقوا اللّه عباداللّه، و فرّوا الی‌اللّه من اللّه... ، ۶۲۶، ۶۲۹
فاطمة خیرنساء أهل الجنة... ، ٣٨٨
فألزم موسی أهل القبیلة بأمراللّه أن یحلف خمسون من أماثلهم... ، ۴۶۵
فجعل محمّد فی کفّة میزان الجلال... ، ۴۵۴
فضع فاک علی فیّ ثم سلنی... ، ٣۶٩
فضّلت علی الخلق أجمعین، و شرّفت علی جمیع النبیین... ، ۴٨۴
فعلت، فداها أبوها - ثلاث مرّات - لبست الدنیا من محمّد ولا من آل‌محمّد... ، ۵١٢
فعلمت أنّی لم‌أطأ موطئا الّا و قد کشف لعلیّ... ، ٣۴
فکذلک فرض‌اللّه الایمان بولایة علیّ بن أبی‌طالب... ، ۴٧۶
فکیف أصنع یا رب حتی أکون تائبا تقبل توبتی... ، ۴۵٧
فما رأیتک فی المحبین، فأین کنت... ، ۴٢٩
فنحن روح اللّه و کلماته... ، ٢٩
فنحن صنایع اللّه، و الخلق بعد صنایع لنا... ، ٢۶
فی جهنم واد لایسکنه الّا القرّاء الزاورون للملوک... ، ۵٧٣
فی غزوة أمّر علیّا و اشتری علیٌّ جاریة من مال الغنیمة... ، ۴۵٢
فی لیلة المعراج اجتمع علیّ الأنبیاء... ، ١۶٠
فی ولایة علی‌بن أبی‌طالب... ، ١٧۵
فیهم کهول و شبّان... ، ٨۵

ق

قال اللّه تعالی: «و لقد أنزلنا الیک» یا محمد «ایات» «الآیة» علی صدقک... ، ۴٨٠
قال اللّه تعالی: یا محمد، انی خلقتک و علیا نورا... ، ١٩٣
قال الله جل جلاله: لو اجتمع الناس کلهم علی... ، ١۶٠
قال سبحانه و تعالی: الم نشرح لک صدرک (بعلیّ)... ، ۶٠
قد جعلتکم فی حلّ من مفارقتی... ، ۴۵٩
قد سألت اللّه أن یجعلها لعلیّ، ففعل... ، ٣١۶
قدّ هذه (خذه) بقدومک... ، هذه تخرج فی مصلحة اخری... ، ۵٩٢
قلت: الهی، اجمع امتی... ، ٢۶٧

ک

کان رجل یخدم موسی فجعل یقول... ، ۵٧١

کان رسول‌الله ذات یوم جالسا و عنده علیّ...، ۲۱۵، ۳۸۵
کان رسول‌الله ذات یوم جالساً مع الصحابة...، ۱۹۳
کان علی مع رسول‌الله فی غیبته لم‌یعلم به أحد...، ۱۹۹
کان علی یری مع رسول‌الله قبل الرسالة الضوء...، ۴۱
کان لعلی بن أبی‌طالب من السوابق...، ۳۵۵
کان والله بعیدالمدی، شدیدالقوی...، ۵۵۴
کان یوم خیبر و یوم قریظة و النضیر علی حمار...، ۵۰۲
کأنی أنظر الی رسول‌الله بصحن مسجده...، ۳۵۲
کذبت. ان الله خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عام...، ۴۲۹
کذبوا - علیهم لعنة الله و غضبه - و کفروا بتکذیبهم النبی...، ۴۴۵
کفّ رسول‌الله فی کفّ علیّ...، ۲۱۵
کفّ علیّ کفّی...، ۴۴۴
کل ذلك حق...، ۳۷۸
کمنزلتی من الله سبحانه...، ۲۱۵
کنا أشباح نور ندور حول العرش...، ۲۲۳
کنّا ظلالا تحت العرش قبل خلق البشر...، ۲۰۳
کنا عند النبی فی مسجده...، ۵۲
کنا مع أمیرالمؤمنین و نحن نذکر شیئا من معجزات الأنبیاء...، ۹۲
کنّا نحن مع رسول‌الله نتذاکر بقوله اذ جاءت امرأة فوقفت قبالة رسول‌الله...، ۴۸۸
کنت بین یدی أمیرالمؤمنین اذ دخل غلام...، ۹۷
کنت جالساً مع‌العباس بازاء البیت اذ أقبلت...، ۱۲۷
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین...، ۴۵، ۲۸۵
کنت ولیّا و آدم بین الماء و الطین...، ۴۵، ۲۸۵

ل

لئن أشرکت فی الولایة غیر علی...، ۴۴۹
لا احصی ثناء علیك...، ۶۲۸
لا أعلم حتی أسأل جبرئیل...، ۲۲۴
لا أعلم ما وراء هذا الجدار الّا ما علّمنی ربی...، ۴۳۰
لا اله الّا الله حصنی...، ۱۵۶
لاتفردوا فی المسجد...، ۳۵۱
لاتسبّوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله...، ۱۹۸، ۱۹۹
لاتستکثروا طاعتکم، و لاتستقلّوا ذنوبکم...، ۵۵۲
لاتضادّوا بعلیّ أحدا فتکفروا...، ۳۳۲
لاتقوموا کما تقوم الأعاجم یعظّم بعضهم بعضا...، ۴۹۹
لادخلنّ الجنة من أطاع علیّا و ان عصانی...، ۲۰۷
لا، ذاك اسم سمّی الله به أمیرالمؤمنین...، ۱۷۲
لا فتی الّا علی لاسیف الّا ذوالفقار...، ۱۴۸، ۴۴۲
لا صلاة الّا بفاتحة الکتاب...، ۲۳۷
لا، نحن فی الفضل سواء...، ۳۳۷
لأن ولایة علیّ حسنة لایضر معها سیّئة من السیّئات...، ۴۶۷
لا والله، لایکون عالم جاهلا أبدا...، ۱۴۰

لا واللّه و لا مثل ثقب الابرة... ، ٣٥٣
لايزال العبد يتقرب اليّ بالنوافل حتى احبّه... ، ٦٣٢
لايستكمل عبدالايمان حتى يعرف أنه يجرى لآخرهم ما يجرى لأولهم... ، ٣٨٦
لايعرفهم غيرى... ، ٥٦٧
لا يعزّنك عن اللّه أربعة أشياء... ، ٦٠٥
لايقاس الملائكة بالجن (بالحدادين)... ، ٥٦٦
لايكون الرجل فقيها حتّى لايبالى أى ثوبيه ابتذل... ، ٤٩٩
لتكن بلغة أحدكم كزاد الراكب... ، ٥٨٥
لج المخدع... ، ٣٠٢
لضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين... ، ١٨٧
لعلك عجبت من كلامى اياهم بالحبشية... ، ١٢٠
لقد منعنى الفرش الليلة من الصلاة... ، ٥٠١
للامام عشرة دلايل... ، ١٢٥
للامام علامات: يكون أعلم الناس... ، ١٢٤
لما اسرى برسول اللّه و أوحى اللّه تعالى اليه فى على... ، ١٥٧
لما اسرى بى الى السماء الرابعة أذّن جبرئيل... ، ١٧١
لما اسرى بى الى السماء أوحى اليّ ربى... ، ١٩١
لمّا اسرى بى الى السماء بلغنى (لقتنى) الملائكة بالبشارة... ، ٢١٣
لمّا اسرى بى الى السماء ثم الى سدرة المنتهى ارفقت... ، ٣١٨
لما اسرى بى الى السماء رأيت على ساق العرش مكتوب... ، ١٧١
لما اسرى بى الى السماء ما مررت بملأ من الملائكة... ، ٢٥١
لما اسرى بى و كشف لى الجنة رأيت قصر علىبن أبىطالب... ، ٣٤٠
لما أرسل عثمان الى على وجده مؤتزرا بعباءة... ، ٥٠٨
لما بعث اللّه موسى و هارون الى فرعون قال لهما... ، ٥٩٦
لمّا حضرت ولادة فاطمة دخل على خديجة أربع نسوة سمر... ، ٤٢٥
لما خلق اللّه آدم و نفخ فيه الروح عطس... ، ٢١٦
لما عرج بى الى السماء انتهى بى المسير... ، ٧٥
لمّا عرج بى الى السماء فسح اللّه فى بصرى غلوة... ، ٣٢٦
لمّا عرج بى الى ربّى... ، ٢٦٧
لمّا فتح رسولاللّه خيبر... ، ٣٥٦
لمّا قتل الحسين ضجّت الملائكة بالبكاء... ، ٤٢٤
لمّا كانت ليلة المعراج نظرت تحت العرش... ، ٣٩
لما كان وقت وفاته دعا عليّا و أوصاه و دفع... ، ٣٨١
لما نزلت هذه الآية على رسول اللّه: و كلّ شىء أحصيناه... ، ١٢٢
لم‌ينفع مسموع ما لم‌يك مطبوع... ، ٧٣
لواء الحمد يومئذ بيدى، طوله مسيرة ألف عام... ، ٣٣٥

لو اجتمع الخلایق علی حبّ علیّ‌بن أبی‌طالب لما خلق الله النار... ، ۵۶، ۲۰۹، ۲۱۳

لو اجتمع الخلق علی حبّ علیّ لم‌یخلق الله النار... ، ۳۲۱

لو أن الغیاض أقلام، و البحر مداد... ، ۱۳۹

لو أن عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه... ، ۵۹

لو أحبنی جبل لتهافت... ، ۵۷۷

لو أن السماوات السبع و الارضین السبع وضعنا فی کفّة میزان... ، ۳۰۹

لو زادك رسول‌الله لزدناك... ، ۲۲۶

لو شئت لأوقرت أربعین وقرا من شرح بسم‌الله... ، ۲۸۰

لو ضربت خیشوم المؤمن علی أن یبغضنی ما فعل... ، ۴۲۹

لو علم الناس متی سمّی علیٌّ أمیرالمؤمنین ما أنکروا فضله... ، ۱۵۹

لو کانت البحار مداداً، و الغیاض أقلاما... ، ۱۵۱

لو کان فیه خیرا لماترکته من أیدی... ، ۵۶۲

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا... ، ۵۳۰، ۵۳۲، ۷۸۸

لو کشفها عن وجهه لأحرقت سبحات وجهه... ، ۶۳۷

لولا أن تقول طوائف من امتی فیك... ، ۱۳۹، ۱۷۸، ۲۰۴

لولا أنت لم‌یعرف المؤمنون بعدی... ، ۲۰۴

لولا أن الله خلق أمیرالمؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو... ، ۳۳۰

لولا أنا و أنت یا علیّ، ما خلق الله الخلق... ، ۳۳۸

لولا علیٌّ ما خلقت جنتی... ، ۲۳۶

لولانا لما عبدالله، و للناس صورة العبادة... ، ۱۹۳، ۴۷۶

لولا یا ما عرف الله... ، ۵۰۲، ۲۸۰، ۳۹۹

لو لم‌أخف أن تقول امتی فیك ما قالت النصاری فی المسیح... ، ۱۴۷

لو لم‌أخلق علیّا ما کان لفاطمة کفو من ولد آدم و من ذرّیته... ، ۳۸۹

لو لم‌یخلق الله علیّا لما کان لفاطمة کفو... ، ۳۳۰

لو وزن ایمان علیّ مع ایمان أهل الارض لرجح... ، ۳۰۹

لو یعلم الناس متی سمّی علیٌّ أمیرالمؤمنین ما أنکروا فضله... ، ۱۹۰

لهم سیوف من حدید غیر هذا الحدید... ، ۸۵

لیجیئنّ أقوام یوم‌القیامة و أعمالهم کجبال تهامة... ، ۵۷۵

لیس الّا الله و رسوله و نحن أهل‌البیت و شیعتنا... ، ۳۲۰

لیس لله آیة أکبر منی... ، ۲۵۰

لیلة اسری بی الی السماء رأیت فی السماء السابعة میادین... ، ۸۷

لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جلّ‌جلاله: امن‌الرّسول... ، ۴۱۰

لیلة اسری بی الی السماء لم‌أبلغ بابا ولا حجابا و لا شجرة... ، ۵۴، ۲۳۵

لیلة اسری بی رأیت فی بطنان العرش ملکا بیده سیف من نور... ، ۴۰۹
لینتهینّ بنو ولیعة أو لأبعثنّ الیهم رجلا کنفسی... ، ۲۰۳

م

ما أراك الّا مشتبکا بعضك فی بعض... ، ۲۴۸
ما أظلّت الخضراء، و ما أقلّت الغبراء بعدی علی أحد أفضل من علی‌بن ابی‌طالب... ، ۳۳۸
ما أعطی الله نبیا شیئاً الّا و قد أعطی محمّدا مثله... ، ۲۳۲
ما أکثرالضجّ (الضجیج) و أقل الحج (الحجیج)... ، ۳۰۳
ما أنا فضّلته بل الله تعالی فضّله... ، ۱۶۳
ما أنا انتجیته ولکنّ الله انتجاه... ، ۸۰۷
ما أنزل الله فی کتابه... ، ۳۰۵
ما بال قوم (اقوام) یذکرون من له عندالله منزلة... ، ۱۴۱، ۱۴۲
ما بک؟ خذ هذا، فاقض منه دینك... ، ۴۳۳
ما تکاملت النبوة لنبی فی الأظلة حتی... ، ۶۱، ۱۶۰
ما من نبی قطّ الّا بمعرفة حقنا... ، ۱۶۲
ما حملك علی ما فعلت و أخذت منه قبل... ، ۵۱۴
ما خلق الله خلقا أفضل منی و لا أکرم علیه منی... ، ۲۱۹
ماذئبان ضاریان ارسلا فی زریبة غنم بأکثر افساداً من حب الشرف و... ، ۵۳۰
ماذا عساهم أن یقولوا فی أخی و ابن‌عمی علی‌بن ابی‌طالب... ، ۱۳۵
ما شأن هذه الدراهم؟... یاعنی رضی و أخذت رضی... ، ۵۰۸
ما عرض له أمران هما لله رضی قط الّا أخذ بأشدهما... ، ۴۴۶
ما فعل أخوك الجارودیّ... ، ۲۴۲
ما فی‌القرآن «یا أیهاالذین آمنوا» الّا و لعلی بن أبی‌طالب سابقة فی ذلك... ، ۱۷۱
ما قدّمت رایة قوتل تحتها أمیرالمؤمنین نکسهاالله... ، ۲۷۷
ما قطع ظهری فی الاسلام الّا رجلان... ، ۵۹۹
ما قلعت باب الخیبر (خیبر ظ) بقوة جسمانیة... ، ۱۸۱، ۶۳۵
ما قلعتها بقوة بشریة ولکن قلعتها بقوة الهیة... ، ۱۴۸
ما لأولیائی و الهمّ بالدنیا... ، ۵۷۶
مال دنیا هرچند که زیاد گردد بلا و محنت صاحب مال زیاد می‌شود... ، ۴۲۰
ما لکم تسیئون الی رسول‌الله... ، ۲۵۴
مالك یا بریدة؟ آذیت رسول‌الله منذ الیوم... ، ۴۵۳
ما لله عزّوجلّ آیة هی أکبر منّی... ، ۷۰
ما لله نبأ اعظم منّی... ، ۷۱
ما لنا من خبر فمنك یا رسول‌الله... ، ۳۲۳
ما لی أری لونك متغیرا... ، ۳۴۳
ما مررت فی لیلة اسری بی بشیء من ملکوت السماء... ، ۳۳۸

ما من آدمی الّا فی رأسه سلسلتان... ، ۵۳۲
ما منّا امام الّا و هو عالم بأهل زمانه... ، ۲۵۶
ما من ملك يهبطه اللّه فی أمر مما يهبطه الّا بدأ بالامام... ، ۱۶۳
ما من نبی جاء قطّ الّا بمعرفة حقنا... ، ۱۶۲
ما يبكيك يا فاطمة... ، ۳۶۳
ما ينقلب من جناح طاير فی الهواء الّا وعندنا فيه علم... ، ۲۵۴
مثل الذی يعلّم الخير و لايعمل به مثل السراج يضیء... ، ۵۸۰
مثل المؤمن مثل الارض، منافعهم منها، و أذاهم عليها... ، ۵۳۱
مثل علیّ فی الناس كمثل قل هو اللّه أحد فی القرآن... ، ۲۱۳
مثل مؤمن لا تقية له كمثل من لا رأس له... ، ۲۷۴
مرّت برسول‌اللّه امرأة بذيّة و هو جالس بأكل... ، ۵۰۳
مرحبا بمن خلقه اللّه تعالی قبل أبينا آدم بأربعين ألف عام... ، ۱۹۲
مررت ليلة اسری بی الی السماء و اذا بملك جالس... ، ۱۵۵
مرّ عيسی‌بن مريم علی قرية قد مات أهلها و طيرها و دوابّها... ، ۵۵۸
«مصدّق» ذلك الكتاب «لما معهم» من التوراة التی بيّن فيها... ، ۴۷۶
معاذاللّه، ما هذا من شيعة علی... ، ۴۶۹
معاشر أصحابی، ان علیا منی و أنا من علیّ... ، ۲۰۵
معاشر الانبياء و الرسل، علی ماذا بعثكم ربكم... ، ۷۵
معاشر الناس، أقيموا تاريخ الوقت و أعلموه... ، ۳۹۰
معشرالناس، ناشدتكم باللّه و برسوله ألم‌تروا الی الفارس... ، ۴۳۹
معاشر الناس، و الذی بعثنی بالنبوة... ، ۱۶۷
مكتوب فی الانجيل: لاتطلبوا علم ما لاتعلمون و ما تعملون... ، ۵۷۸
من أحب أن يستمسك بالعروة الوثقی... ، ۵۶
من أحبك - يا علی - كان مع النبيين فی درجتهم يوم القيامة... ، ۲۱۶، ۴۴۳
من أراد أن ينظر الی آدم مع صفوته... ، ۱۹۷
من أراد أن ينظر الی اسرافيل فی رفعته... ، ۱۹۳
منّا سبعة خلقهم اللّه عزوجل لم‌يخلق فی الأرض مثلهم... ، ۳۸۶
من التواضع أن ترضی بأدنی المجلس دون أعلی المجلس... ، ۵۳۲
من أحب أن يمثل له النساء و الرجال قياما فليتبوّأ مقعده من النار... ، ۵۱۰
من أحبنا أهل البيت فليستعدّ للبلاء... ، ۵۷۷
من أحبنی فليتجلبب للفقر جلبابا... ، ۵۷۷
من أراد النجاة غدا فليأخذ بحجزة هذا الانزع البطين... ، ۳۳۴
من أنس باللّه استوحش من الناس... ، ۵۹۸
من أنكر امامة علیّ بعدی كان كمن أنكر نبوتی فی حياتی... ، ۳۰۸

من أنكر امامة علی کان کمن أنکر نبوتی...، ٢٧٤
من أهان لی ولیا فقد أرصد لمحاربتی...، ٦٠٠
من یاری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری را دوست‌تر دارم...، ٤٩٨
من ترك زیارة أمیرالمؤمنین لم‌ینظرالله الیه قطّ...، ٣٠٩
من تواضع لله رفعه الله...، ٥٢١
من خصف نعله و رقّع ثوبه و حمل سلعته فقد برئ من الکبر...، ٥١٠
من ذکّرکم بالله رؤیته...، ٥١٣
من زار قبر أبی ببغداد کمن زار قبر رسول‌الله...، ٣٨٠
من سرّه أن یتمثّل له الرجال قیاما فلیتبوّأ مقعده من النار...، ٥٠٠
من سرّه أن یلقی الله و هو مؤمن حقّا حقّا...، ٣٠٢
من طلب العلم لله لم‌یصب منه بابا الاّ...، ٥٠٠
من ظلم علیّا فکأنما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی...، ٣٧٨
من عرف نفسه فقد عرف ربه...، ١٥٢
منعنی من ذلك وجوه أشفقت أن أری علیها ذل السؤال...، ٥٩٦
من فضّل احدا من أصحابی علی علیّ فقد کفر...، ٢٧٤
من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته...، ٥٢٩
من کنت مولاه فعلیّ مولاه...، ٣٤٥
من لقی الله و هو جاحد ولایة علی‌بن ابی‌طالب...، ٥٤
منم محیی، و منم ممیت به اذن خدا...، ٢٢
من وراء قاف عالم لایصل الیه أحد غیری...، ٦٨
من یشتری هذا السیف...، ٥٠٨

## ن

نحن فی الامر والفهم و الحلال و الحرام نجری...، ٣٥٤
نزلت فی النبی و علیّ، زوّج النبیّ علیّا ابنته و هو ابن عمّه...، ٣٦٢
نزل جبرئیل علی محمد برمانتین من الجنة...، ١٣٤
نزل جبرئیل من عند رب العالمین یوم الغدیر...، ٥٩
نزل علیّ جبرئیل صبیحة یوم الغار، فقلت: حبیبی جبرئیل، أراك فرحا...، ٣١٤
نزّهونا عن الربوبیة...، ٢٧٩
نصبه ایای بغدیر خم بالولایة...، ٣٠٥
نعم، اکتب، و الله، الله أشدّ حبّا له منّی...، ٢١٢
نعم الحاملان و نعم الراکبان، و أبوهما خیر منهما...، ٣٨٧
نعم، ولله قباب کثیرة، ألا ان خلف مغربکم هذا تسعة و ثلاثون (ثلاثین) مغرباً...، ٨٧
نعم یا عمر، انه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل...، ٣٤٣
نعوذ بالله من علم لاینفع...، ٥٥٧

## و

و أعطانی الوحی و أعطی علیّا...، ٣٧
و اعلم أنه لاینفع اجتهاد لاورع فیه...، ٤٩٩

و اعلموا أنّ الدنيا حلوها و مرّها حلم... ، ۴۵۹
و الذی بعثنی بالحق بشیرا ما علی وجه الأرض خلق أحبّ... ، ۲۱۵ ، ۳۸۶
والذی بعثنی بالحقّ بشیرا و نذیرا ما استقر الکرسی و العرش... ، ۱۷۲
و الذی بعثنی بالحقّ نبیّا ان الملائکة یستغفرون لعلیّ... ، ۳۴۰
و الذی بعثنی بالحق نبیّا انکم لن تؤمنوا حتی یکون محمد و آله أحب الیکم... ، ۳۴۰، ۴۷۸
و الّذی فلق الحبّة و برأ النسمة، لو أشاء... ، ۲۰
و الذی نفسی بیده لملائکة اللّه فی السماوات أکثر عددا... ، ۱۶۱
و اللّه ان أهل مودتك فی السماء لأکثر منهم فی الارض... ، ۱۷۷
واللّه ان فی السماء لسبعین صفا من الملائکة... ، ۱۶۱
و اللّه لقد خلّفنی رسول‌اللّه فی امته... ، ۱۶۹
واللّه لقد رفعت مدرعتی هذه حتی استحییت من رافعها... ، ۵۰۷
و اللّه لو شئت أن أخبر کلّ رجل منکم بمخرجه... ، ۲۰
و اللّه لو شئت أن اخبر کلّ رجل منکم بمدخله و مخرجه... ، ۳۴۸
و اللّه ما للّه آیة أکبر منی... ، ۷۰
و اللّه ما من فئة تهدی فئة و تضلّ فئة... ، ۳۴۸
و ان السعید کل السعید من أحب علیا... ، ۷۶
و ان اللّه تبارك و تعالی اطّلع الی الارض اطلاعة... ، ۳۶۳
و ان اللّه عزوجل لمّا لعن ابلیس بأبائه... ، ۴۶۲
وان الملائکة لیتقرب الی اللّه- تقدس ذکره- بمحبتك و ولایتك... ، ۱۷۷
و ان کثیرا من الاشیاء أباحه اللّه علیّ و أنا أترکها... ، ۱۹۶
و أعوذ بك منك... ، ۵۷۸
و أقیموا ایضا «الصلاة» علی محمد و آله الطاهرین... ، ۴۶۴
و أنهم لایظنون الّا ما یقول لهم رؤساؤهم من تکذیب محمد... ، ۴۶۶
و نشهد أن علیا الذی أراك ما أراك و أولاك من النعم ما أولاك... ، ۴۶۵
و سافرت مع رسول‌اللّه و ذلك قبل أن تؤمر نساؤه بالحجاب... ، ۳۰۵
و عزتی و جلالی، لو أن أهل سماواتی و أرضی أمثلونی... ، ۷۳
و علیّ هو الصراط المستقیم... ، ۱۷۵
و عمر أحدهم ألف سنة... ، ۸۴
و عهودکم أن تعملوا بما فی التوراة... ، ۴۶۵
وقف بی جبرئیل عند شجرة عظیمة... ، ۱۱۵
و قیل للباقر: فان بعض من ینتحل موالاتکم یزعم... ، ۴۵۸
و کان واللّه محمّد ممن ارتضاه، ۲۶۷
و لئن شککتم أنتم فیه لقد تیقّنته أنا و صاحبی... ، ۴۵۶

و لأهل التواضع سيماء يعرفها أهل السماء من الملائكة... ، ٥٣١

ولايتنا ولاية الله التى لم‌يبعث نبيا قطّ الّا بها... ، ١٦٢

ولاية أميرالمؤمنين... ، ٥٩

ولاية علي‌بن أبي‌طالب... ، ٦٠

ولاية علي مكتوبة فى جميع صحف الانبياء... ، ٦٠، ٦٢، ٢٧٦

و لقد قبض رسول‌الله و ان رأسه لعلى صدرى... ، ٤٤١

و لقد كان رسول‌الله كافيا لك فى الاسوة... ، ٥٠٤

و لقد نظرت فى ملكوت السماوات و الأرض... ، ١٨

و للأرض من كأس الكرام نصيب... ، ٥٢٨

و لم يجمع بيت واحد يومئذ فى الاسلام غير رسول‌الله... ، ٤٠

و لو رخّص الله فى الكبر لأحد من عباده... ، ٥٢٩

و لولا محمّد و عليّ لما خلقت خلقى... ، ٣٨٧

و ما استعصى‌الله (عليّ) أهل مكة (مملكة ظ) و لا امة الّا... ، ٢٧٦

و ما أفرغ جبرئيل فى صدرى حرفا الّا... ، ١٩

و ما عسيتم ان تروروا من فضلنا... ، ١٣٩

و من أتى غنيا لتضعضع له ليصيب من دنياه ذهب ثلثا دينه... ، ٥٧١

و من أهل‌بيتى اثناعشر اماما. هدى كلهم... ، ٣٢٨

و هل شرّفت الملائكة الّا بحبّها لمحمد و علىّ... ، ٤٧٥

و هو يعلم أن محلّى منها محل القطب من الرحى... ، ٣٠

ويحك انى عبد. و أىّ عبد أعبد منى... ، ٥٠٣

و يقال له: يا خائن، أتطالب خلقى بما خنت به نفسك... ، ٤٩٦

و يكون فى الجنة رفيق الخضر... ، ٥٦٥

ه

هبط على النبى ملك له عشرون ألف رأس... ، ٣١٧

هبط علىّ جبرئيل فقال: يا محمّد... ، ٣٨٩

هذا أفضلكم حلماً و أعلمكم علما... ، ١٢٨

هذا خير الاولين من أهل السماوات و الأرضين... ، ١٧٦

هذا علي‌بن أبي‌طالب أميرالمؤمنين... ، ٣٥٥

هذا كلام قوم من اهل... ، ١٢٠

هذا وصىّ موسى... ، ٣٩٤

هذا هو الذى أحصى‌الله فيه علم... ، ٧٦

هذا هو، انه الامام الذى أحصى الله تبارك و تعالى فيه علم كل شيء... ، ١٢٢

هل تعرف شيئاً يزيد فى صفارى... ، ٢٤٧

هل رأيت شاعرا يتبعه أحد... ، ٥٧٤

هلمّوا الآن نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين... ، ٤٨٨

هم السادات فى الأرض... ، ٥٥٨

هم والله أنت و شيعتك يا علىّ... ، ٢١٢

هو والله على بن أبي‌طالب... ، ٢٥٣

هی ولایة أمیرالمؤمنین... ، ۳۲۶

ی

یا أباالحارث، ما ادّخرت لیوم معادك... ، ۳۲۷

یا أبا الحسن، لو وضع ایمان الخلایق و أعمالهم فی کفة میزان... ، ۱۸۵

یا أباالحسن، أنت عضو من أعضائی... ، ۳۴۰

یا أباذر، أتعرف هذا الداخل علینا حق معرفته... ، ۲۲۵

یا أباذر، اخبرك بأهل الجنة؟... ، ۵۴۳

یا أباذر، أربع لایصیبهن الاّ مؤمن... ، ۵۲۹

یا أباذر، الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم أحب الی اللّه... ، ۵۶۳

یا أباذر، انی ألبس الغلیظ، و أجلس علی الأرض... ، ۵۴۲

یا أباذر، من أحب أن یتمثّل الرجال له قیاما فلیتبوّأ مقعده من النار... ، ۵۴۳

یا أباعقال، انّ الانبیاء و المرسلین ثلاثمائة و ثلاثة‌عشر نبیا... ، ۲۳۲

یا ابامحمّد، الروح خلق أعظم من جبرئیل و میکائیل... ، ۳۲۴

یا أبا محمّد، ان أباك لاتموت نفس الاّ و یشهدها... ، ۳۹۸

یا أبه، خرج الحسن و الحسین فما أدری أین باتا... ، ۳۸۸

یا أنس، أول من یدخل علیك من هذا الباب أمیرالمؤمنین... ، ۳۳۳

یا أنس، خذ البغلة و انطلق الی موضع کذا... ، ۳۶۱

یا أنس، و الذی خلق ما یشاء، و لقد أکل من هذه الغمامة ثلاثمائة و ثلاثة‌عشر نبیّا... ، ۳۷۶

یا أنس یدخل علیك الساعة من هذا الباب أمیرالمؤمنین... ، ۱۷۰

یا بریه، کیف علمك بکتابك... ، ۲۶۹

یابن بکیر، ان قلوبنا غیر قلوب الناس... ، ۹۰

یابن سمرة، اذا اختلفت الاهواء و تفرّقت الآراء فعلیك بعلیّ بن أبی‌طالب... ، ۳۳۱

یابن‌عباس، علیك بحب علی بن ابی‌طالب... ، ۴۹

یابن غفلة، ان البیت لا ینأنث فی دار النقلة... ، ۵۹۲

یابن مریم، عظ نفسك أوّلا... ، ۴۹۶

یا بنیّ، أعطنی بعض الصحف التی فیها عبادة علی‌بن أبی‌طالب... ، ۴۲۵

یا بنیة، ان لیعلك مناقب: ایمانه باللّه و رسوله... ، ۳۶۵

یأتی علی الناس زمان یطونهم آلهتهم... ، ۵۴۲

یأتی علی الناس زمان یکون منکر الحقّ تسعة أعشار... ، ۴۹۱

یا ثیاب الیهود التی علیهم، اشهدی... ، ۲۰۵

یا جابر، اذا کان یوم القیامة جمع اللّه عزوجل الاولین و الآخرین... ، ۳۶۸

یا جابر، ألا انبئك بخیر هذه الامة... ، ۲۷۵

یا جابر، اوصیك بخمس: ان ظلمت فلاتظلم... ، ۵۳۲

یا جابر، أیّ الإخوة أفضل... ، ۲۱۸

یا جابر، کان اللّه و لا شئ معه... ، ۲۷

یا جبرئیل، کیف سمیته أمیرالمؤمنین... ، ۱۶۶

يا جبرئيل، ينفع هذا حبّ علي... ، ٢٢٤

يا حزقيل، لاتعيّر داود و سلني العافية... ، ٥٦٧

يا داود، أنين المذنبين أحب الىّ من تسبيح المسبّحين... ، ٥٢٤

يا دنيا يا دنيا، أبى تعرّضت! أم الىّ تشوّقت... ، ٥٥٥

يا رب أطعمني... ، ٥٨٥

يارب، ان كان محمد عندك أكرم عن جميع خلقك... ، ٢١٨

يا رب انى جايع... ، ٥٨٥

يا رسول‌الله، ان سلمان تعجّب من لباسي... ، ٥٠٠

يا رسول‌الله، ان شئت أن تجوز (تجوب) بها السماوات السبع... ، ٢٤٩

يا سلمان، أنا الذى دعيت الامم كلّها الى طاعتى... ، ٦٣

يا سلمان، لاتصنع بى ما صنع الأعاجم بملوكها... ، ٤٩٨

يا سلمان، لفى الخيل السوابق من لقيني... ، ٥٠٠

يا سلمان، و الله لقد حدثنى بما أخبرك به... ، ٣٩١

يا صفراء يا بيضاء، لا تغرّيني، غرّى غيرى... ، ٥١١

يا صفوان، انما أمرتك باحضار الناقة ليركبها مولاك أبوالحسن... ، ٤٣٧

يا عبادالله، ان آدم لمّا رأى النور ساطعا من صلبه... ، ٤٦٠

يا عبادالله، من أراد أن ينظر الى آدم فى جلالته... ، ٤٨٤

يا عبادى، أو ليس من له اليكم حوايج كبار... ، ٤٤٩

يا عبدالله، أتانى ملك فقال: يا محمد، سل... ، ١٦٨

يا عبدالله، فاذا أنت كابراهيم الخليل الذى... ، ٤٦٨

يا عبدالله، ما تقول فى على و موسى و عيسى... ، ٢٣٣

يا علىّ، اتّشح ببردى الحضرميّ الاخضر، و نم على فراشى... ، ٣١٣

يا على، انى رأيت فى الجنة نهرا أبيض من اللبن و أحلى من العسل... ، ٤٤٨

يا علىّ، الانوار كلها من نورى و نورك... ، ٣٧٨

يا علىّ، ألم‌أشهدك معى سبع مواطن... ، ٣٥

يا علىّ، أنا رسول‌الله المبلّغ عنه، و أنت وجه الله و المؤتمّ به... ، ٢٠٤

يا علىّ، ان الله أشرف على الدنيا فاختارنى على رجال العالمين... ، ٣٣٠

يا على، ان الله أطلعنى على ما شاء من غيبه وحيا... ، ٢٥٥

يا علىّ، ان الله أيدّ بك النبيين سرّا، و أيّدنى بك جهرا... ، ٣٩٧

ياعلىّ، ان الله تبارك و تعالى حمّلنى ذنوب شيعتك ثم غفرها لى... ، ٣٨٧

يا على، ان الله تبارك و تعالى كان و لا شىء معه، فخلقنى... ، ١٨١

يا علىّ، انّ الله تعالى أشهدك معى سبعة مواطن... ، ٣٧، ٤٠

يا على، ان الله يغضب لغضبك، و يرضى لرضاك... ، ٤٥٠

یا علی، أنت أخی و أنا أخوك... ، ۱۷۷
یا علی، ان الله تبارك و تعالی خلقنی و ایاك من نوره الاعظم... ، ۲۳۵
یا علیّ، انّك تسمع ما أسمع... ، ۳۶
یا علی، ان محبّیك یفرحون فی ثلاث مواطن... ، ۴۱۳
یا علیّ، أما علمت ما بینی و بینك... ، ۲۹۳
یا علیّ، أنت الحجة علی من مضی... ، ۳۴۳
یا علیّ، أنت أول من یدخل الجنة... ، ۳۳۵
یا علی، أنت خیرالبشر، لایشك فیك الّا کافر... ، ۲۷۳ ، ۲۷۵
یا علی، أنت قسیم الجنة و النار یوم القیامة... ، ۴۴۴
یا علیّ، أنت منی بمنزلة السمع و البصر و الرأس من الجسد... ، ۴۸۲
یا علیّ، حبّك ایمان و بغضك نفاق... ، ۲۰۹
یا علی، حبّك حسنة لایضرّ معها سیّئة... ، ۳۲۹
یا علی، سل ربك بجاه محمد و آله الطیّبین... ، ۴۵۲
یا علیّ، قم للشمس فکلّمها... ، ۱۱۱
یا علیّ، لایتسم بهذا الاسم من بعدك الّا ولد زنا أو مخنّث... ، ۱۶۷
یا علیّ، لایتقدّمك بعدی الّا کافر... ، ۲۷۶
یا علی، لقد خصّك الله بالحلم و العلم... ، ۳۹۱
یا علیّ، لقد مثّلت لی امتی فی الطین... ، ۴۰۷
یا علی، لولا نحن ما خلق‌الله آدم و لاحوّاء... ، ۲۲۰
یا علیّ، ما بعث الله نبیّا الّا و قد دعاه الی ولایتك، ۱۶۷
یا علیّ، ما عرف‌الله الّا أنا و أنت... ، ۱۵۸
یا علیّ، ما عرفك الّا الله و أنا... ، ۱۵۲
یا علی، ما مثلك فی الناس الّا کمثل «قل هو الله أحد»... ، ۱۳۴
یا علیّ، من عرفنا فقد عرف اللّه... ، ۱۷۹
یا عمار، باسمی تکوّنت الکاینات و الاشیاء... ، ۱۵۵
یا عیسی، ارهبنی رهبتك من السبع... ، ۴۹۵
یا عیسی، انظر فی عملك نظر العبد المذنب... ، ۵۲۴
یا عیسی، ان لطم أحد خدك الأیمن فأعطه الأیسر... ، ۵۳۶
یا عیسی، انی وهبت لك حب المساکین... ، ۵۹۵
یا عیسی، أحی ذکری بلسانك... ، ۵۷۶
یاعیسی، أذلّ قلبك بالخشیة... ، ۵۷۷
یا فاطمة شکوتنی الی رسول‌الله... ، ۳۵۶
یا فلانة- لاحدی أزواجه- غیّبیه عنی... ، ۶۳۳
یا کامل، باب أو بابان... ، ۱۳۹
یا محمّد، ان الله یقرئك السلام و یقول: هذه فاطمة... ، ۳۵۶
یا محمّد، انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتك منها... ، ۲۳۵ ، ۴۱۰
یا محمد، علیّ خیرالبشر، فمن أبی فقد کفر... ، ۲۷۵
یا محمّد، قد طفت الأرض شرقا و غربا فلم‌أجد فیها أکرم منك... ، ۴۴۱
یا معشر الحواریین، لی الیکم حاجة اقضوها لی... ، ۵۰۹
یا مفضّل، ان العالم منّا یعلم تقلّب جناح الطیر فی الهواء... ، ۲۵۵

يا مفضّل، من زعم أن الامام من آل محمد يعزب عنه...، ٢٥٧

يا مفضل، من عرفهم كنه معرفتهم كان مؤمنا...، ١٣١

يا موسى، ارض بكسرة من شعير تسدّ بها جوعتك...، ٥٨٥

يا موسى، انظر الى الأرض فانها عن قريب قبرك...، ٥٨١

يا موسى، ما خلقت خلقا ينازعني في الربوبية...، ٥٣٥

يا موسى، و عزتي و جلالي لو أتيتني بأحد لمحوتك...، ٥٢٣

يا يمانيّ، أفيكم علماء...، ٨٨

يا يهود، كيف ترون العذاب...، ٢٠١

يخشع القلب بلبسه، و يقتدى المؤمن بي...، ٥٠٩

يخشع به القلب، و يذل به النفس...، ٥٢٩

يدخل داخل و هو أميرالمؤمنين و خير الوصيين...، ٣٠٤

يعرفك بها من عرفك...، ٣٩٨

يعنى بالعلماء من صدّق فعله قوله...، ٤٩٤

يعنى علي‌بن أبي‌طالب...، ٢٠٣

يمصّون الثماد و يدعون النهر العظيم...، ١٢٦

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# اشعار


**الف**

آن دوست که نور دیده و گوش من است، ۲۹۱

اذا اشتغل الأهوان عنك بشغلهم، ۵۱۸

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد، ۵۶۱

افتادگی آموز اگر تشنهٔ فیضی، ۵۳۲

اگر دلم نبدی پای‌بند طرهٔ دوست، ۶۰۲

اگر میانهٔ ره باشدت ملاقاتی، ۲۹۸

انّما خالق الخلایق من، ۲۱

اندرین عمری که او جز برق نیست ۵۷۸

اوّلا او طفل را گریان کند، ۵۲۴

ای خواجه حدیث همنشینان این است، ۵۲۸

ای خوشا آن کو که عیب خویش دید، ۵۲۴

ای ز غفلت غرقهٔ دریای آز، ۵۵۰

ای که دستت می‌رسد کاری بکن، ۵۵۰

**ب**

بر در میکده رندان قلندر دیدم، ۶۰۱

به رنج اندر است ای خردمند گنج، ۵۵۰

به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش چه زیبا، ۵۸۳

بین که بر عکسی اسیر این جهان، ۵۹۱

**پ**

پیش‌بین این خرد تا گور بود، ۵۴۵

پیش ما صد سال و یک ساعت یکی است، ۸۹

**ت**

تا آب به پای نخل نگذارد سر، ۵۲۳

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی، ۵۵۷

تفیّلت أفعال الربوبیّة آلّتی، ۳۰

تو ای مرغ پرکنده چندین ملاف، ۵۳۴

تو که کلّی، خاضع امر ویی، ۵۳۷

**ج**

جد تو آدم بهشتش جای بود، ۵۵۰

**چ**

چشم بگشا که جلوهٔ دلدار، ۵۳۸

**خ**

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات، ۵۹۲

خاك شو خاك تا بروید گل، ۵۲۹

خشیت اللّه را نشان علم دان، ۴۹۲

خیال حوصلهٔ بحر می‌بزم هیهات، ۵۰۲

**د**

در بهاران کی شود سرسبز سنگ، ۵۳۰

**ز**

ز تو این شکل زیبا کی پذیرند، ۵۱۹

زبنهار مشو غرّه گر آن روی چو ماه، ۵۲۸

**س**

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت، ۳۵

سر سرکشان زیر خاک است و باد، ۵۲۷

**ش**

شد به دوش احمد آن رشك ملک، ۳۵

شنیدم که وقت سحرگاه عید، ۵۳۳

شیر را بچه همی ماند به او، ۴۹۸

**ش**

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست، ۶۰۱

عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت، ۵۹۱

عجب کاری که ما را مشکل از ماست، ۵۲۹

**ف**

فاقبل علی القلب واستکمل فضایله، ۵۷۷

فرعون أنا ربّکم از آن گفت، ۵۲۷

**ک**

کار آسان نیست بر درگاه او، ۵۲۱

کار پاکان شورشی و گرمی است، ۵۳۴

کرم بین و لطف خداوندگار، ۵۶۲

کسی کو نیك و بد را پشت با زد، ۵۴۱

کسی مرد تمام است کز تمامی، ۵۳۱

**گ**

گر به جنّت می‌روی بستان اوست، ۶۰۲

گر کنی یك آرزوی خود تمام، ۴۹۷

گنج خواهی در عوض رنجی ببر، ۵۵۰

گویند که نیست قادر از عین کمال، ۲۴۹

**م**

میندار این عصا را چوب بادام، ۵۲۹

محمود غزنوی که هزارش غلام بود، ۵۳۶

مدح و ذمّش گر تفاوت می‌کند، ۵۳۳

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق، ۵۲۰

**ن**

ناد علیًا مظهر العجایب، ۲۴

نبرّد عشق را جز عشق دیگر، ۵۳۵

ندا آمد ز عشق ای جان سفرکن، ۶۰۲
نه در بدی و نه در بهی می‌میرم، ۵۲۸
نی بگفت است آن سراج امتان، ۵۶۰
نیست خالی از تو جایی یا علی، ۳۷، ۲۳۸

**و**

واللّه لولا حیدر ما کانت الدنیا... ۷۳
و ان تلافیتما کانت منازلة، ۲۹۱
و ذوالمعجزات الباهرات أقلّها، ۱۸
و من أهلک عادا و ثمودا بدواهیه، ۲۱
و من منح الجهال علما أضاعه، ۶۲۱

**ه**

هذا جنای و خیاره فیه، ۵۱۱
هر که را ذره‌ای وجود بود، ۵۲۱
هر هنر کاستا بدو معروف شد، ۱۲۸
هش دار تا نبفکندت پیروی نفس، ۵۱۶

**ی**

یار آمد و گفت خسته می‌دار دلت، ۵۲۴
یجلّ من الأعراض و الاین و المنی، ۴۱۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# اشخاص

## الف


آخوند ملامحمدتقی ۲۹۱

آدم علیه‌السلام ۱۳، ۱۹، ۴۵، ۴۶، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۶، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۱، ۵۷۱، ۵۸۰، ۵۸۹، ۵۹۵، ۵۹۶

آسیه ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۵

آصف ۲۴۹، ۲۵۰

اباحارث ۳۲۷

ابان بن تغلب ۸۸

ابراهیم علیه‌السلام ۱۴، ۱۸، ۲۹، ۵۳، ۵۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۶۸، ۴۸۴، ۵۸۷

ابلیس ۱۵، ۴۶، ۴۷، ۷۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۲۱۷، ۲۸۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۸۲، ۵۸۱، ۵۸۹، ۶۰۴

ابن ابی‌الحدید ۱۸، ۱۹، ۳۱، ۷۳، ۷۴، ۴۱۲، ۴۱۳

ابن ابی‌یعفور ۴۱۲

ابن بابویه ۴۰۵

ابن شهرآشوب ۶۲

ابن‌شیرویه دیلمی ۱۹۰، ۲۵۵

ابن‌صوبرمه ۱۳

ابن‌طاووس ۴۰۴، ۴۲۳، ۴۲۴

ابن‌عباس ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۴۰، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۶۸، ۵۷۴

ابن‌عبدالبر ۵۶

ابن‌فهد ۵۳۶
ابن‌مسعود ۵۶، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۶،
۲۷۴، ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۷۳
ابن‌میثم ۲۰، ۲۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۲۷
ابوالطفیل ۳۵۵
ابوبشیر ۱۲۲، ۱۲۳
ابوبصیر ۲۶، ۷۹، ۳۲۴، ۳۷۵، ۵۷۵
ابوبکر ۳۰، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۲،
۳۴۲، ۳۴۸، ۳۹۴، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷
ابوحاتم ۶۰۰
ابوحفص ۵۴۵
ابودردا ۵۵۱، ۵۵۳
ابورجاء ۱۴۵
ابوسفیان ۱۷۰
ابوطالب ۱۳۶، ۱۸۷، ۳۶۲، ۳۸۶، ۴۵۷
ابوعبدالله حسین بن جبیر ۵۶
ابوعثمان ۵۴۵، ۵۴۶
ابوعقال ۲۳۲
ابونعیم ۵۶، ۳۱۷، ۳۱۸
ابوهریره ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۰
ابویحیی ۲۸۹
ابویزید ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۷، ۵۴۸
ابویعقوب یوسف بن زیاد ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۷
ابی‌الثور ۵۰۸
ابی‌الجارود ۱۲۱
ابی‌القاسم جعفر بن قولویه ۹۰
ابی‌امامة ۴۹۹
ابی‌حیه ۳۴۷
ابی‌محمد ۵۹، ۶۰
احمد بزاز ۴۳۸
احمد بن حنبل ۲۱۳، ۳۳۵
ادریس ۱۵، ۹۶، ۹۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۴۸۴
ارسطو ۸۰۷، ۲۹۰، ۲۹۵
اسحاق علیه‌السلام ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۷
اسحاق بن عمار ۱۲۰
اسدی، حبیب بن مظاهر ۲۲۳
اسرافیل ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۴،
۳۰۱، ۳۵۸، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۲۶
اسماعیل علیه‌السلام ۲۹، ۱۹۵، ۵۲۴
اصبغ بن نباته ۱۹، ۳۵۹، ۵۱۱
اصفهانی، حافظ ابونعیم ۱۹۹، ۳۳۲
اصفهانی، محدث ۴۱۸، ۴۲۰
افلاطون ۱۰۷، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۷
الیاس علیه‌السلام ۱۷۳
امام باقر علیه‌السلام ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۰،
۷۱، ۷۲، ۷۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۱۷۱، ۳۰۷،
۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۷،
۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۸،
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۳۲، ۵۶۴، ۵۷۴
امام حسن علیه‌السلام ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۶،
۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸،
۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴،
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۴،
۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲،
۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰،
۴۸۸، ۵۱۴، ۵۱۵

امام حسین علیه‌السلام ۵۳، ۶۳، ۷۹، ۸۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸،
۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۵،
۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸،
۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳،
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸،
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰،
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۳،
۴۳۴، ۴۴۴، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹

امام رضا علیه‌السلام ۵۷، ۷۱، ۷۶، ۸۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۶،
۱۶۲، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵،
۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱،
۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۴۳،
۴۴۴، ۴۴۵

امام زمان علیه‌السلام ۵۸، ۵۹، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۹۲،
۲۲۳، ۲۷۱، ۲۷۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۸۶،
۴۰۶، ۴۱۰، ۴۴۱، ۴۲۴

امام سجاد علیه‌السلام ۶۱، ۷۹، ۸۷، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۳۳،
۳۳۲، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۸،
۴۸۴، ۴۸۵، ۵۷۸

امام صادق علیه‌السلام ۲۹، ۴۱، ۶۰، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹،
۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱،
۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳،
۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱،
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱،
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۹،
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶،
۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۵،
۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰،
۳۸۵، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۴،
۴۳۷، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶،
۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶،
۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۶۰۴

امام علی علیه‌السلام در بیشتر صفحات

امام عسکری علیه‌السلام ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۹۸

امام کاظم علیه‌السلام ۵۵، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰،
۱۲۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۶۹، ۲۷۰،
۳۴۳، ۳۹۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۵۸۷

امام هادی علیه‌السلام ۳۳۲، ۳۴۳، ۴۵۵

ام حبیبه ۱۷۰

ام سلمه ۲۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۵۵، ۴۱۳، ۴۲۵،
۴۷۹

ام عطیه ۲۱۴

انبازقلس ۱۰۶

انس بن مالک ۳۹، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۵۹، ۲۷۵،
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۶،

۴۴۶، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۶۵

انصاری، جابر بن عبدالله ۱۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۱۱۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۶، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۷۱، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۹۶، ۶۱۰

ایوب علیه‌السلام ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۴۱۶

## ب

بایزید ۵۲۸

براء بن عازب ۳۴۵

برسی ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۲

بریدة الاسلمی ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۴۵۳، ۴۵۴

بربه ۲۶۹، ۲۷۰

بزنطی ۳۸۶، ۳۸۸

بلال ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۸، ۴۵۱

بلخی، معروف ۶۰۱

بلعام باعور ۶۰۴

بلقیس ۴۶، ۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۸۷

بناجی، حبیب ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷

بوعلی‌سینا ۴۳۸

## پ

پطرس ۴۲۸

## ت

ترمذی ۳۸۸

تمار، کامل ۱۳۹

تمیمی، شعیب بن صالح ۱۴، ۳۰۸

## ث

ثمالی، ابوحمزه ۲۹، ۶۱، ۸۷، ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۶

ثعلبی ۳۲۹

## ج

جبرییل ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۷۲، ۵۸۷

جبیر، علی بن یوسف ۳۱۵، ۳۱۶

جعفر بن ابی‌طالب ۴۱۸، ۳۵۲، ۳۸۶

جعفی، جابر بن یزید ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۶۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۴۵، ۴۴۶

## ج

جوباذ، ابوسلیمان ۴۰۹، ۴۱۰

## ح

حارث بن کلده ۴۵۵

حارثی، سعد بن سعده ۲۴۵، ۲۴۹

حافظ، احمد بن مردویه ۵۴

حافظ ابی‌یقظان ۳۴۷

حافظ بن شیرویه ۱۸۸

حافی، بشر ۶۰۱

حزقیل ۵۶۷

حسن بن سلمان ۴۰۱

حسین بن جبیر ۱۷۱

حریری، ابومحمد ۵۴۷

حماد بن زید ۱۴۵

حمدان بن اعین ۱۱۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸

حمران ۲۶۷

حمزه سیدالشهدا، ۱۴۴، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۸۶

حمیرا ۲۶۹

حوا ۲۲۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۵، ۴۸۸، ۵۸۹

## خ

خادم، ابوالنجم ۳۱۸

ختمی، عبید بن عبدالرحمن ۳۹۳

خدری، ابوسعید ۱۶۷، ۲۱۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰

خدیجه علیها السلام ۴۰، ۷۹، ۴۰۴، ۴۰۵

خزار، ابوسعید ۶۰۵

خضر علیه السلام ۱۸، ۷۷، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۵۶۴

خوارزمی، خطیب ۵۱، ۱۳۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۴۰۹، ۴۱۰

خیثمه ۲۴۴

## د

داود علیه السلام ۲۹، ۶۲، ۷۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۴۱۲، ۴۳۳، ۴۹۴، ۵۰۴، ۵۳۶، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۶

دهان، بشیر ۱۸۰

دهقان، عبدالله ۸۰، ۸۱

دیلمی، حسن بن ابی‌الحسن ۵۵، ۷۵

## ذ

ذوالقرنین ۷۷، ۷۸، ۹۵، ۹۶، ۴۳۸

ذوالنون ۵۱۹، ۵۷۷، ۵۷۸

## ر

راوی، ابوصلت ۳۷۹، ۳۸۰

رقاشی، یزید ۵۲۷

رقی، داود ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۰، ۳۰۳

رمیله ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

## ز

زبیر ۲۷۵، ۴۸۳

زید بن ارقم ۳۴۵

زید بن ثابت ۲۵۵

## س

ساره علیها السلام ۴۲۵

سراج، یعقوب ۲۶۹
سعید ۱۴
سعید بن جبیر ۳۱۶، ۳۱۷
سفیان ۱۴
سفیان بن عیینه ۴۹۶
سلمان فارسی ۲۴، ۲۵، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۱، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۹، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۳۰، ۵۸۵
سلیمان علیه‌السلام ۲۹، ۷۲، ۷۳، ۹۶، ۹۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۱، ۳۰۸، ۴۱۶، ۴۷۶، ۴۸۵
سماعه ۵۵
سماک ۴۸۳
سمرقندی، محمد بن فضل ۵۵۷، ۵۵۸
سندی بن شاهک ۴۳۸
سوید بن غفله ۵۹۲
سهل بن عبدالله ۵۳۵
سیدحسن ۵۸۹
سیدداماد ۲۹۰
سیدعلی‌خان ۳۳۸
سیدمرتضی ۴۹

ش

شاحی، حنظه بن اسعد (شباحی) ۴۴۵
شافعی، سعد بن ابراهیم ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۴۰
شبر ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
شبیر ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
شلم، اروی ۵۶۸
شهید ثانی ۴۹۵، ۵۷۲
شیبانی، محمد بن بحر (رهنی) ۲۲۳
شیث بن آدم ۹۶، ۹۷، ۱۳۷، ۳۰۸
شیخ اشراق ۲۹۴
شیخ بهایی ۲۹۰
شیخ مرید ۲۹۱
شیرازی، ابوبکر ۲۱۰، ۳۱۱

ص

صالح علیه‌السلام ۹۲
صالح بن میثم ۵۴
صدوق ۵۷، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۳۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۸، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۷، ۶۳۵
صبرفی، سدیر ۲۶۲
صعصعه بن صوحان ۱۹۶، ۱۹۷
صفار، حسن ۸۶
صفار ۳۹۶
صفوان بن مهران ۴۳۷، ۴۳۸
صفیه ۱۴۸
صهیب ۳۱۷

ط

طبرسی ۲۴۶

طبری ۱۵۶، ۴۱۸

طلحه ۴۶، ۴۷، ۲۷۵، ۲۸۷

طوسی ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۶۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۱، ۳۶۲، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۵، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۷۱

ع

عایشه ۴۶، ۴۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۵۰۲

عباس بن عبدالمطلب ۱۲۸، ۱۸۹

عباسی ۳۵۲، ۳۵۴

عبایهٔ اسدی ۳۹۳، ۳۹۴

عبدالاعلی ۲۴۴

عبدالرحمن بن براج ۱۴۴

عبدالرحمن بن جدعان ۴۳۳، ۴۳۴

عبدالرحمن بن سمره ۳۳۰، ۳۳۱

عبدالرحمن بن عوف ۳۴۰، ۵۴۱

عبدالرحیم ۲۶

عبدالعزیز بن مسلم ۱۲۳

عبدالمنذر، ابولبابه ۴۵۱

عبدالله ۴۵۷

عبدالله بن بکیر ۹۰، ۹۱

عبدالله بن سلام ۳۳۶

عبدالله بن سنان ۲۶۳

عبدالله بن عبدالمطلب ۳۶۲، ۳۸۵، ۳۸۶

عبدالله بن عمر ۶۱، ۱۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱

عبدالله بن مسکان ۱۵۷

عبدالله بن ولید ۳۳۳، ۳۳۴

عبدالمطلب ۱۳۶، ۱۸۳، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶

عبدالملک بن اعین ۱۳۸

عبدالواحد ۱۸۰

عبدمناف ۱۸۷

عبید بن وافد ۵۷۱، ۵۷۲

عثمان ۱۶۳، ۱۶۴، ۵۰۸

عثمان بن ابی‌سلیمان ۵۷۱، ۵۷۲

عثمان بن عنبسه ۱۶

عجلی، مورق ۲۲۵

عُرَفی، حبه ۳۳۸

عروة بن زبیر ۵۵۰، ۵۵۱

عطاء بن ابی‌رباح ۵۴۶

عطاء بن سیاح ۳۲۵

عطاء سلمی ۵۲۲

عطیهٔ ابزاری ۳۹۶

عفراء ۳۲۸

علامه حلّی ۵۶

علامه مجلسی ۵۷، ۵۸، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۱۰۱

علوی، حسن بن علی ۲۹۰

علی بن جعد ۳۹

علی بن سیار ۴۶۸، ۴۶۹

علی بن عیسی ۳۲۸

عمار بن یاسر ۱۴، ۱۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۵، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۵


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عمر ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
عمر بن خطاب ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۱۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۷۸، ۴۳۴، ۴۳۵
عمر سعد ۴۰۴
عمرو بن عبدود ۲۸۶
عُوَیمر ۵۵۱
عیسی علیه‌السلام ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۸، ۴۰۴، ۴۴۵، ۴۲۷، ۴۹۵، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۵

غ

غزالی ۵۴۸
غفاری ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۹۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵

ف

فاطمه علیهاالسلام ۲۴، ۲۵، ۷۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۵۳، ۵۹۶
فاطمه بنت اسد ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۹۶، ۱۹۷
فخررازی ۸۷، ۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۴، ۳۷۷
فرعون، ۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۹۸، ۵۳۵، ۵۹۷
فضل بن شاذان ۳۷، ۶۳، ۱۳۹
فضیل ۵۲۲
فیثاغورث ۱۰۶، ۲۹۳
فیروزآبادی ۱۰۲

ق

قابیل ۲۴۵، ۲۴۶
قارون ۶۴۰
قاسم بن محمد بن ابی‌بکر ۲۴۷، ۲۴۸
قاصی سعید ۲۹۰
قاضی میرحسین ۱۹۹
قتادة ۳۹
قرنی، اویس ۱۴، ۵۹۶
قضه ۳۵۷، ۳۵۸
قطان ۴۲۰
قنبر ۹۲۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۹۲
قیصر ۵۰۰، ۵۰۱

ک

کراجی، ابوجعفر محمد ۵۲، ۱۷۲
کاملی، عبدالله بن یحیی ۲۴۱، ۲۴۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کعب‌الاحبار ۵۸۰
کعب بن عجره ۱۹۹
کلثوم ۴۲۵
کلینی ۴۰۵
کنانی، ابوالصباح ۱۶۱، ۳۲۴
کیکاییل ۸۷، ۸۸

ل

لوط علیه‌السلام ۴۱۶
لیثی، ضرار بن حمزه ۵۵۴

م

ماروت ۴۲۸
ماصر، ابن‌قیس ۳۲۵
مأجوج ۹۵، ۹۶
مأمون ۳۳۳
محمد بن ثابت ۲۰۴
محمد بن حنیفه ۱۷۷، ۳۲۵، ۳۳۷
محمد بن عباس ۶۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۱۸
محمد بن قیس ۵۱۲
محمد بن مسلم ۸۳، ۱۳۳
محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیشتر صفحات
محمود غزنوی ۵۳۶
مریم علیهاالسلام ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۹۶، ۵۴۷
مسیب ۴۳۸، ۴۳۹
معاویه ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۵۱۰، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸
معتب ۲۴۴
مفضل بن عمر ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۷۱
مفید ۱۷۰، ۴۰۵
مقداد بن اسود ۴۶، ۴۲۷
مقداد بن مسلم ۱۳۵
مقدس اردبیلی ۵۷، ۵۸، ۵۹
مکی، ابوطالب ۵۷۱
ملامحمدتقی ۲۳۴
منصور بن حازم ۳۸۲
منهان بن عمر ۴۱۸
موسی علیه‌السلام ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۸۱، ۸۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۵، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۷
میثم تمار ۹۷، ۹۸، ۳۹۰
میسر ۲۶۱
میکاییل ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۵۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰

ن

نافع ۱۴۴
نعمان بن سعد ۲۷۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نوح علیه‌السلام ۱۳، ۲۹، ۵۹، ۶۲، ۳۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۵، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۸۴، ۵۳۷، ۵۸۶
نیشابوری ۳۷۷

**و**

وراق، ابوبکر ۵۲۰
وشّا، حسن بن علی ۳۹۴

**ه**

هابیل ۲۴۵، ۲۴۶
هاروت ۴۲۸
هارون ۲۴، ۱۷۳، ۲۱۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۴۷، ۴۶۴، ۵۹۷
هارون‌الرشید ۴۳۸
هارون بن رئاب ۲۴۲
هرمس ۱۰۶، ۲۹۵
هروی، ابوصلت ۴۲۵
هشام بن حکم ۲۶۹، ۲۷۰
هلالی، سلیم بن قیس ۱۳۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۰۹
هند ۳۹۰

**ی**

یأجوج ۹۵، ۹۶
یحیی بن کثیر ۵۴۶
یحیی بن معاذ ۵۵، ۲۲۴، ۴۱۶، ۵۴۳، ۵۷۹، ۵۸۷، ۶۰۳، ۶۰۴
یزید بن قعنب ۱۲۸
یعقوب علیه‌السلام ۲۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۷
یمانی، حذیفه ۱۵۹، ۱۸۷، ۲۷۳، ۳۴۰، ۳۵۵
یوسف علیه‌السلام ۶۲، ۶۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۰۸، ۶۳۹
یونس علیه‌السلام ۱۳۹
یونس بن اسحاق ۲۳
یونس به متی ۶۱، ۶۲، ۱۳۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# کتاب‌ها


**الف**

*آداب‌النفس* ۵۴۶

*اثناعشریه* ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱

*اثولوجیا* ۱۰۷

*احتجاج* ۸۹، ۲۴۶

*احقاق‌الحق* ۳۱۴

*اختصاص* ۵۰۰

*اربعین* (اسحاق بن کعب بن عجزه) ۱۹۹

*اربعین* (سعد بن ابراهیم شافعی) ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۴۰

*ارشادالقلوب* ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۷۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۲، ۲۴۰، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۷۵، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۹۰

*اسرارالامامه* ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۸۱، ۴۲۰، ۵۸۰

*اعلام‌الدین* ۵۵۵

*الزام‌الناصب* ۱۷

*امالی صدوق* ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۸۷، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۵، ۵۶۷

*امالی طوسی* ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۱۷، ۴۲۵، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۷۱

*انجیل* ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۴۸، ۵۷۸

*الانوارالنعمانیه* ۶۲، ۱۹۶

*اوصاف‌الاشراف* ۴۹۸

**ب**

*بحارالانوار* ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۷۷، ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۷۵، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۸، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۷۸، ۵۸۰


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بحرالمناقب و خلاصةالمناقب ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۵۷
بشارة المصطفی لشیعة علی المرتضی ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۶، ۳۵۶
بصائرالدرجات ۲۶، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۶۳، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۷، ۴۴۱
بوستان سعدی ۵۳۴

ت

تأویل الآیات ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۹۰، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۹۸
التحصین و صفت العارفین ۵۳۶، ۵۷۵
تحف‌العقول ۵۳۲
تفسیر ابوبکر شیرازی ۲۰۹، ۲۱۰
تفسیر الامام حسن عسکری علیه‌السلام ۲۲۷، ۳۵۴، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹
تفسیر ثعلبی ۳۱۳
تفسیر صافی ۴۰۶
تفسیر علی بن ابراهیم ۷۱، ۷۷، ۱۵۷، ۱۶۹، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۸۶
التفسیر الکبیر ۳۷۷
تفسیر مجاهد ۱۷۱
تفسیر محمد بن عباس ۲۹۰، ۳۲۴، ۳۲۵
تفسیر نورالثقلین ۱۷، ۱۲۷، ۲۰۴
التلویحات ۲۹۴، ۲۹۵
توحید ۷۱، ۷۲، ۴۱۲، ۴۱۳
تصورات ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۱۲۲، ۱۳۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۴۸، ۴۶۵، ۴۷۶

ج

جامع‌الاخبار ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۰۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۳، ۵۶۴
جامع‌الصغیر ۴۹۱، ۵۷۳، ۶۰۰، ۶۲۷
جامع‌الفوائد ۵۲
جواهرالسنیه ۳۶، ۱۶۰، ۱۹۰، ۴۰۹، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۷۶

ح

الحادیه ۲۷۶
حق‌الیقین ۲۲، ۲۶۴، ۲۷۴، ۳۲۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۵۱۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حکمة‌الاشراق ۲۹۲، ۲۹۴
حلیة‌الاولیاء ۱۹۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۳

## خ

الخرایج و الجرایح ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۱۲۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۴۵
خصال ۲۹، ۵۷، ۷۶، ۳۲۸، ۴۴۳، ۴۹۹، ۵۷۴

## د

دیوان حافظ ۳۵

## ذ

ذخائر العقبی ۵۰۸

## ر

رسالهٔ زندیه ۵۴۸
رسالهٔ عبانی ۳۷۷
رشف النصایح ۵۲۶
روح‌الاحباب ۵۳۲
روضة‌الاحباب ۵۰۳
الروضة‌المختار ۳۰، ۱۸، ۷۳، ۴۱۳
روضة‌الواعظین ۱۳۸، ۵۰۰
ریاض‌الجنان ۲۷، ۲۸
ریاض‌السالکین ۳۳۸

## ز

زبور ۹۶، ۹۷، ۱۲۲، ۵۶۷

## س

سفینة‌البحار ۱۵۰
سنن ابن‌داود ۵۰۰
سنن ابن‌ماجه ۵۰۰
سنن ترمذی ۲۱۴

## ش

شرح احادیث ۳۴۷
شرح صحیفه ۵۷، ۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۸۲، ۵۱۴، ۵۶۲
شرح منازل‌السائرین ۲۹۶
شرح نهج‌البلاغه ۲۰، ۲۱، ۴۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۱
شهاب‌الاخبار ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۲۱

## ص

صحیح بخاری ۵۰۰
صحیح ترمذی ۲۱۴، ۳۴۵، ۳۴۷
صحیح مسلم ۳۴۵
صحیفهٔ سجادیه ۵۲۲، ۵۳۳، ۵۹۵
صراط مستقیم ۷۱، ۷۲
صفات‌العارفین ۵۳۶
صفوة‌الزلازل ۳۴۷
الصواعق‌المحرقة ۳۴۵، ۳۴۶

## ط

طرائف ۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

طرب‌المجالس ۵۸۹

ع

عدة‌الداعی ۳۳۷، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷

علل‌الشرایع ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۵، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۵۷، ۴۲۴

عوالی‌اللئالی ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۲۰۳، ۲۸۲، ۲۸۵، ۵۹۳، ۵۹۵

عین‌الحیاة ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۴۲

عیون اخبارالرضا ۷۶، ۱۵۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۳۳، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۰۳

غ

غررالحکمه ۱۵۲

ف

فتوحات مکیه ۱۰۸، ۱۰۹

فردوس‌الاخبار ۵۵، ۵۷، ۱۵۹، ۲۱۳، ۲۲۴، ۳۳۰

فردوس‌العارفین ۴۹۳، ۵۵۸

فضائل‌الشیعه ۱۴۵

فواتح شرح دیوان امام علی ۱۹۸، ۱۹۹

ق

قرب‌الاسناد ۱۲۱، ۲۶۸، ۳۸۶

قوت‌القلوب ۵۷۱

ک

کافی ۶۷، ۷۰، ۸۷، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۵۴، ۳۶۸، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱، ۶۰۰، ۶۳۲

کامل‌الزیارات ۳۸۲

کشف‌الغمه ۳۲۸، ۳۳۰

کشف‌الیقین ۱۸۹

کفایة‌الاثر ۱۳۸، ۱۷۷، ۳۳۷، ۳۶۰

کفایة‌الطالب ۱۵۵، ۲۱۲، ۲۳۲

کلیات سعدی ۵۱۸

کلیات شیخ بهایی ۵۵۰

کمال‌الدین ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۶۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷

کنزالفوائد ۵۲، ۱۷۲، ۱۹۰

کنوزالحقایق ۱۵۲

ل

لوامع ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۳۴

م

مثنوی ۵۳۷، ۵۴۶، ۵۹۱

مجلی ۱۰۹، ۲۸۶

مجمع‌الزوائد ۵۴۱

مجموعه مصنفات شیخ اشراق ۲۹۴
المحتضر ۸۳، ۸۴
محجة‌البیضاء ۴۹۶، ۵۳۰، ۵۷۳، ۵۸۰
مدینة‌العلم ۳۸۲
مرصادالعباد ۴۹۵، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۷۲
مزامیرالعاشقین ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۲
مسائل‌البلدان ۶۳
مسکن‌الفواد ۵۷۶
مسند احمد بن حنبل ۲۱۳، ۳۳۵، ۳۴۵، ۵۰۸، ۵۳۴
مشارق‌الانوار ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۳۰، ۴۳، ۴۴، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۷، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۳۸۰، ۳۱۰، ۳۷۸، ۳۹۷، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۷
مشکاة ۲۱۴، ۳۴۵
مصابیح ۳۴۵
مصابیح‌السنه ۳۸۳، ۴۹۹، ۵۰۰
مصباح‌الانوار ۲۳، ۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۸۹
مصباح‌الشریعه ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۲، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۷۹، ۵۸۰
مطالب‌السؤول ۳۳۳، ۳۵۵، ۵۰۸، ۵۱۳
معانی‌الاخبار ۲۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۵۷۴
معراج ۱۸
مفاتیح‌الغیب ۸۷، ۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹
مقاصد ۱۰۳
مقامات ۳۷۸
مقتل ابن‌طاووس ۴۲۳، ۴۲۶
مقتل الحسین خوارزمی ۱۵۶
مکاتیب فارسی ۵۴۸
مکارم‌الاخلاق ۵۰۳، ۵۱۰
مناقب ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۷۷
مناقب ابن‌شاذان ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۵۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۴
مناقب ابن‌شهرآشوب ۶۱، ۶۴، ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۴۶، ۲۷۵، ۳۰۱
مناقب ابوسعید خدری ۳۳۹
مناقب خوارزمی ۵۱، ۱۳۹، ۲۰۵، ۲۵۱، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۳۷، ۳۵۱
منتخب‌البصایر ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۴۰۱
منتهی‌المآرب ۴۱۸، ۴۲۰
من لایحضره الفقیه ۲۹۶
منهاج‌الحق والیقین ۱۹۶
منهاج‌العلامه ۵۵، ۲۵۱، ۳۱۳
منهاج‌الیقین ۱۳۱، ۱۳۲
منیة‌المرید ۴۹۵، ۵۷۲، ۵۹۱
مودات ۲۱۳، ۲۳۰، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۵

ن

النبوه ۵۰
نخب‌المناقب لآل ابی‌طالب ۵۷، ۱۷۱
نفس الرحمان فی فضایل سلمان ۴۲۶

نوادرالاخبار ۲۷۴، ۵۰۰

نورالثقلین ۳۶۳، ۵۹۳، ۵۹۵

نهج‌الایمان ۵۶، ۳۱۵، ۳۱۵، ۳۱۶

نهج‌البلاغه ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۶، ۱۰۰، ۱۵۰، ۲۹۷، ۳۴۲، ۴۱۵، ۴۴۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۵۷، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۲۷

نهج‌الحق و کشف صدق ۱۶۰، ۳۱۴

و

واحده ۲۹، ۷۲، ۴۰۱

ه

هدایة‌السعداء ۱۹۳، ۱۹۴

ی

ینابیع‌المودہ ۱۷۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

# مکان‌ها


أبلّة ۲۴۶

احد ۴۴۲

اصفهان ۴۲۰

الأرمن ۱۴

الافرودوس ۱۲

البحر السابع ۱۲

التّطنجين ۱۱

الصفّين ۱۳

الكهف و الرقيم ۱۶۵

المشرقين ۱۲

المغربين ۱۲

النباج ۲۶۵

النجف ۱۶، ۵۸، ۲۷۱، ۳۸۲، ۴۰۷

النحير ۱۵

الهند ۸۵، ۲۴۶

اليمن ۳۲۰

أيلة ۲۴۵

باب الصخرة ۲۴۵

بابل ۱۵

بحر الأخضر ۳۲۸

بحيرة خشرمة ۲۴۵

بحيرة ساوة ۲۴۵

بدر ۱۴۵

برج ماجبن ۲۴۵

برهوت ۲۰۲

بصرة ۱۴، ۴۶، ۲۸۶، ۳۴۱

بغداد ۱۲۳، ۳۸۰

بقيع ۴۳۴

بيت‌الحرام ۵۳، ۱۲۸

بيت‌العتيق ۱۲۸

بيت‌المعمور ۷۵، ۱۵۷

بيت‌المقدس ۹۶، ۱۹۷

تبوک ۲۴

جابرسا ۱۳، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶

جابلسا ۷۱، ۷۲

جابلقا ۱۳، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵

جبانة اليهود ۲۰۱

جبل قاف ۸۱
جبل لبنان ۵۶۶
جرف ۲۳
جنةالمأوی ۱۱۹
جیحون ۱۵
چشمهٔ سلسبیل ۳۳
حبشه ۳۵۶
حظیرة بنی النجار ۳۸۸
حنین ۴۴۲
حوض کوثر ۳۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۵۶۴
خراسان ۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۹۴
خندق ۲۲، ۴۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۷۶، ۲۸۶
خوزستان ۱۴
خیبر ۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۰۴، ۳۵۶، ۵۰۲، ۵۰۹، ۶۳۵
دشت ارژنه ۴۲۷
دکة القضاء ۹۹
رکن ۱۰۱، ۲۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲
زمزم ۳۴۱
سدرةالمنتهی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۸۳، ۳۲۶، ۴۵۷، ۴۵۸
سرندیب ۲۴۵
سقر ۲۳۶
سقلاب ۱۴
سقلیة ۲۴۵
شام ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۰۱، ۳۸۰، ۳۹۱، ۵۱۰
شویحطات النجار ۵۵۱
صفا ۱۴۴
صین ۱۰۰
طائف ۳۶۰
طالقان ۱۴
طور سینین ۲۱ـ ۴۱۹
طوس ۴۰۷
عبادان ۴۴، ۴۵، ۲۸۴، ۶۲۱، ۶۳۹، ۶۴۰
عرش ۳۹
عرفات ۵۲۲
عمقیوس ۱۵
عین الحیاة ۷۷
غار ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۸۲، ۵۱۸
غدیرخم ۵۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۵، ۳۴۶
غدیر خم ۵۲
فدک ۳۴۲
فرات ۳۷۶
قاف ۶۸
قسطنطنیه ۱۴، ۲۴۵، ۲۴۱
قلعهٔ خیبر ۲۲
کربلا ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۴
کعبة ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۹۶، ۵۵۷
کوثر ۳۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۴۲، ۳۴۹، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۶۴
کوفة ۲۰، ۵۸، ۶۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۷۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۵۰۸

کوه احد ۵۹
کوه طور ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۴۱۹
محراب کوفهٔ نجف ۵۷، ۵۸
مدابن لوط ۱۴۹
مدینة ۲۳، ۲۵، ۸۸، ۱۱۱، ۱۲۳، ۲۴۴، ۲۶۶، ۳۱۴، ۳۷۸، ۴۰۷، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۹۳، ۵۱۳
مدینة السلام (بغداد) ۱۲۲
مرو ۲۰۳
مروة ۱۴۳، ۳۴۱
مسجدالحرام ۱۰۵
مسجدالکوفة ۵۷، ۵۸، ۲۶۵
مسجدالنبی ۵۵۱
مشعرالأعلی ۳۴۱
مقام ۳۴۱
مکة ۵۴۶
میسره ۴۶، ۴۷، ۲۸۷
نجران ۴۸۸، ۴۸۹
نجف ۱۹، ۲۰، ۳۸۲، ۴۰۵، ۴۰۶
نصیبین ۱۴
نهر بلخ ۲۴۲
واد النمل ۲۴۵
وادی برهوت ۱۵
وادی سوعر ۱۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی